ص:۳

جلد دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ و الصّلاة و السّلام على محمّد و آله الطّاهرين

باب (۳۱) آنچه از حضرت رضا عليه السّلام از اخبار مجموعه آمده است

۱- پدرم علىّ و استادم ابن وليد به سند مذكور متن از حسن بن جهم روايت كرده‌اند كه گفت: شنيدم ابو الحسن علىّ بن موسى الرّضا عليه السّلام مى‌فرمود:

دوست هر كس عقل اوست و دشمن او جهل و نادانى و حماقت اوست.

۲- علىّ بن احمد دقّاق و محمّد بن احمد سنانى، و حسين بن ابراهيم مكتب- رحمهم اللَّه- به سند مذكور متن از محمود بن ابى البلاد روايت كرده‌اند كه گفت: شنيدم از حضرت رضا عليه السّلام مى‌فرمود: هر كس كه پاس نعمت خويش از مخلوق را ندارد، خداوند عزّ و جلّ را شكر نكرده است.

ص:۴

۳- و به همين سند از ابراهيم بن ابى محمود روايت شده است كه امام هشتم فرمود: مؤمن به خدا كسى است كه چون نيكى كند از خود مسرور باشد، و چون بدى از او سرزند پوزش طلبد، و مسلمان آن كس است كه مسلمانان از زبان و دستش سلامت باشند، و فرمود: از ما نيست كسى كه همسايه‌اش از شرّ و بلاهاى او در امان نباشد.

۴- ابو الحسن محمّد بن علىّ بن شاه فقيه مروزىّ در مرو در خانه خود براى ما روايت كرد از محمّد بن عبد اللَّه نيشابورى و او از عبد اللَّه بن احمد بن عامر طائىّ و او از پدرش به سال ۲۶۰ و او از حضرت رضا عليه السّلام به سال ۱۹۴، و همچنين ابو منصور احمد بن ابراهيم اهل خور نيشابور روايت كرد از ابو اسحاق ابراهيم بن هارون خورىّ از جعفر بن محمّد بن زياد خورىّ از احمد بن عبد اللَّه هروىّ شيبانىّ از علىّ بن موسى الرّضا عليه السّلام و همچنين ابو عبد اللَّه حسين بن محمّد اشنانىّ رازىّ در بلخ روايت كرد از علىّ بن محمّد بن

ص:۵

مهرویه قزوینیّ از داود بن سلیمان فرّاء از آن حضرت از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمّد از پدرش محمّد بن علیّ از پدرش علیّ بن حسین از پدرش حسین بن علیّ از پدرش علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و او از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرد که پیامبر فرمودند: چهار طائفه را من در قیامت شفاعت خواهم کرد: کسی که ذرّیّه‌ام را محترم بدارد، و کسی که حوائج آنان را برآورد، و آنکه در هنگام اضطرارشان بهر وجه یاریشان کند، و آنکه بدل و زبان هر دو، آنان را دوست بدارد.

۵- و به همین اسناد از آن حضرت از پدرانش از علی بن الحسین علیه السّلام روایت کرده‌اند که فرمود: اسماء بنت عمیس مرا گفت: فاطمه علیها السّلام مرا فرمود: هنگامی که به فرزندم حسن حامله گشتم و او را زائیدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمده و به اسماء گفت:

فرزندم را بیاور، اسماء حسن را که در پارچه زردی پیچیده بودند تسلیم وی نمود، پدرم پارچه را کنار انداخت و در گوش راستش اذان گفت، و در گوش چپش اقامه، سپس به علیّ فرمود: فرزندم را چه نام گذارده‌ای؟ گفت: یا

ص:۶

رسول اللّه من بر شما در نامگذاری پیشی نگرفته‌ام، ولی دوست داشتم نام او را «حرب» گذارم، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من نیز در نام او بر خدایم سبقت نجویم، آنگاه جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمّد خداوند علیّ أعلی تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: «علیّ» نسبت به تو به منزله هارون است نسبت به موسی، و رسولی بعد از تو نیست، فرزندت را همنام پسر هارون کن، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پرسید: نام فرزند هارون چه بود؟ جبرئیل گفت: شبر، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: زبان من عربی است (و این لغت عبری) جبرئیل گفت: نام او را حسن بگذار، اسماء گوید: پس پیامبر نام کودک را «حسن» نهاد، چون روز هفتم شد دو گوسفند خاکستری رنگ برای او عقیقه کرد، و یک ران آن را با یک دینار به قابله داد، سپس سر نوزاد را تراشید و به وزن آن نقره تصدّق داد و با گرد زعفران سر او را ملوّن نمود، و به أسماء گفت: مالیدن خون به سر نوزاد از رسوم جاهلیّت است.

اسماء گوید: در سال بعد حسین علیه السّلام متولّد شد، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به سراغ او آمد و فرمود: ای اسماء فرزندم را بیاور، اسماء حسین را در حالی که در پارچه

ص:۷

سفیدی پیچیده شده بود به دست آن حضرت داد، و ایشان صلّی اللّه علیه و آله در گوش راست او علیه السّلام اذان و در گوش چپش اقامه خواند، آنگاه او را در آغوش گرفت و گریست، اسماء گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، گریه برای چیست و از چه رو میگریی؟ حضرت فرمود: بر حال این فرزندم می‌گریم، عرض کردم یا رسول اللّه هم اکنون به دنیا آمده است؟! حضرت فرمود: ستمکاران او را پس از من شهید می‌کنند، خدا شفاعت مرا نصیب آنان نگرداند، آنگاه فرمود: ای اسماء این خبر را (که او را می‌کشند) به فاطمه نرسانید، زیرا او تازه فارغ گشته است، آنگاه رو به علیّ کرده فرمود: نام فرزندم را چه نهاده‌ای؟ گفت:

من بر شما سبقت در نام نجویم یا رسول اللّه، امّا دوست داشتم نامش را «حرب» گذارم، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من نیز بر خدایم عزّ و جلّ سبقت نخواهم گرفت، در این حال جبرئیل نازل گشت و گفت: یا محمّد! علیّ أعلی تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: چون علیّ نسبت به تو مانند هارون نسبت به موسی است، این فرزندت را به نام پسر هارون به نام، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پرسید نام فرزند هارون چه بود؟ گفت: «شبیر» حضرت فرمود: این به زبان عبری است و من عربی زبانم!؟ جبرئیل گفت:

او را «حسین» بنام، چون یک هفته گذشت رسول خدا دو گوسفند خاکستری رنگ

ص:۸

برای او عقیقه کرد و یک ران از آنها را با یک دینار به قابله عطا فرمود، و سر طفل را تراشیده و به وزن موهایش (نقره) تصدّق دادند، و سرش را با زعفران سرخ‌گون نمودند، و فرمودند: ای اسماء! خون مالیدن به سر نوزاد از رسوم زمان جاهلیّت است.

شرح: «اسماء بنت عمیس اشتباه است و صحیح آن یا اسماء بنت ابی بکر است یا سلمی بنت عمیس، چون اسماء بنت عمیس در آن هنگام در حبشه بوده، و مؤلّف سه روایت را در این خبر جمع کرده و این که امیر علیه السّلام در نظر داشته است نام فرزندش را «حرب» گذارد از ساخته‌های مخالفین است و این نوع از روایات متعلّق به احمد بن عامر طائیست و وی غالبا روایت را خلط و به صورت داستان نقل می‌کرده همچنان که از ضمائر فقالت کذا به صیغه غائب و قلت کذا به صیغه متکلّم پیداست و از این رو وی چندان مورد اعتماد نیست».

۶- و به همین اسناد از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده‌اند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: دخترم فاطمه در روز قیامت به محشر می‌آید در حالی که با او پیراهنی خونین است و یکی از پایه‌های عرش را همی گیرد و می‌گوید: ای دادگستر! تو خود میان من و قاتل فرزندم داوری کن، بعد فرمود: به پروردگار کعبه قسم که خداوند متعال به سود فاطمه حکم و داوری می‌فرماید، و به راستی که خداوند عزّ و جلّ به غضب فاطمه غضب می‌کند و به رضای او راضی می‌شود.

ص:۹

۷- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: آن شب که مرا به آسمان (معراج) بردند جبرئیل دست مرا گرفت و بر یکی از فرشهای بهشتی نشانید و یک دانه «به» به من داد، و من آن را در دست میگردانیدم که ناگاه حوریّه‌ای از آن خارج شد، چندان زیبا بود که بهتر از او ندیده بودم گفت: السّلام علیک یا محمّد! پرسیدم تو کیستی؟ گفت: من راضیّه مرضیّه‌ام که خداوند جبّار سه بخش وجود مرا از سه چیز آفرید، بخش زیرین از مشک و وسط از کافور، و اعلای من عبیر، و با آب حیات مرا خمیر کرد و خداوند جبّار مرا گفت می‌باش! پس من وجود یافتم، مرا برای برادرت و پسر عمّت علی بن أبی طالب آفرید.

شرح: «این خبر در سندش یکی دو تن عامّی است و در خبری که در باب ۲۸، ابراهیم بن ابی محمود از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده این بود که در اخبار مناقبی که عامّه برای ما نقل می‌کنند بیندیشید که گاهی از روی غرض سو آنها را جعل کرده‌اند. و این خبر را اگر با صورت برزخی یا ملکوتی مخلوقات تعبیر نمائیم ممکن است و الّا امیر المؤمنین علیه السّلام چندان عشقی به حوریّه نداشت و جز تقرّب به خدا هیچ چیز او را خرسند نمی‌ساخت و علاقه‌ای به غیر خدا از خود نشان نمی‌داد».

ص:۱۰

۸- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: فرزند ریحانه (دلبند) است، و حسن و حسین دو دلبند منند.

۹- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: یا علیّ تو قسیم بهشت و دوزخ می‌باشی، و توئی که کوبه باب بهشت را می‌زنی و بدون محاسبه (مناقشه در حساب و چون و چرا) داخل آن می‌شوی.

۱۰- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: مثل اهل بیت من در بین شما مثل کشتی نوح است که هر کس در آن در آمد نجات یافت و هر کس تخلّف نمود در آب غرق و در آتش پرت شد.

۱۱- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:

خشم خدا و رسولش شدّت یافته بر آن کس که خون [ذریّه- خ ل] مرا بریزد، و در باره عترتم ستم کند و مرا بیازارد.

۱۲- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود:

فرشته‌ای به نزد من آمد و گفت: یا محمّد! خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: من فاطمه را به علیّ تزویج کردم پس تو وی را به عقد او در آور، و من

ص:۱۱

درخت طوبی را فرمان داده‌ام تا درّ و یاقوت و مرجان ببار آورد، و به راستی که أهل آسمان از این وصلت خوشحال و مسرور گشتند، و به زودی از این دو، دو پسر که آقای جوانان بهشتیند به وجود آیند، و به سبب آن دو تن، اهل بهشت زینت یابند پس ای محمّد! مژده باد تو را، آری تو هستی بهترین فرد پیشینیان و آیندگان.

۱۳- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:

شش چیز از مردانگی و انسانیّت است، سه چیز در حضر و سه چیز در سفر، امّا آن سه که در حضر است: اوّل تلاوت کتاب خدا (قرآن مجید)، دوم آباد کردن مساجد خدا (به پر کردن جمعیّت در آن جهت عبادت خدا)، و سوم، یافتن دوستانی در راه خدا، و امّا آن سه چیز که در سفر است (عبارتند از) اوّل انفاق از توشه، دوم نیک خلقی، و سوم بذله گوئی در غیر معاصی.

۱۴- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

ستارگان ثوابت و سیّارات امان اهل آسمانند، و اهل بیت من امان امّتم می‌باشند.

شرح: «مراد آن است که خداوند به واسطه بودن اهل بیت من در میان امّتم بر آنها رحمت می‌کند، و در صورت نافرمانی و ارتکاب معاصی عذاب بر ایشان نازل نمی‌فرماید، چنان که نفس شریف پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله تا در میان امّت بود عذاب

ص:۱۲

نازل نمی شد، خداوند می‌فرماید: وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ (تا تو در میان اینان هستی خداوند عذاب نازل نخواهد کرد- سوره انفال: آیه ۳۳).

۱۵- و به همین اسناد از آن حضرت به نقل از جدّش امام صادق علیه السّلام آمده است که آن جناب فرمود: بر مهر (نگین انگشتری) پدرم محمّد بن علیّ الباقر علیه السلام این رباعی نقش شده بود (ترجمه): گمانم به خدا نیکو است و همچنین بر رسول مؤتمنش، و به وصیّ نظر بلند و پر احسانش، و به حسین و حسنش.

۱۶- و به همین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده است که در معنی آیه شریفه أَکَّالُونَ لِلسُّحْتِ (خورندگان حرامند- مائده ۴۲) فرمودند: مراد شخصی است که حاجتی از برادر مؤمنش برآورد و آنگاه هدیّه او را بپذیرد.

(یعنی به طمع مال، حاجت روا کند و رشوه خواری نماید).

۱۷- و به همین اسناد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: «ایمان» اقرار به زبان است، و شناخت قلبی، و عمل طبق آن به اعضاء و جوارح.

۱۸- و به همین اسناد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده است که ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ای فرزند آدم! تو با من بانصاف

ص:۱۳

رفتار نکردی، من با ارزانی داشتن نعمت بر تو، با تو دوستی کردم، و تو به نافرمانی و ارتکاب معصیت با من دشمنی می‌نمائی، خوبیهای من به سوی تو سرازیر شد، و شرّ و بدیهای تو به سوی من همواره بالا آمد، پی در پی در هر روز و شب فرشته‌ای گزارش صدور عمل قبیحی را از تو به من اطّلاع می‌دهد، ای فرزند آدم چنانچه کارهای تو را از دیگری به تو خبر می‌دادند (که فلانی چه کرده و چه کرده) و تو وی را نمی‌شناختی، در دشمنی او شتاب می‌نمودی.

۱۹- و به همین اسناد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که آن حضرت فرمود:

فرزندان خود را در روز هفتم ولادتشان ختنه کنید، زیرا آن برای آنان پاکتر باشد و موجب سرعت رشد آنان است.

۲۰- و به همین اسناد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: بهترین اعمال در پیشگاه خداوند ایمانی است که شکّ و دو دلی در آن راه نداشته باشد، و جهادی که خیانت به غنیمت در آن نباشد، و حجّ خانه خدا که پذیرفته شده باشد، و اوّلین کسان که وارد بهشت شوند شهید در راه خدا، و بنده‌ای که به نیکی، فرمان صاحبش را اطاعت نماید، و با او اخلاص ورزد، و مرد عیالمند پاکدامنی است که عفّت به خرج دهد، و اوّلین کسان که داخل دوزخ گردند،

ص:۱۴

فرمانروای مسلّطی باشد که به حقّ رفتار نکند و عدالت ننماید، و ثروتمندی است که حقوق واجبه مال را ادا نکند، و بینوائی که فخر فروشی کند.

۲۱- و به همین اسناد از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: شیطان پیوسته از شخص با ایمان که مواظب انجام نمازهای خویش است بیم دارد، تا آن زمان که آن را ضایع گذارد و اهمّیت به اوقات آن ندهد، در چنین وقت است که او بر وی دست یافته و او را در گناهان می‌افکند.

۲۲- و به همین اسناد از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر کس نماز فریضه خود را انجام دهد پس از هر نماز یک دعای او مستجاب می‌شود.

۲۳- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: علم و دانش همانند خزینه‌ها (گاو صندوقها) است، که کلیدهای آنها پرسیدن است، پس بپرسید!- خداوند به شما رحمت کند-، زیرا در این امر چهار طائفه دارای اجر باشند: پرسنده، آموزنده، شنونده و پاسخ دهنده.

۲۴- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: خداوند عزّ و جلّ دشمن دارد مردی را که اجنبی بدون اذن در خانه‌اش داخل شود و او دفاع نکند.

ص:۱۵

۲۵- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: پیوسته امّت من در طریق صلاح و خیر و رفاه است مادامی که با یک دیگر دوستی می‌کنند و به هم تحفه می‌فرستند و ارمغان می‌دهند و امانت را ادا می‌کنند، و از حرام اجتناب و دوری می‌نمایند، مهمان را گرامی می‌دارند و نماز جماعت را بر پای می‌دارند، و حقوق مالی زکات را می‌پردازند، و چنانچه در این امور سستی کنند و انجام ندهند به خشکسالی و گرانی و تنگی معیشت مبتلا می‌گردند.

۲۶- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: از ما نیست کسی که با مسلمانی به نیرنگ رفتار کند (در معامله خیانت کند، و او را فریب دهد) یا خسارت زند یا به حیله و تزویر عمل نماید.

۲۷- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرزند آدم را خطاب کرده و فرموده است: ای پسر آدم! گناه دیگران، تو را بی‌توجّه به گناه خویش نسازد، و نیز نعمتهای خداداد مردم، تو را از نعمتهائی که بر تو ارزانی داشته غافل ننماید، و مردم را از رحمت پروردگار مأیوس مکن در حالی که در حقّ خود بدان امیدواری.

ص:۱۶

۲۸- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: از سه چیز پس از مرگم بر امّت خود ترسانم: گمراهی پس از هدایت یافتگی و شناخت حقّ از باطل، و فتنه‌های گمراه‌کننده، و شکمخوارگی، و زیاده روی در لذّات جنسی.

۲۹- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: اگر نام فرزندی را «محمّد» نهادید، پس باید او را محترم شمارید، و در محافل برایش جا باز کنید، و با او ترش‌روئی منمائید.

۳۰- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هیچ جمعی نیستند که مجلس شورا داشته باشند و در میان آنان کسی به نام محمّد و احمد [و یا حامد و محمود] باشد و او را داخل کنند. و رأیش را جزء آراء به حساب آورند جز اینکه آن مشورت برای آنان نیکو نتیجه دهد.

۳۱- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هیچ سفره طعامی نگسترند که در میان حاضرین فردی به نام احمد و یا محمّد باشد مگر اینکه آن منزل روزی دو بار تقدیس، یعنی پاکیزه و تطهیر شود.

ص:۱۷

۳۲- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: ما اهل بیت (خصوصیّاتی داریم)؛ گرفتن صدقه بر ما حرام است، و ما مأمورشده‌ایم که وضو را با تمام آداب، رعایت واجب و مستحبّ آن را بنمائیم، و اینکه خر را بر اسب نجیب نجهانیم (کنایه از اینکه دختر فهمیده و مؤمن و با کمال را به مرد احمق و نفهم و بی‌دیانت ندهیم).

۳۳- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: مثل شخص مؤمن در نزد خداوند عزّ و جلّ همانند فرشته مقرّب درگاه است، و به راستی که فرد مؤمن مقامش در نزد خداوند از آن هم بالاتر است، و هیچ چیز در نزد خداوند محبوبتر از مرد مؤمن توبه‌کار و یا زن مؤمنه توبه کار نخواهد بود.

۳۴- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر کس در معامله با مردم ستم نکند، و در سخن گفتنش با آنان دروغ نگوید، و در وعده‌هایش با ایشان خلف نکند، پس وی از کسانیست که مردانگی و انسانیّتش به حدّ کمال رسیده، و عدالتش آشکار گشته، و دوستی و برادری با وی لازم آمده، و غیبت او حرام شده است.

ص:۱۸

۳۵- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ! من از خدایم در باره تو پنج چیز درخواست کردم و همه را عطا فرمود، امّا اوّل آنها این بود که من نخستین کسی باشم در وقتی که زمین بر او بشکافد، سر از قبر بر آرم و خاک را از سر و روی بیفشانم و تو با من باشی، پس این، مورد قبول واقع شد، دوم اینکه درخواست نمودم چون مرا برای حساب نزد میزان عمل در قیامت برند، تو آن هنگام با من باشی، این را نیز عطا فرمود، سوم آنکه تو در آن روز پرچم مرا که لواء اکبرش گویند و بر آن این عبارت نوشته شده است که

«المفلحون هم الفائزون بالجنّة»

(رستگاران آنانند که به بهشت دست یافتند) بدوش تو باشد و تو حامل آن باشی، خداوند این را نیز پذیرفت، چهارم این بود که از خدایم خواستم که تو ساقی حوض کوثرم باشی و قبول فرمود، و امّا پنجم این بود که تو سوق دهنده و جلودار امّت من به فردوس جنان باشی و عطا فرمود، پس خدای را ستایش می‌کنم از اینکه به من منّت نهاد و حاجاتم را روا فرمود.

۳۶- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که

ص:۱۹

فرمود: فرشته‌ای بر من وارد شد و گفت: یا محمّد! پروردگارت عزّ و جلّ تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: چنانچه مایل باشی بیابان مکّه را برای تو طلا کنم، امام گوید: حضرت سر به سوی آسمان بلند کرده گفت: پروردگارا! من روزی سیرم و تو را سپاس می‌گویم، و روزی گرسنه‌ام و از تو طلب روزی می‌نمایم.

۳۷- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ! چون روز قیامت شود تو و فرزندانت (یعنی ائمّه معصومین) بر اسبان ابلقی که به درّ و یاقوت آراسته‌اند سوار باشید، و خداوند فرمان صادر کند که شما را به بهشت برند، در حالی که مردم همه به شما می‌نگرند.

۳۸- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: دخترم فاطمه محشور گردد در حالی که حلّه کرامت که به آب حیات سرشته شده در بر دارد، و تمام خلایق به آن نظر کنند و از آن تعجّب نمایند، سپس از حلّه‌های بهشتی هزار حلّه که بر هر یک با خطّ سبز نوشته شده است:

«دختر محمّد را به بهشت برید و داخل گردانید با کمال شکوه و بهترین صورت و حسن منظر»، پس هفتاد هزار کنیز موکّل او گردند و او را به سوی

ص:۲۰

بهشت بدرقه کنند مانند یک عروس.

۳۹- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون روز قیامت بر پا شود از میان عرش ندایم در دهند که یا محمّد! پدرت ابراهیم نیکو پدری بود، و برادرت علیّ بن ابی طالب نیکو برادری.

۴۰- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: گویا مرا خوانده‌اند و من پذیرفته‌ام و مرگم فرا رسیده، و براستی که در میان شما امّت، دو چیز گرانبها را واگذاردم یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است کتاب خدا- که ریسمان کشیده‌ای است از آسمان به سوی زمین-، و عترت و خاندانم- اهل البیت- پس شما نظر کنید که با این دو پس از من چگونه رفتار خواهید نمود.

۴۱- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: بر شما باد به حسن خلق (اخلاق پسندیده) زیرا حسن خلق بدون چون و چرا در بهشت است، و بپرهیزید از تند خوئی که آن نیز لا محاله و بی‌تردید در دوزخ خواهد بود.

ص:۲۱

۴۲- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر کس هنگامی که وارد بازار و محلّ کسب می‌شود این کلمات را بگوید:

«سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حیّ لا یموت، بیده الخیر، و هو علی کلّ شیء قدیر»

، به عدد تمام خلائق تا روز قیامت بدو اجر دهند.

۴۳- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: براستی که خداوند عزّ و جلّ را عمودی است از یاقوت سرخ که سر آن عمود (ستون) زیر عرش و پایه‌اش در گرده ماهی در زیر زمین هفتم است، و هر گاه بنده‌اش

«لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له»

گوید، عرش بلرزد و عمود به حرکت آید و ماهی بجنبد و خداوند عزّ و جلّ خطاب به عرش گوید: ای عرش من آرام گیر، در جواب گوید: پروردگارا چگونه آرام گیرم در حالی که تو گوینده این ذکر را نبخشیده‌ای، خداوند تبارک و تعالی در پاسخ فرماید: ای ساکنین آسمانهایم شاهد باشید که من گوینده این کلمات را بخشیدم. «۱»

(۱) اقول: لا یخفی علی النّاقد الخبیر، أنّ هذه کلّها من باب التّشبیه و التّمثیل فی المعنویات.

ص:۲۲

۴۴- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت است که فرمود: به حقیقت که خداوند عزّ و جلّ دو هزار سال قبل از خلقت آدم مقدّرات را تقدیر و مدبّرات را تدبیر فرموده بود.

۴۵- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون روز قیامت شود بنده را به درگاه بخوانند، و نخستین سؤالی که از او بکنند نماز است، پس اگر آن را با شرائط به جای آورده باشد رها گردد و الّا او را در آتش افکنند.

۴۶- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: نماز خود را ضایع نسازید، زیرا هر کس نمازش را ضایع گزارد (بدان اهمّیّت ندهد) با قارون و هامان (وزیر فرعون) محشور گردد، و خداوند را حقّ و سزاوار است که او را با منافقین به دوزخ فرستد، پس وای بر آن کس که محافظت نکند بر نماز (غافل از آن باشد) و بر کسی که سنّت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را رعایت ننماید (نماز جماعت را ترک کند).

۴۷- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: موسی علیه السّلام از خدایش عزّ و جلّ در خواست کرده گفت: پروردگارا! مرا

ص:۲۳

از امّت محمّد صلی اللّه علیه و آله قرار بده، خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرستاد که ای موسی این فیض، نصیب تو نخواهد شد. (یعنی در زمان او نباشی) ۴۸- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هنگامی که مرا به معراج در آسمانها می‌بردند در آسمان سوم مردی را دیدم که نشسته است و یک پایش در مشرق و پای دیگرش در مغرب است، و لوحی در دست دارد که پیوسته در آن می‌نگرد و سر خویش را می‌جنباند، به جبرئیل گفتم این کیست؟ گفت: این فرشته مرگ (عزرائیل) است.

۴۹- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: خداوند، براق که از مرکبهای سواری بهشت است را رام من گردانید، آن نه چندان کوتاه بود و نه چندان بلند، و اگر خداوند به او اجازه می‌داد همه دنیا و آخرت را با یک گام طی می‌کرد، و آن از تمام حیوانات سواری خوش‌رنگتر می‌بود.

۵۰- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون قیامت به پا شود خداوند عزّ و جلّ ملک الموت را فرمان دهد و به او خطاب نماید ای فرشته مرگ به عزّت و جلال و بلندیم، جسم تو را نیز (که

) به طعم مرگ خواهم چشانید، همان طور که تو، به بندگانم طعم آن را چشاندی.

۵۱- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون این آیه إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ یعنی (تو خواهی مرد و آنان نیز می‌میرند- زمر: ۳۰) نازل گشت، به خدا عرض کردم: آیا مردمان همه می‌میرند و فرشتگان زنده می‌مانند؟ این آیه نازل شد که کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَیْنا تُرْجَعُونَ یعنی (هر نفسی چشنده مرگ است سپس به سوی ما بازگشت خواهید نمود- عنکبوت: ۵۷).

تذکّر: «در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و یبقی الملائکة»، و «یبقی الأنبیاء» ثبت شده و به نظر می‌رسد تحریف باشد».

۵۲- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: بهشت را بر دوزخ ترجیح دهید و آن را بپسندید و اختیار کنید، و اعمال خویش را فاسد نسازید که موجب شود در آتش افکنده شوید و در آن مدام بمانید.

شرح: «خلود به معنی دوام است نه ابد، چنان که از آیات دانسته می‌شود مانند خالِدینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ یا خالِدینَ فِیها أَبَداً که با ابد مقیّد شده و امثال ذلک».

ص:۲۵

۵۳- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: خداوند مرا به دوستی چهار تن فرمان داده اوّل: علیّ، دوم: سلمان فارسی، سوم: ابو ذرّ، چهارم: مقداد بن الأسود.

توضیح: «ابا ذرّ» در متن فوق در نسخه‌ها به حالت نصبی ثبت شده، ولی صحیح آن «أبی ذرّ» مجرور است به اضافه».

۵۴- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: بال پرنده‌ای در هوا نجنبد جز آنکه ما بدان آگاهی داریم.

۵۵- به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون قیامت بر پا گردد منادیی آواز دهد: ای مردم چشم‌های خود را فرو بندید تا فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بگذرد.

۵۶- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که حسن و حسین هر دو آقا و بزرگ جوانان بهشتی هستند و پدرشان از آن دو بهتر.

۵۷- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: قیامت که بر پا گردد خداوند عزّ و جلّ بر بنده مؤمن خویش تجلّی کند،

ص:۲۶

و او را بر گناهان خود یک یک آگاه سازد، سپس معاصی او را بپوشاند و پاک گرداند به قسمی که احدی از این عمل اطّلاع نیابد، نه فرشته مقرّبی و نه پیامبر مرسلی، و آنچه را که بنده خویش ندارد که کسی بر آن مطّلع شود خداوند می‌پوشاند، و به گناهان او فرمان می‌دهد که به حسنات مبدّل شوید.

مصنّف کتاب- رحمت خدا بر او باد- گوید: معنی تجلّی خدا بر بنده‌اش، نمودن نشانه‌هائی است که وی بداند خدا با او مخاطب است.

شرح: «این امر در باره کسانی است که به شرائط ایمان عمل کرده و از خداوند پروا داشته باشند، لکن در اثر عللی از قبیل سوء تربیت، یا زندگی در محیط آلوده به معصیت، یا غفلت و یا جهل و نادانی دچار پاره‌ای از گناهان گشته‌اند، نه آن کس که از معصیت باک نداشته است، دلیل این مطلب در خود این حدیث است که می‌فرماید:

«و یستر علیه ما یکره ان یقف علیه احد»

از این جمله پیداست که این شخص معصیت علنی نداشته بلکه حفظ ظواهر می‌کرده و حاضر نبوده که احدی از گناهی که از وی در اثر غفلت سر زده آگاه شود، و از گناهش بی‌درنگ پشیمان بوده و از خدا طلب مغفرت می‌کرده و خدا در این باره می‌فرماید: و مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ (آنان که از معصیت و گناهی که در اثر غلبه شهوات حیوانی از آنان صادر شده پشیمانند، و توبه کرده و به ایمان بازگشته‌اند و آن را جبران نموده، اینانند که ما، عمل سیّئه‌شان را به توبه و بازگشت به سوی حقّ و ایمان فرجام داده، تبدیل به حسنات می‌کنیم- فرقان: ۷۰).

ص:۲۷

۵۸- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر آن کس که مؤمنی را برای تنگدستی و بینوائیش کوچک شمارد و او را تحقیر کند روز رستاخیز خداوند او را به همه خلائق حاضر در محشر معرّفی می‌کند سپس به گناهی که از او سر زده رسوایش می‌نماید.

۵۹- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: تا روز قیامت مؤمنی نبوده و نخواهد بود جز آنکه همسایه و همدمی دارد که پیوسته او را می‌آزارد.

۶۰- و به همین سند از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت شده که: خداوند- عزّ و جلّ- آمرزنده همه گناهان است، جز از آنکه دینی را اختراع کند، [یا مهریه زوجه‌اش را انکار نماید] یا مزد مزدوری را به ستم نپردازد یا آن کسی که فرد آزادی را به رقّیّت بفروشد.

۶۱- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که در معنی این آیه یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ (روزی که هر قومی را به نام امامشان پیش خوانیم- اسراء: ۷۱) فرمود: هر طائفه و قومی را به امام زمانش و کتاب پروردگارش و سنّت پیغمبرش می‌خوانیم.

شرح: «مراد آن است که هر جمعیّت با امام و کتاب و سنّتی که پیرو آن بوده محشور خواهد شد».

ص:۲۸

۶۲- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: به راستی که مؤمن در آسمان شناخته شده همان طور که مرد، فرزندان و خاندانش را می‌شناسد، و نیز او نزد خدا گرامی‌تر از ملک و فرشته مقرّب است.

۶۳- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس به مؤمنی یا مؤمنه‌ای بهتان زند یا افترائی بندد به آن چه که در او نیست، در روز قیامت خداوند او را بر تلّی از آتش نگه می‌دارد تا اینکه از عهده کلامی که بر وی بسته بیرون آید.

۶۴- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: جبرئیل از جانب خداوند نزد من آمده می‌گفت: خداوند تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: مؤمنین را که عمل صالح کرده‌اند و به تو و به اهل بیت تو مؤمن بوده‌اند به بهشت بشارت ده، به راستی که از برای ایشان نزد من جزائی بسیار نیکوست و به زودی به جنّت وارد خواهند شد.

۶۵- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بهشت بر کسانی که به اهل بیت من ستم کردند و بر آنان به جنگ

ص:۲۹

برخاستند حرام گشته، و هم چنین بر کسانی که ستمکاران را یاری کردند و اهل بیت مرا ناسزا گفتند، اینان هیچ نصیبی از خیر در آخرت ندارند، و خداوند در قیامت با ایشان صحبتی ندارد و نظر رحمتی نخواهد کرد و از آلودگی به گناه پاکشان ننماید و برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود.

۶۶- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: خداوند از جمیع مردم در قیامت حساب می‌کشد جز از کسی که برای خدا شریک قائل باشد که حسابی ندارد و یکسره به دوزخش روانه می‌سازد.

۶۷- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: زنان احمق را به دایگی و شیر دادن نوزاد نگیرید، و همین طور زنان عمشاء (زنی که چشمش کم دید است و ریزش اشک مدام دارد) زیرا شیر تأثیر دارد و ممکن است به طفل سرایت کند و کم خرد شود یا نابینائی پیدا کند.

۶۸- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ریزه‌های نان ریخته شده در اطراف سفره مهریّه حور العین است (یعنی هر کس از آنها استفاده کند و نگذارد دور ریخته شود جزایش در آخرت حور العین است لذا باید آن را اهمّیّت داد و تبذیر ننمود).

ص:۳۰

۶۹- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هیچ شیری از شیر مادر برای نوزاد بهتر نخواهد بود.

۷۰- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس فهمش نیکو باشد برای او حسنه‌ای است.

۷۱- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر گاه ترید، طعام شما بود از کنار ظرف بخورید، زیرا برکت در وسط ظرف است.

۷۲- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بهترین خورش سرکه است، و هر خانه‌ای که در آن سرکه باشد هیچ گاه اهل آن بی‌خورش یا طعام نیستند.

۷۳- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: خداوندا! در صبح روز شنبه و پنج‌شنبه به امّت من برکت عنایت فرما.

۷۴- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: با روغن بنفشه خود را خوشبو کنید، زیرا در تابستان سرد و خنک

ص:۳۱

است و در زمستان گرم.

۷۵- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: توحید و اقرار بیگانگی خداوند نیمی از دین است، و روزی خود را با دادن صدقه فرود آرید.

شرح: «در پاره‌ای از نسخه‌ها بجای لفظ «توحید» «تودّد» آمده یعنی مهربانی کردن با مردم نیمی از دین است، و بنظر می‌رسد که «توحید» صواب باشد، زیرا از این آیه شریفه که در باره دوزخیان می‌فرماید: خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ* ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُكُوهُ* إِنَّهُ كانَ لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ* وَ لا يَحُضُّ عَلى طَعامِ الْمِسْكِينِ، این عذاب سلسله را نیمی توحید بر میدارد و نیم دیگر را صدقه، و در تفسیر کشّاف آمده که ابو درداء کارگزاران خود را گفت: هر هفته طعامی تهیّه و به فقراء بخورانید، زیرا نیم این زنجیر را به توحید و ایمان به خدا از گردن خود برداشتیم و نیم دیگر را باید به سفارش باطعام مساکین از خود دور کنیم».

۷۶- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: نیکی را عمومیّت ده، و خیر خود را به اهل و نااهل برسان، و چنانچه کسی که مورد مهر واقع می‌شود أهلیّت آن را نداشته باشد شما خود اهل آن هستی.

۷۷- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله

ص:۳۲

فرمود: مهربانی کردن با مردم اوّلین فرمان عقل پس از ایمان است، و همچنین نیکی و دوستی کردن با مردمان چه نیکشان و چه بدشان.

۷۸- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بهترین و بالاترین خوراکی‌ها چه در دنیا و چه در آخرت گوشت است، و بهترین آشامیدنی در این دنیا و آن دنیا آب است، و من خود آقای فرزندان آدمم و فخری نمیکنم.

۷۹- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بهترین خوراکی در دنیا و آخرت گوشت است، پس از آن برنج.

۸۰- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: در میان میوه‌جات از انار استفاده کنید که حبّه‌ای از آن نیست که وارد معده شود مگر اینکه قلب را صفا و نور می‌بخشد، و شیطان را تا چهل روز لال یا دور می‌کند.

شرح: «سلامت فکر بستگی به سلامت خون دارد و انار خون را صاف می‌کند».

۸۱- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله

فرمود: بر شما باد به روغن زیتون، زیرا معده را پاک می‌کند، بلغم را زدوده، و اعصاب را تقویت می‌کند، و بیماری فرسوده‌کننده را از بین میبرد، اخلاق را نیکو ساخته، و روح را آرامش می‌دهد، و اندوه و غمّ را میزداید.

۸۲- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: انگور را حبّه حبّه بخورید زیرا که این لذیذتر و گواراتر است.

۸۳- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: اگر در چیزی شفا باشد پس در نیشتر حجامت‌کننده، و در شربت ساخته از عسل است.

۸۴- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بهترین عبادات امّت من انتظار فرج و گشایش در امور مسلمین از جانب خدا است.

شرح: «معنی انتظار فرج الهی؛ خود را آماده و مهیّای آن نمودن است، و کوشش و خودسازی برای آمدن آن مانند کسی که انتظار وقت نماز، یا وقت افطار، یا آمدن مسافرش را می‌کشد، نه اینکه بدون هیچ گونه اقدامی دست روی دست بگذارد، و بگوید: هر چه شدنی است خواهد شد، انتظار فرج آل محمّد- علیهم السّلام- را کسانی دارند که در راه تحقّق آن شبانه روز می‌کوشند و خود و جمعیّت خود را برای آن آماده می‌سازند، و باید دانست که تا مردمی خود را

صد در صد آماده و مهیّای آن ننمایند، امکان ندارد که بدان دست یابند، و هر- گاه ما خود را برای تحقّق و پذیرش آن آماده ساختیم، خداوند یک شبه کار را تمام می‌کند و رحمت خود را شامل ما خواهد گردانید، و در غیر این صورت محال است، و بحسب روایات مستفیضه این جمعیّت در جهان پیدا خواهند شد و سعادت دیدار محبوب را خواهند یافت و به مطلوب خواهند رسید».

آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آبت از بالا و پست

۸۵- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: چنان که کسی برای شما شربت عسل به هدیّه آورد، دست او را ردّ نکنید و عطایش را بپذیرید.

۸۶- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر گاه غذا می‌پزید کدو حلوائی را زیاد مصرف کنید، زیرا کدوی پخته، قلب محزون را مسرور می‌نماید. و یا بنا بر نسخه‌ای «تقویت می‌کند».

۸۷- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: بر شما باد بخوردن کدو، زیرا آن بر قدرت مغز می‌افزاید.

۸۸- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: من از نظر نیروی جسمی در بجای آوردن نماز شب و همبستری با عیال

ص:۳۵

ناتوانی پیدا کردم (در این حال) دیگچه‌ای غذا از آسمان فرود آمد و از آن قدری خوردم و ناتوانیم بر طرف شد و قدرت چهل مرد را در حمله و در آویختن و جماع را پیدا کردم و آن هریسه «۱» بود.

شرح: «این روایت بنظر ساختگی میرسد زیرا هیچ گونه فائده‌ای برای امّت ندارد، چون از آسمان برای امّت دیگچه هریسه‌ای نخواهد آمد تا چنانچه ضعف جسمی پیدا شد خود را بدان معالجه کنند، و نیز رسول خدا صلی اللّه علیه و آله اگر قدرت چهل مرد را در جماع پیدا کرده بود با اینکه خود فرموده:

«تناکحوا تناسلوا»

پس چرا خود از آن استفاده ننمود، و بنظر حقیر این گونه اخبار در کتب اصحاب حضرت رضا علیه السّلام از ناحیه دشمنان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله «دسّ» و افزوده شده و مشایخ حدیث بدون اطّلاع و توجّه نقل کرده‌اند، با اینکه در سلسله سند این اخبار احمد بن عامر طائیّ که خود را از اصحاب امام هشتم معرّفی کرده مجهول الحال است، و هم چنین احمد بن عبد اللّه شیبانی، مهمل و ناشناخته است، و همین طور علی بن مهرویه و داود بن سلیمان فرّاء که این دو دارای کتابند و اخبار حضرت رضا علیه السّلام را در کتابی جمع آوری کرده‌اند ولی در عین حال هر دو مجهول و حالشان معلوم نیست، و اساسا رسول خدا که باحیاترین مردم است چه معنی دارد که ناراحتی و سستی کمر خود را برای دیگران نقل کند و بشارت دهد که من اکنون قوّت چهل مرد را برای گلاویز شدن و جماع با زنانم پیدا کرده‌ام، نه برای نماز شب و تهجّد که خداوند بر من واجب ساخته، و ممکن است کسی بگوید: نظر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله گفتن خاصیّت هریسه بوده نه چیز دیگر، گوئیم: این ممکن است لکن مانند اخبار قبل به گفتن تنها فائده هریسه بسنده می کرد، نه آنکه این طور وضع مستور خود را آشکار سازد، همان طور که گفته شده جماعتی حجج الهی را با خود قیاس می‌کنند و آن

---

(۱) هریسه یا حلیم است و یا آش بلغور با گوشت که دارای ادویه باشد.

ص:۳۶

ناراحتی که داشته‌اند و بسببی برطرف شده به این و آن می‌گویند و این را فخر می‌شمارند، و فکر میکنند که پیامبر عظیم الشّأن که باحیاترین مردم است چنین امور را بر ملا میکرده، خداوند ما را از شرّ خبرسازان و خوش‌باوران محفوظ و در امان بدارد».

۸۹- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: هیچ چیز نزد خداوند منفورتر و مکروهتر از پر خوری نیست.

۹۰- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ از بزرگواری شخص مؤمن در نزد خداوند یکی اینست که: هیچ گاه فرصتی به او نمی دهد که حادثه آفرینی کند، و همین که به این فکر (حادثه آفرینی) بیفتد فرمان مرگ او را صادر می‌کند و قبض روحش می‌نماید، و آن حضرت از جدّش امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرموده: از حادثه سازی اجتناب بورزید تا عمر شما زیاد گردد.

۹۱- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر گاه نمازگزار نتواند ایستاده نمازش را بجای آورد، نشسته بخواند، و چنانچه نشسته هم نتوانست به پشت بخوابد در حالتی که پای او رو بقبله باشد (آنگاه) به ایماء و اشاره در رکوع و سجود نماز بخواند. (به هر حال ساقط نیست)

ص:۳۷

۹۲- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس برای تمرین و یا ثواب، روز جمعه را روزه بگیرد، ثواب ده روز نورانی و روشن که مانند روزهای دنیا نیست به او بدهند.

۹۳- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس از برای من یک چیز را تعهّد کند من برای او چهار چیز را ضامن میشوم، اگر صله رحم کند من ضامنم که خداوند او را دوست می دارد، و در روزیش وسعت می‌دهد، و عمرش را افزون می‌نماید، و به بهشت که وعده‌اش داده است داخل می‌گرداند.

۹۴- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله سه بار فرمود:

«اللّهم ارحم خلفائی»

(پروردگارا جانشینان مرا مورد رحمت قرار ده)، اصحاب گفتند: ای رسول خدا! جانشینان شما کیانند؟ فرمود: آنان که پس از من بیایند و احادیث مرا برای مردم روایت کنند و سنّت مرا به مردم بیاموزند.

شرح: «مراد ائمّه معصومین علیهم السّلام میباشند، نه روات احادیث از اصحاب و تابعین که خود دانش آموزند نه آموزگار، و از لفظ خبر، آموزگاران فهمیده می‌شود نه آموزندگان».

ص:۳۸

۹۵- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: دعا خود اسلحه و ابزار کار مؤمن و ستون دین و روشنی آسمانها و زمین است. [پس بر شما باد به دعا کردن و در آن اخلاص ورزید].

۹۶- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بد اخلاقی و درشتخوئی اعمال را فاسد می‌کند هم چنان که سرکه شیرینی عسل را.

۹۷- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: براستی که بنده به واسطه حسن خلقش به درجه روزه‌داری که شبها نیز به عبادت مشغول است خواهد رسید.

۹۸- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هیچ چیز در میزان عمل از حسن خلق سنگین‌تر نیست.

۹۹- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس از امّت من چهل حدیث که مردم از آن فائده برند حفظ کند، خداوند در قیامت او را فقیه و دانشمند از خاک برانگیزاند.

ص:۳۹

۱۰۱- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در روز پنجشنبه مسافرت می‌کرد، و می‌فرمود: در چنین روز اعمال بالا میرود و عقد ولایت بسته می‌گردد.

۱۰۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله با ما در سفر به نماز ایستاد و در رکعت اوّل سوره قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ و در رکعت دوم سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را قرائت کرده، آنگاه فرمودند: برای شما ثلث قرآن را و ربع قرآن را قرائت نمودم.

۱۰۲- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس سوره إِذا زُلْزِلَتِ را چهار بار بخواند، مانند کسی است که تمام قرآن را ختم کرده باشد.

۱۰۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: اعتکاف صورت نپذیرد مگر با روزه.

۱۰۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام

ص:۴۰

فرمود: بهترین شما از نظر ایمان به حق نیکو ترین شما از نظر اخلاق میباشد.

۱۰۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از گنجهای نیکی نمودن: پنهان داشتن عمل نیک، مقاومت و پایداری در سختیها، و عدم اظهار آن است.

۱۰۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: نیک خوئی بهترین همدم است و ندیم.

۱۰۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پرسیدند چه چیز بیشتر باعث و سبب بهشت رفتن است؟ فرمود: پرهیزکاری و از خدا پروا داشتن و نیکخوئی. [و باز پرسیدند چه چیز بیشتر موجب رفتن به دوزخ می‌شود؟ فرمود: شکم و فرج] شرح: «یعنی از این دو راه است که شیطان، انسان را به دوزخ می‌کشاند».

۱۰۸- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: در قیامت نزدیک‌ترین شما به من از نظر مقام و جایگاه خوشخوترین شما است، و خوبترین شما [بهترین شما] آن کس است که با خانواده خود به نیکی و مهربانی رفتار نماید.

ص:۴۱

۱۰۹- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: بهترین مردم از نظر ایمان خوشخوترین و نیک رفتارترین آنان است به خانواده‌اش، و من از تمام شما نسبت بخانواده‌ام نیک رفتارتر هستم.

۱۱۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که از امیر مؤمنان علیه السّلام از معنی «نعیم» در آیه شریفه ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ سؤال کردند، فرمود:

مراد خرمای تازه و آب سرد است.

شرح: «نعیم جمع نعمت است و لفظی عامّ است که شامل هر نعمتی می شود، چه نعمتهای مادّی چه معنوی، و امام در اینجا همان نعمت فراوانی که در اختیار سائلین بوده تذکّر داده که آن را بی‌اهمیّت نشمارند، ولی در احادیث دیگری در جواب به این آیه مراد از نعیم را ائمّه اهل البیت گفته‌اند و هر دو بجای خود صحیح است».

۱۱۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

سه چیز قدرت حافظه را می‌افزاید و بلغم را میزداید: قرائت قرآن، و خوردن عسل، و جویدن کندر.

۱۱۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

هر کس میخواهد باقی بماند- در حالی که بقاء برای کسی نیست- پس صبح

ص:۴۲

بامدادان بکار پردازد و از خانه بدر آید و کفش راحتی بپای کند، و عبای سبک بدوش کند، [و کمتر با زنان همبستر شود].

شرح: «مراد از «رداء را سبک نمودن» دیون را کم کردن است، یعنی خود را زیاد زیر بار دین نبرد تا آسوده باشد و عمرش طولانی گردد».

۱۱۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ابو جحیفه (وهب بن عبد اللَّه سوائیّ) خدمت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله رسید و آروغ می‌زد، حضرت به او فرمود: جلوی آروغت را بگیر، (یعنی کمتر بخور) زیرا بیشتر آنان که در دنیا پر می‌خورند در قیامت گرسنگی می‌کشند، امام فرمود: ابو جحیفه پس از آن هیچ گاه از طعام سیر نخورد تا بخدا پیوست.

۱۱۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله پس از تناول طعام دعا می‌کرد و می‌گفت:

«اللّهمّ بارک لنا فیه و ارزقنا خیرا منه»

، یعنی: (خداوندا! برای ما در این طعام برکت فرما و بهتر از این روزی ما گردان) و چون لبن (شیر) و یا ماست می‌خورد می‌گفت:

«اللّهمّ بارک لنا فیه و ارزقنا منه»

، یعنی: (خداوندا! در این طعام بر ما برکت ده و از آن روزی ما گردان).

۱۱۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: سه چیز است که شخص روزه دار شما، خود را در معرض آن نباید قرار

ص:۴۳

دهد: حمّام، حجامت، و زن زیبا (از هر سه اینها باید اجتناب کند).

۱۱۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: زن دارای ده چیز پنهان کردنی است، چون شوهر اختیار کرد یکی از آنها را پنهان نموده، و چنانچه بمیرد، هر ده امر ناگفتنی را پنهان کرده است.

۱۱۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در باره زنی سؤال کردند که گفته‌اند وی زنا داده، زن اظهار می‌داشت که باکره است، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله مرا امر فرمود که زنان را امر کنم که او را بنگرند و حال و وضعش را مشخص کنند، زنان بکرش

یافتند، پیغمبر فرمود: من بر کسی که مهر خدائی بر اوست حدّ نخواهم زد، و شهادت زنها را در مثل چنین مقامی پذیرفت و صحیح دانست.

۱۱۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: اگر از زن فاجره بپرسند: چه کسی با تو این عمل زشت انجام داده و او بگوید فلان کس، دو حدّ بر او جاری می‌شود، یکی برای افترائی که بدان شخص زده است، و دیگری برای اقراری که بر علیه خود نموده.

شرح: «مطلق افترا موجب حدّ نیست، بلکه در صورت شکایت متّهم و

ص:۴۴

عدم اثبات مدعی است».

۱۱۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: در هیچ کجای قرآن نیست که «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» آمده باشد، جز آنکه همان در تورات بلفظ «یا أَیُّهَا النَّاسُ» آمده است، و در خبر دیگری

«یا ایّها المساکین»

ذکر شده است.

۱۲۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: اگر بنده اجل و سرعتش را می‌دید که چگونه بدو رو کرده، آرزو را دشمن می‌داشت و طلب دنیا را رها می‌کرد.

۱۲۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: حسن و حسین شبی در کنار رسول خدا صلی اللّه علیه و آله مشغول بازی بودند تا بیشتر شب گذشت، حضرت فرمود: بنزد مادرتان بازگردید، ناگهان برقی بجست و تاریکی شب بر طرف و راه روشن شد تا هر دو بر مادرشان فاطمه وارد شدند، و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آن روشنائی و برق را مشاهده می‌کرد و می‌گفت:

سپاس خداوندی را که ما خاندان را گرامی داشت.

۱۲۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام

ص:۴۵

فرمود: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله دو کتاب به میراث بردم، یکی کتاب خدا (یعنی قرآن) و دیگر کتابی که در کیسه چرمی بغلاف و نیام شمشیرم آویخته‌ام، گفتند:

یا امیر المؤمنین! آن کتابی که در غلاف شمشیر است چیست؟! فرمود: در آن مکتوبیست که کسی که غیر قاتل خود را بکشتن دهد، یا غیر زننده خود را بزند، لعنت خدا بر او باد.

شرح: «مراد آن است که در این امور دقّت بسیار لازم است، مبادا بی‌تقصیری مقصّر شناخته شود، و این از دستورات جدّی پیغمبر اسلام است، و در کیسه‌ای از چرم بغلاف شمشیر آویخته بودن بما می‌فهماند که شمشیر باید در اجرای عدالت بکار رود، و در حقیقت، موارد اجرا و بکار بردن شمشیر در آن نامه ثبت شده بود، و امام علیه السّلام به اجمال بدان اشاره فرمود».

۱۲۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ما در حفر خندق در کنار رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بودیم که فاطمه آمد و پاره نانی بهمراه داشت و به رسول خدا داد و آن حضرت علیه الصّلاة و السّلام فرمود: این پاره نان از کجاست؟ عرض کرد گرده نانی برای فرزندانم حسن و حسین بپختم و قدری از آن را برای شما آوردم، حضرت فرمود: بعد از سه شبانه روز این اوّلین لقمه‌ای است که به گلوی پدرت رسیده است.

ص:۴۶

۱۲۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: برای پیغمبر صلی اللّه علیه و آله طعامی آوردند، حضرت انگشتی در آن فرو برد و آن را سخت گرم یافت، فرمود: آن را رها کنید تا سرد شود، زیرا آن برکتش افزونتر است و خداوند طعام گرم روزی ما نفرموده (بلکه گرم کردن آن بدست خود ماست).

۱۲۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

اگر کسی از شما حاجتی دارد پس اوّل بامداد روز پنجشنبه بسراغ آن رود، و چون از منزل خارج شود آیه آخر سوره آل عمران و آیة الکرسی و إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ، و امّ الکتاب را قرائت کند، زیرا در این آیات قضاء حوائج دنیا و آخرت حتمی است.

شرح: «آیه آخر آل عمران: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ است، و مراد از امّ الکتاب سوره شریفه حمد است».

۱۲۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

بوی خوش، حرز (دعای بازوبند) است، و سوارکاری، و شستشوی نیز، حرز است، همچنان بدشت و دمن نگریستن حرز است. (اعصاب را آرامش می‌بخشد).

ص:۴۷

۱۲۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

شرابی که منقلب به سرکه شده (را میتوانید) بیاشامید، زیرا آن کرم معده را میکشد، و نیز فرمود: سرکه خمر منقلب به سرکه را بخورید که مسکر بودنش از بین رفته، نه آن آب انگوری که خود مسکر ساخته‌اید.

۱۲۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت: [حسن بن] علیّ علیهما السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به دو دست مبارک خویش گل سرخی را بمن داد، چون آن را به بینی خود نزدیک نمودم فرمود: این گل سرخ بعد از برگ درخت «مورد» از سیّد گلهای بهشت است.

۱۲۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

شما را بخوردن گوشت سفارش می‌کنم، زیرا عضلات را فربه می‌کند، و هر کس چهل روز خوردن گوشت را ترک کند بد خلق می‌شود.

۱۳۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

در نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله صحبت از گوشت و چربی بمیان آمد، آن حضرت فرمود: هیچ لقمه‌ای از گوشت یا دنبه وارد معده نگردد مگر آنکه در جای خود

ص:۴۸

شفا حاصل کند و درد را از میان ببرد.

۱۳۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله قلوه نمی خورد بدون آنکه آن را حرام کند، و این از آن جهت بود که دستگاه تصفیه بولند.

۱۳۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

طلحة بن عبید اللَّه بر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله وارد شد و در دست رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله یک «به» بود و آن را به طلحه داد و فرمود: ای ابو محمّد این را بگیر که قلب را راحت و تقویت می‌کند. مترجم گوید: «سفر جل بگلابی نیز گویند».

۱۳۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

هر کس ناشتا بیست و یک دانه کشمش سرخ بخورد، دیگر در بدن خویش ناخوشی نیابد.

۱۳۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله چون خرما می‌خورد هسته آن را در پشت دست نهاده بدور می‌انداخت.

ص:۴۹

۱۳۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

جبرئیل نزد پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله آمده و گفت: بر شما باد به خوردن خرمای برنی، زیرا آن بهترین نوع خرمای شما است، شما را به خدا نزدیک و از آتش دور میکند.

شرح: «برنی» معرّب «برنیک» فارسی است، یعنی نیک بار، و امّا مقرّب بودن آن بخدا و مبعّد بودن آن از دوزخ اطلاق ندارد و مقیّد به ایمان و ولایت و عمل صالح است، و الّا بعضی از قاتلین حضرت سیّد الشّهداء هم خرمای برنی خورده‌اند، اگر همه نخورده باشند».

۱۳۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام گفتند:

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله [بمن] فرمود: بر شما باد بخوردن عدس، زیرا آن مبارک و پاکیزه است، قلب را رقیق و اشک چشم را زیاد میکند، و هفتاد پیغمبر که آخر ایشان عیسی بن مریم علیه السّلام است در باره برکت آن دعا کرده‌اند.

۱۳۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام فرمود: بر شما باد بخوردن کدو، زیرا آن بر قدرت مغز می‌افزاید. (در رقم ۸۷ گذشت).

۱۳۸- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که فرمود: مردی علیّ

ص:۵۰

علیه السّلام را دعوت کرد، امام فرمود: دعوتت را می‌پذیرم بشرطی که سه خصلت را برای من تعهّد کنی، مرد پرسید آن سه کدام است؟ امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:

برای من چیزی از بیرون تهیّه نکنی (یعنی بزحمت نیفتی)، و در خانه چیزی را از من دریغ نکنی، و بخانواده‌ات برای این دعوت اجحاف نکنی (یعنی مورد مشقّت قرار ندهی و به ایشان تنگ نگیری)، مرد گفت همه را پذیرفتم یا امیر المؤمنین؛ آنگاه حضرت دعوتش را اجابت فرمود و بمنزل او رفت.

۱۳۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: طاعون مرگی است ناگهانی.

۱۴۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم می‌فرمود: من از این ترسانم که شما در آینده دین را کوچک و بی‌اهمیّت شمارید و بدان بی‌اعتنائی کنید، و در مورد

حکم رشوه گیرید و منصب قضاء و داوری را خرید و فروش نمائید، و قطع رحم کنید، قرآن را آلت لهو و لعب قرار دهید و با قرائت آن مجلس انس آوازخوانی و نوازندگی تشکیل دهید، و بالاخره در نماز جماعت کسانی را مقتدا قرار دهید که در دین از شما بالاتر نیستند.

شرح: «لفظ متن در مورد دوم که «بیع الحکم» است در پاره‌ای از نسخ در

ص:۵۱

هامش «منع الحکم» ثبت کرده، و کدام صحیح و صواب است معلوم ما نشد».

۱۴۱- و بهمین اسناد از آن حضرت از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: بر شما باد بروغن زیتون، از آن بخور و موی خود را بدان چرب کن، زیرا که هر کس که از آن بخورد و موی خود را بدان چرب کند تا چهل روز شیطان گرد او نگردد. (نظیر این خبر گذشت).

۱۴۲- و بهمین اسناد از آن حضرت از علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به آن حضرت فرمود: یا علیّ بر تو باد به نمک، زیرا آن شفای هفتاد بیماری است که کوچکترین آنها جذام و پیسی و دیوانگی است.

۱۴۳- و بهمین اسناد از آن حضرت از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که فرمود: برای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هندوانه و خرما آوردند، حضرت از هر دو تناول کرد و فرمود: این هر دو پاک و گوارایند (خرما گرم و هندوانه سرد میباشد).

۱۴۴- و بهمین اسناد از آن حضرت از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس در هنگام خوردن غذا بنمک آغاز کند، خداوند هفتاد بیماری را از او ببرد که کمترین آنها جذام باشد.

ص:۵۲

۱۴۵- و بهمین اسناد از آن حضرت از امام مجتبی از پدرش علیهما السّلام روایت کرده که فرمود: روز هفتم فرزندم را حسن نامیدند و از نام حسن نام حسین مشتق گردید، و فرمود که ما بین آن دو بیش از یک مدّت حمل طول نکشید.

۱۴۶- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود: شنبه از آن ماست، و یک شنبه از آن شیعیان ما، و دوشنبه از آن بنی امیّه، و سه‌شنبه از آن پیروان آنها، و چهارشنبه از آن بنی عبّاس، و پنج‌شنبه از آن شیعیان آنها.

شرح: «این گونه اخبار با فرض صحّت صدور (چون راویان آن چندان مورد اعتماد نیستند) محمول است بر رمز و کنایه، یعنی «شنبه» کنایه از اهل البیت است، و از «یک شنبه» طرفدارانشان و همین طور تا آخر خبر.

و با فرض عدم صحّت صدور که چندان بعید هم نیست، نباید گفت که چرا مؤلّف خبری که احتمال صدورش بسیار ضعیف است نقل کرده، زیرا بنای قدما این نبوده که آنچه را نقل می‌کنند قطعیّ الصّدور باشد، بلکه آنچه را بدان احتجاج و تمسّک می‌کنند باید قطعیّ الصّدور باشد، مثلا کلینی- رضوان اللّه علیه- در کافی بالاخصّ در فروع آن باخباری‌که نزد او صدورش قطعی بوده احتجاج میکند و امّا بآنچه در بابهای نادر آورده عمل نمیکند، و همچنین صدوق- رحمة اللّه علیه- در کتاب من لا یحضره الفقیه چنان که خود در مقدّمه آن تصریح کرده، و همین طور شیخ طوسیّ در تهذیب در بخشی که بعنوان شرح مقنعه شیخ-

ص:۵۳

مفید- علیه الرّحمة- آورده احتجاج میکند نه به تمام اخباری که در بخش زیادات هر کتاب آورده زیرا خود پاره‌ای را ردّ میکند، پس صرف نقل خبر دلیل بر قبول آن نیست، آری اگر بیقین میدانستند خبری مجعول است نقل آن را جایز نمی‌دانستند مگر در مقام ردّ آن، و اگر کسی جز این بیندیشد سخت در اشتباه است، زیرا اهل فنّ میدانند که مثلا صدوق- رضوان اللّه علیه- اخباری در علل الشرائع، یا امالی، یا خصال نقل کرده که متضمّن حکمی از احکام است، ولی آن خبر را در «فقیه» نیاورده، و در هدایه و مقنع هم که دو رساله اوست به احکامی که در آن اخبار است فتوا نداده بلکه بعکس آن رأی داده است، و نیز اخبار بسیاری نقل کرده که صراحت دارد قرآن تحریف شده است، ولی می‌بینیم در کتاب اعتقاداتش تصریح کرده که قرآن بی‌کم و کاست همین قرآنی است که در ید مسلمین است، پس بر مؤلّف در نقل اخباری که احتمال صدور در آنها هست و میتوان بنحوی آن را توجیه کرد اشکالی وارد نیست، و طول کلام برای این جهت است که علماء جرح و تعدیل اهل سنّت مانند ابن حبّان بر حضرت رضا علیه السّلام خرده گرفته و میگوید: «یأتی عن آبائه بالعجائب» و این قبیل اخبار را در پی آن ذکر کرده است.

و آن حضرت علیه السّلام را بدین سبب (بقول خودشان) جرح کرده‌اند، لکن پاره‌ای از آنان مانند ابن السّمعانیّ قدری انصاف بخرج داده و نسبت جعل را به روات از آن حضرت داده‌اند، و آن جناب را تبرئه کرده و مدح نموده‌اند به تهذیب التّهذیب و موضوعات ملّا علیّ قاری و حافظ مقدسی رجوع شود».

(ادامه ترجمه) و جمعه برای عموم مردم، و در آن سفر نباید کرد زیرا خداوند تعالی می‌فرماید فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ- جمعه: ۱۰ (چون از نماز فارغ گشتید در پی کار خویش، در روی زمین پراکنده شوید) مراد روز شنبه است.

شرح: «چون غالبا با وضع کاروانان آن عصر که صبح و بامدادان قافله‌ها

ص:۵۴

حرکت میکرد، لذا ناچار انتشار در زمین روز شنبه میشده، و الّا پس از انجام نماز جمعه مسافرت آزاد است».

۱۴۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السّلام فرمود: چون حسن بن علیّ علیهما السّلام تولد یافت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در گوشش اذان نماز خواند.

شرح: «سرّ و راز گفتن اذان در گوش نوزاد بحرکت در آوردن و آشنا کردن صماخ و پرده‌های گوش طفل است به کلمه شهادتین قبل از هر صوت دیگر، و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در باره فرزند دلبندش حسن علیه السّلام این عمل را بطریق أوفی و اتمّ انجام داد، و باید دانست طفلی که پرده‌های گوش و سیمهای گیرنده او از آغاز بتوحید و شهادت به نبوّت پیغمبر آشنا شد، شیطان بآسانی نمیتواند او را منحرف سازد».

۱۴۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمود:

پدرم عطری طلبید و سر و روی خود را بدان بیالائید، من عرضکردم این چه عطری بود که استعمال نمودید؟ فرمود: روغن گل بنفشه، گفتم: این چه برتری دارد؟ فرمود: پدرم از جدّم حسین از پدرش علیّ علیه السّلام حدیث کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: فضل و برتری روغن گل بنفشه بر سائر عطرها همانند برتری اسلام است بر سائر ادیان.

ص:۵۵

۱۴۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: دین ندارد آن کس که اطاعت کند مخلوق را در نافرمانی خالقش.

۱۵۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: انار را با پیه آن بخورید زیرا پاک‌کننده معده است.

۱۵۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن الحسین از پدرش علیهما السّلام نقل کرده فرمود: عبد اللّه بن عبّاس می‌گفت: هر گاه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله یک دانه انار تناول میکرد با کسی شریک نمیشد، و میفرمود: در هر اناری یک دانه از دانه‌های بهشتی است.

شرح: «بعضی گفته‌اند این را بدان جهت فرمود که نگذارند دانه‌ای از آن تلف شود مبادا همان دانه بهشتی باشد».

۱۵۲- و بهمین اسناد از امام هشتم روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بر علیّ علیه السّلام وارد شد در حالی که علیّ تب داشت، آن حضرت او را بخوردن سنجد امر کرد.

۱۵۳- و بهمین اسناد از امام هشتم روایت کرده که گفت: حسین بن علیّ

ص:۵۶

علیهما السّلام فرمود: دو تن مرافعه‌ای را نزد علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بردند، یکی از آن دو بدیگری شتری را باستثناء سر و پوست فروخته بود، سپس تصمیم گرفت آن را نحر کند (سر برد)، حضرت حکم فرمود که آن مرد بقدر سر و پوست با او شریک است.

شرح: «یعنی فروشنده پس از فروش، رأیش بر این قرار گرفت که شتر را نحر کند و کرد، امام فرمود: تنها در پوست و سر آن حیوان با مشتری شریک است و باید فرض کنیم که این شتر نحر شده، سر و پوستش را جدا کنند و قیمت نمایند و گوشت آن را قیمت نمایند و نسبت میان دو قیمت را بنا بر چند چندم بدست آورند، شتر زنده را قیمت کنند و بهمان نسبت سهم هر یک را از قیمت نکشته معیّن سازند این یک معنی، و ممکن است دعوا برای این بوده که مشتری میخواسته شتر را نحر کند و بایع که سر و پوست را نفروخته مانع میشده و بیع هم لازم بوده، حضرت فرموده که شتر از آن مشتری است و مختار است، و تنها سر و پوستش مربوط به بایع است».

۱۵۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام داخل مستراح شد و لقمه‌ای افتاده بوده آن را به غلامش سپرد و گفت: چون من بیرون آمدم مرا متذکّر نما، غلام آن را خورد، و وقتی امام بیرون شد فرمود: ای غلام آن لقمه کو؟ غلام گفت: آن را خوردم ای مولای من! حضرت فرمود: تو در راه خدا آزادی، مردی پرسید: سرور من آیا او را آزاد نمودی؟ فرمود: آری از

ص:۵۷

جدّم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدم میفرمود: هر کس لقمه نانی دور افکنده بیابد و آن را برداشته با دست پاک نماید و یا بشوید و بخورد هنوز از گلوی او پائین نرفته حقّ تعالی او را از آتش دوزخ آزاد نماید [بعد فرمود: من حاضر نیستم کسی را که خدا او را آزاد کرده در قید رقّیّت نگهدارم].

شرح: «لفظ مستراح در این خبر شاید بمعنی آسایشگاه باشد که در این صورت نکارتی و اشکالی ندارد، ولی چنانچه بمعنی بیت الخلا باشد از نظر آلودگی و بهداشت مورد تأمّل است، و باید گفت: بی‌شکّ آلودگی- در آن حدّ که پرهیز از آن واجب باشد- نبوده، و الّا آن حضرت او را زنهار میداد».

۱۵۵- و بهمین سند از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: پنج چیز (از دستورات) است که هر چه در پی آنها بگردید و لو سواره، مانندشان را نخواهید یافت: بیم و هراس نداشته باشد بنده‌ای جز از گناه خودش، و امید نداشته باشد مگر بپروردگار خودش، و کسی که چیزی را نمیداند اگر آن را از او بپرسند خجالت نکشد از اینکه بگوید نمی دانم، و نیز ننگ نداند کسی که چیزی را نمیداند آن را از آنکه میداند یاد گیرد، و صبر و پایداری نسبت بایمان مانند سر است نسبت به بدن، و ایمان نخواهد داشت کسی که صبر ندارد.

۱۵۶- و بهمین سند از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام

فرمود: بحقیقت، اعمال این امّت در هیچ بامدادی نیست مگر بر خداوند سبحان عرضه می‌شود.

۱۵۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: هر کس خوشحال و مسرور می‌شود که عمرش طولانی شود و مرگش بتأخیر افتد و روزیش افزون گردد، پس صله رحم بجای آورد.

۱۵۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: در زیر دیوار شهری از شهرها لوحی بدست آمد که در آن نوشته بود:

«من معبود یکتایم، معبودی جز من نیست، و محمّد پیامبر من است، و عجب دارم از کسی که یقین بمرگ دارد چگونه خوشحال است؟ عجب دارم از کسی که بتقدیرات الهی ایمان دارد چگونه محزون است؟ و عجب دارم از کسی که دنیا را دیده و آزمایش کرده چگونه بدان دل بسته؟ و عجب دارم از کسی که بحساب (فردای قیامت) یقین دارد چگونه گناه میکند؟.

۱۵۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که از امام جعفر صادق علیه السّلام از زیارت قبر حسین بن علیّ علیهما السّلام پرسیدند فرمود: پدرم برای من گفت: هر کس قبر حسین بن علیّ علیهما السّلام را زیارت کند و عارف بحقّ او باشد (یعنی او را

امام مفترض الطّاعة بداند) خداوند نام او را در علّیّین ثبت فرماید (یعنی از اهل علّیّین خواهد شد)، سپس فرمود: در اطراف قبر حسین علیه السّلام هفتاد هزار فرشته ژولیده مو و غبار آلود اجتماع کرده‌اند و بر آن حضرت میگریند تا روز قیامت.

۱۶۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: کمترین مرتبه عاقّ گشتن «افّ» گفتن بپدر و یا مادر است، زیرا اگر خداوند چیزی کمتر از آن میدانست (در کتاب عزیزش) از آن نهی میفرمود.

شرح: «در قرآن کریم این آیه شریفه آمده که فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍ حقّ نداری بپدر و مادر حتّی این کلمه «افّ» را بگوئی».

۱۶۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السّلام فرمود: أسماء بنت عمیس «۱» گفت: من نزد فاطمه علیها السّلام بودم که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله وارد شد- در حالی که بر گردن فاطمه گردنبند زر بود که علیّ علیه السّلام از سهمیّه غنائم خود برای او تهیّه کرده بود- پیامبر صلی اللّه علیه و آله رو به فاطمه نموده فرمود: ای فاطمه! این طور نباشد که مردم بگویند فاطمه دختر محمّد به زیّ جبّاران رفته و لباس آنان را در بردارد، بی‌درنگ فاطمه آن را از گردن باز کرد و بفروخت و بقیمت

(۱) اسماء بسال ۴۰ در ایّام شیرخوارگی امام سجّاد علیه السّلام از دنیا رفته است. (شرح آن در حدیث ۵ همین باب گذشت)

ص:۶۰

آن بنده‌ای خرید و آزاد کرد، پس رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از این عمل مسرور گشت.

۱۶۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن الحسین علیهما السّلام راجع به آیه شریفه لَوْ لا أَنْ رَأَی بُرْهانَ رَبِّهِ در باره یوسف، فرمود: زلیخا زن عزیز برخاست و پارچه‌ای بر روی بت افکند، یوسف پرسید: این کار را برای چه کردی؟ گفت: از اینکه این بت، ما را ببیند شرم دارم، یوسف بدو گفت: آیا تو از چیزی که نمی شنود و نمی بیند و نمی فهمد و نمیخورد و نمی‌آشامد (مجسّمه‌ای بیش نیست) شرم میکنی، و من خداوندی را که انسان را آفریده و به او آموخته، آزرم نداشته باشم؟! اینست معنی گفتار خداوند که فرموده: لَوْ لا أَنْ رَأَی بُرْهانَ رَبِّهِ یعنی چنانچه این برهان ربّ را ندیده بود (مراد آنست که همین که دید برای او کافی بود).

۱۶۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن الحسین علیهما السّلام هر گاه بیماری که صحّت و سلامتی خود را بازیافته بود مشاهده می‌کرد، می‌فرمود: گوارا باد ترا این پاک شدن از گناهان! ۱۶۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن الحسین علیهما السّلام فرمود: مردم سه چیز را از سه کس آموخته و فرا گرفته‌اند: صبر را از ایّوب علیه السّلام،

ص:۶۱

و شکر و سپاس را از نوح علیه السّلام، و حسد را از پسران یعقوب علیه السّلام.

۱۶۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: از پدرم محمّد بن علیّ علیهما السّلام راجع به نماز در سفر پرسیدند، پاسخ داد که پدرش در سفر نماز را شکسته بجای می‌آورد.

۱۶۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام فرمود: در چهل مرد اصلع (کسی که موی پیش سرش ریخته) شخص بدی نمی‌یابی، و در میان چهل کوسه فرد درستکاری نخواهی یافت و أصلع بد بهتر از کوسه خوب است.

۱۶۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را دیدم که بر حمزه پنج تکبیر گفت، و بر شهداء دیگر بعد از حمزه پنج تکبیر، پس بر حمزه هفتاد تکبیر رسید.

شرح: «یعنی پس از اینکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر جنازه ایشان با پنج تکبیر نماز میّت را خواند دسته‌ای از شهدا را کنار حمزه مینهادند و رسول خدا نماز بر جنازه ایشان با پنج تکبیر میخواند و آنان را میبردند و دسته‌ای دیگر را کنار جنازه

حمزه مینهادند و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر ایشان نماز میگزارد تا اینکه جنازه شهدا بآخر رسید رسول خدا بر حمزه هفتاد بار تکبیر گفته بود».

ص:۶۲

۱۶۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام برای ما خطبه‌ای خواند و در ضمن سخن فرمود:

روزگاری برسد که غنیّ بدان چه در دست دارد بخل ورزد و از مستحقّ آن دریغ دارد با اینکه حقّ ندارد چنین کند و امر بدان نشده است، خدای تعالی فرموده است: وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ «۱»- الآیة (فضل و احسان را در میان خود فراموش نکنید زیرا خداوند بآنچه می‌کنید آگاه است) و زمانی خواهد آمد که مردم اشرار را در کارهای اجتماعی و حکومی جلو می‌اندازند، و نیکویان و شایستگان را کنار میزنند و عقب میرانند، و با مضطرّ و بیچارگان و کسانی که چاره‌ای جز خرید یا فروش ندارند معامله می‌کنند در صورتی که رسول خدا از معامله اضطراری نهی فرموده، و همچنین از بیع غرر و مغبون کردن طرف معامله، پس بترسید ای مردم و اصلاح نمائید خود و جمعیّت خود را، و مرا هم در خانواده‌ام حفظ کنید. (منظور از «بیع الغرر» مغبون ساختن طرف معامله میباشد) ۱۶۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل کرده که فرمود: از امام سجّاد علیه السّلام پرسیدند: چرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از جانب پدر و مادر هر دو یتیم شد؟ فرمود: برای اینکه هیچ مخلوقی را حقّ

---

(۱) سوره بقره آیه ۲۳۷.

ص:۶۳

فرمان، بر آن حضرت نباشد (چون اطاعت پدر و مادر واجب است در غیر محرّمات).

۱۷۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن الحسین علیهما السّلام فرمود: فاطمه علیها السّلام از برای هر کدام از فرزندانش حسن و حسین علیهما السّلام عقیقه کرد و یک ران گوسفند را با یک دینار برای قابله فرستاد.

۱۷۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن الحسین از پدرش از جدّش امیر مؤمنان علیهم السّلام بازگو کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر آن کس را که خداوند نعمتی بدو بخشیده باید خداوند متعال را سپاس گوید، و هر کس روزیش را دیر و بسختی می‌یابد استغفار کند، و هر کس را که امری او را اندوهگین بنماید بگفتن کلمه شریفه «لا حول و لا قوّة الّا باللّه» تمسّک جوید.

۱۷۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: مردی از یهود به امیر مؤمنان علیه السّلام گفت: آگاه ساز مرا از آنچه برای خداوند متعال نیست، و آنچه نزد او نیست و آنچه را که علم بدان ندارد؟

امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: امّا آنچه را که خدا نمی‌داند آن گفتار شما ملّت یهود است که میگوئید: «عزیر ابن اللّه» (عزیر فرزند خداست)، و خداوند فرزندی

ص:۶۴

برای خود نمی‌داند، و امّا آنچه گفتی برای خدا نیست، پس شریکی برای او نیست، و آنچه نزد خدا نیست، ظلم به بندگان است که چنین چیزی نزد خدا نیست، یهودی گفت: «اشهد ان لا اله الّا اللّه و انّ محمّدا رسول اللّه».

۱۷۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام گفت:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس بدون دانش و آگاهی برای مردم فتوا دهد فرشتگان آسمان و زمین بر او لعنت کنند.

۱۷۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام گفت:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من دخترم را فاطمه نام نهادم زیرا که خداوند عزّ و جلّ او و تابعان و دوستان او را از آتش دوزخ باز میدارد.

۱۷۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

موسی بن عمران از پروردگار خود- عزّ و جلّ- پرسید: پروردگارا آیا تو از من دوری تا بفریاد بخوانمت؟ یا نزدیکی که براز سخن گویمت؟ خداوند متعال بدو وحی فرستاد که: ای موسی! من همنشین آن کسم که مرا یاد کند.

ص:۶۵

۱۷۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

خداوند تعالی هر آینه غضب نماید به غضب فاطمه و خشنود گردد به خشنودی فاطمه (علیها السّلام).

۱۷۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

بدا بر حال ستمکاران بر خاندان من، گویا مینگرم جایگاه آنان را با منافقین در درک اسفل (طبقه زیرین) دوزخ در روز قیامت.

۱۷۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

براستی که قاتل حسین بن علیّ در تابوتی آتشین خواهد بود، و نیمی از عذاب همه اهل دنیا بر اوست، در حالی که پا و دستهایش را با زنجیرهائی گداخته از آتش بهم بسته‌اند و واژگون در دوزخ معلّق میرود تا بقعر جهنّم رسد، و دارای بوی گند و ناراحت‌کننده‌ای است که همه دوزخیان از شدّت بوی تعفّن او بخدایشان پناه می‌جویند، و وی در آن همیشه ماندنی است و از عذاب دردناک آن چشنده با همه آن کسان که با او در کشتن حسین علیه السّلام همکاری کردند، و هر آنچه پوستشان بسوزد خداوند از نو برآورد تا اینکه مرتّب آن شکنجه و آزار پردرد را بچشند و آنی ایشان را رها نکند، و چون اظهار تشنگی کنند از حمیم،

ص:۶۶

(که گنداب جهنّم است) بر حلقشان ریزند، پس وای بر ایشان از عذاب [خداوند متعال در] آتش.

۱۷۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: موسی بن عمران از پروردگار خود درخواست کرده که: خداوندا! برادرم هارون مرده است، او را بیامرز، ایزد متعال به او وحی فرستاد که ای موسی! اگر برای اوّلین و آخرین گذشتگان و آیندگان از من طلب مغفرت بنمائی خواسته‌ات را می‌پذیرفتم و همه را مورد عفو قرار میدادم مگر قاتلین حسین بن علیّ بن ابی طالب را، که از قاتلان او انتقام خواهم گرفت.

شرح: «البتّه غفران در باره معصومین علیهم السّلام ترفیع درجه است نه پاک شدن از آلودگی گناه، چون گناهی ندارند تا آمرزیده شوند».

۱۸۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

انگشتری عقیق در دست کنید، زیرا که آن تا در دست کسی باشد غم و اندوه نخواهد دید.

۱۸۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

هر کس در آخر الزّمان با ما به ستیز برخیزد و بجنگد، مانند آنست که در لشکر

ص:۶۷

دجّال با ما بجنگ برخاسته باشد.

۱۸۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

یا علیّ! بدرستی که خداوند متعال تو و خاندانت، و شیعیان و دوستداران شیعیانت، و دوستداران دوستان شیعیانت، جمله را مورد غفران و آمرزش خویش قرار داده، پس مژده باد ترا، آری توئی «انزع بطین»، از شرک جدائی و از تو کاملا دور گشته، و قلبت مملوّ و پر است از دانش و معرفت.

۱۸۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بمردم در باره علیّ علیه السّلام فرمود: هر کس که من سرور او هستم علی بعد از من آقا و سرور اوست، آنگاه دعا کرده گفت: بار خدایا! هر کس علیّ را دوست دارد تو او را دوست بدار، و هر کس با علیّ دشمنی می‌کند تو با او دشمن باش، و هر کس او را یاری کند خداوندا تو نیز او را یاری فرما، و هر کس علیّ را رها کند و یاری و پشتیبانی ننماید، تو او را خوار گردان.

۱۸۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

شخص مغبون نه مورد پسند حقّ است و نه اجری میبرد.

شرح: «یعنی باید انسان کوشش کند که در معاملات مغبون نشود، نه غبن مالی و نه غبن أخلاقی، یعنی نه در معاملات فرصت دهد که کسی او را مغبون کند، و نه خود از غفلت دیگری سوء استفاده نماید و او را مغبون سازد که آخرت خود را خراب و اجر خود را پایمال کرده باشد».

ص:۶۸

۱۸۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

در صبحگاه و در حال ناشتائی خرما بخورید زیرا آن کرم معده را نابود می‌کند.

مؤلّف گوید: مراد حضرت تمام خرماهاست غیر از «برنی»، زیرا خوردن «برنی» در هنگامی که معده خالی است موجب فلج میگردد.

۱۸۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام فرمود: حناء بستن پس از نوره کشیدن موجب جلوگیری از مرض جذام و پیسی است.

۱۸۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ اگر تو نبودی مؤمنین پس از من شناخته نمی‌شدند.

شرح: «یعنی بواسطه وجود تو بود که مؤمنین به حقّ از غیر مؤمنین شناخته شدند».

۱۸۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ براستی که تو را سه چیز داده‌اند که به احدی پیش از تو داده نشده بود، عرضکردم پدر و مادرم فدایت چه چیز داده شده‌ام؟ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله

ص:۶۹

فرمود: پدر زنی همچو من داری، و دیگر اینکه زوجه‌ای همچو فاطمه داری، و همچنین خداوند فرزندانی چون حسن و حسین به تو عنایت فرموده است.

۱۸۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ در روز قیامت سواری غیر ما نیست و ما چهار تن باشیم، پس مردی از انصار برخاست و گفت: پدر و مادرم بفدایت، آن چهار تن کیانند؟ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من یکی از آنانم که بر استر خدا «براق» سوارم، و دیگر برادرم صالح است که بر ناقه خدا که او را پی کردند سوار است، و سوم عمویم حمزه سیّد الشّهداء است که بر ناقه عضباء (دارای علامت مخصوص در گوش یا کوتاه دست) سوار است، و برادرم علیّ است که سوار بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت است در حالتی که لواء حمد (پرچم عبودیّت) بدوش دارد و به آواز بلند

«لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه»

می‌گوید، مردمان گویند: این نداکننده نیست مگر فرشته‌ای مقرّب درگاه خداوند، یا پیامبری فرستاده شده، یا اینکه از حاملان عرش است، فرشته‌ای از درون عرش پاسخ دهد که ای گروه انسانها این فرد نداکننده فرشته مقرّب و یا نبیّ مرسل نیست، و نیز از حمله عرش نیز نیست، بلکه او صدّیق اکبر است و او علیّ بن ابی طالب

ص:۷۰

علیه السّلام میباشد.

۱۹۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت: علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: گویا می‌بینم قصرهای بلندی را که در کنار قبر (فرزندم) حسین بنا گردیده، و نیز می‌بینم محمل‌هائی را که از کوفه بسوی قبر حسین خارج گشته، و چندان شب و روزی نمیگذرد که از اطراف و اکناف عالم بسوی قبر حسین محملها در راهند- و این در انقراض دولت بنی امیّه صورت گرفت.

۱۹۱- حسن بن محمّد هاشمیّ بواسطه مذکورین در متن از محمّد بن یعقوب نهشلیّ روایت کرده که علیّ بن موسی بواسطه پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السّلام از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل روایت کردند که خداوند- جلّ جلاله- فرمود: منم معبود یکتا، خدائی جز من نیست، بقدرت خود مخلوقات را آفریدم، و از میان ایشان انبیاء خود را برگزیدم، و از میان همه انبیا محمّد را دوست و محبوب و منتخب گردانیدم، و او را برسالت بسوی

ص:۷۱

مخلوقاتم فرستادم و علیّ را برای معاونت او برگزیدم، و وی را برادر و وصیّ و وزیر و اداکننده مأموریّت بسوی خلق پس از وی قرار دادم، خلیفه و مأمور از جانب خود گردانیدم، تا کتابم را برای آنان بیان کند، و دستوراتم را در میان ایشان انجام دهد، و او را نشانه هدایت و راهنمای بندگانم از گمراهی نمودم، و باب تقرّب و راه ورود به مرضیّات و خانه و درگاهم قرار دادم،

آن خانه‌ای که هر کس در محیط آن گام نهد از آتش عقوبتم در امان خواهد بود، و نیز او را همانند قلعه و بارویم گردانیدم که هر کس بدان پناه جوید از گزند هر ناروائی چه دنیائی و چه اخروی او را در امان خواهد داشت، و همچنین او را صوب و جهت خود نمودم آنچنان که هر کس بدو رو کند من از وی روی نگردانم، و او را حجّت خود در آسمانها و زمینها بر همه کسان از مخلوقاتم که در آن زندگی می‌کنند ساختم، عمل هیچ عمل‌کننده‌ای را از ایشان بدون اقرار بولایت او و نبوّت رسولم نخواهم پذیرفت، و اوست دست گشوده من بر سر بندگانم، و اوست نعمتی که بر آن بندگانم که دوستشان دارم ارزانی داشتم.

پس هر کس از بندگانم را که دوست داشته و او را میخواستم، ولایت و شناخت علیّ را باو آموختم، و هر کس از بندگانم را که دشمن داشتم بدان جهت بود که او از شناخت و ولایت علیّ روی گردانید، پس به عزّت و جلالم قسم یاد کرده‌ام که دوست ندارد علیّ را بنده‌ای از بندگانم جز اینکه آتش را از وی دور

ص:۷۲

گردانم و به بهشتش داخل کنم، و نیز دشمنش ندارد احدی از بندگانم و رو نگرداند هیچ کس از دوستیش مگر آنکه بر او غضب کرده و او را به آتش در افکنم و این، بدعاقبتی خواهد بود.

۱۹۲- حسین بن احمد بن ادریس با واسطه افرادی که در متن ذکر شده از حسن بن جهم روایت کرده که گفت: از امام هشتم علیه السّلام پرسیدم و گفتم فدایت شوم حدّ توکّل بخدا چیست؟ فرمود: آنکه تا تو با خدا باشی از احدی نهراسی، گوید: عرضکردم حدّ تواضع چیست؟ فرمود: آنکه از جانب خود بمردم ببخشی مانند آنچه را که دوست داری آنان بتو بخشند، گوید: عرضه داشتم فدایت گردم دوست داشتم بدانم من در نزد شما چگونه‌ام فرمود: بنگر من در نزد تو چگونه‌ام (یعنی دل بدل راه دارد، همان قدر که تو مرا دوست داری همان اندازه نیز من تو را دوست میدارم).

۱۹۳- استادم ابن ولید بسند مذکور در متن از احمد بن محمّد سیّاری از علیّ بن نعمان نقل کرده که گفت: من به امام هشتم عرضه داشتم فدایت گردم

ص:۷۳

من زگیل بسیاری در بدن دارم که اسباب ناراحتی من شده از شما میخواهم چاره‌ای برای رفع آن بمن یاد دهی که مفید باشد، فرمود: برای هر کدام از آنها هفت دانه جو برگیر و بر هر یک هفت بار إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ- را تا جمله- هَباءً مُنْبَثًّا، و آیه مبارکه وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْجِبالِ فَقُلْ یَنْسِفُها رَبِّی نَسْفاً* فَیَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً* لا تَری فِیها عِوَجاً وَ لا أَمْتاً (سوره طه ۱۰۴ الی ۱۰۷) را قرائت کن و بدان بدم، آنگاه دانه دانه برگیر و هر یک را بر زگیلی بسای، سپس همه را در پارچه نشسته‌ای بریز و آن را بسنگی ببند و در جای تاریکی بیاویز، علی بن نعمان گفت: من این دستور را عمل کردم و روز هفتم نگریستم چیزی باقی نبود و مثل کف دستم صاف شده بود، و سزاوار است این کار را در آخر ماه که محاقّ است- یعنی ماه در هیچ جای زمین پیدا نیست انجام شود-.

شرح: «هر چند راوی خبر که احمد بن محمّد سیاری است چندان احادیثش قابل اعتماد نیست، مذهبش فاسد و خودش ضعیف و روایاتش تو خالی است، لکن دعا اثر دارد، ولی نباید آن را مانند دارو دانست».

۱۹۴- محمّد بن ما جیلویه بسندی که در متن مذکور است از حسین بن خالد روایت کرده که علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام از آبائش از علی علیهم السّلام نقل کرده

ص:۷۴

که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس مسلمانست نباید مکر و حیله بکار برد، زیرا من از جبرئیل علیه السّلام شنیدم که می گفت: مکر و خدعه (نیرنگ) در آتش است، سپس آن حضرت فرمود: از ما نیست کسی که با مسلمانی رندی و نادرستی کند، و از ما نیست کسی که با مسلمانی خیانت ورزد، آنگاه گفت:

جبرئیل روح الأمین از جانب حقّ تعالی بر من نازل شد و گفت: یا محمّد! بر تو باد به نیک خلقی، زیرا آن خیر دنیا و آخرت را بهمراه دارد، و بدانید که بدون شکّ شبیه ترین شما بمن نیکوترین شما است از جهت اخلاق.

۱۹۵- محمّد بن موسی بن المتوکّل بسند مذکور در متن از احمد بن عبد اللَّه روایت کرده که گفت: از امام ابو الحسن الرّضا علیه السّلام پرسیدم: «ذو الفقار» شمشیر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از کجا بود؟ فرمود: آن را جبرئیل علیه السّلام از آسمان برای آن حضرت آورد، و آن دارای زیوری از نقره خام بود و اکنون نزد من است.

۱۹۶- استادم ابن ولید بسند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده که ابو الحسن علی بن موسی علیهما السّلام فرمود: نظر کردن به ذریه ما عبادت است،

ص:۷۵

گفتند: یا ابن رسول اللَّه آیا مراد نظر کردن به أئمه معصومین از شما است، یا نه جمله بر جمیع ذرّیه پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله؟ فرمود: بله نظر کردن به تمام ذرّیه پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله عبادت است، البتّه مادامی که از صراط او منحرف نشده و خود را بمعاصی نیالوده باشند.

۱۹۷- پدرم- رحمة اللَّه علیه- با دو واسطه مذکور در متن از احمد بن- محمّد همدانی از امام جواد از علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام و آن حضرت از پدرانش از علی بن ابی طالب سیّد اوصیاء علیهم السّلام روایت کرده که گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: به بسیاری نماز و روزه و حجّ و انفاقات و زمزمه‌های آنان در تاریکی شب ننگرید، بلکه براستگوئی و اداء امانتشان نظر کنید.

شرح: «یعنی تنها حسن ظاهر در خوبی شخص دخیل نیست بلکه ایمان به مبدء و معاد و روز حساب اساس سلامت شخص است».

۱۹۸- تمیم بن عبد اللّه قرشی بسند مذکور در متن از عبد السّلام هروی

ص:۷۶

روایت کرده که گفت: در روز جمعه آخر شعبان بود که بر علی بن موسی علیهما السّلام وارد شدم، فرمود: ای ابا صلت ماه شعبان بیشترش گذشت و این جمعه آخر آن است، پس آنچه از اعمال خیر که در این ماه در انجام آن کوتاهی کرده‌ای در این چند روزی که باقی مانده تدارک کن، و بر تو باد به انجام آنچه بحال تو مفید است و ترک آنچه برای تو فائده‌ای ندارد، و دعا و استغفار و تلاوت قرآن را افزون کن، و از گناهان و نافرمانیهایت بسوی خدا باز گرد و توبه نما، تا این ماه خدا بتو رو کرده باشد در حالی که تو با خدایت- عزّ و جلّ- اخلاص ورزیده باشی، و امانتی بر گردن خود باقی مگذار مگر آنکه آن را ادا کنی، و نیز در دلت کینه هیچ مؤمنی نباشد مگر اینکه آن را از دل بیرون کنی، و هیچ گناهی را که مرتکب بوده‌ای وامگذار مگر آنکه آن را رها کرده و از آن دوری گزینی، و از خداوند پروا داشته باش، و در امور نهان و آشکارت بر او توکّل و اعتماد کن، و هر کس بر خدا توکّل کند همانا خداوند او را کافی است، زیرا خداوند رساننده است کار خود را، و برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است، و در باقیمانده این ماه زیاد این ذکر را بگوی:

«اللّهم إن لم تکن قد غفرت لنا فی ما مضی من شعبان فاغفر لنا فیما بقی منه»

(یعنی: پروردگارا! اگر تاکنون در این ماه که بسر نرسیده

ص:۷۷

است ما را نبخشیده‌ای، پس از تو میخواهیم که در باقیمانده این ماه ما را ببخشی و بیامرزی) زیرا خداوند تبارک و تعالی در این ماه مردم بسیاری را از آتش آزاد می‌کند بجهت احترام ماه مبارک رمضان.

۱۹۹- مفسّر جرجانیّ بسند مذکور در متن از امام عسکریّ از پدرانش از جدّش علی بن موسی از پدرش موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که از امام صادق علیه السّلام پرسیدند که زاهد در دنیا کیست؟ فرمود: آن کسی که از حلالش اجتناب کند برای گرفتاری حساب آن و حرامش را ترک کند از بیم آتش عقوبت آن.

۲۰۰- و بهمین سند از آن حضرت از پدرش علیهما السّلام روایت کرده که فرمود:

امام صادق علیه السّلام مردی را دید که سخت بر مرگ فرزندش بیتابی میکند، (پس از دیدن این منظره) حضرت به او فرمود: ای مرد آیا برای مصیبت کوچک این طور بیتابی میکنی و از مصیبت بزرگتر غافل غافل‌شده‌ای، اگر تو قبلا خود را آماده برای داغ فرزندت مینمودی این مقدار این مصیبت برای تو سنگین نمی‌نمود، پس مصیبت به عدم آمادگی و مهیّا بودن برای دیدن داغ فرزند بالاتر و عظیمتر است

ص:۷۸

از دردمندی تو نسبت بفقدان پسرت.

۲۰۱- حسین بن ابراهیم بسند مذکور در متن از ریّان بن صلت روایت کرده که امام هشتم از پدرش از آباء گرامش علیهم السّلام از علیّ علیه السّلام نقل کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: در روز رستاخیز پیروان علیّ رستگارانند.

۲۰۲- حسین بن احمد بن ادریس بسند مذکور در متن از فضل بن کثیر روایت کرده که علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام فرمود: هر کس بمسلمان فقیری سلام کند بر خلاف آن نحو که بر ثروتمندان سلام میکند، خداوند را ملاقات کند در قیامت در حالی که بر او خشم گرفته است.

شرح: «مراد از ملاقات خدا، ملاقات جزای الهی است و مراد از خشم پروردگار عذابی است که شخص در قیامت با آن رو برو می‌شود».

۲۰۳- علیّ بن احمد بن محمّد بن عمران از دو تن مجهول بنامهای محمّد بن هارون صوفیّ و او از عبید اللّه رویانیّ از عبد العظیم بن عبد اللّه حسنیّ از امام جواد از علیّ بن موسی از آباء گرامش از جدّش علیهم السّلام روایت کرده که

ص:۷۹

فرمود: سلمان، ابو ذرّ را به خانه‌اش دعوت کرد و برای پذیرائی او دو گرده نان آورد، ابو ذر آنها را برداشت و گردانید و نظری به پشت آن انداخت، سلمان از او پرسید برای چه این کار را کردی؟ ابو ذر گفت: خواستم ببینم نبادا درست پخته نباشد، سلمان سخت بخشم آمده و گفت: چقدر پر جراتی که این دو گرده نان را میگردانی که بدانی پخته است یا خمیر، بخدا سوگند در این نان آبی که در زیر عرش بوده فعالیّت داشته و همین طور فرشتگان کار کرده‌اند تا آن را به باد رسانیده و آن باد آن را به ابرها رسانده و ابرها کوشش کرده‌اند تا آن را بزمین رسانده‌اند، و رعد و برق و مأمورین از ملائکه جملگی همه در کار بوده‌اند تا آن را به جایهای خود در زمین پخش نموده‌اند، و زمین نیز در روی آن فعالیت کرده و همچنین چوب و آهن و حیوان و آتش و هیزم و نمک- و آنچه را که ذکر نکردم بیش از این است که بدان اشاره کردم- همه و همه در کار بوده‌اند تا این نان بدست آمده، پس تو چگونه خواهی توانست که شکر این را بجای آری؟ ابو ذر گفت: من بسوی خدا توبه مینمایم و طلب مغفرت مینمایم و از شما عذر میخواهم از

ص:۸۰

کاری که از من سرزد و تو آن را ناپسند دانستی و آن را ناخوش داشتی.

حضرت فرمود: روزی سلمان، ابو ذر را مهمان کرد و از انبان خود قطعه‌ای نان خشک بیرون آورد و آن را از کوزه خود آب زد، ابو ذر گفت: چقدر خوب بود این نان اگر با آن نمکی میبود، سلمان برخاست و از خانه بیرون رفت و کوزه خود را گرو گذارد و نمکی تهیّه کرد و بخانه آورد و نزد وی نهاد، پس ابو ذر لقمه‌ای از آن نان بر میگرفت و بر آن نمک می‌افشاند و

میخورد و میگفت: سپاس خدائی را که قناعت را روزی ما کرد، پس سلمان باو گفت: اگر تو قناعتی داشتی کوزه من بگرو نمی‌رفت.

شرح: «باید دانست که اشکال سلمان به ابو ذر وارد نیست، زیرا همه آسمان و زمین و کائنات همگی در کار بوده‌اند تا نانی بدست آید، لکن در اثر اهمال بشر در پختن آن زحمت همه کارکنان را بباد داده است، و این گونه روایات ساخته و پرداخته صوفیان است چنان که از سند آن پیداست».

۲۰۴- و بهمین سند مجهول از عبد العظیم حسنی روایت کرده که به ابو جعفر امام نهم علیه السّلام عرضکردم یا ابن رسول اللّه! برای من حدیثی از پدران خود علیه السّلام بازگوی، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش- علیهم السّلام- که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: پیوسته مردم بخیر و خوبی زندگی میکنند تا آن زمان که

ص:۸۱

با هم از حیث عقل و علم و سلیقه و تنگدستی و فراخی متفاوتند، و اگر در این امور مذکوره با هم مساوی بودند (از بار مسئولیّت شانه خالی کرده و) هلاک میگردیدند، عرضه داشتم برایم بیفزائید، فرمود: پدرم از جدّم از آبائش علیهم السّلام روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: چنانچه هر کدام شما از عیب و نقص پنهان دیگری اطّلاع میداشت، هر آینه بر وی نمی‌پوشانیدید، و (در نتیجه) اسرار همه فاش می‌شد.

راوی گوید: بحضرت عرض کردم: یا ابن رسول اللّه اضافه بفرمائید، فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السّلام برایم حدیث کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: شما که هرگز توان آن ندارید که خیر مالی به مردم برسانید پس با اخلاق خوش و روی باز و برخورد عالی با آنان روبرو شوید، زیرا من از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدم میفرمود: شما که نمی‌توانید با مال بدیگران کمک کنید پس با خلق نیک با مردم رفتار نمائید.

راوی گوید: گفتم ای فرزند پیغمبر برایم بیشتر بفرما: حضرت فرمود:

پدرم از جدم از آبائش علیهم السّلام برایم حدیث کرد که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

هر کس روزگار را مورد سرزنش قرار دهد و نکوهش کند خود همواره مورد عتاب و سرزنش واقع خواهد شد.

ص:۸۲

شرح: «روزگار و زمان، نیکی و بدی بالاراده ندارد، بلکه مردم هر زمانند که با افعال ارادی خود، بدی و شرّ و فساد در زمان و روزگار ایجاد می‌کنند، و زمانه را مسئول دانستن از کمال بی‌توجّهی است، و این مردمند که موجب تیرگی و فشار و سختی و ناملایمی زمانه میشوند و عتاب را با مقصّر و بانی شرّ و فساد انجام میدهند نه با ظرف زمان و مکان».

راوی گوید: عرض کردم یا ابن رسول اللّه برایم بیفزا؟ امام فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السّلام روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: همنشینی با مردم بد و فاسد موجب تهمت و بدگمانی شخص بمردم آبرومند است (یا آنان به انسان) گفتم: ای فرزند رسول خدا زیاده از این برایم بگو، امام فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السّلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: دشمنی کردن با بندگان خدا بسیار بد توشه‌ای است از برای سفر آخرت.

گفتم: بیشتر برایم بفرمائید ای فرزند رسول خدا، حضرت فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السّلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ارزش هر فردی باندازه دانش و آن عملی است که نیک انجام میدهد.

عرضه داشتم باز هم برایم بفرمائید، حضرت همان طور از پدرش از نیای گرامش علیهم السّلام روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: شخصیّت و باطن هر فرد

ص:۸۳

در زیر زبانش نهفته و پنهان است.

گفتم: یا ابن رسول اللّه برایم بیفزایید، حضرت بهمان طریق از پدرانش علیهم السّلام نقل کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: کسی که قدر خود را شناخت هرگز هلاک نخواهد شد.

عرضکردم برایم افزون کن، امام علیه السّلام فرمود: پدرم از جدّم از اجدادم علیهم السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: دقت قبل از کردار و عاقبت اندیشی پیش از انجام کار، انسان را از پشیمانی و ندامت دور و در امان میدارد.

گفتم بیشتر بفرمائید، امام علیه السّلام از پدرش از جدّش از اجدادش علیهم السّلام روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: کسی که به روزگار تکیه کند زمین خواهد خورد (یعنی چرخ روزگار گردنده است و تکیه بر آن نتوان نمود).

راوی گوید: عرضکردم یا ابن رسول اللّه برایم بیفزا، فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السّلام برایم حدیث کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: آن کس که به رأی خود اعتماد کند و خویش را از مشورت با دیگران بی‌نیاز بیند جان خود را بخطر انداخته است.

باز گفتم: یا ابن رسول اللّه! بیش از این برایم بگو، حضرت فرمود: (با

ص:۸۴

اتصال سند به حضرت علیه السّلام) امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: کم عیالی یکی از فراخی است (مراد از دو یسار: بی‌نیازی و حاجت نداشتن به چیزی و بی‌نیازی بداشتن آن مورد حاجت).

عرضه داشتم: یا ابن رسول اللَّه برایم افزون نما، امام گفت: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السّلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر کس که خودستائی در او راه یافت هلاک گردید.

عرضه داشتم: یا ابن رسول اللَّه برایم افزون نما، امام گفت: (با اتصال سند به حضرت علیه السّلام) امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: کسی که یقین دارد انفاق مال در راه خداوند جایگزین دارد، (بالنتیجه) در بخشش دست باز است و براحتی مال را صرف راه حق میکند.

برای بار آخر گفتم: یا ابن رسول اللَّه بیش از این برایم بگو، امام فرمود: (با اتصال سند به حضرت علیه السّلام) امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر کس تنها به سلامت بودن خویش از سوی زیر دستان بسنده کند، سلامت ماندن خود را از جانب بالاتران و زبردستان غنیمت برده است، راوی گفت: عرضکردم همین قدر کافی است.

ص:۸۵

۲۰۵- و بهمین سند از عبد العظیم بن عبد اللَّه حسنی روایت کرده که گفت: از محمّد بن علیّ امام جواد علیه السّلام راجع به فرموده خداوند عزّ و جلّ أَوْلی لَکَ فَأَوْلی سؤال کردم، فرمود: خداوند میفرماید: از خیر دنیا دور گردی [چنان دورگشتنی] و نیز از خیر آخرت دور گردی. «سوره قیامت آیات ۳۴ و ۳۵» ۲۰۶- پدرم- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن خالد صیرفیّ روایت کرده که گفت: بحضرت رضا علیه السّلام عرضکردم شخصی خود را تطهیر می‌کند و انگشتری در دست دارد که نقش آن «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» است حکم آن چیست؟ حضرت فرمود: آن را مکروه دارم، عرضه داشتم فدایت شوم آیا این طور نیست که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و هر یک از پدران (گرامی) شما این کار را میکرد و انگشتریش را در دست داشت؟ فرمود: آری، و لکن انگشترشان بدست راستشان بود، بعد فرمود: از خدا بپرهیزید و در باره خود فکر کنید، گفتم:

نقش نگین خاتم امیر المؤمنین علیه السّلام چه بود؟ فرمود: چرا از کسان قبل از وی

ص:۸۶

نپرسیدی؟ گفتم اینک می‌پرسم (نقش خاتم «۱» آدم علیه السّلام چه بود؟) فرمود: نقش خاتم آدم علیه السّلام «

لا اله الّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه

» بود و با همان بزمین هبوط کرد، و نوح علیه السّلام هنگامی که بر کشتی سوار میشد خداوند بدو وحی فرستاد که ای نوح اگر از غرق هراس داری پس هزار بار «

لا اله الّا اللَّه

» بگوی، سپس از من نجات بخواه، و بدین سبب تو و همراهانت را از غرق شدن در امان میدارم. چون نوح با همراهانش بکشتی نشست و لنگر و طناب کشتی را آزاد کرد و آن را براه انداخت و طوفان باد شروع شد و آنان را گرفت، نوح را مهلت گفتن تهلیلات نداد، نوح خود و یارانش را از غرق شدن در امان ندید، و بزبان سریانی گفت:

«هیلولیا هزار هزار یاماریا یاماریا آرام گیر»، موج فرو نشست و کشتی آرام گرفت و نوح گفت: کلامی که خداوند مرا بدان از غرق نجات داد سزاوار آن است که از من جدا نگردد، لذا بر نگین انگشتریش کلمه «

لا اله الّا اللّه ألف مرّة یا ربّ أصلحنی»

را نقش نمود.

بعد امام فرمود: و ابراهیم علیه السّلام هنگامی که وی را در منجنیق گذاردند جبرئیل علیه السّلام برآشفت، و خداوند بدو وحی فرستاد: ای جبرئیل چه چیز تو را بر

---

(۱) مراد از خاتم، انگشتری است که در آن روزگار نگین آن را نقش کرده و بجای مهر و امضای امروزی از آن استفاده می‌کردند.

آن داشت که غضب نمودی؟ جبرئیل عرضه داشت: پروردگارا! این دوست تو است که جز او کسی تو را در زمین عبادت نمی‌کند، اکنون دشمن خود و او را بر وی مسلّط ساختی، خداوند بدو وحی فرستاد، آرام گیر، شتاب کار بنده‌ای است که از مرگ میهراسد مانند تو، امّا من، پس او را بنده خود میدانم و هر گاه اراده کنم او را در می‌یابم، امام فرمود: در اینجا نفس جبرئیل آرام گرفت و خوشحال شد، و بسوی ابراهیم علیه السّلام روان گردید، و از وی پرسید آیا در این حال حاجتی داری؟ ابراهیم فرمود: امّا بتو خیر، (جبرئیل پیام را رسانید) و خداوند او را بزمین فرستاد و انگشتری که در نگینش شش کلمه نقش شده بود بهمراه داشت و کلمات آن این بود «

لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه، لا حول و لا قوّة الّا باللّه، فوّضت أمری الی اللّه، اسندت ظهری الی اللّه، حسبی اللّه

» و خداوند پیام فرستاد که این خاتم را در دست کن و من آتش را بر تو سرد و سلامت میگردانم.

امام فرمود: در نگین انگشتری موسی علیه السّلام دو کلمه نقش شده بود که از تورات گرفته شده بود:

«اصبر تؤجر، اصدق تنج»

یعنی: پایداری کن تا اجر بری، راست گوی تا نجات یابی.

امام فرمود: و نقش خاتم سليمان عليه السّلام اين بود

«سبحان من الجم الجنّ بكلماته»

(پاک و منزّه است خدائی که با کلمات خود جنّ را مهار کرد).

ص:۸۸

و نقش خاتم عيسى عليه السّلام: دو جمله بود که آن را از انجيل گرفته بود:

«طوبى لعبد ذكر اللَّه من اجله، و ويل لعبد نسى اللَّه من اجله».

و نقش خاتم محمّد صلى اللَّه عليه و آله، «

لا اله الّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه

» بود، و نقش خاتم امير المؤمنين عليه السّلام

«الملک للَّه»

و نقش خاتم حسن بن علىّ عليهما السّلام

«العزّة للَّه»

بود و نقش خاتم حسين بن علىّ عليهما السّلام «

إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ

»، و علىّ بن الحسين عليهما السّلام خاتم پدرش حسين را بدست ميکرد، و همچنين امام باقر عليه السّلام، و نقش خاتم جعفر بن محمّد عليه السّلام

«اللَّه وليّى و عصمتى من خلقه»

و نقش خاتم موسى بن- جعفر عليهما السّلام

«حسبى اللَّه»

بود.

حسین بن خالد گوید: آنگاه حضرت دست مبارک خود را پیش آوردند و انگشتان را باز کردند و انگشتری پدرش در دست مبارکش بود و نقش آن را بمن نشان دادند.

و در خبر دیگر غیر از این حدیث آمده است که نقش خاتم علیّ بن الحسین علیهما السّلام این جمله بود

«خزی و شقی قاتل الحسین بن علیّ»

علیهما السّلام.

ص:۸۹

۲۰۷- پدرم- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از علیّ بن اسباط روایت کرده که گفت: شنیدم علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام از نیای گرامش از امیر مؤمنان علیه السّلام نقل کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: باقی نمانده است میان مردمان از گفتار پیامبران راستین علیهم السّلام جز همین جمله مشهور که «اکنون که شرم نمیکنی پس هر چه خواهی و مایلی انجام ده».

۲۰۸- احمد فرزند علیّ بن ابراهیم قمّی بسند مذکور در متن از حسین بن- خالد روایت کرده است که علیّ بن موسی الرّضا از پدرش از نیای گرامش علیهم السّلام از امیر مؤمنان علیه السّلام نقل کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: جبرئیل امین از جانب ربّ العالمین بمن خبر داد که خداوند عزّ و جلّ فرمود: علیّ بن ابی طالب حجّت من است بر خلقم، و قاضی و حاکم و نگهدارنده دین منست، از نسل او پیشوایانی را برآورم که بر قوانین من استوار و پابرجایند، مردمان را براه مستقیم من میخوانند، بسبب ایشان بلاها و گرفتاریها را از بردگان و کنیزانم دفع

ص:۹۰

مینمایم، و بوجود آنان از رحمتم بر جهانیان نازل میسازم.

۲۰۹- جعفر بن محمّد بن مسرور بسند مذکور در متن از ریّان بن صلت روایت کرده که به علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام عرضه داشتم: قرآن در نظر شما چگونه است و در باره آن چه میفرمائید؟ آن حضرت فرمود: قرآن کلام خداست، از آن نگذرید، (قدم فراتر ننهید) و از غیر آن راه مجوئید که گمراه خواهید گشت.

شرح: «از الفاظ روایت چنین پیداست که ریّان بن صلت نظر آن حضرت را در باره مسأله نوظهوری که در آن عصر در محافل علمی مورد بحث بوده میخواسته، و آن این بوده که آیا قرآن مجید حادث است یا قدیم، و امام علیه السّلام در پاسخ این سؤال هشدار میدهد که بدانید قرآن کتاب هدایت و عمل است و باید از قرآن پیروی کرد و از انوارش منوّر شد، و باصول اعتقادیش

معتقد و بدستورات عملیش عامل بود، امّا اینکه حادث است یا قدیم این مطلبی نیست که به درد دنیا یا آخرت بخورد، و صرف پندار و وهم و خیال و بافتن است یا از جانب دوست نادان و احمق و یا دشمن دانای نابکار- که میخواهد از این راه مسلمانان را از تعلیمات قرآن دور و راه فهم کتاب خدا را بسته و مسلمانان را منحرف سازد- القاء شده است».

۲۱۰- محمّد بن ابراهیم بن اسحاق از ابن عقده از علیّ بن فضّال از پدرش

ص:۹۱

حسن روایت کرد که گفت: علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام فرمود: مائیم که در دنیا سرور و آقائیم و در عالم آخرت دارای قدرت و سلطنت هستیم.

۲۱۱- محمّد بن علیّ ماجیلویه و احمد فرزند علیّ بن ابراهیم و حسین بن ابراهیم ناتانه بسند مذکور در متن از محمّد بن علیّ تمیمی روایت کرده‌اند که گفت: علیّ بن موسی علیهما السّلام از پدرش از نیای بزرگوارش علیهم السّلام از امیر مؤمنان علیه السّلام از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که فرمودند: هر کس خوشدارد بر شاخه‌ای از نهال یاقوت سرخی که خداوند آن را با دست قدرت خویش کشته [و بخواهد بدان چنگ زند] پس باید تولّای علیّ و اولادش ائمّه (طاهرین) را در دل داشته باشد، زیرا آنان برگزیدگان خداوند عزّ و جلّ میباشند و خالصان و منتخبان اویند، و آنانند معصوم و مصون از هر خطا و لغزشی.

۲۱۲- حسین بن ابراهیم ناتانه بسند مذکور در متن از ریّان بن صلت روایت کرده که گفت: علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام فرمود: هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار به این لفظ

«استغفر اللّه و اسأله التّوبة»

طلب آمرزش کند،

ص:۹۲

خداوند متعال برات آزادی از آتش دوزخ را برای او می‌نویسد و نیز پروانه عبور از پل صراط را، و او را بمنزلگاه قرار که بهشت است وارد می‌کند.

۲۱۳- ابو علیّ احمد بیهقیّ در فید- منزلیست در راه عراق بمکّه- هنگام برگشتنم از حجّ بسال ۳۵۴ قمریّ بسند متن از داود بن سلیمان برایم روایت کرد که علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام از پدرش از آباء بزرگوارش علیهم السّلام از علیّ بن أبی طالب علیه السّلام نقل کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: چون روز قیامت شود حسابرسی شیعیان ما بما واگذار می‌شود، پس هر کس مظلمه و بدهی و گناهش میان او و خداوند است ما داوری کرده و هر چه حکم کنیم خداوند امضاء می‌فرماید، و هر کس مظلمه‌اش میان او و مردم است، ما از مردم تقاضا میکنیم او را ببخشند، و آنان می‌بخشند، و هر کس مظلمه‌اش میان او و ما اهل بیت است ما سزاوارتر از همه کس به بخشش و عفو و گذشت می‌باشیم.

شرح: «سند خبر از نظر صحت و ضعف هر چه باشد این مقام حسابرسی

ص:۹۳

و داوری در قیامت برای ائمّه معصومین از مسلّمات است که در بسیاری از روایات که در حدّ مستفیض بلکه تواتر است آمده، و نیز بخشش آنان حقّ خود را مطلبی است موافق عقیده ما شیعیان در باره آنان، چون ایشان را معدن رحمت، و منتهی الحلم، و اصول کرم، و اولیاء نعم، و رحمت موصوله میدانیم و اقتضای این صفات همانست که فرمود».

۲۱۴- محمّد بن عمر جعابیّ «۱» از حسن بن عبد اللَّه رازی روایت کرده گفت: آقایم علیّ بن موسی الرّضا از پدرش از نیای گرامش از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرد که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس از مسلمانان بمیرد و تابع امامی از ائمّه اولاد من نباشد (امام زمان خود را نشناسد) بمرگ در حال جاهلیّت مرده است و اعمال او پذیرفته نیست، و همه را باید حساب پس دهد چه زمان جاهل بودنش، و چه پس از آن که اسلام آورده.

۲۱۵- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: من و این مرد- یعنی علیّ بن ابی طالب- در روز قیامت مانند این دو انگشت باشیم،

---

(۱) سمعانی گفته است که محمّد بن عمر جعابی از محدّثین مشهور است، و مذهبش تشیّع بوده و به ابن الجعابی یا ابو بکر التمیمیّ شهرت یافته، وی دارای تصانیف بسیار است زمانی در موصل بمنصب قضا نشسته و در باره جدّ اعلایش که آیا سلم است یا سلام و یا سالم اختلاف است، و نجاشی در کتاب رجالش او را از حفّاظ حدیث و بزرگان اهل علم دانسته و بیش از ده کتاب او را نام برده است.

ص:۹۴

آنگاه دو انگشت شهادت- که بعربی آن را سبّابه گویند- را کنار هم آورد و فرمود:

پیروان ما نیز با ما باشند، و همچنین هر کس ستم کشیده و مظلومی از ما خاندان را یاری کند او هم با ما خواهد بود.

۲۱۶- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس دوست دارد که بدستاویز محکمی چنگ زند پس باید بدوستی و ولای علیّ و اولادش که اهل بیت منند چنگ زند.

۲۱۷- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود:

امامان و پیشوایان (پس از من) همگی از فرزندان حسین میباشند، و هر کس ایشان را فرمان برد خدای را اطاعت کرده، و هر کس نافرمانی آنان کند خدای را عزّ و جلّ معصیت کرده است، و ایشانند چنگاویز محکم و دستگیره استوار، و اینانند راهنمای بسوی خداوند عزّ و جلّ.

۲۱۸- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: یا علیّ! تو با دو فرزندت (حسن و حسین) برگزیدگان خدا از خلق میباشید.

۲۱۹- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: من و علیّ از یک نور آفریده‌شده‌ایم.

ص:۹۵

۲۲۰- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس ما اهل بیت را دوست بدارد، خداوند متعال روز رستاخیز او را در حال امن و سلامت و دل آرامی محشور میگرداند.

۲۲۱- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: یا علیّ! هر کس تو را دوست بدارد در قیامت با پیمبران راستین و در درجه آنان خواهد بود، و هر کس بمیرد در حالی که دشمن میدارد تو را، باکی بر او نیست و ابائی ندارد، که یهودی از دنیا برود یا نصرانی.

۲۲۲- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در مورد گفتار خداوند عزّ و جلّ: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ یعنی: (آنان را باز دارید اینان بازپرسی باید بشوند- صافات: ۲۴) فرمود: از ولایت علیّ پرسش خواهند شد.

۲۲۳- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام و عبّاس بن عبد المطّلب و عقیل فرمود: من با هر کس که با شما بجنگد در جنگ میباشم، و با هر کس که با شما در صلح و سلامت است در صلح و سلامت میباشم.

مصنّف این کتاب (صدوق علیه الرّحمة) گوید: ذکر عقیل و عبّاس در این

ص:۹۶

حدیث غریب است و من اضافه این دو تن را در این حدیث از کس دیگر غیر از محمّد بن عمر جعابیّ نشنیده‌ام.

شرح: «مؤلّف- رضوان اللّه تعالی علیه- اخبار این کتاب (یعنی عیون الاخبار) را چنان که از سیاق پیداست از نسخه‌های کتبی که از پیشینیان بجای مانده و مشایخش به او اجازه روایت آنها را داده‌اند استخراج کرده، و چون در آن زمان چاپ نبوده و کتابها همه نسخه خطی و دست نویس بوده، این احتمال میرود که پاره‌ای از کتب که نسخه‌اش متواتر نبوده توسّط بعضی از منحرفین تصرف شده و چیزی را کم یا اضافه نموده باشند، و اخباری که محمّد بن عمر جعابیّ در کتبش روایت کرده دیگران

نیز روایت کرده‌اند و صدوق- علیه الرّحمة- در کتب دیگر غیر از کتاب محمّد بن عمر جعابی در کتاب دیگر این اضافه را ندیده و در اینجا تذکّر داده است و این تذکّر احتمال تصرّف و اضافه نمودن را در مصدریکه جعابی از آن نقل کرده تقویت میکند».

۲۲۴- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که علیّ علیه السّلام گفت: مرا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: تو از منی و من از تو.

۲۲۵- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به علیّ علیه السّلام فرمود: تو بهترین افراد بشر هستی و کسی در باره‌ات شکّ نکند جز کافر.

۲۲۶- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: من

ص:۹۷

جز بفرمان حقّ تعالی فاطمه دخترم را به شوهر ندادم.

۲۲۷- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس من ولیّ امر او هستم علیّ پس از من ولیّ امر او خواهد بود، پروردگارا! دوست بدار هر کس علیّ را دوست داشته و ولیّ خود میشمارد، و دشمن بدار هر کس با علیّ دشمنی کرده و در ستیز است، و یاری نما کسی را که او را یاری کرد، و کمک نما هر کس را که او را مدد نمود، و خوار و بیمقدار گردان دشمن علیّ را، و کفایت کن او و فرزندان او را، و عاقبت امرشان را ختم بخیر بفرما، و در آنچه بدیشان ارزانی داشتی برکت ده، و آنان را بروح القدس- فرشته حامل وحی- مؤیّد فرما، و به هر کجای زمین که رو کنند نگهدارشان باش، و منصب پیشوائی را در آنان قرارده، و کسانی را که از ایشان پیروی می‌کنند جزای نیکو عطا کن، و مخالفان و نافرمانان آنان را هلاک گردان، براستی که تو نزدیک و اجابت‌کننده‌ای.

۲۲۸- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود:

علیّ نخستین کسی بود که از من پیروی کرد (یعنی بمن ایمان آورد) و همو اوّلین کسی باشد که در قیامت با خداوند جزا دهنده روبرو خواهد شد.

۲۲۹- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به علیّ علیه السّلام

ص:۹۸

فرمود: یا علیّ! تو ذمّه مرا بری خواهی کرد، و توئی خلیفه و جانشین من بر امّتم.

۲۳۰- و بهمین اسناد از جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود:

قیامت بر پا نشود تا قائم بر حقّ ما قیام کند، و آن هنگامیست که خداوند او را اذن دهد، و هر کس او را متابعت کند نجات یابد، و هر کس از وی روی گرداند هلاک خواهد شد، خدا را، خدا را بیاد آورید، ای بندگان خدا! بسوی او روید هر چند بروی یخ و برف باشد، زیرا که او نماینده خداوند و جانشین من است.

۲۳۱- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در حالی که دست علیّ علیه السّلام را در دست داشت فرمود: هر کس ادّعاء نماید که مرا دوست دارد، اگر علیّ را دوست نداشته باشد دروغ میگوید.

۲۳۲- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: در روز قیامت منابری برای پیروان من و شیعیان اهل بیتم- آنان که در محبّت ما اخلاص میورزند- در اطراف عرش بر پا میدارند و خداوند عزّ و جلّ بندگان را فرمان میدهد که بسوی من بشتابید تا کرامتم را بر شما پخش کنم، چرا که شما در دنیا (راه حقّ را با اخلاص پیمودید و در آن) رنجها و آزارها دیدید.

ص:۹۹

۲۳۳- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: یا علیّ تو از شجره و نهالی آفریده‌شده‌ای که من نیز از آن خلق شده‌ام، و من اصل و ریشه آنم و تو تنه آن و حسن و حسین شاخه‌های آن و دوستان ما برگهای آنند، و هر کس بهر کجای این شجره بیاویزد خداوند او را به بهشت خواهد برد.

۲۳۴- و بهمین اسناد جعابیّ از امام مجتبی علیه السّلام از پدرش امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: یا علیّ، از انصار (صحابه اهل مدینه) کسی تو را دشمن ندارد مگر آن کس که در اصل یهودی باشد.

شرح: «چون در میان انصار کسانی هستند که یهودی بودند و بعد مسلمان شدند- که در اصل پدر و مادرشان یهودی بودند- و اینان که با علیّ علیه السّلام دشمنی میورزیدند یا از مشرکین بوده که در واقع ایمان نداشته و بظاهر کلمه شهادتین را بر زبان می‌آوردند تا جان و مالشان در امان باشد، و یا یهودی‌زاده‌ای بودند که بر همان دین یهود در باطن باقی مانده و در ظاهر اسلام را پذیرفته‌اند و مانند منافقین کفر خود را پنهان میداشته‌اند، و الّا کسی که متدین بدین اسلام باشد محال است که با علی علیه السّلام دشمن باشد، و سرّ اینکه تنها در- باره انصار این چنین فرموده نه مهاجرین آنست که مهاجرین اهل مکّه‌اند و با یهود بیگانه بودند زیرا یهود در مکّه زندگی نمی‌کردند، بلکه در مدینه و با انصار میزیستند».

۲۳۵- و بهمین اسناد جعابیّ از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

ص:۱۰۰

رسول درس ناخوانده- که درود خدا بر او باد- با من این چنین سخنی داشت که من را دوست ندارد مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر منافق.

تذکّر لازم: «این خبر بیان خبر پیش را در معنی اصل تأیید می‌کند».

۲۳۶- و جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود:

برای هیچ کس جائز نیست که با حال جنابت از این مسجد (یعنی مسجد النّبیّ) عبور کند جز برای من و تو و فاطمه و حسن و حسین و هر کس از اهل من باشد، زیرا که آنان از منند.

شرح: «مراد از «یجنب»، «یجتاز» است چنان که بزرگان طریقین سنّی و شیعه أمثال: أبو نعیم طحّان، ضرار بن صرد تیمی کوفیّ عامّیّ مذهب، و سلطان العلماء آملیّ شارح لمعه معنی کرده‌اند، و پنج تن نامبرده همگی اهل بیت پیغمبرند که آیه تطهیر در باره آنان نازل شده و هر کس از اهل بیت پیامبر- صلی اللّه علیه و آله- دارای عصمت باشد ملحق بآنان است، و معنی «اجناب»، نکاح نیست، زیرا در مورد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله با زوجاتش که آیه تطهیر شامل آنها نیست تصوّر ندارد، پس ناچار مراد اجتیاز و گذر کردن است نه نکاح، و خبری که در علل الشّرائع آمده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند:

«لا ینکح فی هذا المسجد

- الخ» همین خبر است که راوی، معنای آن را نفهمیده و نقل بمعنا کرده است، و ترمذی در جامع خود صدر این خبر را بلفظی نقل کرده تا امیر مؤمنان علیه السّلام؛ و فاطمه و حسنین علیهم السّلام را نیاورده و گفته است که این حدیث حسن است، همچنین محبّ الدّین طبریّ در ذخائر العقبی ص ۷۷ آن را بدین صورت آورده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود:

«یا علیّ لا یحلّ لأحد أن یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک»

مانند ترمذی تقریبا».

ص:۱۰۱

۲۳۷- و جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: بدن برهنه مرا هنگام غسل و تجهیز میّت هیچ کس جز علیّ ننگرد، مگر کافر (یعنی ایمان ندارد آن کس که عمدا نظر افکند).

۲۳۸- و جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: یا علیّ پیروان تو در قیامت می‌آیند سیراب و بدون تشنگی، ولی دشمنانت می‌آیند در غایت تشنگی، و آب طلبند و کسی بآنان آب ننوشاند.

۲۳۹- و جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود:

دشمنی با علیّ کفر است، و دشمنی با بنی هاشم نفاق.

شرح: «بنو أميّه هر چند بظاهر ایمان آورده بودند، ولی بواسطه کینه‌ای که با بنی هاشم داشتند پس از اظهار ایمان هم با بنی هاشم سازش درستی نداشتند، بلکه غالبا دشمنی مینمودند، با اینکه قرآن میفرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» لذا دشمنی کردن آشکار با بنی هاشم بدون هیچ مجوّزی صد در صد نفاق و بی‌دینی است».

۲۴۰- جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام فرمود:

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله برای من دعا کرده گفت: «پروردگارا! دلش را روشن ساز و سینه‌اش را باز و پر حوصله و صابر و بردبار فرما و زبانش را ثابت و قوی بدار و از گرما و سرما نگهدارش».

ص:۱۰۲

۲۴۱- جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: من مأمور شدم که با عهدشکنان (اهل جمل) و جائران و ستمگران (لشکر صفّین) و بیرون رفتگان از آئین حقّ (اهل نهروان) بمبارزه پردازم.

۲۴۲- جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: بخدا پناه برید از جبّ حزن.

شرح: «جبّ بمعنی چاه است و حزن بمعنی اندوه، و اصل خبر در سنن ترمذیّ کتاب «زهد» بعد از باب «ما جاء فی الرؤیا» چنین است که پیامبر فرمود:

«تعوذوا باللّه من جبّ الحزن، قالوا: یا رسول اللّه و ما جبّ الحزن؟ قال:

واد فی جهنّم یتعوّذ منه جهنّم کلّ یوم مائة مرّة ....»

. یعنی: پناه ببرید به خدا از «جبّ الحزن»، پرسیدند: ای رسول خدا! جبّ الحزن چیست؟ پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: چاهی است در دوزخ که روزی صد بار جهنّم از آن بخدا پناه میبرد، پرسیدند: چه کسی در آن می‌افتد؟ فرمود:

قرّاء ریاکار».

۲۴۳- جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود:

تعهّدات و دیون مرا ادا نمی‌کند جز علیّ، و نیز بوعده‌هایم وفا نمیشود جز بیاری علیّ.

۲۴۴- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا

ص:۱۰۳

صلی اللّه علیه و آله به بنی هاشم فرمود: شما پس از من مستضعف خواهید شد.

شرح: «مستضعف در اینجا مراد کسی است که حقّش را به ستم برگیرند و او را از آن محروم گردانند».

۲۴۵- و جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: بهترین ثروت انسان و ذخیره‌هایش صدقه است.

۲۴۶- و جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود:

زکات انواع اسب‌ها و بردگان را بر شما بخشودم.

شرح: «مفهوم بخشیدن اینست که حضرت می‌توانسته نبخشد و بنا بر اخذ زکات بوده، امّا حضرتش به مصلحتی آن را بخشیده است، و باید توجّه داشت که بر طبق آیه شریفه خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً بر ولیّ امر است که بر آنچه مال محسوب می‌شود زکاتی معیّن کند و آن را بستاند و در مواردی که قرآن کریم معیّن نموده به مصرف رساند، و سیاق آیه و شأن نزولش راهنمائی می‌کند که مراد از اموال آن مالی است که تراکم ایجاد می‌کند و به فرموده قرآن: «دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ» می‌شود، و این پیشوای مسلمین است که باید در هر زمانی بر حسب اوضاع و شرایط اموالی را که موجب تراکم ثروت می‌شود مشخّص سازد، و نصاب لازم زکات را در آنها تعیین نماید.

در زمان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله اموالی که موجب تراکم ثروت و در نتیجه ناهماهنگی نظام اقتصادی جامعه می‌شد منحصر در نه چیز- غلّات اربعه (گندم و جو و مویز و خرما) و انعام ثلاثه (شتر و گاو و گوسفند) و درهم و دینار (همان نقره و طلا)- بود، بنا بر این زکات اسب‌ها و بردگان مورد عفو

ص:۱۰۴

واقع شد زیرا که در آن زمان پرورش اسب در حجاز گسترش قابل ملاحظه‌ای نداشت، و خرید و فروش بردگان هم رونق خود را از دست داده بود.

امّا بر اثر گذشت زمان و فتوحات جدید مسلمین در کشورهائی مانند عراق و ایران و مصر و شامات که در نتیجه به ثروتشان چیزهای دیگری غیر از آن (۹) نه چیز اضافه گردید، اهالی مسلمان شده آن ممالک می بایست موافق اموالشان به نصاب معیّن زکات پرداخت کنند.

و در حدیث است که امیر مؤمنان علیه السّلام در زمان خلافت ظاهریش بر خیل و عتاق (یعنی اسب و یابو) زکات قرار داد، چنان که در کتاب شریف کافی باب (ما یجب علیه الصدقة من الحیوان- کتاب زکات) آمده است و نیز امام صادق علیه السّلام می فرماید:

«الرقیق الّذی تبتغی التّجارة فانّه من المال الّذی یزکّی»

یعنی بر بردگانی که برای تجارت و خرید و فروش تهیّه شده‌اند زکات تعلّق می‌گیرد، و در خبر دیگر نصاب آن را تعیین فرموده‌اند.

در کتاب شریف وافی نیز بابی بعنوان «زکاة الرّقیق و الخیل» و بابی بعنوان «زکاة مال التّجارة» وجود دارد و احادیث بسیاری در آن باب از کتب اربعه نقل شده است، بعنوان مثال در کافی و دیگر کتب اربعه از محمّد بن مسلم از امام صادق علیه السّلام روایت است که فرمود:

«البرّ و الشّعیر و الذّرّة و الدّخن و الارز و السّلت و العدس و السّمسم کلّ هذا یزکّی و اشباهه»

یعنی: باید زکات گندم و جو و ذرّت و ارزن و برنج و سلت (جو بی‌پوست) و عدس و کنجد و امثال اینها پرداخت شود.

لیکن فقهای عظام همه آن روایات را حمل بر استحباب می‌کنند چون از روایاتی که مثل روایت متن است تعارض فهمیده‌اند و بنا بر این آنها را حمل بر استحباب کرده‌اند.

امّا این بنظر صحیح نمیرسد، و با اصل وجوب زکات سازگار نیست زیرا

ص:۱۰۵

در زمان حال در بسیاری از ممالک اساسا شتر آنهم بصورتی که در بیابان به چرا برود وجود ندارد، و در بسیاری از سرزمینها بجای کشت گندم و جو هزاران هکتار زمین، زیر کشت ذرّت بوده و زراعت گندم و جو بسیار اندک و غیر قابل ملاحظه است (مقصود این است که در زمان حیات رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که آیه زکات نازل شد اگر وضع حجاز آن گونه بود که کشت و قوت غالب، ذرّت می‌بود (مسلّما) پیغمبر زکات را بر آن قرار میداد) و نیز در اغلب نقاط دنیا پول مسکوک رایج نیست، بلکه اساسا سکّه و اموال زکوی دیگر از آن نه (۹) چیز آرام آرام از میان رفته و جای خود را به اموال دیگر داده است، امّا مستحقّین زکات روز بروز بیشتر می‌شوند و نمی توان گفت زکات که برای جلوگیری از فقر و تنگدستی مسلمین مقرر شده منحصر به همان اموالی است که در زمان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله موضوعیّت داشته و در این دوران که درآمد کارخانجات و مؤسسات تجاری و صنایع مرتّبا رو به افزایش است در این اموال سهمی برای فقرا و مستمندان قرار داده نشده ولی هنوز هم اگر کسی نخلستانی داشته باشد با شرایطی که عموما امکان تحقّق ندارد باید زکات آن را بپردازد و الّا نیازمندان بی‌نصیب خواهند ماند!؟

قرآن کریم صریحا می‌فرماید: خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً و «اموال» اطلاق دارد و هر چیزی را شامل می‌شود لیکن در هر زمان باید رهبر جامعه مسلمین خود، یا شورای متخصّصین مسائل اقتصادی، اموال پر درآمد را که در آن زمان موجب شدّت اختلاف طبقاتی و تراکم ثروت می‌شود، مشخص کنند و به تناسب زمان و مکان سهمی بعنوان صدقه که عرفا آن را زکات می‌گویند در آن معیّن کرده و به نفع تهیدستان و از کار افتادگان جامعه بستانند تا به آیه شریفه عمل شده باشد».

۲۴۷- جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود:

ص:۱۰۶

بهترین برادرانم علیّ است، و بهترین عموهایم حمزه و عبّاس [بن عبد المطّلب]، برادران پدرم میباشند.

۲۴۸- و جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: دو تن و از آن بیشتر جماعت محسوب می‌شود (یعنی در نماز).

۲۴۹- و جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: اذان گویان در قیامت از دیگران بلند قامت ترند.

۲۵۰- و جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: مؤمن با نور خدا مینگرد.

۲۵۱- و جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: اعمال روز خود را با دادن صدقه آغاز کنید، و هر کس چنین کند دعایش ردّ نخواهد شد.

۲۵۲- و جعابیّ بهمین اسناد آورد که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: دو فرزندم حسن و حسین بهترین فرد اهل زمین هستند پس از من و پس از پدرشان علیّ،

ص:۱۰۷

و مادرشان نیز بهترین زنان عالم است.

۲۵۳- و جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بهترین زنانی که بر شتر می‌نشینند زنان قرشیّ هستند که با شوی خویش مهربانند.

۲۵۴- و جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس آمد و خواست میان امّت پراکندگی ایجاد کند و امر جامعه را غاصبانه از روی استبداد بدون مشورت با دیگران بدست گیرد او را بکشید، خداوند عزّ و جلّ بدان اذن داده است (ریختن خونش بر دیگران لازم است).

۲۵۵- و جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: این آیه الَّذینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً (کسانی که اموالشان را در شبانه روز انفاق می‌کنند، نهان و آشکار انفاق می‌کنند) در باره علیّ نازل گشته.

۲۵۶- و جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در مورد آیه وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَةٌ «۱» یعنی: (آن را می‌پذیرد و حفظ میکند گوش شنوا و در برگیرنده) فرمود: از خداوند خواستم آن را گوش تو قرار دهد.

---

(۱) سوره الحاقه آیه ۱۲.

ص:۱۰۸

۲۵۷- و بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود: ندیدم من کسی را که چهارشانه‌تر از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله باشد.

۲۵۸- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: اوّل چیزی که از بنده سؤال می‌شود دوستی ما اهل البیت است.

۲۵۹- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: من دو چیز گرانبها میان شما باقی میگذارم و آن کتاب خدا و عترت من است، و هرگز از یک دیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بمن باز گردند.

۲۶۰- بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در عید قربان دو گوسفند خاکستری رنگ شاخدار قربانی میکرد.

۲۶۱- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در باره من دعا کرد که خداوند مرا از سرما و گرما حفظ فرماید.

۲۶۲- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود: من

ص:۱۰۹

بنده خدا و برادر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هستم و کسی جز من این ادّعا نکند مگر کذّاب (دروغ زن).

۲۶۳- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به او فرمود: تو نسبت بمن بمنزله هارونی نسبت بموسی (یعنی وزیر من میباشی).

۲۶۴- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله خطاب بمن فرمود: در تو مثلی از عیسی هست و آن اینست که نصاری آنقدر در دوستی او افراط کردند که کافر گشتند، و یهود آنقدر با او دشمنی کردند که کافر شدند.

۲۶۵- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: فاطمه دامن خویش پاک داشت و خداوند ذرّیّه پرورده آن دامان را بر آتش حرام ساخت.

شرح: «پاره‌ای پنداشته‌اند که مراد آنست که همه ذریّه فاطمه بر آتش حرامند، ولی روایتی در همین کتاب در أوّل باب ۵۸ آمده که حضرت رضا علیه السّلام به زید بن- موسی علیه السّلام فرمود: روایت راویان کوفه تو را مغرور نکند مراد تنها فرزندان بطن اویند

«و ما ذاک الّا للحسن و الحسین و ولد بطنها خاصّة»

(این نیست مگر برای حسنین علیهما السّلام و دیگر فرزندان خود او)».

ص:۱۱۰

۲۶۶- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که گفت:

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بمن فرمود: دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من [و دشمن من دشمن خداست].

۲۶۷- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: علیّ را دوست ندارد مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر کافر.

۲۶۸- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: مردم از درختانی مختلفند، و من و تو از یک درختیم.

۲۶۹- جعابیّ بهمین اسناد از علی علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله انگشتری خود را در دست راست میکرد.

۲۷۰- جعابیّ بهمین اسناد از علی علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: عمّار یاسر را جمعیّت تجاوزگر خواهند کشت.

۲۷۱- جعابیّ بهمین اسناد از علی علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: کسی که بغیر مولایان خود، خود را نسبت دهد، یا غیر اربابان خود را

ارباب گیرد، و یا برده‌ای که بغیر صاحبانش بپیوندد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر او باد.

شرح: «شاید مراد کسی باشد که غیر از امامان منصوص از جانب خدا امامی برای خود فرض کند و فرمان او را بر خود لازم الاجرا داند».

۲۷۲- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نهی کرد از همبستری و مباشرت با زنان باردار تا زمانی که وضع حمل کنند.

۲۷۳- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: امامان همگی از قریشند.

۲۷۴- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس آخرین کلامش درود بر من و علیّ باشد وارد بهشت خواهد شد.

۲۷۵- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

مورد تعرّض واقع خواهید شد که، از من بیزاری جوئید. مبادا از من تبرّی جوئید، براستی که من بر دین محمّد صلی اللَّه علیه و آله هستم.

۲۷۶- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

اصحاب با وفای پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله که کلمات او را بیاد دارند میدانند که اهل صفّین را خداوند بر زبان رسولش ملعون شمرده و لعن فرموده است و بی‌بهره است هر کس دروغ بندد.

۲۷۷- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بمن فرمود: هیچ راهی را تو برای سیر اختیار نکنی و گام بر نداری و جاده‌ای را بر نگزینی و قدم ننهی، جز اینکه شیطان بر خلاف تو در راه و جاده دیگری رود.

۲۷۸- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: حسین را تبهکارترین فرد این امّت خواهد کشت، و بیزاری میجوید از فرزندانش (یعنی ائمّه) کسی که بمن کافر می‌شود.

۲۷۹- محمّد بن عمر جعابیّ از حسن بن عبد اللّه تمیمی از پدرش عبد اللّه روایت کرده که حضرت رضا علیه السّلام از پدرش از نیای بزرگوارش از حسین بن علیّ و او از مادرش فاطمه علیهم السّلام دخت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نقل کرده که پدرش فرمود: هر کس که من سرور اویم علیّ سرور اوست، و هر کس را که من پیشوای او هستم

ص:۱۱۳

علیّ پیشوای او است.

۲۸۰- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در روز خیبر علم را به من سپرد، و من از جنگ روی نگرداندم تا خداوند قلاع خیبر را بدست من فتح نمود.

۲۸۱- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بمن فرمود: من مأمور شدم که با مردم بجنگم تا بگویند «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» و چون این کلام را بر زبان آوردند جان و مالشان بر من حرام است.

شرح: «این روایت با این لفظ موافق عقیده بسیاری از اهل سنّت میباشد، و با ظاهر قرآن مخالف است. خداوند در قرآن کریم خطاب به پیامبرش می‌فرماید: أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ یعنی: [آیا تو می‌خواهی مردم را به زور مؤمن گردانی؟] و آیات شریفه وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ و فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ و وَ ما عَلَيْنا إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ و إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلاغُ و آیات دیگری بدین مضمون همگی به این معنا هستند که وظیفه انبیاء مرسل تنها ابلاغ دعوت الهی و عرضه دین است و جنگ و قتال هنگامی جائز می‌شود که مخالفین اقدام به جنگ کنند و جان و مال پیامبر و گروندگان به او را در خطر اندازند، چنان که آیات شریفه أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا و قاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقاتِلُونَكُمْ وَ لا تَعْتَدُوا و قاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَما يُقاتِلُونَكُمْ كَافَّةً و وَ لا يَزالُونَ يُقاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطاعُوا و فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ همه مورد جنگ را دفاع از حوزه اسلام و مسلمین معین می‌دارند، و خداوند به رسول

ص:۱۱۴

گرامیش میفرماید: إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ و او را تنها پیام آور و بیم دهنده میداند، و برای او تکلیف قتال و پیکار نکرده است، و هر کس با قرآن کریم و اخبار اهل بیت عصمت علیهم السّلام و حقیقت سیره رسول گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله بدرستی آشنا باشد می‌داند که آیات جهاد همه بیانگر جهاد دفاعی بوده و هیچ یک آیه شریفه لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ را نسخ نکرده است، و نسخ آن، عقیده اهل سنّت و مقلّدین آنان از شیعه است».

امّا در اینجا آنچه به نظر میرسد این است که لفظ «اقاتل» در خبر تحریف یا نقل به معنا شده و در اصل «امرت ان اجاهد النّاس» بوده و راوی توهّم کرده که معنی «اجاهد»، «اقاتل» است و این طور روایت کرده است و اگر خبر را به ظاهرش معنا کنیم با آیه مبارکه قاتِلُوا الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَدینُونَ دینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ سازگار نیست که می‌فرماید: با آن کسان از اهل کتاب که به خدا و قیامت ایمان ندارند و حرام خدا و رسولش را حرام نمی‌دانند و به دین و آئین حقّ نمی‌گروند بجنگید تا با کمال خواری حاضر به پرداخت جزیه شوند» یعنی چون پرداخت جزیه را پذیرفتند آنها را رها کنید هر چند به خدا و قیامت ایمان نداشته باشند. باری تا آنگاه که قدم به پیکار با مسلمین پیش نگذاشته‌اند مورد تعرّض واقع نخواهند شد و همین حکم باقی خواهد بود ولی چون با مسلمین در افتند و دشمنی ورزند جان و مالشان بر مسلمین مباح می‌گردد و مسلمین وظیفه دارند که با ایشان پیکار کنند، ولی بهر حال باید مرتّب آنها را به حقّ دعوت نمود و با سعی و تلاش بسیار، حقیقت دین را به ایشان عرضه کرد تا آرام آرام نقص عقیده خویش و کمال اسلام را دریابند و به آئین اسلام در آیند و آیه شریفه إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِکینَ اسْتَجارَکَ فَأَجِرْهُ حَتَّی یَسْمَعَ کَلامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ مؤید این گفتار است».

ص:۱۱۵

۲۸۲- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله تا زمانی که از دنیا رفت سه روز پی در پی از نان گندم خالص سیر نخورد.

۲۸۳- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: سلمان از ما اهل بیت است.

۲۸۴- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ابو ذر صدیق این امت است.

شرح: «صدیق یعنی نیکوکار، درست کردار، با وفا، مخلص، راستگو، و پایدار».

۲۸۵- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس ماری را بکشد بتحقیق کافری را کشته است.

شرح: «کافر در این خبر بمعنی عدو است زیرا تشبیه بمار شده است و مار را همه دشمن دانند».

۲۸۶- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بعلیّ علیه السّلام فرمود: ای علیّ اگر بی‌قصد نظرت بر زنی نامحرم افتاد، آن را با قصد

ص:۱۱۶

تکرار مکن زیرا برای تو همان نگاه اوّل مانعی نداشت.

۲۸۷- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هنگامی که مرا بسوی فرمانداری یمن فرستاد فرمود: هر گاه داوریی بنزد تو آوردند و از کسی شکایت کردند، پیش از آنکه از طرف مقابل او قضیه را بشنوی حکم مکن، امام علیه السّلام فرمود: پس از آن دیگر در هیچ مورد داوری شکّی برایم پیدا نشد.

۲۸۸- جعابیّ بهمین اسناد از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

خداوند متعال لعنت کرده است کسانی را که با مؤمنین در باره دین خدا مخاصمه می‌کنند، و اینان بلسان رسول خدا نیز ملعونند.

شرح: «جدال بمعنی مخاصمه در مسائل اعتقادی یا عملی در آئین مقدّس اسلام ممنوع است و باید در دعوت بحقّ مطابق آیه شریفه ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ باشد، یعنی مردم را براه راست و طریق پروردگارت با برهان و پند نیکو بخوان و اگر نیاز بمجادله شد بطریق هر چه نیکوتر آن را انجام ده، یعنی: از مسلّمیّات عقلی مخالف استفاده برای اثبات مطلوب خویش بنما.

مرحوم مؤلّف شیخ بزرگوار صدوق علیه الرّحمه در آخر کتاب توحیدش بابی بعنوان «باب نهی از کلام و جدال و مراء در باره خدا» باز کرده و در آن بیش از سی حدیث ذکر کرده است».

۲۸۹- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

ص:۱۱۷

وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ در باره من نازل گشت و نیز فرمود: أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیها خالِدُونَ هم در باره من نازل شد».

۲۹۰- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علی علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس آیة الکرسی را یک صد بار بخواند همانند کسی باشد که تمام عمر خدا را عبادت کرده است.

۲۹۱- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: بهترین فرد شما کسی است که سخنش را پاکیزه کند، و سفره اطعامش را گسترده بدارد، و شب را که همه در خوابند بعبادت خدا پردازد.

۲۹۲- جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که علیّ علیه السّلام سخن از کوفه بمیان آورد و فرمود: کسانی بلا را از آن دور کنند همچنان که از سراپرده‌های رسول خدا صلی اللّه علیه و آله دفاع میکردند و دشمن را دور مینمودند.

۲۹۳- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هر کس شفاعت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را منکر باشد و تکذیب کند مشمول آن نخواهد بود (یعنی منکر شفاعت پیغمبر شفاعت نمی‌شود).

ص:۱۱۸

۲۹۴- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: روزگار سپری نشود تا آنکه رجلی از اولاد حسین قیام کند و چتر عدالت را در سراسر جهان بر سر همه جهانیان بگستراند بهمان طوری که پرچم ظلم و ستمکاری همه جا را تیره و تار ساخته بود.

۲۹۵- جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که علیّ علیه السّلام ایستاده آب آشامید، و بعد فرمود: این چنین دیدم که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله عمل می‌نمود.

۲۹۶- جعابیّ بهمین اسناد از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

علم و دانش گمشده مؤمن است.

۲۹۷- جعابیّ بهمین اسناد از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس با مسلمانان در مشورت، بفریب و نیرنگ رفتار کند من از او بیزاری میجویم.

۲۹۸- جعابیّ بهمین اسناد از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

هیچ کس با ما اهل بیت پیغمبر قابل قیاس نیست، زیرا در بیت ما قرآن نازل گشته است، و کیان رسالت و نبوت در خاندان ما (آل ابراهیم) است.

ص:۱۱۹

۲۹۹- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: من شهر علمم و علیّ دروازه آن شهر است [پس هر کس طالب علم است از همان در باید وارد شود].

۳۰۰- و بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: خداوند عز و جل بر زمین سری کشید و مرا در میان بندگان اختیار نمود، سپس بار دوم نظری افکند و تو را بعد از من برگزید، آنگاه تو را سرپرست امّت من پس از من قرار داد، و هیچ کس بعد از ما همانند ما نخواهد بود.

۳۰۱- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که «جوار منشآت» در آیه کریمه ۲۴ سوره الرّحمن وَ لَهُ الْجَوارِ الْمُنْشَآتُ فِی الْبَحْرِ کَالْأَعْلامِ منظور کشتیهاست.

۳۰۲- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: عمّار یاسر بر دین حقّ است، روزگاری که در میان دو گروه کشته

می‌شود که یک گروه بر دین و آئین من میباشند و گروهی دیگر کسانی هستند که از دین حقّ بیرون رفته و مرتدّ گشته‌اند.

۳۰۳- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: تمام درهائی که از منازل بمسجد باز است ببندید جز باب علیّ را.

۳۰۴- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: یا علیّ! چون من درگذرم کینه‌های درونی با تو از سینه‌های گروهی آشکار می‌گردد و همگی پشت به پشت یک دیگر داده و تو را از رسیدن به حقّ مسلّمت مانع میشوند.

۳۰۵- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: دست علیّ دست من است. یعنی بیعت با علیّ بیعت با من است.

۳۰۶- جعابیّ بهمین اسناد از حسین بن علیّ علیهما السّلام روایت کرده که فرمود:

ما منافقین را در زمان حیات پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نمی‌شناختیم مگر با علامت بغض و دشمنی با علیّ و اولادش علیهم السّلام.

۳۰۷- جعابیّ بهمین اسناد از حسین بن علیّ علیهما السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود: بهشت آرزوی دیدار تو، و عمّار و سلمان

و ابو ذرّ و مقداد را دارد.

۳۰۸- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بمن فرمود: امّت من بزودی با تو حیله و خیانت می‌کنند و این خیانت را خوب و بد مردم پیروی مینمایند.

۳۰۹- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس علیّ را دشنام دهد بی‌تردید مرا دشنام داده، و هر کس مرا دشنام دهد بتحقیق خداوند را دشنام داده است. سبحانه و تعالی.

۳۱۰- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ای علیّ! تو در بهشت باشی و شرق و غرب آن در اختیار تو است.

۳۱۱- جعابیّ بهمین اسناد از حسین بن علیّ علیهما السّلام روایت کرده که روزی پدرم امیر المؤمنین برای ما خطبه‌ای خواند و در آن فرمود: از آیات قرآن از من بپرسید تا بشما بگویم در باره چه کسی و در کجا نازل شده است.

۳۱۲- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بمن فرمود: بحقیقت من دوست دارم برای تو آنچه را که برای خود دوست دارم و ناخوش دارم برای تو آنچه را که برای خویش ناخوش دارم.

ص:۱۲۲

۳۱۳- جعابیّ بهمین اسناد از حسین بن علیّ علیهما السّلام روایت کرده که فرمود:

بریده برای من نقل کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ما را فرمان داد که بپدرت بعنوان امیر المؤمنین سلام کنیم.

شرح: «مراد بریدة بن الحصیب اسلمیّ است که از طرفداران سابق امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام بوده».

۳۱۴- جعابیّ بهمین اسناد از حسین بن علیّ علیهما السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بعلیّ فرمود: شیعیانت را بشارت ده که من شفیع آنانم در روز رستاخیز، روزی که هیچ چیز (مال و فرزند) در آن سودی نخواهد داشت مگر شفاعت من.

۳۱۵- جعابیّ بهمین اسناد از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: مرکز بهشت از آن من و اهل بیت منست.

۳۱۶- جعابیّ از ابو جعفر محمّد بن عبد اللّه علویّ از پدرش عبد اللّه (که فرزند علیّ بن حسین بن زید بن علیّ بن حسین علیهما السّلام است) از حضرت رضا از پدرش از آباء بزرگوارش از امیر مؤمنان علیهم السّلام از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از جبرئیل

ص:۱۲۳

روایت کرده که گفت: خداوند متعال گفته است: هر کس با دوستان من دشمنی کند بی‌شکّ با من به ستیز برخاسته است، و هر کس با اهل بیت پیغمبرم بجنگ برخیزد پس عذاب و کیفرم او را فرا گیرد، و هر کس غیر ایشان را سرپرست گزیند پس بی‌چون و چرا خشم من بر او فرو ریزد، و هر کس غیر ایشان را بجای ایشان عزیز بدارد پس بی‌تردید مرا آزار کرده است، و هر کس مرا بیازارد کیفرش آتش دوزخ باشد.

۳۱۷- جعابیّ از جعفر بن محمّد حسینی از عیسی بن مهران از ابو الصّلت هروی روایت کرده که گفت: علیّ بن موسی از پدرش از نیای بزرگوارش از حسین از علیّ علیهم السّلام نقل نمود که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس نتواند ایستاده

نماز گزارد، نشسته نماز بخواند، و هر کس نشسته هم نتواند نماز بجای آرد، به پشت خوابیده در حالی که دو پایش رو بقبله باشد نماز گزارد و رکوع و سجده‌اش را به ایماء و اشاره انجام دهد.

تذکّر: «اینجا نقل مؤلّف از کتاب محمّد بن عمر جعابیّ بغدادیّ بپایان رسید و اکنون از کتاب ابو بکر محمّد بن احمد بغدادیّ ورّاق معروف به ابن زریق، احادیث حضرت رضا علیه السّلام را می‌آورد، و ابن زریق در تاریخ بغداد عنوان شده ولی چون در بغداد نمانده و بخراسان رفته و در ایران وفات کرده

ص:۱۲۴

تاریخ وفاتش را ذکر نکرده است».

۳۱۸- ابو بکر محمّد بن احمد معروف به ابن زریق بغدادیّ از علیّ بن- محمّد بن عنبسه غلام هارون الرّشید از دارم بن قبیصه نهشلی که در سامرّا برای من روایت کرده از علیّ بن موسی الرّضا از پدرش از آباء بزرگوارش از امیر مؤمنان علیهم السّلام که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: احسان را بر اهلش و غیر اهلش انجام ده، پس اگر گیرنده اهل باشد که بجا بوده و سخنی نیست، و اگر نابجا بود و گیرنده اهلیّت نداشت تو خود که اهلیّت احسان را داری.

۳۱۹- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس قدرتمندی را خشنود کند به چیزی که خدا را خشمگین میسازد از دین خدا بیرون شده است.

شرح: «باید دانست که مراد از خشمگین نمودن خدا، یا راضی ساختن او، اینست که بمحیط غضب حقّ رود یا بمحیط رضای او، زیرا خداوند محلّ حوادث نیست که کسی بتواند در او تأثیر کرده او را خشنود کند یا بغضب آورد».

۳۲۰- ابن زریق بهمین اسناد از حضرت رضا از پدرش از جدّ والایش علیهم السّلام از جابر انصاریّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در خیمه‌ای که از پوست

ص:۱۲۵

تهیّه شده بود تشریف داشتند، من بلال را دیدم که از نزد آن حضرت بیرون آمد و باقیمانده آب وضوی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را در دست داشت، (با دیدن این منظره) اصحاب گرد او را گرفتند و هر کس از آن آب چیزی با دست بر میگرفت و بر چهره خویش می‌کشید، و هر کس که نصیبی نداشت از نم دیگری استفاده میکرد و بصورت خود میمالید، و همین کار را با باقیمانده وضوی امیر مؤمنان علیه السّلام میکردند.

۳۲۱- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود:

دست و روی فرزندانتان را از چربی و بوی طعام بشوئید و پاکیزه کنید زیرا شیطان بوی چربی را میشنود و در خواب، کودک را بوحشت می‌اندازد و فرشتگان موکّل او آزار می‌بینند.

۳۲۲- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هیچ بنده‌ای چهل روز را با اخلاص بسر نیاورد جز آنکه چشمه‌های حکمت از قلب او بر زبانش جاری می‌شود.

۳۲۳- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: قرآن را با صوت نیکو قراءت کنید، زیرا خوش صوتی حسن قرآن را برای شنونده

ص:۱۲۶

می‌افزاید، و این آیه: یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ ما یَشاءُ را تلاوت فرمود.

۳۲۴- ابن زریق بسند مذکور در متن از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: از حقوق میهمان آنست که تا آنجا که او را از حریمت خارج می‌کنی مشایعتش نمائی.

[۳۲۵- ابن زریق بسند مذکور در متن از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: نیکوکاران ابرار نامیده شدند، زیرا که به پدران و فرزندان و برادران خود نیکی کردند].

۳۲۶- ابن زریق بسند مذکور از علیّ علیه السّلام روایت کرده فرمود: از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله شنیدم میفرمود: انگشتری عقیق بدست کنید، زیرا آن اوّلین کوهیست که

ص:۱۲۷

بتوحید و واحدیّت حضرت حقّ و نبوّت من و وصیّ بودن تو یا علیّ اقرار نمود [و همچنین برای شیعیانت به بهشت].

۳۲۷- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: از مرگ که قاطع لذّات است بسیار یاد کنید.

شرح: «زیرا غفلت از مرگ برای بیشتر ما رسوائی ببار می‌آورد».

۳۲۸- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس مؤمنی را برای فقر و تهیدستی او کوچک شمارد، خداوند در روز قیامت سر پل صراط او را رسوا میگرداند.

۳۲۹- ابن زریق بسند مذکور در متن از فاطمه دختر حضرت رضا علیهما السّلام روایت کرده که گفت: از پدرم شنیدم که از پدرش از پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السّلام نقل می‌کرد که آن حضرت فرمود: جائز نیست برای هیچ فرد مسلمانی که

ص:۱۲۸

مسلمانی را بترساند.

شرح: «در نسخه‌های موجود در نزد ما در سند همه «فاطمه بنت علیّ بن- موسی» است و این درست نیست زیرا حضرت رضا اصلا دختری نداشته است و تنها دارای یک فرزند بنام «محمّد بن علیّ» است که امام جواد علیه السّلام است و «سمعت ابی علیّا» در متن باید «سمعت اخی علیّا» باشد تا صواب باشد و «بنت علیّ» باید «اخت علیّ» باشد، ولی خود متن حدیث درست است.

۳۳۰- و باز بهمین سند از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر کس خشم خود را فرو برد، خداوند عذابش را از او بگرداند، و هر کس اخلاق خود را نیکو کند خداوند بدرجه روزه‌دار شب زنده‌دار او را رساند.

۳۳۱- ابن زریق از علیّ بن محمّد بن عنبسه غلام هارون از نهشلی از علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام روایت کرده که آن حضرت از پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السّلام نقل فرمود که: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هنگام رؤیت هلال خطاب بماه کرده میفرمود: ای مخلوق مطیع و فرمانبردار، دائم الحرکة و سریع، ای که در صحنه پهناور عالم ما جولانت تقدیر گشته، خدای من و تو اللّه است- سپس دعا کرده عرضه می‌داشت- بار الها! این ماه را با امن و امان و سلامت و اسلام و نیکوئی بر ما نوساز، و همچنان که بما عمر بخشودی که آغاز آن را درک کردیم بما دیدار

ص:۱۲۹

انجام آن را عطا فرما، و آن را ماه پر برکتی برای ما قرار ده که گناهانمان را از نامه عملمان زدوده و حسنات و کارهای نیک بجای آن ثبت گردانی و در این ماه درجات کمال ما را بالا بری ای آنکه خیراتت بزرگ و عظیم است!.

۳۳۲- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله چون ماه شعبان میشد سه روز از اوّل و سه روز از وسط و سه روز از دهه آخر آن را روزه می‌گرفت و دو روز بماه رمضان مانده روزه نبود، آنگاه بروزه واجب میپرداخت.

۳۳۳- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: ماه رجب ماه خدا است که در آن صوت اسلحه بگوش نمی‌خورد،- یعنی از چهار ماه حرام است- و در آن رحمات الهی بر بندگان پیوسته با انبوهی ریزش میکند، و ماه شعبان که در آن انواع خیرات بطور پراکنده شیوع یابد، و در شب اوّل ماه رمضان لشکریان ابلیس زنجیر شوند، و در هر شب هفتاد هزار تن گناهکار آمرزیده گردند، و چون شب قدر در آید، خداوند بعدد آنچه در ماه رجب و شعبان و رمضان تا آن وقت آمرزیده است در آن شب ببخشد،

ص:۱۳۰

مگر آن کس را که میان او و برادر دینی و رفیقش عداوتی باشد، که فرشتگان را دستور فرماید آنان را مهلت دهید تا با یک دیگر صلح و سازش کنند.

شرح: «در پاره‌ای از نسخ بجای «شهر اللّه الأصمّ» «شهر اللّه الاصب» نسخه بدل ذکر شده و اصمّ یعنی کر و ناشنوا، و اصبّ یعنی پر ریزش».

۳۳۴- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: خداوند سبحان به فرشتگان گماشته بر انسان که از آنان به «الکرام البررة» تعبیر می‌کنند وحی فرستاد که بر بندگان و کنیزان من پس از نماز عصر زلّتی و لغزشی ننویسید.

شرح: «مراد افراد روزه دارند، و «ضجر و عثرت» بمعنی تندخوئی و کم حوصلگی است، و پر واضح است که شخص روزه‌دار پس از نماز عصر خسته است و گرسنگی و تشنگی بر او غلبه کرده و اختیارش را ربوده است، پس از روی عمد ناروائی انجام نمی‌دهد بلکه تا حدّی نرمخوئی خمود را از دست داده و تند شده است و لذا خداوند بر او نمی‌گیرد و فرمان ثبت نکردن صادر می‌فرماید».

۳۳۵- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: خداوند عزّ و جلّ را خروسی است که تاجش در زیر عرش و پایش در مرکز طبقه هفتمین زمین است، و چون ثلث آخر شب شود آن خروس بصدا

ص:۱۳۱

در آید و خدا را تسبیح کند به آواز و صوتی که همه خلائق جز جنّ و انس بشنوند، و خروسان این جهان بنوای او بصدا در آیند.

شرح: «معلوم نیست ظاهر این خبر مراد باشد، زیرا این خروس عرشی باید همه اوقات آواز دهد، چون هر آنی ثلث آخر شب است برای قطعه‌ای، لذا باید گفت: مراد ارتباط جهان ظاهر است با عالم ما وراء و ملکوت».

۳۳۶- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شکوفه خرما را با پیه درخت خرما با خود خرما را با هم تناول می‌کرد، و می‌فرمود: شیطان را خشم بالا میگیرد و غضبش بر بنی آدم افزون می‌شود و میگوید: تازه و کهنه را با هم می‌خورد.

۳۳۷- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

من در کنار کعبه نشسته بودم که شخصی پشت خمیده که از شدّت پیری ابروانش بر روی چشمانش ریخته و در دست عصائی داشت و کلاهی سرخ بر سر نهاده و لباسی پشمینه در برداشت، و برسول خدا صلی اللّه علیه و آله نزدیک شد- در حالی که حضرت پشت بدیوار کعبه داده بود- و گفت: یا رسول اللّه! برای آمرزش من دعا کن، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: ای پیرمرد کوشش تو بی‌ثمر است، و عمل تو نادرست و گمراه، پس چون پیرمرد روی بگرداند، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پرسید یا علیّ آیا او را شناختی؟ عرضکردم نه بخدا سوگند، فرمود این شخص شیطان

ص:۱۳۲

لعین بود، علیّ علیه السّلام گوید: من او را بسرعت پی کردم و دویدم تا خود را باو رساندم، او را گرفته بر زمین کوفتم و بر بالای سینه‌اش نشستم و دست زیر گلوی او برده تا او را خفه کنم، پیرمرد گفت: یا علیّ این کار را مکن زیرا من از مهلت‌داده‌شدگانم تا روز معیّنی، و بخدا سوگند یا علیّ من تو را دوست دارم، و هیچ کس ترا دشمن ندارد جز اینکه من در انعقاد نطفه او دخالت داشته‌ام، و او از این جهت ولد حلال نیست، پس من خندیدم و او را رها کردم.

۳۳۸- ابن زریق بهمین سند از امام هشتم و فرزندش محمّد بن علیّ علیهما السّلام روایت کرده که فرمودند: از مأمون الرّشید شنیدیم که از پدرش هارون، و او از پدرش مهدی، و او از منصور و او از پدرش از جدّش نقل میکرد که ابن عبّاس بمعاویه گفت: آیا میدانی که چرا فاطمه را فاطمه نامیدند؟ معاویه گفت:

نمیدانم، ابن عبّاس گفت: برای اینکه او و شیعیانش از آتش دوزخ باز گرفته شده‌اند، من این را از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیده‌ام که میفرمود.

۳۳۹- ابن زریق با سندی که در متن مذکور است از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت

ص:۱۳۳

کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: یا علیّ من از خداوند هیچ چیز نخواستم مگر اینکه برای تو نیز آن را خواستم الّا مقام نبوّت، زیرا که خداوند فرموده: نبیّی پس از تو نخواهد بود و تو خاتم پیغمبرانی و علیّ خاتم اوصیاء است.

۳۴۰- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

روزی بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله وارد شدم و در دست آن حضرت یک «به» بود، و شروع کرد بخوردن و بمن هم میخورانید، و میفرمود: بخور ای علیّ! این هدیّه و تحفه خداوند جبّار است بسوی من و تو، فرمود: من در آن (به) همه لذّتها را یافتم، بعد گفت: یا علیّ! هر کس سه روز ناشتا «به» بخورد ذهنش صفا یابد، و دلش از بردباری و دانش لبریز گردد، و از شرّ ابلیس و حیله او و لشکریانش مصون بماند.

۳۴۱- ابن زریق بهمین اسناد از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که

ص:۱۳۴

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: یا علیّ! هر گاه چیزی (برای خیرات) پختی آبگوشت زیاد بپز، چرا که آن یکی از دو غذای گوشتی است، و بیشتر میتوان برای همسایگان برداشت، چون اگر گوشت بآنان نرسید، آب گوشت بایشان خواهد رسید.

۳۴۲- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله مرا فرمود: یا علیّ! مردم از درختهای مختلفی آفریده شده‌اند، ولی من و تو از یک درخت، که من ریشه و اصل آنم و تو تنه آن، و فرزندانت حسن و حسین شاخه‌ها، و شیعیانت برگهای آن درختند، پس هر کس به ترکه‌ای از شاخه‌های آن چنگ زد، خداوند او را به بهشت داخل خواهد کرد.

۳۴۳- ابن زریق بسندی که در متن مذکور است از امام باقر علیه السّلام از جابر بن عبد اللّه انصاری روایت کرده است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: من گنجینه علمم و علیّ کلید آن، و هر کس بخواهد از گنجینه استفاده کند باید بسراغ کلید آن برود.

ص:۱۳۵

۳۴۴- ابن زریق بسندی که در متن ذکر شده از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: بهترین چیز پیشکشی و هدیّه است، و آن کلید کارگشائی میباشد.

۳۴۵- ابن زریق بهمین سند از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: پیشکشی و هدیه موجب از بین بردن کینه‌ها از دلها است.

۳۴۶- ابن زریق به سند متن از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: خیر را در نزد گشاده‌رویان بجوئید، زیرا انتظار خوش عملی از آنان سزاوارتر است از ترش رویان و مردمان اخمو.

۳۴۷- ابن زریق به سند خبر پیش روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: من خاتم پیمبران و علیّ خاتم اوصیاء است.

۳۴۸- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا

ص:۱۳۶

صلی اللّه علیه و آله فرمودند: روز جمعه را تنها از ایام هفته برای روزه گرفتن مخصوص نکنید.

۳۴۹- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند:

کسی که از گناهی که از او سر زده است توبه کند چنانست که گناه نکرده است.

۳۵۰- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: در موقع خواب در شب چراغ را خاموش کنید مبادا حیوانات موذی شعله آتش را بدیگر سوی کشند و همه جا را آتش بزنند.

۳۵۱- ابن زریق بهمین اسناد از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرد که: ترنجبین از «منّ» بنی اسرائیل است که بر آنها فرود آمد- یعنی «من و سلوی»- و فرمود: آن شفای چشم است، و خرمای برنی که عجوه‌اش گویند از بهشت است و معالج سمّ.

۳۵۲- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

من شخص خنثی را از مخرج بول تمیز داده و ارث او را معلوم میدارم.

ص:۱۳۷

باب ۳۲ آنچه از امام هشتم علیه السّلام در علل احکام آمده است

۱- محمّد بن ابراهیم طالقانی- رضی اللّه عنه- بسند مذکور متن از حسن بن- فضّال نقل کرده که گفت: من به حضرت رضا علیه السّلام عرضه داشتم یا ابن- رسول اللّه، چرا خداوند مخلوقات خود را یکنوع نیافرید و آنها را (از نظر صورت) گوناگون خلق فرمود؟ امام علیه السّلام در پاسخ من گفت: برای اینکه فکر نکنند خداوند عاجز است، و صورتی بذهن ملحدی خطور نکند جز آنکه خداوند مانند آن صورت مخلوقاتی دارد، و نیز کسی نگوید: آیا خدا میتواند بفلان صورت و شکل موجودی بیافریند، مگر اینکه مثل آن را در آفریدگان خداوند تبارک و تعالی بیابد، و با توجّه به انواع گوناگون خلقش دانسته شود که خداوند بر هر چیزی تواناست.

۲- احمد بن زیاد همدانی- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از عبد السّلام هروی ابو الصلت روایت کرده که گفت: به حضرت رضا علیه السّلام

ص:۱۳۸

عرضکردم یا ابن رسول اللّه، چرا خدا همه خشکی را در زمان نوح علیه السّلام غرق کرد و حال آنکه در میان آنها کودکان و افرادی که گناهی نداشتند بودند؟ فرمود:

کودکی میان آنها نبود: زیرا خداوند صلب مردان قوم نوح و رحم زنانشان را از چهل سال پیش عقیم فرموده بود، و نسلشان منقطع شده بود، غرق گشتند در حالی که کودکی در میانشان نبود و این طور نیست که خداوند بی‌گناه را بعذاب گنهکار معذّب دارد، و امّا جماعتی از بازماندگان قوم نوح که غرق شدند برای تکذیبی بود که از پیغمبر خدا نمودند، و جماعت دیگر برای

رضایتشان بود بتکذیب تکذیب‌کنندگان، و هر کس از امری دور باشد ولی بدان رضایت دهد، مانند کسی است که خود آن را انجام داده است.

۳- پدرم- رحمه اللَّه- بسند مذکور در متن از حسن بن علیّ وشّاء روایت کرده که گفت از امام هشتم شنیدم از پدرش علیهما السّلام نقل کرد که حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ نوح را گفت: این پسر از اهل تو نیست چون وی با نوح مخالف بود، و خداوند هر کس که از پیروان او بود اهل وی میدانست. راوی گوید: امام از من پرسید، مخالفین، این آیه را چگونه در باره پسر نوح قراءت

ص:۱۳۹

میکنند؟ عرضکردم: دو وجه، یکی إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ، و وجه دیگر إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ، امام فرمود: دروغ می‌گویند، او پسر نوح بود، لیکن خداوند عزّ و جلّ او را از نوح نفی کرد چون با دین او مخالف بود و با پدر هم عقیده نبود.

۴- احمد بن زیاد همدانی- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده که حضرت رضا علیه السّلام فرمود: از پدرم شنیدم از پدرش علیهما السّلام حدیث کرد که فرمود: خداوند عزّ و جلّ ابراهیم علیه السّلام را خلیل و دوست خود برگزید زیرا هیچ حاجتمندی را بدون انجام خواسته‌اش ردّ نمی‌کرد، و از کسی هم جز خداوند عزّ و جلّ حاجتی نمی‌خواست.

۵- مظفر بن جعفر بسند مذکور در متن از اسماعیل بن همّام روایت کرد که امام هشتم علیه السّلام راجع به آیه قالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّها يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِها لَهُمْ (گفتند: چنانچه او بدزدد (بعید نیست) چرا که برادرش نیز پیش از او نیز دزدید، یوسف آن را پنهان کرد و بروی آنان نیاورد) امام علیه السّلام فرمود: اسحاق پیغمبر کمربندی داشت که از پیغمبران بزرگ به او

ص:۱۴۰

ارث رسیده بود، و آن نزد خواهر یعقوب بود و یوسف هم نزد او بود و به آن کودک سخت علاقه داشت، یعقوب بخواهرش پیام فرستاد تا یوسف را بفرستد، و فردا ویرا باز گرداند، عمّه یوسف فرستاده را گفت، بازگرد و بگو اجازه دهید امشب یوسف نزد من بماند و فردا او را میفرستم، امام میفرماید:

چون صبح شد (کودک را برهنه نمود و پیراهن از پیکرش بیرون آورد و) آن کمربند را در زیر بر تهیگاه او ببست سپس پیراهن بر تن او کرد و بنزد پدرش فرستاد، و چون یوسف از نزد او بیرون شد، بظاهر در جستجوی آن کمربند برآمد، و گفت، آن سرقت شده، و آن را در بر یوسف یافتند، و رسم این بود که اگر کسی سرقتش ثابت میشد، خود او را ببردگی بصاحب مال می‌دادند.

۶- مظفر بن جعفر بسند مذکور در متن از حسن بن علیّ وشّاء روایت کرده که گفت: شنیدم علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام میفرمود: قضاء و داوری در بنی اسرائیل این چنین بود که هر گاه کسی چیزی میدزدید کیفرش این بود که بنده صاحب مال

می‌شد، و یوسف نزد عمّه خود بود و طفل بود، و عمّه‌اش او را دوست میداشت، و اسحاق علیه السّلام کمربندی داشت که آن را بیعقوب پوشانیده

ص:۱۴۱

بود، و آن بعدا نزد دختر اسحاق عمه یوسف بود، و یعقوب یوسف را از خواهرش که عمه یوسف بود خواست، او بدین جهت ناراحت شد و پیغام فرستاد که اکنون واگذار او نزد من بماند، من خود او را خواهم فرستاد، و هنگامی که او را میفرستاد کمربند را در زیر لباس و جامه یوسف بست و او را فرستاد، چون یوسف نزد پدر آمد، عمّه‌اش در پی او رسید و اظهار داشت که کمربند گم شده، یوسف را وارسی نمودند و آن را زیر پیراهن او یافتند، و بهمین جهت بود که برادران یوسف هنگامی که یوسف پیمانه گندم را در جوال برادرش پنهان کرده بود گفتند: اگر او دزدی میکند برادرش نیز قبلا دزدی کرد، یوسف پرسید بگوئید: حکم آن کس که پیمانه در جوال او یافت شده چیست؟ گفتند:

خودش جزای آن دزدی است، چنان که رسم ما بر آنست، «و این بود که شروع نمود بجستجو در جوال آنان و پس از همه به ظرف برادرش پرداخت، آنگاه از ظرف او پیمانه را بیرون آورد» بدین جهت برادران یوسف گفتند: اگر او دزدی میکند برادرش نیز پیش از او دزدی کرد، مرادشان آن کمربند بود. «و یوسف آن را در دل نگهداشت و به روی ایشان نیاورد».

۷- عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوریّ بسند متن از ابراهیم بن

ص:۱۴۲

محمّد همدانی روایت کرده که گفت: از علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام پرسیدم برای چه خداوند عزّ و جلّ فرعون را با اینکه ایمان آورد و به یکتائی او اقرار نمود غرق کرد؟ فرمود: برای اینکه او هنگامی که عذاب را بعینه مشاهده کرد ایمان آورد، و ایمان پس از روبرو شدن با کیفر پذیرفته نخواهد بود، و این حکم خدای تعالی است در باره گذشتگان و آیندگان چنان که میفرماید: فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا (چون عذاب ما را مشاهده کردند گفتند: ما ایمان آوردیم بخدای واحد و کافر شدیم بآنچه برای او شریک می‌آوردیم، امّا ایمانشان در این هنگام که عذاب را بعینه دیدند سودی بحالشان نبخشید- مؤمن: ۸۴ و ۸۵) و در کلام دیگر فرموده يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمانِها خَيْراً (روزی که پاره‌ای از عذاب پروردگارت بیاید هیچ کس در آن روز که عذاب آید، ایمان آوردنش- در صورتی که قبلا ایمان نیاورده بوده یا در ظرف مدّت ایمانش کار خیری از او سر نزده- فائده‌ای بحالش نخواهد داشت- انعام: ۱۵۸) و نیز در باره فرعون زمانی که غرق می‌شد قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (گفت ایمان آوردم باینکه معبودی نیست مگر همان که بنو اسرائیل بدان ایمان آورده‌اند و من از مسلمانان شدم) بدو

ص:۱۴۳

گفته شد آلْآنَ؟! وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ* فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً .... (اکنون اظهار ایمان میکنی؟! در حالی که پیش از این سخت طغیان داشتی و از تبهکاران بودی* ما امروز پیکر بی‌روحت را نجات میدهیم تا برای آیندگان موجب عبرتی باشد- یونس ۹۰ الی ۹۲).

با اینکه فرعون از سر تا قدم غرق اسلحه بود، و زره آهنین بر بدن داشت، خداوند او را پس از آنکه غرق شده بود بر زمین بلندی انداخت تا برای آیندگان نشانه‌ای باشد، و او را با همه سنگینی آهن آلات بر آن زمین مرتفع بنگرند و خاصیّت هر چیز سنگین فرو رفتن در آب است نه بالا آمدن، و این خود آیه و نشانه‌ای بود.

و برای علتی دیگر خداوند- عزّ و جلّ- فرعون را غرق ساخت: زیرا فرعون بموسی پناه برد که از عذاب خدا او را برهاند، و به خود خدا پناه نجست، خداوند بموسی وحی فرستاد که ای موسی بفریاد فرعون نرسیدی چون او را خلق نکرده بودی، اگر بمن پناه برده بود نجاتش می‌دادم.

۸- عبد اللَّه بن محمّد قرشیّ بسند متن از داود بن سلیمان غازیّ روایت کرده که از علیّ بن موسی علیهما السّلام شنیدم از پدرش موسی از جدّش جعفر بن

ص:۱۴۴

محمّد علیهم السّلام روایت کرد که در آیه فَتَبَسَّمَ ضاحِکاً مِنْ قَوْلِها میفرمود:

هنگامی که آن نمله (مورچه) گفت: یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ لا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ (ای گروه نمل بخانه‌هاتان بروید تا سلیمان و لشکرش پایمالتان نکنند آنان توجه بزیر پا ندارند- النّمل: ۱۸) امواج هوا این صدا را بگوش سلیمان رسانید- در حالی که در هوا در حرکت بود و باد آن را میبرد- ایستاد و مورچه را خواست، چون او را آوردند، سلیمان باو گفت: آیا نمی‌دانی که من پیامبر خدایم و ظلم و ستم به احدی روا نمی‌دارم؟ نمله گفت:

آری، سلیمان گفت: پس از چه رو آنها را از ظلم من ترسانیدی، و گفتی به لانه‌هایشان روند؟ نمله گفت: ترسیدم به جاه و جلال یا زر و زیور تو بنگرند و شیفته تو گردند و از ذکر خدای تعالی غافل مانند، سپس از سلیمان پرسید: آیا تو مقامت بالاتر است یا پدرت؟ سلیمان گفت: پدرم داود، نمله گفت: چرا حروف اسم تو یک حرف از حروف اسم پدرت افزون است؟ سلیمان گفت من بدان آگاهی ندارم، نمله گفت: زیرا پدرت داود «داوی جرحه بودّ» یعنی (داود

ص:۱۴۵

دوا میکرد زخمش را بدوستی (پس حروف اسم تو از حروف اسم او افزونی ندارد و وجه نامگذاری داود این بوده) و تو ای سلیمان امیدوارم به پدرت برسی.

سپس مورچه مزبور پرسید: آیا میدانی چرا باد از میان همه چیز این ملک مسخّر تو شد؟ سلیمان اظهار بی‌اطّلاعی کرد، مورچه گفت: خداوند عزّ و جلّ میخواست تا بتو بیاموزد که اگر جمیع مملکت را برای تو مسخر میکردیم زوال همه مانند زوال باد می‌بود، و چون باد، از دست تو میرفت. از گفتار این مورچه سلیمان را خنده گرفت.

شرح: «باید دانست که این گونه روایات بعینه و بلفظه معلوم نیست از امام معصوم علیه السّلام صادر شده باشد زیرا امام هشتم علیه السّلام که با زبردست‌ترین علماء مذاهب و دانشمندان طبیعی مذهب عصر خود بحث کرده و همه را ساکت و مفحم میکند، میدانسته که اشتقاق کلمه عربی از کلمه عبری درست نیست و لفظ «داود» عبری است و «داوی جرحه» عربی است و نام داود را دیگران برای او نام‌گذاری کردند نه خود او، و نیز مورچه نمیشود چیزی را بداند که پیامبر که حجّت خدا بر خلق است نداند، و البته سلیمان زبان طیور را میدانسته و شاید زبان همه حیوانات را از جمله مورچه را، امّا نه آنکه مورچه هم زبان سلیمان را میدانسته است، و از این گونه مطالب که در خبر است پیداست که امام علیه السّلام مطالبی گفته و مثالهائی بیان کرده و راوی هر چه خود فهمیده تحریر کرده لذا نباید در این گونه اخبار اگر مطلبی ناصواب بچشم میخورد بحساب امام گذاشته و اشکال کرد، و سند خبر هم عامی و مجهول است و روات آن نه در

ص:۱۴۶

عامه و نه در خاصه شناخته نشده‌اند، پس خبر واحد است و راویان آن از افراد ناشناس میباشند.

و آوردن صدوق- رحمه اللَّه- آن را در کتاب دلیل صحّت آن برای مردم مؤمن به اصول مقرّره در صحّت و سقم حدیث نیست چون صرف نقل دلیل قبول نیست، زیرا اخبار تحریف قرآن را صدوق (ره) در کتبش نقل کرده ولی در اعتقاداتش بصراحت آنها را رد کرده است، و ناگفته نماند که فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ معنایش این نیست که قالیچه سلیمان را باد به این طرف و آن طرف میبرد، این طرز فکر عوام الناس است، بلکه در آن زمان از نیروی باد استفاده علمی کردند و کشتی بادبان‌دار که حرکتش با باد بود اختراع شد که «غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ» (بامدادش طیّ یکماه راه بود، و شبانگاهش یکماه)، همچنین وَ أَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ در زمان داود علیه السّلام که درست هزار سال قبل از میلاد مسیح علیه السّلام است بشر توانست خود سنگ آهن را ذوب کند، وَ «أَسَلْنا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ» و مس نیز در آن زمان کشف شد، و گاهی بعض از آراء تفسیری که بصورت حدیث از معصوم علیه السّلام نقل کرده‌اند افسانه مانند و رمان است و نتیجه‌اش مبتذل کردن کتاب الهی و أولیاء معصومینش علیهم السّلام است، به خدا پناه باید برد».

۹- پدرم- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از سلیمان جعفریّ روایت کرده که گفت: ابو الحسن الرّضا علیه السّلام از من پرسید آیا میدانی چرا اسماعیل را صادق الوعد خواندند؟ عرضکردم: خیر، پس حضرت فرمود: با مردی وعده گذاشته بود و تا یک سال در انتظار او مراقبت نمود.

ص:۱۴۷

۱۰- ابو العبّاس طالقانیّ- رضی اللّه عنه- بسند متن از حسن بن علیّ بن- فضّال روایت کرده که گفت: به ابو الحسن علیه السّلام عرضه داشتم چرا حواریّون را حواریّون نامیدند؟ فرمود: امّا در نزد مردم حواریّون نامیده شدند چون لباسشو بودند و چرک و آلودگی لباسها را می‌شستند. و (دیگر اینکه) آن اسمی است که از خبز حوّار گرفته شده و آن نانی است که از آرد الک شده خمیر کرده باشند، و امّا نزد ما به این نام نامیده شدند زیرا که خود و دیگران را از آلودگی گناه بوسیله پند و نصیحت پاک مینمودند، گوید: عرضکردم، نصاری را چرا نصرانی گفتند؟ فرمود: چون اهل قریه‌ای بودند که ناصره نام داشت و از شهرهای شام بود و مریم و عیسی علیهما السّلام پس از آنکه از مصر بازگشتند در آنجا نزول کرده منزل گزیدند.

۱۱- پدرم- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از ابی طاهر بن ابی حمزه روایت کرده که امام هشتم علیه السّلام فرمود: مزاجها چهار قسم‌اند، از آنها یکی بلغم است و بلغم دشمنی سخت است، و دیگری از آنها دم (خون) است و آن مانند

ص:۱۴۸

غلام زنگی است و بسا می‌شود که غلام صاحبش را بکشد، و دیگری باد است و آن سلطانی است که با رعیّت میسازد و به نرمی رفتار می‌کند، و آن دیگر صفراء است که نجات از آن بسیار دور است چون مانند زمین است هر گاه بلرزه در آید هر چه بر پشت دارد همه را میلرزاند.

۱۲- جعفر بن محمّد بن مسرور- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از ابو یعقوب بغدادیّ روایت کرده که ابن سکّیت به ابو الحسن الرّضا علیه السّلام گفت:

برای چه خداوند عزّ و جلّ موسی بن عمران علیه السّلام را با معجزه عصا و ید بیضا و ابطال سحر فرستاد، ولی عیسی علیه السّلام را با معجزه طبّ و شفای امراض، و محمّد صلی اللّه علیه و آله را با کلام و خطبه‌ها (یعنی فصاحت و بلاغت که مراد قرآن است)؟ حضرت در پاسخش فرمود: خداوند تبارک و تعالی وقتی موسی را مبعوث فرمود، آن عملی که در آن عصر رواج داشت و مهمّ تلقّی میشد سحر بود و لذا موسی از جانب خداوند با معجزه ابطال سحر- که در قدرت اهل آن زمان عملی مانند آن نبود- حجّت آورد، و خدای تعالی عیسی علیه السّلام را هنگامی فرستاد که دردهای مزمن و بی‌درمان شیوع داشت، و مردم نیاز شدیدی به طبّ و طبیب

ص:۱۴۹

داشتند، پس عیسی از جانب حقتعالی با معجزه‌ای آمد که در وسع آنان همانندش نبود و آن زنده کردن مردگان و شفای کور مادرزاد و مبتلا به مرض پیسی باذن خدا بود. و حجّت را بر آنان تمام کرد.

و نیز خداوند تبارک و تعالی محمّد صلی اللّه علیه و آله را زمانی مبعوث فرمود که سخنرانی و کلام رایج می‌بود- فکر میکنم شعر را هم اضافه فرمود- (یعنی بلاغت)، پس آن حضرت با کتاب خداوند که حاوی مواعظ و احکام و ابطال مطالب مشرکین و اثبات و صحّت موضوعات خود و اتمام حجّت بر آنها بود آمد.

ابن سکّیت گفت: بخدا سوگند در این روزگار مانند تو هرگز ندیده‌ام، اکنون بگو امروزه حجّت بر خلق چیست و کیست؟ و حضرت فرمود عقل است، تا با آن راستگوی بر خدا را شناخته و تصدیقش کند، و دروغگوی بر خدا را بشناسد و تکذیبش کند، ابن سکّیت گفت: بخدا سوگند جواب درست همین است.

شرح: «ابن سکّیت- بکسر سین و تشدید کاف- یعقوب بن اسحاق بن یوسف اهوازیّ است یکی از بزرگان علم لغت و ادبیّات عرب و شعر است و از خواصّ امام نهم و دهم علیهما السّلام است، کتاب معروفش بنام اصلاح المنطق است که

ص:۱۵۰

بارها طبع و نشر شده، وی را در سال ۲۴۴ متوکّل عبّاسی بطرز فجیعی بقتل رسانید، و گویند سببش این بود که وی معلّم مؤیّد و معتزّ فرزندان متوکّل بود، روزی متوکّل از او پرسید، این دو کودک در نزد تو بهترند یا حسن و حسین فرزندان علیّ؟ ابن سکّیت بعض از مناقب آن دو امام را گوشزد کرد، و بالاخره گفت، قنبر خادم علیّ علیه السّلام در نزد من بهتر است از تو و دو فرزندت، متوکّل غضب نموده امر کرد زبان او را از قفایش بیرون کشیدند و کشته شد، و بدین سبب او را ابن سکّیت گفته‌اند که بسیار سکوت می‌کرد و کمتر سخن می‌گفت تا مبادا زبان سرخ سر سبز را دهد بر باد، و از غرائب اینست که بالاخره همان لسان باعث قتل او شد».

۱۳- محمّد بن ابراهیم طالقانیّ- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از ابن فضال روایت کرد که ابو الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود: انبیاء اولو العزم را اولو العزم گفتند برای آنکه آنان صاحب شریعت و عزیمت بودند، و این چنانست که پیغمبران پس از نوح علیه السّلام همه بر شریعت نوح بودند و دستورات و روش او را پیروی میکردند و پیمبران بعد، کتاب او را تا زمان ابراهیم خلیل علیه السّلام عمل می‌کردند، و امّا پس از ابراهیم علیه السّلام انبیاء بشریعت او (ابراهیم) عمل می‌کردند و سنّت و روش مذهبی او مورد عمل پیمبران و موحّدین بود و کتاب و صحف او را بکار میبردند تا زمان موسی علیه السّلام و پس از او همچنان انبیاء

ص:۱۵۱

بنی اسرائیل مطابق تورات رفتار می‌کردند و شریعت موسی را عمل مینمودند تا زمان عیسی علیهما السّلام و هر رهبری که در زمان عیسی بود و پس از او همگی بر طریق او و شریعتش بودند تا زمان پیامبر ما محمّد صلی اللّه علیه و آله، و این پنج تن پیمبران اولو العزم هستند، که افضل انبیاء علیهم السّلام میباشند. و محمّد صلی اللّه علیه و آله خاتم است که دیگر شریعتش نسخ نمی‌شود تا روز رستاخیز، و پیامبری پس از او نخواهد بود، پس هر کس پس از وی ادّعای نبوّت کند یا کتابی پس از قرآن بیاورد، برای هر کس که ادّعای او را بشنود خونش مباح است.

۱۴- مظفر بن جعفر علویّ سمرقندیّ- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از عبّاس بن هلال روایت کرده که علیّ بن موسی علیهما السّلام از پدرش از نیای بزرگوارش از جدّش امیر المؤمنین علیهم السّلام نقل کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله

فرمود: تا هنگام مرگ پنج چیز را ترک نمی‌کنم: خوردن طعام، نشسته بر روی زمین با بردگان، و سوار شدن بر حمار با پالان، و دوشیدن شیر بز با دستهای خود، و

ص:۱۵۲

پوشیدن لباس پشمینه، و سلام کردن بر کودکان، که پس از من سنّت گردد.

۱۵- محمّد بن ابراهیم طالقانیّ- رحمه اللَّه علیه- بسند مذکور در متن از علیّ بن فضّال روایت کرده که گفت، به ابی الحسن الرّضا علیه السّلام عرضکردم که چگونه بود که مردم از تبعیّت علیّ دست برداشتند و مایل بغیر او شدند با اینکه برتری او را میدانستند و از سابقه او در اسلام آگاه بودند، و مقام او را نزد رسول خدا میشناختند؟! فرمود: جز این نبود که از علیّ دست کشیدند و به غیر او رو آورند، با اینکه از برتری او بر دیگران آگاهی داشتند، چون آن حضرت از پدران، اجداد، برادران، عموها، و خالوها و خویشانشان که با خدا و رسولش دشمنی می‌نمودند بسیاری را کشته بود، و کینه‌شان در دل بر او از این جهت بود، و دوست نمیداشتند او بر آنان سرپرستی کند، و نسبت بدیگران چنین کینه‌ای در دل نداشتند، چون آن دیگری در غزوات مانند علیّ نبود و از او چیزی مانند عمل امیر المؤمنین در جنگها ندیده بودند، پس برای این جهت بود که از علیّ روی گردانیده بدیگری پیوستند.

۱۶- محمّد بن ابراهیم- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از هیثم بن-

ص:۱۵۳

عبد اللَّه رمانیّ روایت کرده که گفت: به علیّ بن موسی علیهما السّلام عرضه داشتم یا ابن رسول اللَّه بگو بدانم چرا علیّ علیه السّلام بیست و پنج سال پس از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله خانه‌نشین بود، و با دشمنان خدا پیکار نکرد، و بعدا در ایّام حکومتش به پیکار دست گشود؟ حضرت فرمود: در این کار اقتدا به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله کرد، چون آن حضرت نیز پیکار با مشرکین مکّه را پس از بعثت سیزده سال در مکّه و نوزده ماه در مدینه ترک کرد، این برای آن بود که یاورانش اندک بودند و قدرت بر علیه آنان نداشت، و همچنین علیّ علیه السّلام مجاهده با دشمنان را کنار گذاشت برای نداشتن یاور بر علیه آنان، و چون پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله بدین ترک جهاد در سیزده سال مکّه و نوزده ماه مدینه نبوّتش باطل نمی‌شود، همین طور امامت علیّ علیه السّلام با ترک جهاد بیست و پنج سال که هر دو مانعی داشتند باطل نخواهد شد، چون علّت یکی بود.

۱۷- علیّ بن احمد بن عبد اللَّه برقیّ از پدرش از جدّش احمد بن ابی عبد اللَّه از عبیدی از محمّد بن ابی یعقوب بلخی روایت کرده که از حضرت رضا علیه السّلام

ص:۱۵۴

پرسیدم چرا امامت در اولاد امام حسین قرار گرفت نه امام حسن علیهما السّلام، حضرت فرمود: برای اینکه خداوند عزّ و جلّ این طور قرار داد؛ امامت را در اولاد حسین علیه السّلام معیّن فرمود، نه در اولاد حسن علیه السّلام، و خدا مورد بازخواست واقع نمی‌شود.

۱۸- پدرم- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از ابراهیم بن عبد الحمید روایت کرده که ابو الحسن علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بر عائشه وارد شد و عائشه سطل آبش را در آفتاب نهاده بود، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله پرسید: ای حمیرا این چیست؟ گفت: آب را برای گرم شدن در آفتاب گذارده‌ام، فرمود: این کار را دیگر نکن زیرا موجب برص است (یعنی آبی که با آفتاب گرم شود باعث مریضی برص و پیسی میگردد).

مؤلّف کتاب- رحمه اللَّه- گوید: می‌شود مراد از ابو الحسن در این خبر حضرت رضا علیه السّلام باشد یا پدرش موسی بن جعفر علیهما السّلام زیرا ابراهیم بن عبد الحمید از هر دو امام روایت می‌کند، و این حدیث از مراسیل است.

شرح: «ظاهرا برای اینکه حضرت رضا علیه السّلام مستقیما (بدون ذکر پدرانش) از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نقل میکند از این رو مرسل است».

ص:۱۵۵

۱۹- حسین بن احمد بن ادریس- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن نضر روایت کرده که گفت: از ابو الحسن علیّ بن موسی علیهما السّلام پرسیدم:

جماعتی در سفرند و مختصر آبی بهمراه دارند، و یکی از ایشان از دنیا رفت، و دیگری در حال جنابت است و آب برای غسل یکی از آن دو کافی است، کدامیک مقدّم است؟ فرمود: جنب مقدّم است، او غسل کند و میّت واگذاشته می‌شود، زیرا غسل جنابت فریضه است (یعنی نصّ صریح کتاب خدا است) و این (غسل میّت) سنّت پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله است.

۲۰- محمّد بن حسن (ابن الولید)- رضی اللَّه عنه- بطریق مذکور در متن از حسن بن نضر روایت کرده که گفت: بحضرت رضا علیه السّلام عرضکردم: چرا پنج تکبیر در نماز میّت می‌گویند؟ فرمود: چنین روایت کرده‌اند که آن از پنج نماز شبانه روز گرفته شده، و البتّه این ظاهر حدیث است، ولی جهت دیگری نیز هست و آن اینکه خداوند عزّ و جلّ بر بندگان واجب ساخته (در شبانه روز) پنج فریضه: نماز، زکات، روزه، حجّ و ولایت را، و برای میّت از هر کدام از اینها یک

ص:۱۵۶

تکبیر مقرّر داشته، و هر کس که قبول ولایت کرده باشد، پنج تکبیر در نماز میّت دارد، و هر کس نپذیرفته چهار تکبیر، و از این جهت است که شما شیعیان پنج تکبیر می‌گوئید و مخالفین شما چهار تکبیر.

۲۱- علیّ بن احمد بن عمران دقّاق- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از سلیمان بن جعفر روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم تلبیه

(لبّیک لبّیک اللّهم لبّیک لا شریک لک لبّیک)

و علّت گفتن آن چیست؟ فرمود:

بندگان چون محرم شوند، خداوند آنان را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: ای بندگان و بردگان من، هر آینه شما را بر آتش حرام کردم همان طور که شما برای من احرام بسته و چیزهائی را بر خود حرام کرده‌اید، پس می‌گوئید:

«لبّیک اللّهم لبّیک»

و دعوت پروردگار عزّ و جلّ را اجابت نموده و ندای او را پاسخ می‌دهید.

۲۲- پدرم- رحمة اللَّه علیه- بسند متن از حسین بن خالد روایت کرده که گفت: به امام هشتم علیه السّلام عرضکردم: یک (شتر) قربانی (در عید أضحی) از

ص:۱۵۷

چند نفر کفایت می‌کند؟ فرمود: از یکتن، عرضکردم: یک گاو؟ فرمود: از پنج تن در صورتی که همخرج باشند و سر یک سفره می‌نشینند، عرضه داشتم: چرا یک شتر جز برای یکتن کفایت نمی‌کند، امّا گاو از پنج تن کفایت می‌کند؟

فرمود: زیرا در شتر آن علّتی که در گاو هست، نیست، و آن اینکه آن کسان از قوم موسی که بنی اسرائیل را بپرستش گوساله دعوت کردند پنج تن بودند، و همه اهل یک بیت بودند و سر یکسفره غذا میخوردند، و عبارت بودند از أذینونه و برادرش مبذونه و برادرزاده‌اش و دختر و همسرش بود (در نسخه من لا یحضره الفقیه: «اذینویه و مبذویه» است با یاء بجای نون) و اینان بودند که مردم را بپرستش گوساله دعوت کردند، و اینانند که بقره‌ای را که خداوند تبارک و تعالی بقربانی آن امر کرده بود، ذبح کردند.

شرح: «کتاب خصال مؤلّف- ره- روایتی از حسین بن خالد از ابی الحسن علیه السّلام نقل می‌کند که مضمونش اینست که گوساله پرستان فقطّ پنج تن بودند، ولی در این خبر کسانی که قوم موسی را بعبادت گوساله فرمان دادند پنج تن گفته، و هر دو روایت با صریح کتاب خدا سازگار نیست زیرا قرآن سامری را سبب ضلال بنی اسرائیل میداند و با صراحت می‌فرماید: وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُ و نیز می‌فرماید: وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسی مِنْ بَعْدِه مِنْ حُلِیِّهِمْ عِجْلًا جَسَداً لَهُ خُوارٌ و می‌فرماید فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ- الی قوله تعالی- قالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَیْهِ عاکِفِینَ حَتَّی یَرْجِعَ إِلَیْنا مُوسی- الآیة که ظهور در آن دارد که همه یا بیشتر قوم گوساله پرست شدند. و بنا بر خبر متن یا آنچه در خصال روایت شده سبب

ص:۱۵۸

ضلال یا اضلال قوم پنج تن یا ضالّین پنج تن بوده‌اند بخلاف آنچه در آیات مبارکه هست، و اساسا چگونه کار ضالّین یا مضلّین ملاک تشریع حکمی از احکام الهی می‌شود! آیا کار و سنّت حسنه‌ای است گوساله پرستیدن یا گوساله سامری ساختن و مردم را گمراه کردن؟ تا بآن تأسّی شود، و باید مادر گوساله از پنج تن کفایت کند نه خودش و در خبر نیز بقره است نه عجل، این اشکالات خود خبر را تضعیف می‌کند، علاوه بر آنکه سند معتبر و سالمی نیز ندارد».

۲۳- ابن الولید- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن خالد از امام هشتم علیه السّلام روایت کرده که از آن حضرت پرسیدم: چرا تا چهار ماه گناه حاجی را ثبت نمی‌کنند؟ فرمود: برای اینکه خداوند تعالی دخول حرم را چهار ماه بر مشرکان مباح کرد، چنان که میفرماید: فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ (توبه- ۲) و از این رو است که هر کس از مؤمنین که بحجّ رود تا چهار ماه گناهش نوشته نمی‌شود.

شرح: «مراد از ننوشتن گناه مهلت دادن مرتکب برای استغفار است و الّا مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ، یا اینکه مراد از «ذنوب» غفلتها و کارهای ناصوابست نه معاصی کبیره مثل ترک صلاة و ارتکاب محرّمات».

۲۴- پدرم- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از جعفر بن عیینه (یا

ص:۱۵۹

ابن عقبة) از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمود: امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام پس از هجرت از مکّه تا زمانی که خداوند عزّ و جلّ او را بجوار خود برد (وفات یافت) هیچ شبی را در مکّه بسر نبرد، گوید: بآن حضرت عرضکردم: از چه رو و برای چه؟ فرمود: خوش نداشت در سرزمینی که [رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله] از آن هجرت کرده است شب را در آنجا بسر برد، لذا نماز عصر را که بجا می‌آورد خارج میشد و در سرزمین دیگری شب را بسر میبرد.

۲۵- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم: چرا مهریّه در «سنّت» پانصد درهم است؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی بر خویش واجب فرمود که هیچ مؤمنی نباشد که صد بار

«اللَّه اکبر»

و صد بار

«الحمد للَّه»

و صد بار

«سبحان اللَّه»

و صد بار «

لا اله الّا اللَّه

» بگوید و صد بار بر محمّد و آل او صلوات فرستد و این دعا را بخواند

«اللّهم زوجنی من الحور العین»

جز آنکه خداوند حوری از حوران بهشتی بهمسری او در آورد، و این اذکار را مهریّه او قرار دهد، و از این رو خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش وحی فرستاد که مهریّه زنان مؤمنه را پانصد درهم سنّت کند، و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله طبق آن دستور عمل کرد و

ص:۱۶۰

آن را سنّت نهاد.

شرح: «یعنی هر کس این پنج ذکر را هر کدام یک صد بار که مجموعه آن پانصد ذکر می‌شود بگوید بجای پانصد درهم است».

۲۶- حسین بن احمد بن ادریس بسند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده است که گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرضه داشتم: فدایت شوم چرا مهریه زنان پانصد درهم معادل ۵/ ۱۲ أوقیّه مقرّر شده است؟ فرمود: آری خداوند عزّ و جلّ بر خود واجب کرده است که هیچ مؤمنی نباشد که خدای را صد بار تکبیر و صد بار تسبیح و صد بار حمد و صد بار تهلیل گوید و صد بار بر پیغمبر و آل او صلوات فرستد و این دعا را بخواند:

«اللهمّ زوّجنی من الحور العین»

مگر اینکه خداوند حوریّه‌ای بهمسری او در آورد، و از این رو مهریّه زنان پانصد درم مقرّر شده است، و هر مؤمنی که از برادر دینی خود دختری خواستگاری بنماید، و بخواهد مهریّه او را پانصد درهم قرار دهد، و او از وی نپذیرد و از دادن دختر باو امتناع ورزد، براستی که او را آزار کرده و رنجانیده، و مستحقّ آنست که خداوند او را از حوریه محروم سازد.

۲۷- محمّد بن ابراهیم طالقانیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از

ص:۱۶۱

حسن بن علیّ بن فضّال روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم مطلّقه عدی چرا تا شوهر دیگر نکند (و آن شوهر او را طلاق دهد یا بمیرد) بر شوهر اوّل حلال نشود؟ فرمود: بله خداوند تبارک و تعالی جز این نیست که دو بار اذن داده طلاق دهند چنان که می‌فرماید: الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ یعنی طلاق دو بار است سپس باید یا درست و بخوبی زن را نگهدارید و با هم سازش کنند، یا با کمال خونسردی و نیکی او را رها کند، که دیگر نتواند او را بگیرد، و چون داخل شود در طلاق سوم که خداوند آن را ناخوش دارد، خداوند آن زن را بر وی حرام کرده، و دیگر بر او حلال نخواهد بود تا شوهری دیگر اختیار کند، این برای آنست که مردم مسأله طلاق را امری سهل و آسان و ساده تلقی نکنند، و آن را خفیف نشمرند، و بزنان آزار و اذیّت و خسارت نرسانند.

شرح: «باید دانست که برای زوج دوم باید بقصد زوجیّت دائم و همیشگی عقد خوانده شود نه صرف محرمیّت، و نیز باید همخوابگی صورت گیرد نه تنها همنشینی و صحبت، و همچنین هر دو طرف، هم زن و هم مرد قصد ازدواج دائم داشته باشند نه آنکه از ابتدا هر دو قصد طلاق داشته باشند، و در صورت تحقق شروط اگر مرد از دنیا رفت یا نتوانستند با هم زیست کنند و کار بطلاق کشید و مرد زن را طلاق داد آن وقت است که محلّل واقع شده، و اگر غیر این

ص:۱۶۲

باشد بدیهی است که طلاق امری سهل و ساده تلقّی شده و بر خلاف آنچه شارع خواسته که طلاق امری سهل نباشد، شده است».

۲۸- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از محمّد اشعری روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام راجع به گرفتن زنان سه طلاقه شده پرسیدم، فرمود: بدرستی که طلاق شما برای دیگران حلال نیست و طلاق دیگران برای شما حلال، زیرا که شما سه طلاق آنها را درست نمی‌دانید ولی آنان سه طلاق شما را درست می‌دانند.

۲۹- محمّد بن ابراهیم طالقانیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از ابن فضّال روایت کرده که گفت: از امام هشتم علیه السّلام سؤال کردم و پرسیدم: چرا رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله کنیه‌اش «ابو القاسم» شد، فرمود: برای اینکه آن حضرت فرزندی بنام قاسم داشت، و از این جهت او را ابو القاسم گفتند، گوید: عرضه داشتم یا ابن رسول اللَّه آیا مرا اهل توضیح بیشتر می‌بینید؟ فرمود: آری آیا میدانی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: من و علیّ دو پدر این امّتیم؟ گفتم: آری، و آیا میدانی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پدر تمام امّت، و علی علیه السّلام نیز از ایشان است؟ گفتم: آری

ص:۱۶۳

فرمود: آیا میدانی که علیّ قسمت‌کننده بهشت و دوزخ است؟ عرضکردم:

آری، فرمود: از این رو به او ابو القاسم گفته می‌شود چون پدر قسمت‌کننده بهشت و جهنّم است، باو عرضه داشتم: معنی این کلام چیست؟ فرمود: مهر و شفقت پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نسبت به امتش، مانند شفقت و مهربانی پدران است نسبت بأولاد،

و بهترین امّت رسول خدا- صلی اللّه علیه و آله- علیّ- علیه السّلام- است، و پس از وی شفقت علیّ علیه السّلام مانند مهر و شفقت او [رسول خدا] است، زیرا او وصیّ و خلیفه، و امام پس از او است، پس برای این بود که فرمود: من و علیّ دو پدر این امّتیم، و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بمنبر رفت و فرمود: هر کس دین یا عیالی پس از خود باقی گذارد، دینش را من باید ادا، و عیالش را نیز من باید نفقه دهم، و هر کس که مالی و ثروتی باقی گذارد، آن از آن ورثه او خواهد بود، و از این جهت است که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله اولی بود بمؤمنین از پدران و مادرانشان و همچنین از خودشان بخودشان، و از برای امیر مؤمنان علیه السّلام همین طور پس از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله این اولویّت جریان داشت.

۳۰- تمیم بن عبد اللّه قرشیّ بسند مذکور در متن از ابو الصّلت هروی روایت کرده که مأمون الرّشید روزی بحضرت رضا علیه السّلام گفت: یا ابا الحسن!

ص:۱۶۴

بمن بگو چرا جدّت امیر المؤمنین علیه السّلام قسمت‌کننده بهشت و دوزخ گردید، و این بچه معنی است و چگونه اثبات می‌شود، و من زیاد در این باره فکر کرده‌ام؟

حضرت علیه السّلام بدو گفت: ای امیر مسلمین! آیا از پدرت از اجدادت از عبد اللّه بن- عبّاس روایت نکرده‌اند که گفت: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدم میفرمود: دوستی علیّ ایمان است و دشمنی با او کفر؟ مأمون گفت: آری، امام فرمود: هر گاه دوستی او موجب بهشت است و دشمنی او جهنّم، پس در این صورت او قسمت‌کننده بهشت و دوزخ خواهد بود، مأمون گفت: خداوند مرا پس از تو زنده نگذارد ای ابو الحسن! تصدیق میکنم که براستی تو وارث علم پیامبر خدائی صلی اللّه علیه.

ابو الصّلت گوید: چون حضرت رضا علیه السّلام بمنزل بازگشت من بخدمتش رسیدم و عرضکردم: یا ابن رسول اللّه! چه نیکو مسأله امیر را پاسخ گفتی، امام فرمود: من از همان طریق که او آن را حجّت میدانست با او سخن گفتم (یعنی مجادله بالّتی أحسن)، از پدرم شنیدم از پدرانش علیهم السّلام روایت میکرد از جدّم امیر مؤمنان علیه السّلام که از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نقل کرده که فرمود: یا علیّ! توئی قسمت‌کننده بهشت و دوزخ در روز قیامت، بآتش فرمان دهی که این فرد از من

ص:۱۶۵

است (از او در گذر) و این فرد از تو است (او را بگیر).

۳۱- احمد بن حسن قطّان بسند مذکور در متن از حسن بن علیّ بن فضّال روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم: چرا امیر المؤمنین علیه السّلام پس از آنکه بخلافت نشست فدک را بصاحبش باز نگردانید؟ فرمود: بدین جهت که خداوند عزّ و جلّ خود ما اهل البیت را ولایت داده است و حقوق ما را جز خداوند از ستمکاران بر ما نگیرد، و ما اولیاء و سرپرست و صاحب اختیار مؤمنانیم، و در حقوق آنان حکم می‌کنیم و از ستمکاران باز میستانیم، امّا برای خود حقوق غصب‌شده‌مان را باز نستانیم.

مؤلّف گوید: من وجوه دیگری برای این مطلب در کتاب علل الشّرائع از اخبار و احادیث اخراج کرده‌ام و در این کتاب فقطّ بآنچه از حضرت رضا علیه السّلام روایت شده اکتفا کردم.

شرح: «ابن خلّکان در کتاب وفیات الاعیان ذیل اسم ابو الفوارس حیص و بیص مطلبی نقل کرده که ذکرش در اینجا بسیار مناسب است.

از شیخ نصر اللّه بن مجلّی که یکی از ثقات اهل سنّت او را شمرده است نقل کرده که گفت: بخواب در عالم رؤیا امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام را دیده از وی

ص:۱۶۶

پرسیدم چه شد که شما اهل البیت چون مکّه را فتح کردید و بر دشمن کینه‌توز غالب آمدید (همه را بخشیده) و خانه ابو سفیان را محلّ امن قرار داده و گفتید:

«من دخل دار ابی سفیان فهو آمن»

، ولی آنان در طفّ (کربلا) با فرزندانت آنچه که توانستند از ظلم انجام دادند؟ فرمود: آیا تو اشعار ابن صیفی [حیص و بیص] را که در این مورد سروده نشنیده‌ای؟ عرضکردم: خیر، حضرت فرمود: از خود او بشنو، من از خواب بیدار گشتم و خود را به حیص و بیص (ابن صیفی) رسانیده و بدو خواب خویش را گفتم، او در دم ناله‌ای از قلب کشید و سخت بگریه افتاد، آنگاه بخدا سوگند خورد که من هنوز نه از لبم برای کسی خوانده، و نه نوشته‌ام را بکسی فرستاده‌ام، و آن اشعار را بنظم نیاورده‌ام مگر همین شب گذشته و شروع بخواندن آن اشعار کرده که چنین است:

ملکنا فکان العفو منّا سجیّة — فلمّا ملکتم سال بالدّم ابطح

و حللتم قتل الاساری و طالما — غدونا علی الأسری نعفو و نصفح

فحسبکم هذا التفاوت بیننا — و کلّ اناء بما فیه ینضح

(زمانی که) ما بحکومت رسیدیم و قدرت را در دست گرفتیم، بخشش و گذشت (عفو) خوی و عادت ما بود، امّا زمانی که شما بقدرت رسیدید خون سراسر صحرای ابطح را فرا گرفت.

و شما ریختن خون همه اسیران را حلال شمردید، ولی بسیار گذشت که ما از اسیران درگذشتیم و همه را مورد عفو و بخشش قرار داده و آزاد کردیم.

شما را همین تفاوت فیما بین ما و شما بس است در شناخت حقّ و ناحقّ، از کوزه همان برون تراود که در اوست».

۳۲- حسین بن احمد بیهقیّ از محمّد بن یحیی الصّولیّ از ابی ذکوان

ص:۱۶۷

قاسم بن اسماعیل روایت کرده که گفت: شنیدم ابراهیم بن عبّاس از حضرت رضا علیه السّلام از پدرش موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل میکرد که فرمود: شخصی از امام صادق علیه السّلام پرسید: چیست که قرآن در مواقع نشر و درس جز تازگی و شادابی نمی‌افزاید؟ فرمود: زیرا که خداوند آن را برای زمان خاصّی نازل نفرمود، و همین طور برای مردم معیّنی نفرستاد، و آن در هر زمانی جدید و تازه است، و برای هر قومی تا قیامت نوآوری و خرّمی و شادابی دارد.

۳۳- و بهمین سند از محمّد بن موسی بن نصر رازی از پدرش روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام از سخن رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پرسیدند که فرموده است:

«اصحابی کالنّجوم

- الخ»، اصحاب من مانند ستارگان آسمانند، بهر کدام اقتدا کنید راه یابید. و سخن دیگر ایشان که فرمود:

«دعوا لی أصحابی»

، اصحاب مرا بمن واگذارید؟ امام علیه السّلام فرمود: این درست است، (و در این احادیث) مراد کسانی هستند که پس از او تغییر حال پیدا نکردند و در دین تغییر و تبدیل ندادند، راوی گوید: به آن حضرت عرض کردند: از کجا دانسته شود که آنان تغییر یافتند و یا اینکه دین را تبدیل دادند؟ فرمود: از کجا که خود روایت کرده‌اند که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: در روز قیامت مردانی از اصحاب من از

ص:۱۶۸

حوض کوثر ممنوع میشوند، چنان که اشتران غریب را از آبشخور میرانند و مانع میشوند، و من می‌گویم: پروردگارا! اصحابم؟! اصحابم؟، یعنی اینها یاران منند، من آنان را میشناسم، بمن پاسخ داده می‌شود که: تو نمیدانی پس از تو چه حوادثی ایجاد کردند. و ایشان را گرفته و رو به جانب چپ میبرند (بسوی أصحاب الشّمال)، و من میگویم:

«بعدا لهم و سحقا»

دوری باد آنان را و نابودی باد ایشان را. آنگاه حضرت رضا علیه السّلام فرمود: آیا این گفته رسول خدا صلی اللّه علیه و آله برای کسی است که تغییر و تبدیل در دین نداده است؟ ۳۴- و بهمین سند از احمد بن محمّد بن اسحاق طالقانیّ از پدرش روایت کرده که گفت: شخصی در خراسان سوگند یاد کرد که زنم مطلّقه و بر من حرام باشد اگر راست نگویم که معاویه از اصحاب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نبود!- و این در هنگامی بود که حضرت رضا علیه السّلام در خراسان بود، فقهای آنجا و

اطراف فتوا دادند که زنش مطلّقه است- و از آن حضرت پرسیدند، فرمود: زنش مطلّقه نیست. فقها جمعا نامه‌ای نوشتند و بآن جناب ارسال داشتند که در آن نوشته بود: از کجا و به چه دلیل گفته‌ای آن زن مطلّقه نیست ای پسر رسول خدا؟! حضرت در کنار نامه آنان مرقوم فرمودند که: این را از روایتی که خودتان نقل کرده‌اید از ابو سعید خدریّ که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بعد از فتح مکّه بکسانی که در

ص:۱۶۹

آن هنگام گرداگردش را فرا گرفته بودند و اظهار اسلام کردند و مسلمان شدند فرمود: شما از خوبانید و اصحاب من نیز از نیکانند، و لیکن پس از فتح هجرتی نیست، و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هجرت بعد از فتح را باطل گردانید، و آنان را جزء اصحاب نگردانید، فقها چون جواب آن حضرت را دیدند از فتوای خود برگشته و قول امام علیه السّلام را پذیرفتند.

۳۵- ابو علیّ حاکم بیهقیّ بسند مذکور در متن از سهل بن قاسم روایت کرده که حضرت رضا علیه السّلام شنید که شخصی از شیعیانش میگفت: خداوند لعنت کند کسانی که با امیر المؤمنین علیه السّلام بجنگ برخاستند، امام باو فرمود:

بگو: «

إلّا من تاب و أصلح»

(یعنی) بغیر از کسانی که توبه کردند و خود را اصلاح نمودند. سپس فرمود: گناه آنان که تخلّف ورزیده و با او در دفع فساد و مفسدین همگامی نکردند بزرگتر است از گناه آن کسان که با او جنگیدند و بعد توبه نمودند. «و اللّه الموفّق» توفیق توبه از جانب خداست.

ص:۱۷۰

باب ۳۳ ذکر آنچه آن حضرت علیه السّلام در پاسخ مسائل محمّد بن سنان از علل احکام نوشت

محمّد بن علیّ ماجیلویه- رحمه اللّه علیه- باسناد مذکور در متن از محمّد بن سنان روایت کرده که آن حضرت در جواب سؤالات او راجع به علل احکام نوشت:

علّت غسل جنابت پاکیزگی و نظافت است، و پاک نمودن انسان است خود را از آنچه باو رسیده است از منی، و طاهر کردن جسم خود را؛ زیرا جنابت از تمام اعضاء جسد خارج می‌شود. پس از این رو تطهیر تمام بدن بر او

ص:۱۷۱

واجب شده است.

و علّت تخفیف طهارت در بول و غائط (یعنی عدم وجوب غسل) و کافی بودن مجرّد شستن و وضو گرفتن برای عبادت اینست که هر یک از اینها مکرّر در شبانه روز برای انسان اتّفاق می‌افتد، و آمدنش بدون اراده انسانست و انجام غسل در هر بار مشقّت دارد، و نیز شهوتی در کار نیست، لکن جنابت بدون شهوت و لذّت و اکراه نفس بر آن نیست و باختیار خود خویش را وادار بدان میکند.

و علّت غسل عیدین و جمعه و دیگر غسلها آنست که در آنها بزرگداشت و تعظیم بنده پروردگار خود را است، و نیز توجّه نمودن او بپروردگار کریم و بزرگوار خود، و درخواست مغفرت و آمرزش گناهان است، و از برای آنکه روز عید از برایشان معروف باشد و در آن روز گرد هم آیند و اجتماع کنند برای ذکر خدای متعال، پس خداوند غسل آن روز را بزرگداشت آن روز قرار داد و آن را دلیل تفضیل آن روز بر سایر ایّام و افزونی عبادت و مستحبّات آن مقرّر فرمود، و بجهت اینکه این غسل طهارت و پاکی بنده باشد تا جمعه دیگر.

و علّت غسل میّت اینست که او را غسل دهند تا پاکیزه شود و از آلودگیها (و

ص:۱۷۲

میکروبها) و امراضی که داشته و آنچه باو رسیده است از انواع ناخوشیها پاک گردد، زیرا او با فرشتگان ملاقات میکند و با اهل آخرت همنشین میگردد، پس چه نیکو است که بر خدا که وارد می‌شود و پاکان را که ملاقات می‌کند و آنان با او تماس می‌گیرند و او با ایشان تماس حاصل میکند، با طهارت و نظیف باشد تا مورد درخواست رحمت و شفاعت واقع شود.

و علّت دیگر آنکه آن منیی که از آن آفریده شده و در هنگام مرگ از بدن او خارج می‌شود و جنب میگردد، پس غسل برای آنست.

و علّت غسل مسّ میّت طاهر شدن غسل دهنده است از آنچه بدو رسیده از چرک و پلیدیهای متوفّی، چرا که شخص که از دنیا رفت و روح از او مفارقت نمود، بیشتر آفتها در پیکر او باقی میماند، لذا باید پس از تماسّ با او، تطهیر کرد و او را نیز تطهیر نمود.

و علّت وضو که از برای آن مقرّر شده شستن صورت و دو ذراع دست و مسح سر و پاها، بجهت ایستادن بنده است در مقابل خدا، و رو بخدا نمودن اوست با تمام اعضا و جوارح ظاهری خود، و ملاقات او است با آن جوارح ظاهره که اعضای وضو است با فرشتگان و کرام الکاتبین، پس شستن صورت

ص:۱۷۳

برای سجده است و خضوع در آن، و شستن دو دست بدان جهت است که آنها را بدرگاه حقتعالی بالا میبرد و بعد می‌افکند، و با آن دو کف رغبت و رهبت و تبتّل «۱» انجام می‌دهد، و مسح سر و روی دو پا برای اینست که ظاهر و آشکار و برهنه است و در جمیع حالات نماز با این سه استقبال کند و رو بحقّ ایستد و در اینها خضوع و تبتّل همانند و بحدّ روی و ذراعین نیست.

و علّت زکات برای دادن قوت به بینوایان است، و نیز حفظ اموال ثروتمندان و اغنیاء (تا مسلک اشتراکی پیش نیاید) و خداوند تبارک و تعالی اهل صحّت و سلامت را مکلّف ساخته تا قیام بنیازهای آفت‌زدگان و بلادیدگان نمایند، چنان که میفرماید: لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ (در اموال و جانها وا نفستان، مورد امتحان و آزمایش واقع خواهید شد- آل عمران ۱۸۶) در اموال بپرداخت زکات و در جانها بمهیا شدن برای صبر بر بلیّات و ناگواریها، و با اینکه در پرداخت زکات أداء شکر نعمتهای پروردگار عزّ و جلّ و امید زیادت نعمت است، و نیز رأفت و رحمت بر پریشانحالان و مردم بینوا و کوخ‌نشین و ضعفا است، و همچنین تحریص بر مواسات و همدردی با فقرا و

---

(۱)- در کتاب دعای کافی کلینیّ- رضوان اللّه تعالی علیه- روایتی نقل شده است که امام صادق علیه السّلام فرمودند: رغبت آنست که کف دو دست بآسمان بلند شود، و رهبت آنست که دستها بلند و پشت دو دست بآسمان شود و تبتل به انگشت اشاره کردن است.

ص:۱۷۴

اعانت ایشان بر امور دینی است، و این بینوایان خود موعظه و پندی باشند برای ثروتمندان که با دیدن بدبختیهای اینان در این دنیا، اغنیاء یاد بینوائی آخرت افتند و از این تهی دستی فقرا درس گیرند، به فقیری عالم قیامت و به بیچارگی و بی‌زادی در آن سامان پی برند، و تحریص شوند بدادن زکات بر شکرگزاری خداوند تبارک و تعالی که بآنها ثروت داده و آنان را بی‌نیاز فرموده است، و همچنین تحریص شوند بر دعا و تضرّع و بترسند از اینکه روزی مانند این بینوایان گردند، و در بسیاری از امور مانند اینها چون زکات و صدقه و صله رحم و احسان بدیگران و از این قبیل امور.

و علّت حجّ بجای آوردن، رفتن بسوی خدا و طلب کردن ثواب بسیار، و بیرون شدن از جمیع گناهان که از انسان صادر شده است میباشد، و نیز برای اینست که از اشتباهات گذشته توبه کرده و پاک شده و اعمال آینده خود را از سر گیرد، چون حج موجب آمرزش و کفّاره گناهان گذشته او خواهد بود و مانند فردی است که تازه بحدّ بلوغ رسیده و مکلّف شده گشته است، و نیز علّت حجّ لوازم آنست از خرج کردن و بحساب رسیدن اموال و بتعب و زحمت و مشقّت انداختن بدن و منع شدن از اعمالی شهوانی و بردن لذّات، و تقرّب

ص:۱۷۵

بپروردگار عزّ و جلّ بسبب عبادات و خضوع و فروتنی، و کشیدن ذلّت سفر مدّتی مدید در میان صحرا و درّه و دشت، در گرما و سرما، میان امن و خوف و خاطر جمعی و ترس، در زمانی بس طولانی و پیوسته، و آنچه در حجّ است از منافع برای جمیع مردم، و خواستن حاجت از خدا و ترسیدن از او، و رها کردن و دور شدن از صفت زشت بی‌رحمی و سنگدلی و بیباکی، و نیز از یاد نبردن خدا، و او را فراموش نکردن و از غیر خدا امید بریدن، و بعمل پرداختن، و بحقوق رسیدگی کردن، و جلوگیری نفس از فسادگرائی گرائی، و نفع رساندن یا بمنفعت رسیدن کسانی که در شرق یا غرب زمین زندگی می‌کنند، در صحرا یا دریا بسر میبرند، در حجّ شرکت کرده، یا نکرده‌اند، از تاجر و بازرگان، از واردکننده و فروشنده یا خریدار و مشتری، از کاسب و

نیازمند، و همچنین برآوردن حاجات مردم اطراف و اکناف و آن مکانها که امکان اجتماع حاجیان در آن هست، چنان که در آیه مبارکه فرموده است لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ.

و علّت وجوب حجّ در مدّت عمر یک بار برای اینست که خداوند عزّ و جلّ در همه واجبات و فرائض ملاحظه کم قدرت ترین مکلّفین را فرموده است، و یکی

ص:۱۷۶

از آن واجبات حجّ و زیارت خانه خدا است که وجوبش یک مرتبه در عمر است، آنگاه صاحب قدرتان را بدان ترغیب کرده که مکرّر بجای آورند.

و علّت اینکه محلّ بیت در میانگین زمین وضع شده برای اینست که آنجا موضعی است که زمین از زیر آب بیرون آمده و همه بادها از زیر رکن شامیّ است و آغاز پیدایش خشکی است و بعد آرام آرام خشکیها از زیر بدان پیوسته است و گسترده شده، و بدان جهت آن در وسط قرار گرفته و فرض ساکنین ربع مسکون در این باره یکسان است تا از اطراف جهان شرق و غرب فاصله‌اش بیک نسبت باشد. مکّه را مکه نامیدند بجهت آنکه مردم در آن سوت می‌کشیدند، و نیز کسی را که قصد آن میکرد میگفتند: سوت کشید، و از این روست که خداوند در کتاب خود فرموده است: وَ ما كانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكاءً وَ تَصْدِيَةً یعنی: (و نیست نمازشان نزد آن خانه مگر صفیر و دست زدن- انفال ۳۵)، پس «مکاء» سوت کشیدن و «تصدیه» دست زدن است.

و علّت طواف خانه اینست که خداوند تبارک و تعالی بفرشتگان فرمود:

إِنِّي جاعِلٌ- الآية (من میخواهم در زمین جانشین قرار دهم، فرشتگان عرضه داشتند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که افساد کند و خونریزیها نماید؟!) و

ص:۱۷۷

این کلام را با حقتعالی گفتند امّا بعد پشیمان شدند و بعرش پناه برده و استغفار کردند، خداوند عزّ و جلّ دوست داشت که سایر بندگان و عبادت‌کنندگان، مانند ملائکه عبادت کنند، لذا در آسمان چهارم محاذی عرش خانه‌ای قرار داد که بدان ضراح می‌گفتند، سپس در آسمان دنیا خانه‌ای بنا نهاد که آن را بیت المعمور می‌گفتند و آن محاذی ضراح بود، آنگاه خانه کعبه را وضع نمود در برابر بیت المعمور و محاذی آن، و آدم ابو البشر را دستور داد تا بگرد آن طواف کند، و خدای عزّ و جلّ بر آدم گناهش را ببخشود و این امر در اولاد آدم تا روز قیامت جاری گشت.

و علّت اینکه استلام و لمس یا بوسیدن حجر الأسود اینست که خداوند عزّ و جلّ هنگامی که از بنی آدم میثاق گرفت حجر الاسود آن را چون لقمه در کام گرفت، پس از این رو بنی آدم را مکلّف نمود که این میثاق را حفظ کنند و پیمان خویش را وفا

نمایند، از این جهت است که در نزد حجر الاسود میگویند: «امانتی ادّیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة-» (این امانت منست که آن را ادا کردم، و پیمان منست که آن را تجدید نمودم تا برای من بوفاکردنم شهادت دهی).

و از این رو سلمان- رحمه اللَّه- گفته است: حجر الاسود در قیامت چون کوه

ص:۱۷۸

ابو قبیس حاضر گشته و با زبان و لب برای آنست که او را زیارت کرده است شهادت دهد.

و علّت اینکه «منی» را منی گفتند اینست که جبرئیل علیه السّلام بنزد ابراهیم علیه السّلام آمد و او را گفت: تمنّا کن و آرزوی خود را از خدا بخواه، پس ابراهیم علیه السّلام از خدا خواست که بجای فرزندش اسماعیل، در قربانی، گوسفند (قوچ) قرار دهد و امر بذبح آن کند که فدای اسماعیل باشد، و خداوند حاجت او را داد.

شرح: «این جمله بنظر درست نیست زیرا در این صورت آزمایشی در کار نبوده، و حال آنکه قرآن میفرماید: إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ (و این البته آزمایشی است بس آشکار».

و علّت روزه گرفتن فهمیدن ناراحتی گرسنگی و تشنگی است به آنکه بنده در سختی و ناملایم افتد و رنج و ناراحتی آن را تحمّل کند تا نزد خداوند اجر داشته و صبر و پایداریش را بحساب خداوند گزارد. و نیز این دلیلی باشد برای او از سختیهای عالم آخرت، علاوه بر اینکه روزه باعث درهم کوبیدن شهوات است برای او و پند دهنده است او را در دنیا و دلیل و علامت است برای آخرت، و دانسته می‌شود بدان مقدار سختی و شدّت آن نسبت بدنیا، و نیز درک شدّت رنج فقراء و تهیدستان در دنیا و آخرت (بدین معنی که چون شخص روزه دار سختی و شدّت گرسنگی و فقر را در دنیا بچشد و حسّ کند، و مشقّت احوال آخرت را درک کرده و از روزه پند خواهد گرفت، و خود را برای سختی

ص:۱۷۹

آن روز مهیّا خواهد ساخت).

و خداوند قتل نفس را حرام کرده است برای اینکه اگر حلال کرده بود بشری باقی نمی‌ماند، و همگی در کمترین اختلاف بجان یک دیگر افتاده و نابود میشدند، و تدبیر او نادرست و فاسد بود.

و علّت تحریم او عقوق والدین (نارضایتی پدر و مادر) را برای اینکه در عقوق رعایت فرمان باری تعالی باحترام فرزند از پدر و مادر خویش نشده، و نیز بزرگداشت آن دو از بین میرود و نعمت خداوند کفران می‌شود، و شکر و سپاسگزاری اساسش نابود می‌گشت، و آنچه را که میخواند بسوی قلّت نسل و انقطاع آن ببار می‌آورد، زیرا در مخالفت والدین و ناراضی ساختن آنان احترامی برای پدر و مادر باقی نمی‌ماند، و حقوقشان شناخته نمی‌شود، و خویشی قطع می‌گردد، و والدین رغبتی بفرزند نخواهند

داشت، و لذا در تربیت او کوششی نخواهند نمود، برای آنکه امیدی به نیکوئی او در عوض ندارند چرا که فرزند اطاعت آنان را رها کرده است.

و علّت حرمت زنا بجهت آن فسادی است که در بر دارد از کشتار یک دیگر و در آمیختن نسب‌ها و بهم خوردن نسل و تبار، و ترک تربیت فرزندان، و بر هم خوردن میراث و فسادهائی که از این مقوله است و موجب تباهی و نابودی

ص:۱۸۰

می‌گردد.

و علّت حرمت خوردن مال یتیمان به ستم بجهت بسیاری از وجوه فساد است که اوّلین آن اینست که هر گاه انسان مال یتیمی را از روی نابکاری و ستم تصرّف کند بحقیقت که بر کشتن او اعانت کرده، زیرا یتیم فردی است نیازمند و عاجز و خود نمی‌تواند کار خویش را انجام دهد، و روزی خود را کسب کند، و کسی را هم ندارد که مانند پدر یا مادر برای او دلسوزی کند و به سرپرستی او قیام نماید، و نفقه‌اش را متکفّل گردد، پس اگر کسی مال او را بخورد، این مانند آنست که براستی او را کشته است، و بفقر و فلاکتش کشانیده است، با اینکه خدای تعالی از این عمل بیم داده و برای آن عقوبت در کتاب مبینش معیّن فرموده که وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً- الآیة (باید بندگان از مکافات عمل خویش بیم داشته باشند (و با یتیمان نیکو رفتار کنند) مبادا پس از خود فرزندانی صغیر و ضعیف بجای گذارند بر حال آنها بترسند، و باید از خداوند پروا کنند- نساء: ۹).

و نیز امام باقر علیه السّلام فرموده است: «خداوند به دو کیفر در خوردن مال یتیم مردمان را تهدید فرموده، یکی در دنیا و دیگری در آخرت» پس در تحریم مال یتیم نگهداری یتیم و مستقل نمودن اوست نسبت بخویش که تا نیازی بغیر در مال نداشته باشد، و نیز سلامت نگهداشتن بازماندگان قیّم یتیم است تا گرفتار

ص:۱۸۱

نشوند بمصیبتی که یتیم گرفتار شده است از ناحیه همان تهدیدی که خداوند بعقوبت دنیوی کرده است، و اضافه بر آن آنکه یتیم بزرگ خواهد شد و رشد خواهد یافت، و مال خود را طلب خواهد کرد، و کمر انتقام خواهد بست، و کینه‌توزی و دشمنی و خصومت میان آنان ببار خواهد آورد تا بالاخره همگی را بباد فنا و نیستی بسپارد.

و خداوند حرام فرموده فرار از میدان نبرد با مهاجم را از این جهت که سستی در دیانت پدید می‌آورد، و بجهت کوچک شمردن و کم ارزش دانستن و بی‌اهمیّت انگاشتن امر پیمبران خدا و سروران الهی و امامان عادل علیهم السّلام، و یاری نکردن آنان در مقابل دشمنانشان، و موجب کیفر است زیرا که آن انکار دعوت باقرار به خداپرستی و آشکار نمودن عدالت اجتماعی و بر کنار کردن جور و ظلم، و از میان بردن فساد و تباهی، و آنچه در آن از تجرّی دشمن و جسارتش بر مسلمانان، و آنچه در پی دارد از اسارت و کشتار مردم بی‌گناه و از میان بردن دین و آئین خداوند عزّ و جلّ و دیگر چیزهائی از فساد و ناامنی که در آنست.

و خداوند تعرّب بعد از هجرت را حرام فرموده، برای اینکه آن بازگشت از دین است به بی‌دینی، و یاری ننمودن پیمبران و حجّتهای خدا علیهم السّلام، و آنچه در

ص:۱۸۲

آنست از فساد، و نابود کردن حق هر ذی حقّی (مانند قانون جنگل) نه تنها برای بیابان‌نشینی، چرا که اگر با حقّ و حقوق هم آشنا شد، و دین را کاملا دریافت و شناخت، و باز حقّ ندارد با مردم عوام و بی‌فرهنگ و جاهل آمیزش داشته باشد، و این کار برای او خطرناک است، زیرا اطمینان نیست که کم کم کارش بدان جا کشد که آنچه میداند زیر پا گذاشته و مانند مردمان جاهل و دور از فرهنگ رفتار کند و افراط هم بورزد.

و خداوند حرام کرده است ذبیحه‌ای که هنگام ذبح نام خدا بر آن برده نشود و بسم اللّه نگویند و یا بنام غیر خدا کشته شود، زیرا حقّ تعالی بر بندگانش واجب فرموده که بتوحید و یگانگیش اقرار کنند، و در هنگام ذبح حیوانات حلال گوشت (که برای مصرف خوراک و پوشاک است) نام او را برند لا غیر، و برای اینکه مساوی نباشد میان چیزی که سبب تقرّب باو عزّ و جلّ است و چیزی که باعث دوری از او و تقرّب به بتان است و عبادت شیاطین است، زیرا در بردن نام خدا اقرار بربوبیّت او و توحیدش میباشد، و در بردن نام غیر خدا شرک بخدا و تقرّب بغیر او جستن است، پس بردن نام خدا در حین ذبح به بسم اللّه گفتن، و بردن نام غیر او در آن هنگام فارق بین حلال و حرام الهی خواهد بود.

ص:۱۸۳

و خداوند خوردن گوشت درندگان طیور و وحوش را کلا حرام کرده، زیرا که لاش مرده و حرام گوشت میخورند و از مدفوع استفاده خوراک می‌کنند و از این چیزها، پس خداوند عزّ و جلّ علاماتی برای شناخت حلال و حرامش در وحش و طیر قرار داده تا تمییز داده شود حلال آن از حرامش چنان که پدرم (موسی بن جعفر علیهما السّلام) فرموده: «هر صاحب نیش «۱» از درندگان و هر صاحب چنگال از پرندگان حرام است، و هر پرنده‌ای که دارای سنگدان است حلال گوشت خواهد بود» و علامت دیگری که فرق میان حلال گوشت پرنده و حرام گوشت است، آنکه پدرم فرمود: «آن پرنده‌ای که هنگام پرواز مرتّب بال میزند از گوشتش بخور و آنکه در پرواز گاهی بال میزند و بیشتر بدون حرکت بالهایش سیر می‌کند از گوشتش مخور».

و خداوند گوشت خرگوش را حرام کرده چون همانند گربه و سایر وحوش دارای چنگال است، لذا همان حکم که درندگان دارند در باره او جاری است بعلاوه که در نفس او نجاستی هست مانند خون حیض (که از خون بدن پلیدتر است) چه او مسخ شده است.

---

(۱)- دو دندان که بعد از رباعیّات و قبل از دندانهای کرسی است از بالا و پائین در دو طرف را چهار نیش گویند.

ص:۱۸۴

و علّت تحریم ربای معاملی همان نهی خداوند است از آن، برای آن فسادی که نسبت به اموال در آن وجود دارد، زیرا انسان چنانچه یکدرهم را به دو درهم بخرد، قیمت یکدرهم یکدرهم است، و درهم دیگر تباه شده، پس خرید و فروش و معاملات ربوی همه خسارت و ضرر است در هر حال برای خریدار و فروشنده، پس از این رو خداوند تبارک و تعالی ربا را حرام کرده است برای فساد و تباهی اموال و ثروتها، همچنان که منع فرموده اموال سفیه و کم عقل و یا دیوانه را در اختیار او قرار دهند، چرا که بیم آنست که همه را تلف و نابود کند، تا زمانی که از او رشد عقلی دیده شود (که در آن وقت منع برداشته می‌شود) پس بدین سبب خداوند عزّ و جلّ ربا را حرام فرموده است و بیع ربوی معامله کردن یک درهم به دو درهم است دست بدست.

و راز تحریم ربا بعد از دانستن حکم خدا در باره آن آنست که در آن کوچک شمردن حرامی است که خداوند آن را حرام فرموده است و شرعا حرمتش معلوم گشته و این بی‌اعتنائی بمحرّمات الهی و نادیده گرفتن آن، خود دخول در کفر است (نه تنها معصیت).

ص:۱۸۵

و سرّ تحریم ربای قرضی آنست که کار خیر از میان میرود و اموال تلف می‌شود، و مردم ببردن منفعت بی‌تلاش مایل میشوند، و دادن قرض الحسن از میان میرود، و قرض دادن از نیکوکاریها است، و از برای فساد و ستمی است که بقرض‌گیرنده می‌شود و نابودی و بباد رفتن ثروتها است (چنان که در دوران عمر ما، همه ربا دهندگان و رباگیرندگان خود آن را بچشم دیده‌اند).

و خداوند خوردن گوشت خوک را حرام گردانیده، چون زشت و قبیح است، و خداوند عزّ و جلّ آن را پند و عبرت برای بندگان قرار داده، و آن را خلق فرموده تا دلیل و علامت باشد بر آنچه آن مسخ شده است، که باین صورت مسخ و تبدیل شده‌اند، چون خوراک آن قاذورات است که نجس‌ترین نجاسات است (و پلیدیش بر همگان آشکار) با علّتهای بسیار دیگر.

و همچنین بوزینه را حرام فرموده از آن جهت که بوزینه نیز چون خوک مسخ گشته و مورد پند و اندرز برای خلق واقع شده، و علامت و دلیل است برای هر چیزی که بصورت و شکل او مسخ شده است، و خداوند در آن شباهتی از انسان قرار داده تا دلیل باشد بر اینکه آن از مخلوقات مغضوب علیهم است و مورد غضب الهی واقع بوده.

ص:۱۸۶

و گوشت مردار حرام گشته، زیرا که در آن چیزهائی (میکرب) است که موجب فاسد کردن، و آفت رساندن به ابدان است، و خداوند خواسته است که بردن نام مبارکش در هنگام ذبح حیوان سبب حلال بودن آن شود، و میته نام خدا بر آن برده نشده است، و نیز خواسته که این خود فرق بین حلال و حرام باشد.

و خداوند خون را حرام کرده مانند حرام کردن میته، زیرا در آن نیز چیزهائی است که بدنها را فاسد می‌کند و تولیدکننده زرداب و صفرا است، و دهان را بد بو میکند، و بوی بدن را بوی گند می‌گرداند، و اخلاق را فاسد و موجب سنگدلی و بی‌رحمی و بی‌عاطفگی است چندان که خورنده آن باکی ندارد که پدر خود را یا رفیق و دوست خود را بکشد.

و خداوند طحال (سپرز) را حرام فرمود از این جهت که خون در آنست و همان علت که در حرمت خون و حرمت مردار است در آن نیز هست زیرا هر دو در یک مسیر هستند و در فساد شریکند.

و علت قرار دادن مهریه برای زنان و وجوب آن بر مردان که باید آنان بزوجاتشان بپردازند نه زنانشان به آنان، برای اینست که بر مرد واجب است نفقه و مخارج زن، و زن بضع و اختیار همخوابگی خود را بمرد واگذار کرده است، و مرد مشتری است، و معامله بدون ثمن و قیمت معنی ندارد، چه فروش و چه

ص:۱۸۷

خرید، با اینکه زنان از خرید و فروش و کسب و کار کنار و محظورند، (برای وضعی که در هر ماه چندین روز دارند) و از آمدن بمحل تجارت و داد و ستد عذر دارند.

و علت اینکه مرد تا چهار زن میتواند تزویج کند، و حرام بودن زیاده از یک شوهر برای زن اینست که: در آن صورت که مرد چهار زن یا بیش از یک زن داشته باشد فرزند منسوب به اوست، اما اگر زن یک شوهر بیش داشت و حامله شد شناخته نمی‌شود که فرزندش از کدام شوهر است، زیرا همه شوهران در همخوابگی با او برابرند، و در این صورت نسب‌ها بر هم خورده و میراث وضعش سامان نمی‌پذیرد، و شناخت پدر و فرزند بکلی از بین خواهد رفت.

و علت اینکه برده و عبد نمی‌تواند از دو زوجه بیشتر داشته باشد، برای اینکه او نیم مرد آزاد است؛ هم در نکاح و هم در طلاق، و خود مالک نفس خویش نیست، و مالک مالی نمیشود و از خود چیزی ندارد، نفقه خود او هم بعهده صاحبش میباشد، و این بدان جهت است که فرقی باشد میان او و شخص آزاد، و دیگر اینکه فعالیتش در باره زنان کمتر باشد و بکار اربابش برسد.

ص:۱۸۸

و علت طلاق که تا سه بار است برای اینست که در فاصله هر کدام تا آن دیگر مهلت داده شده که شاید رغبتی بزن پیدا کند یا از نردبان غضب پائین آید، و نیز این تأدیب و ترسی باشد برای زنان و مانعی باشد که از مخالفت و نافرمانی شوهران خود دست بردارند، و اگر چنین نشد مستحق مفارقت و جدائی خواهد شد، زیرا کاری کرده که سزاوار او نبوده که آن مخالفت امر شوهرش می‌باشد.

و علّت تحریم زن بر شوهر پس از نه طلاق که دیگر بهیچ وجه بر او حلال نمی‌شود، این خود عقوبتی است برای هر مرد که امر طلاق را شوخی و بازی نگیرد، و زن را زیر دست و ضعیف نپندارد، و چشم و گوش خود را باز کند و بنگرد و در کار خود بیندیشد با کمال هشیاری و بیداری، دیگر اینکه از هم بعد از نه طلاق امید ببرند.

و علّت طلاق عبد مملوک دو بار (که پس از بار دوم محتاج بمحلّل است) اینست که عدّه طلاق کنیز نیم عدّه آزاده است، و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله طلاق را دو بار قرار داد که در عدّه تمام سه ماه و «ثلاثة قروء» انجام شود بطور کامل، و همچنین در عده وفات، کنیز نیم آزاد عده باید نگهدارد، زن آزاد چهار ماه و ده

ص:۱۸۹

روز، و کنیز دو ماه و پنج روز.

و علّت مسموع نبودن شهادت زنان در طلاق و رؤیت هلال، برای اینست که زنان غالبا در رؤیت ضعیفند و اینکه با یک دیگر دوستند (و طلاق را موجب سرشکستگی همگنان خود میدانند و ممکن است بجانبداری از دوستشان در ادای شهادت تعلل کنند، بدین معنی که اگر مرد انکار طلاق کرد و قاضی شاهدان طلاق را احضار کرد و شهادت خواست، اعمال غرض کنند) پس از این جهات شهادت آنان مقبول نیست مگر در موقع ضرورت مانند شهادت قابله در زنده بدنیا آمدن طفل مثلا، و چیزهائی که مرد حق نظر کردن بآن را ندارد، و این نظیر تجویز شهادت اهل کتاب است در وقتی که غیر اینها یافت نشود، زیرا در قرآن خداوند می‌فرماید: اثْنانِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ (مسلمین)* أَوْ آخَرانِ مِنْ غَيْرِكُمْ شهادت دو تن عادل از خودتان یا دو تن از غیر خودتان، (یعنی از یهود یا نصاری یا مجوس) و این قضیه مانند شهادت کودکان نابالغ است در قتل هنگامی که غیر آنها از مردان کسی بالغ نباشد.

مترجم گوید: باید دانست که مراد این نیست که اگر زنانی گفتند ما ماه را دیده‌ایم انسان باور نکند، بلکه مراد آنست که قاضی و حاکم نمیتواند بشهادت آنان حکم کرده و اوّل ماه و یا عید فطر و قربان را برای مسلمین تعیین کند، و یا بمطلّقه بودن زن حکم کند، نه اینکه اگر زنانی ادّعای رؤیت کردند، انسان نباید بپذیرد.

و علّت لزوم شهادت چهار نفر مرد عادل در شهادت بزنا، و کفایت دو نفر

ص:۱۹۰

در موارد دیگر، شدّت حدّ- برای- زن یا مرد همسردار است، زیرا در آن، حکم سنگسار و قتل است، پس از این جهت شهادت باید دو چندان باشد و دقیقتر، زیرا در آن قتل نفس، و بریدن خویشی فرزند از پدر است، بجهت فساد نسب در میراث.

و علّت حلال بودن مال فرزند برای پدرش بدون اذن و اجازه او و حلال نبودن مال پدر برای فرزند مگر با اجازه او اینست که فرزند خود بخشیده‌شده بپدر است، خداوند در کتابش می‌فرماید: يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ إِناثاً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ الذُّكُورَ (به هر کس که بخواهد دختر می‌بخشد و بهر کس که اراده کند پسر- شوری: ۴۹) و اینکه فرزند مئونه‌اش با پدر است چه صغیر و چه کبیر، و نسبتش به پدر است و منسوب به او است و بنام او خوانده و شناخته می‌شود، میگویند: فلان پسر فلان، و خداوند فرموده است که ادْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ و فرمایش رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که فرموده:

«انت و مالک لابیک»

(تو و ثروتت همه از آن پدرت هست)، ولی مادر این چنین نیست و حقّ تصرّف در مال فرزند را ندارد مگر به اذن و اجازه، زیرا پدر باید نفقه فرزند را بدهد و بدان مأخوذ است، ولی مادر این چنین نیست و نفقه فرزند بر او واجب نیست «۱».

(۱)- باید دانست که فقها این خبر مطلق را مقیّد دانند و طبق روایتی که صدوق از امام صادق علیه السّلام در معانی الاخبار نقل می‌کند گویند: در مواقع اضطرار بدون زیاده روی میتواند بدون اذن فرزند باندازه قوتش تصرّف کند و خبر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را که در همان خبر معنا شده حاکم میدانند.

ص:۱۹۱

و علّت اینکه در کلیّه مرافعات حقوقی آوردن دلیل و شاهد با شخص ادّعاکننده است، و سوگند بر مدّعی علیه جز قتل که بعکس است سوگند با مدّعی است، و آوردن دلیل و شاهد بر مدّعی علیه و متّهم، و این بخاطر اینست که مدّعی علیه منکر است و او را امکان شاهد آوردن نیست، چون انکار امری است مجهول، امّا در قتل امری معلوم، و مسلمانان در آن احتیاط و دقّت دارند و بدون رسیدن و آگاهی شهادت نمی‌دهند و خون هیچ کس نباید پامال شود، و این خود جلوگیر و مانع اینست که قاتلی مجازات نشود، لذا اگر کسی خیال کشتن کسی را داشته باشد باید بداند دیگران دشمنی او را با فلانی میدانند و اگر متّهم بقتل او شد هیچ کس از آشنایان به براءت او شهادت نخواهد داد، و برای متّهم، آوردن شاهد امری صعب بلکه محال است، لذا در صدد قتل بر نمی‌آید چون شاهدی بر رفع اتّهام پیدا نخواهد کرد مگر بسیار بندرت.

امّا علّت قسامه (که آن سوگند یاد کردن اولیای مقتول است که فلان کس مقتول را کشته است، و اگر آنان از یاد کردن سوگند امتناع ورزیدند) از کسان متّهم پنجاه تن قسم یاد کنند که ما قاتل را نمی‌شناسیم، متّهم از آن بری است، و این بجهت آنست که سخت‌گیری باشد در امر قتل و احتیاط گردد که خونی

ص:۱۹۲

هدر نرود.

شرح: «برای ثابت شدن جرم قتل سه راه موجود است: اوّل: اقرار قاتل؛ و آن با شرائطی که دارد یک بار کافی است. دوم: بیّنه دو شاهد عادل مرد اگر موجب قصاص باشد، و دو زن و یک مرد اگر موجب دیه باشد، سوم: قسامه؛ و آن در جاییست که قرائن و أمارات دلالت کند که فلانی قاتل است، ولی متّهم اقرار نکند، و شاهدانی نیز نباشند که شهادت دهند، امّا سابقه دشمنی و ارعاب و بودن آلت قتل در دست متّهم و خون آلود بودن جامه او و مانند آن که در شرع آن را «لوث» گویند موجود باشد و برای ولیّ مقتول از آن قرائن علم حاصل شود که قاتل کیست، ولی قاضی نمی‌تواند حکم بقصاص کند مگر با قسامه و آن چنانست که از اولیاء مقتول در قتل عمد پنجاه، و در خطا بیست و پنج نفر سوگند یاد کنند که قاتل همو است، آنگاه قاضی حکم را صادر می‌کند.

و چون غالبا میان قاتل و مقتول دشمنی وجود داشته، و خویشاوندان اطّلاع از این دشمنی داشته‌اند، پس هر گاه قتل واقع شود قرینه‌ای هست که فلان کس او را کشته است، و نیز همه یا بیشتر فامیل و دوستان از دشمنی قاتل با مقتول کم و بیش اطّلاعی دارند و در مقام اثبات جرم بر قاتل حاضرند سوگند یاد کنند، و قاتل را قصاص کنند، در این صورت کسی که بخواهد دیگری

را بقتل رساند میداند که سابقه او با مقتول معلوم است، و این کار اگر عملی شود آن جماعت سوگند می‌خورند و او را محکوم و قصاص می‌نمایند، لذا این مسأله موجب می‌شود که اقدام بقتل نکند و مانع او باشد از ریختن خون».

و امّا علّت بریدن انگشتان دست راست در دزدی بدان جهت است که وی با

ص:۱۹۳

دست راست مباشر این عمل بوده، و دست در بدن انسان منفعتش از سائر اعضا بیشتر و بهتر است، پس بریدن آن، موجب تنبّه و عبرت است افراد جامعه را که بترسند و بدین کار دست نیالایند، و عمده اینکه بیشتر با دست راست دزدی می‌شود، و خداوند غصب اموال و تصرّف آن را بدون مجوّز شرعی حرام فرموده است برای آنکه انواع فساد بر آن مترتّب می‌شود، و فساد حرام است زیرا موجب فنا و نابودی و دیگر مفاسد است.

و حرمت دزدی از این جهت است که اگر جایز بود، همه اموال از دست میرفت و خونریزی و کشتار مردم یک دیگر را بوجود می‌آمد، و همه در معرض تلف واقع میشدند، زیرا برای غصب مال شخصی ناچار بقتل او یا منازعه و زد و خورد با او یا ایشان می‌گشتند، و بر یک دیگر حسد می‌بردند، و تجارت و کسب و صناعت تعطیل می‌گشت و هیچ کس بکار و کوشش و تلاش نمی‌پرداخت و چون چنین شود آن مال که با کوشش فردی پیدا شده همه در اخذ آن همسان و مساویند. (و این پیداست که نادرست است) و علّت اینکه زناکار را با سختی تازیانه بر بدنش زنند آنست که با آن پیکر مباشر این عمل زشت گشته است و همه وجودش از آن لذّت برده، پس ضرب تازیانه بر جسد او عقوبت آن لذّت حرام است و موجب عبرت است برای

ص:۱۹۴

دیگران که بدانند که یک صد ضرب (تازیانه) عقوبت بزرگترین گناهان است.

و علّت اینکه هشتاد تازیانه زنند بکسی که بدیگری نسبت زنا یا عمل زشت دیگر دهد یا مسکری بیاشامد اینست که در آن نسبت نفی ولد و قطع نسل است و بر هم خوردن انساب است، و همچنین شارب خمر، زیرا شرابخوار هر گاه مست شود هذیان میگوید و بکلّی عقل را از دست میدهد و بدیگران افترا می‌بندد، پس بر او نیز حدّ قذف است.

و علّت اینکه در بار چهارم، پس از سه اقامه حدّ بر مرتکب زنا او را باید کشت، چه مرد باشد و چه زن آنست که وی بقانون خدا اهمیّت نداده و آن را نادیده گرفته، و عقوبت آن چندان برای او مهمّ نبوده، و خود را بطور کلّی آزاد دانسته، و فکر کرده است این عمل مسأله‌ای نمی‌آفریند جز اینکه عقوبت صد ضربه تازیانه دارد و آنهم برای او امر مهمّی نیست و میتواند فعل شنیع را بجا آورد و غرامت آن را هم تحمّل کند. (و بدین سبب اگر جلوگیری نشود جامعه نابود می‌شود).

و علّت دیگر اینکه کسی که بخدا و حدودش وقعی ننهد و آن را سبک شمارد کافر است، و سزای کسی که کفر ورزد و از آئین حقّ بیرون رود قتل است، و این شخص بدین سبک شماری داخل در کفر شده و قتلش واجب می‌شود.

و علّت حرمت همجنس بازی مردان با مردان یا زنان با زنان از این جهت

ص:۱۹۵

است که خداوند آنان را بر نظامی آفریده که زن از آن مرد باشد و مرد از آن زن و در غیر این صورت انقطاع نسل پدید آید، و فساد تدبیر نظام خلقت، و خرابی دنیا در آن خواهد بود.

و خداوند گوشت گاو و گوسفند و شتر را حلال فرموده برای بسیاری و فراوانی و امکان وجود آنها، و سبب حلال نمودن گوشت گاو وحشی و امثال آن اینست که این حیوانات از خوراک سالم تغذیه میکنند و از مکروه و حرام نمیخورند، و غذایشان جملگی مباح است، و دارای هیچ گونه ضرری نه برای آنها و نه برای انسانها دارد، (لذا گوشتشان هم ضرری ندارد) و در وضع ظاهری آن حیوانات زشتی و قبحی دیده نمیشود.

و گوشت قاطر و بهیمه اهلی (استر و حمار) را مکروه کرده است چرا که این حیوانات مورد حاجت مردم‌اند و از آنها استفاده بارکشی می‌کنند، و در مباح دانستن گوشت آنها بیم نابودی آنان است، نه اینکه برای خباثت خلقت آنها باشد یا پلیدی خوراکشان.

و حرام کرده است نظر کردن بموی زنانی که در حباله نکاح شوهرانشان

ص:۱۹۶

هستند و غیر آنان از دیگر زنان بجهت اینکه این دیدنها تحریک شهوت مردان کند و بحرکت آمدن شهوت بفساد خواهد انجامید، و باعث دخول در عمل حرام و کارهای ناپسندیده و نامشروع می‌شود، و همچنین هر عضو دیگری غیر از موهایشان که باید بپوشانند، مگر آنکه خدای تعالی اجازه داده و فرموده که:

وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ (زنانی که از نظر سنّ و پیری از اولاد و دیدن حیض ایستاده باشند و امید نکاح نداشته باشند، پس باکی بر آنان نیست که جامه‌های خود را از روی سر بیفکنند و موی خود را برهنه نمایند در صورتی که خود را آرایش نکرده باشند، و نخواهند آرایش و زینت خود را بنمایند و غرض از برهنه کردن سر، نمایاندن زینت و آرایش خود نباشد) مگر لباس «روپوش» که در این صورت اشکالی ندارد به موی چنین زنان نگریستن.

و علّت اینکه زنان نیم مردان ارث داده میشوند آنست که چون زن همسر اختیار کند مالی میستاند ولی مرد می‌پردازد، از این جهت است که درآمد مرد را افزون کرده‌اند.

و علّت دیگری که مرد دو چندان زن ارث می‌برد آنست که زن عیال و نفقه خور مرد است و احتیاجات او را مرد عهده‌دار شده است که بپردازد، امّا زن نفقه دهنده مرد که نیست هیچ، نفقه خود را هم مکلّف نیست، بلکه بعهده

ص:۱۹۷

شوهر اوست، و از این رو خداوند سهم مرد را افزون قرار داده است و این گفته خداوند عزّ و جلّ است که میفرماید: الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ- الآية» یعنی: (مردان نفقه دهنده زنان هستند بدان چه خداوند آنان را در ارث تفضیل داده است) و برای انفاق مالی که نسبت به عیال خود بر گردن دارند و باید بپردازند.

و علّت اینکه زنان از املاک مردانشان ارث نمی‌برند مگر قیمت ساختمان آن را برای اینست که ساختمان را نمیشود تقسیم کرد و نمی‌توان آن را از جایی بجای دیگر برد، و زن ممکن است اگر از شوهر اوّلش رهائی پیدا کرد بدیگری شوهر کند، پس تغییر و تبدیل زوجه ممکن است، ولی میان فرزند و پدر چنین نیست، زیرا ممکن نیست نسبتشان بیکدیگر قطع شود، در حالی که زن را ممکن است بجای او دیگری را آورد، پس آنکه تبدیلش ممکن است و آمد و رفت او جایز است میراثش در آن چیزیست که بتوان آورد و برد، چون شبیه یک دیگرند از این حیثیّت، و امّا آنکه ثابت و مقیم است و حالش تغییر نمی‌کند میراثش هم در چیزیست که جدائی پذیر نیست و بر جای خود باقی است.

ص:۱۹۸

۲- محمّد بن موسی بن متوکّل- رحمه اللَّه- بسند مذکور در متن از محمّد بن سنان روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم می‌فرمود:

خداوند خمر را حرام کرد برای آن فسادی که در آن است و فکر و اندیشه شارب خود را دگرگون میسازد، و وادار به انکار خدای عزّ و جلّ می‌نماید، و بافتراء بستن بر او سبحانه و پیمبران او می‌انجاماند، و دیگر فسادهائی که در آن موجود است از قبیل قتل، ناسزا گوئی و تهمت و زنا و سرباز نزدن از هر گناهی، و بدین سبب حکم کردیم بر حرمت هر مست‌کننده‌ای از نوشیدنیها که حرام است چون در بر دارد آنچه خمر در بر دارد و می‌کشاند بهمان جایی که خمر میکشاند، پس هر کس بخدا و قیامت ایمان دارد و ولایت ما خاندان نبوّت را داراست و دوستی ما را ادّعا می‌کند، باید از آن و از هر نوع مست‌کننده‌ای که باشد بپرهیزد، زیرا میان ما و شرابخوار هیچ گونه رابطه‌ای برقرار نخواهد بود (یعنی شرابخوار امیدوار به ولایت و دوستی ما نباشد که در آخرت نجاتش بدهد، چون از شفاعت ما محرومند).

ص:۱۹۹

باب ۳۴ عللی که فضل بن شاذان ذکر کرده است

و در خاتمه آن یادآوری نموده که این علل را در مرور ایّام یکی پس از دیگر در مجالس مختلف از حضرت رضا علیه السّلام شنیده و ثبت کرده و پس از آن همه را در دفتری گرد آورده و به علیّ بن محمّد بن قتیبه نیشابوریّ اجازه روایت آن را بواسطه او از حضرت رضا- علیه السّلام- داده است.

۱- عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوریّ در شعبان سال ۳۵۲ نقل کرد که علیّ بن محمّد بن قتیبه از فضل بن شاذان نیشابوریّ، و نیز حاکم جعفر بن نعیم بن شاذان از عموی خود محمّد بن شاذان و او از فضل بن شاذان روایت کردند که او چنین نقل کرد که اگر سائلی پرسید: آیا می‌شود خداوند حکیم بنده خود را بکاری تکلیف کند بدون هیچ علّت و سببی و معنائی؟ باو گفته می‌شود: نه، چنین چیزی جایز نیست، زیرا که او حکیم و درستکار است و عبث از او سر نمی‌زند و نادان هم نیست که بیهوده فرمانی دهد، و اگر گفتند:

ص:۲۰۰

برای چه خلق را مکلّف نموده؟ گفته می‌شود برای علّتهای بسیار.

پس اگر گفت: بگو آیا آن علّتها شناخته شده و موجود است یا نه خلق نشده، و معروف نیست؟ گفته می‌شود: نزد اهلش معروف و موجود است.

پس اگر پرسید: شما آنها را میشناسید یا نمی‌شناسید، گفته می‌شود: بلی پاره‌ای را میدانیم و برخی را نه، اطّلاعی نداریم.

پس اگر بگوید: اوّلین واجب کدام است؟ پاسخش آنست که آن اقرار بخدا و وحدانیّت او عزّ و جلّ و رسول او و حجّتهائی که از نزد او آمده است.

پس اگر بپرسد چرا خلق مأمور باقرار بخدا و انبیاء و حجّتهای او و دستورات نازله او شده‌اند؟ پاسخ داده می‌شود که برای علّتهائی بسیار که از آن جمله اینست که: هر کس اقرار بخداوند عزّ و جلّ نداشته باشد و از نافرمانی او اجتناب نورزد و از ارتکاب گناهان بزرگ خودداری ننماید و در آنچه شهوتش اقتضا می‌کند و لذّت می‌برد از کسی هراس نکند و همچنین از فساد کردن و ستمکاری، و چون مردم چنین مفاسدی را بی‌پروا انجام دهند و هر شخصی مرتکب اعمالی که شهوتش را ارضاء میکند و هوای نفس او آن را طلب مینماید

ص:۲۰۱

بشود بدون اینکه برای خود مراقبی بیندیشد و پاسبانی بر خود در نظر بگیرد، در این صورت نابودی همه مردم است، و (بالنتیجه) بر یک دیگر برجهند، و بزور و تزویر از زنان کام گیرند بحرامی، و اموال و ثروت را بتاراج ببرند، و ریختن خون دیگران، و بهره‌گیری از زنان غیر را مباح شمرند، و برخی برخی را بدون جرم و بناحقّ بقتل رسانند، و در این خود خرابی دنیا و نابودی خلق، و فساد و تباهی کشتها و نسلها است، و از جمله آن علل یکی اینست که خداوند عزّ و جلّ حکیم و درستکار است، و حکیم نباشد و وصف بحکمت نگردد مگر آن کس که از فساد منع کند و بصلاح و درستی امر نماید، و از ظلم و ستم جلوگیری، و از زشتکاریها نهی کند، و منع از فساد و امر بصلاح و درستی و جلوگیری از زشتکاریها ممکن نیست مگر پس از اقرار بخداوند عزّ و جلّ و شناخت و آگاهی از امرکننده و بازدارنده، و چنانچه مردم بدون اقرار و ایمان بخداوند عزّ و جلّ و شناخت او رها می‌شدند، امر بکار درست و نهی از اعمال نادرست ثابت نبود، زیرا امرکننده و باز دارنده‌ای که بشناسند در کار نبود، و

نیز ما می‌یابیم که مردمی در نهانی و پنهان کارهای فاسد را دور از دیده دیگران انجام میدهند، پس اگر اقرار بپروردگار عزّ و جلّ و ترس از او در نهان نباشد هر کس در خلوت و نهان بشهوترانی خود و هر چه هوایش طلب کند بدون

ص:۲۰۲

مراقبت و ترس از احدی خود را اشباع می‌کند، و چون بداند کسی از او آگاه نیست، در هتک حرمت و ارتکاب گناهان کبیره تمادی مینماید، چون فعلش از دیده دیگران مستور است، و مراقبی ندارد، پس در آن هلاکت تمامی خلق خواهد بود، پس قوا و پا بر جایی خلق و صلاح ایشان ممکن نبود مگر به اقرار گرفتن از ایشان بوجود خداوند علیم و خبیر و دانای پنهان و پنهانتر، امرکننده بدرستکاری و بازدارنده از فساد و تبه کاری، و آنکه هیچ چیز نهانی بر او پوشیده نخواهد بود تا اینکه در این جلوگیری باشد از آنچه در پنهان مرتکب خواهند شد از هر گونه فساد و تباهی.

اگر بپرسد پس از چه رو معرفت و شناخت پیمبران و اقرار باطاعت ایشان و سر نهادن بفرمان آنان واجب شده است؟ بپاسخ گفته می‌شود: برای آنکه در ساختمان وجود بشری و قوای دماغی آنها آنچه را که بدان همه مصالح خود را بفهمد نهاده نشده است، و از جانب دیگر، خالقشان منزه و مبرّا است از اینکه با چشم دیده شود، و مخلوق عاجزند از اینکه او را بظاهر درک کنند ناچار بایستی فرستاده‌ای معصوم میان ایشان و خداوند باشد تا اوامر و نواهی او را بایشان برساند، و از دستورات او واقفشان نماید تا نفع و ضرر خود را بشناسند

ص:۲۰۳

و چنانچه واجب نبود بر ایشان که خدای را بشناسند و طاعت او را گردن نهند در بعثت و آمدن پیغمبران فائده‌ای نبود، و حاجتی را بر نمی‌آورد و نیازی را برطرف نمی‌کرد، بلکه آمدن ایشان بیهوده و بدون سود و صلاح بود، و این از صفات حکیمی که همه چیز را در کمال اتقان و نظم آفریده است بدور است.

و اگر [کسی] پرسد: چرا اولی الامر قرار داد و طاعتشان را واجب فرمود؟

بپاسخ گفته می‌شود: برای علّتهای بسیار، که از آن جمله آنکه: مردم همین که در قانون، حد معیّن و مشخّصی برایشان معلوم شد، و مأمور بودند که از آن تجاوز ننمایند تا بفساد کشیده شوند، این امر مسلّم و ثابت نشود و بوقوع نپیوندد جز اینکه فرد شایسته و امینی بر آنان گمارده شود تا وی ایشان را از تعدّی و تجاوز از قانون جلوگیر باشد و نگذارد در ممنوعات داخل شوند و بفساد گرایند، زیرا اگر این چنین نبود، هیچ کس از آنچه در آن لذّت خود را می‌یافت و منفعتی برای خویش در آن می‌دید و لو بفساد دیگری تمام شود دست بر نمیداشت و خودداری نمی‌نمود، پس خداوند برای آنان قیّم و سرپرست قرار داد تا آنان را از تباهی جلوگیری کند و در صورت تخلّف عقوبت نماید و حدّ زند و احکام را برقرار دارد.

ص:۲۰۴

و دیگر اینکه ما هیچ گروه و هیچ جمعیّت ملتی را نمی‌یابیم که بحیات و زندگی اجتماعی خود ادامه داده باشند مگر با داشتن سرپرست و رئیس برای اموری که ناچارند از برپاداشتن آن چه در امر دنیاشان و چه در امر آخرتشان، پس در حکمت باری تعالی که حکیم و درستکار است جایز نیست که خلق را بدون رئیس و سرپرستی کاردان رها کند با اینکه میداند چاره‌ای از تعیین آن نیست و باید انتخاب گردد، و بقا و دوام برای بقای خلق بدون پیشوا میسر نیست، و با او و فرمانش دشمن را میرانند و اموال عمومی را قسمت می‌کنند، و نماز جمعه و عبادات اجتماعی را به امامت او انجام میدهند، و اوست که ستمکار را از ظلم بمظلوم بازمی‌دارد.

و علّت دیگر اینکه اگر پیشوائی امین و حافظ و سرپرستی مورد اطمینان برای آنان قرار ندهد، ملّیّت و آئین بکلّی نابود میگردد، و دین از بین میرود، سنّت تغییر یافته و احکام تبدیل و جابجا و زیر و رو می‌شود و بدعتگزاران در آن دخل و تصرّف نموده، و ملحدان از آن میکاهند و آن را بر مسلمانان مشتبه می‌کنند، و ما دیده‌ایم که مردم مستضعف و کم بینش و کوتاه فکرند، و کامل نیستند، به اضافه اختلاف فهم و هواها و تشتّت آرائی که دارند، اگر بر آنها قیّم

ص:۲۰۵

و سرپرست نگمارد که نگهدارنده آئینی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از جانب او آورده است باشد همگی بهمان نحوی که گفتیم و توضیح دادیم تباه خواهند شد، و شرایع و احکام و سنّتها و اساس دین و ایمان همه تغییر پیدا خواهد کرد، و سرانجام بنابودی همه خلق میکشد.

و اگر [پرسنده‌ای] بگوید: چرا درست نیست در روی زمین در یکزمان دو نفر یا بیشتر پیشوا باشد، در پاسخش گفته می‌شود: برای جهات مختلفی که یکی از آنها اینست که یکتن فعل و تدبیرش یکی است و اختلاف ندارد، امّا دو تن افعال و تدبیرشان با یک دیگر مختلف است و یک رأی در تمام امور نخواهند داشت و چنان که ما تا کنون ندیده‌ایم که دو تن متصدّی امری رأیشان مختلف نباشد و خواسته هر دو بدون هیچ گونه اختلافی یکی باشد، و چون دو شخص امام یکزمان بودند و نظر و رأیشان با یک دیگر اختلاف داشت، و هر دو طاعتشان واجب بود و اطاعت هیچ یک اولی بر اطاعت دیگری نبود، پس بی‌تردید امّت میانشان اختلاف و تنازع و کشمکش ایجاد گشته و کار بفساد می‌انجامد، و چون هیچ کس مطیع فرمان یکی از آن دو نمیتواند باشد مگر اینکه نسبت به آن دیگر نافرمان باشد، و به این حساب تمامی مردم عاصی و نافرمان خواهند بود، و در این صورت هرگز راهی بسوی طاعت و ایمان نخواهند داشت و این

ص:۲۰۶

گرفتاری هم از جانب خالقشان است که خود باب اختلاف و مشاجره و فساد را بازکرده، چرا که آنان را بطاعت دو امام مختلف الرأی در یکزمان فرمان داده است.

و دلیل دیگر اینکه اگر دو پیشوا و ولی در کار بود، متخاصمین بهر کدام که خود مایل بودند مراجعه می‌کنند و حکم هیچ کدام در حقّ آن دیگر نافذ نیست چون وی او را قبول نکرده و اطاعتش را بر خود واجب نمی‌داند، و هیچ کدام هم سزاوارتر از

دیگری بحکومت نبوده‌اند، پس همه حقوق و احکام و حدود باطل و عاطل می‌ماند، و از جمله علّتها اینست که هیچ یک از این دو امام و پیشوا به فرمان صادر کردن و داوری کردن و امر و نهی نمودن سزاوارتر از آن دیگر نیست، و اکنون که این چنین است بر هر دو لازم و ضروری است که شروع بنظر دادن کنند و بیان حکم را بنمایند، و هیچ کدام نیز حقّ ندارد از آن دیگر بگفتن کلامی سبقت جوید، چرا که هر دو در مقام مساویند و رجحانی بر دیگری ندارند، و چنانچه بر یکی از آن دو سکوت روا باشد، بر دیگری نیز سکوت جایز است، و چون بر هر دو سکوت جایز شد حقوق و احکام ضایع میماند، و حدود الهی باطل میگردد، چنان می‌شود که گوئی مردم اساسا امام و

ص:۲۰۷

سرپرستی ندارند.

پس اگر گوینده‌ای بپرسد: چرا جایز نیست امام از غیر جنس- یعنی خاندان- پیغمبر باشد، گفته می‌شود: برای علّتهای متعدّدی که از آن جمله اینست که چون امام طاعتش فرض است ناچار باید نشانه و دلیلی باشد که او را معرفی کند و از دیگران او را متمایز سازد، و آن قرابت و خویشی مشهور است، و وصیت و سفارش آشکارا، تا وی از غیر شناخته شود، و خوب بشخصه معرفی گردد.

و دیگر از علّتها اینست که چنانچه از غیر خاندان پیغمبر باشد، لازم آید که برتری یابد کسی که پیامبر نیست بر پیامبر، زیرا اولاد پیامبر صلی اللّه علیه و آله تابع فرمان اولاد دشمنانش چون ابو جهل و عقبة بن أبی معیط واقع خواهند شد، زیرا باعتقاد ایشان امامت جایز است که انتقال پیدا کند از آنان بأولاد دشمنان اگر دارای ایمان باشند، پس نتیجه این می‌شود که فرزندان رسول خدا تابع و فرمانبر، و اولاد دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا متبوع، و فرمانده باشند، و پیغمبر صلی اللّه علیه و آله به امر و فضیلت سزاوارتر و شایسته‌تر است از دیگران.

و دیگر از علّتهای آن اینست که هر گاه مردم اقرار بر نبوت پیامبر کنند، و سر

ص:۲۰۸

بطاعت فرمان او نهند، هیچ کس سر باز نمی‌زند از اینکه فرزندان و ذریّه او را اطاعت کند، و آن چندان بر کسی گران نیست که فرمانگزار اولاد پیامبرش باشد و اطاعت از ذریه رهبرش نماید، ولی اگر بعکس امامت در غیر فرزندان رهبر باشد همه کس خود را ذی حقّ دیده بلکه شایسته‌تر از دیگران به سرپرستی و پیشوائی امّت میداند، و از این رو چنان کبر و نخوت و خودخواهی گریبانگیر آنان خواهد شد که دیگر زیر بار طاعت آن کس که او را کمتر از خود میپندارند نخواهند رفت، و این خود موجب فساد و نفاق و اختلاف خواهد شد.

و چنانچه فردی بگوید: چرا اقرار به یکتائی خداوند و شناختن وحدانیت او بر خلق واجب است؟ گفته می‌شود: بجهات مختلفی که از جمله آنها اینست که اگر بر آنها واجب نمی‌شد این اقرار و شناخت، ممکن بود که دو مدبر یا بیشتر برای عالم تصور کنند

و اگر چنین چیزی جایز بود راه شناخت نبود و خالق حقیقی خود را از آن دیگر تمیز نمی‌دادند، زیرا هر انسانی نمی‌دانست که کدام یک از آن دو، خالق اوست، و کسی را که آفریننده او نیست او را اطاعت میکرد و بر هیچ کس معلوم نبود که کدامیک او را خلق کرده است و امر کدام را باید بپذیرد و اطاعت نماید، و از منهیّات کدام نهی‌کننده باید

ص:۲۰۹

خودداری کنند، چرا که امرکننده و نهی‌کننده واقعی را تشخیص نمی‌دهند. و از جمله علل اینکه اگر ممکن بود که دو خدا باشد، هیچ کدام از آن دیگر سزاوارتر به پرستش و اطاعت نبود، و در جواز اطاعت و فرمان بردن از هر یک از آن دو شریک جواز فرمانبرداری از دیگر موجود بود و در این جواز عدم اطاعت «اللَّه» مسلّم بود، و آن کفر بخداست و تمامی انبیاء و کتب آسمانی آنان، و اثبات هر باطل و ترک اداء همه حقوق و حلال دانستن تمامی محرّمات، و تحریم همه مباحات، و ارتکاب کلّ معاصی و گناهان، و بیرون شدن از جمیع طاعات، و حلال کردن هر تباهی و فساد، و باطل نمودن هر حقّی امری مسلم بود، و دیگر اینکه اگر جایز باشد که خدا را یکتا ندانیم و غیر او را هم خدا بدانیم پس جایز است ابلیس ادّعا کند آن خدای دیگر منم تا با تمامی احکام با خداوند تعالی معارضه کند و مردم را بسوی خود بخواند، و در این، کفر عظیمتر و نفاق شدیدتر خواهد بود.

و چنانچه سائلی بپرسد: چرا واجب است بر آنان که اقرار کنند بخدا و به

ص:۲۱۰

اینکه او را همانند نیست؟ جواب آنست که که علّتهای بسیاری دارد که از جمله اینست که بدیگری جز او رو نیاورند و عبادت و اطاعت غیر او نکنند و امر پروردگارشان بر آنان مشتبه نباشد و غیر را رازق خود گمان نبرند، و دیگر اینکه اگر ندانند که او مانند و انبازی ندارد ممکن بود نفهمند و بتها را صانع و خالق خود انگارند همان چیزهائی که پدرانشان برای خود معبود قرار داده بودند از خورشید و ماه و آتش، و این قبیل موجودات هر گاه که جایز باشد که خدا نظیری داشته باشد و امر بر آنان مشتبه باشد، و در این وضع فساد و تباهی و ترک همه واجبات و ارتکاب کلّ محرّمات و گناهان تا آنجا که خبر آن ارباب و فرمانشان از امر و نهی به ایشان رسیده باشد.

دیگر اینکه اگر واجب نبود که بدانند خداوند همتائی ندارد هر آینه جایز بود که فکر کنند که بر او جاری است همه آنچه بر مخلوق او جاری است مثل واماندن و ندانستن و تغییر پذیرفتن و نابود شدن، و دروغ پرداختن و ستم و تعدّی نمودن، و هر کس چنین اموری بر او روا باشد امیدی به بقایش و اطمینانی بعدالت و درستیش نیست و گفتار و امر و نهی و وعد و وعید و ثواب

ص:۲۱۱

و عقابش محقّق نخواهد بود، و در این صورت آن موجب فساد عالم و ابطال و براندازی ربوبیت او خواهد بود.

پس اگر کسی گوید: چرا خداوند بندگان را امر و نهی فرموده؟ پاسخ او اینست که بقاء و دوامشان و صلاح و امنیّتشان وابسته به امر و نهی و جلوگیری و بازداشتن از فساد و چپاول اموال بود.

و چنانچه سائلی بپرسد: چرا آنان را بعبادت و بندگی فرمان داد، جواب گفته می‌شود که تا او را از یاد نبرند، و آئین او را رها نکنند، و امر و نهیش را ببازی نگیرند، زیرا در آن آرامش و دوام ایشان است، اگر آنان بدون دستور عبادات رها می‌شدند و روزگار بر آنان دوام می‌یافت، دلهایشان سخت شده و بیرحم و سنگدل می‌گشتند.

پس اگر فردی بپرسد: چرا بنماز مأمور گشتند: جواب آنست که در نماز اقرار بمالکیّت خداوند است و این صلاح عموم است، زیرا در آن رها کردن معبودان دیگر و گذر کردن از همه آنها و رسیدن به پیشگاه خداوند جبّار است با کمال کوچکی و اظهار ذلّت نیازمندی و خضوع و خشوع، و اعتراف به بندگی

ص:۲۱۲

و طلب بخشش از گناهان گذشته، و نهادن پیشانی بر روی خاک هر روز و هر شب، تا اینکه بنده همیشه بیاد خدا باشد، و او را فراموش نکند، و در درگاه او خودباخته و پر هراس و کوچک و حقیر، و خواهنده و مایل به افزونی دین و دنیای خود باشد، بعلاوه انزجار از گناه و تباهی که در آن است، و این عمل مرتب برای او ادامه دارد در شبانه روز برای اینکه بنده مدبّر و سرپرست و خالق خود را از یاد نبرد و بفراموشی نسپارد تا که به ناشکری و ناسپاسی افتد و طغیان و سرکشی کند، و برای اینکه همواره در سلک طاعت پروردگار خود باشد، و بوظائف بندگی در پیشگاه خدایش قیام کند، و این عبادات جلوگیر باشد او را از گناهان، و مانعی برای او باشد از گرایش بفساد و خرابکاری.

و باز اگر کسی بگوید: برای چه مأمورند که برای عبادت وضوء بگیرند و آغاز به آن شده است؟ در جواب گویند: برای اینکه بنده نظیف باشد هنگامی که در برابر خدای خود بر پا می‌ایستد، و از آلودگی معاصی و گناهان بسبب آن وضو پاک و طاهر گشته باشد، و در وقت مناجات با پروردگار خود مطیع او باشد در فرمانی که صادر کرده است، و از هر پلیدی و نجاستی بری و پاک و پاکیزه بدرگاه خداوند بایستد، بعلاوه که وضو ساختن خود آدمی را از کسالت و چرت زدن باز میدارد و دل را روشن و قلب را تمیز و خالص میگرداند و برای

ص:۲۱۳

رفتن به پیشگاه ایزد جبار و سلطان حق و پرده پوش بندگان.

و باز اگر کسی بپرسد که از چه رو شستن صورت و دو دست و مسح سر و پا واجب شده است؟ گفته می‌شود: زیرا که عبد و بنده چون در پیشگاه حقّ بایستد، همه آنچه که شستن آن بر او واجب شده آشکار باشد، چنان که با این اعضا مباشر اعمال عبادت می‌شود، بر وی خود سجده [و استقبال خ- ل] میکند و خضوع می‌نماید، و با دو دست خویش از خداوند خود مسألت

می‌نماید و رغبت و رهبت و تبتّل (حرکت دست که نشانه خوف و امید و طلب و عبودیت است) نشان میدهد، و با سر خود در رکوع و سجود استقبال میکند، و با دو پای خود برمیخیزد و می‌نشیند.

و باز اگر کسی بگوید: از چه جهت شستن روی و دو دست واجب شده، و مسح بر سر و روی دو پا و بر همه شستن یا بر همه مسح کردن واجب نشده است؟

گفته خواهد شد: برای چند جهت مختلف که از آن جمله اینکه عبادت و پرستش بزرگ و اعلی، رکوع و سجده است، و آن هر دو با روی و دستهاست نه با سر و پاها، و دیگر اینکه مردم همیشه آمادگی شستن سر و پاها را ندارند، و

ص:۲۱۴

این کار برای آنان دشوار و رنج آور است در سرمای هوا، و در سفرها، و ایام بیماری، و پاره‌ای از اوقات شب و روز، و شستن صورت و دست در وضو آسانتر است از سر و پا، و هر گاه فرائض و واجبات در حدّ کم‌طاقت‌ترین مردم سالم وضع شده باشد که (شده است) پس همه بقدر آن کم طاقت موظّف می‌باشند چه قوی و چه ضعیف، و دیگر اینکه سر و روی دو پا همیشه آشکار و پیدا نیست مانند روی و دستها برای عمامه و کفشها و غیر آن از کلاه و کفش.

و باز اگر کسی بپرسد: چرا مبطلات وضو فقط آنچه از دو مخرج بول و غائط خارج می‌شود و خوابیدن است نه غیر اینها؟ جوابش آنست که آن دو مخرج است که نجاسات را بیرون میدهد و راه آنست، و راهی برای انسان نیست که نجاست را بیرون دهد مگر این دو مخرج، پس مأمورند بطهارت هنگامی که نجاست از این دو آنان را را ملوّث نمود.

و امّا خواب، برای اینکه چون شخص خوابید و خواب بر او مسلّط شد اختیار را از کف می‌دهد و اعضای او سست و گشوده می‌شود و بیشتر چیزی که از مخرج وی خارج می‌شود باد است، پس بالنتیجه باید تجدید وضو کند.

ص:۲۱۵

و باز اگر شخصی بپرسد که: چرا در این نجاست مأمور به غسل نشده‌اند چنان که در جنابت مأمورند؟ در جواب گویند: زیرا که این امری است دائمی و بی‌اختیار، و ممکن نیست برای همه مردم در هر بار غسل کردن، و خداوند تکلیف را در حدّ کمتر از طاقت قرار داده که با کمال راحتی مکلّف مأموریت خود را انجام دهد، و جنابت امر همیشگی نیست، جز این نیست که هر وقت شهوت بر او غالب شد با اراده و اختیار، خود را جنب کند و تعجیل و تأخیرش در اختیار اوست، سه روز یا کمتر یا بیشتر، بخلاف بول و غائط که چنین نیست.

و باز اگر کسی پرسد که چرا مأمور به غسل جنابت شده‌اند و مأمور به غسل در دفع مدفوع نشده‌اند با اینکه آن پلیدتر است؟ جواب آنست که جنابت از تمام بدن انسان است و از چیزی است که از جمیع اعضا است، ولی این بول و غائط ربطی بتمام اعضای پیکر ندارد و غذائیست که از یکطرف داخل شده و فضولاتش از راه دیگر خارج می‌شود.

باز اگر سائلی بپرسد که: اذان را بگو چرا بدان مأمور گشته‌اند؟ در پاسخ گویند: برای علّتهای بسیار، و از آن جمله یاد آوری است و هشیار دادن شخص

ص:۲۱۶

غافل است بنماز، و اعلان وقت است برای کسی که اوقات نماز را نمی‌داند، و اینکه این اذان خواننده‌ای باشد خلق را بسوی عبادت پروردگارشان، و مایلشان کند بترغیب و تحریص به نیایش، و باقرار در آورد آنان را بیگانگی معبود، و ایمان را ظاهر و علنی و اسلام را آشکارکننده، و اعلام نماینده‌ایست کسانی را که از آن غافل گشته‌اند، و جز این نیست که مؤذّن را مؤذّن گفته‌اند برای آنکه اعلام نماز میکند و برپائی آن را بگوش همه میرساند.

پس اگر کسی بپرسد که: چرا در اذان آغاز بتکبیر و گفتن: «اللَّه اکبر» میکنند پیش از آنکه کلمه توحید و «لا اله الّا اللَّه» گویند؟ پاسخ آنست که خداوند خواسته است ابتداء بذکر او شود، و در تکبیر «اللَّه» در آغاز است ولی در «

لا اله الّا اللَّه

» نام او «اللَّه» در آخر است، پس ابتدا بنام خود که «اللَّه» است فرمود تا حرف اوّل اذان و حرف آخر آن «اللَّه» باشد.

و اگر فردی بپرسد که: چرا هر جمله از اذان دو بار تکرار می‌شود؟ در پاسخ گویند: برای آنکه در گوش سامعان تأکیدی باشد، اگر ندای اوّل را غافل بود در بار دوم متوجه شود، و دیگر آنکه نماز دو رکعت دو رکعت است، لذا جملات اذان نیز دو بار دو بار است.

ص:۲۱۷

پس اگر پرسنده‌ای بگوید: چرا تکبیر (اللَّه اکبر) در اوّل اذان چهار بار مکرّر می‌شود؟ در پاسخ گویند: برای اینکه آن بدون سابقه شروع می‌شود، و قبل از آن کلامی نیست تا مستمع را توّجه دهد، لذا این تکرار برای بیداری و هشدار دادن مستمعان است برای گوش فرا دادن به جملات پس از آن.

و باز اگر بپرسد که: چرا پس از تکبیر بلافاصله شهادتین مقرّر داشته است؟

در پاسخ گویند: زیرا ایمان خود توحید و اقرار بیگانگی پروردگار عزّ و جلّ است، و پس از آن اقرار بنبوّت رسول او، و آنکه طاعت آن دو و شناخت هر دو با یک دیگر در ایمان مقرون است و آنکه اساس ایمان شهادت دادن است، و شهادتین در اذان مقرّر گشته همچنان که در دیگر امور حقوقی دو شهادت مقرّر گشته است، پس چون اقرار و اعتراف بیگانگی حقتعالی، و اقرار و اعتراف بنبوّت پیامبر کرد، پس بجمله ایمان اذعان نموده، زیرا اصل ایمان همان اقرار بخدا و رسولش میباشد.

و اگر گوینده‌ای بگوید: چرا پس از اقرار و تصدیق به یکتائی معبود و شهادت به نبوّت، دعوت به نماز آمده است؟ در پاسخ گویند: اساسا اذان برای دعوت بنماز در مکان مخصوص است، و مؤذّن بگفتن «حیّ علی الصّلاة» (برای

ص:۲۱۸

بپا داشتن نماز بشتابید) رسیدن وقت نماز را بعموم شنوندگان اطّلاع داده و اعلام مینماید، و آن را در میانه چهار جمله پیش، و چهار جمله پس از آن ابلاغ میکند، و چهار حمله مقدّم عبارت است از دو تکبیر مکرّر، و دو شهادت مکرّر بتوحید و نبوّت، و چهار جمله مؤخّر که عبارتند از «حیّ علی الفلاح» مکرّر، و «حیّ علی خیر العمل»، مکرّر بمعنی بشتابید برای رستگاری و سعادتمندی، و بشتابید برای بهترین اعمال که نماز است، سپس بسوی بهترین عمل خوانده است، در حالی که ترغیب کرده است در آن، و سپس بگفتن دو بار تکبیر و دو بار تهلیل، اللَّه اکبر گفتن و لا اله الّا اللَّه، ندا دادن جملات بعد را مانند جملات قبل تکمیل می‌نماید و کلام را با ذکر و یاد «اللَّه» که نام معبود یکتا است پایان میدهد همچنان که با یاد همان نام آغاز نمود. پس اگر شخصی بپرسد: چرا در آخر «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» را قرار داد، و «اللَّه اکبر» چنان که در اوّل آنست قرار نداد؟ گفته می‌شود: بدان جهت که در آخر جمله «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» نام خدای تعالی است، و او خوشداشت که سخن بنام او پایان یابد، چنان که بنام او آغاز شد.

و اگر بگوید: چرا بجای «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ»، «سبحان اللَّه» یا «الحمد للَّه» نیست، در حالی که نام خداوند در آخر این دو جمله نیز هست؟ گفته می‌شود: «لا إِلهَ

ص:۲۱۹

إِلَّا اللَّهُ» اقرار است بیکتائی خدا و نفی همه انبازهائی که معبود گرفته شده و خدا نیستند و مخلوقند (و مخلوق شایستگی معبودی ندارد) و این اقرار اساس ایمان است و از تسبیح و تحمید بالاتر است و اعظم از آن دو ذکر میباشد.

و چنانچه کسی بپرسد: چرا در ابتداء نماز و پیش از هر رکوع و سجود و قیام و قعود باید تکبیر گفت؟ پاسخش همانست که در اذان گفتیم.

و چنانچه بپرسد: چرا دعا در رکعت اوّل پیش از قراءت آمده، و در رکعت دوم قنوت و دعا پس از قراءت؟.

شرح: «مراد دعاهائیست که در بین تکبیرات هفتگانه افتتاحیّه خوانده می‌شود که پس از سه تکبیر متوالی اوّل این دعا خوانده می‌شود «اللّهم أنت الملک الحقّ لا اله الّا أنت، سبحانک إنّی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی، إنّه لا یغفر الذّنوب إلّا أنت» و در دو تکبیر دیگر این دعا خوانده می‌شود: «لبّیک و سعدیک، و الخیر فی یدیک، و الشّر لیس الیک، و المهدیّ من هدیت، لا ملجأ [و لا منجا] منک الّا الیک، سبحانک و حنانیک، تبارکت و تعالیت، سبحانک ربّ البیت» و بعد از دو تکبیر دیگر که از این هفت تکبیر یکی را باید تکبیرة الاحرام نیّت کند این دعا خوانده می‌شود:

وجهت وجهی للذی فطر السّماوات و الأرض* عالم الغیب و الشهادة حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین* انّ صلاتی و نسکی و محیای و مماتی للّه رب العالمین* لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین و

ص:۲۲۰

بعد آهسته گفتن اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم».

به پاسخ گفته می‌شود: خوش داشته است که بنده قیامش را بدرگاه خداوند و عبادت خود را با حمد و سپاس و تقدیس و میل و رغبت و ترس و خشوع آغاز کند، و بهمین صورت بپایان برد، و نیز در قیام او در این رکعت برای خواندن قنوت طولی حاصل شود تا بجماعت برسد تا در رکعات فریضه، جماعت از او فوت نشود.

و اگر بپرسد: چرا مأمور بخواندن قرآن در نماز شده‌اند؟ بپاسخ گفته می‌شود: برای آنکه قرآن مهجور نگردد و قراءت آن را کنار نگذارند و آن را متروک و ضایع و رها نکنند، و آن محفوظ شود، و در قلبها و سینه‌ها باقی ماند و متلاشی و نابود نگردد و ناشناخته نماند.

و اگر بگوید: چرا مأمور شده‌اند که در ابتدای هر قراءت سوره حمد را بخوانند نه سوره‌های دیگر را؟ پاسخ اینست که: هیچ کجای قرآن آن مقدار که در سوره حمد از جمیع خیرات و دانشها جمع است، در هیچ یک از سوره‌ها نیست، و چنان است این کلام خداوند:

«الحمد للّه»: اداء آنچه راست که حقتعالی از سپاس و شکر بر بندگان واجب ساخته است و شکر و سپاس از آنچه خداوند عبد و بنده خود را بدان

ص:۲۲۱

توفیق داده از تمامی خوبیها و خیرات؛ و «ربّ العالمین»: تمجید و تحمید اوست و اقرار باینکه او آفریننده و مالک و ربّ همه مخلوقات است نه غیر او، و «الرّحمن الرّحیم»: جلب رضایت خداوند است و ذکر الطاف و نعمتهای او بر تمام مخلوقات و بندگانش؛ «مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ»: اقرار بر برانگیخته شدن و بازگشت و حساب و مکافات اعمال است، و ثابت دانستن مالکیّت عالم آخرت تنها برای او تعالی چنان که پادشاهی این جهان هستی از آن اوست. «ایّاک نعبد»: رغبت و تقرّب جستن بخداوند عزّ و جلّ و اظهار اخلاص و عبودیت است به او، نه دیگری: «و إیّاک نستعین»: طلب افزونی توفیق و بندگی و درخواست دوام آنچه خدای تعالی مرحمت فرموده است و یاری او؛ «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ»: طلب ارشاد و راهنمایی براه حق و صواب و آئین حق و درست، و چنگ زدن به ریسمان او، و درخواست افزونی شناخت و عرفان و زیادتی معرفت بپروردگار خود و ببزرگیش و بعظمت و کبریائی او؛ «صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ»: تأکید است در سؤال و خواهش و رغبت، و ذکر و یاد کردنست نعمتها و تفضّلاتی را که او تعالی بر بندگانش عطا فرموده است، و درخواست همانند آنهاست برای خود؛ «غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ»: پناه جستن

ص:۲۲۲

است بخدا از اینکه مبادا از نافرمانان و کوچک شمرندگان دستورات او و معاندان و آن کسان که کفر ورزیدند (و حق را نپذیرفتند و مورد خشم و غضب واقع شدند) باشد؛ «و لا الضّالین»: دست بدامن شدن است از اینکه مبادا از گمراهان شود که از راه او بدون شناخت و معرفت خارج شدند و گمان میبردند که کاری نیکو انجام دادهاند. پس در این سوره گرد آمده آنچه از تمامی خیر و دانش است از امور آخرت و امور دنیا آن مقداری که در هیچ چیزی آنچنان گرد نیامده است.

پس اگر بگوید: چرا در رکوع و سجود ذکر تسبیح آمده است؟ گوئیم:

برای علّتهائی که از آن جمله است اینکه: بنده با کمال خضوع و خشوع و عبودیت و پارسائی، و بینوائی و کوچکی و فروتنی و تقرّبی که بسوی پروردگار خود داراست، تقدیس‌کننده باشد مر او را، و تمجیدکننده و تسبیح‌کننده و مطیع و منقاد، و بزرگ دارنده و شکرکننده باشد مر خالق و آفریننده و روزی دهنده خود را، و اندیشه‌اش منحرف نشود و آرزوها او را به بیراهه و سوی غیر او نبرد.

و اگر پرسید که: چرا اصل نماز دو رکعت قرار داده شده و به پاره‌ای از نمازها

ص:۲۲۳

یک رکعت اضافه شده است و بر بعضی دو رکعت و بر برخی چیزی افزوده نگشته است؟ گوئیم: برای اینکه اصل نماز یک رکعت بیش نیست، زیرا که اصل عدد، واحد و یک است، چنانچه از یک رکعت نقص یابد آن نماز نخواهد بود، و خداوند عزّ و جلّ میدانست که بندگان آن یک رکعت را که کمتر از آن محسوب نمی‌شود بتمام و کمال و حضور قلب بجای نخواهند آورد، لذا رکعتی با آن همراه و اضافه کرد تا آن نقص با رکعت دیگر کامل گردد، پس از این رو اصل نماز را خداوند عز و جلّ دو رکعت مقرّر داشت، سپس پیامبرش رسول خدا- صلی اللّه علیه و آله- دانست که بندگان آن دو رکعت را هم درست و کامل ادا نمی‌کنند چنان که بآن مامورند، پس بنماز ظهر و عصر و عشاء آخر شب دو رکعت افزود تا اینکه با آن دو رکعت اضافی آن دو رکعت اصلی اوّل اتمام پذیرد، آنگاه متوّجه این بود که نماز مغرب در وقتی واجب است که اکثر بندگان که مشغول بکارند از کار خود دست کشیده که آماده رفتن و بازگشتن بمنزل برای افطار و خوردن و آشامیدن و وضو ساختن، و مهیای خواب گشتن هستند، پس در نماز مغرب یک رکعت افزود که برای ایشان آسانتر باشد، و تا اینکه رکعات نماز در شبانه روز فرد باشد، و نماز صبح را بحال خود رها کرد،

ص:۲۲۴

چرا که در هنگام صبح اشتغال مردم زیادتر است و باید بکار و شغل خود بپردازند و نیازهای خود را در آن هنگام تهیه نمایند، و دلها در وقت نماز صبح نسبت بدیگر اوقات قبل آزادتر است، برای آنکه داد و ستد بسیار کم، و (بالنتیجه) اقبال و توجه او

بنماز بیشتر است از اوقات دیگر و خسته نیست چون در شب استراحت کرده و لذا در نماز صبح نیازی به بیش از این دو رکعت نیست.

و اگر بپرسد که: چرا تکبیرهای هفتگانه در ابتدای نماز مقرّر گشته؟

جواب آنست که بگوئیم: چون در رکعت اوّل نماز که اصل نماز است هفت تکبیر گفته می‌شود:

تکبیرة الاحرام، تکبیر قبل از رکوع، و دو تکبیر سجده اوّل قبل و بعد آن، و تکبیر دیگری برای رکوع (لا بد قبل از «سمع اللّه لمن حمده» و هنگام سر برداشتن از رکوع مراد است، و الّا هر رکعت بیش از یک رکوع ندارد ولی فقهاء عظام ذکری از این تکبیر ندارند- و العلم عند اللّه) و دو تکبیر دیگر برای سجده دوم قبل و بعد آن که جملگی هفت تکبیر می‌شود، و چون انسان در آغاز ورود بنماز هفت تکبیر بگوید همه تکبیرات صلاة را اداء کرده است، پس اگر سهوی

ص:۲۲۵

رخ داد و یا فراموش کرد نقصی ایجاد نمی‌کند.

مترجم گوید: «بنظر میرسد سهوی برای راوی خبر یا نویسنده آن رخ داده باشد، زیرا تکبیرات مستحبّه افتتاحیه شش تکبیر است و یک تکبیر اضافی تکبیرة الاحرام است که واجب و جزء ارکان صلاة است و آن اگر نقصان یابد نماز باطل است، پس آن شش و این یک رویهم هفت تکبیر می‌شود، و چنانچه کسی تکبیرات افتتاحیه هفتگانه را بگوید شش تکبیر آن تکبیرات یک رکعت است اعمّ از واجب و مستحبّ و همه را ادا کرده است، و لکن این توجیه از ناچاری است و متن صحیح بنظر نمی‌رسد».

و اگر بپرسد: که چرا هر رکعت یک رکوع و دو سجده دارد؟ گفته می‌شود:

زیرا رکوع نماز از افعال حال قیام است و سجده از افعال حال قعود و نشستن است، و نماز نشسته نیم نماز ایستاده است، لذا سجده دو بار مقرّر شد تا با رکوع برابر باشد، و میان آن دو تفاوت نباشد، چرا که نماز رکوعست و سجود.

و اگر بگوید که: چرا تشهّد بعد از ادای رکعتین مقرّر گردید؟ گفته می‌شود: برای اینکه پیش از رکوع و سجود اذان (که دارای تشهّد است) و دعا و قراءت قرار داده شد، پس همچنین امر گردید پس از انجام آنها (رکوع و سجود) بخواندن تشهّد و حمد و ثنا و دعا.

و اگر بگوید: چرا سلام را کلمه خروج از نماز و تحلیل آن کرد، و بجای

ص:۲۲۶

سلام تکبیر یا تسبیح یا چیز دیگر قرار نداده است؟ گفته می‌شود: برای اینکه در هنگام ورود به نماز سخن با غیر خدا حرام گشت و تمام توجه بسوی خدا باید باشد لا غیر، تحلیل آن و حلال شدن گفتگوی با دیگران با کلام مخلوقین که وقتی بیکدیگر میرسند ابتدا بسلام میکنند آغاز شد.

و اگر بپرسد که: چرا قراءت (خواندن حمد و سوره) در دو رکعت اوّل مقرّر شد، و تسبیحات در دو رکعت آخر؟ گفته می‌شود: تا فرق آنچه از نزد خداوند عز و جلّ واجب گشته است با آنچه رسول و پیامبرش از جانب خود افزوده مشخّص باشد.

و اگر بپرسد که: چرا نماز بجماعت قرار داده شده؟ در پاسخ گفته می‌شود:

برای آنکه اخلاص و توحید (یکتاپرستی) و اسلام و عبادت پروردگار علنی و ظاهر و مشهور و آشکارا باشد، زیرا که در اظهارش حجّت است بر اهل شرق و غرب برای خداوند عز و جلّ، و برای اینکه منافق: آنکه بنماز اهمیّت نمی‌دهد و آن را کوچک میشمارد ناچار بدان چه بآن اقرار کرده در ظاهر ادا کرده باشد و نماز اسلام را در میان جمعیّت مسلمین بجای آرد و مراقب باشد تا که شهادت مسلمانان پاره‌ای در باره پاره دیگر ممکن باشد، با فوائد دیگری که در نماز

ص:۲۲۷

جماعت مسلم است مانند رسیدگی به بینوایان و یاری درماندگان، نیکوکاری و پرهیز از معاصی، و پیش‌گیری از وقوع بسیاری از گناهان و مناهی خداوند عزّ و جلّ که بوسیله نماز جماعت میتوان زائل ساخت.

و اگر بپرسد که: چرا در بعض از نمازها بلند خواندن مقرّر شد و در بعضی آهسته خواندن؟ گفته می‌شود: برای اینکه نمازهائی که به «جهر» خوانده می‌شود آن نمازهائی است که در اوقات تاریک بجای می‌آورند، لذا لازم است که بلند خوانده شود تا کسی که عبور میکند بداند که در این مکان نماز جماعت بر پا است، و اگر بخواهد نماز گزارد با آنان شرکت کند، و برای اینکه اگر ندانست یا ندید جماعت را، صدایشان را بشنود و از راه چشم اگر ندید از راه گوش بشنود، و آن نمازهای دوگانه (ظهر و عصر) چون در روز انجام می‌شود و در وقتی است که هوا کاملا روشن است، پس از راه بصر می‌بیند و لازم نیست بلند خوانده شود چون شخص می‌بیند.

و چنانچه بپرسد که: چرا نماز در اوقات مخصوصی واجب شده است بدون تقدیم و تأخیر؟ گفته می‌شود: برای اینکه این اوقات برای همه مردم روی زمین معلوم و واضح است، و عالم و جاهل آن را بچهار وقت می‌شناسند: غروب آفتاب خود آشکار و معلوم است که در آن نماز مغرب واجب شده است، و فرو

ص:۲۲۸

رفتن (شفق) سرخی آفتاب پس از غروب خورشید معلوم و مشهود است که آن وقت نماز عشاء است، و همچنین طلوع فجر روشن و آشکار است که آن وقت نماز صبح است، و زوال شمس نیز معلوم و واضح است، و در آن نماز ظهر واجب می‌شود،

و برای عصر وقت مخصوص و معینی نیست مانند نمازهای دیگر و وقت آن پس از انجام نماز ظهر است که قبل از آن انجام شده است.

و علّت دیگر اینکه خداوند عز و جلّ خوشداشته که بندگانش قبل از هر چیز و شروع بهر کاری بطاعت و عبادت او آغاز کنند، پس ایشان را در اوّل طلوع روز امر کرده است که بعبادتش پردازند سپس در زمین در پی کار و روزی خویش روند و امر دنیای خود را اداره کنند، پس در این وقت نماز صبح را بر ایشان واجب ساخت، و چون نیم روز شود از کار دست کشند، و آن وقتی است که مردم بجای خود بازگردند و لباس از تن بدر آرند و بیاسایند و بخوردن مشغول شوند و استراحت کنند، و در چنین هنگامی خداوند آنان را امر فرموده که ابتدا بذکر و عبادت او کنند، لذا نماز ظهر را بر ایشان واجب ساخته است تا بدان آغاز نمایند و سپس بکارهای دیگر بپردازند و چون امور شخصی را انجام

ص:۲۲۹

دادند، و خواستند پی کار و کسب خود روند باز دستور نماز عصر را داده که آن را انجام دهند و سپس بکاری که در نظر دارند رهسپار گشته و باصلاح آن امر دنیائی خود پردازند، و چون شب شد، لباس از تن بیفکنند و بجایگاه و منزل باز گردند، پیش از هر کار باید بعبادت و ذکر پروردگارشان ابتدا کنند، و بعد بامور دیگر پردازند، لذا نماز مغرب را بر ایشان واجب فرمود، و چون وقت استراحت و خواب آید و از کار و کوشش فراغت یافتند خوشداشته است که در آغاز بعبادت و طاعت او پردازند، سپس در پی اموری که میخواهند انجام دهند روند و آنچنان باشند که ابتدا کرده باشند در هر فصلی از ساعات شبانه روز بطاعت و پرستش او، و از این جهت در این وقت نماز عشاء را واجب ساخت، پس چون این دستور را بکار بندند او را فراموش نخواهند کرد و از او غافل نخواهند شد و در این صورت دلهاشان سخت نگردد و رغبتشان نکاهد.

و اگر بگوید: وقتی معین برای عصر نیست مانند اوقات نمازهای دیگر، چرا آن را بین ظهر و مغرب قرار داد و میان عشاء و صبح، یا میان صبح و ظهر قرار نداد؟ گفته می‌شود: برای آنکه هیچ وقتی برای مردم از ضعفاء و از

ص:۲۳۰

کار برکناران و اقویا و کارگزاران آسانتر و راحت‌تر و مناسبتر برای نماز عصر از این وقت معین نیست، زیرا مردم همگی از اوّل روز مشغولند به تجارت و معامله و آمد و رفت و کار و کوشش در رفع حوائج خود، و فعالیت بازارهای کسب، پس خداوند نخواست که آنان را از بدست آوردن روزی بکاری دیگر مشغول نماید و با مصالح دنیائی ایشان رفتار نادرستی بکند، و مردم همگی قادر به شب خیزی نیستند، و آن را درست هم درک نمی‌کنند، و در وقت آن- در نیمه‌های شب اگر شد- بیدار نمی‌شوند هر چند واجب باشد و امکانش هم برای ایشان بسیار کم است، پس خداوند بر آنان آسان گرفت آن نماز (یعنی صلاة عصر) را در سختترین ساعات شبانه روز مقرّر نفرمود، بلکه وقت آن را در راحت ترین هنگام قرار داد چنان که خداوند عزّ و جلّ خود فرموده است يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ- بقره: ۱۸۵.

و چنانچه بپرسد که: چرا دستها را در هنگام تکبیر بلند می‌کنیم؟ گفته می‌شود: برای اینکه بلند نمودن دستها، نشان التماس، بی‌کسی، و زاری نمودن است، پس خداوند عز و جلّ دوست دارد که بنده‌اش در وقت نیایش و یاد کردن او بحال اظهار درماندگی و عجز، و زاری و درخواست و التماس باشد، و از برای اینکه در بالا بردن دستها نوعی توجه و حضور قلب است بدان چه میگوید و

ص:۲۳۱

قصد آن را دارد.

و اگر بپرسد: چرا نمازهای نافله سی و چهار رکعت است؟ در پاسخ گفته می‌شود: برای اینکه نمازهای واجب (فریضه) هفده رکعت است، نماز نافله دو چندان آن قرار داده شده برای تمام و کمال بودن آن که اگر نقصانی یافته باشد بدان نوافل جبران شود.

و چنانچه بگوید: چرا نوافل در اوقات مختلف معین شده و در یکوقت واحد نیست؟ پاسخش آنست که بهترین اوقات سه وقت است: هنگام زوال خورشید (ظهر) و پس از آن مغرب، و هنگام سحر، پس خداوند خوشداشت که برای قرب باو در این اوقات سه‌گانه نماز بجای آورند، زیرا اگر نوافل زمانش در وقتهای متفرق شود، انجامش برای همه آسان و راحتتر است از اینکه در یکوقت محدود خاص معیّن شود، تا جمله را پی در پی در همان یک وقت بجای آورند.

و اگر بگوید: نماز جمعه را چرا اگر با امام و بجماعت بجای آورند دو رکعت است، و اگر بدون امام بود و یا شرائط جمع نبود و یا فرادی انجام دهند چهار رکعت است؟ جواب آنست که: علّتهای بسیاری دارد؛ از جمله آنکه مردم

ص:۲۳۲

از راه دور برای بجا آوردن نماز جمعه گرد می‌آیند، لذا خداوند عزیز دوست داشت که بر ایشان آسان گیرد و زحمتشان را کم کند و طیّ طریق و دوری راه را منظور دارد لذا باین جهت چهار رکعت را دو رکعت قرار داد «۱»، و دیگر اینکه امام آنان را برای خطبه زمانی نگه می‌دارد و آنان انتظار نماز را میکشند، و هر کس انتظار نماز را کشد خود در نمازیست که در حکم تمام است، و دیگر اینکه اساسا نماز بجماعت و با امام بجای آوردن تمامتر و کاملتر است برای علم و دانش و عدالت و برتری امام، و یکی دیگر اینکه روز جمعه روز عید است، و نماز عید دو رکعت است و شکسته نیست برای آن دو خطبه‌ای که در آنست.

و اگر بگوید: از چه رو خطبه در آن مقرّر شده است؟ جواب آنست که: چون نماز جمعه در مکانی منعقد می‌شود که مردم همگی در آن حاضر میشوند و شرکت می‌کنند، سببی باشد برای امیر و پیشوا، تا مردم را موعظه کند و بطاعت خداوند ترغیب نماید، و از معصیت و نافرمانی حضرتش بیم دهد، و آنان را بمصالح دین و دنیایشان آگاهی دهد، و از اموری که مربوط به حوزه امارت اوست، (چه سیاسی و چه اقتصادی) ایشان را مطّلع سازد و آنان را به اوضاعی

(۱)- این پاسخ نباید از امام علیه السّلام باشد چون خداوند همه نمازها را دو رکعت دو رکعت فریضه کرده است، و دو رکعت دیگر فریضة النّبیّ صلی اللّه علیه و آله است و نیز در همین خبر و روایت دیگر آمده است که خطبه بجای دو رکعت است لذا شرائط طهارت و استقبال قبله و عدم انجام عمل منافی صلاة در آن هست.

ص:۲۳۳

که ضرر و زیان و منفعتشان در آن است آگاه و دستورات لازم را گوشزد کند، پس اگر بپرسد: چرا دو خطبه تعیین شده است؟ پاسخش آنست که یکی برای انجام حمد و ثناء الهی، و تقدیس و تمجید او عزّ و جلّ باشد، و آن دیگر برای مطالب ضروری که باید تذکّر داده شود، و اینکه کارهای انجام شده چه دلیلی داشته، و رفع نیازها، و ترسانیدن خلق از ارتکاب گناهان و مخالفت با قوانین رسمی حوزه حکومتش، و نیز دعا بدرگاه خداوند عزّ و جلّ، و ابلاغ اوامر که بصلاح همه است، و جلوگیری و نهی از کارهائی که بزیان همه و موجب فساد است، میباشد.

و اگر بگوید: چرا خطبه را در روز جمعه قبل از نماز مقرّر داشته‌اند، و در دو عید (فطر و قربان) بعد از نماز؟ پاسخ آنست که جمعه امر دائم و مکرّر است در هر ماه و در سال بسیار خواهد بود، و چون زیاد است اگر بعد از نماز انجام میشد مردم از آن گریزان می‌شدند و نماز را که بجا می‌آوردند، برای خطبه نمی‌نشستند و همه یا بیشترشان از محلّ خارج می‌شدند و متفرّق می‌گشتند، از این جهت پیش از نماز مقرّر شده تا پراکنده نشوند و از محل خارج نگردند، و امّا دو عید فطر و قربان در عرض سال دو بار بیش نیست، و آن عظمتش از نماز جمعه بیشتر است و کثرت جمعیّت در آن افزون از نماز جمعه است زیرا مردم

ص:۲۳۴

بدان راغبترند، و اگر کسانی هم از شنیدن خطبه صرف نظر کنند و بروند بیشتر مردم باقی میمانند، و آن زیاد و مکرّر در هر ماه نیست تا اینکه ملال آور باشد و خسته شوند و آن را بی‌اهمیّت دانند و اعتنا نکنند.

مؤلّف کتاب (شیخ صدوق- رحمه اللّه-) گوید: این خبر این چنین است (یعنی خطبه‌های جمعه را پیش از نماز گفته است) و لکن خطبه‌ها، هم در نماز عیدین و هم در نماز جمعه بعد از نماز است، زیرا آن بمنزله دو رکعت آخر است، و اوّلین کسی که خطبه نماز جمعه را قبل از نماز خواند عثمان بن عفّان بود، و بواسطه کارهای نادرستی که انجام داد، مردم از او متنفّر شده و برای شنیدن خطبه باقی نمی‌ماندند، و بمجرّدی که نماز پایان می‌یافت متفرّق و پراکنده می‌شدند، و با خود میگفتند: موعظه او چه فائده دارد، او هر چه خواست کرد، و رعایت فرمان خدا را ننمود. عثمان ناچار به جلو انداختن خطبه‌ها شد، تا (لا اقل) مردم برای انتظار نماز (هم که شده) باقی بمانند و متفرّق نگردند.

مترجم کتاب گوید: «باید دانست که برای مؤلّف در اینجا سهوی در این موضوع رخ داده است، و عثمان خطبه‌های نماز عید را پیش انداخت، و روایت فریقین چه عامّه و چه خاصّه جملگی دلالت دارد بر اینکه خطبه‌های نماز جمعه قبل از نماز است، و خطبه‌های عیدین بعد از صلاة، و ظاهرا اشتباه از جهت خبری باشد که مؤلّف از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود:

«أوّل من قدّم الخطبة على الصّلاة يوم الجمعة عثمان لأنّه كان اذا صلّى لم يقف النّاس على

ص:۲۳۵

خطبته ....»

(اوّلین کسی که خطبه را بر نماز در روز جمعه مقدّم داشت عثمان بود، زیرا همین که نماز را تمام میکرد مردم میرفتند و برای استماع خطبه نمی‌ماندند) ولی در این خبر تصحیفی و تحریفی رخ داده و «الجمعة» در اصل «العید» بوده، و مؤلّف- رحمة اللَّه علیه- متوجّه تحریف یا تصحیف نشده است لذا این چنین گفته، و الّا هیچ یک از دانشمندان شیعه خطبه نماز جمعه را پس از نماز نمی دانند. و السّلام».

و اگر بگوید: چرا نماز جمعه بر آن کسان که در مسافت دو فرسخی تا محلّ اقامه آن هستند واجب شده نه بیشتر؟ پاسخ آنست که مسافتی که در آن قصر باید کرد و نماز را باصطلاح باید شکسته بجا آورد آن هشت فرسخ (دو برید) است یا چهار فرسخ (یک برید) رفتن و چهار فرسخ (یک برید) بازگشتن که رویهم هشت فرسخ خواهد شد، و نماز جمعه واجب شده است بر کسی که نصف برید (که دو فرسخ باشد) دور است، آمدن و رفتنش چهار فرسخ می‌شود، و بحدّ مسافتی که در آن نماز قصر می‌شود نمی‌رسد و نیم طریق مسافر است.

و اگر بپرسد: چرا بر نوافل روز جمعه چهار رکعت افزوده می‌شود؟ (یعنی چرا بر هشت رکعت نافله ظهر و هشت رکعت نافله عصر که رویهم شانزده رکعت می‌شود و روز جمعه نافله‌اش بیست رکعت قبل از ظهر است این چهار رکعت اضافه در روز جمعه برای چیست؟) پاسخ آنست که: این برای عظمت روز جمعه و بزرگداشت این روز و فرقش با سایر روزها است.

ص:۲۳۶

و اگر بپرسد: چرا نماز را در سفر باید قصر کرد؟ گفته خواهد شد که نمازهائی که در آغاز امر واجب شده بود آنها ده رکعت در شبانه روز بود، و آن هفت رکعت زائد بعد بآنها اضافه شد، پس خداوند آن زیادت را بمسافر تخفیف داد برای سختی و رنج سفر و مشغولیّاتی که او نسبت بانجام کارهایش و زحمت کوچ کردن و فرود آمدن در منازل بین راه دارد، تا مبادا آن زیادی رکعات او را از کارهای لازم که برای آن سفر کرده است باز دارد، و این قصر صلاة رحمتی است از جانب خداوند عزّ و جلّ برای مسافران، و عطوفت او است بر آنان، جز در نماز مغرب که در آن تقصیر نیست و باید تمام بجا آورده شود زیرا آن خود یک بار قصر شده است.

پس اگر بپرسد: چرا قصر در مسافت هشت فرسخ مقرّر شده نه کمتر و نه بیشتر؟ جواب آنست که هشت فرسخ حدّیست که همه مردم از پیاده و سواره و قافله و کاروان و حمل‌کننده متاع همه میتوانند در یک روز طیّ کنند (یعنی در یک روز معمولا بیش از هشت فرسخ پیش نمی‌روند، و چون همه آن یک روز در راهند و لو رفتن و بازگشتن) لذا حدّ مسافت باندازه آن تعیین شده است.

و اگر بپرسد: چرا در مسیرة یوم (یعنی باندازه یک روز راه) مقرّر شده نه بیشتر از یک روز، گفته می‌شود: اگر در حدّ یک روز راه معیّن نمی‌شد، در حدّ

ص:۲۳۷

رفتن یک سال هم معیّن نمی شد، چون روزهائی که پس از امروز می‌آید همه مانند یک دیگرند اگر امروز گرفتاریش لحاظ نمی‌شد، هر روز هم مثل امروز، چون نظیر همدگرند و فرقی میانشان نیست.

و اگر بگوید: رفتنها تند و کند است، از کجا هشت فرسخ را اختیار نمود در مدّت یک روز؟ جواب آنست که هشت فرسخ راهیست که معمولا شتران و قافله‌ها در یک روز طیّ میکنند و این همان مسافتی است که شترداران و کاروانها در یک روز میروند.

مترجم این اوراق گوید: «از این گونه روایات- چه آن را صحیح السّند بدانیم چه ندانیم- معلوم می‌شود که ملاک مسافت، یک روز راه است، و چون در آن زمان وسائل موتوری نبوده تصوّر مسیر بیش از هشت فرسخ با وسائل موجود آن زمان برای کسی نبوده، چنان که اگر این وسائل کنونی زمان ما بود، ملاک مسافت یک روز از روی این وسائل موتوری محسوب میشد، و چون اسلام احکامش تا روز قیامت باقی است و تغییر پذیر نیست حکم روی موضوع تغییر ناپذیر رفته و آن «مسیرة یوم» است، و هشت فرسخ مربوط بزمانیست که امکان بیش از آن در یک روز نبوده، و امروزه هر کس تمام وقت یک روز را در سفر باشد، با هر وسیله‌ای که برود، و دیگر شرائط را نیز واجد باشد مسافر است، اگر پیاده و یا با شتر و یا گاری و امثال اینها که وسائل آن زمان میبوده چنانچه امروز هم با یکی از آنها مسافرت کند حکمش همان هشت فرسخ خواهد بود، ولی اگر با وسائل موتوری این روزگار مسافرت کند ملاک چنان که در روایات

ص:۲۳۸

متعدّده صحیح السّند و معتبر آمده است

«مسیرة یوم»

یا

«بیاض یوم»

میباشد، و لفظ

«بریدین»

یا

«ثمانية فراسخ»

و یا

«اربعة و عشرون میلا»

که پاره‌ای از متاخرین از اطلاق آن هشت فرسخ فهمیده‌اند، اجتهاد نیست بلکه صرف تصوّر و شاید تقلید قدما بدون تأمّل است، زیرا همه آن مطلقات، از اخبار دیگر مقیّد بودنشان ادراک می‌شود، چون سائل از امام علیه السّلام میپرسد:

«کم ادنی ما یقصّر الرّجل؟»

امام در پاسخ میفرماید:

«فی مسیرة یوم، و ذلک بریدان، و هما ثمانیة فراسخ»

یعنی مقدار مسیر یک روز راه که دو برید یا هشت فرسخ است، و در روایت صحیح دیگر راوی می‌پرسد:

فی کم یقصّر الرّجل

؟ امام میفرماید:

«فی بیاض یوم، او بریدین»

، چنان که ملاحظه می‌شود در هر دو خبر امام پاسخ را ابتداء از زمان سفر میدهد نه از مقدار مسافت، و بسیار روشن است که ملاک، زمان است، نه طول راه، و در خبر دیگر میفرماید:

«یجب التّقصیر فی مسیرة یوم و ان کان یدور فی عمله»

و این نیز صراحت در مدّت دارد نه مسافت، و فقهای عظام- رحمة اللّه علیهم- در گذشته چون روایات هشت فرسخ و

«بریدین»

و

«مسیرة یوم»

و

«بیاض یوم»

همه یک حدّ را بیان میکرده، لذا برای عموم هشت فرسخ را ملاک قرار داده‌اند، اما اکنون که مسیرة یوم با خودروهای موتوری حدّ اقلّ یک صد فرسخ است حکم و ملاک- چنان که از روایات فهمیده می‌شود- باید روی زمان رود نه بعد مسافت، و الّا هشت فرسخ که در کمتر از چهل دقیقه رفتن انجام می‌شود، مسافر عسر و حرجی در آن احساس نمی‌کند تا خداوند خواسته باشد زحمت او را کم کند، و افطار روزه را بر او واجب کند، و نماز واجب را از او قصر بخواهد. وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی».

و اگر بپرسد: چرا مسافر نوافل روز را باید ترک کند ولی نوافل شب برقرار

ص:۲۳۹

است؟ پاسخ آنست که هر نمازی که در سفر قصر نیست نوافل آنهم بر جای خود باقیست، و آن چنین است که نماز مغرب چون در سفر و حضر باید تمام بجا آورده شود نافله‌های بعد از آن تمامی برجاست و باید ادا شود، و همچنین نماز صبح چون تمام است نوافل ما قبل آن هم برجاست.

و اگر سؤال کند که چرا نماز عشاء که قصر باید خوانده شود نافله‌اش ساقط نیست، گفته می‌شود این دو رکعت از پنجاه رکعت فرائض و نوافل نیست، بلکه بر پنجاه رکعت فریضه و نافله اضافه شده تا در مقابل هر رکعت از فریضه دو رکعت نافله باشد.

و اگر بگوید: چرا برای مسافر و مریض جایز است که نماز شب خود را در اوّل شب بجای آورند؟ گفته می‌شود: برای اینکه مسافر مشغولیّاتی دارد، و بیمار هم ضعف و ناسلامتی دارد و در شب باید استراحت کنند، لذا در اول شب برای آنان ادای نوافل جایز شده است تا مریض استراحت کند و مسافر هم بکار خود که: تهیّه اسباب و وسائل و پیمودن راه و طیّ طریق است برسد.

و اگر بپرسد: چرا مأموریم که بر مردگان خود نماز بخوانیم گفته می‌شود:

برای اینکه بدرگاه خدا شفیع میت شوند و آمرزش او را از خداوند بخواهند،

ص:۲۴۰

چرا که هیچ وقتی از اوقات، فرد متوفّی محتاج‌تر از لحظه پس از مرگ نیست که شفاعت شود و از برای او طلب مغفرت و آمرزش کنند.

و اگر بپرسد: چرا پنج تکبیر در نماز میّت مقرّر شده نه چهار و نه شش؟

گفته می‌شود: که آن پنج تکبیر از پنج نماز شبانه روز گرفته شده در مقابل هر نماز یک تکبیر.

و اگر بگوید: چرا رکوع و سجود ندارد؟ در جواب گوئیم: برای آنکه با این نماز خواسته شده که برای میّت شفاعت شود چون آنچه داشته پشت سر نهاده و دیگر بحال او سودی ندارد و محتاج است بدان چه پیش فرستاده است.

و اگر بپرسد: چرا امر بغسل میّت فرموده است؟ گفته می‌شود: برای آنکه چون قبض روح شده آنچه بر پیکر او مستولی است پلیدی و مرض و چرک است، و دوست داشته است که وی چون با پاکانی از فرشتگان که با او همدم میشوند و با او تماس حاصل می‌کنند، ملاقات می‌کند خود طاهر و پاک باشد، و با طهارت او را رو بخدا برند، و هیچ کس از دنیا نرود مگر اینکه آن نطفه‌ای که اصل تکوّن او از آن بوده از وی خارج شود. و برای این واجب است که

او را غسل دهند.

و اگر بپرسد: چرا امر به کفن کردن میّت (و در میان خاک نهادن او) شده؟

در جواب گوئیم: تا پروردگار خود را با بدن پاک و ناآلوده بخاک دیدار کند، و نیز عورتش بر کسانی که او را بگورستان برای دفن می‌برند برهنه و آشکار نباشد، و بو و کیفیّت نامطلوب جسد و زشتی پیکرش بر کسی ظاهر نگردد، چون ببدن مبتلا ببعض بیماریها زیاد نگریستن، قساوت قلب ببار می‌آورد از جهت آفت و عیب و نقصی که در آن می‌بیند، و نیز در کفن می‌پوشانند که منظره آن بر دیگران خوشایند باشد، و اینکه مبادا پیکر لخت آفت زده او را دوستش ببیند و از آن نفرت جوید و یاد او را بکلّی فراموش کند، و از دوستیش دست بردارد، و از این رهگذر در حفظ آنچه از او باقیمانده سستی کند، و وصیّت او را عمل ننماید، و آنچه بدان وصیّت و سفارش کرده چه واجب و چه مستحبّ ترک کند.

و اگر بپرسد: چرا امر بدفن میّت شده است؟ گفته شود: تا بر مردم وضع فساد جسد، و بوی تعفّن گرفتن او ظاهر نشود، و زندگان را آزار و رنج ندهد به بوی بد، و مواد مضرّی که از لاشه آن در حالت گندیدن و فاسد گشتن و متلاشی‌شدنش ناشی میگردد، و منظره ناهنجار و نامطلوبش از انظار دوستان و دیده دشمنانش پوشیده و پنهان باشد، تا نه دشمنش شاد شده و کسانش را شماتت

کند، و نه دوستش محزون گردد و ناراحت شود.

و اگر بپرسد: چرا امر کرده که غسل دهنده‌اش باید غسل مسّ میّت کند؟

پاسخ آنست که: برای پاک شدن وی از آلودگی و مواد موذی و چرک‌زایی که در پوست متوفّی بوده و بدست و اعضای غسل دهنده سرایت کرده است، زیرا روح که از بدن انسان خارج می‌شود آلودگی آفت و مرض و آنچه بدان مبتلا بوده بر بدن باقی میماند (مراد بقول اطبّاء این زمان میکروبهای مسری که بر سطح بدن میّت است، و هر کس قبل از انجام غسلهای سه‌گانه با آن

بدن تماس حاصل کرد باید غسل مسّ میّت بجا آورد، ولی پس از تغسیل لازم نیست، زیرا کافوری که در غسل بکار رفته خود از بهترین و ارزانترین میکرب کشها است، و در ظاهر بدن میّت میکروبی باقی نمی‌گذارد تا سرایت کند لذا غسل لازم نیست).

و اگر بپرسد: چرا در تماسّ با بدن مرده غیر انسان از پرندگان یا چرندگان یا درندگان هیچ یک غسل مسّ میّت لازم نیست؟ پاسخ آنست که: آنها در ظاهر پوست بدنشان دارای پر، پشم، مو، و یا کرک هستند، و همه اینها پاک میمانند و هیچ کدام دارای حیات آنچنانی نبودند تا بمرگ صاحبانشان بمیرند و تغییر کنند (یعنی: پر و مو و کلک و پشم نمرده‌اند)، و همان حال که در حال زنده بودن حیوان دارند پس از مرگ او نیز دارند، پس تماسّ با ظاهر بدن آنها تماسّ با چیزیست که در حال حیات و مرگ فرقی ندارد (لذا مسّ با موی میّت انسان معلوم نیست غسل مسّ میّت را واجب کند).

ص:۲۴۳

و اگر بپرسد: چرا بدون وضو نماز میّت را جایز می‌دانید؟ پاسخ داده می‌شود که چون رکوع و سجود ندارد و جز دعا و طلب و درخواست نیست، و از خداوند طلب کردن و حاجت خواستن و خدا را خواندن جایز است بدون طهارت باشد، و وضو تنها برای نمازیست که رکوع و سجود از ارکان آن است.

و اگر بپرسد: چرا نماز بر میّت را در وقت پیش از غروب و بعد از فجر هم جایز میدانید در حالی که در این اوقات از نماز منع شده است؟ پاسخ آنست که این نماز زمانش حضور جنازه است و علّت آن همان وجود آن است، و وقت خاصّی ندارد و مانند دیگر نمازها نیست. و نمازیست که در هنگام روی دادن یک رویداد انجام می‌شود، و در اختیار انسان نیست، و جز حقّی که باید ادا شود چیز دیگری نیست، و حقوق را شخص در هر وقت میتواند ادا نماید زیرا که وقت مخصوصی برای ادا ندارد.

اگر بپرسد: چرا برای خورشید گرفتگی نماز وضع شده است؟ گفته می‌شود برای اینکه آن یکی از علامات و نشانه‌های پروردگار است و معلوم نیست که سر انجامش رحمت است یا عذاب، از این رو و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله دوست داشت که امّتش در چنین هنگامی بخداوند خالقشان رو آورند و از آن به رحمت

ص:۲۴۴

او پناهنده شوند، تا از عاقبت ناخوشایند آن در امان باشند و از گرفتاری که ممکن است ببار آید محفوظ و مصونشان بدارد، همچنان که قوم یونس علیه السّلام در هنگام نزول عذاب بدرگاه خداوند پناه برده و زاری کردند و نجات یافتند.

و اگر بپرسد: چرا در نماز آیات ده رکوع تعیین شده است؟ گفته خواهد شد که: نمازی که در آغاز از جانب خدا فرض شده و از آسمان حکم آن بزمین آمد در شبانه روز ده رکعت بود که دارای ده رکوع است، و تمامی آن ده رکوع در این جا و این نماز که نماز آیات است جمع شده، و اینکه (چرا) در آن سجده واجب شده از برای اینست که نمیشود نمازی رکوع داشته باشد ولی سجده نداشته باشد، و برای اینکه بندگان نمازشان را با سجده و خضوع و تذلّل و بندگی بدرگاه خداوند ختم کنند، و چهار

سجده در آن معیّن شده، چنان که هر گاه یک سجده فراموش شود نماز ساقط شود، برای اینکه کمترین فرض از سجود در هر نماز چهار سجده است (لذا در این نماز همان کمترین فرض واجب شده).

و اگر بپرسد: از چه رو بجای رکوع سجده مقرّر نگشت؟ گفته خواهد شد:

برای اینکه نماز ایستاده افضل است از نماز نشسته، و شخص ایستاده گرفتن

ص:۲۴۵

خورشید و باز شدن آن را می‌بیند، ولی در حال سجده نمی‌بیند.

و اگر بپرسد: چرا ارکانش با نمازهای دیگر که خداوند واجب کرده تغییر داده شده است؟ گفته می‌شود: برای اینکه این نماز برای تغییری که در نظام عادی در امری از امور عالم رخ داده واجب شده است که گرفتن خورشید است، پس زمانی که علّت تغییر میکند معلول نیز تغییر پیدا خواهد کرد.

و اگر بپرسد: چرا روز فطر عید قرار داده شده است؟ گفته خواهد شد برای اینکه مسلمانان روزی داشته باشند که همگی در یک مکان گرد آیند، و در صحرائی باز جانب خداوند عزّ و جلّ آشکار شوند و او را برای انعام و لطفی که در باره آنان کرده و با عبادت یک ماهه که برایشان واجب کرده بود مقرّبشان ساخته حمد و سپاس گویند، و آن روز عید محسوب می‌شود و روز اجتماع همه مسلمین است، و روز افطار و روز پرداخت زکات و بخشش بفقراء، و روز رغبت و تشویق و روز ناله و زاری بدرگاه باری تعالی است، و برای اینکه آن روز اوّل و آغاز روزهای سال جدید است و در آن روز بخلاف روزهای یک ماهه پیش، روز خوردن و آشامیدن است، زیرا در نزد اهل حقّ، ماه رمضان اوّلین ماه سال است، و خداوند چنان می‌پسندید که آن روز (فطر) را روز اجتماع مسلمانان قرار دهد تا در آن روز او را سپاس گویند و تقدیس و تکریم کنند.

ص:۲۴۶

و اگر بپرسد: چرا تکبیر «اللّه اکبر» در آن بیش از نمازهای دیگر است؟

گفته می‌شود: «اللّه اکبر» بزرگداشت معبود و تمجید او است برای آنکه هدایت فرمود و عافیت بخشید و موفّق ساخت بندگانش را بتقرّب و به ایمان او چنان که خود میفرماید: وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلى ما هَداكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (برای آنکه مدّت معیّن را تمام کنید و آنکه خداوند را ببزرگی یاد نمائید، چرا که شما را هدایت کرد، باشد که شما شکر او را بجای آرید- بقره ۱۸۵).

و اگر بپرسد: برای چه در آن (نماز فطر) دوازده تکبیر قرار داده شد؟ گفته خواهد شد: چون برای اینکه چون در دو رکعت دوازده تکبیر میباشد، به همین جهت در آن دوازده تکبیر قرار داده شد.

و اگر بپرسد: چرا هفت تکبیر در رکعت اوّل و پنج تکبیر در رکعت دوم مقرّر گشته است و هر دو رکعت عدد تکبیراتش یکسان نیست؟ گفته خواهد شد که چون عدد تکبیرات افتتاحیّه نمازهای فریضه هفت است، از این رو رکعت اوّل در اینجا با هفت تکبیر آغاز می‌شود، و در رکعت دوم پنج تکبیر معیّن شده برای اینکه تکبیرة الاحرام پنج نماز شبانه روز در هر نماز یکی است، و نیز اینکه در هر رکعت نماز عدد تکبیرات فرد باشد نه زوج.

ص:۲۴۷

و اگر بپرسد چرا روزه واجب شده است؟ پاسخ آنست که درد گرسنگی و تشنگی را بدانند، و از این راه پی بفقر و بی‌زاد و کم‌توشه‌گی آخرت ببرند، و برای اینکه روزه دار بر اثر ناراحتی که از گرسنگی و تشنگی برایش پیش آمده فروتنی کند و کوچکی نماید و نیازمندی نشان دهد تا اجر برد و بحساب آورد کار خویش را و بشناسد و پایداری و مقاومت کند بر آن، و از این جهات مستحقّ اجر و ثواب گردد، با فوائد دیگری که در آنست از قبیل جلوگیری از طغیان شهوات و کنترل هواها، و اینکه موجب عبرت و موعظه‌ای باشد ایشان را در این دنیا و تمرینی باشد برای آماده‌سازی آنان بانجام تکالیف، و راهنمائی باشد ایشان را به شدّت امر و مشقّت عالم دیگر، و نیز بدانند که بفقرا از گرسنگی و بینوائی در این دنیا چه میگذرد، و آنچه را که خداوند در اموالشان برای مساکین و تهی دستان واجب نموده ادا نمایند.

و اگر بپرسد که چرا روزه فقط در ماه رمضان مقرّر شده است نه ماههای دیگر؟ گفته می‌شود: برای اینکه ماه رمضان ماهی است که خداوند در آن قرآن را نازل فرموده است، و در آن، میان حق و باطل، کاملا جدائی افتاده، چنان که خداوند خود فرموده است: (ماه رمضان ماهی است که در آن قرآن نازل گشته و

ص:۲۴۸

آن برای هدایت مردم است و در آن علائمی از برای راهنمائی و جداکننده حق از باطل است- بقره: ۱۸۵) در این ماه به پیغمبر وحی شد، و در آن است شب قدر، شبی که از هزار ماه بهتر است، «در آن شب هر کار محکم و برقرار می‌شود- دخان: ۴»، و آن اوّل سال قمری است، و رمضان ماهی است که در آن تقدیرات و مسائلی که در آن سال از نیکی و بدی، خیر و شرّ نفع و ضرر، سود و زیان، و زندگی و مرگ و بهره روزی هر فرد تعیین میگردد (در شب قدر که در این ماه میباشد) و بهمین جهت است که آن شب را «قدر» میگویند.

و اگر بپرسد: چرا مأمورند بروزه ماه رمضان و بس، نه کمتر و نه زیادتر؟

گفته می‌شود: برای آنکه این مقدار، حدّی است که از انجام آن، هم ضعیف بر می‌آید و هم قوی، و جز این نیست که خداوند فرائض و واجبات را باندازه‌ای که در امکان غالب افراد باشد تعیین فرموده، آنگاه ناتوانان را آزادی داده، بدین معنی که اگر خواستند با اینکه سخت است آن را انجام دهند مانعی نباشد، و نیز توانایان را ترغیب و تحریص کرده که اگر خواستند غیر ماه رمضان را هم با گرفتن روزه تقرب جویند، و چنان که بکمتر از این صلاحشان بود خداوند کمتر میفرمود، و اگر محتاج به بیشتر از این بودند بزیاده از این امر میفرمود.

و اگر بپرسد: چرا زن که حائض می‌شود نماز و روزه از او ساقط می‌شود؟

ص:۲۴۹

گفته می‌شود: برای اینکه او در آن هنگام ناپاک است و خداوند نخواسته است عبادت شود مگر با طهارت، و برای اینکه روزه برای کسی که نمازی برای او نیست درست نیست.

و اگر بپرسد: چرا باید روزه را قضا کند ولی نمازش قضا ندارد؟ گفته می‌شود که برای چند جهت: اوّل اینکه گرفتن روزه او را از کارهای لازم زندگی خود باز نمی‌دارد و از خانه‌داری و خدمت بشوهرش و انجام فرمان او و اصلاح امور منزل و شستشو و نظافت مانع نمی‌شود، ولی نماز وقت را می‌گیرد و مانع از انجام همه امور دیگر می‌شود، زیرا نماز در شبانه روز مکرّر واجب می‌شود، و زن قدرت آن را ندارد که هم نمازهای مدّت ناپاکی خود را بجای آورد، و هم نمازهای ایّام پاکی، و هم کارهای لازم و ضروری زندگی زناشوئی یا فردی خود را انجام دهد، ولی روزه این چنین نیست.

و یکی دیگر از علّتهای آن اینست که نماز، خود زحمت نشست و برخاست و تحرّک و جنب و جوش لازم دارد، ولی در روزه از این امور نیست، و تنها نخوردن و خودداری کردن از مفطرات است نه حرکت و جنبش و فعّالیت.

و دیگر اینکه در تمام مدّت شبانه روز هیچ وقت جدیدی نمی‌رسد مگر اینکه در آن نماز جدیدی واجب می‌شود، ولی روزه این طور نیست که هر روز که

ص:۲۵۰

میرسد روزه‌اش بر او واجب باشد مانند نماز که هر وقت سر میرسد نمازی بر او واجب باشد.

و اگر بپرسد: چرا هر گاه کسی در ماه رمضان مریض یا مسافر بود و تا رمضان دیگر طول کشید و مریض صحّت و سلامتی خود را باز نیافت، یا مسافر سفرش بپایان نرسید و ماه رمضان سال دیگر رسید باید فدیه بدهد برای رمضان گذشته و قضایش ساقط می‌شود، ولی اگر در بین سال شفا یافت یا مسافرتش تمام شد، و روزه را قضا نکرد باید هم روزه را قضا کند و هم فدیه دهد؟ گفته می‌شود: در ماه رمضان آن سال روزه بر او واجب شده بود، ولی چون مریض یا مسافر بود زمانش به بعد موکول گردید، و چون در تمام این سال شرائط روزه که صحّت (سلامتی بدن) و حضور در وطن (مسافر نبودن) است برای او موجود نشده، اساسا روزه از او ساقط می‌شود، و بجای آن بر او فدیه واجب میگردد؛ زیرا حقّتعالی مرض را بر او غلبه داده، و افاقه‌ای از مرض نیافته است، و خدا راهی از برای ادای تکلیف برای او قرار نداده، چون مریض قدرت روزه گرفتن را ندارد، و مسافر هم نباید روزه بگیرد، پس از این جهت روزه از او ساقط است، و همچنین است حکم در هر چیز را که خداوند بر او مسلّط کند، مانند بیهوشی؛ که بفرض یک شبانه روز در حال بیهوشی بسر برد که در آن حال

ص:۲۵۱

نماز بر او واجب نگشته و لذا قضا هم ندارد، چنان که امام صادق علیه السّلام فرموده «هر چیز را که خداوند بر بنده‌اش مستولی گرداند او را معذور داشته» چون وی در هنگام داخل شدن ماه مبارک رمضان معذور بوده و تا آخر سال عذرش بی‌وقفه باقی مانده پس بر او فدیه (که مقداری طعام بمسکین دادن است) واجب شده نه روزه، و او بمنزله کسی است که برای همیشه استطاعت روزه را نداشته باشد که بر او دادن فدیه مقرّر گشته است، چنان که خداوند عزّ و جلّ فرموده: فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ .... فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً (یعنی: دو ماه پی در پی روزه است، و هر کس قدرت آن را ندارد شصت مسکین را طعام دادن است- مجادله: ۴) مترجم گوید: «آیه در مورد کفّاره ظهار که نوعی طلاق جاهلیّت بوده، میباشد، نه حکم مریض معذور. و راوی در اختیار آیه اشتباه کرده است».

و نیز در آیه دیگر فرموده: فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ (پس فدیه آن روزه است یا صدقه یا قربانی- بقره: ۱۹۶) پس در این آیه صدقه را بجای روزه نهاده در صورتی که حاجی در مضیقه جانی باشد.

و اگر بپرسد: اگر فرد مریض یا مسافر در آن وقت مکلّف نبوده چون قدرت نداشته اکنون که دارای قدرت شده (یعنی در سال بعد)؟ گفته می‌شود: چون

ص:۲۵۲

عذرش باقی بود تا ماه رمضان دیگر رسید حکمش تبدیل بدادن فدیه می‌شود برای روزه قضا شده، زیرا او بمنزله شخصی می‌شود که بواسطه عملی روزه کفّاره بر او واجب شده است و طاقت گرفتن روزه را ندارد پس از او روزه ساقط می‌شود و بجای آن فدیه لازم می‌گردد، و اگر برای او تا ماه رمضان دیگر افاقه و بهبودی حاصل شد و (با این حال روزه را) نگرفت، باید برای اینکه وقت را ضایع کرده و از آن برای انجام وظیفه استفاده نکرده فدیه دهد و قضای روزه‌ای را که دارد و بر ذمّه‌اش تعلّق گرفته بجای آورد چون میتوانسته است آن را انجام دهد.

و اگر بپرسد: چرا روزه‌های مستحبّی مقرّر شده؟ گفته می‌شود: برای آنکه روزه‌های واجب را کامل سازد.

و اگر بپرسد: چرا روزه‌های مستحبّی در هر ماه سه روز است و در هر ده روزی یک روز؟ گفته خواهد شد: خداوند متعال میفرماید: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها (هر کس عمل نیکی انجام دهد ده برابر جزا و پاداش خواهد داشت- انعام: ۱۶۰) پس هر کس در هر ده روز یک روز را روزه بگیرد مانند اینست که همه ایّام سال را روزه گرفته است، چنان که سلمان- رحمة اللّه علیه- میگفت: «روزه سه روز در هر ماه روزه دهر و تمام روزها بحساب می‌آید، پس هر کس غیر آن زمانی بیابد روزه بگیرد».

ص:۲۵۳

و اگر بپرسد: چرا روزه (مستحبّی) در پنجشنبه اوّل دهه اوّل و پنجشنبه آخر دهه آخر، و چهارشنبه دهه وسط هر ماه معیّن شده است؟ جواب آنست که:

امّا پنجشنبه: امام صادق علیه السّلام فرمودند: در هر پنجشنبه اعمال بندگان بر خداوند عزّ و جلّ عرضه میگردد، پس دوست داشته در هنگامی که عمل بنده بر او عرضه می‌شود وی در حال روزه باشد.

و اگر بگوید: چرا آخرین پنجشنبه ماه گفته شده است؟ جواب آنست که چون در دهه آخر، عمل هشت روز دهه آخر با حال روزه بودن بنده بخداوند عرضه شود بهتر است از اینکه عمل دو روز با روزه بخداوند عرضه شود، و امّا روزه چهارشنبه را برای این در دهه وسط ماه قرار دادند از جهت اینکه امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند آتش را در روز چهارشنبه خلق کرد و در روز چهارشنبه عذاب بر گنهکاران امّتهای پیش نازل شد، و آنان را هلاک ساخت، و این روز، روز نحس مستمر یعنی یکپارچه شوم است، و خداوند خواسته است که در آن روز بنده‌اش نحسی آن را از خود دور گرداند، بسبب روزه‌ای که بدان تقرّب جسته است.

ص:۲۵۴

و اگر بپرسد: چرا در کفاره برای کسی که قدرت مالی ندارد که بنده آزاد کند روزه معین کرده است نه حجّ و نه نماز و نه غیر این دو از عبادات را؟ گفته می‌شود: برای اینکه نماز و حجّ و سایر عبادات واجبه مانع از کار و کوشش زندگی است و انسان را از امور ضروری معیشت باز میدارد، و همان علّتها که در قضاء روزه حائض ذکر شد همه در اینجا هست که روزه‌اش قضا دارد، نه نمازش.

و اگر بپرسد: چرا روزه دو ماه پی در پی در کفّاره (قتل و ....) واجب شد، نه یکماه و نه سه ماه؟ جواب آنست که خداوند در سال روزه یکماه را واجب کرده و آن را برای سخت‌گیری بر او و تأکید دو چندان نمود.

و اگر بپرسد: چرا آن پی در پی مقرّر شده است؟ پاسخ داده شود که: این برای آنست که آن را کوچک و بی‌اهمیت و آسان نشمارند، چون اگر آن را متفرّقا بجای آرند چندان سخت نمی‌نماید.

و اگر بپرسد: چرا امر بحجّ خانه کعبه فرموده است؟ گفته خواهد شد: از برای ورود بساحت عبودیّت، و رفتن بسوی خداوند عزّ و جلّ و درخواست أجر

ص:۲۵۵

و پاداش بیشتر، و بیرون شدن از گناهان، و توبه و بازگشت از آنچه تاکنون از تقصیر و نافرمانی از او سرزده است، و شروع در آینده کرده، و عمل را از نو آغاز کند در حالی که نامه اعمالش از سیاهی گناهان همچو طفلی مادرزاد سفید و پاک گشته است. علاوه بر آنچه از انفاق و صرف اموال و بزحمت انداختن ابدان و مشقّات سفر و دوری از زن و فرزند و خویشان، و منع کردن خود از لذّتها، و پیمودن راه بسیار در گرما و سرما علی الدّوام تا خود را بمقصود رساند، با کمال خضوع و کوچکی و تواضع و تذلل، و اینکه در این سفر برای همه مردم اهل شرق و غرب منفعتهائی است، چه از اهل خشکی باشد و چه از اهل دریا و جزائر آن، هر کس که باشد، بحجّ رفته است یا نه، همگی از آن فائده میبرند، خواه تاجر، خواه واردکننده، خواه فروشنده، و

خواه خریدار، کاسب و زمینگیر، کرایه دهنده مرکب سواری، و بینوا، همه و همه بهره‌مند میشوند، و اهل بلاد مختلف در اجتماعاتی که بر ایشان پیش می‌آید حوائج یک دیگر را می‌فهمند و در رفع آن یک دیگر را یاری می‌کنند، علاوه بر اینها در آن آموزش احکام دین است و اخبار پیشوایان دین را از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر انتقال می‌دهند و ترویج دین می‌کنند، و چنان که خداوند تعالی فرموده است: فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (پس چرا کوچ نکنند از هر فرقه یک جماعت تا تحصیل فقه

ص:۲۵۶

کنند و احکام دین بیاموزند، و چون با قوم و خویشان ملاقات کردند آنها را از نادرست کاری و خطا بترسانند، باشد که حذر کنند- توبه: ۱۲۲)، و در آیه دیگر فرموده: «لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ» (تا بمنفعت تجارت دنیائی و بردن اجر و ثواب اخروی خود حاضر آیند و بهره گیرند- الحجّ: ۲۸) شرح: «باید دانست که آیه مبارکه در قرآن سیاق و صدری دارد که از ظاهر آن رفتن بجهاد فهمیده می‌شود، و آن چنین است: حکم جهاد که آمده، بسببی که در آیات قبل ذکر شده، مردان مؤمن جملگی در بسیج اسم نوشته و حاضر و آماده رفتن بسریه میشدند، در این میان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در مرکز تنها میماند، آیه آمد که وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً* فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ- تا آخر آیه» یعنی (لازم نیست مؤمنان همگی بسیج شوند، چرا از هر قومی، جماعتی از مؤمنین برای نبرد نروند تا بقیه نزد رسول خدا بمانند و آیاتی که نازل می‌شود و رسول خدا برای آنان بیان میکند فرا گیرند، و آن جماعت رفته چون باز گشتند اینان مطالبی را که آموخته‌اند بایشان بیاموزند)، پس آیه و لو اینکه ظهور در رفتن به سریه و نبرد را دارد، ولی ذیل آیه و جوب تفقّه در دین را در بردارد و امر بدان میکند لذا در روایات اهل بیت- علیهم السّلام- به این آیه مبارکه برای وجوب تفقّه در دین استشهاد شده است، نه بوجوب «نفر» برای تفقه در دین، زیرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خود آموزگار فقه است از نزد او بکجا روند تا فقه آموزند، چنان که اکنون در این روزگار نمیتوان به اهل قم یا هر مرکز علمی دیگر گفت: چرا کوچ نمی‌کنید و به اطراف نمی‌روید تا علم بیاموزید، پس مراد از تحریص آموختن است نه کوچ کردن، و در این صورت استشهاد به آیه درست و بجا است، و در صورتی که تحریص به نفر آیه را، نفر به تحصیل علم تصور کنیم اشکال پیش می‌آید، و اللّه اعلم

ص:۲۵۷

بالصّواب».

و اگر بپرسد: چرا در تمام عمر یک مرتبه مأمور بحجّ شده‌اند نه بیشتر، گفته می‌شود: برای اینکه خداوند متعال واجبات را بملاحظه حال پست‌ترین فرد از حیث قدرت و توانائی قرار داده است، چنان که خود فرموده: فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ (گوسفند قربانی حجّ آنچه میسّر است- بقره: ۱۹۶) یعنی گوسفندی، تا هم غنیّ و هم ضعیف المال بتوانند انجام دهند، و همچنین باقی واجبات جملگی غیر این نیست که: بملاحظه کمترین فرد از نظر قدرت تعیین شده است، و یکی از جمله واجبات حجّ است که یک مرتبه در تمام عمر فریضه شده، و بعد خداوند ثروتمندان و متمکّنین را بقدر استطاعتشان ترغیب کرده است.

و اگر بپرسد: چرا مأمور بعمره تمتّع شده‌اند (یعنی پس از احرام عمره و انجام اعمال آن هنوز حجّ بجای نیاورده میتوان از محرّمات احرام محلّ شد و لذّات ممنوعه در احرام را حلال دانست؟) پاسخش آنست که این تخفیفی است و رحمت که خداوند ببندگانش داده تا در این سفر دور و دراز و پرمدّت احرامشان در اثر طول زمان آسیب نبیند، و فساد در آنان رخنه نکند و از ممنوع بودن مدّتی از بردن بعض لذّات حریص بآن نشوند، و برای اینکه حجّ و عمره هر دو واجب است، و هر دو احرام میخواهد، و با باقیماندن در احرام اوّل مانند

ص:۲۵۸

تعطیل و یا باطل نمودن احرام عمره است، و برای اینکه حجّ بدون عمره نباشد و میان آن دو فاصله افتد و از یک دیگر تمیز داده شوند. و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

عمره بحجّ منضمّ شد تا روز قیامت، و عمره واجب دیگری است سوای حجّ، و اگر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سیاق هدی نکرده بود یعنی قربانی بهمراه خود نیاورده بود و از برای او جایز نبود که محلّ بشود تا قربانیها را بمحل خود برساند، او نیز مانند دیگران محلّ میشد و از احرام عمره خارج میگشت قبل از اینکه قربانی کند، و از همین رو فرمود: اگر پیش از این مانند شما قربانی بهمراه نیاورده بودم آخرین عمل خود را بجای می‌آوردم چنان که شما را بدان امر کردم، یعنی پیش از قربانی سر میتراشیدم یا تقصیر می‌کردم، لکن من سوق هدی کردم و سائق هدی نمیتواند از احرام خارج شود تا اینکه قربانی کند.

مردی در این میان برخاست و گفت: یا رسول اللّه ما بیرون میرویم در حالی که حاجّ هستیم و حال اینکه از سرهای ما آب جنابت میچکد؟ (مرادش غسل جنابت بود)، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: هرگز تو بدین حکم ایمان نخواهی آورد.

و اگر بپرسد: چرا ایّام حجّ، دهه اول ذی الحجّه مقرّر گشته است؟ پاسخ آنست که: خداوند متعال خوشداشت که در ایّام تشریق با این عبادت بدو تقرّب

ص:۲۵۹

جویند و در این ایّام او را عبادت کنند، و این ایّام اولین باری بود که فرشتگان برای خدا حجّ گزاردند و بگرد خانه طواف نمودند، و خداوند آن را سنت قرار داد و وقت گزاردن مناسک حجّ فرمود تا روز قیامت، و امّا پیمبران: آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد صلّی اللّه علیه و علیهم اجمعین و دیگر غیر از انبیا نیز در چنین ایّامی حجّ بجا آورده‌اند، و این سنّت شد برای اولاد ایشان تا روز رستاخیز.

و اگر بپرسد: چرا مأمور به احرام شده‌اند؟ گفته می‌شود: تا اینکه فروتن باشند و تن‌دردهند، پیش از آنکه بحرم خدای عزّ و جلّ داخل گردند، به سرای امن و امان وارد شوند، و برای این که از لهو و بیهوده دست باز دارند و بکار دنیا نپردازند، و از زینت و لذّات چشم پوشند، و با کمال جدّ و جهد بکاری که برای آن آمده‌اند بتمام وجود بپردازند و جمله بسوی آن روند که قصد کرده‌اند انجام دهند، بعلاوه چیزهائی که در احرام است از بزرگداشت خداوند متعال و نیز بیت او، و اظهار کوچکی و

تواضع بندگان در آن هنگام که قصد زیارت خانه خدا کرده‌اند، و بر او وارد میشوند در حالی که امیدوارند به ثواب و پاداش، و ترسانند از عقاب و کیفر، روندگانند بسوی او، رهسپارانند بجانب او با حالت فروتنی و

ص:۲۶۰

خضوع و کوچکی و ناچیز شمردن خود- و صلّی اللَّه علی محمّد و آله و سلم.

و عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوریّ- رضی اللَّه عنه- حدیث کرد از علیّ بن محمّد بن قتیبه نیشابوری که گفت: من وقتی از فضل بن شاذان این مطالب را شنیدم در علل احکام، باو گفتم: بمن بگو آیا این علّتهائی که بیان کردی از استنباطات خودت بود که از راه فکر و اندیشه بدان رسیده و آن را بیرون آورده‌ای، یا اینکه اینها را از کسی شنیده و روایت کرده‌ای؟ در پاسخ من گفت:

من کسی نیستم که مراد خداوند را از فرائض و احکام او بفهمم، و یا مراد رسول خدا را بدانم که برای چه تشریع کرده و سنّت نهاده است، و نمیتوانم بخودی خود آن را علت‌شناسی کنم، بلکه آنچه گفتم همه را از مولایم علی بن موسی الرّضا- علیهما السّلام- متفرّقا شنیدم و همه را جمع کرده و تألیف کردم.

سپس گفتم: اجازه دارم این احادیث را از تو و از آن حضرت روایت کنم؟ گفت: آری.

و نیز فضل گوید: این علل را از مولایم رضا- علیه السّلام- بطور متفرّق شنیدم و جمع آوری کردم.

ص:۲۶۱

باب ۳۵ کتابی که حضرت رضا علیه السّلام در موضوع اسلام خالص و احکام آن برای مأمون نوشت

۱- عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوریّ- رضی اللَّه عنه- در ماه شعبان ۳۵۲ از علیّ بن محمّد بن قتیبه از فضل بن شاذان برایم حدیث کرد که مأمون از علیّ بن موسی علیهما السّلام درخواست کرد که بطور اجمال و خلاصه اسلام خالص و یک دست را برای او بنویسد؛ امام علیه السّلام در پاسخ او نوشت:

«اسلام محض، شهادت به یکتائی معبود است که خدائی جز او نیست، نظیر ندارد، معبودی است واحد و یگانه، مثل و مانند ندارد، بی‌نیاز و ابدی است، آغاز ندارد و قائم بذات خود است، شنوا و بینا و صاحب قدرت است، ازلی و سرمدی است، عالم و آگاهی است که هیچ چیز بر او پوشیده نیست، توانایی است که عجز در او راه ندارد، بی‌نیاز و غنیّ بالذّاتی است که احتیاج و نیاز را بر او راهی نیست، عادلی است که ستم از او سر نمیزند، و او آفریننده

ص:۲۶۲

همه چیز است، و همتا و نظیر و مانند و مثل و شبیه ندارد، همکار و شریک و انباز ندارد، و اوست مقصود و مطلوب در عبادت و دعاء و سؤال و رجاء و خوف.

و آنکه محمّد بنده و فرستاده و رسول او است، و امین و برگزیده و منتخب او است از میان خلقش، و سیّد و سالار پیمبران و فرستادگان از جانب حقّ، و ختم‌کننده انبیاء الهی و بهترین خلق عالم است، و پیامبری پس از او نخواهد بود، و احکامش تغییر و تبدیل پذیر نیست، شریعتش عوض نخواهد شد، و اینکه آنچه محمّد بن عبد اللّه آورده است جملگی حقّ آشکار است، و تصدیق باو و قبول جمیع انبیائی که پیش از او بوده‌اند از پیمبران الهی و پیشوایان معصوم حقّ است، و تصدیق بکتاب او که راست و صحیح و عزیز است آن کتابی که باطل را در آن راهی نیست نه پیش روی و نه پشت سر «لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ» فرو فرستاده‌ای است از نزد خداوندی که بهمه امور و بر مصالح خلق دانا، و ستوده و پسندیده است به نعمتهائی که بر مخلوقاتش ارزانی داشته.

و اینکه این کتاب (قرآن) در بردارنده همه کتبی است که پیش از آن نازل گشته، و آن حقّ و درست است از آغاز تا انجامش از فاتحه تا خاتمه، و ما ایمان

ص:۲۶۳

داریم به آیات آن چه محکمش و چه متشابهش، چه خاصّش و چه عامّش، چه وعدش و چه وعیدش، چه بشارتش و چه زنهارش، چه ناسخش و چه منسوخش، چه قصص و چه اخبارش، بهمه آن ایمان داریم. هیچ یک از مخلوقات مانند آن (قرآن) را نتواند آورد. و آنکه دلیل کاروان بشریّت و راهنمای پس از او (پیامبر محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله) بر مؤمنان و سرپرست و امام مسلمانان، و بیان‌کننده قرآن و عالم باحکام آن، برادر و وصیّ او و متصدّی امر خاندانش میباشد، آن کس که نسبتش بدو همچون نسبت هارون است بموسی [علیهما السّلام] و او علیّ بن ابی طالب امیر مؤمنان علیه السّلام است که امام تقوی پیشگان، و پیشرو و جلودار کسانیست که با گرفتن وضو سر و روی خود را نورانی کرده، و در قیامت با صورت و دست و پاهای نورانی وارد محشر میشوند (قائد الغرّ المحجّلین) و بهترین و بالاترین اوصیاء و وارث علم و دانش همه پیامبران و فرستادگان خدا بر خلق، و پس از وی حسن و حسین که هر دو آقا و سرور جوانان بهشتی هستند، سپس علی بن الحسین زین العابدین (زینت خدا پرستان)، و پس از او محمد بن علیّ شکافنده معضلات علوم انبیاء، سپس جعفر بن محمّد الصّادق وارث علم اوصیاء، آنگاه موسی بن جعفر

ص:۲۶۴

الکاظم فرو برنده خشم، آنگاه علیّ بن موسی، بعد از وی محمّد بن علیّ، و بعد او علیّ بن محمّد، سپس حسن بن علیّ، و آنگاه حجّت قائم منتظر- درود و رحمت خدا بر همگی ایشان باد-. گواهم شهادت میدهم که اینان جملگی وصی و امام و پیشوایان دینند، و اینکه زمین از حجّت خدا خالی نخواهد ماند و مردم بدون حجّت در هیچ عصر و روزگار نباشند، و آنانند که دستاویز محکم خدایند برای خلق، و پیشوایان راه حقّ و برهان و سند و ملاکند بر اهل دنیا تا روزی که دنیا آخر شود و به خداوند باز گردد میراث زمین و اهل زمین آنان که در آن زندگی میکردند، و اینکه هر کس با ایشان مخالفت نماید گمراه و گمراه‌کننده و

رهاکننده حقّ و راه راست است، و ایشانند که آنچه بگویند اساسش قرآن است و تفسیر و تعبیر آن، و اینانند که گفتارشان گفته رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است با توضیح آن، و هر کس بمیرد و آنان را نشناسد او بمرگ جاهلی مرده است، و از آئین ایشانست خداشناسی و پرهیزگاری، و پاکدامنی و راستگوئی، و نیکی و درستی و پایداری، و کوشش، و بازگرداندن امانات مردم، و حقّ را بصاحب حقّ رساندن؛ خواه نیکوکار باشد خواه فاجر و گناهکار، و طول دادن سجده، و روزه‌دار بودن روزها و شب‌زنده‌داری و دوری گزیدن از محرّمات، و انتظار فرج با صبر و پایداری و مقاومت و کوشش در تحقق آن، و خویشتنداری و

ص:۲۶۵

شکیبائی در مصیبت، و حسن رفتار با دوست و رفیق.

آنگاه گرفتن وضو آن طور که خداوند در کتاب خود امر فرموده شستن روی و دو دست از آرنجها تا سر انگشتان، و مسح کردن سر و روی دو پا یک بار، و اینکه وضو را جز غائط یا بول یا رها شدن باد از معده یا خواب یا جنابت باطل نمی‌کند، و اینکه هر کس مسح پاها را بر بشره و پوست نکشد و روی کفش خود را مسح کند، پس براستی که خدا و رسولش را مخالفت نموده است، و واجب او را ترک کرده و کتابش را عمل ننموده است.

و غسل روز جمعه سنّت است، و همچنین غسل دو عید (فطر و قربان) و غسل وارد شدن بمکه یا مدینه، و غسل زیارت و غسل احرام، و غسل شب اوّل ماه رمضان، و شب هفدهم و شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم آن ماه. غسل همه این شبها سنّت و مستحب است، و غسل جنابت فریضه و واجب است، و همچنین غسل حیض مانند آنست.

و نماز فریضه است: ظهر چهار رکعت و عصر چهار رکعت، و مغرب سه رکعت، و عشاء آخر شب چهار رکعت، و نماز صبح دو رکعت، و اینها هفده

ص:۲۶۶

رکعت می‌شود.

و نماز سنّت که در شبانه روز مستحبّ است سی و چهار رکعت است؛ هشت رکعت قبل از نماز واجب ظهر، و هشت رکعت قبل از نماز عصر، و چهار رکعت پس از نماز مغرب، و دو رکعت نشسته پس از نماز عشاء که یک رکعت محسوب می‌شود، و هشت رکعت در هنگام سحر (قبل از طلوع فجر)، و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر رویهم سه رکعت که پس از رکعت دوم سلام داده می‌شود، و دو رکعت نافله نماز صبح. و نماز در اوّل وقت افضل است، و ثواب نماز جماعت بیست و چهار برابر نماز فرادی است، و نماز به جماعت با امام فاجر نماز محسوب نمی‌شود، و جز بکسانی که اهل ولایت و طرفداران و هم مذهبان علی علیه السّلام میباشند، اقتدا جایز نیست [یعنی اقتدای به مخالفان علیّ علیه السّلام جایز و درست نیست]. و در پوست

حیوان مرده نماز خوانده نمی‌شود، و همچنین در پوست درندگان. و جایز نیست در تشهد اول گفتن «السّلام علینا و علی عباد اللّه الصّالحین» زیرا خروج از نماز بگفتن سلام است، و چون این سلام گفتی از نماز خارج‌شده‌ای.

و نماز شکسته رفتن هشت فرسخ است و زیادتر (که یک روز تمام با وسائل آن روز، شخص در راه بود)، و چون مسافرت کنی و نماز را شکسته بخوانی

ص:۲۶۷

روزه‌ات را باید افطار کنی، و هر کس مسافرتش شرعی بود و (با این حال) روزه گرفت و افطار نکرد روزه‌اش باطل است و باید آن را در حضر قضا کند، زیرا روزه در سفر باطل است.

و قنوت در نماز (فریضه): صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء سنّت واجب است (یعنی حتّی الامکان باید آن را بخواند).

و نماز بر میّت پنج تکبیر است، پس هر کس کم کند یعنی کمتر از پنج تکبیر بگوید با سنّت مخالفت کرده است، و چون میّت را بگور سرازیر می‌کنند باید ابتدا از پایش آرام آرام داخل قبر کنند.

و بلند گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» در تمامی نمازها سنّت است، و زکات واجب در هر دویست درهم پنج درهم است و در کمتر از آن زکاتی نیست، و زکات بر مال تعلّق نمی‌گیرد مگر پس از اینکه سال بر او بگذرد (یعنی وارد ماه دوازدهم سال شود)، و جایز نیست که زکات را بغیر اثنی عشری مذهب داد، یا بغیر شیعه- از کسانی که بتشیّع معروفند- داد، و عشریّه زکات گندم و جو و خرما و مویز چون به پنج وسق- که هر کدام شصت صاع است و هر صاع چهار مدّ است- رسید زکات تعلّق میگیرد، نه کمتر، و زکات فطره بر هر فردی چه کوچک و چه بزرگ، چه آزاد و چه برده، چه مرد و چه زن، واجب

ص:۲۶۸

میباشد که آن عبارت است از گندم و جو و خرما و مویز، یک صاع که آن چهار مدّ است (هر مدّ ۷۵۰ گرم است) و جایز نیست به غیر شیعه امامی داده شود.

و آخرین حدّ حیض (معمولا) ده روز است و کمترش سه روز، و (باید) زن مستحاضه بخود پنبه بردارد تا مانع از آمدن خون باشد و غسل میکند و نماز میخواند، و امّا حائض نماز را ترک میکند و قضا هم ندارد، و روزه را ترک می‌کند امّا آن را باید قضا کند.

و روزه ماه رمضان واجب است (برای حاضر) و با رؤیت هلال روزه گرفته می‌شود و با رؤیت هلال، افطار، و نماز مستحبّی را نمی‌توان بجماعت بجای آورد زیرا که آن بدعت است و گمراهی و هر گمراهی سرانجامش دوزخ است، و روزه سه روز در هر ماه در هر دهه یک روز پنجشنبه اوّل و پنجشنبه آخر و چهارشنبه وسط مستحب است، و روزه ماه شعبان بسیار نیکوست برای آن شخص که روزه بدارد، و روزه‌های قضاشده ماه رمضان را میتوان متفرّقا بجای آورد و مجزی است.

و حجّ خانه خدا بر کسی که مستطیع باشد و راهی بآن داشته باشد واجب

ص:۲۶۹

است و مراد از استطاعت و راه داشتن دارای زاد و راحله بودن و صحت بدن است، و حجّ برای غیر اهل مکّه، حجّ تمتّع است، و حجّ قرآن و افرادی که سنّیها بجا می‌آورند درست نیست مگر برای کسانی که از اهل مکّه‌اند و منزلشان در آن شهر است، و احرام قبل از رسیدن بمیقات درست نیست (مگر اینکه بنذر بر خود واجب کرده باشد) خداوند متعال فرموده: «وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ» (حجّ را با عمره برای تقرّب بخدا تمام بجای آورید- بقره: ۱۹۶)، و جایز نیست گوسفند اخته را قربانی کرد و پذیرفته نمی‌شود، زیرا که آن ناقص است و همچنین گوسفندی که بیضه‌های او در اثر ضربه‌ای از کار افتاده باشد.

و جهاد بدستور امام عادل واجب میگردد، و هر کس بجهت حفظ مال خود کشته شود شهید است، و جایز نیست احدی از کافران یا ناصبیان را در زمان تقیّه کشت، مگر اینکه قاتل باشد یا ماجراجو و مفسد (یا ستمکار)، و این هم در صورتیست که بر خود و اصحاب و یاران خود از کشته شدن نهراسی (یعنی اگر بیم آن باشد که طرفداران آن کافر یا ناصبی دست بخونریزی و کشتار اهل حقّ میزنند جایز نیست) و تقیّه کردن در زمان تقیّه و یا محلّ تقیّه واجب است، و کسی که برای دفع ظلم از خود از روی تقیّه سوگند بدروغ یاد کند کفّاره ندارد و گناه نکرده است.

و طلاق بنا بروش و سنت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آن روشی که خداوند تعالی در

ص:۲۷۰

کتاب خود فرموده و در سنّت رسول است صحیح است و در غیر آن روش و شرائط، طلاق مخالف کتاب است و درست نیست، چنان که نکاح نیز اگر با کتاب خدا مخالف بود نکاح نیست و رابطه و علقه زوجیّت ایجاد نمیکند، و جایز نیست مرد بیش از چهار زن آزاد بحباله نکاح داشته باشد، و هر گاه زن سه بار طلاق عدّی داده شد، دیگر بدان مرد باز نمی‌گردد مگر آنکه شوهری بعقد دوام اختیار کند (و چنانچه او مرد یا طلاق داد محلّل واقع شده و بر شوهر اوّل حلال می‌شود و میتوان بعقد نکاح او در آید) و امیر مؤمنان علیه السّلام فرموده است:

بپرهیزید از ازدواج با زنانی که در یک مجلس سه بار طلاق داده شده‌اند زیرا که اینان دارای شوهرند. (عقیده مخالفین این است که در یک مجلس سه طلاق).

و صلوات بر پیغمبر واجب است در همه جا: هنگام عطسه کردن، یا در وقت ذبح کردن حیوانات حلال گوشت و غیر اینها (یعنی حکم «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً»، و تنها اختصاص بتشهّد نماز ندارد، بلکه عمومیّت دارد و در تشهّد ترکش جایز نیست و نماز را ناقص میکند)، و دوستی با دوستان خدا، و دشمنی با دشمنان خدا و بیزاری جستن از آنها و از پیشوایانشان واجب است، و نیکی بپدر و مادر واجب است هر چند مشرک باشند، امّا طاعتشان در امری که معصیت خدای عزّ و جلّ است جایز نیست، نه

تنها پدر و مادر بلکه اطاعت هیچ کس در معصیت پروردگار جایز نیست، چرا که مخلوقی را در نافرمانی و معصیت خالق اطاعت نیست.

و ذبح برّه تو دلی که از شکم مذبوح مرده بدنیا آید در وقت ذبح مادرش در صورتی که مو و کلک داشته باشد همان ذبح مادرش میباشد و در صورتی که زنده بدنیا آید باید آن را سر برید.

و جایز بودن آن دو متعه که خداوند در کتابش نازل فرموده و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آن را سنّت نهاده است، یکی متعه زوجه و عقد انقطاعی و بمدت معیّن است، و دیگری متعه حجّ؛ یعنی تمتّع در حجّ.

و فرائض و میراث همان نحوی است که خداوند تعالی در کتابش مقرّر فرموده، و نباید از آن حدود تعدّی کرد و حقّ پاره‌ای را زیاد داد که بدیگران ستم شود، و با وجود فرزند و پدر و مادر احدی از اقوام ارث نمی‌برند مگر شوهر یا زوجه، و کسانی که در کتاب خدا سهمی برای ایشان ذکر شده است بمیراث سزاوارترند از کسانی که حقّی بر ایشان ذکر نشده است، و عصبه از دین خدا نیست.

شرح: «عصبه در اصطلاح فقها آنست که مال میراث از سهامی که در فرائض معیّن شده زیاد بیاید و سهم بر ان سهمشان به یک یکم نرسد و مثلا هفت دهم مال شود، مبلغ زائد را فقهای عامه میگویند باید به

خویشان متوفّی غیر آنان که سهم برده‌اند داد، و در مذهب ما باید بصاحب سهام موافق سهمشان ردّ کرد، و همچنین اگر مال میراث از سهامی که در قرآن ذکر شد کم بیاید مثلا سهام ده هشتم باشد کسر مال را باید از چه کسی کم کرد؟ در مذهب ما هر کسی که دو سهم برای وی در شرائط مختلف ذکر شده است از سهم کمتر او دیگر کسر نمی‌کنند، و از کسانی که یک سهم معیّن برای ایشان ذکر شد کسر میکنند ولی عامّه از سهم همه میراث بر آن کسر میگذارند و این را «عول» گویند».

باری: عقیقه کردن از برای مولود- پس یا دختر- لازم است، و همچنین نامگذاری و تراشیدن موی سرش در روز هفتم میلادش و بوزن موی او طلا یا نقره صدقه دادن، و ختنه کردن برای مردان واجب، و خیر است برای زنان، و خداوند تبارک و تعالی کسی را باندازه طاقتش مکلّف نمی‌سازد، بلکه «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها» (خداوند کسی را مکلّف نمی‌سازد مگر در حدی که کاملا و با کمال راحتی بتواند تکلیف خود را انجام دهد و در سعه باشد نه در منتهای طاقت و فشار.) و افعال بندگان مخلوق خدا است، امّا بخلق تقدیری (یعنی خدا خواسته است مختار باشند و بتوانند انجام دهند یا نه) نه خلق تکوینی (که اختیار نداشته باشند و بدون دخالت و هیچ گونه تصرّف مانند ابزار کارگر، عملی از آنها سربزند) و خداوند البتّه خالق همه چیز است، و ما نه بجبر قائلیم و نه بتفویض، و خداوند بی‌تقصیر را بجای مجرم و تقصیر کار مؤاخذه نمی‌کند، و

کودکان را بگناه پدران عذاب نمی‌نماید، و هیچ کس بار دیگری را نخواهد کشید، و برای شخص نیست مگر آنچه را که خود بکوشش بدست آورده، و بر خداوند است که بگذرد و عفو کند و بفضل و کرمش رفتار نماید، و ستم و جور و ظلم از او صادر نمی‌شود زیرا که منزّه و مبرّای از آن است، و خداوند فرمانبری کسی را که میداند او مردم را گمراه میکند و از صراط حقّ دور میسازد واجب نساخته است و برای رسالتش این چنین کسی را برنگزیده است، و از بندگانش آن کس را که میداند که وی به او و بعبادتش کافر خواهد شد و پیروی شیطان را خواهد کرد انتخاب نمی‌کند.

و اینکه اسلام غیر از ایمان است، و هر مؤمنی مسلمانست، ولی هر مسلمانی مؤمن نیست، و دزد در هنگام دزدی ایمان ندارد، و همچنین زانی در هنگام زنا کردن ایمان از او سلب شده و در آن حال مؤمن نیست، چرا که اگر مؤمن بود زنا نمی‌کرد، و اصحاب حدود یعنی: کسانی که مستحقّ کیفر حدّ هستند نه از مؤمنانند و نه از کافران (بلکه تنها) مسلمانند، و خداوند هیچ کس را از مؤمنین که وعده بهشت به او داده بدوزخ داخل نمیکند، و کافری را که وعده خلود ابدی در آتش باو داده از آتش بیرون نمیکند، و نمی‌آمرزد کسی را که مشرک بوده، و برایش انباز و شریکی قائل می‌شده است، و بغیر از شرک را

ص:۲۷۴

می‌آمرزد- البتّه از آن کسی را که خود صلاح بداند- و گناهکاران موحّدان را در آتش دوزخ مخلّد نمی‌دارد و روزی نجات خواهند یافت و از آتش خارجشان خواهند کرد، و شفاعت در حقّ ایشان جایز است.

و این روزگار، روزگار تقیّه است در این مرز و بوم، که آن سرزمین اسلام است نه سرزمین کفر و نه سرزمین ایمان، و امر بمعروف و نهی از منکر هر دو واجب و از واجبات است در صورت امکان، که بیمی بر جان شخص نباشد. و ایمان، به اداء امانت و پرهیز از جمیع گناهان کبیره است، و آن شناخت و معرفت خدا و رسول است به دل و صمیم قلب و اقرار نمودن با زبان (که صریحا بگوید: (أشهد أن لا إله إلا اللّه، و أنّ محمّدا رسول اللّه) و طبق آن اعتقاد، عمل کردن است.

و تکبیر در روز عید فطر و قربان واجب است، و در عید فطر در تعقیب پنج نماز (گفتن تکبیر) واجب است- که ابتدای آنها بعد از نماز مغرب شب عید است-، و در عید قربان بعد از ده نماز است- که ابتدای آن عقب نماز ظهر است در روز قربانی و عید اضحی که دهم ماه ذی حجّه باشد-، و برای کسی که در منی حاضر باشد بعد از پانزده نماز واجب است، یعنی ترکش زیان آور است.

ص:۲۷۵

و زن در حالت بعد از زایمان و نفاس بیش از هجده روز ترک نماز نمی‌کند، پس اگر پیش از این (هیجده روز) پاک شد، نماز بخواند، ولی اگر از هجده روز گذشت و خون بند نیامد پس غسل میکند و نماز گزارد و عمل مستحاضه را انجام میدهد.

و بعذاب قبر و عالم برزخ، و بمنکر و نکیر ایمان داشتن، و نیز به برانگیخته شدن پس از مرگ در روز رستاخیز، و بمیزان و پل صراط. و بیزاری از کسانی که در حقّ آل محمّد علیهم السّلام ظلم کردند واجب است؛ و (خصوصا رؤسا که) آنان را خانه‌نشین

نمودند، از بلاد و زادگاه خود بیرون راندند، یا قصد آن را داشتند، و ستم و ناروائی را بر آنان سنّت نهادند، و سنّت پیغمبر- صلّی اللَّه علیه و آله- را زیر و رو کرده و تغییر دادند. و همچنین بیزاری از پیمان‌شکنان که اصحاب جمل باشند و قاسطین که معاویه و اتباع اویند، و مارقین که خوارج نهروانند، از اینانند که هتک حجاب رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله کردند و بیعت با امامشان را شکستند و آن زنگ را سوار شتر کرده و ببصره آوردند، و با امیر مؤمنان- علیه السّلام- بقتال پرداختند، و شیعیان با تقوی را- که رحمت خدا بر ایشان باد- کشتند.

و بیزاری جستن از آن کس که صحابه نیکوکار و اخیار را نفی بلد کرد و آنان را به غربت فرستاد، و آنها را که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله طرد کرده بود بمرکز اسلام

ص:۲۷۶

آورد، و ملعونان را پناه داد، و اموال مسلمین را در میان توانگران پخش کرد و فقرا را محروم ساخت و بضعفا چیزی از حقّشان نپرداخت مگر اندکی، و بیخردان را از عمّال و کارگزاران مملکت اسلامی قرار داد- مانند معاویه و عمرو بن عاص که هر دو مورد لعن رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بودند-، و واجب است بیزاری جستن از دوستان ایشان که با امیر مؤمنان بمحاربه برخاستند، انصار و مهاجرین را کشتند، و اهل فضل و صلاح را از پیشینیان بقتل رسانیدند.

و همچنین بیزاری از اهل شوری، و ابو موسی اشعریّ و دوستانش که اینان کسانی هستند که اهل این آیه‌اند: الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً* أُولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ، یعنی: (اینان کسانی هستند که زیانکارترین مردمند که گم شد و ضایع گردید کوششهای ایشان بانجام کارهای نیک در این دنیا، و می‌پندارند که کار نیکو انجام می‌دهند، و اینانند که بآیات و نشانه‌های پروردگارشان کافر گشتند) و بولایت امیر المؤمنین- علیه السّلام- و بلقاء پروردگار کافر شدند، یعنی خدا را ملاقات خواهند کرد و میمیرند بدون ولایت علیّ علیه السّلام و اعمالشان یکسر تباه و حبط و نابود می‌شود، و روز رستاخیز ترازوئی برای ایشان بپا نخواهیم کرد که بدان عمل خیر ایشان سنجیده شود، زیرا خیری برای آنها باقی نماند و همه تباه و نابود شد، و آنان سگان اهل دوزخند.

و همچنین واجب است بیزاری از آنها بتهای ساختگی که پیشوایان ضلالت

ص:۲۷۷

و گمراهی و جلوداران جور و ستم بر رعیّت بودند جملگی از اوّلین و آخرینشان. و نیز بیزاری از کسانی که همکار پی‌کنندگان ناقه صالح بودند که از اشقیاء اوّلین است، و اینان اشقیاء آخرین. و از هر کس که با آنان طرح دوستی ریخته، و واجب است دوستی و موالات با علیّ علیه السّلام و زیر پرچم او بودن، و تحت پرچم کسانی که در صراط و منهاج و راه و روش پیغمبرشان صلوات اللَّه علیه گام برداشتند، و سلوک نمودند، و چیزی از سنّت او را تغییر ندادند (ترک سنّت و عمل به بدعت نکردند)، مانند سلمان فارسی و ابو ذرّ غفاری و مقداد بن اسود، و عمّار یاسر، و حذیفة بن الیمان، و ابو هیثم بن تیّهان، و سهل بن حنیف، و عبادة بن صامت، و ابو ایّوب انصاری، و خزیمة بن ثابت ذو الشّهادتین، و ابو سعید الخدری، و امثال اینان که خداوند از آنان

راضی بود و رحمت و رضوانش بر ایشان باد، و دوستی تابعان و هم عقیده‌ها و پیروانشان، و هدایت یافتگان براهنمائی و تعلیم ایشان، و کسانی که در راه آنان قدم برداشتند و بروش آنان سلوک کردند، خداوند از ایشان خشنود باد.

و از آئین اسلام است حرمت خمر و مسکرات؛ چه اندک و چه بسیار آن. و حرمت هر مست‌کننده‌ای اندک یا بسیارش، و هر چه بسیارش مستی آورد

ص:۲۷۸

اندکش نیز حرام است، و مضطرّ به آن نباید شراب بخورد زیرا او را خواهد کشت، و از اسلام است: حرمت هر حیوان درّنده‌ای که دارای دندانهای نیش (گراز) است و هر صاحب چنگالی از پرندگان، و نیز حرمت اسپرز؛ چون خون بسته است، و حرمت جرّی و ماهی مرده روی آب، و مار ماهی، و زمّیر و هر ماهی که فلس ندارد، و اجتناب و دوری گزیدن از گناهان کبیره مانند: قتل نفس؛ که خداوند آن را حرام فرموده، و زنا و دزدی و خوردن مسکرات و فراهم کردن نارضایتی والدین، و فرار از میدان نبرد، و خوردن مال یتیم از راه ستم و زور، و خوردن مردار و خون و گوشت خوک، و ذبایحی که نام غیر خدا بر آن برده شده است یا نام خدا بر آن برده نشده است، (البتّه بعض این حرمتها) در غیر حال ضرورت میباشد.

و رباخواری پس از دانستن آن، و مال حرام و قمار، و کم فروشی در کیل و وزن، و تهمت به زنان پاکدامن زدن، و عمل قوم لوط، و بدروغ شهادت دادن، و یأس از رحمت خداوند، و أمن از عقوبت خداوندی، و قطع امید از رحمت پروردگار، و یاری ظالمان و ستمگران، و گرویدن بآنها، و سوگند بدروغ یاد کردن، و حقوق و طلب مردم را با داشتن مال نپرداختن، و دروغ گفتن و

ص:۲۷۹

تکبّر کردن، و اسراف و تبذیر و خیانت، و کوچک شمردن حجّ خانه کعبه، و نبرد با اولیاء حقّ تعالی، و سرگرم ساز و آواز طرب شدن، و اصرار بر گناهان.

حمزة بن محمّد علویّ که از احفاد زید بن علیّ بن الحسین- علیهما السّلام- بود برای من روایت کرد که: قنبر بن علیّ بن شاذان از پدرش از فضل بن شاذان از علیّ بن موسی الرّضا- علیهما السّلام- مثل این کتاب را نقل کرده است، الّا اینکه نگفته است که حضرت برای مأمون نوشت، و در حدیث او نامه این اضافه را دارد که: زکات فطره را دو «مدّ» گندم و یا یک «صاع» جو، و خرما و مویز گفته، و وضو را شستن یک بار یک بار را فریضه، و دو بار دو بار را نیکو بجای آوردن آن ذکر کرده است، و گناهان پیمبران (که در قرآن آمده) صغایر بخشوده گفته است، و نیز زکات را در نه [۹] چیز معیّن کرده که: گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند، و طلا و نقره است، امّا حدیث عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس- رضی اللّه عنه- در نزد من صحیحتر است، و لا قوّة إلّا باللّه.

ص:۲۸۰

و حاکم ابو محمّد جعفر بن نعیم بن شاذان- رضی اللّه عنه- از عمویش محمّد بن شاذان از فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السّلام آن را مانند حدیث عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس برایم روایت کرد.

از اخبار آن حضرت علیه السّلام:

۲- حسین بن احمد بیهقیّ بسند مذکور در متن از ابو عاصم روایت کرد که علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام نقل کرد که روزی پدرش موسی بن جعفر در حضور پدرش امام صادق علیهما السّلام سخن گفت و نیکو سخن گفت، پدرش علیه السّلام باو فرمود: ای فرزند عزیزم! الحمد للّه که خداوند تو را جانشین پدرانت قرار داد، و مایه خوشحالی و سرور در میان فرزندان، و جبران دوستان از دسته رفته‌ام نمود.

۳- حسین بن احمد بیهقیّ بسند مذکور در متن روایت کرد از محمّد بن- ابی عبّاد- که مشهور بود که اهل ساز و طرب و آواز و باده نوشی است- گفت:

ص:۲۸۱

از حضرت رضا علیه السّلام از مجالس وجد و سرور و ساز و غنا سؤال کردم، فرمود: اهل حجاز (مراد فقها و محدثین و علمای آنجا است) جایز می‌دانند، لکن در چهار چوب و ردیف باطل و لهو است، آیا نشنیدی که خداوند فرموده:

وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِراماً (چون از کنار لغو [چرند و باطل] گذر میکنند بزرگواری و حیثیّت خود را حفظ کرده اعتنا نمی‌کنند- فرقان: ۷۲).

۴- حسین بن احمد بیهقیّ بسند مذکور در متن از سهل بن قاسم روایت کرده که حضرت رضا علیه السّلام در خراسان بمن فرمود: میان ما و شما یک خویشی وجود دارد، عرضکردم: آن کدام است ای سرور من؟ فرمود: هنگامی که عبد اللّه بن عامر بن کریز خراسان را فتح کرد، دو تن از دختران یزدگرد پادشاه سرزمین عجمها را اسیر گرفت و بمدینه نزد عثمان بن عفّان فرستاد، و او یکی را به حسن بخشیده و دیگری را به حسین، و هر دو اینان در حال نفاس از دنیا رفتند، و همسر حسین علیه السّلام به علیّ بن الحسین علیهما السّلام حامله شده بود، و چون در حال زایمان و نفاس از دنیا رفته بود، یکی از کنیزان- که امّ ولد یکی از فرزندان فرزند پدرش حسین بن علیّ علیهما السّلام بود- مادری و للگی او را بعهده گرفت (و زنی دیگر هم او را شیر میداد) و حضرت بزرگ شد و مادری جز آن امّ ولد برای

ص:۲۸۲

خود نمیشناخت، و بعدا فهمید که آن زن دایه و خدمتکار اوست، مردم نیز او را مادر وی میدانستند، و چون حضرت با وی ازدواج کرد میپنداشتند مادر خود را بزوجیت گرفته است، معاذ اللّه، پناه بخدا، بلکه بلکه اصل مسأله این بود که این زن در خانه علی بن الحسین علیهما السّلام ماندگار بود، یک وقتی امام از همخوابگی با یکی از همسرانش فارغ شده بود و برای غسل کردن بیرون می‌آمد، آن زن ویرا دید، حضرت به او گفت: اگر تو هم آرزوی همسرداری خدا را در نظر دار و از من پنهان نکن

و بگو، زن گفت: آری، پس حضرت او را بزوجیّت خود در آورد، و مردم چون او را مادر حضرت می‌پنداشتند، شهرت دادند که علیّ بن الحسین با مادر خود تزویج کرده است. مترجم گوید: «مراد به «ولد أبیه» علیّ اکبر است» و محمّد بن یحیی صولی گوید: عون بن محمّد گفت: سهل بن قاسم برای من نقل کرد که: هیچ یک از فرزندان ابو طالب نبود مگر اینکه حدیث حضرت رضا علیه السّلام را راجع به این قضیه (قضیه فوق) از من نوشت.

۵- بسند مذکور در متن ابو حسین محمّد بن ابی عبّاد گفت: شنیدم حضرت رضا علیه السّلام روزی بیکی از غلامان خود فرمود: ای غلام: «آتنی الغداء» صبحانه را بیاور، من لفظ حضرت را در دل نادرست انگاشتم، چون فعل «آتی یؤتی» یک مفعول بیش نمی‌گیرد و مفعول دوم آن باید با باء تعدیه باشد و

ص:۲۸۳

ذکر شود، مثلا باید گفته شود: «آتنی بالغداء». حضرت این انکار را از رخساره من تفرّس کرد، و این آیه را قراءت فرمود: قالَ لِفَتاهُ آتِنا غَداءَنا (موسی به یوشع گفت: بیاور چاشت ما را- کهف: ۶۱)، من عرضکردم امام عالمترین مردم میباشد و از همه افضل است. (حضرت بقرآن که تمامی فصحای عرب آن را از نظر فصاحت معجزه میدانند تمثّل جست).

۶- حسین بن احمد بیهقیّ از محمّد بن یحیی صولیّ نقل کرده که گفت:

در سیراف سنه ۲۸۵ ابو ذکوان برایم نقل کرد که ابراهیم بن عباس کاتب در اهواز سنه ۲۲۷ برایم بازگو کرده گفت: ما روزی نزد علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام بودیم حضرت مرا فرمود: در این جهان نعیم حقیقی نیست، پاره‌ای از فقهاء که در محضرش حاضر بودند گفتند: این چنین نیست، خداوند خود می‌فرماید:

ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ (در این روز از نعیم پرسش خواهید شد- تکاثر: ۸) آیا این همین آب سرد گوارا در دنیا نیست؟ حضرت با آواز بلند فرمود: شما این چنین معنی میکنید، و آن را بچند وجه تفسیر مینمائید، جماعتی گفتند: مراد آب خنک است، و جماعتی دیگر گفتند: طعام لذیذ است، و عدّه دیگر گفتند: خواب خوش است.

ص:۲۸۴

امام علیه السّلام فرمود: پدرم برایم نقل کرد که در محضر پدرش ابو عبد اللّه امام صادق علیه السّلام این اقوال شما در بیان آیه «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ» ذکر شد، آن حضرت ناراحت و خشمگین گشته فرمود: خداوند عزّ و جلّ از چیزی که به بندگانش تفضّل کرده نخواهد پرسید و بدان بر آنان منّت نمی‌نهد، و منّت به احسان در مخلوقات قبیح و زشت است تا چه رسد بخداوند عالم عزّ و جلّ، و چگونه چیزی را که مخلوق خدا بدان راضی نیست بخدا نسبت دهند، و لکن مراد به این نعیم دوستی ما اهل البیت (خاندان رسالت) و ولایت ما است، خداوند از آن در قیامت باز خواست خواهد کرد. خداوند پس از پرسش از توحید و نبوّت، بندگان را از مسأله ولایت ما بازجوئی خواهد کرد، زیرا بنده اگر از عهده این سؤال برآید و بدان وفا کرده باشد، این امر

او را به نعیم جاودانه بهشت میرساند، و براستی که این مطلب را پدرش از آباء گرامش از امیر مؤمنان- علیهم الصّلاة و السّلام- برایم نقل کرد بدین صورت که گفت:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بمن فرمود: یا علیّ! اوّلین چیزی که از بنده پس از مرگ سؤال می‌شود شهادتین است؛ شهادت باینکه معبودی جز اللّه نیست، و شهادت باینکه محمّد- صلّی اللّه علیه و آله- رسول خداست، و دیگر شهادت به اینکه تو یا

ص:۲۸۵

علیّ! از جانب خدا و از جانب من ولیّ (امام و سرپرست) مؤمنین هستی، پس هر کس آن را تصدیق نماید و قبول کند و معترف بدان باشد بسوی نعیم جاودانه بهشت رهسپار است.

محمّد بن یحیی صولیّ گوید: ابو ذکوان- پس از نقل این خبر که خود آن را بدون سؤال من آغاز کرده بود- گفت: این حدیث را از چند جهت برای تو نقل میکنم، چون تو از بصره (تا سیراف که هفت روز راهست) بدیدن من آمده‌ای، یک جهت اینکه راوی آن عموی تو (ابراهیم بن عباس صولیّ) است که برای من این حدیث را افاده فرمود، و دیگر اینکه من همه اوقات به علم لغت و اشعار می‌پرداختم و بغیر این دو علم ذوقی نداشتم، تا رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- را در خواب دیدم در حالی که مردم باو سلام میکردند و حضرت سلامشان را پاسخ میداد، من پیش رفته سلام کردم، حضرت سلام مرا جواب نداد، عرضکردم:

یا رسول اللّه! آیا من از امّت شما نیستم؟ فرمود: چرا از امّت من هستی لکن آن حدیثی را که راجع به نعیم از ابراهیم شنیدی برای مردم بگو، صولی گوید: و این حدیث را عامه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت می‌کنند، ولی بدین صورت که در آن ذکر «نعیم» و آیه و تفسیر آن نیست، و تنها روایت می‌کنند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اوّل چیزی که در روز قیامت از بنده سؤال می‌شود شهادت بتوحید

ص:۲۸۶

و نبوّت و دوستی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام است.

۷- حسین بن احمد بیهقی از صولی از محمّد بن موسی از پدرش روایت کرده که حضرت رضا علیه السّلام روزی سخن از قرآن راند، و پیرامون عظمت حجّت و علامت و اعجاز نظم آن سخن گفت، و فرمود: آن ریسمان محکم الهی است، چنگ آویز استوار و پا بر جای اوست، و راه برجسته و برتر و کامل اوست که، سالک و رهسپار، خود را به بهشت میرساند و از آتش دوزخ نجات می‌بخشد، در طول زمان و مرور ایّام و گذشت روزگاران کهنه نگردد، و بر زبانهای مختلف سست و بی‌ارزش و ناچیز نیاید، چرا که آن برای زمانی خاصّ نیامده، و در هر زمان مانند زمان پیش تازه و نو و جدید است، بلکه حجّت است و برهان برای همه انسانها در هر زمان و مکان، لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ (از هیچ سو باطل بر آن راه ندارد، از جانب حکیم و حمیدی فرود آمده که تمامی مخلوقات او را حمد میکنند- فصّلت: ۴۲).

۸- حسین بن احمد بیهقیّ از صولیّ از سهل نوشجانی روایت کرد که:

ص:۲۸۷

مردی بحضرت رضا علیه السّلام گفت: یا ابن رسول اللّه! از عروة بن زبیر نقل کرده‌اند که گفته است: رسول خدا در حال تقیّه از دنیا رفت؟ فرمود: امّا بعد از نزول این آیه یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» (ای پیامبر آنچه بر تو فرستاده شده است از جانب پروردگارت بمردم ابلاغ کن که اگر آن را پنهان نگهداری و نرسانی رسالت او را انجام نداده ای، خداوند تو را از مردم و دشمنی آنان حفظ خواهد کرد- مائده: ۶۷) این آیه هر نوع تقیّه ای را میان او و مردم بضمان خداوند عزّ و جلّ برداشته است، و امر خدا را ابلاغ فرموده، امّا قریش هر کار که میل داشت پس از رحلت او انجام داد، امّا قبل از نزول آیه مبارکه شاید (در حال تقیّه بوده‌اند).

۹- بیهقیّ بسند مذکور در متن از ابراهیم بن عبّاس روایت کرد که گفت:

علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام از پدرش از جدّش جعفر بن محمّد علیهم السّلام مرا حدیث کرد که فرمود: هنگامی که دنیا بشخص روی می‌آورد محاسن و نیکیها و خوبیهای دیگران را (دنیا) در او جلوه‌گر میسازد، و چون از کسی روی گرداند (دنیا) نیکیها و خصلتهای خوب خود شخص را هم از او سلب کرده و بد

ص:۲۸۸

جلوه میدهد.

۱۰- بیهقیّ بسند مذکور در متن از ابراهیم بن عبّاس روایت کرد که گفت:

از علیّ بن موسی علیهما السّلام شنیدم میفرمود: دوستی یا رفاقت بیست ساله ایجاد خویشی و قرابت می‌کند، و علم و دانش برای فرزند گرد آورنده‌تر است خیر دنیا و آخرت را از آنچه پدران و تبار برای او مال یا افتخار باقی گذارده‌اند.

۱۱- محمّد بن احمد بغدادی بسند مذکور در متن از حسن بن علیّ امام عسکریّ از علیّ بن موسی الرّضا علیهم السّلام روایت کرد که: آن حضرت از پدرش موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل کرد که آن جناب فرمود: قائم کسی نخواهد بود مگر آنکه امام پسر امام و وصیّ فرزند وصیّ باشد.

۱۲- و بهمین سند از امام صادق از پدرش امام باقر علیهما السّلام روایت کرد که آن جناب فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وصیّت کرد و سفارش نمود مردم را به پیروی از علیّ و حسن و حسین علیهم السّلام، سپس در باره آیه کریمه در گفتار خدای عزّ و جلّ که فرموده: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ

ص:۲۸۹

مِنْكُمْ (ای گروه مؤمنین، خدا و پیغمبرش را اطاعت کنید و اولی الأمر را نیز- نساء: ۵۹)، گفت: مقصود ائمّه از أولاد علیّ و فاطمه علیهم السّلام میباشند تا روز رستاخیز.

۱۳- محمّد بن احمد از احمد بن فضل از بکر بن احمد از امام عسکریّ از پدرش از آباء گرامش از حسین بن علیّ علیهم السّلام روایت کرد که فرمود: از جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: در شب معراج؛ آن شبی که پروردگارم مرا سیر داد فرشته‌ای را در میانه عرش دیدم که شمشیری از نور در دست داشت و با آن بازی میکرد، چنان که علیّ بن ابی طالب با ذو الفقار بازی میکند، و دیدم فرشتگان هر گاه مشتاق روی علیّ میشدند، نظر بر رخ آن فرشته میکردند، عرضه داشتم پروردگارا! آیا این برادرم علیّ بن ابی طالب، پسر عموی من است؟

خداوند فرمود: ای محمّد این فرشته‌ای است که او را بصورت علیّ خلق کرده‌ام، او در میانه عرش بعبادت من مشغول است و ثواب حسنات او را از تسبیح و تقدیس همه در نامه عمل علیّ بن ابی طالب مکتوب می‌شود تا روز قیامت.

شرح: «شمشیر سنبل قدرت است، و در معراج، خداوند متعال

ص:۲۹۰

صورت ملکوتی فردوس اعلا و مدینه فاضله را برسولش صلّی اللّه علیه و آله نشان داد، و صورت علیّ علیه السّلام با شمشیر و بازی کردن او با آن تعبیرش آنست که قدرت در مدینه فاضله باید بدست علیّ یا کسانی که علیّوارند باشد، و شمشیر برای ترس و ارعاب خصم است نه کشتار و خونریزی، و حتّی الامکان باید از قدرت، استفاده «تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ- انفال: ۶۰» شود نه «تقتلون به من خالف» فافهم».

۱۴- محمّد بن احمد بغدادی بسند مذکور در متن از حسن بن سلیمان از علیّ بن موسی الرّضا از پدرش از آباء گرامش علیهم السّلام از امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که آن جناب از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت نمود که فرمود: نزدیک است که حسد بر تقدیرات الهی سبقت گیرد.

شرح: «مراد اینست که حسادت افراد نسبت بیکدیگر گاهی چنان شدید و سخت است که بعید نیست از مقدّرات الهی پیشی گیرد و چیزی را که خداوند برای محسود از خیر و نعمت خواسته زائل سازد و شخص حسود زوال نعمت و خیر محسود را طلب می‌کند و همه تلاشش دور کردن نعمت از او است، و بسا می‌شود که کمر بقتل محسود می‌بندد، و او را میکشد و سعی در آن دارد که آنچه خداوند خواسته و تقدیر کرده است بر هم زند».

۱۵- محمّد بن احمد بغدادیّ بسند مذکور از دارم نهشلیّ از علیّ بن موسی

ص:۲۹۱

از پدرش از آباء گرامش علیهم السّلام از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرد که گفت:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: یا علیّ! مراعات مرا در باره تو کسی نکند مگر تقوی پیشگان، پاک سیرتان، نیکوکاران، و برگزیدگان، و این چنین اشخاص در میان امّت من نیستند مگر اندک همانند موی سفیدی که در گاو سیاه باشد در شب تاریک (که بسختی دیده شود).

۱۶- محمّد بن احمد بغدادیّ بسند مذکور از دارم نهشلیّ از علیّ بن موسی از پدرش از پدران بزرگوارش علیهم السّلام از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که آن جناب فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در حالی که انگشتری از عقیق یمانی رنگارنگ در دست داشت بر ما درآمد و به امامت با ما نماز جماعت خواند، و چون نماز پایان یافت آن انگشتری را بمن بخشید و فرمود: یا علیّ با این انگشتری نماز بجای آر، آیا نمیدانی که نماز گزاردن با عقیق یمانی هفتاد نماز محسوب می‌شود، و آن نگین تسبیح و استغفار میکند، ثواب آن اذکار برای صاحبش که آن را بدست دارد ثبت می‌شود. و نگهداری از لغزشها و رستگاری و کامیابی و خوشبختی بدست خدا است.

ص:۲۹۲

باب ۳۶ وارد شدن حضرت رضا علیه السّلام به نیشابور، و ذکر خانه و محلّه‌ای که در آن وارد شد

۱- محمّد بن احمد بن اسحاق نیشابوریّ گوید: از جدّه ام خدیجه دختر حمدان بن پسنده شنیدم وقتی آن حضرت علیه السّلام بنیشابور وارد شدند به «لاشاباذ» که در ناحیه غربی شهر است در خانه جدّم پسنده نزول اجلال فرمودند، و وی را پسنده گفتند برای اینکه حضرت در میان تمام خانه‌ها خانه او را اختیار کرد، و «پسنده» کلمه فارسی است و معنایش بعربی «مرضیّ» است که مراد شخص مورد رضایت است، چون بخانه ما وارد شد نهال بادامی در زاویه‌ای از زوایای آن خانه کاشت، و آن نهال روئید و در عرض یک سال درختی شد و ثمر داد، و مردم این را فهمیدند، و از بادام آن برای شفای بیماران میبردند، و هر کس را که دچار نوعی بیماری بود به یک بادام آن درخت تبرّک می‌جست و آن را بعنوان شفایابی می‌خورد و بهبود می‌یافت، و هر کس را ناراحتی چشم بود دانه‌ای از آن بادام را روی چشم خود می‌گذاشت و شفا می‌یافت، و زن باردار اگر درد

ص:۲۹۳

ز ایمان بر او سخت میشد یک حبّه از مغز بادام آن تناول میکرد و وضع حمل بر او آسان، و در حال فارغ میشد، و هر گاه حیوانی از چهارپایان اهلی مبتلا بقولنج میگشت ترکه‌ای از شاخ آن درخت بر زیر شکمش میسودند عافیت می‌یافت، و باد قولنج ببرکت حضرت رضا علیه السّلام از او دور میشد، روزگاری چند گذشت که آن درخت خشک شد، جدّم آمد و شاخه‌های آن را قطع کرد و دیده‌اش کور شد، سپس ابن حمدان که او را ابو عمرو می‌گفتند؛ تنه آن را برید و از روی زمین برداشت، بعد اموال او که هفتاد هزار، تا هشتاد هزار درهم ارزش آنها بود، در دروازه فارس همه نابود گردید و از دست رفت و چیزی برای او باقی نماند، و این ابو عمرو دو پسر داشت که دفتردار محمّد بن ابراهیم بن سمجور بودند یکی بنام ابو القاسم و دیگری بنام ابو صادق، خواستند که این خانه را تعمیر کنند و بیست هزار درهم (صرف) مخارج آن کردند و هنگام تعمیر خانه ریشه‌های درخت مزبور را از جا درآوردند و نمی‌دانستند که چه عاقبتی خواهند داشت، بعدا یکی از آن دو پسر متولّی اراضی و املاک و باغات

ص:۲۹۴

امیر خراسان شد، و پس از مدّتی با محملی بشهر بازگشت در حالی که پای راستش سیاه شده بود و کم‌کم گوشت آن متلاشی شد و یکماه طول نکشید که جان بجان آفرین تسلیم نمود، و آن دیگر که برادر بزرگتر بود در دیوان امیر نیشابور دفتردار شد و جماعتی گرد او بودند و خطّی بسیار نیکو داشت، روزی یکی از کارمندانش در میان جمعیّت که همگی در کنارش بودند گفت:

خداوند صاحب این خطّ را از چشم بد حفظ کند، همان دم دستش بلرزید و برعشه افتاد و قلم از دست او بیفتاد و دملی در آن پیدا شد، بمنزل رفت، و ابو العبّاس کاتب با جماعتی بعیادتش رفتند، و باو گفتند: این ناراحتی از حرارت (فشار خون) است، رگ بزن و یا حجامت کن، وی بپذیرفت و حجّام آمد و از او خون گرفت، روز دیگر بعیادتش آمدند و بار دیگر او را گفتند: خون بگیر وی در بار دوم حجامت کرد و خون گرفت ولی همان روز مرگش فرا رسید و دار فانی را وداع گفت، و مردن هر دو برادر در کمتر از یک سال اتّفاق افتاد.

شرح: «ظاهرا این افراد بقصد توهین و مخالفت مرتکب بریدن درخت و قطع شاخه‌ها و کندن ریشه آن شده‌اند، و إلّا بسیار بعید می‌نماید که بدون قصد توهین مبتلا به این مصیبات شده باشند، بلکه با قصد توهین هم دور از رحمت خاندان عصمت علیهم السّلام است که چنین کیفرهائی برای مردمی که تربیت

ص:۲۹۵

صحیح نشده‌اند و حجّت بر آنها تمام نیست مقرّر دارند، زیرا خداوند در قرآن کریمش در صفات کسانی که اهل حقیقت و مؤمن بخدا و رسول و ولایت اهل بیتند می‌فرماید: وَ إِذا ما غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ یعنی اینان به آسانی غضب نمی‌کنند و چنانچه غضب هم بکنند بزودی می‌بخشند و صرف نظر می‌کنند، این صفت مؤمنان است تا چه رسد به آل پیغمبر و ائمّه اطهار علیهم السّلام که مظهر تامّه رحمت الهی هستند و کیفر را قبل از اتمام حجّت جایز نمی‌دانند. و در متن داستان آمده که آنان از عاقبت کار بی‌خبر بودند، باری آنچه مسلّم است این داستان حدیثی نیست که از لسان یکی از معصومین صلوات اللّه علیهم صادر شده باشد، بلکه ممکن است اصلی داشته و راویان آن را بصورت داستانی درآورده‌اند، و مؤلّف- رحمه اللّه- چون در این خبر معجزه‌ای از حضرت رضا علیه السّلام بوده آن را نقل کرده، و حکمی بیش از نقل یک معجزه در بر ندارد، البتّه امام مانند خورشید و شهاب فروزان است که در هر افق که طلوع کند از نور و برکات خویش کانون حیات را منوّر، و از خیر و برکات خویش کاروانیان حیات را سعادتمند میسازد، و اگر حکومت را در اختیار گیرد و آن را بپذیرد، همه زندگی بر همه زندگان از برکت تدبیر او منظّم و استوار و فراخ میگردد، و عدالت واقعی بر سر همگان پرتو می‌افکند، و تماما برشد مقدّر خود خواهند رسید و سعادتمند خواهند گشت، ولی در صورتی که او را کنار گذارند و حکومت را بدیگری بسپارند خیر وجودش به انواع و انحاء دیگر بمردم خواهد رسید، ولی بسیار جزئی و کم و ناپایدار، و این داستان روی این اصل است.

و ما در باب ۵۷ در ذیل خبری کلامی مناسب با این خبر تذکّرا آورده‌ایم مراجعه بدان بی‌ثمر نیست».

ص:۲۹۶

باب ۳۷ سخنان حضرت هنگامی که بعزم دیدار مأمون از نیشابور خارج شده بود

۱- محمّد بن فضل در نیشابور در منزلش با یک واسطه از ابو الصّلت هروی روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السّلام که از نیشابور کوچ میکرد من بهمراه او بودم و آن جناب بر استری ابلق در عماری سوار بود، ناگاه محمّد بن- رافع و احمد بن حارث و یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه با جماعتی از محدّثین و علماء اطرافش را گرفتند و لجام استر را بدست گرفته عرضکردند:

یا ابن رسول اللّه بحقّ آباء پاک و طیّبت سوگندت میدهیم حدیثی از پدر بزرگوارت برای ما بگو، حضرت در حالی که ردای دوروئی از خزّ بر دوش داشت سر مبارک از عماریه بیرون آورد و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم بنده صالح خدا موسی بن جعفر و فرمود: حدیث کرد مرا پدرم، پدر عزیز راستگویم جعفر بن محمّد، و گفت: حدیث کرد مرا پدرم ابو جعفر محمد بن علیّ باقر،

ص:۲۹۷

شکافنده علوم انبیاء، گفت: حدیث کرد مرا پدرم سرور عبادتکنندگان علیّ- ابن الحسین، گفت: حدیث کرد مرا پدرم سرور جوانان بهشتی حسین بن علیّ و گفت: حدیث کرد مرا پدرم علیّ بن أبی طالب علیهم السّلام و گفت: شنیدم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله میفرمود: شنیدم از جبرئیل که میگفت: خداوند جلّ جلاله فرمود: براستی که من خود معبودم، خدائی جز من نیست، پس مرا پرستش کنید که هر کس با شهادت به این کلمه «لا اله الّا اللّه» از روی خلوص بیاید، وارد در قلعه و حصار من شده است، و هر کس که داخل در قلعه و حصار و برج و باروی من شود از عذاب من ایمن خواهد بود.

۲- محمّد بن علیّ مرورودی در منزلش بسند مذکور در متن از علیّ بن- موسی علیهما السّلام از پدرش از اجداد پاکش از امیر مؤمنان علیّ علیهم السّلام از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرد که آن جناب فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرموده:

«لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» قلعه محکم و برج و باروی من است، پس هر کس بدین قلعه داخل شود از عذاب من ایمن خواهد بود.

ص:۲۹۸

۳- ابو نصر احمد بن الحسین ضبّی با دو واسطه از حضرت عسکریّ پدر امام غائب از پدرش از پدران بزرگوارش از علیّ بن موسی الرّضا از پدرش از اجدادش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام روایت کرد که رسول خدا سیّد انبیاء محمّد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: بزرگ فرشتگان جبرئیل گفت: خداوند علیّ أعلی و عزّ و جلّ میفرماید: منم که خود معبود یگانه و بی‌انبازم و معبودی نباشد جز من، پس هر کس بیکتائی من اقرار کند داخل در قلعه من شده است، و هر کس که در قلعه و حصن من داخل گردد از عذاب من ایمن خواهد بود.

۴- محمّد بن موسی بن متوکل- رضی اللّه عنه- با سند مذکور در متن از اسحاق بن راهویه روایت کرد که گفت: در زمانی که علیّ بن موسی علیهما السّلام

ص:۲۹۹

بنیشابور وارد شد، روزی که از آنجا بسوی مأمون خارج میشد، محدّثینی که در این دیار بودند جمله فرا راه او آمده، گفتند: یا ابن رسول اللّه! از میان ما میروی و ما را بحدیثی از احادیث جدّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که از آن بهرمند شویم آگاه نمی‌سازی؟- این در حالی بود که آن حضرت در عماری نشسته بود- سر خویش از عماری بیرون آورد و فرمود: شنیدم از پدرم موسی بن جعفر که گفت: شنیدم از پدرم جعفر بن محمّد که گفت: شنیدم از پدرم محمّد بن علیّ که گفت:

شنیدم از پدرم علیّ بن الحسین که گفت: شنیدم از پدرم حسین بن علیّ که گفت:

شنیدم از پدرم امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام که گفت: شنیدم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که فرمود: شنیدم از جبرئیل که میگفت: شنیدم خداوند عزّ و جلّ فرمود: کلمه «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» حصار و قلعه منست، پس هر کس بقلعه من داخل گردد از عذاب من ایمن خواهد بود، ابن راهویه گوید: هنگامی که عماری حرکت کرد آن جناب بآواز بلند فرمود: این شروطی دارد، و من خود از جمله شروط آن هستم.

نویسنده کتاب- رحمه اللّه- گوید: از شروط اقرار بکلمه «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» اقرار به امامت آن حضرت است که از جانب خداوند عزّ و جلّ معین شده است، و طاعتش بر همگان فرض و واجب است.

ص:۳۰۰

و میگویند: چون حضرت به نیشابور وارد شد، در محلّه‌ای که آن را فروینی گویند بحمّام رفت، و در آن محلّ حمّامی بود که همین حمّام معروف است و آن را در این زمان حمّام الرّضا می‌گویند، و در کناری از آن محلّ چاهی بود، که رو بخشکیدن نهاده بود، حضرت کسی را گماشت که آن چاه را لایروبی کرد و آبش فراوان گشت، و در بیرون درب چاه حوضی ساخت که با پلّه به آن وارد میشدند و آن را از آب آن چاه پر کردند و حضرت در آن حوض غسل کرد و بیرون آمد و در پشت آن حوض نماز گزارد، و مردم بنوبت در آن داخل شده غسل میکردند و بیرون آمده نماز می‌خواندند و از آن آب بقصد تبرّک قطره‌ای چند مینوشیدند و خداوند عزّ و جلّ را ستایش مینمودند، و از درگاه کرمش حاجت می‌خواستند، و آن همین چشمه‌ای است که امروزه معروف به چشمه کهلان است، و مردم از هر طرف بسوی آن (برای تبرّک جستن) می‌آیند.

ص:۳۰۱

باب ۳۸ خبر نادری از آن حضرت

۱- احمد بن حسن قطّان با چند واسطه که نامشان در متن ذکر شده از علیّ بن بلال روایت کرد که گفت: حضرت علیّ بن موسی از پدرش از آباء بزرگوارش از علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم روایت کرد که گفت: خداوند عزّ و جلّ میفرماید: ولایت علیّ بن ابی طالب برج و باروی محکم من است، هر کس در آن داخل شود از عذاب من ایمن خواهد بود.

شرح: «مراد آنست که اگر مردم حکومت علیّ علیه السّلام را بپذیرند، و زیر پرچم او روند و او را اولی الامر خود دانند، در این صورت جهان بشریت از هر گونه عذاب و ناراحتی و بدبختی، و نیز دزدی و قتل و چپاول و فقر و مرض و نابسامانیها رها میگردد، و در این حال همه این معضلات از میان رخت بربسته و عذاب یکسره از خلق برداشته می‌شود».

ص:۳۰۲

باب ۳۹ خروج آن حضرت از نیشابور بسوی طوس و از آنجا به مرو

۱- تمیم بن عبد اللّه قرشی به سند مذکور در متن از ابو الصّلت هروی نقل کرد: وقتی که علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام بسوی مأمون رهسپار شد در بین راه به قریه حمراء که رسید به آن جناب عرض شد: (هنگام) ظهر شده آیا نماز نمی‌خوانید؟

حضرت از مرکب فرود آمد و فرمود: آبی برایم بیاورید، گفتند: یا ابن رسول اللّه آبی با ما نیست، حضرت با دست خویش زمین را بسود آبی پدید آمد که خود و اصحابش که با او بودند بدان وضو ساختند، و آثار آن آب اکنون و تا این روزگار باقی است، و چون به سناباد وارد شد تکیه بکوهی- که امروزه از آن دیگ سنگی میسازند- کرده و گفت:

«اللّهم انفع به، و بارک فیما یجعل فیه و فیما ینحت منه»

(خداوندا! این کوه را آن طور قرار ده که از آن نفع برند، و برکت ده آنچه در آن مینهند و آنچه از آن میسازند) سپس دستور داد که برای حضرت از سنگ آن کوه چند دیگ ساختند، و میفرمود: در ظرف دیگر برای من چیزی نپزید مگر در همین ظرفهای سنگی، و حضرت بسیار کم خوراک بود و چیزهای ساده

ص:۳۰۳

میخورد. و از این رو مردم بسوی حضرت هدایت یافته و برکت دعای حضرت در آن کوه ظاهر شد. آنگاه بخانه حمید بن قحطبه وارد شد و به بقعه‌ای که قبر هارون در آنجا بود رفت، و با دست مبارکش بر کنار قبر هارون خطّی کشید و فرمود: این مکان محلّ قبر من است، و در اینجا دفن خواهم شد، و خداوند این مکان را محلّ زیارتگاه و آمد و شد شیعیان من و دوستانم قرار خواهد داد، و بخدا سوگند زائری مرا زیارت نکند و سلام دهنده‌ای بر من سلام نفرستد جز آنکه آمرزش و رحمت خداوند بشفاعت و وساطت ما اهل بیت نصیب او گردد.

سپس روی بقبله کرده و چند رکعت نماز کرد و دعاهائی بخواند و چون از دعا فارغ شد بسجده رفت و سجده را بسیار طول داد، و من شمردم که پانصد بار در آن سجده خدا را تسبیح کرد سپس برخاست.

۲- ابو نصر احمد بن الحسین ضبّی گوید: حسین بن احمد گفت: از پدرم و او گفت: از جدّم شنیدم که میگفت: چون علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام در زمان مأمون بنیشابور آمد من در خدمتش بودم، و بکارهای شخصی آن بزرگوار اقدام می‌کردم تا روزی که بقصد سرخس از نیشابور خارج شد و من او را بدرقه کردم و

ص:۳۰۴

میخواستم تا مرو بهمراه او باشم، و چون یک مرحله از راه را طیّ کردیم سر از محمل بیرون آورد و فرمود: باز گرد با کمال موفّقیّت، تو بواجب خود اقدام کردی و تا حدّ مشایعت انجام وظیفه نمودی، بس است، عرضکردم: ترا بحقّ جدّت محمّد مصطفی و پدرت علیّ مرتضی و مادرت فاطمه زهرا، که یک حدیث از احادیث برای من بگو تا مرا شفا باشد تا بازگردم، فرمود: تو از من حدیث میپرسی؟! من خود از جوار جدّم بیرون شدم، و حال آنکه نمی‌دانم عاقبت امرم بکجا خواهد کشید، عرضه داشتم بحقّ محمّد مصطفی و علیّ مرتضی و فاطمه زهرا حدیثی برایم بگو که مرا شفا و عافیت بخشیده باشی تا بازگردم بسوی وطنم، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از جدّم از پدرش که او از پدرش شنید و او نیز از پدرش که گفت: شنیدم از پدرم علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام که میگفت: شنیدم از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که میفرمود: خداوند جلّ جلاله فرموده:

«لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» نام و نشان من است، هر کس از روی اخلاص قلب آن را بگوید در حصن و حصار محکم من داخل شده، و هر کس در حصن و حصار من داخل شود از عذاب من ایمن خواهد بود.

ص:۳۰۵

نویسنده کتاب- رحمه اللّه- گوید: اخلاص در آن یعنی اینکه این کلمه وی را از آلوده شدن بمعصیت حفظ کند، و از نافرمانی باز دارد.

۳- محمّد بن موسی بن متوکل- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از یاسر خادم نقل کرده که گفت: چون علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام بقصر حمید بن قحطبه وارد شد لباس خود را از تن بیرون کرد و بحمید داد، و حمید آن را بکنیز خود داد تا آن را بشوید و نظافت کند، طولی نکشید که آن کنیز بازگشت و رقعه‌ای در دست داشت و اظهار کرد که این رقعه در جیب لباس ابو الحسن علی بن موسی بوده و آن را به حمید داد، حمید گوید: من به آن حضرت عرضکردم: فدایت گردم! این کنیز این رقعه را آورده و میگوید که در جیب شما یافته است، این چه چیز است؟ فرمود: این رقعه حرز و دعائی است که من هیچ گاه از خود جدا نمی‌سازم، من عرضه داشتم که ای کاش مرا بدان مشرف میساختی، فرمود: این حرزی است که هر کس آن را بهمراه داشته باشد بلاها از او دفع شده و از هر بلیّه در امان خواهد بود، و پناهی است برای او از شرّ شیطان ملعون [و از شرّ سلطان]، سپس آن دعا و حرز را به حمید دیکته کرد و آن چنین

ص:۳۰۶

بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ- تا آخر دعا، که در متن ذکر شده است و ترجمه آن این است: بنام خداوند رحمان و رحیم، بنام خدا براستی که من پناه میبرم بخداوند رحمان از تو، چه خدا ترس باشی و چه نباشی، چشم و گوش تو را بیاری خداوند شنوا و بینا، بستم، و تو هیچ گونه بر من قدرت و توانائی و غلبه نخواهی داشت، نه بر من و نه بر گوشم، و نه بر چشمم، و نه بر مویم و نه بر پوستم و نه بر گوشتم و نه بر خونم، و نه بر مغزم، و نه بر عصبم، و نه بر استخوانم، و نه بر اهل و عیالم، و نه بر مالم، و نه بر آنچه پروردگارم روزیم فرموده، تو بر هیچ یک از این امور من راهی نداری، من میان خود و تو را با ستر انبیاء و فرستادگان خدا پرده کشیدم؛ آن ستری که پیامبران الهی خود را از شرّ فرعونهای زمان بآن حفظ کردند، جبرائیل از جانب راست من و میکائیل از جانب چپ و اسرافیل از پس پشت، و محمّد- صلی اللَّه علیه و آله- از پیش روی من مانع از منست، و خداوند آگاهست از من و ترا مانع می‌شود از من و همچنین شیطان را، پروردگارا! چیره نکند عدم آگاهی او بصبر و شکیب تو، و موجب نشود که مرا از جای برکند و بوحشت اندازد و کوچک و حقیرم شمارد، بار الها! بتو پناهنده میشوم، بار الها! بتو پناهنده میشوم، بار الها! بتو پناهنده میشوم- اه».

شرح: «باید دانست که حمید بن قحطبه- بضمّ حاء بر وزن کمیل- در سال

ص:۳۰۷

۱۵۲ از سوی منصور دوانیقی بحکومت خراسانات منصوب شده، و در زمان مهدیّ عبّاسی در سال ۱۵۹ در طوس مرکز حکومتش از دنیا رفته است و علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام در زمان مأمون الرشید بسال ۲۰۰ هجری بخراسان احضار یا دعوت شده است، و نمیتوان گفت که: حضرت پیراهنش را بحمید بن قحطبه داده و او از حضرت درخواست آن حرز و دعا را کرده است، چون او قریب چهل سال پیش از این مرده بوده! بنظر میرسد که مراد دیگری باشد بنام حمید، مثلا حمید بن ابی غانم طائیّ؛ همان کس که هارون الرّشید وقتی بخراسان وارد شد در خانه او منزل کرد و همان جا مرد و دفن شد، و این در صورتیست که حمید بن قحطبه با حمید بن أبی غانم متّحد نباشند، و الّا باید گفت: در این مطلب تحریف یا تصحیفی رخ داده است، یا رأسا ساختگی است. ولی در هر حال دعا و تعویذ درست است و لازم نیست سندش صحیح اعلائی باشد، زیرا خداوند تبارک و تعالی رحمت رحمانیّتش بی‌دریغ است، و خود فرموده است ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ (مرا بخوانید از شما می‌پذیرم)، و قصّه معروف حمید بن قحطبه و کشتن شصت نفر از سادات بدستور هارون نیز همین اشکال را داراست، چون در زمان خلافت هارون که در سنه ۱۷۰ به بعد بوده او از دنیا رفته بوده، و تاریخ این کشتار آخر عمر هارون است، و بنظر میرسد قصّه‌ای ساختگی باشد امّا بغرض صحیح مانند فیلمهای غیر مستند- و اللَّه العالم- و آن برای نشان دادن دشمنی عبّاسیان و سخت دلی و بیرحمی هارون و دست‌اندرکارانش با آل پیغمبر علیهم السّلام بوده که شکّی هم در آن نیست،- و علیهم لعائن اللَّه-».

ص:۳۰۸

باب ۴۰ در سبب پذیرش ولایتعهدی مأمون از سوی حضرت رضا علیه السّلام و آنچه رخ داد و کسانی که ناخوش داشتند آن را یا راضی بودند

۱- مظفّر بن جعفر بن مظفّر بسند مذکور در متن از حسن بن موسی [الخشّاب] نقل کرده است که گفت: اصحاب ما (یعنی طرفداران اهل البیت) از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده‌اند که شخصی بآن حضرت گفت: خداوند کارت را راست بیاورد، چگونه شما این امر (ولایت عهد) را پذیرفته و خود را بکنار مأمون رساندید؟!- انگار این عمل را بر حضرت خورده میگرفت و خوش نمیداشت آن را- حضرت باو فرمود: ای مرد! بگو بدانم آیا وصیّ بالاتر است یا نبیّ و پیامبر؟ مرد گفت: پیامبر، حضرت پرسید: مسلمان بالاتر است یا مشرک؟ مرد بپاسخ گفت: البتّه مسلمان، امام فرمود: بدرستی که عزیز- یعنی

ص:۳۰۹

عزیز مصر- مشرک بود و یوسف پیغمبر بود، و اکنون مأمون مسلمان است، و من نیز وصیّ هستم نه پیغمبر، و یوسف از عزیز خواست که او را امیر غلّه کند.

آنجا که گفت: اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ- الآیة (مرا امیر و رئیس کشاورزی کن، زیرا که من نیکو از آن مراقبت می‌کنم و راه افزایش محصول را میدانم و آنچه را که هست حافظم و هر زبانی را میدانم) و من مجبور بر این کار گشتم.

شرح: «ناگفته نماند که در قرآن، عزیز مصر غیر از پادشاه و ملک است، و حضرت یوسف علیه السّلام با ملک این سخنان را گفت نه با عزیز، و هر کسی که با قرآن آشناست بخوبی میداند که عزیز شوهر زلیخا بود نه ملک، و ملک خواب دید نه عزیز، و یوسف خواب را که تعبیر کرد پادشاه او را خواست و ابتدا نیامد و گفت: اوّل تکلیف مرا که عزیز مصر بی‌گناه بزندانم افکنده معلوم کنید آنگاه اگر بخواهید حضور خواهم یافت، و در اینکه اهل بیت- علیهم السّلام- از همه مردم قرآن را بهتر می‌فهمند و بدان آشناترند شکّ و شبهه‌ای برای احدی از مسلمانان باشعور نیست، و پر واضح است که امام علیه السّلام ملک را با عزیز اشتباه نمی‌کند، و معلوم است که در کلام تصرّف شده است، و برای پاسخگویی بپاره‌ای از معترضین، امام علیه السّلام بقصّه یوسف اشاره کرده است. و متأسفانه راوی این داستان نیز بمانند بسیاری از افراد که بین عزیز و ملک را تمیز نمیدهند چنین فهمیده و نقل بمعنی کرده

ص:۳۱۰

و امام علیه السّلام را از مدینه به طوس احضار کردند و از خاندانش هیچ کس را با او نیاوردند و آنچه از روایات متعدّد بدست می‌آید (این است که:) هر کجا که بشهر و آبادی میرسیدند در آن مدّت حضرت را با تشریفات حرکت می‌دادند، و چون به بیابان و کویر می‌رسیدند از عماریه بیرون آورده و بر أستر بدون سایبان سوار می‌کردند، و چنان که مشهور است نماز عید را نگذارند که آن حضرت بصورتی که میخواست ادا کند، بلکه از میان راه او را باز گرداندند، و دیگری را بنماز گماردند، و کاملا پیداست که سفر اختیاری نبوده بلکه تمهیدی برای ساکت کردن زیدی مذهبان بوده که: غالبا میگفتند خلفا را برمیاندازیم و بیکی از اولاد فاطمه علیها السّلام رضایت میدهیم که امامت کند، و «بالرّضا من آل محمّد» شعارشان بود، مأمون علیّ بن موسی علیه السّلام را احضار کرد و لقبش را- چنان که از صریح شعری که دعبل خزاعیّ در مرثیه فرزندش سروده و در آن به مسموم کردن آن حضرت اشاره‌ای نموده- «رضا» نهادند تا طرفداران عقیده زیدیّه سکوت کنند، و از مخالفتی که با خلفای عبّاسی دارند تا حدّی بکاهند، و شعر مزبور چنین است:

-۱ألا ایّها القبر الغریب محلّه بطوس علیک السّاریات هتون

-۲شککت فما أدری أ مسقی بشربة فابکیک أم ریب الردی فیهون

-۳و ایهما ما قلت ان قلت شربة و ان قلت موت انه لقمین

-۴أیا عجبا منهم یسمونک الرّضا و یلقاک منهم کلحة و غضون

ص:۳۱۱

-۵أتعجب للاجلاف أن یتخیفوا معالم دین اللّه و هو مبین

-۶لقد سبقت فیهم بفضلک آیة لدیّ و لکن ما هناک یقین

ترجمه: ۱- ای قبری که جایگاهش در طوس غریب است، اشکهای غم پیوسته بر تو ریزان است.

۲- در شبهه‌ام که آیا تو را زهر خوراندند تا بر تو گریه کنم یا بمرگ طبیعی از دنیا رفته‌ای تا داغ تو بر من آسانتر گردد؟! ۳- و هر کدام را بگوئی؛ چه بگوئی به «زهر» و چه بگوئی بمرگ طبیعی، هر دو سزاوار گریستن است.

۴- شگفتا که تو را «رضا» نامیدند ولی تو باید از آنها بیم و رنج ببینی! ۵- آیا تعجب میکنی از این سخت دلان که معالم آشکار دین خدا را دستخوش تغییر و تبدیل کنند؟

۶- در فضل تو میان آنها نزد من آیه (و نشانه) ای از پیش بوده ولی (چه باید کرد) که در آنجا یقینی نیست.

از این کلام پیداست که موضوع از چه قرار می‌بوده، و هیچ گاه امام معصوم کارمند دستگاه ظالم نخواهد شد، و در این کتاب اخبار بسیار صحیح و اخبار ناصحیح هست، و مخلوط از درست و نادرست نیز هست، و مؤلّف تضمین صحّت هر چه در آنست را نکرده است».

۲- احمد بن زیاد همدانی- رضی اللّه عنه- از علیّ بن ابراهیم از پدرش از ریّان بن صلت روایت کرده که گفت: بر علی بن موسی علیهما السّلام وارد شدم و عرضه

ص:۳۱۲

داشتم یا ابن رسول اللّه مردم میگویند: شما با کمال زهد بدنیا و پارسائی که اظهار میدارید (با این حال) ولایتعهدی مأمون را پذیرفته‌اید؟ آن بزرگوار فرمود:

خدا خود میداند که من تا چه حدّ این کار را نمی‌پسندیدم، ولی وقتی که امر دائر شد میان قبول این امر و کشته شدن، آن را بر قتل نفس برگزیدم، وای بر ایشان! آیا نمیدانند که یوسف پیامبر بود و چون ضرورت اقتضا کرد به «پادشاه» مصر گفت: اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ .... الآیة، مرا هم ضرورت و ناچاری با کمال اکراه و نادلخوشی بدین کار کشید، و پس از اینکه مشرف بر هلاک بودم آن را به اکراه پذیرفتم، و در این امر داخل نگشتم مگر مانند کسی که از آن خارج شده باشد، و شکایت را بخدا میبرم و از او یاری می‌جویم.

۳- حسین بن ابراهیم ناتانه- رضی اللّه عنه- بسند خبر قبل از ابو الصّلت هروی روایت کرد که مأمون بحضرت رضا علیه السّلام گفت: من مقام علمی و فضل و بی‌اعتنائی شما بدنیا و پارسائیت و ترس از خدا و ورع و عبادت ترا شناختم ای فرزند رسول خدا، و ترا بخلافت سزاوارتر از خویش تشخیص دادم، حضرت

ص:۳۱۳

فرمود: به بندگی پروردگار خود افتخار می‌کنم و بزهد و بی‌رغبتی بدنیا نجات و خلاص خود را از شرّ دنیا می‌طلبم، و با ورع و عدم نزدیکی بمحرّمات الهی امیدوار رسیدن بسعادت و فائز شدن به بهره‌های خداوندی و درجات قرب بدرگاه اویم، و با تواضع و فروتنی در این دنیا آرزوی مقام بلند را بنزد پروردگار خود- عزّ و جلّ- دارم، مأمون گفت: من در نظر دارم خود را از خلافت خلع کنم و این مقام را بتو بسپارم و با تو بیعت کنم، حضرت در پاسخ او فرمود: اگر این خلافت از آن تو است پس خدا برای تو قرار داده است، و جائز نیست که لباس و خلعتی را که خداوند بقامت تو پوشانیده از تن بیرون کنی، و بغیر خود بپوشانی، و بدیگری واگذار نمائی، و اگر این مقام از آن تو نیست پس حقّ اینکه چیزی را که از تو نیست بمن واگذاری نداری، مأمون گفت: ای فرزند پیغمبر ناچاری از اینکه این پیشنهاد را بپذیری و این فرمان را قبول کنی، حضرت فرمود: این امر را از روی میل و رغبت هیچ گاه نمی‌پذیرم. و پی در پی مأمون در این موضوع تا چند روز اصرار می‌ورزید و پافشاری مینمود تا بالاخره از آن مأیوس گشت، ناچار بحضرت پیشنهاد کرد که: اکنون که آن را (خلافت را) نمی‌پذیری، و حاضر نمی‌شوی که من بعنوان خلافت با تو بیعت کنم پس ناچار ولیعهدی مرا باید قبول کنی [تا خلافت پس از من از آن تو باشد].

ص:۳۱۴

حضرت فرمود: به خدا سوگند پدرم- از نیای گرامش از امیر مؤمنان علیهم السّلام از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله- برای من حدیث کرد که من در زمان حیات تو مسموما از دنیا میروم، و مظلوم کشته می‌شوم، در حالی که فرشتگان آسمان و زمین بر من گریه می‌کنند، و در سرزمین غربت در کنار هارون الرّشید مدفون می‌گردم، مأمون بگریست، سپس پرسید یا ابن رسول اللّه چه کسی تو را می‌کشد؟ و تا من زنده هستم، چه کسی قدرت یا جرأت بدی کردن بتو را خواهد داشت؟! حضرت فرمود: من اگر بخواهم قاتل خود را معرّفی کنم می‌کنم و می‌گویم که چه کسی مرا خواهد کشت، مأمون گفت: یا ابن رسول اللّه با این گفتار می‌خواهی خود را آسوده کنی و ولایتعهدی مرا نپذیری تا مردمان بگویند علیّ بن موسی چقدر زاهد و بی‌رغبت بریاست دنیا است؟! حضرت فرمود: بخدا سوگند از روزی که خدای- عز و جل- مرا آفریده تاکنون دروغ نگفته‌ام، و دنیا را برای

رسیدن بدنیا ترک نگفته‌ام، و من خوب میدانم تو چه میخواهی، مأمون پرسید چه میخواهم؟ امام گفت: آیا امانم می‌دهی اگر راست را بگویم؟ مأمون گفت: تو در امانی، حضرت فرمود: تو نظرت اینست که مردم بگویند: علیّ بن موسی بدنیا و ریاست

ص:۳۱۵

بی‌رغبت نیست، بلکه این دنیا است که به او بی‌رغبت است، مگر نمی‌بینید چگونه از روی آز و طمع ولایتعهدی را پذیرفت، باشد که بخلافت نائل گردد، مأمون از این سخن در خشم شده گفت: تو مرتّب با من طوری رفتار می‌کنی که من آن را خوش ندارم، و گویا از قدرت و شوکت من باک نداری و خود را ایمن میدانی، بخدا سوگند باید ولایت عهدی را باختیار بپذیری و الّا تو را بدان مجبور میکنم، پس اگر قبول کردی که چه بهتر، و اگر مخالفت نمودی گردنت را میزنم (تو را میکشم)، حضرت فرمود: خداوند مرا از اینکه خود را بهلاکت اندازم نهی فرموده، اگر امر بدین منوال است هر کار که بنظرت رسیده انجام ده، و من آن را می‌پذیرم بشرط آنکه در عزل و نصب احدی دخالت نکنم، و رسمی را تغییر ندهم و سنّتی را نشکنم و از دورادور مشیر و راهنما باشم، پس مأمون با این شرط از او پذیرفت و او- علیه السّلام- را ولیعهد قرار داد. و لکن کاملا از آن کراهت داشت.

۴- علیّ بن احمد دقّاق- رضی اللَّه عنه- به دو واسطه از محمّد بن عرفه نقل کرد که گفت: من بحضرت رضا علیه السّلام عرضکردم: یا ابن رسول اللَّه چه چیز شما را مجبور ساخت که ولایتعهدی مأمون را پذیرفتی؟ فرمود: همان چیز که جدّم

ص:۳۱۶

امیر المؤمنین را واداشت که در شورا (شش نفری) شرکت نماید.

۵- علیّ بن عبد اللَّه ورّاق- رضی اللَّه عنه- از قمّی از پدرش از عبد السّلام هروی روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السّلام در این امر (ولایتعهدی) از روی طوع و رغبت داخل نگشت، بلکه با کمال اکراه و اجبار از مدینه او را بکوفه بردند، و از آنجا از راه بصره و فارس بسوی مرو کشاندند.

۶- حسن بن یحیی علویّ- رضی اللَّه عنه- در بغداد از جدّش از موسی بن سلمه برایم روایت کرد که گفت: من با محمّد بن جعفر در خراسان بودم شنیدم ذو الرّیاستین فضل بن سهل (هم رئیس الوزراء و هم وزیر جنگ) روزی خارج شده گفت: من چیزی شگفت مشاهده کردم، بپرسید مرا چه دیدی؟ گفتند: خدای تو را سلامتت بدارد چه چیز دیدی؟ گفت: دیدم مأمون به علیّ بن موسی میگفت: من در نظر گرفته‌ام که خود را از خلافت خلع کنم و ولایت امور مسلمین را بتو واگذار نمایم، و آنچه بعهده دارم بگردن تو اندازم، و دیدم که علیّ بن موسی در

ص:۳۱۷

پاسخ میگفت: تو را بخدا تو را بخدا، من طاقت چنین کاری را ندارم و قدرت آن در من نیست، (فضل گفت:) هرگز ندیده بودم امر خلافت را ضایعتر از این!! امیر المؤمنین مأمون با اختیار خویش از آن کناره میگیرد و بعلیّ بن موسی واگذار میکند و او نیز از آن سرباز میزند و نمی‌پذیرد.

۷- حسین بن احمد بیهقیّ از صولیّ از احمد بن اسماعیل نقل کرد که گفت: هنگامی که علی بن موسی الرّضا بولایت عهد منصوب گشت ابراهیم بن عبّاس و دعبل خزاعی بسوی آن حضرت رهسپار شدند و رزین بن علیّ برادر دعبل نیز همراه ایشان بود، و از هم جدا نمیشدند. تا در بین راه براهزنان برخورده و آنها (دزدان) اموالشان را بغارت بردند. و آنان ناچار به خارکنان پناه بردند، و از چهارپایان ایشان استفاده کرده سوار شدند. و در این باره ابراهیم بن عبّاس این شعر را سروده و زمزمه میکرد:

اعیدت بعد حمل الشّوک احمالا من الخزف　　نشاوی لا من الخمرة بل من شدّة الضّعف

یعنی این چارپایان پس از خارکشی بخزف کشی افتادند، (مرادش بخزف پیکر بی‌روح خود آنانست که خسته و مال از دست داده‌اند) و اکنون در حال مستی و بیهوشی هستیم امّا نه از شراب بلکه از شدّت ضعف و بی‌حالی.

ص:۳۱۸

و پس از آن به رزین برادر دعبل گفت: تو آن را تمام کن، وی گفت:

فلو کنتم علی ذاک تصیرون الی القصف　　تساوت حالکم فیه و لم تبقوا علی الخسف

یعنی: اگر بر آن حالت سابق بودید و در آن حالت به خوشی و راحتی بودید، قبل و بعد حالتان در آن مساوی شد و بر خواری و ذلّت باقی نماندید.

و پس از وی به دعبل گفت: ای ابو علیّ! تو آن را تمام کن، دعبل گفت:

اذا فات الذی فات فکونوا من ذوی الظّرف　　و خفّوا نقصف الیوم فإنّی بایع خفّی

یعنی: اکنون که آنچه داشته بودیم از دست داده‌ایم، پس دارای صبر و پایداری باشید و آسان بگیرید و امروز را بسر می‌بریم و من برای مخارج حتّی کفش خود را میفروشم.

۸- حسین بن احمد بیهقیّ گوید: صولی از هارون مهلّبی نقل کرد که چون ابراهیم و دعبل نزد حضرت رضا علیه السّلام رسیدند در حالی که مردم با حضرت بعنوان ولیعهدی بیعت کرده بودند، دعبل این اشعار را سرود که مطلع آن اینست:

مدارس آیات خلت من تلاوة　　و منزل وحی مقفر العرصات

یعنی: محلّ دروس قرآنی از خواندن قرآن خالی شده بود، و محلّ نزول

ص:۳۱۹

وحی منزلگاهی بی‌کس، چونان بیابانهای بی‌آب و علف خالی و بدون ساکن بود. و ابراهیم بن عبّاس این شعر را گفت:

ازال عناء القلب بعد التّجلد مصارع أولاد النّبی محمّد

یعنی: از بین ببرد سختی‌ها و ناراحتیهای دل را پس از آن مصیباتی که دید، مقام و محلّ و مشاهد امامان اولاد رسول خدا محمّد (ص).

و حضرت رضا علیه السّلام بآن دو شاعر بیست هزار درهم از آن دراهمی که بدستور مأمون بنام او سکّه زده بودند ببخشید، راوی گوید: امّا دعبل خزاعی با ده هزار درهم سهمش بسوی قم رهسپار شد و هر درهمی را با ده درهم مبادله کرد (چون مردم بآن تبرّک می‌جستند)، پس برای او یک صد هزار درهم عاید شد، و امّا ابراهیم بن عبّاس همه آن مبلغ نزد او بود جز آن قسمتی که به این و آن اهدا کرد و یا به بعض خانواده‌اش داد تا وقتی که عمرش سرآمد و مخارج کفن و دفن او با آن پول انجام شد.

۹- احمد بن یحیی بسند مذکور در متن از علیّ بن محمّد نوفلی نقل کرده که گفت: هنگامی که مأمون حضرت علیّ بن موسی علیهما السّلام را ولیعهد خویش قرار

ص:۳۲۰

داد، شعرا بجانب مأمون می‌آمدند و حضرت را مدح میکردند و مأمون بجهت اینکه نظریّه‌اش را در (انتخاب) ولیعهدی آن حضرت در شعر خود مورد ستایش قرار میدادند بآنان صله و هدیه میداد، بهمین جهت همه شعرای معروف آمدند و مدح گفتند جز ابو نواس که نیامد و حضرت را هم مدح نکرد، او بر مأمون وارد شد و مأمون پرسید که: ای ابا نواس! تو خود منزلت علیّ بن موسی را نسبت بمن میدانی و آن مقامی را که اکنون وی داراست میدانستی، پس چرا او را بدین مقام اکرام نکردی؟ و برای چه مدح او را بتأخیر انداختی و با اینکه شاعر زمان خود هستی و در شعر بر دیگران سیادت و آقائی داری وی را مدح نکردی؟

ابو نواس لب گشود و گفت:

قیل لی انت اوحد النّاس طرا فی فنون من الکلام النّبیه

لک من جوهر الکلام بدیع یثمر الدّر فی یدی مجتنیه

فعلی ما ترکت مدح ابن موسی و الخصال التی تجمّعن فیه

قلت: لا اهتدی لمدح امام　　کان جبریل خادما لأبیه

حاصل معنی اینکه: بمن گفته‌اند که تو از جمیع افراد مردم در فنّ سخنوری ممتازتر و نکته‌سنجتری، و تو راست از سخن و کلام هر چه شگفتتر و در خور تحسین‌تر، و تعجب‌آورتر که برای شنونده آن چونان دری است که

ص:۳۲۱

بدست آورده است، پس با این وصف چرا مدح علیّ بن موسی را ترک کرده‌ای و از صفات ممتازی که در او جمع است چیزی نمی‌گوئی، من در پاسخ ایشان گفتم قدر آن ندارم و مرا راهی نیست که امامی را که جبرائیل خادم جدّ بزرگوارش بوده مدح گویم.

مأمون چون این بشنید احسنت گفت، و بمقداری که به تمامی شعرا صله و انعام داده بود باو داد، و بر همه آنان ویرا برتری داد.

مأمون چون این بشنید احسنت گفت، و بمقداری که به تمامی شعرا صله و انعام داده بود باو داد، و بر هم آنان ویرا برتری داد.

۱۰- حسین بن ابراهیم مکتّب- رحمه اللَّه- به سند متن نقل کرد که ابو نواس روزی نظر به علی بن موسی علیهما السّلام افکند در موقعی که حضرتش از نزد مأمون بیرون آمده و بر استری سوار بود، پیش آمده و بر او سلام کرد و عرض کرد: یا ابن رسول اللَّه! من در باره شما چند بیت سروده‌ام دوست داشتم آن را از من بشنوی، حضرت فرمود: بگو. ابو نواس شروع کرده گفت:

مطهّرون نقیّات ثیابهم　　تجری الصّلاة علیهم اینما ذکروا

تا آخر اشعاری که در متن ذکر شده است که ترجمه آن چنین است:

ص:۳۲۲

آل پیغمبر علیهم السّلام افرادی هستند که دامنشان از هر گناه و آلودگی پاک و مطهّر است (به آیه تطهیر) و درود و سلام و صلوات بر ایشان است هر گاه ذکرشان بمیان آید (آیه إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِ) و هر آن کس را که تبارش را یاد میکنی چنانچه علوی نباشد، در قدیم الأیّام برای او افتخاری نبوده است، خداوند عزیز هنگامی که بندگانش را آفرید با چنین اتقان و نظم و ویژگی از میان همه مخلوقاتش شما خاندان آل محمّد را برگزید و در میان همه، شما را انتخاب کرد، ای مردمان! شمائید آن ملأ اعلی، و نزد شما است علم کتاب خدا (یعنی قرآن) و آنچه از سوره‌ها آمده است.

چون امام علیه السّلام این بشنید: فرمود: ابیاتی سرودی که تاکنون دیگران نیاورده بودند، آنگاه غلامش را فرمود: آیا از مخارج ما چیزی با تو اکنون هست؟ غلام گفت: سیصد دینار، فرمود: آن را به وی ده، سپس گفت: شاید آن را اندک شمارد، ای غلام آن استر را هم باو عطا کن.

چون سال دویست و یکم هجریّ برآمد، اسحاق بن موسی بن عیسی بن موسی امیر الحاجّ شد و با مردم بحجّ رفت و در خطبه‌اش مأمون را بخلافت و علیّ بن موسی الرّضا را بولایتعهدی دعا کرد، و از مستمعین حمدویه بن علیّ بن عیسی بن ماهان بمخالفت بپاخاست، و اسحاق بن موسی لباس رسمی خود را که سیاه بود طلبید و آن را نیافت پس پرچم سیاهی برگرفت و بخود پیچید، و خطاب بمردم گفت: أیّها النّاس! آنچه من گفتم طبق مأموریتی بود که

ص:۳۲۳

بدان امر شده بودم، امّا خود احدی را جز امیر المؤمنین مأمون، و فضل بن سهل نمی‌شناسم، و از منبر بزیر آمد.

عبد اللَّه بن مطرّف روزی بر مأمون وارد شد و علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام در آنجا بود. مأمون از عبد اللَّه پرسید: نظر تو در باره اهل بیت چیست بگو؟ عبد اللَّه گفت: من چه بگویم در باره طینتی که بآب رسالت و نبوّت خمیر گشته و نهالی که بآب وحی کاشته شده است؟! آیا جز بوی مشک و عطر هدایت و عنبر تقوی و درستی از او استشمام می‌شود؟! مأمون جعبه‌ای که در آن لؤلؤ (مروارید) بود خواست آن را آوردند و دهان عبد اللَّه را پر از لؤلؤ نمود.

۱۱- ابو نصر محمّد کرخیّ کاتب در ایلاق با واسطه‌ای چند که در متن ذکر شده از محمّد بن یزید مبرّد روایت کرد که ابو نواس روزی از خانه خویش بیرون آمد و سواری را دید که در مقابل او است امّا رویش را ندید، از حال او پرسید گفتند: این علیّ بن موسی علیهما السّلام است، در دم این رباعی را سرود:

ص:۳۲۴

اذا ابصرتک العین من بعد غایة	و عارض فیک الشّک اثبتک القلب
و لو انّ قوما امّموک لقادهم	نسیمک حتّی یستدلّ بک الرّکب

یعنی: چون دیده‌ای تو را از دور ببیند، و تو را نشناسد و در اینکه آیا توئی یا دیگریست شکّ کند آن جاذبه محبّت قلب شکّ را بر طرف سازد و یقین کند که تو خود هستی، و احتیاج بدیدن از نزدیک ندارد، و چنانچه مردمی تو را پیشوا و امام دانند، همان بوی خوش و نسیم تو آنان را از حیث هدایت طریق کفایت خواهد کرد، یعنی از آن راه که تو میگذری بوی خوش تو در آن راه هادی پیروان خواهد بود.

۱۲- حسین بیهقیّ از صولیّ از مبرّد از جاحظ روایت کرد که ثمامة بن اشرس گفت: مأمون روزی بحضرت منّت نهاد و گفت من تو را ولیعهد خود کردم، حضرت فرمود: هر کس برسول خدا پیوسته باشد باید چنین باشد. و از علیّ بن الحسین علیهما السّلام نیز این چنین مطلبی رسیده است:

- حسین بن احمد بیهقیّ از صولیّ از غلابیّ از احمد بن عیسی بن زید- که مدّت شصت سال فراری بود و خود را پنهان میکرد- گفت: عمویم از جعفر بن محمّد علیهما السّلام روایت کرد که علیّ بن الحسین علیهما السّلام مسافرت نمی‌کرد

ص:۳۲۵

مگر با کسانی که او را نمی‌شناختند، و با آنان شرط می‌کرد که او خدمت دیگران را در تمامی احتیاجاتشان بعهده داشته باشد. و یک بار با مردمی مسافرت این چنینی کرد و مردی حضرت را شناخت و به آن قوم که با آن حضرت بودند گفت:

آیا میدانید این شخص کیست؟ گفتند: نه، گفت: این علیّ بن الحسین علیه السّلام (زین العابدین) است، جماعت روی پای حضرتش ریختند و دست و پای او را بوسیدند و عذر خواستند و گفتند: یا ابن رسول اللّه آیا میخواهی ما بآتش جهنّم بسوزیم، و اگر خدای نکرده جسارتی از ما نسبت بتو سر زند آیا تا دنیا باقی است ما هلاک نخواهیم شد؟! چه چیز باعث شده است که خود را معرّفی نمی‌کنی؟ حضرت فرمود: من بیم آن رفتاری را دارم که با من قبلا انجام شده است، (و شرح آن این است که) با قومی مسافرت کردم، آنان به احترام رسول خدا صلی اللّه علیه و آله با من نوعی رفتار کردند که من استحقاق آن را نداشتم، پس از این رو کتمان امر خودم را بیشتر دوست دارم-. [این خبر در پاره‌ای از نسخ مخطوط نبود] ۱۳- بیهقیّ بسند مذکور در متن از هارون فرویّ روایت کرد که چون خبر ولایتعهدی حضرت رضا علیه السّلام در مدینه بما رسید عبد الجبّار بن سعید (والی مدینه) در خطبه‌ای این امر را بر مردم ابلاغ کرد، بدین ترتیبی که در

ص:۳۲۶

آخر خطبه گفت: آیا میدانید چه کسی ولیعهد امیر شما است؟ گفتند: خیر، گفت: پس بدانید که او علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام است:

ستّة آباء، هم من هم، هم خیر من یشرب صوب الغمام شش پدرانی چه پدرانی! که شخصیّت آنان منحصر بخودشان میباشد، و اینان بهترین آشامندگان آب بارانند (یعنی بهترین خلق خدا هستند).

۱۴- بیهقیّ نیز از صولیّ از احمد بن القاسم روایت کرده است که گفت:

شنیدم ابراهیم بن عبّاس می‌گفت: چون مأمون عقد ولایتعهدی را با علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام بست، حضرت خطاب باو کرده گفت: ای امیر اخلاص با تو لازم و واجب است، و غشّ و دوروئی سزاوار مؤمن نیست، عامّه مردم این کار را نسبت به من اکراه دارند و حاضر نیستند مرا به جانشینی تو بپذیرند، و همچنین سران جماعت خوش ندارند آنچه تو با فضل بن سهل انجام دادی، اکنون رأی صواب در باره شما اینست که ما دو تن را از خویش دور سازی تا امرت سامان یابد، ابراهیم گفت: بخدا سوگند همین کلام باعث شد آنچه را که کار

ص:۳۲۷

بدان انجام شد.

مترجم گوید: «سبط ابن جوزیّ در تذکره نقل کرده است که علماء تاریخ نوشته‌اند که چون مأمون حضرت را بولایتعهدی نصب کرد بنی عبّاس بر وی خشم گرفتند و در بغداد مجمعی تشکیل داده او را از خلافت خلع و ابراهیم بن مهدیّ را بجای او نصب کردند از این رو این کلام را حضرت بمأمون گفت».

۱۵- باز بیهقیّ از صولیّ از محمّد بن یزید روایت کرد که ابن ابی عبدون از پدرش نقل کرده گفت: چون مأمون با علیّ بن موسی ولایتعهدی را پیمان بست او را در جانب خود نشانید و عبّاس خطیب (که ظاهرا پسر مأمون است) برخاسته (و با حضرت بیعت نمود) و خطبه‌ای خواند و بسیار نیکو سخن گفت، و در آخر این بیت را سرود:

لا بدّ للنّاس من شمس و من قمر　　فأنت شمس و هذا ذلک القمر

خطاب به مأمون کرده گفت:

مردم نیاز بخورشید و ماه هر دو دارند، اینک تو خورشید و این (علیّ بن موسی) ماه هستید.

مترجم گوید: «باید در نظر داشت که لفظ شمس مؤنّث است، و لفظ قمر مذکّر، و در این شعر بسیار بجا استعمال شده است».

ص:۳۲۸

۱۶- باز بیهقیّ از صولی بسند متن نقل کرده که چون با حضرت بولایتعهدی بیعت کردند، مردم اجتماع کرده او را تهنیت می‌گفتند، حضرت بآنان اشاره کرده سکوت کنند، سپس بعد از استماع تهنیت آنان فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ سپاس خداوندی را که آنچه بخواهد انجام میدهد بر حکمش کسی را حقّ اعتراض نیست، و قضایش را احدی توان ردّ کردن نخواهد بود، میداند خطای دیده‌ها و نهان‌شده در دلها را، و درود خداوند بر محمّد در اوّلین و آخرین مخلوقات و بر آل و فرزندان پاک و پاکیزه‌اش، آنگاه فرمود: من علیّ بن موسی بن جعفرم و میگویم که امیر مؤمنین (مأمون) که خداوند در درستکاری او را یاری کند، و او را براه راست موفّق دارد، از حقوق ما خاندان حقّی را شناخت که دیگران آن را نشناختند، و رحمی را که دیگران قطع کرده بودند، وی وصل نمود، و نفوسی را که با ترس و وحشت میزیستند امان داد و مطمئن ساخت، بلکه زنده گردانید، و از مردگی و یأس نجات بخشید، و آرامش داد، و نیازمندشان را اگر بود بی‌نیاز کرد، در همه این امور رضایت پروردگار خود را میخواست، از کسی جزای عمل نمی‌خواست مگر از

ص:۳۲۹

خدا، و خداوند هم شاکرین را جزا خواهد داد، و اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد گذاشت، و بدرستی که وی عهد خود را بمن واگذارده و خلافت و امارت را پس از خود بمن سپرده، پس هر کس عقد و پیمانی را که خداوند به حفظ و نگهداری آن امر

فرموده بگشاید، و گره‌ای را که خداوند محکمی آن را خواسته سست کند و بشکند، حریم و قرقگاه خدا را ناچیز گرفته و تعدّی نموده و شکسته، و محرّمات الهی را حلال دانسته است، زیرا بدین کار، حقّ پیشوا را ضایع کرده و امرش را اطاعت ننموده و به اسلام و آئین خداوند بی‌حرمتی کرده است، چنان که در گذشته این کار صورت گرفت (حرمت وصایت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نگهداشته نشد) و شخص وصیّ بر آن نابکاریها و اعمال خلاف صبر نمود و پس از آنهم در دوران قدرت متعرّض آن نشد از بیم آنکه مبادا تفرقه ایجاد شود و اسلام سست گردد، و رشته وحدت و اتّحاد مسلمین بگسلد زیرا که افکار زمان جاهلیّت در مغزها باقی بود و بدان نزدیک و قریب العهد بودند، و منافقین کاملا کمین کرده و در راه یافتن فرصت نشسته بودند تا دستاویزی پیدا کرده و شرّ بپا کنند، و اکنون هم نمی‌دانم سرانجام با من و شما چه رفتاری خواهد شد، قلم قضا نیست مگر بدست خدا و او بدرستی آشکار سازنده حقّ است و بهترین فصل‌کننده و جدا سازنده حقّ از باطل است.

۱۷- باز بیهقیّ بسند مذکور در متن از جهم روایت کرد که گفت:

ص:۳۳۰

هنگامی که مأمون با علیّ بن موسی علیهما السّلام پیمان ولایتعهدی را بست، خود بمنبر رفت و گفت، ایّها النّاس! خبر بیعت با علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن- علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام بشما رسید، بخدا سوگند اگر این نامها را بر کر و گنگ بخوانند، باذن و اراده خداوند عزّ و جلّ شفا یابند.

۱۸- باز بیهقیّ بواسطه صولیّ از عبید اللّه بن عبد اللّه بن طاهر روایت کرد که گفت: فضل بن سهل به مأمون با کنایه و اشاره میگفت: با عمل خیر- که صله رحم باشد- بخداوند عزّ و جلّ و رسول او- صلی اللّه علیه و آله- تقرّب جوید.

یعنی حقّ ولایت اهل بیت را بخودشان واگذارد و مقام خلافت را که از ایشان غصب شده است به ایشان باز گرداند، و بوسیله ولیعهد نمودن علیّ بن موسی علیهما السّلام جنایات هارون را نسبت به خاندان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله از یادها برده و محو سازد، و مأمون نتوانست با نظر فضل بن سهل موافقت نکند، و خلافت گفته او را انجام دهد، لذا از خراسان رجاء بن ابی ضحّاک و یاسر خادم «۱» را به حجاز یا بمدینه فرستاد تا محمّد بن جعفر بن محمّد، و علیّ بن موسی بن جعفر را بنزد

---

(۱)- صحت مأموریت یاسر از سوی مامون ثابت نیست (به مقاتل الطّالبیّین مراجعه شود)

ص:۳۳۱

او آورند، و این فرمان در سال دویست هجری صدور یافت. و چون آن حضرت را در مرو نزد مأمون آوردند، مأمون او را بولیعهدی خود برگزید و پس از خود جانشین خویش قرار داد، و دستوری صادر کرد که لشکریان را هر یک مئونه و حقوق یک سال تمام عطا کنند، و این مطلب را به تمام بلاد اسلامی نوشت و بهمه استانداران ابلاغ کرد، و حضرت را به «رضا» موسوم کرد، و سکّه از نقره خادم بنام آن حضرت زده و مردمان را امر کرد که لباس سیاه که شعار عبّاسیان است از تن بیرون کنند و

بجای آن لباس سبز در بر کنند، آنگاه یکی از دختران خود را که امّ حبیب نام داشت بوی تزویج کرد، و دختر دیگرش امّ فضل را بفرزند آن حضرت محمّد الجواد علیه السّلام تزویج نمود، و خود پوران دختر حسن بن سهل سرخسی را بزوجیّت خویش درآورد، و باعث این تزویج عموی دختر فضل بن سهل سرخسی بود، یعنی این عمل کار فضل بن سهل بود، و همگی این امور در یک روز انجام شد، و لیکن مأمون خوش نمیداشت که امر خلافت پس از وی بحضرت برسد.

محمّد بن یحیی الصولیّ گفت: صحیح بود آنچه را عبید اللّه بن عبد اللّه بن- طاهر برایم نقل کرد بطرق مختلف که از آن جمله اینکه عون بن محمّد از فضل بن أبی سهل نوبختی (یا برادر فضل بن سهل) روایت کرد که گفت:

ص:۳۳۲

همین که مأمون عزم بولایتعهدی حضرت علیّ بن موسی علیهما السّلام کرد، من با خود گفتم:

بخدا سوگند که من می‌آزمایم مأمون را که آیا از روی قصد و عقیده و از روی قلب و صداقت عمل این کار را کرد، یا اینکه نه؟! (فقط) صرف تظاهر و صورت سازی است!؟ لذا نامه‌ای نوشتم و بدست خادم مأمون- که محرم اسرار او بود و مطالب سرّی دربار را بواسطه آن خادم مینوشت و بمن میفرستاد- داده و به مأمون فرستادم و مضمون آن نامه این بود که فضل بن سهل سرخسی ذو الرّیاستین بولایتعهدی علیّ بن موسی تصمیم جدی گرفته است، و کوشش میکند ویرا ولیعهد سلطنت قرار دهد، و حال اینکه طالع ببرج سرطان است و مشتری در آن برج است، و اگر چه شرف مشتری در برج سرطان است، و لکن سرطان برجی است منقلب و هر امری در آن برج صورت گیرد عاقبت نخواهد داشت و تمام نخواهد شد، و علاوه بر این مرّیخ (که نحس اکبر است) در برج میزان قرار دارد، و آن در خانه عاقبت، و این دلالت بر نکبت هر امری دارد که در آن زمان واقع گردد، و نکبت هر عقدی که در آن بسته شود، و این مطلب را به امیر المؤمنین گزارش میدهم تا اگر غیر از من کسی امیر المؤمنین را از آن آگاه سازد، حقیر را مورد مؤاخذه قرار ندهد و ملامت و سرزنش نکند که چرا تو این چنین مطلبی را بمن اخطار نکردی، مأمون در پاسخ نامه بمن نوشت: همین که نامه‌ام بتو رسید و از محتوای آن آگاه شدی، عین نامه را با همان آورنده بسوی

ص:۳۳۳

من باز گردان، و خویش را مواظب و مراقب باش، مبادا کسی از این مطلب که بمن نوشتی اطّلاع یابد، و سبب آن گردد که فضل بن سهل ذو الرّیاستین آگاه شده از نیّتش باز گردد، که اگر چنین چیزی رخ دهد بپای تو می‌نویسم و بار گناه را بر دوش تو خواهم انداخت، و تو را مسبب آن میشمارم. فضل نوبختی گفت: همین که این جواب را خواندم جهان بر من تنگ آمد (و دنیا در نظرم تیره و تار شد) آرزو کردم که ای کاش مرده بودم و چنین نامه‌ای را به مأمون نمی‌نوشتم، امّا پس از چندی خبر یافتم که ذو الرّیاستین خود به طالع بد متنبّه شده و از رأیش برگشته، چه؛ او اطّلاعات کافی از علم نجوم و زایچه «۱» آن داشت، و امّا من به خدا قسم که بر خود ترسیدم و برخاسته بنزد او (ذو الرّیاستین) رفتم و گفتگو کرده پرسیدم: آیا ستاره‌ای سعدتر از مشتری در آسمان سراغ داری؟

گفت: خیر، گفتم: آیا در میان کواکب نجمی میدانی که در حالی سعدتر باشد از مشتری در حال شرفش؟ گفت: نه: گفتم: پس تصمیمی که داشتی در عقد ولایتعهدی برقرار دار و از عزم خود باز نگرد، و حال اینکه ستاره سعد

---

(۱)- دائره‌ای است که بر دوازده خانه تقسیم شده و در هر خانه نام یکی از برجهای سال ثبت شده، و منجّم ساعت ولادت یا وقوع عمل را می‌بیند که در چه برجی اتّفاق افتاده و در آن برج چه کوکبی از سیّارات طالع است، و با اصولی را که خود آن را ساخته‌اند سعد و نحس مطلب را استخراج میکنند، و این کار چون اساس محکمی ندارد شرعا آن را ممدوح ندانند، و روایت «المنجّم کذّاب» مربوط به بخش علوم نجومی است نه استخراج ساعات شبانه‌روز و ایّام ماه و سال.

و امّا طالع؛ در اصطلاح احکامیان منجّمین، جزئی از منطقة البروج است که بر افق شرقی است و زمان ولادت طفل یا انجام عملی یا سؤال سائلی، آن برجی که آن هنگام چیزی از افق شرقی نمودار باشد، و سعد و نحس را از حال کوکبی که در آن برج طلوع کرده است استخراج کنند.

ص:۳۳۴

فلک «مشتری» در سعدترین حالات خود یعنی در شرف است که در برج سرطان میباشد. ذو الرّیاستین بر عزم خویش باقی ماند و کار را بانجام رسانید، ولی من از ترس مأمون نمیدانستم که آیا زنده‌ام یا مرده تا پیمان ولایتعهدی واقع گردید.

۱۹- بیهقیّ از صولیّ از احمد بن محمّد بن فرات و حسین بن علیّ باقطائیّ نقل کرد که گفتند: ابراهیم بن عبّاس با اسحاق بن ابراهیم کاتب- برادر زیدان- که معروف ب «زمن» بود دوستی داشت و اشعاری که ابراهیم بهنگام خروجش از خراسان در مدح حضرت رضا علیه السّلام سروده بود کتابت کرد و در آن چیزی هم از خطّ خود او بود و نسخه این اشعار نزد اسحاق مانده بود تا اینکه ابراهیم بن- عبّاس از جانب متوکّل عبّاسی رئیس اداره املاک متوکّل شد، و میان او و اسحاق بن ابراهیم برادر زیدان مدّتی بکدورتی جدائی افتاده بود، تا اینکه متوکّل ابراهیم را عزل کرد و او بیکار شد، از اسحاق بن ابراهیم مالی مطالبه کرد و بر او سخت گرفت، اسحاق یکتن از کسانی که مورد اطمینانش بودند خواست، و باو گفت: نزد ابراهیم بن عبّاس روانه شود و باو بگوید اشعاری که در

ص:۳۳۵

مدح علیّ بن موسی گفته است بخطّ او و غیر او نزد من موجود است اگر از مطالبه دست برندارد جمله را نزد متوکّل خواهم فرستاد، آن شخص پیام اسحاق را به ابراهیم رسانید و دنیا بر وی تنگ آمد تا اینکه از مطالبه دست برداشت و آنچه از اشعار نزد وی بود گرفت و با یک دیگر سوگند یاد کردند که نه این مطالبه مالی کند و نه او بخلیفه چیزی گزارش کند.

صولیّ گوید: یحیی بن علیّ منجّم گفت: من پیغام هر یک از این دو؛ یعنی اسحاق و ابراهیم را بآن دیگر میرساندم تا اینکه اوراق شعر را از اسحاق گرفتم و بابراهیم داده و او همه آنها را در پیش روی من آتش زد.

باز صولیّ ادامه داده گفت: احمد بن ملحان برایم نقل کرد که ابراهیم بن عبّاس دو پسر داشت بنام حسن و حسین که کنیه آنان ابو محمّد و ابو عبد اللّه بود، و چون متوکّل عبّاسی بخلافت رسید، ابراهیم نام پسر بزرگش را که حسن بود تغییر داده و اسحاق کرد، و نام آن فرزند کوچکترش را که حسین بود تبدیل به عبّاس نموده و کنیه‌اش را- از ترسی که از آن خلیفه (ناصبی مذهب) داشت- نیز ابو الفضل کرد.

ص:۳۳۶

و باز محمّد بن یحیی الصولیّ گفت: احمد بن اسماعیل بن الخصیب برایم گفت که: ابراهیم بن عبّاس و موسی بن عبد الملک هرگز نبیذ- که نوعی شراب است- ننوشیدند تا زمانی که متوکّل عبّاسی بخلافت رسید، ولی در زمان خلافت او هر دو این مسکر را نوشیدند، و تعمّد داشتند که مردمان بی‌سر و پا و زن صفتان و بی‌شخصیّتها را گرد آورند، و روزی سه بار با آنان شراب نوشند تا این خبر از آنان شیوع یابد، و اخبار بسیار دیگری هم در تقیّه آنان هست که اینجا محلّ ذکر آن نیست.

مترجم گوید «محمّد بن یحیی الصّولی مردی ادیب و شاعر بوده و دارای کتابخانه‌ای بسیار مفصّل و عالی میبوده ولی در نقل چندان دقیق نیست و باصطلاح محدّثین ضبطش خوب نیست و اشتباهاتی دارد، خطیب در تاریخ بغداد او را ذکر کرده است».

۲۰- احمد بن زیاد همدانی و حسین بن ابراهیم مکتّب، و علیّ بن عبد اللّه ورّاق (رضی الله عنه) از علیّ بن ابراهیم روایت کردند که گفت: یاسر خادم پس از وفات حضرت رضا علیه السّلام بطوس هنگامی که از خراسان بازگشت همه اخبار و قضایائی که در این مدّت اتّفاق افتاده بود برایم نقل کرد، و باز علیّ بن ابراهیم گفت: ریّان بن

ص:۳۳۷

الصّلت که از کارگزاران حسن بن سهل بود، و نیز پدرم از محمّد بن عرفه راشدی و صالح بن سعید راشدی که تمامی اینان اخبار ابی الحسن علیه السّلام را برای ما شرح دادند و گفتند: چون امر امین تمام شد و مأمون بر اریکه خلافت مستقرّ گردید، به حضرت رضا علیه السّلام نامه نوشت و او را بخراسان دعوت کرد، آن حضرت بعذرهای بسیاری از پذیرفتن این دعوت امتناع ورزید، مأمون دست برنداشت و مکرّر با حضرت مکاتبه کرد بحدّی که امام فهمید وی دست بردار نیست، ناچار از مدینه خارج شد در حالی که فرزندش ابو جعفر علیه السّلام هفتمین سال عمرش بود و مأمون باو نوشت که از راه کوفه و قم مسافرتت را قرار مده، پس حضرت را از طریق بصره و راه اهواز و فارس تا بمرو رسید حرکت دادند، و چون بمرو وارد شد مأمون منصب خلافت و امامت را بر او عرضه داشت، و امام علیه السّلام ابا فرمود و نپذیرفت و در این موضوع گفتگو میانشان بسیار شد و تا مدّت دو ماه مأمون اصرار میکرد و حضرت نمی‌پذیرفت و مرتّب پیشنهادش را ردّ می‌کرد، و چون در این امر کلام بدرازا کشید، مأمون ولایتعهدی را پیشنهاد کرد، حضرت آن را ردّ نکرد، امّا فرمود: با شروطی که میپرسم، مأمون گفت: هر چه میخواهی بپرس، گفتند: حضرت مرقوم داشت که من ولایتعهدی را می‌پذیرم

ص:۳۳۸

بشرط آنکه بهیچ وجه در امور مملکتی دخالت نکنم، نه امر کنم و نه نهی و نه در قضا و داوری دخالت نمایم، و نه از این نظام چیزی را تغییر دهم، و از تمامی این امور معاف باشم، مأمون شروط را قبول کرد، و سران لشکر و قضات و کارمندان و چاکران و مأموران دولت و تمامی فرزندان عبّاس را به بیعت با آن حضرت بولایتعهدی خواند همه گرد آمدند، و بصاحب منصبان جوائزی عطا کرد و همگی خواه و ناخواه پذیرفتند الّا سه تن از رؤسای لشکری (بنامهای): عیسی جلودیّ، و علیّ بن عمران، و ابو یونس (یا ابن مؤیس، یا ابن مونس)، و اینان حاضر نشدند که با حضرت رضا بعنوان ولایتعهدی بیعت کنند، لذا بازداشت و زندانی شدند، و با حضرت بیعت شد و آن را به سراسر ممالک اسلامی ابلاغ کردند، و دینار و درهم بنام آن حضرت سکّه زدند، و در منابر خطبه را بنام وی (حضرت علیه السّلام) خواندند، و مأمون در این کار مال بسیار فراوانی خرج کرد.

و چون شب عید رسید مأمون شخصی را فرستاد و از حضرت درخواست

ص:۳۳۹

کرد که سوار شود و بنماز عید رود، و خود حضرت با مردم روبرو شده و خطبه بخواند تا همه مطمئنّ گردند و آرامش دل یابند، و مقام فضل و دانش او را بشناسند، تا دلها بر این دولت مبارک قرار گیرد و از اضطراب بیرون آید.

حضرت (در جواب) کسی را فرستاد و بمأمون پیام داد که تو از جریانی که در شروط میان من و تو گذشت باخبری و میدانی که من با چه قید و قراری در این امر داخل شدم، مأمون پاسخ داد که من نظرم اینست که دلهای همه مردم از عامّه و لشکری و کشوری همه از اضطراب بیرون آید و راسخ گردد، و بفضل و بزرگواری که خداوند بتو ارزانی داشته است اقرار کنند، و این گفتگو همچنان ادامه داشت تا بالاخره امام دید مأمون سخت پافشاری میکند گفت: ای امیر اگر مرا از این کار عفو کنی البتّه بیشتر دوست دارم، لکن اگر نمیپذیری پس ناچارم که من مانند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و علیّ بن ابی طالب نماز را انجام دهم، مأمون گفت: هر طور که مایل باشی مانعی نیست. سپس سران سپاه و مأموران و مردم را فرمان داد که بامداد در خانه علیّ بن موسی باشند، مردم همگی اطراف خانه آن حضرت را پر کردند، و کوچه‌ها و راهها همه مملوّ از زن و مرد و کودک گردیده بود، و همه نشسته و انتظار حضرت را داشتند و مأموران انتظامی همه گرد خانه

ص:۳۴۰

امام را گرفتند، و چون آفتاب طلوع کرد امام برخاسته غسل کرد و عمامه‌ای سفید از پنبه بر سر ببست و یک سوی آن را بروی سینه‌اش آویخت و سوی دیگر را به پس پشت رها کرد و ساق پاها را برهنه نمود و در صحن خانه رو بیارانش کرده فرمود: همگی مانند من کنید، آنگاه عصائی بدست گرفته و از منزل بیرون آمد و ما در اطرافش بودیم و او پای برهنه بود و سراویل خود را تا نیم زانو بالا زده بود، و دامن لباسی را که در برداشت بالا زده بود، و چون در میان ما آمد و ما در مقابلش حرکت میکردیم، ناگهان سر بسوی آسمان برده و گفت: «اللّه اکبر» و آن را تا چهار بار تکرار کرد، بقسمی که ما پنداشتیم آسمان و در و دیوار همه با او همصدایند، و مأموران سوار بر اسب در بیرون درب آراسته و صف کشیده و مرتب ایستاده بودند، و همه سلاح نظامی در برداشتند و با اسلحه منظره بسیار جالبی تشکیل داده بودند، و چون ما با این صورت و خصوصیت پای برهنه

از در بیرون آمدیم، دامن بکمر زده و تحت الحنک آویخته، و حضرت میان جمعیّت دیده شد، اندکی در باب خانه مکث نموده سپس گفت:

«اللَّه اکبر اللَّه اکبر، اللَّه اکبر علی ما هدانا، اللَّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الأنعام، و الحمد للَّه علی ما ابلانا».

ص:۳۴۱

و صوت خود را بدان بلند کرد، ما نیز صداهایمان را بلند کردیم و تکبیرات عید را میخواندیم، یکباره تمام شهر مرو بصدا و ناله درآمد و همه با گریه و فغان بگفتن تکبیرات ناله سردادند، و حضرتش تا سه بار اذکار را تکرار کرد، سواران با دیدن این منظره- که حضرت پای برهنه بود- تماما از مرکبشان بر زمین آمده و موزه از پای بدر آورده رها کردند. مرو یکپارچه ضجّه و فغان و ناله گشت، و مردم نتوانستند از گریه و ناله خودداری کنند، و حضرت ده گام بر میداشت و می‌ایستاد و تکبیرات اربع را میخواند، و چنان بود که گویا آسمان و زمین و در و دیوار جملگی او را پاسخ میدهند (یعنی حضرت اذکار را شمرده میگفت، و همه مردم پاسخ میدادند) این خبر بمأمون رسید، ذو الرّیاستین فضل بن سهل گفت: ای امیر! اگر رضا با این وضع بمحلّ نماز رسد، تمامی مردم از تو بر میگردند و بفتنه می‌افتند، صلاح آنست که از او بخواهی بازگردد، مأمون مأموری را فرستاد و از حضرت خواهش کرد که باز گردد، امام کفشهای خود را طلب کرد و پوشید و بمنزل بازگشت.

۲۱- احمد بن زیاد همدانیّ- رضی اللَّه عنه- بسند متن از ریّان بن صلت

ص:۳۴۲

روایت کرده که گفت: بیشتر مردمی که در بیعت با حضرت رضا علیه السّلام شرکت کردند؛ اعمّ از سران سپاه و مردم عادی، و کسانی که این را نمی‌خواستند میگفتند که این کار فضل بن سهل است که خلیفه را بدان وادار کرده است، این مطلب بگوش مأمون رسید، نیم شب مرا طلبید، من نزد او رفتم، بمن گفت: ای ریّان! بمن خبر رسیده که مردم گفته‌اند بیعت با رضا علیه السّلام از تدبیرات فضل بن سهل است، گفتم: آری، ای امیر این را میگویند، [و درست هم همین است] گفت:

وای بر تو ای ریّان! آیا کسی چنین جسارتی دارد که به خلیفه‌ای که خلیفه‌زاده است و قدرت بدست او است و همه از رعیّت و صاحب منصبان منقاد و مطیع و بفرمان اویند پیشنهاد کند که با دست خود خلافت را بدیگری بسپار؟! آیا این با عقل درست در می‌آید؟! عرضکردم: نه بخدا سوگند این طور نیست که آنان میگویند، احدی جسارت چنین پیشنهادی را ندارد، گفت: نه، این چنین که میگویند نیست، لکن من برای تو سبب آن را میگویم: هنگامی که برادرم محمّد امین بمن امر کرد که نزد او روم و خود را باو معرّفی کنم تا در باره من حکمی که در نظر دارد صادر کند، من امتناع نموده و بگفته‌اش اعتناء ننمودم، وی فرمانی به علیّ بن عیسی بن ماهان نوشت و او را مأمور کرد که مرا دستگیر

ص:۳۴۳

کند و غلّ و زنجیر بگردنم نهد و دست و پا در زنجیر مرا بوی تحویل دهد. خبر این حکم بمن رسید، هرثمة بن اعین را بسجستان و کرمان و توابع آنها و آن جوانب گسیل داشتم او امر را بر من فاسد کرد و هزیمت نمود، و صاحب سریر «۱» خروج کرد و بر یکی از نواحی خراسان دست یافت، و همه این وقایع در یک هفته بر من هجوم آورد، و چون این امور رخ داد من توانائی مقاومت با آن را نداشتم و مالی در اختیار من نبود که بدان قدرتی حاصل کنم، و از سران سپاه همه جز ضعف و عجز و ترس چیزی ندیدم، و اراده کردم که بپادشاه کابل پناه برم و بدو ملحق گردم، بعد با خود گفتم پادشاه کابل مردی است کافر، و ممکن است برادرم محمّد امین اموالی برای او بفرستد، و او مرا تحویل وی دهد، راهی بهتر از آن نیافتم که خود را برهانم جز اینکه خود را بسوی خداوند برم و توبه کنم از گناهانی که تاکنون مرتکب شده‌ام، و از او استعانت بجویم در این امور دشواری که پیش آمده است، و به او تعالی پناهنده شوم، پس دستور دادم تا این خانه را نظافت کنند- و با دست به اطاقی اشاره کرد- و تمیز

---

(۱)- سریر موضعی است در بلاد بنی کنانه، و مملکت بزرگی است میان «لان» و «باب الابواب». و سریر نام مملکت است نه شهر همچنان که استخری گفته است، و اهل آن نصرانی بودند. و میان سریر و مسلمین پیمان عدم تعرّض بود، و هر دو از یک دیگر واهمه داشتند، و میان ولایت سریر و سمندر شهری بود در حدود دو فرسخ که بین آنها نیز پیمان بود.

ص:۳۴۴

نمودند، پس من آب بر خود ریختم و غسل کردم و پیراهن و شلوار سفیدی بتن کردم و چهار رکعت نماز بجای آوردم و در آن آنچه از قرآن یاد داشتم قراءت کردم، و خداوند متعال را خواندم و بدو پناه بردم و با او عهد و پیمان محکم بستم با خلوص نیت که اگر خداوند امامت و امارت را نصیب من گرداند و در مشکلات و سختیهای این امور مرا کفایت کند و پشتیبان من باشد، من حقّ را بصاحب حقّ دهم و امر امامت را در جایگاه خودش بنهم همان جائی که خداوند قرار داده است، سپس دلم آرام گرفت و اندوهم زائل شد. سپس طاهر (بن الحسین ذو الیمینین) را بسوی علیّ بن عیسی بن ماهان گسیل داشتم، و کار او با طاهر بدان جا کشید که کشید و چنان شد که شد، و باز هرثمة بن اعین را بسرکوبی رافع [بن لیث بن نصر بن سیّار] فرستادم، بر او ظفر یافت و او را کشت، و نیز صاحب سریر را بصلح خواندم، و هدایائی برای او فرستادم و با او بمهر رفتار کرده تا او از مخالفت دست برداشت و براه آمد، و پیوسته امرم تقویت یافت تا بدینجا رسید که با برادرم محمد امین چنین شد، و خداوند امر خلافت را یکسره در اختیار من نهاد و بر آن استیلایم داد، و امر من استوار گردید، و چون پروردگارم بآنچه من درخواست داشتم وفا نمود، من نیز دوست

ص:۳۴۵

داشتم که با خدایم بدان چه عهد بسته‌ام وفا کنم، و کسی را جز ابو الحسن علیّ بن موسی مستحقّ این امر (خلافت) ندیدم، لذا آن را در اختیار وی قرار دادم امّا او نپذیرفت مگر بدان طریق که خود میدانی، این بود سبب این بیعت بولایتعهدی.

ریّان گوید: من گفتم خداوند امیر را موفّق بدارد، بعد گفت: ای ریّان چون صبح شد و آفتاب برآمد در میان جمع صاحب منصبان رو و فضائل امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب علیه السّلام را برای ایشان بگو، گفتم: ای امیر من در این مطلب جز آنچه از تو شنیده‌ام چیزی نمیدانم، آیا همان را برای آنان بازگو کنم؟ گفت:

سبحان اللَّه! احدی را نمی‌یابم که مرا در این امر یاری کند، من اهل قم را محرم اسرار خود میدانستم.

مترجم گوید: «مراد آنست که در گفتن فضائل علیّ بن ابی طالب علیه السّلام نتیجه این می‌شود که مردم با اولاد و مقام آنان در نزد خداوند و قربشان به رسول او- صلی اللَّه علیه و آله- آگاه میشوند و بصحت کار من پی میبرند».

ریان گوید گفتم: احادیثی که از شما شنیده‌ام برای ایشان بازگو کنم؟

گفت: آری، آنچه از من در فضیلتها شنیدی بگو. چون صبح شد من بمیان سران

ص:۳۴۶

لشکر در مرکز آنان رفتم و شروع بسخن کرده گفتم: امیر المؤمنین مأمون از پدرش از پدرانش روایت کرد که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند:

«من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه»

، و ایضا حدیث کرد مرا امیر المؤمنین مأمون از پدرش از پدرانش که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند:

«علی منّی بمنزلة هرون من موسی».

و من احادیث را آن طور که باید و شاید دقیق در حافظه نداشتم و گاهی خلط میکردم، و حدیث خیبر:

«لأعطین الرایة»

، و همین طور احادیث مشهور دیگری را در فضائل علیّ علیه السّلام برای ایشان نقل کردم، در آن میان عبد اللَّه بن مالک خزاعیّ برخاست و گفت: «رحم اللَّه علیّا کان رجلا صالحا»، خداوند بر علیّ رحمت فرستد، وی مردی صالح و شایسته بود، مأمون غلامی را فرستاده بود که وضع مجلس و گفتگوی ما را ببیند و گزارش دهد، ریّان گوید: مأمون کسی را نزد من فرستاد و مرا احضار کرد، من بر او وارد شدم چون دیده‌اش بر من افتاد گفت: ای ریّان! چقدر حدیث میدانی و همه را در حافظه خود نگه داشته‌ای؟

آنگاه گفت: بمن خبر آنچه آن یهودی (عبد اللَّه بن مالک) گفت رسید، که گفت:

«رحم اللَّه عليّا كان رجلا صالحا» بخدا سوگند او را بيارى خدا خواهم كشت.

ص:۳۴۷

و هشام بن ابراهيم راشدىّ همدانىّ از مقرّبترين افراد نزد حضرت رضا عليه السّلام بود قبل از اينكه حضرت بخراسان آيد، و مردى عالم و اديب و فصيح و فهميده بود، و كارهاى حضرت رضا عليه السّلام در دست او بود و اموال را از نواحى و اطراف مى‌آوردند و او تحويل ميگرفت و ثبت و ضبط مينمود، البتّه پيش از آنكه امام به خراسان آيد، ولى پس از ورود او هشام بن ابراهيم به ذو الرّياستين پيوست، و ذو الرّياستين هم او را از محرمان دستگاه خود قرار داد، و كارش اين بود كه اخبار حضرت رضا عليه السّلام را به مأمون و ذو الرّياستين گزارش ميداد و نزد آن دو مقرّب شده بود، و هيچ خبرى از حضرت رضا بر ايشان (مأمون و ذو الرّياستين) پوشيده نمى‌ماند، و مأمون او را پرده‌دار و آجودان مخصوص امام كرده بود، و او اجازه ورود هيچ كس را بر امام نمى‌داد مگر آنان كه خود نظر داشت و ميخواست، و كار را بر حضرت رضا عليه السّلام تنگ گرفت، و هر كس قصد ديدار امام را داشت موفّق نميشد و او مانع بود، و كلامى از امام صادر نمى‌شد مگر اينكه گزارش آن توسط وى بمأمون داده ميشد و همچنين بذو الرّياستين، و مأمون پسرش عبّاس را به هشام سپرده بود كه او را علم و ادبيّات بياموزد، و از

ص:۳۴۸

اين جهت او را هشام عبّاسى ميگفتند. ريّان گويد: ذو الرّياستين دشمنى شديد خود را با امام آشكار ساخت، اين براى آن جهت بود كه مأمون باو بيش از وى احترام ميكرد، لذا بر او حسد برد و رفتارى كه مأمون با حضرت داشت موجب اين حسادت شده بود، و ابتداى آن از اينجا شروع شد كه مأمون را دختر عموئى بود كه او را دوست ميداشت، و آن دختر عمو نيز مأمون را دوست ميداشت لذا درى از منزل آن دختر عمو بمجلس مأمون باز كرده بودند، و آن دختر عمو بحضرت رضا عليه السّلام مايل بود و از ذو الرّياستين نزد مأمون بد ميگفت، و اين امر بذو الرّياستين رسيد، و نزد مأمون آمده و گفت: صحيح نيست از حجره زنان درى بمجلس خليفه باز باشد، مأمون امر كرد آن در را سدّ كردند. و رسم اين بود كه يک روز مأمون نزد حضرت رضا عليه السّلام آيد، و يک روز امام بر مأمون وارد شود، و خانه‌اى كه حضرت منزل كرده بود در كنار قصر مأمون بود، و چون حضرت بر مأمون داخل شد و ديد در را سدّ كرده‌اند، سبب آن را پرسيد، مأمون گفت: فضل بن سهل اين را نمى‌پسندد كه از حجره زنان بمجلس ما درى باز باشد، چون امام اين كلام بشنيد: كلمه استرجاع را بر زبان جارى نمود و گفت:

إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، فضل را چه رسد كه در اين امور خانوادگى دخالت

ص:۳۴۹

كند؟! مأمون پرسيد نظر شما چيست؟ حضرت فرمود: اينكه در را باز كنى و با دختر عمويت رفت و آمد كنى و قول فضل را در آنچه حلال يا حرام ميكند نپذيرى، مأمون دستور داد در را گشودند، و بر دختر عمويش بدلجوئى وارد شد. و اين خبر به فضل رسيد و او را غمگين ساخت.

۲۲- و در پاره‌ای از کتب نسخه کتاب الحباء و الشّرط از حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام بسوی والیان و عمّال دولت در باره فضل بن سهل و برادرش یافتم، لکن کسی اجازه روایت آن کتاب را بمن نداده است، جز آنکه در کتاب مزبور آن را دیده‌ام و آن چنین است (که عربی آن در متن ذکر شده و ترجمه آن این است):

حمد و سپاس خداوندی راست که پدید آورنده، و مخترع و موجد، توانا و پیروزمند، نگهبان بر بندگان و خشم گیر بر ایشان است، آنکه تمامی مخلوقات بدرگاهش سر تعظیم و اطاعت فرود آورده‌اند، و در بارگاه عزّتش خط ذلّت و خواری و پستی نوشته‌اند، هر چه هست تسلیم قدرت او است، و جملگی در برابر سلطنت و سالاری و عظمت و بزرگیش فروتنی کنند، و علم و آگاهیش هر چیز را فرا گرفته، و شمار هر چیز بر او پیدا و هویدا، هیچ والا و بزرگی در پیشگاهش سرگرانی نتواند، و هیچ کوچک و حقیری از سایه لطف و رحمتش

ص:۳۵۰

دور و بی‌بهره نماند، آنکه دیده بینندگان او را در نیابد، و معرفی وصف‌کنندگان او بجائی نرسد، مر او راست آفریدن و فرماندادن، و مثل اعلاست در آسمانها و زمین، و اوست توانا و نیرومند، دانا و درستکار.

و سپاس بر خداوندی که آئین اسلام را قانون قرار داد، و آن را بر همه ادیان برتری داد و شرف و کرامت و بزرگی بخشید، و آن را دین استوار، پا برجا و غیر قابل تغییر معرّفی فرمود، و راه راستی که هر کس در آن قدم گذارد و بدان عمل خویش بپایان برد بمنزل مقصود رسیده و گمراه نگردد، و هر کس از آن روی گرداند راه نخواهد یافت، در آن دین نور و برهان و شفا و بیان قرار داد، و آن را بوسیله فرشتگان برگزیده‌اش به سوی هر کس که او را به پیغمبری و رسالت انتخاب کرده بود فرستاد، در میان مردمی که اکنون رفته و جای خالی خویش را بدیگران داده‌اند، و در روزگارانی که گذشته و پایان پذیرفته، تا اینکه نوبت رسالت به محمّد مصطفی- صلی اللّه علیه و آله- رسید، و پیمبران بدو پایان یافتند، و او را پی‌آمد انبیا قرار داد، و از روی لطف و رحمت بسوی جهانیان فرستاد، و نیز وی را بشارت دهنده ایمان آورندگان و مصدقین فرستاده‌اش، و زنهار دهنده منکران و تکذیب‌کنندگان قرار داد تا حجّتش بر خلق تمام باشد، و هلاک و نابود شود

ص:۳۵۱

هر کس نابود شود پس از نموداری حقّ از باطل، و زنده شود هر کس زنده ماند پس از روشن بودن و آشکارا نمودن درست از نادرست، و براستی که خداوند شنوا و داناست.

و باز سپاس خداوندی را که اهل بیت رسولش را مواریث نبوّت عطا فرمود (یعنی رهبری را ویژه آنان کرد) و علم و حکمت را نزد ایشان بودیعت نهاد، و آنان را کانون امامت و رهبری و امارت بر مردم کرد و دوستی ایشان را بر همه واجب ساخت، و محلّ و مقام آنان را بالا و والا قرار داد، و پیامبرش را امر کرد که از امّت مودّت و دوستی آنان را بخواهد؛ چنان که گفت: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی (بگو من از شما اجر و مزد رسالت نمی‌خواهم (زیرا اجر من بر فرستنده من است) لکن شما را سفارش می‌کنم که با ذوی القربای من مهر و محبّت و دوستی کنید- شوری: ۲۳)، و آنچه را که ایشان را بدان

وصف کرد از دوری از پلیدی، و معرّفی پاکی و پاکیزگی آنان در کلام خود که فرمود: إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (جز این نیست که خداوند چنین خواسته است که شما از هر پلیدی پاک بوده، شما را طاهر و مطهّر نگه دارد- احزاب: ۳۳).

سپس اینکه مأمون نسبت به عترت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله به نیکی رفتار نمود، و رابطه خانوادگی و رحمی که قطع شده بود، او وصل کرد، و انس و محبّت

ص:۳۵۲

فامیلی را بازگردانید، و تفرقه و جدائی بین خویشان را از میان برداشت، و شکافی که در میان جمعیّت یک خاندان افتاده بود التیام داد، و به این ترتیب خداوند کینه‌ها و بدخواهیها را بکلّی از میان برد، و بجای آن یاری و انس و همزیستی و محبّت و دوستی واقعی را جایگزین نمود.

و اینک به یمن و نگهداری و برکت و خیر او و نیکوئیش و صله‌ای که او بجای آورد، دستهای همه یکی شد، و مرام همه یکی و سخنشان واحد گشت، و افکار و اندیشه‌های گوناگون یکی شد، و حقوق هر کس رعایت و ارثها بجای خود بازگشت، و نیکی نیکوکاران را پاداش داد، و آزمایش آزمایش‌شدگان را ارج نهاد، و درجات دوری و نزدیکی افراد را بدستگاه حکومتی بر اساس دینداری آنان قرار داد، و پس از این امور، آن فردی که سعی و کوشش او را پیش انداخته بود مخصوص به تفضیل و تقدیم و تشریف گردانید، و او همین فضل بن سهل ذو الرّیاستین است، چون او را همکار صمیمی دید، و مشاهده کرد که او فردی است که بحقّ او استوار است، و بدلیل و برهان او گویاست، بر کارگزاران دولت سرپرست و آموزگار خوبی است، و نیز برای سواره نظامان فرمانده بجائی است، و در کارزار و نبردهای او صاحب نظر و با تدبّر، و برای رعیّت دارای سیاست است، و مردم را بمرام و مسلک او دعوت می‌کند، و

ص:۳۵۳

بکسی که دعوت او را بپذیرد پاداش دهد، و از آنکه فرمان خلیفه را گردن ننهد و شانه خالی کند و یا نافرمانی از او سرزند دوری می‌گزیند، و در نصرت و یاری او منفرد است، و قلبهای ناسالم و بیماران روحی را شفا بخش، و از این اعمال، در دست نداشتن یا کم بودن مال یا نیافتن یار او را باز نمی‌دارد، و طمع او را از صراط مستقیم منحرف نمی‌سازد، و ترس و وحشت او را از قصد و بینشش به سوی دیگر سوق ندهد، بلکه هنگامی که ترسانندگان و کسانی که ایجاد وحشت میکنند و چون رعد و برق آشوب بپا مینمایند، و در بسیاری مخالفان و دشمنان و حیله‌گران، ثابت‌قدمتر و با عزمتر و مصمّم‌تر، و چاره‌اندیشتر و با تدبیرتر می‌شود، و با کمال جدّیت از مأمون و حقوقش دفاع مینماید، و بسوی او بیشتر و بهتر مردم را میخواند، تا زمانی که دندان گمراهی را شکست و تیزی شمشیرشان را کند نمود، و ناخنهایشان را چید، و شوکت آنان را از بیخ و بن برکند، و پشت همه را چون ملحدان بر دین بخاک کوبید: آنان که عهد بشکستند و در امر او سستی نشان دادند، و بحقّ او استخفاف کردند و آن را بی‌اهمیّت تلقّی نمودند، آن کسان که از اخطارات او بحذر کردن در امان بودند. بعلاوه آثار ذو الریاستین در اصناف امّتهای مشرک، و آنچه خداوند حدود و ممالک اسلامی را بوسیله او افزون ساخت، از آنچه اخبارش را برای شما

ص:۳۵۴

گفته‌اند و کتابهای آن را در منابر بر شما قراءت کرده‌اند، و نیز آنچه اهل و مردم دنیا از شما گرفته و بدیگران رسانده‌اند معلوم و آشکار است.

و شکر ذو الرّیاستین و قدرشناسی او از موقعیّت امیر المؤمنین مأمون بدان جا رسید که همه اختیارات بدو محوّل شد، قیام او برای احقاق حقّ امیر، و بذل خون خود و برادرش ابو محمّد بن سهل، که پاک و خوش طینت، و خوشخوی و پسندیده سیرت بود تا بحدّی که از گذشتگان پیشی گرفت و بر همه رستگاران برتری یافت و در برابر، پاداش امیر المؤمنین مأمون بدو اموال بسیار و اراضی وسیع و پهناور، و جواهرات بیشمار بود، هر چند با فعّالیّت یک روز او، و یک مقام از مقاماتی که او گذراند برابری و وفا نمیکند، لکن با این همه او از جهت بی‌رغبتی در اینها و بلندی همّتش، و وافر ساختن مال مسلمانان و دوری کردن از مال و منال دنیا و حقیر دانستن آن، و ترجیح دادن آخرت به دنیا، و شدّت میل بآخرت، همه اینها را واگذاشت.

و از امیر المؤمنین استعفا خواست و مرتّب طلب بازنشستگی از امیر المؤمنین مینمود و اظهار بیمیلی بوزارت میکرد، و این استعفا خواستن و زهد در جاه و مال بسیار عمل بزرگی در نزد امیر و ما بود، چون خداوند ما را

ص:۳۵۵

بموقعیّت او در عزّت دین و اقتدار و قوّت بر اصلاح امور مسلمین آگاه کرده بود، و جهاد او را با مشرکین فهمیده بودیم، و دیگر چیزها که خداوند بما نموده بود از نیّت صدق و راستی و درستی و پاک پاک‌طینتی او، و صحّت تدبیر و مدیریّت او، و قوّت رأی و مقام والای عقل او و رسیدن او بآنچه میخواهد، و یاری او بر حقّ و راستی و راه مستقیم و رشد و صلاح، و نیکوئی و تقوی.

پس چون امیر المؤمنین باو اطمینان کرد و ما نیز از جهت دیانت او، و اختیار کردن آنچه صلاح او بود، ما اجابت کردیم فرمان او را که موافق مقامش بود، و نوشتیم برای او (ذو الرّیاستین) کتاب «حباء و شرط» را که در آخر این کتاب من نسخه آن درج شده است، و خداوند و تمام حاضران را بر آن شاهد گرفتیم و همه کسانی که بودند: از اقوام و سران سپاه و درباریان و قاضیان و فقیهان و خاصه و عامّه.

و أمیر المؤمنین (مأمون) چنان صلاح دید که نسخه آن را در همه بلاد پخش کنند، تا انتشار یابد و در همه جا شایع شود و اهل هر بلاد مطلب را بدانند، و در منابر نسخه خوانده شود، و نزد حاکم و قاضی هر بلد و هر دیار نسخه‌ای

ص:۳۵۶

از آن بماند، و از من خواست که آن را نسخه پردازم و توضیح و شرح دهم معانی آن را.

و آن بر سه باب است: باب اوّل: در ذکر تمامی آنچه از ذو الرّیاستین بوقوع پیوسته (فعالیّتهائی که داشته) و خداوند بدان جهت حقّ وی را بر ما و مسلمین واجب کرده است.

باب دوم: در بیان مرتبه رشد و صحّت اعمال او، و اینکه کسی را حقّ آن نیست که: چون و چرا کند و از فعالیت‌های او مانع شود، و ذکر علّت آن اعمال، و این بدان جهت است که هیچ کس از خلق که بیعت امیر را در گردن دارند مانعی راهی و چاره‌ای نیست جز آنکه بیعت کنند با او و برادرش، و آنان حقّ دارند مانعی را بر طرف کنند که ظلم در باره آنان روا دارد و سعی در فساد بر علیه ما و ایشان و دوستان ما کند، و این برای اینست که کسی آرزوی مخالفت ایشان در سر نپروراند، و خیال نافرمانی ایشان کند، و یا حیله‌گری از راهی برای جدائی ما و این دو تن بخود راه ندهد.

و باب سوم: در بیان عطایا و بخششهای امیر بر ایشان (ذو الرّیاستین)، و بیان آنچه او خواست از بیرغبتی بدنیا و واگذاشتن آن، و آراستن خود بزیور

ص:۳۵۷

زهد و بی‌علاقگی بمال و جاه و مقام، و دلیل بر این عمل اینست که پیوسته کوشش و اهتمام در امر آخرت کرده و خواستار آن اجر است بآن مقدار که هر کس شکّی در او دارد برطرف گردد، و آنچه را که لازم شده است بر ما از بخشش باو و بزرگداشت و عزّت او که بر او و برادرش ارزانی داشتیم، و منع ایشان از خود آنچه را که ما بسبب آن خود را منع کردیم، و این باب مشتمل است بهر چیزی که احتیاطکننده در امر دین و دنیای خود در آن احتیاط می‌کند.

اینک متن نسخه و اصل آن:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ: این نوشته و شرطی است از عبد اللَّه مأمون امیر مؤمنان و ولیعهد او علیّ بن موسی برای ذو الرّیاستین فضل بن سهل در روز دوشنبه هشتم ماه رمضان سال دویست و یکم (قمری) و آن روزی است که خداوند منّان کار خلافت امیر المؤمنین را تمام و راسخ کرد و عقد ولایتعهدی را ببست، و مردمان را لباس سبز رنگ بخلعت پوشانید، و به آرزوی خویش در صلاح ولیّ خود و پیروز شدن بر دشمن رسید.

ما تو را ای فضل بن سهل دعوت کردیم در این روز بچیزی که بعض از پاداش تو در آن است، زیرا که تو بادای حقّ پروردگارت برخاستی و نیز بادای

ص:۳۵۸

حقّ فرستاده او، و همچنین حقّ امیر المؤمنین و ولیعهد او علی بن موسی و حقّ بنی هاشم که بسبب آن صلاح دین و سلامت از تفرقه مسلمانان امید است، تا آنکه نعمت بر ما و همه مسلمین ثبات یابد، و سبب دیگر آن معاونت و یاری تو است مر امیر المؤمنین مأمون را بر بپاداشتن قوانین دین و سنّت سیّد المرسلین، و اظهار دعوت ثانیه و محقق را، و ترجیح بهتر، و قلع و قمع شرک و شکستن بتها، و از بین بردن یاغیان و گردنکشان و سایر کارهائی که از تو در شهرها شهرت یافت مربوط به برکنار

کردن امین خلیفه مخلوع، و در باره آنکه مسمی به اصفر بود و کنیه‌اش ابو السّرایا، و آن دیگر که او را مهدیّ نامیده که اوست محمّد بن جعفر بن محمّد طالبیّ نسب «۱» و نیز ترکان خلجیّ، و در طبرستان حکّام آن سامان تا هرمز بن شروین، و در دیلم و والی آنجا، و در کابل و سلطانش مهورس، و سلطان دیگرش اصفهبذ، و در باره ابن برم (یامبرم) و در جبال بداربنده و غرشستان و غور و اصناف آن، و در خراسان خاقان و ملون

---

(۱)- شرح حال ابو السّرایا و محمّد بن جعفر بن محمّد علیهما السّلام هر دو در ترجمه کتاب مقاتل الطّالبیین از ص ۴۷۶ الی ۵۲۱ مشروحا ذکر شده است، برای اطّلاع بدان جا مراجعه شود.

ص:۳۵۹

صاحب جبل تبّت و در کیمان، و تغرغر و در ارمینیه و حجاز، و یا صاحب سریر، و صاحب خزر، و در مغرب و در نبردهای دیگر که تفصیل آن در اداره مربوطه تاریخ و وقایع، ثبت شده و مضبوط است.

و آن مواجبی که برای تو مقرّر داشتیم و تو را بآن دعوت نمودیم که معونه تو باشد و آن بمبلغ یک صد هزار هزار درهم بود، و ده میلیون درهم درآمد از جواهر علاوه بر آنچه خلیفه بتو قبلا بخشیده بود، و البتّه قیمت یک صد هزار هزار درهم جواهر بسیار نزد ما اندک است نسبت بآنچه تو استحقاق آن را داری، و تو ترک کردی همانند این اموال را زمانی که امین بتو داده بود، و خدا و دین او را مقدّم داشتی و اینکه تو از امیر المؤمنین و ولیعهدش تشکّر و قدردانی نمودی، و از اموال بسیار که اجر و حقوق تو بود گذشتی و آن را بمسلمانان واگذاردی تا مالیه ایشان رونق یابد و بیت المالشان افزون گردد و دیگران را بر خود مقدّم داشتی.

و اکنون از ما درخواست خصلتی کردی که ذاتا بدان راغب بودی و در شأن تو بود (یعنی وزارت) و از بی‌رغبتی تو بدنیا، و کناره‌جوئی تو از این مردمان، تا آن اندازه که برای آن کس که در کوشش تو شکّ داشت که آیا برای دنیاست یا آخرت یقین حاصل شد که واقعا تو زاهدی و همه سعی و کوشش برای آخرت

ص:۳۶۰

است نه دنیا، پس از مانند توئی در هیچ حال بی‌نیازی نیست (یعنی همیشه به چون تو شخصی مردم نیاز دارند)، و مانند توئی هرگز نباید خواسته‌اش اعتنا نگردد و ردّ شود، هر چند که خواسته‌ات دورکننده ما باشد از بسیاری از نعمتها، در حالی که بعکس، خواسته تو ما را بنعمتهای بسیاری میرساند و مخارج گرانی را از ما برمیدارد و از آن میکاهد، و حجّت را بر کسی که میپندارد تو بطمع دنیا آن مقام را خواسته‌ای نه برای آخرتت، تمام میکند.

اینک خواسته تو را اجابت میکنیم و آن همان پستی است که تو درخواست کرده‌ای با عهد و میثاق با خدا و مؤکّد که تبدیل و تغییر در آن نیست و نخواهد شد، و بدون هیچ دفع الوقتی امر را بتو تفویض نموده و تو را بدان مقام منصوب کردیم، و هر چه

را که بخواهی انجام ده، و کسی را قدرت آن نیست که از تو در آنچه اراده کرده‌ای جلوگیری کند و یا تو را به آنچه مکروه داری وادار نماید، و از تو دفع میکنیم آنچه را از خود دفع میکنیم، و چنانچه برای رفع خستگی چند گاهی بیاسائی باز مکرّم و مأجوری و بدنت هم حقّ آسایش دارد با کمال احترام آزادی.

و سپس آنچه را که اکنون بتو عطا کردیم و تو آن را بدیگران بخشیدی، بتو در آن مدّت استراحتت ادا خواهیم کرد و همچنین برای برادرت حسن بن سهل

ص:۳۶۱

آن مقدار که حقوق تو مقرّر شده بود ماهیانه قرار دادیم، و با نیم آن حقوقی که قبلا از ما میگرفت، و این یکی برای تو، و دیگر بجهت آنست که او در مبارزه با سرکشان و طاغیان بذل جان نمود و آنکه دو بار عراق را فتح کرد، و جماعت شیطان صفتان را پراکنده نمود تا دین قوّت گرفت و آتش جنگهای پی در پی فرو نشست و با نفس خود و کسانش ما و همه فرماندهان و سیاستمداران از دوستان حقّ را رهانید.

و خدا و ملائکه و شایستگان خلق و همه آن کسان که با ما بیعت کردند و پیمان وفای بعهد بستند را امروز و بعد از آن شاهد میگیریم بر آنچه در این کتاب و این فرمان مرقوم گشته، و خدا را بر خود ضامن گرفته، و وفای بعهد را بر خود واجب میشمریم بدون استثناء بچیزی که آن را در باطن یا ظاهر نقض کند، و مؤمنان پایبند قراردادشان هستند، و عهد و پیمان امری است مسئولیّت آور، و مورد باز و خواست خواهد بود، و بهترین مردم به وفای عهد کسانی هستند که خود از مردم خواستار وفای بعهد میباشند، و خود توانائی اداء آنچه بدان پیمان بسته‌اند را دارند، و خداوند تبارک و تعالی میفرماید: وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ

ص:۳۶۲

عَلَيْكُمْ كَفِيلًا، إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ (بعهد و قراردادی که بضمان خداوند بین خودتان بسته‌اید وفا کنید، و آنچه بر آن سوگند یاد کرده‌اید انجام دهید و پیمان‌شکنی نکنید پس از آنکه آن را بقسم مؤکّد ساخته‌اید و خدا را بر آن گواه گرفته‌اید خداوند از آنچه میکنید آگاه است- نحل: ۹۱).

و حسن بن سهل ذیل نوشتار مأمون را نوشت که آن چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ: آری امیر المؤمنین مأمون بر خود واجب کرد آنچه در این کتاب مرقوم گشته و ثبت شده است، خداوند متعال را بر آن شاهد و ضامن و کفیل گرفت و آن را با خطّ خویش در ماه صفر سنه ۲۰۲ برای معیّن ساختن عطای خود و شروطی که کرده است. و بخطّ حضرت علیّ بن موسی علیه السّلام در آن نوشته بود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ: بدون تردید علیّ بن موسی بر خود لازم گردانید جمیع آنچه در این کتاب مسطور است بدان وجه که پیمانی مؤکّد و مورد اطمینان شده است در امروز و فردا و مادامی که زنده است و خداوند را بر آن شاهد و ضامن و کفیل قرار داد، و خدا خود برای شهادت کافی است.

و نیز بخطّ خود مرقوم داشت: در این ماه از این سال [و الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ و صلّی اللَّه علی محمّد و آله و سلّم، و حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ].

ص:۳۶۳

۲۳- حمزة بن محمّد بن علویّ که نسبش در متن ذکر شده برای ما چنین گفت:- در سال ۳۳۹ در قم- علیّ بن ابراهیم بن هاشم در سال ۳۰۷ کتابی برای من فرستاد و در آن نقل کرده بود که یاسر خادم حدیث کرد که هر گاه حضرت رضا علیه السّلام خلوت می‌کرد تمامی کارگزاران و خدمتکاران خویش را از صغیر و کبیر گرد خود جمع میکرد و برای آنان سخن میگفت و با آنان گفتگو مینمود و انس میگرفت و همصحبت می‌شد، و روش آن حضرت در هنگام صرف غذا این بود که همه را سر یکسفره میخواند، و فرو نمیگذاشت هیچ کوچک و بزرگ و مهتر و کهتری را حتّی تیمارگر اسبان و حجامت کن را مگر آنکه بر سر سفره حاضر میساخت، یاسر خادم گوید: روزی ما با حضرت بودیم که ناگاه صدای قفل دری که از قصر مأمون به منزل حضرت باز میشد شنیدیم، و امام فرمود: برخیزید و متفرّق شوید، ما برخاستیم و مأمون با نامه‌ای بلند که در دست داشت وارد شد، حضرت خواست برخیزد و احترام کند، مأمون قسم داد که تو را بحقّ پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله برنخیز، آنگاه آمد و خود را بحضرت رسانید و روی او را بوسید و در مقابلش روی تشک و مخدّه نشست، و نامه را خواند و در

ص:۳۶۴

آن خبر فتح پاره‌ای از قریه‌های کابل بود و نوشته بود که ما قلعه فلان را گشودیم و چنان و چنین نمودیم، چون از خواندن نامه فارغ شد، حضرت باو فرمود: آیا فتح قریه‌ای از قریه‌های اهل شرک تو را خشنود می‌کند؟ مأمون گفت: آیا در این فتح، سرور و خوشحالی نیست؟ امام فرمود: ای امیر از خدا پروا کن در (مراعات) امّت محمّد صلی اللَّه علیه و آله و مأموریتی که خدا بتو داده! سرزمینهائی که بر آنها حکومت- داری ضایع گذاشته‌ای و بامورشان رسیدگی نمیکنی و آن را بعهده دیگران محوّل کرده‌ای، و آنان بر این امّت حکومت می‌کنند بخلاف آنچه خدا فرموده، و بکلّی از مدینه دار الهجرة غافل غافل‌شده‌ای که آن مهبط و محلّ ریزش رحمت و نزول وحی است، و اولاد مهاجر و انصار در آنجا مظلوم واقع شده‌اند و با بودن تو بآنان مرتّب ظلم و ستم می‌شود و دادرسی ندارند و کسانی که بر آنان مسلّط میباشند ملاحظه و رعایت هیچ گونه پیمان و عهدی نه با خدا و نه با خلق نمیکنند، و روزگاری بر مردم مظلوم آن سامان میگذرد که کاملا در مشقّت و بدبختی میگذرانند، و از نفقه و مخارج خود عاجزند، و کسی را ندارند یا نمی‌یابند که حال پریشان خود را به او شکایت کنند، و دست آنان بدامن کبریایی نمی‌رسد، ای امیر از خدا بترس و به امور مسلمانان رسیدگی نما، و نظری بخانه نبوّت و مرکز مهاجرین و انصار بینداز، آیا نمیدانی ای امیر که والی

ص:۳۶۵

و سرپرست مسلمین حکمش حکم عمود خیمه است، هر کس آهنگ آن خیمه میکند عمود را میگیرد؟! مأمون عرض کرد: ای سیّد من! اکنون چه کنم، رأی شما چیست؟ امام فرمودند: نظر من اینست که از این بلاد بیرون روی و بمرکزی که پدرانت در آنجا بودند رحل اقامت افکنی، (پایتخت و مرکز خلافت) و در آنجا بامور مسلمانان رسیدگی کنی، و آنان را بدیگران وانگذاری،

زیرا خداوند تعالی از تو سؤال خواهد کرد کارهای تو را، مأمون برخاست و عرضکرد: نظر شما درست و پسندیده و صحیح است، و بیرون رفت، و فرمان داد که همگی برای رفتن (بعراق) حاضر شوند- خانواده و ارکان دولتش همگی- و این ماجرا بگوش فضل رسید، او را غم فرا گرفت، زیرا امور بدست او بود و کاملا مسلّط و نظر مأمون مهم نبود، زیرا جرأت مخالفت نداشت لذا بحضرت پناه برده بود، سهل بمأمون گفت: ای امیر! این چه رأیی است که بدان امر کرده‌ای؟! مأمون گفت: آقای من ابو الحسن مرا بدین کار امر فرموده است، و این رأی در نظر من صواب است، ذو الرّیاستین گفت: نه، این رأی درستی نیست، زیرا تو دیروز

ص:۳۶۶

برادرت را کشتی و خلافت را از وی گرفتی و او را از امارت کنار زدی، و فرزندان پدرت همگی با تو دشمن خونی هستند، و جمیع اهل عراق و خاندان تو و عرب با تو دشمنند، سپس این کاری که کردی و علیّ بن موسی را ولیعهد خود نمودی و امر خلافت را از بنی عبّاس بیرون بردی، و (حال آنکه) همه مردم و دانشمندان و رهبران مذهبی و اولاد عبّاس بن عبد المطّلب بدین کار راضی نبوده‌اند، و دلهایشان از تو و این عمل تو نفرت دارد، رأی آنست که در خراسان بمانی تا زمانی که دلها آرامش یابد و کم کم از غضب و خشم بیفتند و با دولت تو انس گیرند، و رفتار تو را با برادرت فراموش کنند، بعد گفت: بزرگانی هستند که پدرت در مسائل با آنان مشورت میکرد، تو نیز این مسأله را با ایشان مشورت کن، اگر پذیرفتند عمل کن، مأمون گفت: مثل چه کسانی؟ گفت: از قبیل علیّ بن عمران و ابو یونس و [عیسی بن یزید] جلودیّ، (آنان که بدلیل مخالفت با بیعت ابو الحسن بزندان افتاده بودند) مأمون در جواب فضل بن سهل گفت:

آیا با اینها و امثالشان مشورت کنم؟ گفت: آری، پس چون صبح شد امام بر مأمون وارد شد و پرسید چه کردی؟ مأمون آنچه ذو الرّیاستین نظر داده بود گفت، و

ص:۳۶۷

بعد دستور داد که آن سه تن را از زندان خارج کرده بحضور آورند، اوّل کسی که بر مأمون وارد شد علی بن عمران بود، و چون علیّ بن موسی را در کنار مأمون دید، گفت: ای امیر المؤمنین بخدایت میسپارم! مبادا این امر (خلافت) را که خداوند بشما خاندان ارزانی داشته و شما را مخصوص بآن نموده از جمعتان خارج کنی و بدست دشمنانتان بسپاری؛ آنان که پدرانت بکشتنشان فرمان دادند، از شهر و دیار خود بیرونشان ساختند، مأمون گفت: ای ناپاک‌زاده! تو هنوز این طور فکر میکنی! جلّاد گردنش را بزن! جلّاد او را برد و گردن زد، بعد ابو یونس [یا ابو مؤنس یا ابو مؤیس] را آوردند، چون نظر او بحضرت افتاد که در کنار مأمون نشسته است گفت: یا امیر المؤمنین! این شخص بتی است که او را میپرستند، و خدا را ستایش نمی‌کنند، مأمون گفت: ای ناپاک‌زاده! تو هم هنوز این گونه می‌اندیشی، ای جلّاد گردنش را جدا کن! جلّاد او را نیز بکشت، آنگاه جلودیّ احضار شد. (مترجم گوید: ما بین پرانتز صحیح بنظر نمی‌رسد) (جلودیّ در زمان خلافت رشید هنگامی که محمّد بن جعفر بن محمّد در مدینه قیام کرد، بود، هارون او را بمدینه فرستاد و دستور داد اگر غالب و پیروز گشت سر از بدن محمّد بن جعفر جدا سازد، و خانه‌های آل ابی طالب را غارت

ص:۳۶۸

کند و هر چه از زر و لباس و اثاث دارند برگیرد، حتّی برای هر زن بیش از یک پوشش باقی نگذارد، و در آن وقت موسی بن جعفر علیهما السّلام در بغداد در زندان بسمّ کشته شده بود، و حضرت رضا در خانه‌اش بود که جلودیّ با سوارانش بآنجا حمله برد، حضرت رضا علیه السّلام ناچار زنان را به یکی از اطاقهای خانه برد و خود پشت درب ایستاد، جلودیّ چون این بدید کوشش داشت خود وارد آن بیت شود و خود از زنان آنچه از زر و زیور دارند بگیرد، و امام شدیدا امتناع ورزیده و فرمود: من خود متصدّی این کار میشوم و سوگند میخورم که چیزی باقی نگذارم و هر چه باشد بگیرم، ولی جلودیّ حاضر نشد و میکوشید که خود این کار را انجام دهد، حضرت هم مانع بود و گفتگو بسیار شد، با اینکه حضرت سوگند یاد میکرد تا بالاخره جلودیّ پذیرفت و آن حضرت به آن بیت داخل شد و هر چه همراه زنان بود از لباس و زر و زیور، گوشواره و خلخال و دستبند همه را هر چه بود گرفته تحویل جلودیّ داد، و غیر اینها هر چه از اثاث در آن خانه بود همه را از کم و بیش بغارت بردند). «مترجم گوید: قیام محمّد بن جعفر سنه ۲۰۰ زمان مأمون بود».

و اکنون که جلودیّ بر مأمون وارد شد و حضرت را در کنار مأمون دید، و نظر آن حضرت به جلودیّ افتاد به مأمون گفت: یا امیر المؤمنین این پیرمرد را

ص:۳۶۹

بمن ببخش، مأمون رو بحضرت کرده گفت: ای آقای من این همان کس است که با آل پیغمبر و دختران رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آنچنان که دیدی کرد از چپاول و غیره، و جلودیّ بحضرت مینگریست و حضرت به مأمون اصرار میکرد که وی را آزاد کند و از ریختن خون او بگذرد، امّا جلودیّ از نظر سابقه جنایاتش با خاندان حضرت چنان می‌پنداشت که امام مأمون را تحریص بقتل او میکند، بمأمون گفت: یا امیر المؤمنین! ترا بخدا و خدمتم برشید خواسته این مرد را در باره من مپذیر، مأمون رو بابی الحسن علیه السّلام کرده گفت: این مرد با سوگند ردّ قول شما را طلب می‌کند! آنگاه رو بجلودیّ کرد و گفت: نه بخدا قسم، قول او را در باره تو نخواهم پذیرفت، و گفت او را بدو رفیقش ملحق کنید، او را بردند و گردن زدند.

مترجم گوید: «باتّفاق مؤرّخین جلودی بسال ۲۱۳ حاکم مصر شده است!» و ذو الرّیاستین نزد پدرش سهل رفت، و قبلا مأمون دستور آماده شدن سواران رکاب را داده بود که آنان حاضر شوند، ولی ذو الرّیاستین آنها را ردّ کرده و گفته بود: باید این سفر ترک شود، و چون مأمون امر بقتل آن سه تن کرده بود، ذو الرّیاستین دانست که مأمون عزم سفر دارد.

پس آن حضرت از مأمون پرسید چه کردی؟ گفت: شما خود آنها را امر باین عمل فرما، حضرت بیرون آمد و با آواز بلند گفت: سواریان را پیش آورید، راوی

ص:۳۷۰

گفت: گویا آتشی در میان مردم شعله کشید، پس مأموران پیش آمدند و مرکبهای سواری را حاضر آوردند، و ذو الرّیاستین در منزل خود نشست و بیرون نیامد، مأمون کسی را فرستاده او را بحضور خواست، و گفت: چرا در خانه‌ات نشسته‌ای؟ گفت: یا امیر المؤمنین من گناهم نزد خاندان تو و مردم بسیار عظیم است، و مرا ملامت و سرزنش میکنند که چرا برادرت امین را کشتم، و با رضا بیعت کردم، و از این ایمن نیستم که بدگویان و حسودان و ستمکاران از من نزد تو بدگوئی کنند، مرا رها کن در خراسان بمانم و امور اینجا را اداره کنم، مأمون گفت، ما از تو بی‌نیاز نیستیم، امّا اینکه گفتی ممکن است از تو سعایت کنند و غائله راه اندازند، تو در نزد ما نیستی مگر یکفرد مؤتمن و آزمایش شده و مخلص و دلسوز، خود بنویس برای خود امان نامه‌ای آن طور که خود صلاح میدانی و آن را چنان که شاید و باید مؤکّد و مطمئنّ ساز، ذو الرّیاستین رفت و نامه‌ای برای امان نامه خود نوشت و از تمام علماء امضا گرفت، و آن را نزد مأمون آورد، و آن را وی قراءت کرد و آنچه ذو الرّیاستین خواسته بود امضا کرد و بخطّ خود نوشت که این نامه صحیح و درست است، و اضافه کرد کتاب حبوه را

ص:۳۷۱

– یعنی بتو عطا کردم چنین و چنان از اموال و اراضی و قدرت و آنچه او از دنیا آرزو کند– ذو الرّیاستین گفت: یا امیر المؤمنین! لازم است خطّ ابو الحسن در این نامه بوده باشد، و او همانچه شما مرحمت فرمودید او نیز بپذیرد، زیرا او ولیعهد شماست، مأمون گفت، تو میدانی که ابو الحسن با ما شرط کرده است که در این امور دخالتی نداشته باشد و رتق و فتقی با او نباشد، ما از او نمیتوانیم چیزی را که او مکروه دارد بخواهیم، تو خود از او طلب کن امید است او بر تو ردّ نکند این خواسته را، ذو الرّیاستین آمد و اذن ورود از حضرت خواست، یاسر خادم گوید: حضرت بما فرمود: دور شوید و ما دور شدیم، او داخل شد و در مقابل آن جناب ایستاد، و پس از مدّتی حضرت سربلند کرد و پرسید: ای فضل حاجتت چیست؟ فضل گفت: ای آقای من این ورقه امانی است که امیر المؤمنین برای من نوشته است، و شما سزاوارترید که مانند او بمن مرحمت فرمائید، زیرا شما ولی عهد مسلمین میباشید، امام علیه السّلام فرمود آن را قراءت کن، فضل

ص:۳۷۲

همچنان که بر پا ایستاده بود آن نوشته را که در جلد بزرگی بود قراءت کرد تا تمام شد، حضرت فرمود: ای فضل برای تو این ضمان بر عهده ما است مادامی که از خداوند عزّ و جلّ پروا کنی.

یاسر گوید: با آن قید واحد و آن یک کلمه، امام علیه السّلام ذو الرّیاستین را محدود کرد، وی از نزد آن حضرت رفت، و مأمون خارج شد، و ما با امام علیه السّلام خارج شدیم، چند روز که گذشت و ما در یکی از منازل بین راه بودیم که نامه‌ای از طرف حسن بن سهل برادر ذو الرّیاستین برای او آمده و در آن نوشته بود که من در نجوم نظر کردم بتحویل این سال و در حساب آن این را دیدم که تو در ماه فلان روز چهارشنبه حرارت آهن و حرارت آتش میچشی. و رأی من آنست که تو و امیر المؤمنین و علیّ بن موسی در آن روز بحمّام بروید، و تو حجامت کن که خون بر بدنت جاری بشود، تا نحوست آن– که من در حساب نجوم دیده‌ام– از تو زائل گردد، ذو الرّیاستین نامه‌ای بمأمون نوشت و این ماجرا را گزارش داد، و درخواست کرده بود که مأمون

و ابو الحسن نیز همگی بحمّام روند، مأمون نامه‌ای بحضرت رضا علیه السّلام نوشت و از او درخواست کرد که فردا بحمّام رود، امام در

ص:۳۷۳

جواب نامه نوشت که من فردا خود بحمّام نمی‌روم و صلاح نمیدانم که تو هم بحمّام روی و همچنین برای فضل نیز مصلحت نمی‌دانم که فردا بحمّام رود، مأمون دو بار نامه نوشت و حضرت هر دو بار جواب فرمود: که من فردا بحمّام نمی‌روم زیرا رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را در همین شب در خواب دیدم که بمن فرمود:

یا علیّ فردا بحمّام نرو، پس برای تو هم یا امیر المؤمنین صلاح نمیدانم بحمّام روی و همچنین برای فضل. مأمون بحضرت نوشت راست می‌گوئی آقای من، و رسول خدا راست گفته است، من بحمّام نخواهم رفت، و اما فضل، خود بهتر میداند چه میکند، یاسر گوید: چون شام شد و خورشید غروب کرد، حضرت بما فرمود بگوئید:

«نعوذ باللَّه من شر ما ینزل فی هذه اللّیلة»

ما شروع کردیم بگفتن آن ذکر و مرتّب آن را میگفتیم، تا صبح شد و حضرت نماز بجای آورد، فرمود بگوئید:

«نعوذ باللَّه من شر ما ینزل فی هذا الیوم»

، در حدود طلوع شمس حضرت فرمود: ببام بالا رو و گوش ده که آیا چیزی میشنوی، چون من ببالای بام خانه رفتم صدای زاری و شیون شنیدم و آن صدا بسیار شد که ناگاه دیدم مأمون از آن دری که از قصرش بمنزل حضرت باز میشد داخل شد و میگفت: ای آقای من!، خداوند

ص:۳۷۴

تو را بمصیبت فضل اجر عنایت فرماید، وی بحمّام داخل شده بود که جماعتی شمشیر بدست بر او هجوم آورده و او را کشتند و سه نفر بوده‌اند «۱» که یکتن از آنان پسر خاله فضل ذو القلمین [ذو العلمین (؟)- خ ل] بود.

یاسر گوید: تمامی سران لشکر و لشکریان تحت فرمان ذو الرّیاستین در خانه و قصر مأمون گرد آمدند و میگفتند: مأمون او را گول زده و کشته است، و (بدین سبب) خونخواهی او میکنیم و خون او را از مأمون می‌طلبیم، مأمون بحضرت (پناهنده شده) گفت: اگر صلاح میدانی تو خود بیرون برو، و آنان را متفرّق ساز، یاسر گوید: امام سوار شد و بمن نیز گفت: سوار شو، چون از درب بیرون شدیم امام دید جمعیّت گرد آمده‌اند و آتش آماده کرده‌اند که درب را آتش زده و بسوزانند، حضرت صیحه‌ای بر ایشان زد و با دست مبارک اشاره کرد که متفرّق شوید، همه رفتند، یاسر گوید: بخدا سوگند که مردم چنان روی بفرار گذاردند که با یک دیگر تلاقی کرده روی هم میریختند، و حضرت بسوی کسی اشاره نمی‌کرد مگر اینکه وی دویدن میگرفت و همه رفتند و احدی نماند.

(۱)- تواریخ چهار تن گفته‌اند بنامهای: غالب، قسطنطین، فرج و موفّق که تحت فرمان علی بن أبی سعید بوده‌اند.

ص:۳۷۵

۲۴- و حسین بن احمد بیهقیّ با چند واسطه مذکور در متن از محمّد بن- ابی عبّاد روایت کرد که: وقتی امر فضل بن سهل ذو الرّیاستین بآنجا کشید که کشید و کشته شد، مأمون بر حضرت رضا علیه السّلام وارد شد و گریه می‌کرد و میگفت اکنون وقتی است که من نیاز بتو دارم ای ابو الحسن، امر وزارت را بعهده بگیر و مرا یاری کن، امام علیه السّلام فرمود: تدبیر امور با تو است و بر ما است دعا کردن، ابن ابی عبّاد گفت: چون مأمون بیرون رفت بحضرت عرضکردم:

خداوند ترا عزّت دهد! چرا نپذیرفتی آنچه را که امیر المؤمنین از تو خواست و بتأخیر انداختی و امتناع ورزیدی؟! و امام گفت: وای از تو ای ابا حسین! هیچ باکی از آنچه واقع شده بر تو نیست، ابن أبی عبّاد گوید امام دید که من از آنچه شده است غمگین و افسرده‌ام، بمن فرمود: چه می‌اندیشی در این امر؟ اگر کار بدان جا کشد که تو میگوئی و تو نسبت بمن همان طور که اکنون هستی باشی، نفقه تو (یعنی حقوق ماهیانه‌ات) همان مقداری خواهد بود که قبلا معیّن شده است و تو هم مانند دیگران نزد من خواهی بود.

۲۵- حسین بن احمد بیهقیّ از صولیّ از محمّد بن ابی الموج از پدرش نقل

ص:۳۷۶

کرد که گفت: شنیدم شخصی از حضرت رضا علیه السّلام نقل میکرد که آن بزرگوار میگفت: خدا را شکر که برای ما نگهداشت آنچه را که این مردم ضایع کردند، و بلند نمود ما را هر قدر که مردم پست کردند، تا بدان جا که هشتاد سال متمادی ما را بر منابر کفر، لعن و دشنام دادند، و تمام فضائل ما را کتمان نمودند، و مالها خرج کردند که بر ما دروغ بندند، و خداوند تعالی جز رفعت و بزرگی شأن و شهرت فضائل ما چیزی دیگر نخواست، بخدا سوگند این ظلمی که بما شد، برای خود ما نبود، بلکه بدشمنی با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بود و چون ما با وی قرابت داشتیم مورد این ستمها واقع شدیم (یعنی اگر خویشی با آن حضرت نداشتیم کاری بما نداشتند، و بدشمنی او با ما این طور رفتار کردند) که کار بدان جا کشیده که پس از ما امر ما و روایاتی که از رسول خدا نقل کرده‌ایم بزرگترین آیات و براهین نبوّت او خواهد شد.

۲۶- باز بیهقیّ از صولیّ از غلابیّ از احمد بن عیسی بن زید نقل کرد که گفت: مأمون دستور کشتن مردی را داد، مرد گفت: مرا مکش چون مرا شکری است، یعنی خدمتی انجام داده‌ام، مأمون گفت: تو خود که باشی تا شکرت؟

علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام فرمود: ای امیر المؤمنین تو را بخدا سوگند میدهم که

ص:۳۷۷

عمل هر کس را اگر چه اندک باشد تقدیر کن، زیرا که خداوند متعال بندگان خود را امر بشکر کرده است، و آنان او را شکر کردند و از آنان گذشت.

۲۷- جماعتی ذکر کرده‌اند که فضل بن سهل ذو الرّیاستین بمأمون اشاره کرد که علیّ بن موسی علیهما السّلام را ولیعهد خویش قرار دهد، از جمله آن جماعت ابو علیّ حسین بن احمد سلامی است، که او در کتاب خود که در تاریخ خراسان نوشته است این را ذکر کرده و میگوید: ذو الرّیاستین فضل بن سهل وزیر و مدبر امور مأمون بود، و مجوسیّ مذهب بود و بدست یحیی بن خالد اسلام آورد و از اصحاب او شد، و گفته شده که سهل پدر ذو الرّیاستین بدست مهدیّ عبّاسی اسلام آورد، و امّا فضل را یحیی بن خالد برمکی برای خدمت مأمون اختیار کرد، و او را وابسته بمأمون نمود، و فضل بر مأموریت خود مستولی شد، و در نزد مأمون مقامی را پیدا کرد که با رأی خود هر کار که میخواست انجام میداد بدون مشورت با او، و بدان جهت ملقّب به ذو الرّیاستین شد که دو پست حسّاس را در اختیار داشت: وزارت و فرماندهی لشکر.

در زمانی که مأمون بخلافت نشست و امر او مستقرّ گشت، یک روز فضل

ص:۳۷۸

بیکی از همنشینانش گفت: موقعیت عمل من که انجام دادم نسبت به عملی که ابو مسلم انجام داد چگونه است، آن دوست گفت: او خلافت را از قبیله‌ای بقبیله دیگر تغییر داد، و تو از برادری ببرادری، و فرق این دو را خود بهتر دانی فضل گفت: نه (این طور نیست)، من هم از قبیله‌ای بقبیله دیگر میبرم و اشاره کرد بمأمون که علیّ بن موسی را بجای برادرش مؤتمن ولیعهد قرار داد، و علیّ بن- موسی الرّضا علیه السّلام بخراسان آمد و بر مأمون وارد شد، در سنه دویست از راه بصره و فارس بهمراه رجاء بن ابی ضحّاک.

و آن جناب با دختر مأمون تزویج کرد، و خبر این جریان ببغداد به بنی عبّاس رسید، بر آنها بسیار گران آمده ابراهیم بن مهدیّ را پیش انداختند و با او بخلافت بیعت کردند، و در باره او دعبل بن علیّ خزاعیّ (بطعن) شعری سروده: ۱- ای گروه سپاهیان نومید مباشید، حقوق رسمی و صله‌های خود را دریافت کنید و در پاره‌ای از نسخ بجای «خذوا عطایاکم» آمده «و ارضوا بما کان» است، یعنی بآنچه واقع شده راضی باشید، و خشمگین نباشید و اوقاتتان تلخ نشود.

ص:۳۷۹

۲- بزودی این خلیفه تازه وارد بشما می‌بخشد کنیزک خوشرو را که از او لذّت برد جوان نورس، و مرد موی جو گندمی شده.

۳- و البتّه آلات موسیقی نغمه که از آن سران شما است، آنها را در کیسه نمی‌کنند و در مکانی نمی‌بندند.

۴- و این چنین، روزی میدهد یارانش را، این خلیفه‌ای که قرآنش «بربط» یعنی ساز و آلت نوازندگان است.

و این برای آن بود که ابراهیم بن مهدیّ سخت دلداده ساز و ضرب بود و معتاد بشراب خواری، و چون خبر بمأمون رسید فهمید که ذو الرّیاستین خطا کرده و راه نادرست را در مشورت باو گفته است، لذا از مرو بسوی عراق خارج شد و حیله‌ای کرد و فضل بن سهل بدستور مأمون در سرخس در حمّام بدست غالب (دائی مأمون) غافلگیر گشت و کشته شد، و این واقعه در ماه شعبان سال ۲۰۳ اتّفاق افتاد.

مأمون بعد از آن هم برای علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام نقشه کشتن کشید تا اینکه در بیماری جزئی که حضرت داشت او را سمّ خورانید و امام در سال ۲۰۳ ماه صفر در سنّ پنجاه و دو سالگی (۵۲) از دنیا رفت، و مأمون فرمان داد او را در

ص:۳۸۰

سناباذ کنار قبر پدرش دفن کنند و گفته‌اند در سنّ (۵۵) پنجاه و پنج سالگی.

این چنین ابو علیّ حسین بن احمد سلامی در کتابش نقل کرده است.

امّا در نزد من صحیح آنست که مأمون ولایتعهدی بآن حضرت را بجهت نذری که کرده بود داد، چنان که نقل آن گذشت، و امّا فضل بن سهل پیوسته دشمنی میکرد و این کار (تفویض ولایتعهدی) را مبغوض میداشت و از آن کراهت داشت و نمی‌پسندید که آن حضرت ولیعهد مأمون باشد، زیرا او از دست پرورده‌های برمکیّان بود، و سنّ حضرت رضا علیه السّلام در هنگام وفات (۴۹) چهل و نه سال و شش ماه بوده، و وفاتش در سال ۲۰۳ بود چنان که آن را با سند در این کتاب ذکر کرده‌ام.

۲۸- پدرم- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از معمر بن خلاد روایت کرد که حضرت رضا علیه السّلام بمن فرمود: روزی مأمون بمن گفت: یا ابا الحسن ببین چه کسی را که مورد وثوق شما باشد میتوانی بمن معرفی نمائی که او را به حکومت بعضی از این شهرهائی که بر علیه ما خرابکاری میکنند بگمارم. من

ص:۳۸۱

گفتم: ای امیر! تو با آنچه با من عهد بسته‌ای وفا میکنی منهم بآنچه با تو پیمان بسته‌ام پایدار میمانم، من شرطم در قبول ولایتعهدی این بود که متعرّض این امور نباشم نه آمر باشم نه ناهی، نه کسی را عزل کنم و نه کسی را بکار گمارم، و یا کسی را در پی کاری گسیل بدارم، تا اینکه خداوند پیش از تو مرا از دنیا ببرد، بخدا سوگند خلافت را هیچ گاه با خود حدیث نفس نکرده‌ام و فکر آن را در سر نپرورانده‌ام، من در مدینه بودم با همان چهار پای سواری خود در کوچه‌های آن رفت و آمد میکردم، و مردم آن سامان و غیر از آنان از من حاجتشان را میخواستند، و من آنچه در توانم بود اجابت می‌کردم و حاجتشان را بر می‌آوردم، لذا آنان برای من مانند اعمام (عموهایم) بودند، و نامه‌های من بهر کجا و هر سرزمین و هر کس که مینوشتم نافذ بود و میپذیرفتند، و شما بر من بر آنچه خداوند بمن ارزانی داشته بود چیزی نیفزودی، مأمون تصدیق کرد و گفت: من هم به آن عهدنامه وفا خواهم کرد.

۲۹- روایت است که فضل بن سهل با هشام بن ابراهیم [یا هشام بن عمر چنان که در بحار ذکر شده] آهنگ دیدار حضرت را کردند و پس از ورود فضل گفت: یا ابن رسول اللّه من برای امری سرّی نزد تو آمده‌ام دستور فرما مجلس برای ما خلوت شود، آنگاه فضل نامه‌ای بیرون آورد که در آن سوگندی بود به عتق و طلاق و چیزهائی که نمیتوان آن را نقض کرد و کفّاره داد و امضا شده بود،

ص:۳۸۲

و فضل و هشام هر دو گفتند: ما نزد تو آمده‌ایم که کلام حقّ و راست گوئیم، و خود میدانیم که امارت، امارت شما، و خلافت، حقّ و شأن شما است، یا ابن رسول اللّه آنچه بزبان می‌گوئیم همان را در قلب داریم و الّا سوگند باشد به آزادی بندگان و طلاق زنانمان و آنچه کفّاره بردار نیست و سی حجّ که با پای پیاده برویم بر عهده ما باشد، ما تصمیم داریم مأمون را بقتل برسانیم و امارت خالص بدون رقیب برای تو باشد تا حقّ بجای خود باز گردد و حقّ بحقّدار برسد. امام بحرف آنان گوش نداد بلکه اعتنائی هم بآنان نکرد، و بآنها بد گفت و لعنشان کرد، و فرمود: شما کفران نعمت کردید و سلامت خود را در خطر انداختید، و مرا نیز اگر به رأی شما راضی بوده باشم.

چون فضل و هشام این کلام را شنیدند دانستند که آنان راه خطا پیموده‌اند، از آنجا آهنگ رفتن نزد مأمون نمودند اما پس از آنکه بحضرت عرضکردند که ما این مطالب را برای امتحان شما گفتیم، و قصد این بود که شما را بیازمائیم، حضرت فرمود: دروغ میگوئید و در قلبتان همانست که بر زبان آوردید، الّا اینکه مرا موافق رأی خود نیافتید. بیرون رفته و بر مأمون داخل شدند، و گفتند:

ما نزد ابو الحسن رفتیم و برای آزمایش با او گفتگوئی کردیم و خواستیم بدانیم

ص:۳۸۳

در دل نسبت بشما چه عقیده‌ای دارد که آن را پنهان می‌کند، ما چنین سخنانی گفتیم و او چنان جوابهائی داد، مأمون گفت: کار خوبی کردید (یا موفّق شدید)، و چون آنان از نزد مأمون بیرون شدند، حضرت قصد ملاقات مأمون کرد و بر او وارد شد، و مجلس را خلوت نمودند و امام آنچه شده بود با مأمون در میان گذاشت، و سفارش کرد که خود را از ایشان حفظ کند و مواظب خویش باشد، و چون مأمون این ماجرا را شنید یقین کرد حضرت راست میگوید و او صادق است.

باب ۴۱ طلب باران حضرت- بدرخواست مأمون- و نشاندادن قدرتهای الهی در اجابت دعای او و هلاکت و رسوائی مخالفان و منکران شخصیّت او علیه السّلام

۱- محمّد بن قاسم مفسّر بسند مذکور در متن از امام عسکریّ از پدرش از جدّش از علیّ بن موسی علیهم السّلام روایت کرده گفت: چون مأمون علیّ بن موسی علیهما السّلام را ولیعهد خویش قرار داد مدّتی باران نیامد. بعض از اطرافیان مأمون و مخالفین حضرت رضا علیه السّلام شروع بیاوه گوئی کرده گفتند: این از شومی علیّ بن

ص:۳۸۴

موسی است، از زمانی که وی باین سرزمین قدم نهاده باران از آسمان نباریده و خداوند از فرستادن باران دریغ فرموده، این خبر بمأمون رسید و بر او گران آمد، نزد حضرت آمده تقاضا کرد که ایشان نماز استسقاء (طلب باران) بخواند و گفت: ای کاش (حضرت) دعا میکرد و خداوند باران میفرستاد، امام علیه السّلام فرمود: بسیار خوب، مأمون سؤال کرد: در چه روز- و آن روز روز جمعه بود- این کار را انجام میدهی؟ امام فرمود: روز دوشنبه، چون من جدّم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را در خواب دیدم که جدّم امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام با او بود، بمن فرمود:

پسر جانم تا روز دوشنبه صبر کن آنگاه بصحرا رو و از خداوند طلب باران کن، خداوند متعال برای مردم باران خواهد فرستاد. و به آنان خبر ده آنچه را خداوند عزیز بتو بنمایاند که مردم بدان آگاه نیستند از موقعیّت وجود تو در میان آنان، تا تو را بشناسند و علمشان در باره تو زیاد شود، و بفضل و مقام و اعتبار تو در نزد خداوند عز و جلّ آگاه گردند. چون روز دوشنبه رسید حضرت روی بصحرا نهاد، و مردمان جمله بیرون آمدند و همه مینگریستند، آن جناب بمنبر رفت و حمد و ثنای الهی را بجا آورد، و آنگاه گفت: ای پروردگار من توئی که حقّ ما

ص:۳۸۵

اهل بیت را عظیم مقرر داشتی، تا مردم بامر تو دست بدامن ما شوند و از ما یاری طلبند، و امیدوار کرم تو باشند و رحمتت را بجویند و به احسان تو چشم دوزند، و بخششت را طلبند، پس سیراب کن ایشان را بارانی پر سود، فراگیر، بی‌وقفه و بی‌درنگ، و بی‌ضرر و زیان. ابتدایش پس از بازگشتن ایشان از این صحرا بمنازلشان و قرارگاههایشان باشد! راوی گفت: قسم به آن کس که محمّد صلی اللَّه علیه و آله را بحقّ به نبوّت مبعوث کرد: ناگاه بادها وزیدن گرفت و (بدین سبب) ابرها بوجود آورد و آسمان برعد و برق افتاد، و مردم به جنبش افتادند، گویا قصد گریز از باران داشتند. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: ای مردم آرام باشید، صفوف را بهم نزنید این ابرها از آن شما نیست بسوی فلان بلد میروند، ابرها همه رفتند و نباریدند، سپس ابری دیگر آمد که شامل رعد و برق بود، باز مردم از جا حرکت کردند امام فرمود: بر جای خود آرام باشید، این ابر نیز برای شما نیست بفلان بلد میرود و برای اهل آنجا میبارد، و پیوسته ابرها آمدند و رفتند تا ده قطعه ابر، و حضرت علیه السّلام هر کدام را میگفت: این مربوط بشما نیست، این از آن اهل فلان شهر است شما حرکت نکنید و بر جای خود آرام بمانید و آشوب

ص:۳۸۶

نکنید، تا اینکه برای بار یازدهم ابری پدید آمد، در این بار امام فرمود: این ابر را خداوند عزّ و جلّ بسوی شما برانگیخته پس او را بجهت تفضّلی که بر شما کرده است سپاس گوئید، اکنون برخیزید و بقرارگاهها و منزلهای خود بروید، و این ابر بالای سر شما است و نمیبارد تا بخانه و منازل خود برسید آنگاه باریدن میگیرد، و آن مقدار بر شما خیر میبارد که شایسته کرم خداوندی است، و سزاوار شأن و جلال اوست. این بگفت و از منبر بزیر آمد، و مردم بازگشتند، و ابر همچنان بود و نمی‌بارید تا همگان نزدیک منازل خود شدند، آنگاه بشدّت شروع بباریدن نمود، و رودها و استخرها و گودالها و صحراها را همگی آب فرا گرفت،

و مردم شروع کردند به تبریک و تهنیت گفتن به فرزند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بسبب کرامتی که خداوند عزّ و جلّ بدو مرحمت فرموده است، و میگفتند:

گوارا باد او را این کرامت! آنگاه حضرت میان جمعیّت آمدند و مردم بسیاری حاضر شدند، آنگاه فرمود: ایّها النّاس! از خدا بترسید و نعمت‌های او را قدر بدانید و بنافرمانی کردن، نعمتها را از خود گریزان ننمائید، بلکه (نعم الهی) را بطاعت و بندگی و شکرگزاری بر آنها و بر عطایای پی در پی خداوندی، دائمی و همیشگی

ص:۳۸۷

کنید، و بدانید که شما بهیچ چیز او را شکر نکنید- پس از ایمان بخدا و اعتراف بحقوق اولیاء او از آل محمّد پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله- که نزد او محبوبتر باشد از:

یاری رساندن مؤمنین بیکدیگر در امر دنیایشان که محلّ عبوری است برای آنان تا خود را به بهشت پروردگارشان برسانند، آری هر کس چنین کند (یعنی برادران دینی خود را در امورشان یاری دهد و اعانت نماید و افتاده و بینوایشان را دستگیری کند) بی‌شکّ از خاصّان خداوند تبارک و تعالی شمرده خواهد شد، همانا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را در این باب کلامی است که سزاوار نیست عاقلی از فضل و رحمت خدا غفلت کند و بدان اهمیّت ندهد، اگر در آن بیندیشد و بدان عمل کند، و آن کلام اینست که برسول خدا صلی اللّه علیه و آله گفتند: فلانی هلاک شد زیرا گناهانش چنین و چنان است، حضرت فرمود: این طور نیست بلکه نجات یافت و خداوند عملش را ختم بخیر می‌کند و بزودی همه گناهان او را خواهد بخشید، و آنها را بحسنات مبدّل خواهد نمود، چرا که او در راهی میگذشت و مؤمنی عورتش نمایان شده بود (در حالی که) خودش نمیدانست، پس این مرد بدون اینکه او متوجّه شود عورت او را پوشانید از ترس آنکه اگر مطّلع شود خجالت بکشد، و با یک دیگر میرفتند تا در میان درّه‌ای آن مرد فهمید که او چنین کاری کرده است، گفت: ای مرد! خداوند ثواب ترا جزیل و بسیار، و

ص:۳۸۸

عاقبت تو را بخیر کند، و در حساب با تو سخت نگیرد، خداوند دعای آن مرد را در حقّ وی مستجاب ساخت، و این مرد را خداوند عاقبت بخیرش نکرد مگر بدعای آن مؤمن، و این کلام رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به آن مرد- شخصی که در باره‌اش گفته بودند هلاک شد- رسید و توبه کرد و بعمل گرائید تا هفت روز نگذشته بود تا اینکه باطراف مدینه شبیخون زدند و اموالی ربودند، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله جماعتی را بتعقیب آنان فرستاد و این شخص در آن جماعت بود و کشته شد.

امام محمّد بن علیّ بن موسی علیهم السّلام فرمود: خداوند- عزّ و جلّ- بسبب دعای رضا علیه السّلام برکت را بر بلاد افزود. یکی از وابستگان مأمون امید میداشت او را بولایتعهدی برگزیند، نه حضرت رضا علیه السّلام را، و جماعتی در اطراف مأمون بودند که همگی بر امام حسد میورزیدند، یکی از آنان بمأمون گفت: یا امیر المؤمنین بخدا پناهت میدهم مبادا با این کارت تاریخ خلافت عبّاسی شوی و این عمل عظیم تو را، آیندگان مادّه تاریخ قرار دهند، و خود پایان بخش خلفای عبّاسیّ باشی،

چرا که خلافت، شرف و موجب سربلندی و افتخار بسیار بزرگی است برای بنی عبّاس، و تو موجب بیرون بردن آن از خاندان ایشان

ص:۳۸۹

بخاندان علیّ خواهی بود و در این صورت بخود و خاندانت ستم کرده‌ای، که این مرد ساحر ساحرزاده را با اینکه گمنام بود روی کار آورده و با اینکه خوار و بیمقدار بود او را وزین و عزیز ساخته‌ای، و فراموش شده بود، او را شهرت دادی، و ناچیز بود، آوازه‌اش را در همه جای دنیا بلند نمودی بسبب این بارانی که بدعای او نازل شد، سخت بیم دارم از اینکه این مرد امر خلافت را از فرزندان عبّاس برای فرزندان علیّ بیرون برد، و باز چقدر ترس وجود مرا گرفته است که مبادا این مرد با سحر خود، نعمت خلافت از تو بستاند و در مملکت رخنه کند و آن را بر تو بشوراند، در این صورت آیا احدی مثل این جنایت را بر خود و سلطنت خود میکند که تو کرده‌ای؟! مأمون گفت: این مرد در خفای از ما، مردم را به امارت خود میخواند، ما خواستیم او را ولیعهد خود کنیم تا اینکه دعوتش برای ما باشد و مردم را بسوی ما خواند، و با قبولی ولایت عهد اعتراف بخلافت ما کرده باشد، و ملک و پادشاهی را از آن ما داند، و کسانی که گول او را خورده و مفتون او شده‌اند بدانند و اعتقاد پیدا کنند که آن درست نبوده و در حقّ بشکّ افتاده و سست شوند و بدانند که آنچه مدّعی بوده، در کم و زیاد نادرست است، و امر خلافت بامضای ضمنی او از برای ما و مخصوص ما است نه برای او، و ما ترسیدیم که اگر او را بر آن حال رها کنیم بنحوی بر ما رخنه کند و نوعی شکاف

ص:۳۹۰

ایجاد کند که نتوانیم آن را جلو گیریم، و از ناحیه او بلائی بسر ما آید که طاقت تحمّل آن را نداشته باشیم، حال که او را ولیعهد خود کردیم و مرتکب خطائی شدیم و با بلند نمودنش، خود را مشرف بر هلاک کردیم، اکنون جائز نیست در امر او سستی بخرج دهیم و احتیاج داریم که اندک اندک فرودش آریم تا در نظر ملّت جلوه دهیم که او لیاقت این امر را ندارد، سپس فکری بحالش کنیم که مادّه بلا را از ما قطع کند، و از فکرش خلاص شویم.

آن مرد گفت: یا امیر المؤمنین! بحث او را بمن واگذار، من او و طرفدارانش را ساکت می‌کنم چنان که زبانشان بند آید، و اگر از هیبت تو در هراس نباشم او را بر جای خود می‌نشانم، و از عظمت قدر او می‌کاهم و فرودش می‌آورم و نارسائی او را در امر ولایتعهدی، که تو برای او پا بر جا ساخته‌ای به همگان روشن میسازم، مأمون گفت: چیزی نزد من بهتر از این نیست، مرد گفت: از بزرگان این مرز و بوم جماعتی را حاضر آور؛ از سران سپاه و لشکریان و قاضیان و برگزیدگان از فقها، تا من نقصان او را در حضور جمع روشن کرده و به اثبات رسانم، و این خود در حقیقت بمنزله بازگرفتن مقامی است که تو او را در آن

ص:۳۹۱

فرود آورده و بدو واگذاشته‌ای و آنان آن را درست تلقّی کرده و تو را در این کار مصیب دانسته‌اند.

راوی گفت: مأمون شخصیتهای بزرگی را در مجلس وسیعی حاضر ساخت و خود در آن محفل حضور داشت و حضرت رضا علیه السّلام را در مقابل خود در جایگاه ولایتعهدی که برای او مقرّر داشته بود بنشانید، آنگاه آن مردک حاجب که نظر داشت و قول داده بود که حضرت را از مقامش فرود آورد خطاب بحضرت شروع بسخن کرده گفت: مردم خیلی چیزها از شما حکایت میکنند و بقدری در وصف شما تندروی میکنند که اگر خود بر آن اطّلاع یابید از آن بیزاری خواهید جست، و اوّلین چیزی که باید بگویم نماز استسقاء شما است که دعا کردی و باران آمد و حال اینکه بدون دعای شما مرتّب و بحسب عادت هر ساله بدون هیچ دعائی باران میبارد و این سنّت و عادت آنست، و آن را برای شما معجزه‌ای دانسته‌اند، و با این معجزه و علامت ثابت کرده‌اند که تو نظیر نداری و مانند تو احدی در دنیا نیست، در صورتی که این امیر المؤمنین- که خداوند پایدارش بدارد- مقابل نشود با احدی جز آنکه بر او فزونی دارد، و تو را منصب ولایتعهدی داده است و در مقامی قرار داده است که میشناسی و میدانی، پس سزاوار نیست که آنچه بدروغ در باره تو گفته‌اند آن را تجویز کنی و وزر آن بر امیر المؤمنین باشد، حضرت فرمود: من بندگان خدا را از حدیث

ص:۳۹۲

کردن نعمتهائی که خداوند بتفضّل مرا داده است مانع نمی‌شوم، نهایت آنست که من شوق و نشاط و خوشحالی بر اوصاف خود نمی‌کنم، و امّا اینکه گفتی:

صاحبت یعنی مأمون مرا بر این منصب استقرار داده است، پس بدان که مرا او محلّی نداده مگر آن محلّی که پادشاه مصر به یوسف صدّیق داد، و تفصیل حال آن دو را تو میدانی (یعنی تو میدانی که پادشاه مصر کافر بود، و یوسف صدّیق پیغمبر)، مردک با شنیدن این مطلب خشمش بجوش آمده گفت: ای پسر موسی! از حدّ خود قدم فراتر نهاده‌ای و از شأن خود تجاوز نمودی! خداوند برای باران زمانی را تقدیر کرده و آن در وقت معیّن و مقدّر بدون تقدیم و تأخیر میبارد، تو آن را برای خود علامت و معجزه قرار داده‌ای و بدان می‌بالی و برای خود برتری و قدرت نشان میدهی، گویا که کاری مانند ابراهیم خلیل الرّحمن- هنگامی که سر مرغان را بدست گرفت و اعضاء کوبیده آنها را که بر قلّه کوهها بودند خواند، و آنها با شتاب خود را رسانده به سرهای خود ملحق شدند و بال زده و باذن خدا پرواز نمودند- کرده‌ای، اگر راست می‌گوئی در آنچه پنداشته‌ای پس زنده کن این دو را و بر من مسلّط ساز (مرادش دو شیر که بر نقش مسند مأمون بود میباشد)، که اگر این کار را انجام دادی آن وقت میتوانی آن را معجزه

ص:۳۹۳

بحساب آوری، زیرا بارانی که عادت بباریدن دارد تو سزاوارتر از دیگران نیستی که بسبب تنها دعای تو باران ریخته باشد، دیگران نیز با تو دعا کردند همان طور که تو دعا میکردی، و اشاره کرد به نقش دو شیری که روبروی هم بر تخت مأمون کشیده بودند، حضرت در غضب شد و صیحه‌ای بر آن دو صورت زد و فرمود: این فاجر را بدرید و اثری از وی باقی مگذارید، آن دو نقش بصورت دو شیر زنده درآمدند و بر مرد حمله بردند و او را دریدند و استخوانش را شکسته جویدند و او را تماما خوردند و خونش را لیسیدند، و حاضران همه مینگریستند و متحیّر مانده بودند که چه می‌بینند، شیران که از کار آن مرد خلاص شدند

رو بحضرت رضا علیه السّلام کرده گفتند: ای ولیّ خدا! در روی زمین ما را چه میفرمائی اجازه میدهی که این را- اشاره به مأمون- بدریم و به رفیقش ملحق سازیم؟ مأمون چون این بشنید غش کرده بیهوش بیفتاد، امام به شیران فرمود: در جای خود باشید، شیران ایستادند، بعد فرمود: گلاب بر مأمون بپاشید و او را معطّر کنید، غلامان گلاب آورده و بر روی مأمون پاشیده بهوش آمد.

و باز شیران گفتند: اجازه فرما ما کار او را نیز تمام کنیم و برفیقش ملحق سازیم، امام فرمود: نه، خداوند را در باره او تدبیری است که خود انجام خواهد

ص:۳۹۴

داد، گفتند: پس ما چه کنیم؟ فرمود: بجای خود باز گردید، و همچنان که بودید بشوید، آن دو شیر بسوی تخت بازگشته بهمان صورت اوّلیه به صورت شیر بر آن نقش شدند.

مأمون گفت: سپاس خدای را که مرا از شرّ حمید بن مهران کفایت فرمود (مرادش آن مرد نابود شده بود.)، آنگاه رو بحضرت رضا علیه السّلام کرده عرضکرد:

یا ابن رسول اللَّه! این امر خلافت و امارت از آن جدّ شما- رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله- بوده و پس از وی برای شما فرزندان میباشد، اگر میخواهید من بنفع شما از این مقام کناره گیرم و آن را بشما بسپارم؟ حضرت فرمود: اگر چنین چیزی میخواستم تو را مهلت نمی‌دادم و از تو تمنّا و خواهش نمی‌کردم، بلکه از خدای خود میخواستم، زیرا خداوند اطاعت سایر مخلوقات خود را بما عطا فرموده، چنان که دیدی از آن دو نقش شیر، و این جماعتی از جهّال و عقب افتادگان بنی آدمند که سرکشی می‌کنند، و اینان اگر چه در بهره خود زیان کرده‌اند، ولی خداوند تعالی را در این عمل مصلحتی است، و مرا امر فرموده که اعتراضی بر تو نداشته باشم، و آنچه تو اظهار کنی من در اختیار تو باشم، چنان که یوسف را تحت فرمان فرعون مصر قرار داد.

ص:۳۹۵

راوی گوید: پس از این ماجرا مأمون پیوسته اظهار کوچکی و حقارت در نزد حضرت رضا علیه السّلام مینمود، تا اینکه بالاخره انجام داد در باره آن حضرت کاری را که میخواست انجام دهد.

مترجم گوید: «باید دانست که معجزات و کرامات امری است مسلّم، و صریح قرآن بدان ناطق است و منکری در میان خداپرستان ندارد مگر اندکی که خود را روشن فکر میدانند، ولی معجزه از انبیاء الهی و اولیاء بحق و بلکه از افراد برجسته و مقربان درگاه الهی (تنها) باذن پروردگار صادر می‌شود، و اصل معجزه و کرامت آن عملی است که دیگران از اتیان بمثل آن عاجزند، و لازم هم نیست کسی که کرامت از او صادر می‌شود معصوم باشد، آیه شریفه میفرماید: قالَ عِفْرِیتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ یعنی: (خطاب به حضرت سلیمان) من قبل از اینکه از مجلس برخیزی (تخت ملکه صبا را) نزد تو حاضر می‌کنم.

قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ (یعنی) من بکمتر از یک چشم بهم زدنت آن (تخت) را در نزد تو می‌آورم.

این خود کرامتی است که در آن روزگار بلکه در این روزگار هم برای کسی امکان ندارد، ولی باید متوجّه این امر بود که معجزه شرائطی دارد:

اوّل اینکه معجزه انبیاء- علیهم السّلام- برای اثبات نبوّت ایشانست و آیه بیّنه است، و در مقام تحدّی است، نه هر وقت و هر جا و هر چند که بدون آن حقّ بر طرف مقابل ثابت شده باشد. دوم اینکه: معجزات بصورتی نیست که آنچه هست نابود کند بلکه بعکس مثلا: درخت خشک شده را سبز می‌کند، یا مرده را زنده می‌کند، یا بز از شیر رفته را شیر از پستانش جاری می‌نماید، یا مریض را شفا میدهد، یا آتش را گلستان میکند، یا چشمه خشک شده و بی‌آب را جوشان و نابع مینماید، نه اینکه نابود

ص:۳۹۶

نابودکننده باشد، مانند آن شخص که چاه پر آب را با انداختن آب دهان در آن خشک کند.

و مطلب دیگر اینکه امامان اهل بیت علیهم السّلام مقامشان مقام شامخ رهبری و امامت و ولایت است و کارشان هدایت و انسان سازی است، که اگر ولایت و خلافت در دست آنان افتد جهان را از ظلم و تعدّی پاک و عدل را جاری و نفوس را برشد مقدّر خود میرسانند، بدین معنی که نوعی وضع جامعه را سر و سامان میدهند و روشهائی را اتّخاذ میکنند که افراد جامعه در کمال امنیّت و رفاه زندگانی را ادامه دهند و با کوشش خود هر چه در قدرت و استعداد نفوسشان نهفته است همه بمرحله رشد و بمنصّه ظهور رسد، و هیچ گونه استعداد رشدی، ضایع نماند، این شأن امام است، نه آنکه امام برای معجزه نمودن و کارهای جزئی مثل شفای بیماری که طبیب در معالجه‌اش وامانده، یا شفای کور و کر آفریده شده باشد، و مأموریّت و خاصیّت وجودیش همین باشد و بس، نه، این چنین تصوّری دور از حقیقت است، و مقام امام بالاتر از این امور جزئی است بلکه چنان که خود حضرت رضا علیه السّلام فرمود:

«الامام امین اللّه فی ارضه، و حجّته علی عباده، و خلیفته فی بلاده»

و در باره امامت فرمود:

«إنّ الامامة زمام الدّین و نظام المسلمین و صلاح الدّنیا و عزّ المؤمنین، إنّ الامامة اسّ الاسلام النّامی، و فرعه السّامی، بالامام تمام الصّلاة و الزّکاة و الصّیام و الحجّ و الجهاد»

(همانا امامت زمام دین است، و مایه نظام مسلمانان، و سبب سامان یافتن دنیایشان و موجب عزّت مؤمنانست، امامت اساس اسلام پیشرو و برازنده است، شاخه بلند و رفیع آنست، و نماز و زکات و روزه و حجّ و جهاد، و افزونی اموال مسلمین همه و همه وابسته به امام و امامت او است)

«و الامام کالشّمس الطّالعة المجلّلة بنورها للعالم و هی فی الافق بحیث لا تنالها الأیدی»

(امام چون خورشید جهانتاب است که نور و فروغش سراسر جهان را فرا می‌گیرد، خود در افق اعلائی است که کسی را قدرت رسیدن بدرجه او نیست).

اکنون که این مطلب روشن شد باید توجه داشت که چون این افراد را از پست حسّاس خود کنار زدند، و کسانی که قابلیّت این مقام را نداشتند روی کار آمدند و هر چه توانستند بر ایشان و طرفدارانشان تنگ گرفتند

«فقتل من قتل و سبی من سبی و جری القضاء لهم بما یرجی له حسن المثوبة»

فضائل آنان را کتمان کردند و مردم را هر چه توانستند از ایشان راندند و خفقانی بوجود آوردند که ناگفتنی است! در این حال و وضعیّت جماعتی (جهت تبلیغ) ناچار شدند که حقائقی را بصورت رمان ذکر کنند تا شاید خفتگان بیدار شوند، و از این رمانها در قرن سوم و چهارم بلکه پنجم بسیار نوشته شده و البته اصلی داشته لکن آن را بصورت داستان نقل کرده‌اند و از این جهت نمی‌توان آن را روایت دانست و بدان احتجاج کرد، زیرا مطالب تخیّلی را هم در بر دارد، و امام مظهر صفات جمالیّه حقّ، و از مقرّبترین مردم به مقام عفو و رحمت خداوند میباشد و بآسانی بخشم نمی‌آید و چنانچه بخشم هم آید آنچه خداوند دستور داده عمل می‌کند، و هرگز از فرمان الهی تجاوز نمی‌نماید، کشتن آن فردی جایز است که خداوند او را مهدور الدّم گفته باشد و امام آن مردک افسانه‌ای را با جسارتی که بحضرت کرد و احترام امام را رعایت ننمود او را بکشتن نمی‌دهد، چون در دین جدّش حکمی برای کشتن چنین فردی نیست و لو خودش بخواهد، بلکه خداوند به جدّش فرمود: «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِیلَ» یعنی

ببخش بدون عتاب، چنان که حضرت رضا علیه السّلام خود معنی نموده، پس این گونه مطالبی که در این داستان ذکر شده همه مطابق فهم سازنده داستان است نه آنکه از معصومی علیه السّلام باشد. و اساسا در باره مفسّر جرجانی که این داستان را نقل کرده است علّامه حلّی (ره) در خلاصة الرّجال فرموده است وی ضعیف و کذّاب است و از دو تن مجهول روایاتی دارد و احادیث منکری در تفسیرش آورده است.

و غرض از طول کلام که چندان مناسبتی هم با این داستان نداشت مجملا این بود که ساحت ائمه معصومین- علیهم السّلام- را از این گونه داستانها پاک سازم، و مقام جانشینان بحقّ پیامبر علیهم السّلام اجلّ از این مطالب میباشد، و السلام علینا و علی عباد اللّه الصّالحین».

باب ۴۲ در نقشه ریزی مأمون برای دور کردن مردم از حضرت رضا علیه السّلام و کوچک نمودن او آن جناب را و نفرین حضرت در باره او

۱- صدوق- رحمه اللّه- بسند مذکور در متن به دو طریق از عبد السّلام هرویّ نقل کرده که گفت: بمأمون خبر رسید که ابو الحسن علیّ بن موسی علیهما السّلام

ص:۳۹۹

مجالسی علمی مربوط به اصول دین و مذهب تشکیل میدهد و مردم فریفته مقام علمی او شده‌اند، مأمون محمّد بن عمرو طوسیّ حاجب خود را مأمور کرد که مردم را از شرکت در این مجالس مانع شود، و آن حضرت را احضار کرد و چون چشمش به او افتاد پرخاش نموده و بی‌احترامی کرد، امام علیه السّلام از نزد مأمون با حالی آشفته و ناراحت بیرون آمد و لبهای مبارکش را حرکت میداد و میگفت:

سوگند بحقّ مصطفی و مرتضی و سیّدة النّساء که او را نفرین میکنم بقسمی که یاری خداوند را از او برمیدارم تا بجائی که سبب شود اراذل و سگهای اهل این شهر او را بیرون کنند و باو و طرفداران و درباریانش خفّت دهند و آنان را سبک شمارند، و بمنزل بازگشت و برای وضو آب طلبید، و وضو ساخته دو رکعت نماز بجای آورد و در قنوت رکعت دوم دعائی را که در متن ذکر شده خواند (ترجمه دعای مزبور):

«بار الها! ای خدائی که قدرتت کامل و فراگیر است، و ای دارای دریای رحمت بیکران، و ای صاحب نعمتهای پیاپی، و نیکوئیهای مدام و پیوسته و پی در پی، و دارنده کرمهای بیشمار، ای آنکه وصفت را مثال نشاید، و تشبیهت بمانند و نظیر نباید، و نیروهای مدد یافته بر ساحت قدست دست نیافته‌اند، ای

ص:۴۰۰

آنکه بیافریده و روزی داده، و الهام کرده و گویا نموده، و بسرشته و راه بنموده، و برتری و والائی گزیده، و نظام بخشیده ولی بسیار نیکو و دقیق، و نقش داده ولی چه استوار و محکم «۱»، اقامه دلیل کرده امّا کامل و رسا، و کرامت فرموده امّا بتمام و کمال، و ببخشیده ولی بسیار و فراوان، ای آنکه در کبریائی و بزرگی چنان اوج گرفته که از توان و فراحدّ دید بینشها گذشته است، و در لطافت و بی‌رنگی چنان نزدیک شده که از درک اندیشه‌ها فراتر آمده است، ای آنکه در سلطنتت یگانگی گرفته و در حوزه اقتدارش همتا و مانند نیست، و در کبریائیش یکتائی گزیده و حریف و جبهه‌گیری در برابر قدرت والایش در کار نیست، ای آنکه در بزرگی و عظمتش، اندیشه ژرف‌بینان، مبهوت و سرگردان مانده است، و دیده بینندگان پیش از دیدنش بینش خود را از دست داده است، ای دانا بر خاطره‌ها که بر دل عارفان خطور می‌کند، و ای بینای نگریستن بینندگان، ای آنکه از هیبتش رویها بخاک افتاده و سر بسجده نهاده‌اند، و سرها در قبال شکوهش بزیر آمده‌اند، و دلها از بیم سطوتش همی تپیده‌اند، و رگهای گردن از هول و وحشتش لرزیدن گرفته‌اند، ای ایجادکننده تام، و ای نوآورنده مدام، و ای توانای عزیز، و والامقام! درود فرست بر آن کس که نماز را به درود بر او

(۱)- این دو جمله ترجمه «و قدر فأحسن و صوّر فأتقن» است و بنظر میرسد تحریفی رخ داده، و صحیح آن «و قدّر فأتقن و صوّر فأحسن» باشد و اتقان با تقدیر مناسب است نه با حسن، و حسن با تصویر مناسب است نه اتقان.

ص:۴۰۱

شرف بخشیدی «۱»، و انتقام گیر از آن کس که بر من ستم روا داشته و مرا سبک ساخته و پیروان مرا از در خانه من رانده است، تلخی خواری، و خفّت را بدو بچشان چونان که او بمن چشانیده است، و وی را از درگاه رحمت و کرمت دور ساز، آنچنان که چرک و پلیدی و آلودگی دور ریخته و زدوده می‌شود.

ابو الصّلت عبد السّلام بن صالح گوید: امام دعای خود را هنوز تمام نکرده بود که زلزله در شهر افتاد و شهر بهم خورد و فریاد و فغان اوج گرفت و نعره‌ها بلند شد، و گرد و غبار برخاست، و غوغای شدیدی در شهر افتاد، ولی من از جای خود حرکت نکردم تا مولایم سلام نماز خود را گفت، آنگاه رو بمن کرده فرمود: ای ابو الصّلت ببالای بام رو و از آنجا بیرون و جاده را بنگر، (و در آنجا:) زنی ناپاک که دائما بفکر آویختن بمرد اجنبی و این و آن است و فریاد می‌کند را خواهی دید، زنی که اشرار را تحریک میکند و جامه چرکین بر تن دارد، و اهل این شهر او را «سمّانه» می‌گویند (یعنی چاق و فربه، گوشتالو) بجهت کندفهمی و بلاهت، و بی‌شرمی و گستاخی و پرده‌دری او، و بشاخه‌ای از نی

(۱)- مراد وجوب صلوات است بر رسول خدا در نماز به حکم آیه مبارکه إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً.

ص:۴۰۲

بجای نیزه توسّل جسته و پرده سرخ رنگ خود را بران بسته و آن را پرچم خود قرار داده، و میخواهد از مردم غوغاگر سپاهی سازد و آنان را رهبری کند و آن اوباش را بقصر مأمون و منازل سران لشکرش سوق دهد.

ابو الصّلت گوید: من بر بالای بام رفتم و به خارج نظر افکندم، جز مردمی چوب بدست، و سرهائی شکسته بسنگ ندیدم، و مأمون را دیدم که زره پوشیده و از قصر شاهجان بیرون شده و روی بفرار نهاده، من دیگر چیزی نفهمیدم مگر شاگرد حجامتچی را که از بالای بام خشتی پرتاب کرده، و آن بسر مأمون آمد کلاه خودش بیفتاد و سر او شکست بحدی که مغز سر او ریخت پس از آنکه پوست سر شکافته شده بود، یکی از کسانی که مأمون را شناخته بود بر آن کس که خشت را پرتاب کرده بود گفت: وای بر تو! این امیر المؤمنین مأمون بود، و من شنیدم که سمّانه باو گفت: ساکت باش بی‌مادر! امروز روز آدم‌شناسی و طرفداری از کسی و روز احترام بدرجات نیست و روزی نیست که با هر کس بر طبق مقامش رفتار شود، اگر این واقعا امیر مؤمنین بود مردان بدکار و فاجر را بر دختران بکر مسلّط نمی‌کرد، و (پس از آن) مأمون و لشکرش را با کمال خفّت و خواری ببدترین وجه از شهر راندند.

باب ۴۳ اشعاری که در باره حلم و سکوت در مقابل جاهل و ترک عتاب دوست و جذب دشمن تا آنکه دوست شود، و پرده پوشی فرموده است

۱- محمد بن موسی بن متوکّل- رضی اللّه عنه- بسندی که در متن مذکور است از موسی بن محمّد از شخصی که نام او را برده بود از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که مأمون از آن حضرت پرسید تاکنون شعری برایت روایت کرده‌اند؟ حضرت فرمود: بسیار، مأمون گفت: پس بهترین شعری که در مورد حلم برای تو گفته‌اند، برای ما بازگوی، امام فرمود:

إذا کان دونی من بلیت بجهله — أبیت لنفسی أن تقابل بالجهل

و إن کان مثلی فی محلی من النّهی — أخذت بحلمی کی أجلّ عن المثل

و إن کنت أدنی منه فی الفضل و الحجی — عرفت له حق التقدّم و الفضل

ترجمه اشعار بطور اجمال: هر گاه من در مقابل کسی قرار گیرم که از او ناراحتی می‌بینم از سه حال خالی نیست: یا او فردیست که شخصیتش کمتر از من، یا موازی و مطابق من، و یا بالاتر و رفیعتر از منست، با آن کس که کمتر از من است خود را در نمی‌اندازم و خود را محترم میدارم که با هر کس و ناکس طرف شوم. و یا شأنش مطابق من است، با حلم و بردباری با او رفتار می‌کنم تا از وی بالاتر باشم. و امّا نسبت بآن که از من برتر و بالاتر است حقّ بزرگتری و تقدم و فضل را بدو میدهم و خودداری مینمایم (پس در هر سه حال حلم و بردباری را بنفع خود بکار بسته‌ام).

مأمون چون بشنید گفت: چه بسیار زیبا و نیکو بود این شعر، این را چه کسی سروده؟ امام علیه السّلام فرمود: یکی از جوانان ما.

مأمون گفت: بهترین شعری که در مورد سکوت و خاموشی در مورد جاهل و ترک عتاب کردن بدوست شنیده‌ای برای ما بازگو، حضرت فرمود:

إنّی لیهجرنی الصّدیق تجنّبا — فأریه أنّ لهجره أسبابا

تا آخر چهار سطر مذکور در متن که ترجمه‌اش اینست:

ص:۴۰۵

۱- همانا دوستم از من دوری می‌گزیند بقصد جدائی و من چنین بدو میفهمانم که اسباب دوری گزیدن او چه بوده، ۲- و بدو مینمایم که اگر در این قطع رابطه باو تندی کنم او را در ادامه هجرش سبب شده‌ام، پس ترک تندی و عتاب را، خود عتاب می‌بینم ۳- هر گاه مبتلا شوم بدوست نادانی که خودکامگی دارد و ناحقّ میگوید و امور محال و ناشدنی را باور دارد و شدنی میداند. ۴- سکوت و خاموشی در برابر او را سزاوار او میدانم زیرا که خود خاموشی در پاره‌ای از اوقات جواب محسوب می‌شود (جواب ابلهان خاموشی است).

مأمون عرض کرد: چه بسیار نیکو است، این شعر از چه کسی است؟

حضرت فرمود: از بعض جوانان ما، مأمون گفت: یا ابا الحسن! مرا از بهترین شعری که در مورد رام کردن دشمن سرسخت که او دوستی مهربان شود سروده شده است برایم بگو حضرت فرمود:

و ذی غیلة سالمته فقهرته فأوقرته منّی لعفو التّحمّل

تا آخر سه سطر مذکور در متن که ترجمه آن چنین است: ۱- بسا شده است که با شخص شرور و نیرنگ بازی از راه صلح و دوستی

ص:۴۰۶

در آمده و بر وی غالب شده‌ام، و او را زیر بار عفو و بخشش برده گرانبار نموده‌ام.

۲- و هر کس اعمال زشت دشمن خویش را با عفو و احسان و نیکی از خود دفع نکند، او انعام و بخشش یا بردباری را از مقام بالاتری فرانگرفته و نیاموخته است (مراد از مقام بالا یعنی از قرآن که فرموده است: ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ یا مراد امیر المؤمنین علیّ علیه السّلام میباشد که بضرورت قافیه شعر یاء افتاده است، یا مراد رسول خدا است که در فتح مکّه همه دشمنان خونی خود را بخشید و جملگی یار او شدند).

۳- و من برای برطرف کردن ماجرای بگو مگو و کشمکش و اختلاف میان دو تن راهی سریعتر و زود نتیجه دهنده‌تر از مودت و مهربانی با شتاب ندیده ام.

مأمون گفت: بسیار خوب بود. بفرمائید شعر از کیست؟ امام پاسخ داد: از یکی از جوانان ما است، عرضکرد: بهترین شعری که در سرّپوشی است برایم بگو. امام این شعر را خواند:

و إنّی لأنسی السّرّ کی لا أذیعه فیا من رأی سرا یصان بان ینسی

تا آخر سه سطر که در متن آمده است و ترجمه‌اش اینست:

۱- مرا رسم اینست که سر دیگری را فراموش کنم تا مبادا شایع گردد، پس از آنکه از کسی سرّی داری آن را به فراموشی سپار (نتیجتا) آن (سرّ) محفوظ خواهد ماند.

۲- این بفراموشی سپردن از آن جهت است که مبادا آن بیاد من آید، و دلم آن را بر اطراف خود افکند.

ص:۴۰۷

۳- و خیلی قریب و شدنی است که شخصی سرّی را فاش ننموده و در خاطره و ذهنش مرتّب میگذرد و او را بی‌طاقت میکند و نمی‌تواند آن را بپوشاند، و بی‌اختیار آن را فاش می‌سازد.

آنگاه مأمون عرضکرد: اگر بخواهی بگوئی که بر کتاب خاک ریزند (از ماده ترب) چه میگوئی؟ امام فرمود: میگویم:

«ترب»

(برای خشک کردن نامه که با مرکّب مینوشتند خاک نرم بر آن میریختند که نم مرکّب را بکشد)، مأمون گفت: از مادّه «سحا» اگر صیغه امر بنا کنید چه میگوئید؟ فرمود:

«سح»

، گفت: از مادّه «طین» چه میگوئید؟ فرمود:

«طین»

، مأمون بغلامش گفت:

«ترّب هذا الکتاب» (بر این کتاب خاک ریز) و «سحه» و «طیّنه» (بر این نامه خاک ریز و سر آن را ببند، و آن را در گل فرو گیر چنان که آن زمان بجای خشک کن از خاک استفاده می‌شده و پاکت نامه را می‌بستند و میان گل می‌نهادند و آن گل را مهر می‌نمودند که کسی جز آن کس که نامه بنام او نوشته شده بود از آن مطّلع نگردد).

سپس آن را برای فضل بن سهل بفرست، و سیصد هزار درهم برای ابو الحسن علیه السّلام از وی بستان.

مؤلّف کتاب (ره) گوید: وجه دریافت حضرت رضا علیه السّلام از مأمون مال را همان وجهی است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هدایای ملوک و پادشاهان را

ص:۴۰۸

می‌پذیرفت، و همانست که حسن بن علیّ از معاویه میستانید، و همین طور باقی امامان علیهم السّلام که از خلفا میگرفتند، و هر کس که دنیا از آن او باشد و از وی غصب کنند و بعضی از آن را بوی بدهند برای او جایز است که بستاند.

و از اشعار دیگر آن حضرت علیه السّلام که می‌خواند و بدان تمثل می‌جست: ۲- علیّ بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از معمّر بن خلّاد و جماعتی روایت می‌کند که گفتند: ما بر علیّ بن موسی علیهما السّلام وارد شدیم، و یکی از ما عرضکرد: فدایت شویم چرا رخسار مبارکتان را دگرگون می‌بینم؟ امام علیه السّلام فرمود: من دوش بیشتر شب بیداری کشیدم و در این شعر مروان بن أبی حفصة «۱» می‌اندیشیدم که گفته است:

أنی یکون- و لیس ذاک بکائن- لبنی البنات وراثة الاعمام

ترجمه شعر: از کجا می‌شود و این شدنی نخواهد بود که دخترزاده‌ها

---

(۱)- مروان بن ابی حفصة- لعنه اللّه- از شعرای عهد عبّاسی بود که از راه مدح مهدی و رشید ثروت انبوهی برای خود فراهم آورد، و بجهت هجو علویان بدستگاه هارون نزدیک شده بود، وی بسال ۱۸۲ هجری در بغداد مرده است.

ص:۴۰۹

ارث بجای عموها ببرند؟! حضرت فرمودند: سپس خوابیدم ناگاه در عالم خواب دیدم شخصی چهار چوب درب را گرفته، و میگوید:

أنی یکون- و لیس ذاک بکائن- للمشرکین دعائم الاسلام

تا آخر شش بیت که در متن ذکر شده است. ترجمه اشعار:

۱- از چه رو و برای چه- و این شدنی نخواهد بود- که مشرکین پرچمداران اسلام باشند.

۲- دخترزادگان نصیب ارث خود را از جدّشان میبرند، در حالی که عمو بدون سهم الارث کنار میرود.

۳- آنکه در لشکر کفر بوده و اسیر مسلمین شده و با فدیه آزاد گشته «۱».

چگونه ارث نبوّت برد؟ چه بسا آزاده شده که از ترس شمشیر اظهار اسلام کرده.

۴- و قرآن از پیش، تو را بفضل و مقام آنکه ارث بر بود (به آیه مباهله و آیه تطهیر و آیه خاتم بخشی ووو) خبر داده است و آنچه از احکام در باره او بود گفته است.

۵- آن فردی که فرزند فاطمه (بنت اسد)؛ که مشهور و زبانزد همگانست او ارث نبوّت را میبرد از عموزاده‌ها.

۶- امّا فرزند نتیله (بنت جناب، مادر عبّاس بن مطّلب) در کنار متحیّر می‌ایستد و می‌گرید و خویشانش با وی همدمی میکنند.

---

(۱)- مراد عبّاس بن عبد المطّلب میباشد که در جنگ بدر بدست مسلمین اسیر شد و با فدیه آزاد شد.

۳- پدرم بسند مذکور در متن از عبد اللَّه بن مغیره روایت کرد که گفت:

شنیدم از حضرت رضا علیه السّلام که میخواند:

إنّک فی دار لها مدّة یقبل فیها عمل العامل

تا آخر چهار بیت که در متن ذکر شده است، و ترجمه آن اینست:

۱- تو اکنون در خانه و سرائی هستی که مدّت ماندنت محدود است و در همین مدّت کوتاه عمل هر عاملی مورد قبول است.

۲- آیا نمی‌بینی که مرگ از هر سو این سرا را فرا گرفته، و آرزوها را مرتّب بر باد فنا میدهد؟! ۳- و در این مدّت کم و کوتاه تماما میکوشی و شتاب داری که امیال نفسانی و شهوات خود را سیر کنی، و توبه و بازگشت بسوی حق را بعقب انداخته و وعده میدهی.

۴- با اینکه مرگ بدون خبر و ناگهان فرا میرسد! اکنون ببین شخص با فکر و اندیشه چه باید بکند.

۴- حسن بن عبد اللَّه بن سعید بسند مذکور در متن از احمد بن حسین کاتب ابی فیّاض از پدرش روایت کرد که گفت: ما در مجلس علیّ بن موسی

علیهما السّلام حاضر بودیم، مردی از برادرش گله داشت و بحضرت از او شکایت میکرد، و آن بزرگوار این اشعار را برای او خواند:

اعذر اخاک علی ذنوبه و استر و غطّ علی عیوبه

تا آخر سه سطر مذکور در متن که ترجمه آن اینست:

۱- برادرت را در زلّات و کارهای نادرستش معذور بدار و بر او خرده مگیر (و بگو شاید عذری در ارتکاب آن داشته است) و بپوشان و پرده کش بر روی اعمال نادرست و قبیحش.

۲- و اگر بیخرد و نادانی بر تو بهتانی بست و ناحقّی گفت، شکیبائی کن، و همچنین بر حوادث سخت روزگار که پیش می‌آید.

۳- و از روی بزرگی و آقائی خود جواب او را مده و او را رها کن، و ستمکار را به آنکه حساب او و همه در دست اوست واگذار.

۵- محمّد بن موسی بن متوکّل (رضی الله عنه) بسند مذکور در متن از ریّان بن صلت روایت کرد که حضرت رضا علیه السّلام این اشعار را در باره عبد المطّلب برای من خواند:

یعیب النّاس کلّهم زمانا و ما لزماننا عیب سوانا

با سه بیت دیگر که در متن آمده و ترجمه اشعار چنین است:

۱- مردم، زمانه را مرتّب عیب می‌کنند و بد می‌گویند، امّا ما خود عیب

ص:۴۱۲

زمانه شده ایم و جز بودن ما زمانه عیبی ندارد.

۲- زمانه و روزگار را انتقاد می‌کنیم، لکن عیب در ماست، چنان که اگر زمانه زبان داشت ما را هجو میکرد و رسوا میساخت.

۳- همانا گرگ رقیب خود را که میدرد گوشت آن را نمی‌خورد، ولی از مردم بعضیشان علنی دیگری را میخورد- و ظاهرا مراد از خوردن یک دیگر غیبت باشد-.

۴- ما ظاهر خود را برای فریب مردم بوضع صالحی می‌آرائیم، وای بحال آن بدبختی که غریب باشد، ما را نشناسد و فریب خورد.

۶- ابو العبّاس طالقانیّ (ره) بسند مذکور در متن از هیثم بن عبد اللّه روایت کرد که حضرت رضا از اجدادش از امیر مؤمنان علیه السّلام این رباعی را نقل کرد:

خلقت الخلائق فی قدرة فمنهم سخیّ و منهم بخیل

فأمّا السّخی ففی راحة و امّا البّخیل فشوم طویل

یعنی: خداوندا مردم را بر یک فطرت آفریدی ولی بعضی دست و دل باز و بخشنده و پاره‌ای خسیس و تنگ‌نظر، و امّا آنکه سخی است پس در کمال

ص:۴۱۳

راحتی و سعه صدر و خوشی بسر میبرد، ولی آنکه بخیل است نهایت شومی و بدبختی را داراست.

۷- و از محمّد بن یحیی بن أبی عباد نقل است که گفت: عمویم برایم گفت: روزی از علیّ بن موسی علیه السّلام شنیدم که این اشعار را میخواند، با اینکه او بسیار کم شعر میخواند:

کلّنا نأمل مدّا فی الأجل و المنایا هاذمات بالأمل

با دو بیت دیگر مذکور در متن که ترجمه آن این است:

۱- تمامی ما آرزوی این داریم که مرگ ما را مهلت دهد، در حالی که مرگها خود نابودکننده آرزوها و لذاتند و قطع‌کننده آن. (و در نسخه‌ای «هن آفات الامل» است) ۲- فریب ندهد تو را آرزوهای دروغین و بر خلاف و یاوه، و پایبند میانه روی باش، و ناصواب و بیهوده‌گری را کنار گذار.

۳- زیرا که دنیا سایه ای را ماند که رو بزوال است و ماندنی نیست، سرائیست که مرتّب سواری در آن بار می‌اندازد، و پس از مختصر درنگی کوچ می‌کند. گوید: بآن حضرت عرض کردم: خداوند وجود شما را عزیز بدارد، این اشعار از کیست؟ فرمود: یکتن از اهل عراق برای شما گفته، عرض کردم:

ابو العتاهية این اشعار را از خود برایم خواند، با اینکه مناسب حال خود سروده است امام فرمود: ویرا بنامش بخوان، و این طرز سخن را واگذار که

ص:۴۱۴

کسی را بلقبی که مشعر بر ذمّ است بخوانی، قرآن میفرماید: وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ عیبجوئی نکنید و مردم را بلقب بدشان نخوانید، چرا که شاید ناخوش داشته باشد آن لقب را که اشعار بذمّ و سرزنش او دارد.

توضیح: «العتاهية» مصدر است و معنی آن گمراهی و بی‌خردی است، و ابو العتاهیه شاعر نامش اسماعیل بن قاسم است و کنیه‌اش ابو اسحاق، و او را مهدی عبّاسی ابو العتاهیه لقب داد، و ماجرائی میان او و عتبه کنیز مهدی رخ داد و مهدیّ گفت، «اراک مختلطا متعتّها» تو را مجنون و یاوه سرا می‌بینم، از آن زمان وی را ابو العتاهیه لقب دادند».

۸- احمد بن زیاد همذانیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از ابراهیم بن محمّد حسنیّ روایت کرد که گفت: مأمون کنیزی را بهدیّه به نزد حضرت ابو الحسن علیه السّلام فرستاد، پس چون نزد حضرت آورده شد از سپیدی موی آن بزرگوار اظهار کراهت نمود، امام چون ناخوشایندی کنیز را دید، او را با شعری که بمأمون نوشته بود باز گردانید، و آن ابیات چنین است:

نعی نفسی إلی نفسی المشیب و عند الشّیب یتّعظ اللّبیب

با هفت سطر دیگر که در متن مذکور است که ترجمه آن ذکر می‌شود:

۱- پیری و سپیدی مویم بمن خبر مرگم را میدهد، و شخص زیرک و هشیار هنگام پیری نصیحت پذیر است.

ص:۴۱۵

۲- آری ایام جوانی سپری شد و مدّتش بآخر رسید، و دیگر بازگشتنی از آن بجای خود، نخواهم دید.

۳- در فراق و دوریش می‌گریم و ناله سر می‌دهم، و همواره او را میخوانم، باشد که بپذیرد و بازگردد.

۴- و هیهات که آنچه را که از دست داده ام این نفس دروغزن مرا بآرزوی بازگشت آن وامیدارد.

۵- زنان زیبا و خوش اندام از موی سفید من میهراسند، و هر کس که بودنش طول کشید پیر خواهد گشت.

۶- نکورویان سیمین تن را مینگرم که از من گریزانند، و مفارقت و جدائی آنان ما را اکنون نصیب است.

۷- پس اگر جوانی، که اکنون گذشته است محبوب ما بود، اینک پیری هم همچنان برای من محبوب است.

۸- من با همین پیری و سالخوردگی رفاقت کرده و دوست میشوم با پروای از خداوند تا اینکه اجل که چندانی هم از آمدنش نمانده است فرا رسد و میان من و او جدائی اندازد.

۹- بیهقیّ از صولیّ از ابو ذکوان از ابراهیم بن عبّاس روایت کرد که گفت:

ص:۴۱۶

حضرت رضا علیه السّلام این شعر را زیاد میخواند:

اذا کنت فی خیر فلا تغترر به و لکن قل اللّهمّ سلّم و تمّم.

چون در آسایش و راحتی، زندگی داری مغرور مشو، بلکه بگو: خداوندا! تنم را سالم و نعمتت را بر من پایدار بدار.

باب ۴۴ در ذکر اخلاق حمیده و عبادت و صفات پسندیده آن حضرت- علیه السّلام-

۱- حسین بن احمد بیهقیّ در سال ۳۵۲ در نیشابور برایم از صولیّ از عون از أبی عباد روایت کرد گفت: در تابستان فرش حضرت رضا علیه السّلام حصیر و بوریا بود و روی آن می‌نشست، و در زمستان روی نمد، و پیراهنی زبر و خشن می‌پوشید، مگر آنکه بخواهد پیش مردم آید که در آن وقت لباس سنگین و بهتر در بر مینمود.

۲- بیهقیّ بسند مذکور در متن از حمّاد بن عیسی از حضرت رضا از

ص:۴۱۷

پدرش از جدش جعفر بن محمّد علیهم السّلام روایت کرده که میفرمود: فردی که از من حاجتی می‌طلبد، من به رفع نیاز و انجام کار او مبادرت و سرعت می‌کنم زیرا که خوف آن دارم که وی بی‌نیاز شود، و من دیر برسم، و حاجتش از طریق دیگری روا شده باشد.

مترجم گوید: «چنان که مشهود است این حدیث با عنوان باب مناسبتی ندارد، و باید در اخلاق امام صادق علیه السّلام ذکر شود، و به چه وجه در اینجا آمده معلوم ما نشد جز اینکه بگوئیم همه ائمّه اهل البیت علیهم السّلام در اخلاق یکی بودند و کلّهم نور واحد».

۳- بیهقیّ گوید: محمّد بن یحیی صولی گفت: مادر پدرم که نامش غدر یا غدرا بود برای من نقل کرد که من با عدّه‌ای کنیز در کوفه خریداری شدیم و من در آنجا بدنیا آمده بودم، و ما را سواره بسوی مأمون بردند، و ما در خانه مانند بهشت مأمون از خوردنی و آشامیدنی و بوی خوش و پول فراوان کاملا بهره‌مند بودیم، و مأمون مرا بحضرت رضا علیه السّلام بخشید وقتی

بخانه آن بزرگوار رفتم همگی آن نعمتها را از دست دادم، و زنی را بر ما گماشتند که مربّیه ما بود و شبها ما را از خواب بیدار می‌کرد و به نماز وامیداشت، و این کار بسیار بر ما

ص:۴۱۸

سخت و ناگوار بود، و من همه آرزویم این بود که از آنجا بیرون شوم، تا اینکه مرا بجدّ تو عبد اللّه بن عبّاس بخشید، چون به منزل او آمدم گویا به بهشت شده‌ام. صولیّ گوید: من در عقل و سخاوت دست هرگز زنی را مانند جدّه خود ندیدم، وی در سال دویست و هفتاد فوت کرد و نزدیک بیکصد سال عمر نمود، و مردم زیاد از او وضع حضرت رضا علیه السّلام را می‌پرسیدند، در پاسخ آنان می‌گفت: چیزی از وی یاد ندارم مگر اینکه می‌دیدم که خود را بعود هندی خام بخور میداد، سپس با گلاب و مشک خود را خوشبو میکرد، و نماز صبح را اوّل وقت انجام میداد و بعد بسجده می‌رفت و سر بر نمی‌داشت تا آفتاب بالا می‌آمد، آنگاه بر میخاست و به نیاز مردم می‌نشست، و یا سوار می‌شد، و احدی در خانه او قدرت صدا بلند کردن نداشت هر کس که بود، و غیر این نبود که با مردم بنرمی و آهسته و شمرده سخن میگفت.

و جدّم عبد اللّه به این کنیز تبرّک میجست، و همان روزی که وی را بدو بخشیدند با او تدبیر کرد؛ یعنی قرارداد بست که وی پس از مرگ او آزاد باشد،

ص:۴۱۹

و یک روز خالوی جدّم عبّاس بن احنف شاعر بر جدّم وارد شد و آن کنیز را دید و او را خوش آمد، از جدّم تقاضا کرد که او را بوی ببخشد، گفت: این کنیز مدبره است؛ یعنی پس از وفات من آزاد است، عبّاس بن احنف این شعر را سرود:

یا غدر زیّن باسمک الغدر و اساء لمن یحسن بک الدّهر

ای «غدر» حیله و نیرنگ (با کمال زشتی و قبح که داشت) بسبب نام تو که غدر است زینت یافت، و امّا روزگار بکسی که با تو، نیکی در نظر داشت و اراده احسان بتو را میکرد بدرفتار نمود.

توضیح: «مراد شعر آنست که آنکه بتو خیر میرسانید و خوبی تو را می‌خواست روزگار با او بد کرد- و مرادش حضرت رضا علیه السّلام است که مسموم شد و در غربت از دنیا رفت-. امّا تذکر باین نکته شایان توجّه است که انتساب این شعر به عباس بن احنف نادرست میباشد و نتیجتا جمله آخر کلام مدخول است زیرا حضرت رضا علیه السّلام در سال ۲۰۳ از دنیا رفته است و عباس احنف شاعر باتّفاق تواریخ در سال ۱۹۲ مسلّما فوت کرده بوده، چون پاره‌ای فوت او را ۱۸۸ هم گفته‌اند و با این احوال چگونه ممکن است پس از فوت آن حضرت بر خواهرزاده خود وارد شده و آن کنیز را که حضرت رضا علیه السّلام پس از سال ورودشان بخراسان که سنه دویست بوده باو بخشیده، این تقاضا را کرده باشد و آن شعر را بگوید؟!». [تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۱۲۷ و ابن خلّکان ج ۱ ص ۲۴۵ و البدایة و النّهایة ج ۱۰ ص ۲۱۷ و معاهد التّنصیص ج ۱ ص ۵۴]».

۴- ابو علیّ بیهقیّ به سندی که در متن آمده از ابراهیم بن عبّاس نقل کرد

ص:۴۲۰

که گفت: هرگز ندیدم از حضرت علی بن موسی علیهما السّلام سؤالی شود مگر اینکه پاسخ آن را میدانست، و از وی بااطّلاعتر بتاریخ از ابتدای زمان تا روزگار و عصر خودش احدی را ندیدم، و مأمون با سؤال از هر چیز او را مرتّب امتحان می‌کرد و او پاسخ درست میداد، و تمام گفتار و جوابها و شواهدی که می‌آورد همه را از قرآن بیرون آورده بود، و هر سه شبانه روزی یک قرآن ختم می‌کرد، و میفرمود:

اگر بخواهم بکمتر از این زمان هم ختم کنم میتوانم، لکن (در ختم سه روز) بهیچ آیه‌ای نگذرم الّا اینکه در آن می‌اندیشم که مراد چیست و در چه موردی نازل شده و زمان نزولش چه وقتی بوده، و از این جهت است که سه شبانه روز طول می‌کشد.

و یکی از کلمات مشهور آن حضرت علیه السّلام اینست که فرموده: گناهان صغیره راهی است بارتکاب گناه کبیره، و هر کس در گناه کوچکی از خدا نترسد در گناهان بزرگ هم از خدا نخواهد ترسید، و اگر خداوند به بهشت مردم را نمی‌خواند و از دوزخ هم نمی‌ترسانید باز هم واجب بود اطاعتش کنند و از نافرمانیش بر حذر باشند، بجهت تفضّل و نیکی و لطفی که در حقّ

ص:۴۲۱

ایشان نموده است و نعمت وجودی که به ایشان ارزانی داشت و آنان را از نیستی به هستی آورده که استحقاق آن را نداشتند.

۵- تمیم بن عبد اللَّه- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن نقل کرد که رجاء بن ابی ضحّاک گوید: مأمون مرا فرستاد که علیّ بن موسی علیهما السّلام را از مدینه بخراسان نزد او آورم، و سفارش نمود که من شخصا مراقب و مواظب او باشم و مرا امر کرد که از راه بصره و اهواز و فارس حرکت دهم نه راه قم، و شبانه‌روز هم از او جدا نشوم و محافظ او باشم تا وی را بر مأمون وارد کنم، و من پیوسته با او بودم و جدا نمی‌شدم از مدینه تا مرو، و بخدا قسم احدی را ندیدم که از او متّقی‌تر نسبت بخدای تعالی باشد، و یا از او بیشتر یاد خدا باشد و ذکر خدا گوید، در تمامی اوقاتش، و یا خدا ترس و پارساتر از او باشد، و چون سپیده می‌دمید نماز بجای آورده و در سجده‌گاه خود می‌نشست و مشغول گفتن

سبحان اللَّه و الحمد اللَّه، و لا اله الّا اللَّه

، و تکبیر و صلوات بود تا آفتاب بدمد، سپس بسجده می‌رفت و در سجده بود تا آفتاب بالا آید، آنگاه برمیخاست و به مردم می‌پرداخت، و آنان را حدیث میکرد و موعظه و پند میداد تا نزدیک زوال ظهر سپس تجدید وضو کرده و بمحلّ نماز خویش باز میگشت، و چون زوال ظهر

ص:۴۲۲

میشد شش رکعت نماز بجای می‌آورد (یعنی سه نماز دو رکعتی)، و در رکعت اوّل پس از حمد، قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ را قراءت میکرد، و در رکعت دوم پس از حمد قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را، و در چهار رکعت دیگر حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را و در هر دو رکعت سلام می‌داد، و در رکعت دوم هر کدام هم پس از قراءت و پیش از رکوع قنوت میخواند، آنگاه اذان میگفت و دو رکعت دیگر نماز بجای می‌آورد، سپس اقامه می‌گفت، و نماز ظهرش را بجای می‌آورد، و چون سلام نماز را می‌داد تسبیحات اربعه

(سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر)

را آنقدر که خدا میخواست ادا میکرد، بعد بسجده میرفت و سجده شکر بجای می‌آورد و در آن حال یک صد بار

«شکرا للَّه»

میگفت، و چون سر خود را از سجده شکر بر میداشت از جا بر میخاست و شش رکعت دیگر نماز بجای می‌آورد، در هر رکعت پس از حمد، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را میخواند و سر هر دو رکعت سلام می‌داد و در رکعت دوم هر نماز پس از قراءت و پیش از رکوع قنوت می‌خواند، و چون تمام میشد اذان میگفت و دو رکعت دیگر نافله بجای می‌آورد و در رکعت دوم قنوت می‌خواند، و پس از سلام برخاسته و بنماز

ص:۴۲۳

عصر شروع میکرد، و چون سلام نماز را می‌داد در همان جا می‌نشست و تسبیحات چهارگانه قبل را می‌گفت تا آنجا که خدا خواسته باشد، آنگاه بسجده میرفت و یک صد بار ذکر «حمدا للَّه» میگفت، و چون آفتاب غروب میکرد، باز تجدید وضو میکرد و سه رکعت نماز مغرب بجای می‌آورد با یک اذان و یک اقامه و قنوت در رکعت دوم قبل از رفتن برکوع و بعد از تمام شدن قراءت سوره، و چون سلام نماز را می‌داد در همان جا می‌نشست و تسبیحات مذکور قبل را بجای می‌آورد، و بعد بسجده شکر میرفت، و بعد سر بر میداشت ولی با کسی تکلّم نمی‌کرد تا اینکه چهار رکعت نافله مغرب را بجای می‌آورد، هر دو رکعت به یک سلام با قنوت در رکعت دوم هر کدام پس از قراءت و پیش از رکوع. و در رکعت اوّل پس از حمد، جحد را میخواند و در رکعت دوم پس از حمد توحید را و در رکعات بعد پس از حمد توحید را میخواند و سلام میداد و بتعقیبات میپرداخت تا آنجا که خدا دوست داشت، آنگاه بافطار می‌پرداخت، و استراحت می‌نمود تا ثلثی از شب بگذرد، بعد بر میخاست و نماز عشا را شروع میکرد و چهار رکعت بجای می‌آورد، و در رکعت دوم پس از قراءت و پیش از رکوع قنوت می‌خواند، و چون سلام می‌داد در مصلّای خویش

ص:۴۲۴

باقی مانده و مشغول گفتن به تسبیحات مذکوره که قبلا گفته شد می‌نشست، و پس از این تعقیبات بسجده شکر میرفت، آنگاه سر برداشته و ببستر خواب رفته و چون ثلث آخر شب می‌شد از خواب برخاسته و با ذکر تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل و استغفار بمسواک دندانهای خویش مشغول میگشت و سپس وضو ساخته و بنماز شب می‌پرداخت و هشت رکعت هر دو رکعت

بیک سلام نماز شب می‌خواند و در رکعت اوّل نماز یک بار سوره «حمد» و سی بار سوره «توحید» را می‌خواند؛ و نیز چهار رکعت نماز جعفر طیّار را بجای می‌آورد هر دو رکعت بیک سلام و در هر کدام پس از تسبیح قبل از رکوع رکعت دوم قنوت میخواند و آن را از نماز شب محسوب میداشت، سپس برخاسته و دو رکعت دیگر را مشغول میشد و در رکعت اوّل سوره حمد و سوره ملک (تبارک) را قراءت می‌کرد، و در رکعت دوم حمد، و سوره هَلْ أتی عَلَی الْإِنْسانِ را، و نماز را تمام کرده برمیخاست و بنماز شفع می‌پرداخت و در هر رکعت سوره حمد

ص:۴۲۵

یک بار و قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را سه بار قراءت می‌نمود و در رکعت دوم قبل از رکوع و پس از قراءت قنوت بجای می‌آورد و چون سلام نماز را می‌داد، بر می‌خاست و نماز وتر (یک رکعت) را انجام می‌داد و در آن حمد را یک بار و قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را سه بار و بعد قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ را یک بار و قل أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ یک بار خوانده و قبل از رکوع و پس از قراءت، قنوت را با دعائی که در متن ذکر شده است میخواند، و ترجمه دعا چنین است:

«بار الها! بر محمّد و آل او درود فرست، و ما را در زمره کسانی که هدایت فرموده‌ای هدایت فرما، و از آنان که عافیت بخشیده‌ای قرار ده، و ما را مورد مهر قرار ده در میان آنان که بایشان مهر ورزیدی، و بآنچه را که بر ما ارزانی داشته‌ای برکت عطا فرما، و ما را از شرّ حکمی که برای معصیت‌کاران مقرّر داشته‌ای حفظ کن، زیرا توئی که فرمان میدهی و کسی را بر تو فرمانی نیست (مشیّت و خواست تو در سراسر هستی نافذ است و بس)، و همانا خوار نگردد آنکه تواش مورد مهر قرار داده و دوست خود گرفته‌ای، و عزیز و محترم نباشد آنکه او را دشمن داشته‌ای، والا و بزرگ و رفیعی ای پروردگار ما! و پس از آن هفتاد بار میگفت:

«استغفر اللَّه و أسأله التّوبة»

، و چون سلام نماز میداد برای خواندن تعقیبات می‌نشست تا مدّتی که خدا دوست داشت، و

ص:۴۲۶

چون نزدیک طلوع فجر میشد برخاسته دو رکعت نافله صبح را بجای می‌آورد، و در رکعت اوّل سوره حمد و قل یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ قراءت میکرد و در رکعت دوم سوره حمد و قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را میخواند، و چون فجر طلوع میکرد اذان و اقامه میگفت و دو رکعت نماز صبح بجای می‌آورد، و پس از سلام نماز می‌نشست و بتعقیبات نماز می‌پرداخت تا طلوع آفتاب، و آنگاه بسجده شکر رفته و همچنان در سجده بود تا روز بلند شود. و در تمام نمازهای واجب در رکعت اول سوره حمد و سوره إنّا انزلناه، و در رکعت دوم حمد و قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را میخواند بجز نماز صبح و ظهر و عصر روزهای جمعه که در آن اوقات مذکور سوره حمد و جمعه و منافقین را قراءت میکرد، و در نماز عشای شب جمعه در رکعت اوّل پس از قراءت حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم پس از حمد، سوره سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی را میخواند، و در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه در رکعت اوّل سوره حمد و سوره هَلْ أتی عَلَی الْإِنْسانِ، و در رکعت دوم پس از حمد سوره هَلْ أتاکَ حَدِیثُ الْغاشِیَةِ را قراءت میکرد.

ص:۴۲۷

و قراءت نماز مغرب و عشاء و نماز شب و شفع و وتر و صبح را بجهر (بلند)، و نماز ظهر و عصر را بآهستگی میخواند، و در دو رکعت آخر

«سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله إلّا اللّه و اللّه اکبر»

میگفت، و ذکر قنوت او در تمامی نمازها این بود:

«ربّ اغفر لی و ارحم، و تجاوز عمّا تعلم، إنّک أنت الأعزّ الأجلّ الأکرم»

(خداوندا! بیامرز و رحم نما و از آنچه ناپسند از ما دیده‌ای بگذر، چون تو خود عزیزتر و شکوهمندتر و محترمتری).

و اگر در ایّام روزه مسافر بود و بشهری وارد میشد قصد اقامه ده روز میکرد و روزه‌اش را افطار نمی‌نمود، و چون شام میشد ابتدا بنماز مغرب میپرداخت پیش از آنکه افطار کند، و امّا در بین راه نمازهای واجبش را جز نماز مغرب دو رکعت بجای می‌آورد و تنها آن را سه رکعت میگزارد و نافله آن را هم بجا می‌آورد و همچنین نوافل شب، نیز شفع و وتر، و دو رکعت نافله صبح را چه در سفر و چه در حضر، ترک نمی‌نمود، و نافله‌های روز را در مسافرت نمی‌خواند، و پس از هر نمازی که قصر و شکسته خوانده بود سی بار

«سبحان اللّه و الحمد للّه

ص:۴۲۸

و لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر»

ذکر میگفت، و میفرمود: این جای آن دو رکعت نخوانده را پر میکند و مانند اینست که تمام بجای آورده شده است، و ندیدم او را که در سفر و حضر صلاة ضحی بخواند (صلاة ضحی از بدعتها است که در زمان عمر رسم شد و میانه روز آن را می‌خوانند) و در سفر روزه نمی‌گرفت.

و آن حضرت علیه السّلام در هر دعائی که شروع میکرد ابتدا صلوات بر محمّد و آل او میفرستاد و در نماز و غیر آن بسیار صلوات میفرستاد، و شبها چون ببستر خواب میرفت زیاد تلاوت قرآن می‌کرد، و هر گاه به آیه‌ای که در آن ذکری از بهشت یا دوزخ بود میرسید میگریست، و از خداوند درخواست بهشت میکرد و از آتش دوزخ بدو پناه میبرد، و «

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

» را در نمازهای شبانه روزش بجهر (آواز بلند) میگفت، و چون قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ میخواند آهسته میگفت: «اللَّه احد» (خدا یکتاست) و چون سوره تمام میشد سه بار میگفت:

«کذلک اللَّه ربّنا»

، و چون سوره «قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ» را میخواند آهسته و در دل میگفت: یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ و پس از فراغ از آن سوره سه بار میگفت:

«ربّی اللَّه و دینی الاسلام»

(پروردگارم خداست و آئینم اسلام است)، و چون سوره «و التّین

ص:۴۲۹

و الزّیتون» را قراءت میکرد، پس از فراغ میگفت:

«بلی و أنا علی ذلک من الشّاهدین»

(آری چنین است و من بر آن شهادت میدهم) و چون سوره «لا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیامَةِ» را قراءت میکرد پس از فراغ میگفت:

«سبحانک اللّهم»

(منزّهی پروردگار من)، و چون در سوره جمعه این آیه را میخواند قُلْ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ، میگفت

«للذین اتقوا»

و سپس تتمه آیه را که وَ اللَّهُ خَیْرُ الرَّازِقِینَ است قراءت میفرمود، و چون از خواندن سوره فاتحه فارغ میشد میگفت: «

الحمد للَّه ربّ العالمین

». و چون سوره «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی» را میخواند آهسته میگفت:

«سبحان ربّی الاعلی»

، و چون یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا را در هر سوره قراءت میکرد آهسته میگفت:

«لبّیک اللّهمّ لبیک».

و آن حضرت علیه السّلام در هیچ شهری قدم نمی‌گذاشت جز اینکه اهالی آن سامان بدیدنش آمده از وی مسائل و مشکلات دینی و علمی خود را می‌پرسیدند، و بسیار برای آنان از پدرش از آباء گرامش علیهم السّلام از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله حدیث میکرد.

و وقتی او را بر مأمون وارد کردم از من جویای حال و کردار او شد، من آنچه دیده بودم برای او گفتم؛ از رفتار و اعمال شبانه روزش و از رفتن و ماندنش همه

ص:۴۳۰

را شرح دادم، مأمون گفت: ای پسر أبی ضحاک! این مرد بهترین خلق روی زمین و از همه علمش بیشتر و عبادتش افزونتر و درست و بجاتر است، پس، آنچه از وی دیده‌ای به احدی بازگو مکن تا فضل و بزرگواریش بر کسی ظاهر نگردد مگر از زبان من، و از خداوند یاری میجویم بر آنچه نیّت کرده‌ام؛ که مقام او را بلند کنم و نامش را در همه جا منتشر سازم و شیوع دهم. (مضمون آن با خبر بعد مغایر میباشد!) ۶- احمد بن زیاد همدانی بسند مذکور در متن از عبد السّلام بن صالح هروی روایت کرد که گفت: من در سرخس بدر خانه‌ای که علیّ بن موسی علیهما السّلام را در آن زندانی کرده بودند رفتم و او در قید بود، از زندانبان طلب ملاقات کردم، گفت: ممکن نیست، پرسیدم چرا؟ گفت: برای اینکه در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند، و تنها ساعتی در اوّل روز نزدیک زوال و نزدیک غروب و زردی آفتاب نماز نمی‌گذارد، ولی از جای حرکت نمی‌کند و مشغول ذکر است و با خدای خود مناجات می‌کند، عبد السّلام گفت: من از زندانبان خواستم که برای من اذن ملاقات گیرد که من نزد ایشان شرفیاب شوم، زندانبان اذن گرفت و من در ساعت معیّن بخدمت آن حضرت رفتم و دیدم در مصلّای خویش نشسته و

ص:۴۳۱

بفکر فرو رفته است، گفتم: یا ابن رسول اللّه! این چیست که مردم از شما شایع کرده‌اند؟ فرمود: آن کدام است، عرضکردم میگویند: شما ادّعا کرده‌اید که مردم بنده زر خرید ما هستند! آن حضرت گفت، خداوندا! ای کسی که آسمانها و زمین را آفریده‌ای و به ناپیدا و پیدا آگاهی، تو شاهدی که من چنین مطلبی را هرگز نگفته‌ام، و از احدی از پدرانم علیهم السّلام نشنیده‌ام که چنین کلامی گفته باشند، بار الها! تو خود میدانی که از این مردم چه ستمهائی بما وارد شده است، و اینکه این افترا هم از ستمهای ایشانست که در باره ما روا داشته‌اند، آنگاه بمن روی کرده فرمود: ای عبد السّلام! اگر اینان بنا بر گفتار خودشان- که بما نسبت میدهند- که ما گفته‌ایم همگی بنده زر خرید ما هستند، پس بگویند از چه کسی ما آنان را خریده‌ایم؟ عرضکردم: راست گفتی یا ابن رسول اللّه، سپس فرمود: ای عبد السّلام آیا تو منکری آنچه را خداوند تعالی از ولایت و امامت ما بر تو و دیگران واجب فرموده است چنان که دیگران منکرند؟ گفتم: پناه بخدا، هرگز! بلکه من بولایت و امامت شما اقرار دارم.

۷- جعفر بن نعیم بن شاذان- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از

ص:۴۳۲

ابراهیم بن عبّاس روایت کرده که گفت: هرگز ندیدم حضرت رضا علیه السّلام با کلامی در گفتارش به کسی جفا و یا درشتی کند، و هیچ گاه ندیدم سخن کسیرا قطع کند، صبر میکرد تا طرف سخنش تمام شود و بعد اگر لازم می‌دید کلامی میگفت، و ندیدم کسی از او حاجتی بخواهد و مقدور آن حضرت باشد و ردّ کند، و هرگز نزد کسی پای خود را دراز نمی‌کرد، و در برابر همنشین و جلیسی تکیه نمیداد، و هرگز ندیدم از خدمتکاران و کارگزاران خود کسی را بد بگوید و دشنام دهد، و یا در پیش چشم کسی آب دهان بیندازد، و هرگز ندیدم در خندیدن قهقهه نماید، بلکه خنده‌اش تبسّم بود، و چون خلوت میشد و سفره طعام برای او میگستردند همه غلامان و خدمتکاران را بر سر سفره میخواند، حتی دربان و مهتر را، و او علیه السّلام بسیار کم خواب بود و بسیار بیداری می‌کشید، و بیشتر شب را با بیداری بسر میبرد؛ از اوّل تا هنگام دمیدن صبح، و بسیار روزه میگرفت، و سه روز روزه هر ماه از وی فوت نمی‌شد و میفرمود: این روزه مانند روزه گرفتن همه سال است، و بسیار پنهانی صدقه میداد و احسان میکرد، و بیشتر این کار را شبهای تاریک انجام میداد، و هر کس گمان میکند که در فضل مانند او را دیده است از او باور نکن.

ص:۴۳۳

باب ۴۵ تقرّب جستن مأمون بآن حضرت بمجادله و بحث با مخالفان در باره امامت و برتری علیّ علیه السّلام بر دیگران

۱- تمیم بن عبد اللَّه قرشیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از اسحاق بن حمّاد روایت کرده است که مأمون مجالسی تشکیل میداد برای بحث و در آن مجالس مخالفین اهل بیت علیهم السّلام گرد می‌آمدند و او با آنان در مورد امامت علیّ بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السّلام بحث میکرد و او را بر دیگران از اصحاب پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله تفضیل میداد، و این کار را برای محبوب شدن خود نزد حضرت رضا علیه السّلام میکرد، و آن حضرت بیاران و دوستانش چون بآنان اطمینان داشت که فاش نمی‌کنند میفرمود: فریب این گونه کارهای مأمون را نخورید، بخدا سوگند جز او قاتل من نیست، و لیکن من چاره‌ای جز صبر و شکیب ندارم تا اینکه مدّت عمرم تمام بسر آید.

ص:۴۳۴

۲- پدرم و ابن ولید- رضی اللَّه عنهما- بسند مذکور در متن از اسحاق بن حمّاد بن زید نقل کردند که گفت: یحیی بن اکثم ما را در یک مجلس گرد آورد و گفت: مأمون بمن دستور داده است که جماعتی از اهل حدیث و گروهی از علمای علم کلام و معارف را برای مناظره در مجلسی دعوت کنم، من نیز فرمانش را عملی کردم و از این دو صنف نزدیک چهل نفر جمع شدند و آنان را با خود بردم و گفتم در سرسرای دربان و اطاق انتظار او بمانند تا بحاجب مأمون آمدن ایشان را گزارش دهم، و آنان در آنجا ماندند تا مأمون را خبر کردند و دستور حضور داد، آنان بر او وارد شدند و سلام کردند، و مأمون ساعتی بصحبت و انس و پذیرائی ایشان بسر برد آنگاه گفت: من در نظر دارم که شما را میان خود و خدایم تبارک و تعالی حجّت گیرم، پس هر کس محصور است و احتیاج بقضاء حاجت دارد برخیزد و خود را از فشار بول و آن دیگر رها سازد، و راحت بنشینید و موزه از پای بیرون کنید و ردا از دوش بیفکنید. آنچه گفته بود عمل کردند.

آنگاه رو بقوم کرده گفت: ای جماعت! من شما را احضار کرده‌ام که با شما

ص:۴۳۵

نزد خدای خود حجت آرم، پس از خداوند بپرهیزید و او را در نظر داشته باشید، و خود و امامتان را ملاحظه نمائید، و مبادا حشمت و موقعیّت من، شما را از پذیرش حقّ از هر کس باشد باز گیرد، و از ردّ کردن سخن باطل از هر کس که باشد باز ندارد، و بر خود از آتش دوزخ بترسید، و تقرّب بخدا را برضا و خشنودی او و مقدّم داشتن طاعتش بجوئید، بدانید هیچ بندهای بانافرمانی خدا خود را بمخلوقی نزدیک نکرد جز آنکه خداوند آن مخلوق را بر وی مسلّط ساخت، پس با من با تمام عقلتان بحث کنید، آنگاه گفت:

من مردی هستم که فکر میکنم علیّ بهترین مردان پس از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله است، اگر من در این نظرم درست میاندیشم پس مرا تصدیق کنید و سخنم را صواب دانید، و چنانچه خطا میاندیشم با دلیل قول مرا ردّ کنید و با من بگفتگو پردازید، یا من از شما میپرسم یا شما از من بپرسید هر چیزی میخواهید. چون مأمون این سخنان گفت، آنان که اهل حدیث بودند گفتند:

پس ما از تو سؤال میکنیم، گفت: بپرسید و سخنتان را بیکتن از خود واگذارید و او را مأمور این کار کنید، و چون او سخن گوید اگر زیاده بر آن، کسی چیزی داشت بگوید، و اگر خطا کرد خطایش را جبران کنید، پس یکی از آنان گفت:

ص:۴۳۶

ما اعتقاد و گمانمان آنست که بهترین مردم پس از پیغمبر خدا ابو بکر بود از آن جهت که در خبر مجمع علیه- یعنی همه در آن اتفاق کلمه دارند- آمده است که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: بعد از من اقتدا کنید بکسانی که پس از من رهبر شما شوند، ابو بکر و عمر، و چون پیامبر رحمت این دستور را صادر کرده و فرمان به اقتدای بآنان داده، و ما میدانیم که او جز بهترین مردم را مقتدا قرار نمیدهد.

مأمون گفت: روایت بسیار است، و ناچار یا همه درست است و یا همه نادرست و یا پارهای درست است و پارهای نادرست، و اگر بگوئیم همه درست است، پس همه باطل است چون بعضی بعض دیگر را نادرست میداند، و اگر بگوئیم همه باطل است، پس در بطلان اخبار، بطلان دین ثابت میشود و شرع مقدّس از بین میرود، و چون این دو وجه باطل است لا بد وجه سوم را باید اضطرارا بپذیریم که: برخی صحیح و بعضی ناصحیح است و چون چنین شد باید ما دلیلی بر درستی آنها داشته باشیم، تا معتقد شویم و خلاف آن را ردّ کنیم، و اگر دلیل خبر خود حقّ بود، پس بهتر آنست که بدان معتقد شویم و آن را بپذیریم و ملاک علم و عمل قرار دهیم، و این روایتی که تو خواندی و بدان

ص:۴۳۷

تمسک نمودی از روایاتیست که دلیل بطلان آن در خود آنست، زیرا پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله داناترین حکما است، و از تمامی مردم براستگوئی شایستهتر است، و نیز از همه مردم در امر به محال، و واداشتن افراد بایمان بباطل، دورتر و منزّهتر

است. بنا بر این نباید حکم فرموده باشد بخلافت و امامت این دو تن، زیرا که خالی از این نیست که آنها یا از هر جهت مرامشان یکی بود و متّفق بودند یا مختلف، و اگر از هر جهت متفق بودند، پس باید در عدد و صورت و جسم یکی باشند، و چنین هم نبوده و نخواهد بود که دو تن یکی باشند، و اگر با هم اختلاف داشتند پس چگونه جایز است پیروی هر دو؟ و این تکلیف ما لا یطاق است! زیرا تو میدانی که اگر از یکی از آن دو در صورت اختلاف، پیروی کنی با آن دیگر مخالفت نموده‌ای، و دلیل بر این اختلاف آنست که اوّلی اهل ردّه را اسیر گرفت، و دومی آنان را آزاد کرد، و عمر از ابو بکر خواست که خالد بن ولید را از منصبش عزل کند، و برای قتل مالک بن نویره او را قصاص کند، ابو بکر نپذیرفت و قصاص نکرد، و عمر دو متعه، متعه حجّ و متعه زنان را حرام کرد و ابو بکر چنین کاری نکرد، و عمر دیوان ثبت اسامی لشکریان و حقوق بگیران را ترتیب داد (معیّن نمود که بهر کدام مقدار معیّنی بدهند؛ در صورتی که مهاجر

ص:۴۳۸

باشند فلان مبلغ و اگر نباشند فلان مبلغ، اگر عرب باشند فلان مبلغ و اگر غیر عرب باشند فلان مبلغ) و ابو بکر بهمه مسلمین یکسان میپرداخت و عرب را بر عجم و مهاجر را بر انصار ترجیح نداد، و ابو بکر پس از خود جانشین معیّن کرد و عمر نکرد، و از این امور که نظائر بسیار دارد.

مصنّف این کتاب- رضی اللّه عنه- گوید: در اینجا مطلب دیگری بود که مأمون توجّه نکرد که آن را بخصم تذکّر دهد و آن این بود که لفظ خبر را آنان این چنین نقل نکرده‌اند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرموده باشد:

«اقتدوا باللّذین من بعدی أبی بکر و عمر»

، بلکه در نقل آنان لفظ خبر «أبو بکر و عمر» بصورت مرفوع آمده است، و پاره‌ای هم بلفظ «ابا بکر و عمر» بصورت منصوب نقل کرده‌اند، و چنانچه اصل روایات بنصب صحیح باشد، معنی قول آن حضرت صلی اللّه علیه و آله این می‌شود که: «اقتدوا باللّذین من بعدی کتاب اللّه و العترة، یا أبا بکر و عمر»، و اگر برفع صحیح باشد معنی آن این می‌شود که: «اقتدوا أیها النّاس و أبو بکر و عمر، باللّذین من بعدی؛ کتاب اللّه و العترة». به بقیّه حدیث مأمون باز میگردیم:

یکی دیگر از اصحاب حدیث گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: اگر من

ص:۴۳۹

میخواستم دوستی برای خود برگزینم هر آینه ابو بکر را برای دوستی برمی‌گزیدم.

مأمون گفت: این محال است زیرا در روایات شما است که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله میان اصحابش در مدینه برادری (پیمان اخوّت) افکند و هر کدام را با دیگری عقد اخوّت بست و برای علیّ برادری قرار نداد، و علیّ سبب آن را پرسید، فرمود: من ترا برای خود نگهداشتم و تو برادر منی و این تأخیر نبود مگر برای اینکه تو را برای خود باقی گذاشتم، پس هر کدام از این دو روایت را بپذیریم آن دیگر را باید ردّ کنیم.

دیگری گفت: علیّ خود در منبر گفت: بهترین افراد این امّت پس از پیامبرش ابو بکر و عمر میباشند! مأمون گفت: این نیز محال است، زیرا اگر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله میدانست که اینان از همه افضلند، یک بار عمرو بن عاص و یک بار اسامة بن زید را بر آنان امیر و ولیّ نمیکرد. و از چیزهائی که این خبر را تکذیب می‌کند گفتار خود علیّ است پس از رحلت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله که در سخنی فرمود: «و من بجانشینی او نزدیکتر بودم از خودم به پیراهنم لکن ترسیدم از اینکه اختلاف ایجاد شود و مردم تازه مسلمان از اسلام باز گردند و کافر شوند، و گفتار دیگرش که فرمود:

ص:۴۴۰

از کجا آن دو از من بهترند؟ در حالی که من قبل از آنان تنها خدا را می‌پرستیدم و پس از آنان نیز!! مردی دیگر گفت: ابو بکر درب خانه خویش ببست و گفت: آیا کسی هست که فسخ کند بیعت به خلافت مرا؟ و علیّ گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله تو را مقدّم داشت، پس چه کسی میتواند تو را عقب راند؟! مأمون گفت: این باطل است، زیرا او خود از بیعت با ابو بکر سر باز زد، و شما خود روایت کرده‌اید که تا فاطمه علیها السّلام حیات داشت علیّ بیعت نکرد، و فاطمه علیها السّلام وصیّت کرد که او را شبانه دفن کنند که مبادا آن دو تن بجنازه‌اش حاضر شوند، و دلیل دیگر اینکه اگر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله او را خلیفه خود قرار داده بود، پس چگونه گفت: بیعت با مرا اقاله کنید، و به انصار گفت: بیکی از این دو: ابو عبیده (جرّاح) و عمر رأی دهید؟!!! شخص دیگری گفت: عمرو بن عاص گفت: یا نبیّ اللّه! کدامیک از زنانت را بیشتر دوست میداری! فرمود: عائشه. پرسید: از مردان چه کسی را؟ فرمود:

پدرش (ابو بکر) را.

مأمون گفت: این هم نادرست است از جهت اینکه شما خود روایت

ص:۴۴۱

میکنید که برای پیغمبر صلی اللّه علیه و آله مرغان بریان آوردند، گفت: خداوندا محبوبترین خلق خود را نزد من حاضر کن، و آن شخص علیّ بود، پس کدام روایتتان درست است و میتوان قبول کرد؟! دیگری گفت: علیّ خود گفته است: هر کس مرا بر أبو بکر ترجیح و تفضیل دهد، حد افترا دهنده را بر او جاری میسازم.

مأمون گفت: چگونه علیّ گفته است کسی را که حدّی بر او نیست تازیانه میزنم و این کار را جایز دانسته است؟! اگر چنین گفته باشد پس در حدود الهی تجاوز و تعدّی کرده، و عمل بخلاف أمر الهی نموده، و این برتری دادن او بر آن دو افترا نیست، و شما روایت کرده‌اید که پیشوایتان (ابو بکر) گفت: من بولایت شما رسیدم و لکن از شما مردم بهتر نیستم، پس کدامیک از این دو مرد در نزد شما راستگوترند؟ آیا سخن ابو بکر در باره خود، یا سخن علیّ در باره ابو بکر؟ کدامیک در نزد شما درست و صحیحتر است؟ با آنکه خود حدیث تناقض دارد، و ناچاریم بگوئیم ابو بکر یا در قول خود صادق است یا بعکس، پس اگر صادق باشد باید گفت: از کجا دانست؟ آیا بوحی بود یا بنظر و فکر خود؟ اگر گوئید بوحی بود، که وحی پس از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله منقطع شده

بود، و اگر بفکر و اندیشه خود چنین گفت، پس فکر را در این مقام راهی نیست.

و اگر غیر صادق باشد، محال است چنین فردی دروغزن متولّی أمر مسلمین باشد و ولیّ امر آنان گردد و حدود الهی را بپای دارد.

کسی دیگر از اصحاب حدیث گفت: از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله رسیده است که فرمود:

«ابو بکر و عمر سیّدا کهول أهل الجنّة»

: ابو بکر و عمر پیران اهل بهشتند.

مأمون گفت: این حدیث محال است، زیرا که در بهشت پیرمرد نیست، و روایت است که پیره‌زنی که او را «أشجعیّه» میگفتند نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بود آن حضرت فرمود: پیره‌زن داخل بهشت نمی‌شود، پیره زال گریست، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله باو فرمود: همانا خداوند متعال میفرماید: إِنَّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً فَجَعَلْناهُنَّ أَبْكاراً عُرُباً أَتْراباً: ما ایجاد میکنیم زنان را ایجادی چنان، و همه را بکر و دختر و دوشیزگان قرار میدهیم، پس اگر گمان کرده‌اید که ابو بکر تنها جوان می‌شود در هنگام ورود به بهشت، و در حالی که خود روایت کرده‌اید که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به حسن و حسین گفت که آنان آقای جوانان بهشتیند در میان جمیع خلق، و پدرشان از آن دو بهتر است.

مردی دیگر گفت: از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت شده است که فرمود: اگر من

در میان شما مبعوث نمی‌شدم البته عمر مبعوث میشد.

مأمون گفت: این نیز محال و ممتنع است، زیرا که خدای تعالی در قرآن فرموده: إِنَّا أَوْحَيْنا إِلَيْكَ كَما أَوْحَيْنا إِلى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ- نساء: ۱۶۳، و نیز فرموده: وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ (یادآور ای محمّد هنگامی را که ما از پیمبران پیمانشان را و از تو نو نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم عهد و میثاق گرفتیم برای رسالت- احزاب: ۷)، پس آیا جایز است کسی که میثاق و عهدی برای نبوّت او در کار بوده بپیغمبری نرسد، و برای آنکه پیمانی نبوده بپیغمبری برسد؟

فرد دیگری گفت: رسول خدا در روز عرفه بعمر نظری افکند و لبخندی زد، و فرمود: خداوند تبارک و تعالی ببندگان خود بطور کلّی مباهات میکند ولی به عمر بطور خصوصی.

مأمون گفت: این هم نشدنی است، چرا که خداوند پیامبرش را کنار نمی‌گذارد و بعمر بخصوص مباهات کند و به رسولش در عموم مردم، و این روایات عجیبتر از روایات شما نیست که میگوئید: رسول خدا فرمود: من وارد بهشت شدم صدای کفشی شنیدم چون نظر کردم دیدم بلال غلام ابو بکر قبل از

من ببهشت آمده بود! آری شیعه می‌گوید: علیّ از ابو بکر بهتر است، ولی شما می‌گوئید غلام ابو بکر از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله بالاتر است، زیرا آنکه سبقت گرفته افضل است از آنکه در پی او رسیده، همچنان که روایت کرده‌اید که شیطان از سایه عمر هم فرار میکند، در صورتی که میگوئید شیطان بزبان پیغمبر انداخت که بگوید: «و إنّهنّ الغرانیق العلی» (این بتها طاوس مثالان رفیع‌اند «۱»)، بگمان شما شیطان از عمر فرار میکرد، امّا کفر را بر لسان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله القا کرد.

یکی از آنان گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: اگر عذاب نازل شود جز عمر بن الخطّاب احدی نجات نیابد (حتی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله!).

مأمون گفت: این حدیث مخالف صریح کتاب خدا است که به پیغمبرش فرموده: ما کانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ، (تا مادامی که تو در میان آنان باشی آنان را عذاب نفرستیم)، و شما عمر را مانند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله قرار داده‌اید.

فرد دیگر گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شهادت به اهل بهشت بودن عمر در جمله آن ده تن از اصحاب که آنان را «عشره مبشّره» گویند داد! مأمون گفت: اگر چنین که گمان شما است باشد، عمر بحذیفة بن الیمان (که

---

(۱)- این مطلب اشاره دارد به قصه‌ای که بعض مفسّرین اهل سنّت در ذیل آیه: إِلَّا إِذا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ (حجّ: ۵۲)، آورده‌اند که: زمانی پیامبر در حال نقل وحی بود که شیطان کلامی بر زبان وی جاری ساخته گفت:

تلک الغرانیق العلی و إنّ شفاعتهن لترجی.

مشهور است او منافقین را که قصد ترور پیامبر را در لیله عقبه داشتند شناسائی کرده بود) نمی‌گفت: تو را بخدا سوگند می‌دهم که بگوئی آیا من از منافقین هستم؟! و اگر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله باو گفته بود که تو از اهل بهشتی (با این حال) رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را تصدیق نکرده و از حذیفه می‌پرسد! پس معلوم می‌شود که حذیفه را تصدیق کرده بود، ولی پیغمبر خدا را نه! پس این خلاف مسلمانی است، و چنانچه رسول خدا را تصدیق کرده بود، پس چه دلیلی است که از حذیفه بپرسد، و این دو خبر با هم تناقض دارد.

یکی دیگر از آنان گفت: بلا شکّ رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرموده است: من را با امتم در میزانی سنجیدند و من بر امتم رجحان یافتم، سپس بجای من ابو بکر را با امت من سنجیدند، ابو بکر بر آنان چربید، آنگاه عمر را سنجیدند، او نیز بر آنان چربید، آنگاه میزان را برداشتند.

مأمون گفت: این محال است از جهت اینکه از دو حال خالی نیست: یا جسمشان را وزن کردند یا اعمالشان را، اگر گویی جسمشان را سنجیدند پس این درست نیست، که وزن ظاهر ایشان از همه امّت افزون باشد، و اگر افعال آنان را با امّت سنجیدند، در آن وقت که همه اعمال امّت حاضر نبود، و هنوز خلق

ص:۴۴۶

نشده بودند تا اعمالی داشته باشند و این در روز قیامت ممکن است، پس بگویید چگونه و به چه چیز بر تمام امّت برتری داشتند؟ بعضی گفتند: به اعمال صالحه، مأمون گفت: اکنون بمن بگوئید کسی که در زمان حیات رسول خدا صلی اللّه علیه و آله عمل صالحش بر رفیقش برتری داشت، ولی پس از وفات رسول خدا صلی اللّه علیه و آله عمل صالح دوستش بر عمل او فزونی یافت، آیا بمقام رفیقش میرسد که در زمان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله درجه بالاتری داشته است؟ اگر بگوئید:

آری، من در این عصر کسانی که اعمال صالح و عبادتشان- از جهاد و حجّ و روزه و نماز و زکات- بمراتب بیش از آنان که در حیات رسول خدا صلی اللّه علیه و آله می‌بوده‌اند را بشما معرفی میکنم، گفتند: راست میگوئی، عاملان خیر و صالحین زمان ما بمقام عاملان خیر و عبّاد زمان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نمیرسند، مأمون گفت:

شما بنگرید آنچه از فضائل، پیشوایان مذهبی شما- که دینتان را از آنان تعلیم گرفته‌اید- در باره علیّ گفته و نقل کرده‌اند، و آنچه را که در باره عشره مبشّره- آن ده صحابی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بایشان مژده بهشت داد و جمله شهادت می‌دهند که اهل بهشتند- گفته‌اند با هم بسنجید، اگر دیدید که جزئی از بسیار است، همان که شما می‌گوئید همان صحیح است، و اگر دیدید آنچه را که در باره علیّ نقل می‌کنند بیشتر است، پس از پیشوایان خود آنچه را که در-

ص:۴۴۷

باره علیّ روایت کرده‌اند قبول کنید، و از آن نگذرید.

راوی گوید: همه سر بزیر افکندند، و مأمون پرسید: چرا ساکت شدید؟! گفتند: ما حرفمان را تمام کردیم، مأمون گفت: اکنون من از شما میپرسم:

بگوئید در هنگامی که خداوند رسولش را مبعوث فرمود و رسالت تبلیغ شد، چه عملی ثوابش از همه اعمال بیشتر بود؟ گفتند: پیشی گرفتن در قبول اسلام، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ (آنان که پیشی گرفتند بایمان برسول خدا و آئین اسلام بدرگاه خدا، اینان مقرّبند- واقعه ۱۱).

مأمون گفت: آیا کسی قبل از علیّ اسلام آورده بود؟ اگر سراغ دارید بگوئید، گفتند: این درست است امّا هنوز کودک بود، ولی ابو بکر سالمند و دارای عنوان بود، و میان این دو حالت (کودکی و سالمندی) تفاوت است، و روی ایمان ابو بکر میتوان حساب کرد، امّا ایمان علیّ را بدلیل اینکه بالغ نبوده نمیتوان بحساب آورد، مأمون گفت: بگوئید آیا اسلام علیّ از ناحیه الهام بود که از سوی خدا به او شده بود، یا بصرف دعوت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله؟ پس اگر بگوئید به الهام بود، او را بر رسول خدا تفضیل داده‌اید، زیرا آن حضرت ملهم نشد، بلکه جبرئیل آمد و پیام خداوند را باو رسانید و اگر بگوئید: نه، بدعوت پیامبر بود، پس بگوئید: آیا دعوت پیغمبر از جانب خود بود یا بأمر خدا؟ اگر بگوئید:

ص:۴۴۸

پیغمبر از پیش خود او را دعوت به اسلام کرد، پس این خلاف آنست که خداوند رسولش را بدان وصف نموده، در آنجا که میفرماید: «وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» (من از آنان نیستم که بخود بندی داشته باشم) و در سخن دیگرش که فرمود:

وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى (از روی هوی و هوس چیزی نمی‌گوید، و نمی‌گوید مگر همان که به او وحی می‌شود- نجم: ۳ و ۴)، و چنانچه از طرف خدا بود، پس خداوند امر کرده بود که علیّ را از میان همه کودکان مردم برگزیند و به اسلام دعوت کند، و لذا از روی آگاهی و اطمینان به تأیید خداوند متعال او را دعوت کرد.

و یک جهت دیگر، بمن بگوئید: آیا خداوند حکیم و دانا ممکن است مخلوق خود را تکلیف بکاری کند که طاقت آن را نداشته باشد؟ اگر بگوئید:

آری، پس کفر ورزیده‌اید، و اگر بگوئید: نه، پس چگونه جایز است که امر کند پیامبرش را به دعوت کردن کسی که امکان پذیرش آن را ندارد برای کمی و نارسائی سنّش، و ناتوانی که از پذیرفتن حکم دارد.

باز جهت دیگر: آیا دیده‌اید که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله احدی از کودکان

ص:۴۴۹

فامیلش یا از غیر ایشان را باسلام دعوت کرده باشد، تا اینکه آنان در میان تمامی اطفال سرمشق و الگوی علیّ قرار گرفته باشند؟ اگر می‌پندارید که او جز علیّ را دعوت به اسلام نکرده است، پس این خود فضیلتی است برای علیّ بر همه کودکان مردم. آنگاه گفت: بمن بگوئید: کدامین عمل پس از سبقت گرفتن بر ایمان برسول خدا صلی اللّه علیه و آله با ارزش‌تر است؟ گفتند: جهاد در راه خدا، گفت:

آیا برای یکی از آن ده تن (عشره مبشّره) بمانند علیّ سابقه جهاد و مبارزه با کفر در تمامی مواقفی که پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله با کفّار و دشمنان دین داشت در تاریخ سراغ دارید؟ این غزوه بدر است که بیش از شصت و چند تن (از لشکر کفّار) را کشتند و علیّ بیست و چند تن را بدوزخ فرستاد، و بقیّه را دیگران همه با هم، پس یکی از حاضران گفت: ابو بکر در سایبان خود با رسول خدا بود و جنگ را رهبری میکرد، مأمون گفت: حرف عجیبی میزنی! بگو آیا جدای از پیغمبر تدبیر جنگ را

بعهده گرفته بود یا با نظر پیغمبر و بشرکت با او- صلوات اللّه علیه- یا برای اینکه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به رأی و رهبری نمودن او نیاز داشت، کدام این سه امر را بیشتر خوشداری بگوئی؟ مرد گفت: پناه بخدا میبرم اگر گمان کنم با رسول خدا در تدبیر نیرو شرکت داشت، و یا اینکه خود

ص:۴۵۰

بتنهائی تصمیم میگرفت، و یا اینکه بگویم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به رأی او محتاج بود گفت: پس چه فضیلتی دارد در سایبان نشستن و مجاهدین را دیدن؟ و چنانچه فضیلت ابو بکر بترک جهاد و نرفتن بمیدان بوده، پس لازمه‌اش اینست که هر متخلّف و تارک جنگی را بر مجاهدین ترجیح دهیم، با اینکه خداوند عزّ و جلّ میفرماید: لا یَسْتَوِی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُولِی الضَّرَرِ- الخ مساوی و برابر نیستند آن اشخاصی که عذری ندارند از رفتن بمیدان نبرد، و خودداری میکنند و بجنگ نمی روند با کسانی که مال و جان خود را در راه خدا و جهاد بذل میکنند، زیرا خداوند مقام مجاهدین بمال و جان را برتر نمود از آنان که در خانه می‌نشینند و از جنگ کناره می‌گیرند، اگر چه خداوند بهمه مؤمنین وعده نیکو داده است، ولی مجاهدین را بر کناره‌گیران از جنگ بمزدی بزرگ برتری داده است.

اسحاق بن حمّاد گوید: آنگاه بمن گفت: سوره هل أتی را قراءت کن، من شروع بخواندن سوره هل أتی کرده تا رسیدم به آیه مبارکه وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً- تا جمله- و کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً گفت:

این آیات در باره چه کسی نازل شده است؟ عرض کردم در باره علیّ، پرسید

ص:۴۵۱

آیا بتو خبری رسیده که علی هنگام اطعام مسکین و دستگیری از یتیم و اسیر گفته است: إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً آنچنان که خدای عزّ و جلّ در قرآن گفته است؟ گفتم: خیر، فرمود: پس خداوند تعالی از ما فی الضّمیر و نیّت او آگاه بود و آن را در کتاب خود ذکر کرد تا بمردم امر او را ظاهر گرداند. آیا دانسته‌ای که خداوند در آنچه از بهشت وصف کرده است چیزی را مانند آنچه در این سوره وصف کرده وصف نموده باشد این چنین که فرموده: «قواریر من فضّة» (و تنگهائی بلّورین از نقره ساخته شده)؟

عرضکردم: نه، گفت: این خود فضیلتی است جدای از آنها، چگونه تنگ بلّوری از نقره می‌شود؟ گفتم: نمی‌دانم، گفت: میخواهد بفهماند که نقره‌ای در صفا چنانست که داخلش از خارج پیداست، در این ای اسحاق قدری تأمّل کن، که گوید: از لطافت و روشنی پوست همچون تنگ بلّورین باشند از شدّت نرمی و نازکی، و در گفته رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ای اسحاق:

«رویدا سوقک بالقواریر»

و مرادش از قواریر زنان بود بجهت لطافت و رقّت جسم آنان.

مترجم گوید: «اصل ماجرا چنین است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در سفر حجّة الوداع زنان خویش را بهمراه برد و آنان را بر شتران سوار کرده بودند و مأمور شتران، غلام حضرت، شخصی بنام أنجشة بود، و وی بردهای سیاه رنگ و خوش صدا بود که با خواندن آواز، شتران حامل

ص:۴۵۲

امّهات مؤمنین را تند میراند، و شتران مردان را براء بن مالک سوق میداد و اینان هر دو در تند بردن شتران مسابقه میدادند، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به أنجشه گفت:

«رویدک رفقا بالقواریر»

یعنی: ای أنجشه! قدری آرامتر، با این بانوان مدارا کن و شتران را تند مران».

و افزود: همچنین مانند گفتار رسول خدا

«رکبت فرس أبی طلحة فوجدته بحرا»

(بر اسب ابو طلحه سوار شدم آن را چون دریا یافتم)، مرادش تند رفتن او بود مانند تند رفتن روی آب دریا.

مترجم گوید: «أبو طلحه زید بن سهل انصاری است، و از قبیله بنی النّجّار است، وی از شجاعان بوده و در تمامی غزوات رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شرکت کرد، و در غزوه حنین چنان ایستادگی و شجاعت بخرج داد و فداکاری نشان داد که همه او را تحسین کردند، و وی همانست که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله در بارهاش فرمود: صدای ابو طلحه در لشکر برای من از یک صد سوار بهتر است».

باری، مأمون گفت: مراد از بحر در کلام رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بسیاری تاخت و تاز است، و نیز مانند قول خداوند متعال که فرموده: وَ یَأْتِیهِ الْمَوْتُ مِنْ کُلِّ مَکانٍ وَ ما هُوَ بِمَیِّتٍ وَ مِنْ وَرائِهِ عَذابٌ غَلِیظٌ. ابراهیم- ۱۷ (یعنی: مرگ از هر سو به او رو کند ولی او نمرده بلکه عذاب خداوند سخت است) مراد آنست که گوئی مرگ از هر طرف او را احاطه کرده است، هر چند که از یک سو هم اگر آید او مرده است، و غرض آنست که آلام و تلخی جان کندن از جمیع اطراف او را در بر گرفته، و تلخی این مرگها را میچشد.

ص:۴۵۳

سپس مأمون گفت: ای اسحاق! آیا تو از آنان نیستی که شهادت میدهند آن «عشره مبشّره» در بهشتند؟ گفتم: آری، گفت: بمن بگو اگر مردی منکر بود و میگفت نمیدانم این خبر صحیح است یا نه: یعنی خبر

«عشرة من اهل- الجنّة»

(و بعد نام ده تن از صحابه را در آن برده است) آیا او را نزد خود کافر میدانی؟ گفتم: نه، گفت: اگر بگوید: نمیدانم که سوره هل أتی از سوره‌های قرآن است یا نه، او را کافر میدانی؟ گفتم آری، گفت: پس من فضل این مرد (یعنی علیّ) را افزون مینگرم (که هر کس در فضل او که قرآن است تردید کند کافر است، امّا اگر در فضل عشرة که حدیث است تردید کند کافر نمیشود).

آنگاه گفت: ای اسحاق، مرا از حدیث «طیر مشویّ» (مرغ بریانی که برای رسول خدا آوردند و از خدا خواست که محبوبترین و بهترین خلقش را با او در آن شریک گرداند و خداوند علیّ را هم خوراک او کرد) خبر ده که آیا در نزد تو صحیح است؟ گفتم: آری، گفت: بخدا سوگند که عناد تو ظاهر شد و خود اعتراف کردی، امر از این سه حال خالی نیست، اینکه با دعای پیغمبر صلی اللّه علیه و آله او مقبول افتاد یا مردود؟ یا اینکه خداوند فاضل و بهترین خلق را شناخت ولی مفضول و کهتر در نزد او محبوب‌تر بود، و یا اینکه اساسا خداوند فاضل و مفضول را تشخیص نمی‌داد و نمی‌شناخت، بگو کدامین قسم از این اقسام در

ص:۴۵۴

نزد تو بهتر و درست‌تر است؟ اسحاق گوید: من مدّتی سر بزیر بودم و جوابی نداشتم، تا اینکه سر برداشته گفتم: ای امیر! خداوند در باره ابو بکر فرموده است: ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الْغارِ إِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا (دومین آن دو نفر بود در غار هنگامی که پیغمبر بیار و صاحبش گفت: مترس خدا با ما است- توبه: ۴۰) و خداوند عزّ و جلّ او را بنسبت مصاحب با پیغمبرش صلی اللّه علیه و آله مفتخر می‌گرداند، مأمون گفت: سبحان اللّه! چقدر فهم تو اندک است، آیا کافر مصاحب مؤمن نمی‌شود؟ این چه فضیلت است، مگر نشنیده‌ای سخن خداوند را که حکایت فرموده: قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ أَ کَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ، ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلًا (به صاحب و دمسازش که با او می‌ستیزید گفت: آیا بخدا کافر شدی؟ او که تو را از خاک آفرید سپس از نطفه، آنگاه تو را مرد تمامی ساخت- کهف: ۳۷) پس خداوند کافری را مصاحب مؤمنی یاد کرد، و یا شعر هذلیّ شاعر که گفته است:

و لقد غدوت و صاحبی وحشیّة تحت الرداء بصیرة بالمشرق

بی‌شک صبح کردم و اسب سواریم وحشی بود و از زیر جلش به همه جا بینا بود و محلّ طلوع آفتاب را با نگریستن انتظار میکشید.

و یا گفتار ازدیّ، شاعری دیگر که گفته است:

ص:۴۵۵

و لقد ذعرت الوحش فیه و صاحبی محض القوائم من هجان هیکل

و بدون تردید ترسیدم و وحشت کردم از تنهائی در آن مکان و تنها همدم و دمساز من چارپائی نجیب و ساق سپید و بلند قامت بود.

پس شاعر اسب خود را صاحب خویش خوانده است. امّا آنکه فرموده:

«إِنَّ اللَّهَ مَعَنا» (خدا با ماست) پس بدان که خداوند با هر نیکوکار و بدکرداری هست، مگر نشنیده‌ای که خداوند فرموده: و ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ- تا آخر آیه سوره مجادله که معنایش اینست که هیچ سه تنی با هم نجوی نکنند جز اینکه خداوند چهارمی آنان است، و هیچ پنج تنی با یک دیگر نباشند الّا اینکه خداوند ششمی ایشان است، و نه کمتر و نه بیشتر از این جماعتی گرد نیایند جز آنکه خداوند با آنانست هر کجا که باشند».

و امّا اینکه فرمود: لا تَحْزَنْ پس بگو بدانم این حزن و ناراحتی ابو بکر طاعت خدا بود یا معصیت او؟ اگر فکر میکنی که طاعت خدا بود، پس گوئی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از طاعت خدا او را منع فرمود، و این بر خلاف فعل شخص حکیم است، و اگر گوئی آن معصیت بود، پس در این چه فضیلتی است برای عاصی.

اکنون بگو بدانم اینکه خداوند حکایت فرموده: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ

ص:۴۵۶

این آرامش بر کدامیک نازل شد؟ اسحاق گوید: گفتم بر ابو بکر، زیرا رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نیازی به آرامش نداشت، چرا که نترسیده بود، گفت: از سخن خدا در روز حنین برایم بگو که خدای عزّ و جلّ میفرماید: وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئاً وَ ضاقَتْ عَلَیْکُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُمْ مُدْبِرِینَ* ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ- توبه: ۲۵، ۲۶.

(و در روز حنین هنگامی که بسیاری جمعیّتتان موجب خوشحالی شما شده بود، ولی هیچ ثمره‌ای برایتان نداشت، و فرار کردید، و زمین از هر سو و هر طرف شما را تحت فشار مرگ قرار داد، تا اینکه خداوند سکینه و آرامش خود را به پیامبرش و بر دلهای شما مؤمنین نازل ساخت). آیا میدانی مراد از آن مؤمنین که خداوند در این آیه کریمه اراده فرموده کیانند؟ گوید: من گفتم نمیدانم، گفت: مردم در غزوه حنین و در آن روزی که فرار را بر قرار اختیار کردند، و با رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله جز هفت تن از بنی هاشم هیچ کس باقی نماند:

علیّ بود که با شمشیرش کارزار میکرد و عبّاس بود که لجام استر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را بدست گرفته بود، و پنج تن دیگر که گرداگرد آن حضرت حلقه زده بودند و خوف آن داشتند که مبادا ضربتی برسول خدا زنند یا آسیبی برسانند، تا

ص:۴۵۷

وقتی که خداوند پیغمبرش را ظفر داد، پس نظرش از مؤمنین در آیه مبارکه در اینجا «علیّ» بود و آن چند تن از بنی هاشم، پس چه کسی افضل است؟ آیا آنکه با پیامبر بود و سکینه بر او و بر پیغمبر نازل شد؟ یا آنکه با پیغمبر بود و سکینه بر پیامبر نازل شد و او اهلیّت نداشت که سکینه بر او نازل شود.

مترجم گوید: «احتجاج مأمون در صورتی درست است که اسحاق پذیرفته باشد که در غار سکینه بر پیغمبر نازل شد نه بر ابو بکر، و حال آنکه اسحاق اظهار داشته بود که در غار سکینه بر ابو بکر آمد و پیغمبر نیازی به آرامش نداشت».

ای اسحاق کدامیک افضلند؛ آیا آنکه با پیغمبر صلی اللّه علیه و آله در غار بود، یا آنکه بر بستر پیغمبر خوابید و خود را فدای آن حضرت کرد تا کار خود را در هجرت بمدینه و اعتلای کلمه حقّ بانجام رساند؟! خداوند بآن جناب وحی فرستاد تا علیّ را امر کند که در فراش و بستر او بخوابد و بدین کار جان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در امان باشد، پس آن حضرت او را امر کرد که بجای او در فراش بخسبد، و علیّ پرسید: آیا بدین کار شما بسلامت می‌مانید؟ فرمود: آری، علیّ گفت:

بروی چشم اطاعت میکنم فرمانت را، آنگاه در بستر پیغمبر خوابید و ملافه او را بر خود پیچید، و مشرکین اطراف خانه را محاصره کردند و بدرون رفتند و شکّ نداشتند که در آن بستر کسی بجز پیغمبر باشد، و از هر طائفه یکتن همپیمان

ص:۴۵۸

شدند که هر کدام ضربتی زنند تا بنی هاشم مطالبه قصاص نتوانند کرد، و علیّ می‌دانست و سخنان آنان را می‌شنید و از تدبیر با خبر شده بود و خود را در معرض هلاک می‌دید، و هیچ یک از این امور نتوانست او را بترساند و جزع کند چنان که ابو بکر در غار جزع کرد، با اینکه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله با او بود، ولی علیّ تنها بود، و پیوسته صابر و پایدار و استوار بود و خود را بحساب خدا گذارده بود، و خداوند هم فرشتگانی را فرستاد تا او را از شرّ دشمن مواظبت کنند، سپیده دم برخاست و قریش که آماده کشتن رسول خدا بودند او را دیدند و سراغ پیامبر را از وی گرفتند، گفت: نمی‌دانم کجاست، گفتند: تو ما را فریب دادی، و او خود را بعد به پیغمبر رسانید، پس علیّ افضل بود و روز بروز عملی از وی بظهور میرسید و او را مقرّب‌تر می‌ساخت تا اینکه خداوند تعالی او را از این دنیای فانی بعالم باقی بسوی خود برد در حالی که کاملا پسندیده و مورد غفران حقّ بود.

ای اسحاق آیا تو حدیث ولایت را روایت نکرده‌ای؟ گفتم: آری خود روایت کرده‌ام، گفت: آن را برای من حدیث کن، من حدیث را

(من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه)

برای او روایت کردم، گفت: آیا نمی‌بینی که این حدیث حقّی را برای علیّ بر عهده ابو بکر و عمر واجب می‌گرداند که بر عهده علیّ از آن دو،

ص:۴۵۹

حقّی واجب نگردانیده است؟ گفتم: مردم می‌گویند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله این کلام را بسبب زید بن حارثه فرمود (و مراد این بود که: هر کس من اکنون ولایت او را دارم، پس از من علیّ ولی و سرپرست اوست و او زید بن حارثه بود که مولای پیغمبر بود و ولایت او را پس از خود به علیّ داد)، پرسید: این کلام را در کجا و چه وقت رسول خدا گفت؟ گفتم: هنگامی که

از حجّة الوداع باز میگشت در غدیر خم، گفت: زید بن حارثه در کجا بقتل رسید؟ گفتم: در مؤته؟ گفت: آیا زید بن حارثه پیش از غدیر خم کشته نشده بود؟ گفتم: آری، گفت: بگو اگر فرزند پانزده ساله تو بگوید: مردم! بپذیرید که غلام من از آن پسر عمویم میباشد، آیا تو از این کلام فرزندت رنج میبری و آن را ناخوش میداری یا نه؟ گفتم آری مکروه میدارم، گفت: فرزند ترا منزّه میداری از چیزی که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله از آن منزّه نمی‌بود، وای بر شما که فقهای خود را ارباب خود گرفته‌اید، خداوند در باره نصاری میفرماید: اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ (مسیحیان دانشمندان و رهبانان خود را خدایان خود گرفته‌اند- توبه: ۳۲)، در حالی که بخدا سوگند از برای آنان روزه نمی‌گرفتند و نماز نمی‌خواندند، و لیکن هر چه آنان می‌گفتند اینان اطاعت می‌کردند آنگاه گفت: آیا این حدیث که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بعلیّ گفت:

«انت منّی

ص:۴۶۰

بمنزلة هارون من موسی»

را روایت کرده‌ای؟ گفتم: آری، گفت: آیا نمی‌دانی که هارون برادر پدر مادری موسی بود؟ گفتم: چرا، گفت: آیا علیّ برادر پدر مادری پیغمبر بود؟ گفتم: خیر، گفت: هارون پیغمبر بود و علی که مانند هارون پیغمبر نبود پس برادر پدر مادری که نبود، پیغمبر هم که نبود، پس آن منزلت سومی که دارا بود چه بود جز خلافت پیامبر؟ و این کلام رسول خدا از آن جهت بود که منافقین گفتند: پیغمبر علیّ را بهمراه خود نبرد و در مدینه بر سر زنان و اطفال باقی گذارد و بجهاد نبرد و برای او سخت بود که علی را ببرد ولی پیغمبر خواست علیّ با خاطری آسوده در مدینه بجای او بماند لذا این کلام را گفت، چنان که خداوند از موسی حکایت کرده است که به هارون گفت:

اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ (در قوم من تو باقی بمان، امور را اصلاح کن و گوش بحرف فسادکاران مده و راه آنان را پیشه نکن. اعراف ۱۴۲) من به مأمون گفتم: موسی در حال حیات هارون را بجای خود گذارد و بمیقات پروردگار خود رفت، پس موسی هارون را بر تمامی قوم خلیفه خود قرار داد امّا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله علیّ را تنها بر مردمی که در مدینه باقی بودند جانشین و خلیفه خود قرار داد، (بر ضعفا که از جنگ مستثنی و معذور بودند و زنان و کودکان، زیرا بیشتر مردم بهمراه او بوده و برای تبوک تجهیز شده بودند) مأمون گفت: آیا موسی تنها به میقاتگاه رفت یا افرادی از قوم بهمراه او

ص:۴۶۱

بودند؟ گفتم: کسانی بهمراهش بودند، گفت: آیا هارون را بر تمامی آنان سرپرست و جانشین خود قرار نداد؟ گفتم: آری، گفت: علیّ را نیز جانشین کرد چون برای غزوه بیرون رفت بر کسانی که قدرت نبرد نداشتند و زنان و کودکان علیّ را گمارد، و دلیل بر خلیفه قرار دادن علیّ را پس از مرگش این است که فرمود:

«علیّ نسبت بمن بمنزله هارون است نسبت بموسی، الّا اینکه پیامبری پس از من نخواهد بود»، پس او وزیر پیغمبر است بدین کلام، زیرا موسی علیه السّلام بدرگاه خداوند تبارک و تعالی دعا کرد و از او طلب یار و کمک کار نمود بدین عبارات که: وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی، هارُونَ أَخِی، اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی. گفت: برای من مددکاری از اهل و کسان من قرار ده و آن هارون برادرم باشد، و پشت مرا بدو محکم گردان، و او را در تبلیغ نبوّت و حفظ امّت شریک من گردان، پس هر گاه علیّ نسبت به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله بمنزله هارون باشد، وزیر رسول و یاری‌کننده اوست، و او جانشین او است همان طور که هارون وزیر موسی و یاری‌کننده او و خلیفه او بود.

سپس مأمون روی بحاضران از علما و دانشمندان کرده گفت: من از شما

ص:۴۶۲

بپرسم یا شما از من می‌پرسید؟ گفتند: ما از تو سؤال می‌کنیم، گفت:

بپرسید، یکتن از ایشان گفت: آیا امامت علی از جانب خداوند عزّ و جلّ بنقل رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از او، مانند نقل فرائض مانند نماز ظهر که چهار رکعت است، و زکات دویست درهم که پنج درهم است، و یا حجّ خانه خدا نیست؟ مأمون گفت: آری، گفت: پس از چه رو در اینها هیچ گونه اختلافی نیست اما در خلافت علی اختلاف است؟ مأمون در پاسخ گفت: برای اینکه تمام فرائض آن طور نیست که در آن چشم و همچشمی و رقابت باشد، ولی خلافت و زمامداری چون نوعی ریاست است در آن رقابت هست.

دیگر از حاضران گفت: چرا شما منکر این هستی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله امر کرده باشد که خود مسلمین یکتن را باختیار خود تعیین کنند که قائم مقام او باشد، از روی مهربانی و لطفی که بامّتش داشت، بدون اینکه خود کسی را معیّن کند و امّت با او مخالفت کنند و عذاب بر ایشان مسجّل گردد؟ مأمون گفت: این مطلب را از این جهت منکرم که خداوند بخلق خود مهربانتر است از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله، با این حال تعیین پیغمبر را بعهده و اختیار مردم نگذارد، تا خود کسی را معین کنند با اینکه میدانست که در میان آنان افرادی مخالفت و عدّه‌ای

ص:۴۶۳

اطاعت وی را می‌نمایند و این موجب نشد که خود، پیامبر تعیین نکند و کسی نفرستد، و علّت دیگر اینکه اگر امر کند که خود مردی را اختیار کنند از دو حال خارج نیست، یا همه را امر کرده و یا بعضی را، اگر همه را امر کرده باشد پس همگی مأمورند بدیگری رأی دهند و در این صورت مختار که باشد؟ و اگر برخی را امر کرده که انتخاب کنند نه همه را، این نیز از این حال خارج نیست، می‌باید آن بعض مشخص و دارای علامتی باشند، پس اگر گوئی آنان فقهایند، پس باید مشخّصات فقیه و علائمش معلوم باشد.

یکی دیگر از حاضران گفت: روایتی از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله رسیده است که فرمود: هر چه را مسلمانان نیکو و صحیح بدانند همان در نزد خداوند درست و نیکو است، و آنچه را که بد و زشت بدانند، همان نزد خداوند زشت و قبیح است، مأمون گفت: در اینجا ناچاریم بدانیم مراد همه مؤمنین بوده یا بعض از آنان، پس اگر همه مراد باشند چنین چیزی نشدنی است، زیرا همه ممکن نیست در امری اجتماع کنند، و اگر بعضی از ایشان مراد باشند ما می‌بینیم که هر گروه در باره صاحب خود بخوبی روایت میکنند مانند شیعه که در باره علیّ همه خوبیها را روایت کرده‌اند، و حشویّه (غیر شیعه) در باره غیر علیّ آن

ص:۴۶۴

خوبیها را روایت کرده‌اند، پس از کجا ثابت می‌شود آن امامتی که شما اراده کرده‌اید؟! شخص دیگری گفت: بنا بر این جایز است فکر کنی که اصحاب پیامبر خطا کردند؟ گفت چطور فکر کنیم آنان خطا کرده و بر ضلالت اجتماع نمودند در حالی که بنا بگمان تو امامت را نه فرض میدانستند و نه سنّت، چرا که تو گمان میکنی امامت نه از جانب خدا واجب شده است و نه از جانب رسول خدا سنّت، بلکه باختیار مردم است، پس چگونه خطا خواهد بود چیزی که نه واجب است و نه سنّت؟

دیگری گفت: اگر شما امامت را برای علیّ درست میدانید نه غیر او برهانتان را اقامه کنید:

مأمون گفت: من مدّعی این نیستم بلکه مقرّ باین عقیده هستم و بر مقر دلیل نیست، و مدّعی آن کس است که می‌پندارد که کار بدست او است و او متولی عزل و نصب است و اختیار همه بدست اوست، و بیّنه و شاهد خالی از این نیست که یا از همردیفان او باشد، مانند ابو بکر و عمر و عثمان و طرفداران ایشان که همگی با او دشمنند، و یا از غیر ایشان که کسی جز اینان نیستند و شهادتشان هم ثمری ندارد در مقابل این همه مخالف، حکم نبودن و عدم دارد، پس چگونه بر این مطلب میتواند شاهد آورد؟.

ص:۴۶۵

فرد دیگری از آنان گفت: چه کاری واجب بود علیّ پس از رحلت رسول خدا انجام دهد؟ گفت: آنچه را که بجای آورد، مرد گفت: آیا بر او واجب نبود که امامت خود را به خلق اعلام کند؟ مأمون گفت: همانا امامت بفعل او در باره خود نیست و بفعل مردم هم در باره او نیست که او را اختیار کنند یا بر دیگران برتری دهند یا غیر از اینها، بلکه امامت بفعل خداوند تعالی است در وی.

چنان که به ابراهیم علیه السّلام فرمود: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً (من تو را بر مردم امام قرار میدهم) و به داود علیه السّلام فرمود: یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ و نیز بفرشتگان در باره آدم فرمود: إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً پس امام از جانب حقتعالی امام است و به تعیین و اختیار خدای کریم از ابتدای وجود کامل به تمام و نیکو بودن در خلقت و شریف بودن در نسب، و دارای طهارت در منشأ و مولد و عصمت در جمیع عمر است، و اگر امامت بدست خود او بود پس هر کس که میتوانست خود را چنین کند او امام بود و یا مستحق امامت، و چون خلاف آن را مینمود خود بخود از امامت خلع میشد و عزل و نصب امام باختیار اعمال بنده میشد.

ص:۴۶۶

کسی دیگر گفت: پس از چه رو امامت را پس از رحلت آن حضرت صلی اللّه علیه و آله از برای علیّ واجب گردانیدی؟ مأمون گفت: چون او از کودکی با ایمان پا بعرصه وجود نهاد مانند پیغمبر صلی اللّه علیه و آله بسوی ایمان و بیزاری از ضلالت و گمراهی کسانش (از قریش) که آنها را دلیلی بر بت‌پرستی نبود و بدون حجّت و دلیل راه ضلال می‌پیمودند، و برای اجتناب او از شرک، زیرا که شرک ظلم است، و ظالم امام نیست، و کسی که بت پرستد باجماع مسلمین امام نخواهد بود، و هر کس بت پرستید دشمن خدا را بجای خدا گرفته است و حکم او حکم کفر است باجماع امّت که شهادت میدهند بر کافر بودن او تا اینکه شهادت دیگری دهند که اکنون کافر نیست و کسی که یک مرتبه محکوم علیه واقع شد و دیگران بر علیه او شهادت دادند جایز نیست بعد حاکم واقع شود، پس فرقی میان حاکم و محکوم علیه باقی نخواهد ماند.

یکتن دیگر از اصحاب کلام گفت: پس چرا علیّ با ابو بکر و عمر و عثمان بجنگ برنخاست، چنان که با معاویه مقاتله کرد؟ مأمون گفت: این سؤال درست نیست، زیرا که سؤال از عمل مثبت میکنند نه از عمل منفی، یعنی اگر

ص:۴۶۷

بجنگ با آنان برخاسته بود علّتش را میخواستند نه اینکه بر عکس علّت برنخاستن را پی‌جو شوند، باید دید آیا مسأله خلافت علیّ از جانب خدا بود یا از جانب دیگری، و اگر صحیح بود که از جانب خدا است پس شکّ در آن که آیا درست است یا نه کفر است بجهت قول خداوند که میفرماید: فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً (نه چنانست که منافقان گمان کرده‌اند که با اینکه با تو بمخالفت میپردازند باز دارای ایمانند، سوگند به پروردگارت که ایمان حقیقی نخواهند داشت تا آنگاه که تو را در اختلافاتشان قاضی قرار دهند و چون حکم را بگوئی هیچ یک از طرفین دعوا در باطن و قلب خود احساس ناراحتی نکند و بحکم تو خرسند باشد چه آن کس که بنفع او حکم کرده‌ای و چه آنکه بضرر او، و آن دو باید کاملا تسلیم حکم تو باشند و در این صورت مؤمن خواهند بود- نساء: ۶۵) مترجم گوید: «مقصود اینست که حکم الهی را باید بدون چون و چرا پذیرفت، و دلیل برای آن از خدا و رسول خواستن یا از حکم ناراحت بودن، خود نشاندهنده عدم ایمان است».

باری افعال شخص تابع اصل اوست، اگر علیّ قیامش به امامت از جانب خداوند تعالی بود، پس کارهای او هم از جانب حقّ است و بر مردم است که راضی و تسلیم امر او باشند، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هم در روز وقعه حدیبیه که مشرکان او را از مناسک عمره منع کردند قتال را ترک کرد، ولی هنگامی که

ص:۴۶۸

قدرت یافت و یاورانی تهیّه کرد جنگید، چنان که خداوند تعالی میفرماید در اوّل: فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِیلَ (یعنی ای رسول ما از ایشان در گذر بطریق هر چه نیکوتر- حجر: ۸۵) و پس از آن فرموده است: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ

احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ (بکشید مشرکان را هر کجا که یافتید و اسیرشان کنید و راه را بر آنان ببندید و محاصره‌شان کنید و هر کجا در کمین آنان باشید- توبه: ۵).

مترجم گوید: «جواب مأمون چندان درست نیست (البته از نظر استشهاد به آیات)، زیرا آیه امر بقتال در سوره توبه است و پس از فتح مکّه نازل شده است و آیه امر بصفح در مدینه نازل شده نه در صلح حدیبیه، و آن صلح بسال ششم هجرت در ماه ذی قعدة الحرام بود که جنگ در آن ماه هم از نظر مسلمین و هم از نظر مشرکین جایز نبود، و الّا مسلمین قدرت داشتند با کفّار بجنگند، چنان که در آیه مبارکه آمده است لَوْ قاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبارَ ثُمَّ لا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً (اگر کفّار بجنگ با شما می‌پرداختند البته فرار اختیار می‌کردند و یاوری برای خود نمی‌یافتند- سوره فتح آیه ۲۲) و آیه دیگر که میفرماید هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ (خداوند شما را از شرّ آنان حفظ فرمود و آنان را از حمله شما پس از آنکه شما را بر آنان غالب ساخته بود- فتح ۲۴) و این بدین جهت بود که جماعتی از اهل مکّه مسلمان شده بودند ولی ایمان خود را مخفی میداشتند و اگر مسلمین به مکّه حمله میبردند آنان نشناخته خونشان میریخت و مسلمانان بعد می‌فهمیدند و ناراحت گشته و متأثر می‌شدند و دیه و خونبهای آنان بر

ص:۴۶۹

عهده مسلمانان میبود، چنان که خداوند میفرماید: لَوْ لا رِجالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِساءٌ مُؤْمِناتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَؤُهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا- الخ (اگر نبود که جماعتی از مردان و زنان در مکّه ایمان آورده‌اند و شما آنان را نمی‌شناسید و چنانچه حمله برید آنان کشته میشوند و اسباب پشیمانی و ناراحتی برای شما پیش می‌آید و خداوند میخواهد در رحمت خود داخل گرداند هر که را که بخواهد، اگر آنان که مسلمان شده‌اند از آن شهر کناره گیرند، هر آینه کفّار مقیم آنجا را معذّب خواهیم ساخت- فتح: ۲۵) پس اینکه چون رسول خدا صلی اللّه علیه و آله قدرت نداشت مأمور بصفح جمیل بود نادرست است و جمله فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ خود دلالت دارد که تو میتوانی انتقام بگیری لکن بهتر آنست که متعرض نشوی تا زمانش برسد، نه آنکه چون قدرت نداری ببخش و متعرّض نشو، و این خلاف معنی آیه است.

و جواب صحیح آیه آنست که علیّ علیه السّلام از جانب خداوند به امامت منصوب شده بود و پیامبر هم اعلام کرده بود و مردم باید بپذیرند و علیّ را خلیفه پیغمبر بدانند و فرمانش را اطاعت کنند، و چنان که زیر بار فرمانش نرفتند خود بعقوبت آن گرفتار خواهند شد، و بر امام تکلیفی جز ابلاغ فرمانش نیست، و امیر المؤمنین این کار را انجام داد، اما جنگ و قتال برای گرفتن خلافت با نداشتن یاور و عدم قبول مردم کاری است ناصواب، خصوصا با آن کسانی که با وی سابقه دشمنی و پدر کشتگی دارند، و مثل و مانند امام به مثابه کعبه و خانه خداست که باید مردم در زیارت بسراغ آن روند نه آنکه آن بسراغ مردم آید. «مثل الامام کمثل الکعبة تزار و لا تزور».

(به ترجمه متن بازمی‌گردیم) یکتن دیگر از مدّعیان علم در آن مجلس گفت: اگر این طور است که شما

ص:۴۷۰

فکر میکنید: که امامت علیّ از جانب پروردگار بوده و واجب بود اطاعتش را بنمایند، پس چرا بر انبیاء جایز نبود مگر تبلیغ احکام و دعوت مردم بسوی خدا، امّا برای علیّ جایز بود که ترک تبلیغ کند و مأموریت خود را انجام ندهد و مردم را بطاعت خویش دعوت ننماید؟ مأمون گفت: ما نمی‌گوئیم علیّ مانند انبیاء مأمور بود بتبلیغ، و چنین گمانی را نداریم که مأموریت او مانند مأموریت پیمبران است، بلکه میگوئیم آن بزرگوار علامتی در میان خدا و مردم است، پس هر کس او را اطاعت کرد، او مطیع امر خدا است، و هر کس مخالفت کرد و ولایت او را نپذیرفت او عاصی و نافرمان است، و اگر یاورانی می‌یافت اقدام میکرد، و اگر یاوری نیافت ملامتی بر او نیست و سرزنش از آن آنانست که او را یاری نکردند، زیرا مأمور بودند در هر حال ویرا اطاعت کنند، ولی او مأمور نبود بدون یار و یاور با دیگران بستیز پردازد، و او بمنزله خانه خدا است که مردم باید بسوی او بحجّ روند، اگر عمل کردند واجب خود را بجای آورده‌اند، و اگر نرفتند لوم و سرزنش بر مردم است نه بر خانه خدا.

دیگری گفت: اگر واجب و لازم شده است که مردم امامی داشته باشند و از بودن او ناچارند، از کجا باضطرار واجب شده که او علیّ باشد نه دیگری؟

ص:۴۷۱

مأمون گفت: از آن جهت که خداوند اطاعت فرد مجهولی را واجب نمیسازد، زیرا آن ممتنع است یعنی شدنی نیست، و اگر طاعت کسی را واجب ساخت آن کس باید معیّن و مشخص باشد، پس ناچار باید رسولش او را بمردم معرّفی کند بطور واجب و ضروری تا قطع عذر کند، و عذری میان خداوند و بندگانش باقی نماند، آیا نمی‌بینی که اگر خداوند بر مردم روزه یک ماهی از سال را واجب کند امّا آن ماه را معیّن نکند، و نشانه‌ای برای آن ندهد، و بعهده بندگان گذارد که خود با عقلشان آن ماه که خدا در نظر دارد و روزه‌اش را فرض و واجب کرده است بشناسند و از ماههای دیگر بعقل خود آن را مشخّص کنند دیگر به ارسال رسول و فرستادن پیغمبر، خلق احتیاجی نداشتند و نیز از امامی که از ناحیه پیغمبر بآنان خبر دهد.

شخصی دیگر از علمای مجلس گفت: از کجا ثابت میداری که علی در روز دعوت پیامبر صلی اللّه علیه و آله بالغ بود، با آنکه مردمان گفته‌اند او در آن هنگام که به ایمان دعوت شد، کودک بود و بسنّ مردان نرسیده بود و نه حکمی داشت و نه مکلّف ساختن او جایز بود، و نه بسن مردان مکلّف رسیده بود، مأمون گفت: از این راه ثابت میکنم که مطلب از این خالی نبود که در آن وقت یا علیّ صلاحیّت

ص:۴۷۲

آن داشت که خداوند پیامبرش را مأمور دعوت او به اسلام کند، که در این صورت طاقت تحمّل حکم و تکلیف را دارا بوده، و قدرت بر ادای فرائض الهی داشته است، یا نه این صلاحیت را نداشته که خداوند رسولش را مأمور بدعوت او بنماید، و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از پیش خود او را دعوت کرده نه بحکم خدا، که در این صورت لازم آید که بر خدا افترا بسته باشد، و خداوند میفرماید: وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ* لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ* ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ (اگر بر ما افترا بندد هر آینه دست راست او را گرفته و رگ قلبش را قطع می‌کنیم الحاقة: ۴۶ الی ۴۴) و با وجود این آیا باز پیغمبر صلی اللّه علیه و آله بندگان خدا را بدان چه خداوند تعالی طاقت آن را بدیشان نداده تکلیف مینماید؟ و این از محالات است که بودنش امکان

ندارد، و هیچ دانائی بر آن حکم نمی‌کند، و پیامبر صلی اللّه علیه و آله هم بر آن دلالت نمی‌نماید، خداوند بزرگتر است از اینکه امر بمحال کند، و شأن رسول او هم أجل است از اینکه امر کند بچیزی که خلاف ممکن است در حکمت باری تعالی، چون سخن مأمون بدینجا رسید همگی ساکت شدند و از اظهار نظر لب فرو بستند.

مأمون گفت: تاکنون شما سؤال میکردید و بر من اشکال می‌گرفتید اکنون اجازه می‌دهید که من از شما سؤالاتی کنم؟ گفتند: بله بفرمایید، مأمون گفت:

ص:۴۷۳

آیا این نیست که امّت به اجماع از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود:

«من کذب علیّ متعمّدا فلیتبوّء مقعده من النّار»

هر کس از روی عمد بر من دروغ بندد در قیامت جایگاهش را در آتش دوزخ مهیّا میکند) گفتند: آری، گفت:

و روایت کرده‌اند که فرمود: هر کس معصیت خدا را مرتکب شود چه کوچک باشد آن معصیت و چه بزرگ و سپس آن را عقیده خود قرار دهد و بر آن اصرار ورزد، پس او در طبقات جهنّم مخلّد خواهد بود؟ گفتند: آری، گفت: اکنون مرا خبر دهید کسی را که مردم بعنوان خلافت اختیار کردند آیا جایز است او را خلیفه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بدانیم، و از جانب خدایش منصوب بداریم، با اینکه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله او را بجانشینی تعیین نکرده بود اگر بگوئید: آری جایز است، بی‌شک مکابره نموده‌اید، و اگر گوئید: خیر، لازم آید که ابو بکر خلیفه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نبوده و نیز از جانب خدا عزّ و جل نبوده باشد و شما بر پیامبر دروغ بسته باشید و در معرض آن کسان باشید که پیغمبر نشانی بر دوزخی بودنشان قرار داده است، و اینک بگوئید در کدام قول از این دو قول راستگوئید: آیا در اینکه پیامبر صلی اللّه علیه و آله از دنیا رفت و خلیفه برای خود معیّن نفرمود، یا اینکه به ابو بکر می‌گوئید: یا خلیفة رسول اللّه؟ [اگر هر دو را راست بگوئید این غیر

ص:۴۷۴

ممکن است چرا که متناقض یک دیگرند] و اگر یک کدام را که تصدیق کنید آن دیگر باطل خواهد شد، پس از خداوند پروا کنید، و بحال خود فکر کنید، و تقلید را کنار بگذارید، و از امور بی‌دلیل و نامعلوم بپرهیزید، بخدا سوگند خداوند تعالی عمل و عقیده‌ای را از کسی نمی‌پذیرد مگر آنکه از روی اندیشه و عقل انجام داده باشد، و نپذیرفته باشد مگر آن را که حقّ بودنش را عقل امضا می‌کند و دو دلی شک است نه یقین، و پیوسته دو دل بودن کفر بخداوند متعال است و جایگاه دارنده‌اش آتش دوزخ خواهد بود.

و بمن بگوئید آیا جایز است شخصی از شما برده‌ای بخرد، و چون خریداری کرد برده مولا شود و خریدار برده او؟ همه گفتند: نه، گفت: پس چگونه می‌شود کسی را که شما باو مرتبه خلافت داده‌اید و او را بمقام رسانده‌اید مولای شما باشد، در حالی که ولایت را شما باو بخشیده‌اید؟ آیا شما بر او خلیفه نخواهید بود؟ بلکه شما خلیفه‌ای ساخته‌اید و بعد گفته‌اید که او خلیفه رسول

خدا صلی اللّه علیه و آله است، و چون بر او خشم گرفتید او را بقتل رسانده‌اید چنان که با عثمان بن عفّان شد. یکی از حاضران گفت: برای اینکه امام در حکم وکیل

ص:۴۷۵

مسلمین است، هر گاه از وکالتش راضی باشند بکارش ادامه می‌دهد، و هر وقت بر او خشم گرفتند عزلش می‌نمایند، مأمون پرسید: مسلمانان و بندگان و شهرها از آن کیست؟ گفتند: همه از آن خداوند است، گفت: پس خداوند سزاوارتر است که برای بندگان خود و شهرها وکیل قرار دهد تا بندگان او، زیرا که از احکام موضوعاتی که امّت بر آن اجماع دارد اینست که هر کس در ملک دیگری ضرری احداث کند ضامن آن خواهد بود، و او را نمی‌رسد که در ملک غیر خود تصرّف کند، و اگر تصرّف کرد بدهکار و ضامن است.

آنگاه گفت: بمن بگوئید آیا پیامبر صلی اللّه علیه و آله در هنگام رفتنش برای خویش جانشینی معیّن کرد یا نه؟ گفتند: خیر خلیفه‌ای معیّن نکرد، پرسید: آیا ترک این کار هدایت بود یا گمراهی؟ گفتند: هدایت بود، گفت: پس بر مردم واجب است هدایت را متابعت کنند، و از ضلالت و گمراهی دوری جویند و آن را ترک کنند، گفتند: همین کار را انجام دادند، گفت: پس از چه رو پس از رحلت او خلیفه تعیین کردند با اینکه او خود ترک کرده بود، و رها کردن طریقه و عمل او خود ضلال و گمراهی است، و محال است که خلاف هدایت، هدایت باشد، و وقتی که ترک تعیین خلیفه هدایت باشد، پس چرا ابو بکر خلیفه برای خود قرار داد و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله قرار نداده بود، و همچنین عمر امر

ص:۴۷۶

را بشورا میان مسلمانان قرار داد بر خلاف رفیقش ابو بکر؟! زیرا شما میپندارید پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله خلیفه‌ای برای خود معیّن ننمود، ولی ابو بکر معیّن کرد و عمر نیز تعیین خلیفه را ترک نکرد آنچنان که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ترک کرده بود بنا بر پندار شما که مانند ابو بکر هم نکرد، و نوع سومی بکار گرفت (یعنی بشورای شش نفری واگذار کرد)، بمن پاسخ دهید و بگوئید کدامین از این سه قسم صحیح و درست بود؟ اگر فعل رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را صواب بدانید، پس ابو بکر را خطاکار دانسته‌اید و همچنین وجوه دیگر در بقیّه اقوال. و مرا خبر دهید کدام یک از این وجوه درست بود؛ رفتار پیغمبر صلی اللّه علیه و آله در عدم تعیین خلیفه، یا رفتار دیگران که تعیین خلیفه و جانشین برای خود بنحوی نمودند؟

بمن بگوئید: آیا جایز است ترک تعیین از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هدایت باشد، و فعل آن از دیگران نیز هدایت؟! و هدایت خود ضدّ هدایت باشد؟! در صورت ضلالت معنایش چیست و کجاست، اینک بمن بگوئید آیا از زمان رحلت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله تا کنون کسی باختیار جمیع اصحاب پیغمبر بخلافت رسیده است؟ اگر بگوئید: خیر، پس لازم گردانیده‌اید که تمامی مردم پس از رحلت

ص:۴۷۷

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله راه ضلالت پیموده‌اند، و اگر بگوئید: آری، امّت را تکذیب کرده‌اید و قول شما وجوهی را که قابل انکار نیست باطل میکند. و حال بگوئید:

آیا راست است این قول خداوند عزّ و جلّ که فرموده است: قُلْ لِمَنْ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، قُلْ لِلَّهِ (بگو از ان کیست آنچه در آسمانها و زمین است؟

بگو از ان خداست) گفتند: راست است، گفت: آیا آنچه غیر خداست از خدا نیست که ایجادکننده آن و مالک آن بوده است؟ گفتند: آری، گفت: در این گفتارتان بطلان آنست که واجب گردانیده‌اید که خود اختیار خلیفه‌ای کنید که حکمش بر شما نافذ باشد و او را خلیفه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بدانید، و حال آنکه خود، او را بخلافت و امارت نشانده‌اید و طاعت او را بر خود واجب کرده‌اید، و چون بر او غضب کردید عزلش می‌کنید و اگر امتناع ورزد او را می‌کشید، وای بر شما! دروغی را بر خدا افترا نبندید، که عقوبتش را فردای قیامت خواهید دید آن هنگام که در برابر میزان عمل قرار گیرید و بر خدا و رسولش وارد شوید در حالی که عمدا بر او دروغ بسته‌اید، با وجود اینکه او فرموده است «هر کس بر من دروغ بندد جایگاه خود را در آتش دوزخ مهیّا ببیند».

آنگاه رو بقبله نموده و دستهایش را بسوی آسمان بالا برده و گفت:

ص:۴۷۸

پروردگارا! من اینان را ارشاد کردم و آنچه بر گردن من واجب بود که به اینان بگویم دریغ ننمودم و گفتم، بار الها! براستی که من در حال شکّ رهایشان نکردم و برای تقرّب جستن بسوی تو تقدیم علیّ را بر دیگران پس از رحلت پیغمبرت صلی اللّٰه علیه و آله دین خود گرفتم، آنچنان که رسول تو ما را بدان امر کرده بود، راوی گوید: همه متفرّق شدیم، و دیگر چنین اجتماعی پس از آن تا مأمون زنده بود تشکیل ندادیم.

محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعریّ گفت: در خبری دیگر آمده که همه قوم ساکت شدند، و مأمون پرسید: سبب سکوت شما چیست و چرا ساکت شدید؟ گفتند: نمی‌دانیم چه بگوئیم، مأمون گفت: پس همین مقدار بحث کفایت می‌کند و حجّت بر شما تمام شد، آنگاه دستور داد همه را بیرون کنند، و ما همگی با حالت تحیّر و سرگردانی و خجلت بیرون شدیم، و مأمون بفضل بن سهل نظر افکنده گفت: این نهایت آن چیزی بود که اینان داشتند، پس کسی فکر نکند که جلالت من مانع شد که اینان بر من کلامم را نقض کنند، و توفیق دهنده خداست.

ص:۴۷۹

باب ۴۶ آنچه از آن حضرت علیه السّلام در باره ادلّه امامت ائمّه علیهم السّلام و ردّ غالیان و قائلین تفویض آمده

۱- تمیم قرشیّ- رضی اللّٰه عنه- بسند متن از حسن بن جهم روایت کرده که گفت: روزی بمجلس مأمون وارد شدم و حضرت رضا علیه السّلام در آنجا بود، و علمای علم کلام و فقهاء از هر فرقه و طائفه‌ای در آن مجلس بودند، یکی از آنان از حضرت

سؤال کرده گفت: یا ابن رسول اللّه! به چه دلیل امامت برای مدّعی آن ثابت می‌شود؟ امام فرمود: به نصّ و دلیل، سائل پرسید دلالت امام در چیست؟

فرمود: در علم و دانش، و مستجاب شدن دعای او، گفت: وجه خبر دادن شما به چیزهائی که بعدا واقع می‌شود به چه چیز است؟ فرمود: از راه آن علم معهودی که از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بما رسیده است (مراد صحیفه جامعه است)، سائل گفت: به چه چیز از نیّات قلبی مردم آگاهی میابید؟ فرمود: مگر بتو این

ص:۴۸۰

خبر نرسیده است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: «از فراست مؤمن بپرهیزید، زیرا او بنور خداداد نظر میکند»، «۱» مرد گفت: شنیده‌ام، فرمود: مؤمنی نیست مگر اینکه فراستی است مر او را که با نور خدائی باطنش بمقدار ایمان و مبلغ بینش و هوشیاری و دانش خود به جهان می‌نگرد، و خداوند جمع کرده است در ما امامان باندازه تفرّسی که بهمه مؤمنین داده است، و خود در کتاب محکمش فرموده است: إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ (بدرستی که در این نشانه‌هائی است برای متوسمین- یعنی کسانی که بعلائمی نظر کنند و از آن علائم حقیقتی را درک کنند- حجر: ۷۵) و اوّلین فرد از متوسّمان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بود، سپس امیر مؤمنان، آنگاه حسنین و از پس ایشان امامان از اولاد حسین علیهم السّلام تا روز باز پسین و قیامت، حسن بن جهم گوید: چون امام علیه السّلام این سخن بگفت مأمون بدو رو کرده گفت: ای ابا الحسن سخنت را برای ما ادامه بده، و از آنچه را که خداوند بشما خاندان اهل بیت عطا فرموده ما را نیز بیفزا، حضرت فرمود:

براستی که خداوند عزّ و جلّ ما را بروح مقدّس و مطهری از جانب خود مؤیّد فرموده که آن فرشته نیست و با هیچ کس از گذشتگان نبوده است مگر با

---

(۱)- مرحوم کلینی در کتاب کافی در این مورد بابی عنوان کرده است و در ذیل آن پنج خبر نقل شده که یکی از آنها همین خبر و از قول حضرت باقر علیه السّلام میباشد.

ص:۴۸۱

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله، و آن روح با امامان از ما هست و آنان را یاری و هدایت مینماید و موفّقشان می‌دارد، و آن عمودی است از نور میان ما و خداوند عزّ و جلّ، مأمون به او گفت: ای ابو الحسن بمن خبر داده‌اند که جماعتی در باره شما غلوّ و زیاده روی میکنند، و از حدّ میگذرند، امام فرمود: پدرم موسی بن جعفر و او از پدرش جعفر بن محمّد و او از پدرش محمّد بن علیّ و او از پدرش علیّ بن الحسین، و او از پدرش حسین بن علیّ و او از پدرش علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام و او از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: مرا از آنچه حقّ و حدّ من است بالاتر مبرید، زیرا خداوند تبارک و تعالی مرا عبد قرار داده است پیش از آنکه رسول قرار دهد، و در کتاب خود فرموده است: ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُؤْتِیَهُ اللَّهُ الْکِتابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنَّاسِ کُونُوا عِباداً لِی مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لکِنْ کُونُوا رَبَّانِیِّینَ بِما کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتابَ

وَ بِما كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ* وَ لا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْباباً أَ يَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (هیچ بشری را که خداوند بر او کتاب و حکمت فرستاده است و او را به نبوّت برگزیده، نمی‌رسد که پس از آن بمردم بگوید: بندگان من باشید و مرا پرستش کنید نه خداوند را، بلکه پیمبران بر حسب وظیفه خود بمردم میگویند خدا را بپرستید و کاملا در آموختن بکوشید و عمل کنید و آنچه را که آموخته‌اید از

ص:۴۸۲

کتاب، بدیگران بیاموزید، و امر نمی‌کنند شما را که فرشتگان و انبیاء را پروردگار خود بدانید، چگونه ممکن است آنان شما را بکفر بخوانند پس از آنکه بخدای یگانه ایمان آورده‌اید- آل عمران: ۸۰، ۸۱) و علیّ علیه السّلام فرموده است: دو طائفه در باره من خود را هلاک کرده‌اند و مرا گناهی نیست؛ یکی دوست تجاوزگر و افراط کار که رعایت حدود اشخاص را نمی‌کند، و دیگری دشمنی که از حدّ گذرانده دشمنی را، و ما بیزاری میجوئیم و بخداوند تبارک و تعالی پناه میبریم از کسی که در باره ما غلوّ کند، و ما را از حدّ بندگی خدا بالاتر برد، همان طور که عیسی بن مریم علیهما السّلام از نصاری بخداوند پناه برد، خداوند متعال میفرماید: وَ إِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّيَ إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ- إلى- وَ أَنْتَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (یاد آر آنکه خداوند بعیسی بن مریم گفت: آیا تو مردم را گفتی: من و مادرم را دو خدای دیگر غیر از خدای عالم اختیار کنید، عیسی گفت: خداوندا! تو از هر مثل و مانند و شریک منزّهی، هرگز مرا نشاید که چنین سخن ناحقّی بگویم، اگر من چنین چیز گفته باشم تو بهتر می دانی، آنچه من در قلب دارم میدانی و من از آنچه تو دانی آگاهی ندارم، همانا توئی که همه اسرار را میدانی و کاملا آگاهی بر هر پنهانی، من چیزی جز آنچه تو مرا امر کردی بگو به آنان نگفته‌ام، فرمان دادی بگویم: تنها خدا را بپرستید که پروردگار من و شما است، و من خود گواه آنان

ص:۴۸۳

بوده و ناظر عملشان تا زنده بودم، و چون مرا بردی خود بر آنان نگهبان و ناظر اعمالشان بودی، و تو بر هر چیزی عالم و گواهی- مائده: ۱۱۷) و نیز خداوند عزّ و جلّ فرموده است: لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْداً لِلَّهِ وَ لَا الْمَلائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ (عیسی بن مریم خود باکی ندارد و ابا و امتناع هرگز نمی‌کند از اینکه خدا را بنده باشد، و همین طور فرشتگان مقرب- نساء: ۱۷۳) و باز در آیه دیگر میفرماید: مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كانا يَأْكُلانِ الطَّعامَ (مسیح پسر مریم پیامبری بیش نبود که قبل از او هم انبیائی آمده و رفته بودند، و مادرش نیز زنی راستگو و با ایمان بود و هر دو هم غذا میخوردند (یعنی بشر بودند)- مائده: ۷۵) یعنی نیاز به دفع مدفوع داشتند و تغوّط میکردند.

پس هر کس برای پیمبران، خدائی قائل باشد و یا برای امامان ربوبیّتی مدّعی گردد یا نبوّت ایشان را معتقد شود یا در حقّ غیر ایشان پیشوائی و امامت قائل گردد، ما از او بیزاریم هم در دنیا و هم در عالم آخرت. پس مأمون پرسید که شما در باره رجعت چه میفرمایید؟ امام علیه السّلام فرمود: آن بجا و حقّ است، و در امتهای پیشین هم بوده است، و قرآن مجید هم بدان ناطق است، و رسول خدا

ص:۴۸۴

صلی اللّه علیه و آله هم فرموده: هر چه در امّتهای سابق اتّفاق افتاده در این امّت نیز اتّفاق خواهد افتاد بی‌کم و کاست طابق النّعل بالنّعل و بدون تفاوت، و فرمود: هر گاه مهدیّ امّت از اولاد من خروج کند عیسی بن مریم علیهما السّلام نازل شود، و پشت سر او با او نماز گزارد و فرمود: اسلام با غریبی شروع شد و بزودی که بغربت باز گردد، پس خوشا بحال غربا، پرسیدند: یا رسول اللّه سپس چه خواهد شد؟

فرمود: سپس حقّ بصاحبش باز خواهد گشت.

مأمون گفت: یا ابا الحسن در باره تناسخ و قائلین به آن چه میگوئید؟

امام علیه السّلام فرمود: هر کس قائل بتناسخ باشد بخداوند بزرگ کافر، و بهشت و جهنّم را تکذیب کرده است.

مترجم گوید: «کسانی که در آن زمان قائل بودند که پس از مرگ، روح ببدن دیگری تعلّق می‌گیرد، یا انسان و یا حیوان».

مأمون پرسید: نظر شما در باره مسخ‌شدگان چیست؟ حضرت فرمود:

اینان قومی بودند که خداوند بر ایشان غضب کرد و مسخ شدند، سه روز زنده بودند و سپس هلاک شدند، و تولید نسل نیز ننمودند، پس آنچه در دنیا از میمونها و خوکها و غیر آنان دیده می‌شود آن حیواناتی هستند که نام

ص:۴۸۵

مسخ‌شدگان را بر آنها نهاده‌اند، و نیز آن حیواناتی که استفاده خوراک و هر نوع استفاده دیگری از آنها حرام است.

مأمون گفت: خداوند مرا پس از تو زنده نگذارد ای ابو الحسن! بخدا سوگند علم صحیح یافت نمیشود مگر نزد شما خاندان، و علوم همه پدرانت یک جا بتو رسیده است، خداوند از اسلام و اهلش تو را جزای خیر دهد.

حسن بن جهم گفت: چون آن حضرت برخاست من او را دنبال کردم و آن جناب بمنزل رفت، و من بر او وارد شدم و عرضه داشتم: یا ابن رسول اللّه سپاس خدای را که نظر نیک امیر المؤمنین مأمون را متوجّه شما ساخت و عقیده او را در باره شما نیکو نمود تا حدّی که او را بر آن داشت که احترام شایسته‌ای از حضرتت بجای آورد، امام در پاسخ من فرمود: ای ابن جهم آنچه تو از احترام و اکرام او نسبت بمن و گوش دادن او بمطالب من دیدی فریبت ندهد، همانا بزودی مرا با دادن سمّ هلاک خواهد کرد و او بر من جفاکار گردد و من این را از راه همان عهد معهودی که از پدرانم از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بمن رسیده است میدانم (مراد صحیفه جامعه است که املاء رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و کتابت امیر مؤمنان علیه السّلام است)، و تو این مطلب را تا من در قید حیاتم فاش مساز و آن را کتمان کن.

حسن بن جهم گوید: من بإحدی این ماجرا را در میان نگذاردم تا اینکه

ص:۴۸۶

آن حضرت در طوس بسمّ کشته شد، و در خانه حمید بن قحطبه طائی در همان بقعه‌ای که هارون دفن شده بود در کنار هارون بخاک سپرده شد. (سلام اللَّه و برکاته علیه).

۲- محمّد بن موسی بن متوکّل- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن خالد صیرفیّ روایت کرد که حضرت رضا علیه السّلام فرمود: هر کس معتقد به تناسخ باشد کافر است، سپس فرمود: خداوند غلات را از رحمتش دور گرداند، کاش یهودی بودند، ای کاش مجوسیّ بودند، ای کاش نصرانیّ بودند، ای کاش قدریّ «۱» مذهب بودند، کاش از مرجئه «۲» بودند، کاش حروری «۳» بودند!؟ (یعنی غالی از همه این منحرفین بدتر است)، آنگاه فرمود: با

---

(۱)- قدریّه قومی هستند که میگفتند: همگی افعال و اعمال ایشان مخلوق خودشانست، و خدا را در آن اعمال قضائی نیست، و در حدیث آمده است که: «هیچ قدری به بهشت داخل نمیشود، و او کسی است که میگوید: چیزی که خدا بخواهد تحقّق نمی‌یابد، و آنچه شیطان بخواهد متحقّق می‌شود».

(۲)- مرجئه فرقه‌ای از مسلمانانند که بعقیده ایشان با بودن ایمان، هیچ معصیتی زیان نمیرساند، همان طور که با کفر طاعتی سود نمی‌دهد. و وجه تسمیه ایشان اینست که بعقیده این گروه خدا عذاب ایشان را در برابر گناهان بتأخیر افکنده، و گفته شده است که ایشان همان فرقه جبری هستند که بعقیده ایشان بنده انجام دهنده فعلی نیست و اضافه فعل به او مجازیست چنان که میگوئیم: نهر روان شد، و آسیا بگردش افتاد. و مجبّره را از آن جهت مرجئه نامیده‌اند که ایشان امر خدا را بتأخیر می‌افکنند، و معاصی کبیره را مرتکب میشوند، و در بیانی حکایت شده از مطرّزی آمده است که ایشان را از آنرو به این نام نامیده‌اند که حکم مرتکبین کبائر را بروز قیامت موکول میکنند. و بنظر میرسد که در اثر اشکالات بسیاری که مردم به بعض از صحابه وارد می‌کردند و پاسخ صحیحی نداشت این مذهب اختراع شد.

(۳)- حروریه طائفه‌ای از خوارجند که از علیّ علیه السّلام بیزاری جستند، و بکفر او گواهی دادند. و این عنوان منسوب به «حرورا»- بفتح اوّل و دوم و سکون واو- دهکده‌ای در بیرون کوفه است، زیرا این فرقه در آغاز کار خود در آن مکان اجتماع کردند، و با علیّ علیه السّلام از در مخالفت درآمدند، و از این رو به آن دهکده منسوب شدند.

اینان (یعنی غلات) همنشینی نکنید، رفاقت و دوستی ننمایید، و از آنان بیزاری جوئید، خداوند از آنان بیزاری جسته است.

مترجم گوید: «مراد از غلات جماعتی هستند که معتقد بودند اگر کسی امام زمان خود را شناخت دیگر تمامی تکالیف از او ساقط می‌شود، و حلال و حرام برای او معنی ندارد، لذا واجبات را ترک می‌کردند و محرّمات الهی را مرتکب می‌شدند، و از هیچ حرامی پرهیز نداشتند و گاهی محرّمات و واجبات را نیز بجا نمی‌آوردند و یا اینکه علیّ را خدا می‌پنداشتند، به کلّیه کسانی که دارای این چنین عقیده‌ای بودند غالی، و به جماعتشان غلات می‌گفتند، نه آنکه هر کس در فضائل علیّ بن ابی طالب و ائمّه دیگر علیهم السّلام زیاده روی کند غالی است، هرگز، این قول نادرست و از روی بی‌اطّلاعی است، در میان بزرگان ما، کسانی

هستند که بول و غائط امام را پاک میدانند و معتقدند امام علم «ما کان و ما یکون و ما هو کائن» را میداند، و همه کائنات باذن او در حرکت و گردشند و در آسمان و زمین چیزی از امام مخفی نیست، و از پشت سر می‌بیند همان طور که از پیش رو می‌بیند، و بدون فرمان او از زمین چیزی نمی‌روید، و پر کاهی از جای نمی‌جنبد، و از این قبیل مطالب یا با دلیل و یا بی‌دلیل و بعضی

ص:۴۸۸

پوچ، ولی هیچ کدام اینان «غالی» اصطلاحی آن زمان نیستند، و حلال خود را حرام و حرام او را حلال نمی‌دانند و برای خداوند در عبادت شریک نمی‌آورند، و تنها او را می‌پرستند و حلال و حرام او را پیروی می‌کنند، و تنها و تنها از جهت روایاتی که رسیده است- که صحیح یا ناصحیح- بدین مطالب معتقد شده‌اند، و اگر بدانند نادرست است از عقیده خود بازمی‌گردند، و مراد حضرت این گونه اشخاص نیست، بلکه شامل همان گروهی میگردد که قبلا بدان اشاره شد، یعنی اهل الحاد، نه تندروان در فضائل اهل البیت علیهم السّلام.

و مراد از مرجئه کسانی هستند که گویند: «لا یضرّ مع الایمان معصیة کما لا تنفع مع الکفر طاعة» و نیز گویند: صحابه پاک و منزّه‌اند و اگر در زمان بعد از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله خطائی از آنان سر زده ما حقّ نداریم به آنان توهین کنیم یا نسبت خطا بدهیم، امر آنان را به خداوند وامی‌گذاریم و تأخیر می‌اندازیم تا بروز قیامت. چون آنان ایمان آورده‌اند و با ایمان هم از دنیا رفته‌اند کارهای نادرست و ظلمهائی که کردند بما دخلی ندارد، امرشان را به آخرت ارجاع می‌دهیم.

و امّا قدریّه قومی هستند که گویند: بنده خود خالق افعال خود است، و ما با قدرت خود هر کار را انجام میدهیم و خواست خداوند معنی ندارد، و پس از آنکه خداوند ما را خلق کرد دیگر ما را بخود واگذارد و مشیّت و خواست او برای ما کاری از پیش نمی‌برد، و ما هستیم که هر کار را بخواهیم میتوانیم انجام دهیم خداوند مشیّتش بدان و انجام آن تعلّق گرفته باشد یا نگرفته باشد، هیچ گونه ربطی باو ندارد و ما میتوانیم انجام دهیم و لو او نخواهد انجام شود.

و حروریّه جماعتی از خوارج نهروان و دشمنان علی علیه السّلام میباشند».

۳- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از یاسر خادم روایت کرد که گفت: بحضرت رضا علیه السّلام عرضکردم: نظر شما در مورد

ص:۴۸۹

تفویض چیست؟ امام علیه السّلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی امور دینش (یعنی تعیین مصداق برای اموری که خداوند برای آن حکمی نازل فرموده، یا امر و مطلبی را اجمالا دستور داده؛ مانند نماز و زکات و حجّ و این قبیل امور) به پیغمبرش واگذار کرده، و فرموده است: ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (هر چه که پیغمبر آورد بپذیرید و هر چه را نهی کرد از آن بپرهیزید- حشر: ۷) امّا خلق و روزی دادن را باو وامگذارد (و این امور تکوینی است نه تشریعی) سپس گفت:

خداوند عزّ و جلّ میفرماید: اللَّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ (خداوند خالق هر چیز است- رعد: ۱۶) و باز فرموده: اللَّهُ الَّذی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ ثُمَّ یُحْییکُمْ (قل) هَلْ مِنْ شُرَکائِکُمْ مَنْ یَفْعَلُ مِنْ ذلِکُمْ مِنْ شَیْءٍ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ (خداوند است که شما را خلق کرده و روزی داده و سپس می‌میراند و باز زنده می‌کند، (بگو) آیا از آنها که شما خدا پنداشته‌اید کسی این چنین کارهائی را می‌تواند بکند؟ منزّه است آن خداوند و برتر است از آنچه برای او شریک قرار داده‌اند- روم: ۴۰).

۴- محمّد بن علیّ بن بشّار- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از ابو هاشم جعفریّ روایت کرد که گفت: از امام ابو الحسن الرّضا علیه السّلام از غلات و

ص:۴۹۰

مفوّضه پرسیدم؟ فرمود: غلات کافر، و مفوّضه مشرکند، هر کس با ایشان همنشین شود یا رفت و آمد کند، یا همخوراک و همشرب شود، یا مواصلت نماید، یا مزاوجت کند؛ دختر بدهد یا بستاند، یا آنان را امان دهد یا در امانتی امین داند، یا حدیثشان را تصدیق کند، یا ایشان را در کلامی یاری نماید، از حریم ولایت خداوند عزّ و جلّ و رسول گرامیش صلی اللَّه علیه و آله خارج گشته و از دائره ولایت ما خاندان بیرون رفته است.

۵- بسند ضعیف مذکور از ابو الصّلت هروی روایت شده که گفت: بحضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: یا بن رسول اللَّه! در اطراف شهر کوفه مردمی عقیده دارند که پیامبر در نماز سهو نکرد، فرمود: دروغ میگویند، خدایشان لعنت کناد! آنکه سهوی نمیکند خداست که جز او معبودی نیست، گوید: عرض کردم در میانشان جماعتی گویند: حسین کشته نشده و خداوند حنظلة بن اسعد شبامیّ «۱» را بشکلش در آورده و

---

(۱)- حنظلة بن اسعد شبامی یکی از اصحاب امام حسین علیه السّلام است که در روز عاشورا بشهادت رسید، وی همانست که پیش روی امام علیه السّلام مقابل صفوف دشمن ایستاد و با صدای بلند فریاد زد و این آیات را که گفتار مؤمن آل فرعون است بر آن قوم خواند: یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ مِثْلَ یَوْمِ الْأَحْزابِ مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذینَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ یُریدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ وَ یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنادِ* یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرینَ ما لَکُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِمٍ وَ مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (ادامه خطابه حنظلة) یا قوم لا تقتلوا حسینا فیسحتکم اللَّه بعذاب»: ای مردم بکشتن حسین اقدام نکنید که خداوند شما را بعذاب استیصال هلاک و نابود خواهد کرد. پس از این خطابه دشمن حمله برد که او را بکشد ولی نشد، امام فرمود:

رحمک اللَّه یا ابن اسعد

! این مردم مستوجب عذاب شدند، تو قرآن بر ایشان خواندی و آنان بقتل تو کمر بستند، وی کلامی چند با حضرت صحبت کرد، سپس سلام کرد و گفت یا بن رسول اللَّه اجازه فرما، بعدا در بهشت شما را ملاقات خواهم کرد و بمیدان رفته بقتال پرداخت و بشهادت رسید- وَ سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا.

ص:۴۹۱

اوست که مقتول گشته و حسین بن علیّ علیهما السّلام را خدا بآسمان برده همچنان که عیسی را بآسمان برد و از کشتن نجات داد، و به این آیه از قرآن هم استدلال میکنند لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلًا (خداوند برای کافران بر مؤمنان راهی قرار نداده است- نساء: ۱۴۱). فرمود: دروغ گفته‌اند، مشمول غضب الهی گردند و لعنت او بر ایشان باد! و آنان کافر گشتند به تکذیبی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را می‌نمایند در خبری که از قتل و شهادت حسین بن علیّ علیهما السّلام داد و فرمود: «حسین کشته می‌شود بخدا قسم». بدون تردید حسین علیه السّلام کشته شده و کسانی که از حسین بهتر بودند امیر مؤمنان و حسن بن علیّ علیهما السّلام کشته شدند، و از ما کسی نیست مگر اینکه کشته می‌شود، و من نیز با سمّ کشته خواهم شد به دست نامردی حقّه باز، این را میدانم از آن عهد معهودی که از جانب رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بما رسیده و او را بدان مطلب جبرئیل از جانب ربّ العالمین خداوند عزّ و جلّ آگاهی داده، و امّا آیه مبارکه‌ای که فرموده: وَ لَنْ

ص:۴۹۲

یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلًا این در مقام حجّت است، یعنی خداوند حجّتی برای کافرین بر علیه مسلمین مؤمن قرار نداده، یعنی لن یجعل اللَّه للکافر علی المؤمن حجّة، شکّی در این نیست که خداوند خبر داده است از کفّار که انبیاء الهی را بقتل رسانیدند بناحقّ، بدون هیچ حجّت و دلیلی که در دست داشته باشند، و با اینکه آنان را کشتند باز آیه درست و بجا است و خداوند برای ایشان راهی و دلیلی بر کشتن انبیایش علیهم السّلام نگذاشته است که حجّت و بهانه آنان باشد، و با آن دلیل و برهان بتوانند اثبات حقّانیّت خود بر علیه انبیاء علیهم السّلام یا مؤمنان کنند.

مؤلّف گوید: من آنچه از احادیث در این مطلب است که مربوط به ابطال غلوّ و تفویض است در کتاب «ابطال الغلوّ و التفویض» ثبت کرده‌ام.

باب ۴۷ ذکر اخباری که دلالت بر امامت آن حضرت دارد

۱- احمد بن زیاد همدانی- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از عمیر ابن یزید روایت کرده که گفت: من نزد ابو الحسن الرّضا علیه السّلام بودم، و آن حضرت سخن از محمّد بن جعفر بن محمّد علیهما السّلام بمیان آورد و فرمود: من بر خود

ص:۴۹۳

واجب کردم که با او در زیر یک سقف نمانم، من با خود گفتم: او ما را امر بصله رحم و نیکی با خویشان می‌کند، و در باره عموی خود چنین میگوید!! حضرت نظری بمن کرد و فرمود: این کار خود برّ و صله است، زیرا وقتی او نزد من رفت و آمد کند در باره من چیزهائی میگوید و مردم باورشان می‌شود و او را تصدیق می‌کنند و چون آمد و رفتی نباشد و او نزد من نیاید، اگر مطلبی بگوید قولش مقبول دیگران نخواهد بود.

دلالت دیگر:

۲- پدرم- رضی اللّه عنه- از سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن عیسی بن عبید روایت کرد که گفت: محمّد بن عبد اللّه طاهری نامه‌ای بحضرت رضا علیه السّلام نوشت و از عمویش که در دستگاه سلطان خدمت میکند و بلباس آنان درآمده شکایت کرده بود و اینکه امر وصیّت وی در دست او است، امام در پاسخ نامه وی مرقوم فرمود: امّا در امر وصیّت کفایت شدی و این مشکل برطرف خواهد شد، محمّد سخت نگران شد و پنداشت که آن را از وی خواهند گرفت، و پس از بیست روز از دنیا رفت.

مترجم گوید: «در پاره‌ای از نسخ بجای «عمّه» با عین مهمله «غمّه»

ص:۴۹۴

با عین معجمه ضبط شده است و در این صورت معنی خبر این می‌شود که محمّد بن عبد اللّه شکایت داشت از اینکه خود در دستگاه سلطان است و شغل اداری دارد و امر وصیّت هم در دست اوست و نمی‌رسد و حضرت نوشت که کفایت شد، و او فکر میکرد او را از وصیّ بودن خلع میکند، و محزون شد ولی این طور نبود و پس از بیست روز مرد».

دلالت دیگر:

۳- محمّد بن حسن بن ولید- رضی اللّه عنه- بسند متن از محمّد بن عبد اللّه قمّی روایت کرد که گفت: من نزد حضرت رضا علیه السّلام بودم و سخت تشنگی بر من غلبه کرده بود، و خوش نداشتم طلب آب در آن مجلس بنمایم، حضرت خود آب خواست و قدری چشید و ظرف آب را بمن داد و گفت: ای محمّد بیاشام آبیست خنک و من آشامیدم.

دلالت دیگر:

۴- محمّد بن موسی بن متوکّل- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از علیّ بن جعفر روایت کرده که گفت: از ابو الحسن طیّب [طبیب] شنیدم

ص:۴۹۵

میگفت: هنگامی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام از دنیا رفت، حضرت رضا علیه السّلام ببازار رفت و سگ، برّه، و خروسی خرید و بخانه برد، مأمور هارون که در مدینه کارهای حضرت را زیر نظر داشت به هارون گزارش داد که علیّ بن موسی ببازار رفته و چنین چیزهائی را برای خود خریداری کرده است، هارون گفت: از جانب او در امان شدیم (یعنی فهمیدیم که خیال حکومت ندارد و حضرت این کار نامناسب با شأن خویش را کرد و خود مباشر خرید سگ و گوسفند و خروس شد که افکار از او منصرف شود تا توهّم نکنند او در فکر سلطنت است، و بدین کار از شرّ هارون در أمان باشد)، بعدا زبیری که خود مأمور دستگاه و کارمند امنیّت بود سعایت کرد و در نامه دیگری به هارون نوشت که علیّ بن موسی در خانه خویش را بروی مردم گشوده و آنان را به امامت خود دعوت می‌کند، هارون گفت: عجیب است این مرد (یعنی همان مأمور خودش زبیری)! خود نوشته بود که علیّ بن موسی شخصا بیرون رفته و برّه و سگ و خروس خرید و بعد نامه مینویسد که او مردم را به امامت خود دعوت می‌کند!! دلالت دیگر:

۵- علیّ بن عبد اللّه ورّاق- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از

ص:۴۹۶

ابو الحسن صائغ و او از عمویش روایت کرد که گفت: من بهمراه حضرت رضا علیه السّلام بسوی خراسان بیرون آمدیم، با حضرتش راجع به قتل رجاء بن أبی ضحّاک که مأمور بردن امام بود صحبت کردم، مرا از این کار نهی کرد و فرمود:

میخواهی یکنفر مؤمن را در مقابل یکنفر کافر بکشتن دهی؟ (مراد این بود که تو را خواهند کشت)، و چون به اهواز رسیدیم به اهالی آن شهر فرمود: برای من «نی» نیشکر تهیّه کنید، یکی از مردم کم عقل و احمق گفت: این مرد دهاتی نمی‌داند که «نی» در فصل تابستان پیدا نمیشود، مردمی هم گفتند: ای سرور ما! «نی» در این فصل یافت نمی‌شود، این در زمستانست، فرمود:

جستجو کنید، بالاخره آن را خواهید یافت، اسحاق بن ابراهیم گفت: بخدا سوگند آقایم تا چیزی موجود نباشد طلب نمیکند، جماعتی را به اطراف فرستادند که «نی» تهیّه کنند، و بالاخره کارگران اسحاق آمدند و گفتند:

مقداری «نی» نزد ما هست که از برای بذر ذخیره کرده‌ایم، و این یکی از ادله و علامات او بود، پس چون به مکانی رسیدیم که آن را «قریّة» یا «قتریه» میگفتند شنیدم که در سجده‌اش میگفت:

«لک الحمد ان اطعتک و لا حجّة لی ان

ص:۴۹۷

عصیتک و لا صنع لی و لا لغیری فی إحسانک، و لا عذر لی ان أسأت، ما اصابنی من حسنة فمنک، یا کریم اغفر لمن فی مشارق الأرض و مغاربها من المؤمنین و المؤمنات»

(حمد مخصوص تو است اگر تو را اطاعت کنم، و مرا حجّتی و عذری نیست اگر تو را معصیت و نافرمانی کنم، و عملی از برای من و غیر من نیست در احسان و بخشش تو، و مرا عذری نیست اگر کار بدی انجام دهم، و آنچه خوبی و نیکی بمن رسد همه از جانب تو است، ای کریم بیامرز هر کس که در مشرق و مغرب عالم از مؤمنین و مؤمنات است». اسحاق گفت: تا چند ماه عقب او نماز گزاردیم، و آن حضرت در نمازهای واجب در رکعت اوّل حمد و إنّا أنزلناه، و در رکعت دوم حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ چیزی نیفزود.

دلالت دیگر:

۶- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از محمّد بن داود روایت کرد که گفت: من و برادرم نزد حضرت رضا علیه السّلام بودیم که خبر آوردند دهان محمّد بن جعفر کلید شد (یعنی چانه‌اش را بستند) امام برخاست و روان شد و ما نیز بهمراه او رفتیم و دیدیم که چانه

ص:۴۹۸

محمّد را بسته‌اند، و اسحاق بن جعفر و فرزندان او و جماعتی از اولاد ابی طالب گرد جنازه‌اش می‌گریند، امام علیه السّلام ببالین او نشست و نگاهی بروی او کرده و لبخندی زد و حاضران مجلس از این عمل روی در هم کشیدند و ناراحت شدند، پاره‌ای گفتند: این لبخند، شماتت او بعمویش بود، راوی گفت:

حضرت برخاست که در مسجد نماز بخواند، ما باو عرضکردیم فدایت شویم اینان از خنده شما خوششان نیامد و آن را حمل بر غرض کردند و حرفهائی از آنان شنیدیم وقتی شما تبسم نمودید، حضرت فرمود: خنده‌ام از تعجّب در گریستن اسحاق بود، و بخدا سوگند او پیش از محمّد از دنیا میرود و محمّد بر او خواهد گریست، پس از آن محمّد بهبود یافت، و اسحاق قبل از او جان سپرد.

دلالت دیگر:

۷- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از یحیی بن محمّد بن جعفر بازگو کرده گوید: پدرم محمّد بن سختی مریض شد، امام علیه السّلام بعیادت او آمد، و عمویم اسحاق نشسته بود و بر او میگریست و

ص:۴۹۹

سخت بیتابی میکرد، یحیی گوید: حضرت بمن توجّهی کرده پرسید: چرا عمویت گریه میکند؟ عرضکردم برای این حالتی که شما در مریض مشاهده میکنید، آن جناب بمن نظری افکند و گفت: تو این قدر ناراحت نباش، زیرا اسحاق قبل از محمّد در میگذرد، یحیی گوید: پس از چندی پدرم سلامتی یافت امّا اسحاق پیش از او از دنیا رفت.

نویسنده کتاب- رحمه اللَّه- گوید: این امور را حضرت از کتابی که در آن علم منایا که در آن مقدار عمر هر یک از این خانواده ثبت است میدانسته و آن کتاب بطریق میراث از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به آنان رسیده بود، و آن همین کتاب است که امیر مؤمنان علیه السّلام میفرماید: مرا علم منایا و بلایا و نسبها و فصل خصومات و مرافعات داده‌اند، (مراد صحیفه جامعه است).

دلالت دیگر: () ۸- علیّ بن عبد اللَّه وراق- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از اسحاق ابن موسی روایت کرد که گفت: زمانی که محمّد بن جعفر (بن محمّد) علیهما السّلام در مکّه خروج کرد و مردم را به امامت و رهبری خویش میخواند، و از او به

ص:۵۰۰

امیر المؤمنین تعبیر میکردند، و با او بخلافت بیعت کرده بودند، حضرت رضا علیه السّلام در مکّه بر او وارد شد، و گفت: ای عمو جان پدر و برادرت را تکذیب مکن، امر خلافت تو سرانجام نخواهد داشت، و این بگفت و بیرون آمد و من بهمراه او بودم

تا بمدینه آمدم، اندکی گذشت که جلودیّ صاحب منصب لشکری با افرادی بدان جا رفته و لشکر او را هزیمت داد، و او ناچار امان طلبید، و لباسی سیاه در بر کرده، بمنبر رفت، و خود را از خلافت خلع کرد و گفت:

این امر مربوط به مأمون میباشد، و سهمی در آن برای من نخواهد بود، و آنگاه بسوی خراسان رهسپار شده و در گرگان از دنیا رفت.

مترجم گوید: «محمّد بن جعفر فرزند امام صادق علیه السّلام است و کنیه او ابو جعفر بوده، گفته‌اند مردی عابد و زاهد بوده و در تمام یازده ماه از سال یک روز در میان روزه بود، و در میان خویشان و قبیله خود محترم و با عزّت میزیسته، و در سال ۲۰۳ در ماه شعبان در گرگان بدرود حیات گفت، و گویند: مأمون بر او نماز خوانده است. طبریّ در تاریخ خود گوید هنگامی که حسین بن حسن علویّ با یاران خود از اهل بیتش دیدند که مردم از روش صحیح دین منحرف گشته‌اند، و خبر قتل ابو السّرایا را شنیدند، و اینکه طالبیّین را از کوفه و بصره و شهرهای عراق بیرون کرده‌اند، و حکومت و قدرت باز بدست بنی العبّاس افتاده، اطراف محمّد ابن جعفر را گرفته و نزد او گرد آمدند، و گفتند: تو خود مقام و موقعیّت

ص:۵۰۱

خود را در میان مردم میدانی، اکنون بیرون آی و خود را معرّفی کن و ما، مردم را به بیعت با تو میخوانیم و قطعا کسی مخالفت نخواهد کرد، محمّد ابتدا نمی‌پذیرفت، لکن مرتّب فرزندش علیّ و حسین بن حسن افطس بوی اصرار کردند تا حاضر بقیام شد، و شرح حال او را خطیب در تاریخ بغداد ج ۲ از ص ۱۱۳ الی ۱۱۵ آورده است:

گوید: مأمون جنازه وی را که میبردند خود را بدان رسانید و پیاده شد و بر او نماز خواند و جنازه‌اش را مشایعت کرد تا او را بخاک سپردند، و چون باو گفتند شما خسته می‌شوید خوب است سوار شوید، گفت:

نه، این رحمی است که مدّت دویست سال است قطع شده است».

دلالت دیگر:

۹- احمد بن محمّد بن یحیی العطّار- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از محمّد بن أثرم نقل کرده که محمّد بن اثرم- همو که در زمان ابو السّرایا رئیس شهربانی محمّد بن سلیمان علویّ بود- گفت: اهل بیت محمّد و غیر آنان از قریش در شهر مدینه گرد او اجتماع کرده و با او بیعت کردند، و از او خواستند که کسی را بسراغ ابو الحسن الرضا علیه السّلام بفرستد، و گفتند او طرفدار ماست و امر ما و او یکی است، محمّد بن سلیمان گفت: نزد او برو و سلام ما را برسان و باو

ص:۵۰۲

بگو: خاندان تو اجتماع کرده‌اند، و دوست دارند که شما با آنان باشی، اگر صلاح میدانی بدینجا آی، گوید: من نزد آن حضرت به «حمراء الأسد «۱»» رفته و در آنجا خدمتش رسیدم و پیام محمّد را که مرا به ابلاغ آن فرستاده بود به ایشان عرضکردم،

فرمود: سلام مرا باو برسان و بگو بیست روز که گذشت من خواهم آمد، من بازگشتم و پاسخ حضرت را به محمّد ابلاغ نمودم، چند روزی گذشت و چون هجدهمین روز از روز ابلاغ رسید «ورقاء» مأمور جلودی آمد و با ما بنبرد پرداخت و ما را منهزم ساخت و من بسوی «صورین «۲»» فرار کردم که ناگهان شنیدم هاتفی مرا خطاب کرده گفت: «یا أثرم! من باو رو کردم دیدم ابو الحسن علیه السّلام است، و میگوید: بیست روز گذشت یا نه؟» و وی محمّد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن بن علیّ بن ابی طالب علیهما السّلام است.

مترجم گوید: «ضمیر «علیه» در جمله «فاجتمع علیه اهل بیته» ظاهرا به محمّد بن سلیمان بر میگردد، و لکن بنا بر نوشته مورّخین وی از جانب ابو السّرایا که با محمّد بن ابراهیم طباطبا بیعت و مشارکت در خروج کرده بود مأمور شد بسوی مدائن رود و از جانب شرقی ببغداد حمله برد، و شاید مراد محمّد بن ابراهیم طباطبا که با او بیعت کردند باشد، و در خبر سقطی رخ داده باشد».

---

(۱)- مکانی است در هشت میلی مدینه، و آن مسیری بود که پیامبر صلی اللّه علیه و آله در روز احد برای تعقیب مشرکین از آنجا گذشت.

(۲)- موضعی در نزدیکی مدینه میباشد.

ص:۵۰۳

دلالت دیگر:

۱۰- محمّد بن احمد بن ادریس- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از معمر بن خلّاد روایت کرد که گفت: ریّان بن صلت در مرو زمانی که فضل بن سهل او را به پاره‌ای از شهرهای خراسان بعنوان والی ارسال داشته بود بمن گفت:

دوست دارم از ابو الحسن علیه السّلام برای من اجازه بگیری که خدمتش برسم و سلامی عرض کنم، و خیلی میل دارم که از لباسهایش چیزی بمن دهد و همچنین از پول نقد درهمی چند از آن دراهمی که بنام او سکّه زده‌اند، گوید:

من بر حضرتش وارد شدم، قبل از اینکه اظهاری کنم خود ابتداء فرمود: راستی ریّان بن صلت خواسته است بر ما وارد شود، و از لباس ما و از دراهم بنامم چیزی درخواست داشته که باو عطا کنیم، من او را اذن میدهم که نزد ما بیاید، بعد ریّان آمد و سلام کرد و امام علیه السّلام دو دست لباس و سی درهم از همانها که بنام او سکّه زده بودند بوی بخشید.

ص:۵۰۴

دلالت دیگر:

۱۱- علیّ بن احمد برقی- رحمه اللَّه- بسند مذکور در متن از جدّ اعلایش محمد بن خالد برقی روایت کرده که حسین بن موسی بن جعفر بن محمّد علویّ گفت: ما جماعتی از جوانان بنی هاشم در کنار ابو الحسن علیّ بن- موسی علیهما السّلام بودیم که جعفر بن عمر علویّ با وضعی بدو و لباسهایی مندرس بر ما گذشت، پاره‌ای از ما بدیگران نظر انداختند و بتمسخر از وضع لباس نامطلوبی که جعفر در برداشت خندیدند. امام علیه السّلام فرمود: شما بزودی او را ثروتمند و با پیروان بسیاری خواهید دید، یکماه یا حدود آن گذشت که جعفر ابن عمر والی مدینه شد و کارش بالا گرفت و وضع مادّیش سر و سامان یافت. و وقتی از کنار ما گذشت خواجگان اطرافش را گرفته و سوارانی بهمراه او بودند.

مصنّف کتاب گوید: وی جعفر بن محمّد بن عمر بن حسن بن علیّ بن- عمر بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب علیهم السّلام میباشد.

ص:۵۰۵

دلالت دیگر:

۱۲- پدرم- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن بشّار روایت کرده که گفت: حضرت رضا علیه السّلام فرمود: همانا عبد اللَّه، محمّد را می‌کشد، عرضکردم عبد اللَّه بن هارون محمّد بن هارون را می‌کشد؟ فرمود: آری، عبد اللَّه که اکنون در خراسان است محمّد بن زبیدة را که در بغداد است خواهد کشت، و او هم ویرا کشت (مراد آنست که هنگامی که حضرت در مدینه بود از کشته شدن امین بدستور مأمون خبر داد).

دلالت دیگر:

۱۳- حمزة بن محمّد علویّ در ماه رجب سال ۳۳۹ در قم بسند مذکور در متن از ابن ابی نجران و صفوان بن یحیی برایم روایت کرد که حسین بن قیاما که از رؤسای واقفیان بود از ما خواست که از حضرت رضا علیه السّلام برای او اذن ملاقات گیریم، و ما هم برای او اذن گرفتیم، چون با امام روبرو شد، پرسید: شما امام

ص:۵۰۶

هستید؟ حضرت فرمود: بله من امامم، ابن قیاما گفت: من خدا را شاهد میگیرم که تو امام نیستی، امام مدّتی سر بزیر افکنده خاموش بود و با انگشت بر زمین میزد بعد سر برآورده فرمود: از کجا میدانی که من امام نیستم؟ ابن قیاما گفت: چون ما را روایت کرده‌اند از امام صادق علیه السّلام که فرموده است: امام عقیم و بدون فرزند پسر نخواهد بود و سنّی از شما گذشته و فرزندی ندارید! حضرت بار دیگر بفکر فرو رفت و بیش از پیش طول داده آنگاه سر برافراشت و گفت: من نیز خداوند را شاهد می‌گیرم که چند روزی نمی‌گذرد که خداوند رحمان بمن پسری عنایت خواهد کرد. عبد الرّحمن بن ابی نجران گوید: ما ماهها را انگشت شماری میکردیم، از آن روزی که این سخن رفته بود یک سال نگذشته بود که خداوند حضرت جواد علیه السّلام را

به او عطا فرمود، و گفت: این حسین بن قیاما در بیت هنگام طواف متحیّر ایستاده بود، امام موسی بن جعفر علیهما السّلام بر او گذر کرده پرسید: چرا در اینجا متوقفی، چه شده است ترا؟ خدا ترا حیران کند! و در اثر این نفرین او واقفی شد.

مترجم گوید: «گفتگوی ما بین ابن قیاما و حضرت رضا علیه السّلام در مدینه واقع شده، زیرا میلاد حضرت جواد علیه السّلام در ماه رمضان سال ۱۹۵ در مدینه بوده است.

ص:۵۰۷

دلالت دیگر:

۱۴- پدرم- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از موسی بن هارون روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السّلام را دیدم که در مدینه به هرثمة (ابن اعین) مینگریست و میفرمود: گوئی می‌بینم او را به مرو میبرند و سرش را از بدنش جدا میسازند، گوید: همین طور هم شد.

مترجم گوید: «هرثمة بن أعین از رؤسای لشکر «امین» بود و پیش از شکست لشکر امین از مأمون، جزء سران سپاه مأمون گشت، و خدماتی بزرگ برای مأمون انجام داد که از جمله تار و مار کردن طرفداران و لشکریان ابو السرایا بود، ولی در آخر کار یکی از مأموران مأمون بوی گزارش داد که هرثمه با ابو السّرایا مراسله دارد، مأمون او را احضار کرده و در پیش روی او، وی را تازیانه زده و بزندان روانه ساختند و در زندان توسّط توطئه‌ای او را بقتل رساندند».

دلالت دیگر:

۱۵- احمد بن زیاد همدانی- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از ابی حبیب نباجیّ روایت کرد که گفت: من رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را در عالم رؤیا

ص:۵۰۸

دیدم که به نباج (قریه‌ای است در راه بصره بحجاز) آمده و در مسجدی که حاجیان در هر سال منزل می‌کنند فرود آمده، و مثل اینکه من بحضورش شرفیاب شده سلام کردم و در مقابل آن حضرت ایستادم، در نزد او طبقی بافته از برگ خرمای مدینه دیدم که در میان آن تمر صیحانیّ (نوعی از خرما) بود، و گوئی آن حضرت دست برد و مشتی از آن خرما را بمن داد، و آن را شمردم و هجده دانه بود، و از خواب بیدار شدم و خوابم را چنین تعبیر کردم که برابر هر دانه خرمائی که گرفته‌ام یک سال عمر خواهم کرد، چون بیست روز از این ماجرا گذشت من در مزرعه مشغول بکار بودم و زارعین زمین را آماده میکردند که ناگاه کسی آمد و خبر آورد که حضرت علیّ بن موسی علیهما السّلام از مدینه آمده و در مسجد مزبور نزول اجلال فرموده، و مردم از هر جانب، بسوی او میشتابند، من کار را رها کرده و بخدمت او رفتم، دیدم او علیه السّلام در موضعی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را در خواب در آنجا دیدم نشسته همان طور که جدّش نشسته بود، و زیر پایش تخته حصیری است مانند همان حصیر که در زیر پای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله دیده بودم، و در مقابلش طبقی از برگ بافته‌شده از خرما است و از همان تمر

صیحانیّ در آن طبق است، من پیش رفته سلام کردم، حضرت جواب سلام مرا داد و فرمود: پیش آی، من جلو رفتم، یک مشت از آن خرما بمن داد، آن را شماره

ص:۵۰۹

کردم مانند همان عددی بود که جدّش رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بمن داده بود، عرضکردم یا ابن رسول اللّه بیشتر مرحمت بفرمایید، فرمود: اگر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بیش از این بتو داده بود، ما هم بیش از این سهم تو را میدادیم.

مصنّف کتاب شیخ صدوق- رحمه اللّه- گوید: چنین دلالتی برای امام صادق علیه السّلام نیز هست که من آن را در دلائل ذکر کرده‌ام.

مترجم گوید: «ابو حبیب نباجیّ یکی از روات بوده، و دارای کتابی است و آن را عبد اللّه بن مسکان عنزیّ که یکی از اصحاب حضرت موسی بن- جعفر علیهما السّلام و ثقه و از اصحاب اجماع است روایت می‌کند، و ابو حبیب خود از روات محمّد بن مسلم است و ابراهیم بن هاشم نیز از او روایت می‌کند. و معلوم ما نشد که این مسأله در سفری که حضرت بخراسان می‌آمد بوده یا غیر آن، هر چند بظاهر در سفر بخراسان مینماید- و العلم عند اللّه».

دلالت دیگر:

۱۶- ابو حامد احمد بن علیّ بن الحسین ثعالبیّ از ابو احمد عبد اللّه بن- عبد الرّحمن معروف بصفوانیّ نقل کرد که گفت: قافله‌ای از خراسان بسوی کرمان میرفت که در راه راهزنان بر آن تاختند و مردی را که مظنون بکثرت مال بود

ص:۵۱۰

اسیر گرفتند، و مدّتی در چنگال آنان گرفتار بود و او را شکنجه میکردند تا اینکه مالی بعنوان فدیه و رهاسازی خود بدیشان ببخشد و او را رها کنند، او را روی یخ نگاه میداشتند و دهان او را پر از یخ میکردند، و دست و پای او را می‌بستند تا اینکه زنی از آن قوم دلش بحال وی بسوخت و او را بی‌آنکه کسی خبر یابد از بند رها کرد، و مرد فرار کرده لکن داخل دهان و زبانش بقسمی مجروح شده بود که قدرت گفتن کلامی را نداشت، و از راه مقصد بازگشت و بسوی خراسان رفت و شنید که علیّ بن موسی علیهما السّلام به نیشابور آمده، شبی در خواب دید که شخصی به او میگوید: فرزند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بخراسان وارد شده، تو درمان درد خود را از وی بخواه، امید است تو را بداروئی که دوای درد توست راهنمائی کند، گوید: در خواب چنان میدیدم که من قصد او کردم و آنچه را که بر سرم آمده بود نزد آن حضرت گزارش دادم، و درد خود را گفتم، پس آن جناب بمن فرمود: زیره و آویشن (پودینه) و قدری نمک را بکوب و در دهان خود دو یا سه بار بگردان، شفا خواهی یافت، مرد از خواب بیدار شد، ولی خواب خود را اهمّیت نداد و فکری هم در این باره نکرد، و رفت تا به دروازه نیشابور رسید، به او گفتند: علیّ بن موسی علیهما السّلام از نیشابور بیرون

ص:۵۱۱

شده و اکنون در رباط سعد است، مرد بخیال افتاد که نزد آن حضرت رود و گرفتاری و ناراحتی خود را بآن جناب بگوید تا دستور داروئی که نافع حال او باشد را بدهد، لذا آهنگ آن مکان کرده و بسوی رباط سعد رهسپار گشت و بر حضرتش وارد شد، و به اشاره و آن طور که ممکن بود گفت: یا ابن رسول اللّه مسأله من چنین و چنان است، و دهانم متلاشی شده و زبانم از کار افتاده بقسمی که قادر نیستم حرف بزنم مگر با سختی، اگر مرحمت بفرمایید دوائی برایم معرّفی کنید ممنونم، امام علیه السّلام فرمود آیا در (خواب) بتو یاد ندادیم؟ (که چه کن تا ناراحتی دهانت و کندی زبانت برطرف شود) برو و همان که در خواب تعلیمت کردیم انجام ده بهبودی می‌یابی. مرد گفت: یا ابن رسول اللّه اگر مصلحت میدانی بار دیگر دارو را بیان فرما، حضرت فرمود: زیره و آویشن را با نمک بکوب و دو یا سه بار در دهان بگردان علاج خواهی یافت. مرد گوید: من این دستور را مطابق فرمایش حضرت بکار بسته و صحّت یافتم، ابو حامد احمد بن علیّ بن الحسین ثعالبیّ گوید: من از ابو احمد عبد اللّه بن عبد الرّحمن مشهور بصفوانیّ شنیدم که میگفت: من آن مرد را دیدم و از خود او این حکایت را شنیدم.

ص:۵۱۲

دلالت دیگر:

۱۷- احمد بن زیاد همدانی- رضی اللّه عنه- از علیّ بن ابراهیم قمّی از ریّان بن صلت روایت کرد که گفت: وقتی که میخواستم بعراق روم بقصد وداع خدمت حضرت رضا علیه السّلام رفتم، و با خود فکر میکردم که از حضرت پیراهنی از لباسهای شخصیش که بر تن کرده است بخواهم تا آن را کفن خود کنم و مبلغی هم پول تا برای دخترانم انگشتری تهیّه نمایم، و چون با حضرت وداع کردم از ناراحتی جدائی و فراقش چنان گریه گلوگیرم شد که بکلی فراموش کردم آنچه را فکر کرده بودم از او بخواهم، چون بیرون آمدم و براه افتادم به آواز بلند مرا صدا زد و فرمود: ای ریّان باز گرد! من باز گشتم، فرمود: آیا دوست داری از پیراهن‌هائی که خود بر تن کرده‌ام یکی را بتو دهم تا برای کفن خود کنار گذاری؟ آیا دوست داری چند درهمی بتو دهم تا برای دخترانت انگشتری تهیّه کنی؟ عرضکردم: ای سرور من، خود قبل از رسیدن بخدمت شما در این فکر بودم که از شما درخواست چنین چیزی بکنم لکن شدّت حزن و اندوه فراق شما بکلّی آن را از یادم برد، حضرت پشتیش را کنار زد و پیراهنی بیرون آورد و بعد کنار سجّاده را بالا زد و دراهمی چند برداشت و بمن

ص:۵۱۳

داد و من آن را شمردم سی درهم بود.

دلالت دیگر:

۱۸- پدرم- رضی اللّه عنه- بسند متن از ابن ابی نصر روایت کرده که گفت: من در امامت حضرت رضا علیه السّلام در شکّ بودم، نامه‌ای بآن حضرت نوشتم و درخواست ملاقات نمودم، و در نظر گرفتم اگر اذنم دهد از او راجع به سه آیه بپرسم و بر آن تصمیم گرفته و عزم خود را جزم کردم، گوید: جواب نامه آمد و آن این چنین بود که «خداوند ما را عافیت عنایت فرماید و نیز شما را، امّا اینکه اذن ملاقات طلبیدی، این کار- یعنی ورود بر من- کار سختی است، و این قوم بر من، راه آمد و رفت

دیگران را تحت کنترل قرار داده‌اند و اسباب زحمت است و الآن نمیتوانی چنین اذنی بیابی، ان شاء اللّه بعدا این راه باز شود و آزادی دهند آن وقت اذن خواهم داد، و بعد جواب آنچه در نظر داشتم راجع به آن سه آیه از حضرتش سؤال کنم برایم نوشته بودند، امّا بخدا سوگند من در نامه‌ام هیچ گونه اشاره‌ای به آن آیات نکرده بودم، لذا همین طور در تعجّب فرو مانده

ص:۵۱۴

بودم که این مطالب چیست و پاسخ کیست؟ تا بعد متوجه شدم معنی این کار که حضرت علیه السّلام در نامه بدان اشاره کرده چیست، و بمن فهمانید که او کیست.

دلالت دیگر:

۱۹- محمّد بن حسن بن ولید- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از بزنطیّ روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السّلام مرکبی برایم فرستاد که نزد او روم، من سوار شده بر آن حضرت وارد شدم و تا پاسی از شب نزد او ماندم، چون امام خواست تا برخیزد بمن گفت: فکر نمیکنم در این موقع بتوانی بمدینه باز گردی، عرضکردم آری فدایت شوم، فرمود: امشب را نزد ما بمان و صبح بیاری خدای- عزّ و جلّ- حرکت کن، عرضه داشتم مانعی ندارد همین کار را می‌کنم- فدایت شوم-، حضرت جاریه‌اش را گفت: بستر خواب مرا برای وی بگستر، و ملحفه مرا که در زیر آن میخوابم بر آن بستر بیفکن، و مخدّه و بالش مرا زیر سر او بگذار، من با خود گفتم: کیست که این مقدار مقام و منزلت که نصیب من گشته او را نصیب شده باشد؟! خداوند در نزدش مقامی بمن عطا فرمود که باحدی از اصحاب ما عطا نکرده: مرکب خود را فرستاد تا سوار شدم، فراش خود

ص:۵۱۵

را گسترده تا در لحاف و بالش او شب را بروز آوردم، و احدی از اصحاب ما را نصیبی این چنین نشده است، احمد گفت: من نشسته بودم و این خیالات را در دل می‌گذراندم و آن بزرگوار در کنار من بود که ناگهان گفت: ای احمد! امیر مؤمنان (علیّ بن ابی طالب) علیه السّلام وقتی زید بن صوحان مریض بود بعیادت او رفت و زید این را سبب افتخار خود دانست و بر مردم بدان فخر میکرد، پس تو این کار را مکن و از برای خدا تواضع و کوچکی نما، بعد آن حضرت علیه السّلام تکیه بر دست خویش کرده از جا برخاست.

مترجم گوید: «بنظر میرسد قسمت آخر حدیث خلط یا سقطی دارد، و در رجال کشی حدیث شماره ۴۸۱ تحت عنوان احمد بن ابی نصر بزنطیّ عبارت خبر این چنین است

«فنادانی یا احمد! إنّ امیر المؤمنین علیه السّلام عاد صعصعة بن صوحان، فقال: یا صعصعة! لا تجعل عبادتی ایاک فخرا علی قومک و تواضع للّه یرفعک اللّه»

(مرا ندا داد که ای احمد امیر مؤمنان از صعصعه عیادت کرد و باو گوشزد کرد که این عیادت را سبب فخر و مباهات خود بر خویشانت نگیر و تواضع پیشه کن تا خداوند مقام ترا بلند کند)، و البته این لفظ صحیحتر بنظر میرسد، و زید یا صعصعه هر دو

از بزرگان اصحاب امیر مؤمنان علیه السّلام بودند. و زید در جنگ جمل زخم خورد و بر زمین افتاد، وقتی که امیر المؤمنین علیه السّلام ببالینش آمد بدو فرمود: رحمک اللَّه یا زید! قد کنت خفیف المئونة، عظیم المعونة» (خداوند ترا رحمت کند! چه یاری کم خرج و پر ثمری بودی)

ص:۵۱۶

زید سر برداشت و گفت: «و أنت یا أمیر المؤمنین! فجزاک اللَّه خیرا، فو اللَّه ما علمتک إلّا باللَّه علیما، و فی امّ الکتاب لعلیا حکیما، و أنّ اللَّه فی صدرک لعظیم» بخدا قسم من ندانسته با تو نبودم (چرا که) از امّ سلمه شنیدم که میگفت: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در باره تو میفرمود:

«من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله فکرهت و اللَّه ان اخذلک فیخذلنی اللَّه».

دلالت دیگر:

۲۰- علیّ بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از ابو مسروق (پدر هیثم) روایت کرد که گفت: جماعتی از واقفی مذهبان بر حضرت رضا علیه السّلام وارد شدند، در میان ایشان علیّ بن ابی حمزه بطائنیّ، و محمّد بن اسحاق بن عمّار، و حسین بن مهران و حسن بن ابی سعید مکاری بودند، و علیّ بن ابی حمزه بآن حضرت عرض کرد: قربانت گردم از پدرت چه خبر داری؟ حالش چطور است؟ امام فرمود: پدرم وفات کرده است، گفت: چه کسی را بجای خود معرّفی کرده است؟ فرمود: من گفت: شما چیزی میگوئی که احدی از پدرانت نگفته‌اند، علیّ بن ابی طالب و هر کس پس از اوست، حضرت گفتند: ولی بهترین و بالاترین پدران من که

ص:۵۱۷

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله باشد فرموده است، علی بن ابی حمزه گفت: آیا از این قوم (یعنی بنی العبّاس) بر خود نمی‌ترسی؟ امام فرمود: اگر از اینان بترسم علیه خود، ایشان را اعانت کرده‌ام زیرا که ابو لهب نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله آمد و او را تهدید کرد، و آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله در پاسخ ابو لهب فرمود: اگر من از ناحیه تو کوچکترین خدشه‌ای فکر کنم، پس من کذّاب خواهم بود، و در نبوّت خود دروغگویم، و این اوّلین نشانه‌ای بود که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بنمود. و از برای شما (واقفیّه) این نیز اوّلین نشانه و علامت من است که اگر از جانب هارون کوچکترین صدمه‌ای بمن برسد من دروغزن و مدّعی دروغین باشم، حسین بن مهران گفت: زمانی آنچه ما میخواهیم آورده‌ای که رسما امامت خود را آشکارا اعلام نمائی، امام علیه السّلام در پاسخ او گفت: تو نظرت چیست؟ آیا میخواهی من خود نزد هارون بروم و باو بگویم من امامم و تو هیچ کاره‌ای؟ رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در ابتدای دعوتش چنین کاری نکرد، و جز این نبود که خویشان و هواداران و افراد مورد اعتمادش را از نبوّت خود آگاه کرد و آنان را به اسلام دعوت نمود نه همه مردم را، و شما امامت را برای پدران من که قبل از من بوده‌اند پذیرفته‌اید، و قائل هستید که علیّ بن موسی از روی تقیّه حیات پدر خویش را انکار می‌کند و

ص:۵۱۸

کتمان مینماید، زیرا من بدون تقیّه امامت خود را بشما ابلاغ می‌کنم و صریح میگویم من امام هستم! پس چگونه پدرم اگر زنده باشد از شما کتمان میکنم و می‌گویم از دنیا رفته است؟! مؤلّف کتاب- رحمه اللَّه- گوید: اینکه حضرت از هارون باک نداشت، از جهت آن عهدنامه‌ای بود که به او رسیده بود و در آن کشنده وی را مأمون نامبرده بود نه هارون را.

دلالت دیگر:

۲۱- حسین بن احمد بن ابراهیم مکتّب بسند مذکور در متن از حسین بن بشّار روایت کرده است که گفت: بر علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام پس از شهادت پدرش وارد شدم از بعض کلماتی که با من تکلّم کرده بود توضیح میخواستم، آن حضرت بمن فرمود بسیار خوب ای سماع! من عرضکردم قربانت گردم بخدا سوگند من در کودکی که بمکتب میرفتم بدین لقب ملقّب بودم، گفت:

حضرت تبسّمی بروی من کرد.

مترجم گوید: «در نسخه‌هائی که دیده‌ام همه «یحیی بن بشّار» نوشته شده و در کتب رجال چنین فردی از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السّلام

ص:۵۱۹

نیست، و آنکه هست بنام «حسین بن بشّار» است که گفته‌اند واقفی مذهب بوده و سپس به مذهب حقّ بازگشته است و در ضمن علّامه حلّی- رضوان اللَّه علیه- گوید: وی مورد اعتماد است، بنظر حقیر حسین بن یحیی تصحیف شده است، چون صورت کتابت آن زمان یحیی به حسین نزدیک بود: یحیی را «یحیی»، و الحسین را «الحسین» شبیه بهم می‌نوشتند».

دلالت دیگر:

۲۲- محمّد بن احمد سنانیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از هرثمة بن اعین روایت کرد که گفت: من بر آقا و مولایم علیّ بن موسی علیهما السّلام در خانه مأمون وارد شدم و در آنجا شهرت یافته بود که علیّ بن موسی از دنیا رفته است- و این درست نبود- من وارد شدم و اذن ملاقات طلبیدم، هرثمه گوید:

در میان خدّام مأمون که مورد اطمینان بودند جوانی بود که او را «صبیح دیلمیّ» می‌نامیدند، و او سخت و بحقّ آقایم را دوست میداشت، در آن زمان آن جوان خارج شد و چون مرا دید گفت: ای هرثمة آیا تو نمیدانی که من در پنهان و آشکار معتمد مأمون هستم و از اصحاب سرّ و علن اویم؟ گفتم: صحیح است، گفت: ای هرثمه بدان که مأمون مرا با سی تن از غلامان دیگر که مورد اطمینان او

ص:۵۲۰

و اصحاب سرّ و علن او بودند در اوائل شب طلب کرد، من بر او وارد شدم، و باندازه‌ای چراغ در آنجا روشن بود که شب چون روز روشن بود، و در برابر او شمشیرهائی برهنه روی زمین بود که همه را بزهر آب داده بودند، پس یک یک ما را طلبید و از ما عهد و پیمان گرفت، در حالی که جز ما احدی در آنجا نبود، و گفت: این عهد بر شما لازم و مسجّل است که باید بدان وفا کنید و باید آنچه شما را بدان امر میکنم بدون تخلّف و تأمّل انجام دهید، گوید: ما نیز سوگند یاد کردیم که فرمانش را انجام دهیم، سپس گفت: هر یک از شما شمشیری برگیرد و بروید تا خود را بخانه علیّ بن موسی برسانید و بر او در حجره‌اش وارد شوید، پس اگر او را چه در حال قیام یا قعود یا در خواب دیدید سخنی با وی نگوئید و شمشیرهای خود را بر او فرود آورید و گوشت و خون و مو و استخوان و مغز را در هم کوبید، آنگاه فرشها را بروی او اندازید و شمشیرهای خود را بر آن فرشها سائید و پاک نمائید، سپس نزد من آئید، و اگر این کار را انجام دهید و پنهان دارید، با خود قرار کرده‌ام که بهر یک ده بدره درهم، و ده قطعه زمین زراعی از املاک خود انتخاب کرده بدهم، و تا زنده‌ام این عطیّه را از شما نبرّم، صبیح ادامه داد که: ما شمشیرها را برداشته و بحجره آن حضرت وارد

ص:۵۲۱

شدیم، آن بزرگوار بر پهلو خوابیده بود و انگشتان مبارکش را حرکت می‌داد و با خود سخنی میگفت که ما نمی‌فهمیدیم، غلامان پیشی گرفته و شمشیرهای خود را بر او فرود آوردند، ولی من شمشیر خود را انداخته و ایستاده نظر میکردم، گوئی آن حضرت میدانست ما بر سرش هجوم می‌آوریم، لباسی ببر نکرده بود که اسلحه بدان کارگر نباشد، پس غلامان فرشها را بروی او انداخته و نزد مأمون بازگشتند، او پرسید چه کردید؟ گفتند: بآنچه مأمور بودیم عمل کردیم، سفارش کرد این مطلب را جایی نگوئید و آن را پنهان دارید، چون صبح شد و فجر طالع گشت، مأمون سر برهنه در مجلس خود نشست و تکمه‌های پیرهن باز کرد و وفات آن حضرت را اعلام نمود و مهیّای تعزیه‌داری آن حضرت شد، وفات او را اظهار میکرد، سپس با پای و سر برهنه برخاسته و براه افتاد و من نزدش بودم بسوی حجره حضرت رفت و در را باز کرد و صدای همهمه آن جناب را که شنید بدنش بلرزه درآمد، و بلند گفت: کیست در کنار او؟ گفتم: یا امیر المؤمنین ما نمی‌دانیم، گفت: زود ببینید کیست با او، ما بسوی او شتافتیم ناگاه دیدیم در محراب خود نشسته و بنماز مشغول است و تسبیح می‌گوید، من به مأمون

ص:۵۲۲

گفتم: در محراب شخصی را می‌بینم که نماز میخواند و تسبیح می‌گوید، از این خبر بخود لرزیده و بهتش گرفت و گفت: شما بمن دروغ گفتید و مرا فریب دادید، خدا شما را لعنت کند، و از میان آن جماعت رو بمن کرد و گفت: ای صبیح! تو او را میشناسی، ببین کیست نماز میخواند؟ گوید: من داخل حجره شدم و مأمون برگشت، چون بآستانه در رسیدم، صدا بلند کرده فرمود: یا صبیح، عرضکردم: لبّیک یا مولای و به رو در افتادم، فرمود: برخیز خدایت رحم کند یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ- الخ (خواستند نور خدا را خاموش کنند ولی خداوند خواست که نورش را به اتمام رساند هر چند کافران آن را خوش نداشته باشند) صبیح گفت: نزد مأمون بازگشتم رویش چون شبی تار ظلمانی شده بود، بمن گفت: تو پس از من چه

یافتی؟ گفتم: بخدا قسم که آن جناب در حجره بسلامت نشسته بود و مرا نزد خود خواند و چنین و چنان گفت. صبیح گفت: مأمون تکمه‌های جامه خود را بست، و امر کرد لباس سلطنتی او را آوردند و آن را بپوشید، و گفت: بگوئید علیّ بن موسی ناراحتی پیدا کرده و بیهوش شده بود و اکنون علّت او افاقه یافته، هرثمه گوید: من خدا را شکر و

ص:۵۲۳

سپاس گفتم و حمد بسیار کردم، آنگاه بر حضرت وارد شدم، چون مرا دید فرمود: آنچه از صبیح شنیدی برای دیگران قصّه مکن و باز مگوی جز از برای کسی که خداوند قلب او را بمحبّت و ولایت ما آزموده باشد، عرضه داشتم ای آقای من فرمانتان را اطاعت میکنم، فرمود: ای هرثمه! مکر اینان بما ضرری نمی‌رساند تا اینکه اجل مکتوب بسر آید و پیک مقصود سر رسد «۱».

دلالت دیگر:

۲۳- علیّ بن عبد اللَّه ورّاق- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از جعفر ابن محمّد نوفلیّ روایت کرد که گفت: من در قنطره أربق (شهری است در خوزستان که آن را اربک گویند) خدمت حضرت رضا علیه السّلام رسیدم و سلام کردم و در کنار آن حضرت نشستم و عرضکردم قربانت گردم، مردمی در این نواحی هستند که میپندارند که پدرت حیات دارد، فرمود: دروغ می‌گویند، خدا

---

(۱)- باید دانست که قتل هرثمة بن اعین بنا بر آنچه مؤرّخان نوشته‌اند قبل از ورود حضرت علیه السّلام بر مأمون بسال ۲۰۰ هجری بوده، یعنی پیش از آنکه مأمون امر به احضار علی بن موسی علیهما السّلام بنماید او در زندان مأمون کشته شده، در زمانی که هنوز امام علیه السّلام از مدینه خارج نشده بود. و به اتّفاق مؤرّخان در سال ۲۰۱ آن حضرت را از مدینه از طریق بصره به خوزستان آورده و از آنجا از راه بیابان به نیشابور، و از آنجا به مرو بردند.

ص:۵۲۴

لعنتشان کند، اگر زنده بود میراثش را تقسیم نمی‌کردند و زنانش بشوهر نمی‌رفتند، و لکن او بخدا سوگند طعم مرگ را چشید، همچنان که (جدّش) علیّ بن ابی طالب علیه السّلام چشید، جعفر نوفلیّ گوید: عرضکردم تکلیف من چیست؟ فرمود: بر تو باد پس از مرگ من به فرزندم محمّد، امّا من خواهم رفت و بازگشتی برای من نیست، مبارک باد قبری که در طوس است، با دو قبر در بغداد، گوید: عرضکردم یکی را میشناسم (یعنی قبر موسی بن جعفر علیهما السّلام)، آن دیگر کجاست؟ فرمود: بزودی آن را خواهید شناخت (مراد از دو قبر در بغداد قبر پدرش و قبر فرزندش حضرت جواد علیهما السّلام است)، آنگاه گفت: قبر من و گور هارون الرّشید این چنین است- و دو انگشت خود را بهم چسبانید-.

دلالت دیگر:

۲۴- حسن بن احمد بن ادریس- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از حمزة بن جعفر ارّجانی روایت کرد که گفت: هارون از مسجد الحرام از یک در خارج شد و حضرت رضا علیه السّلام از در دیگر، و از روی عبرت به هارون گفت:

چقدر خانه دور است و ملاقات در طوس نزدیک!! ای طوس، ای طوس! بزودی من و او را در یک جا خواهی آورد.

ص:۵۲۵

دلالت دیگر:

۲۵- جعفر بن نعیم بن شاذان- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از محمّد بن حفص روایت کرد که گفت: غلام موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل کرد که من و جماعتی با حضرت رضا علیه السّلام در بیابانی خشک و بی‌آب در حرکت بودیم و تشنگی بر ما و حیواناتی که همراه ما بود سخت غلبه کرده بود و در معرض تلف واقع شده بودیم که آن حضرت محلّی را نشان داده فرمودند: اگر بدان جا روید به آب خواهید رسید، گفت: ما جماعت بآنجا رفتیم و چشمه آبی بود و ما خود و همه قافله و حیواناتمان را سیراب کردیم و از آنجا کوچ کردیم، امام علیه السّلام فرمود: اکنون که عزم رفتن دارید آن چشمه را جستجو کنید، ما هر چه کوشش کردیم اثری از چشمه نیافتیم و جز پشک شتر چیزی ندیدیم. و او این حدیث را بر مردی که از اولاد قنبر بود و یک صد و بیست سال عمر داشت تعریف میکرد و آن پیرمرد نظیر این را برای من نقل کرد و گفت: من در آن زمان در خدمت حضرت بودم و او علیه السّلام بسوی خراسان میرفت.

ص:۵۲۶

دلالت دیگر:

۲۶- احمد بن زیاد همدانی- رحمه اللّه- بسند مذکور در متن از مخوّل سجستانی روایت کرد که گفت: چون فرستاده مأمون برای گسیل حضرت رضا علیه السّلام بخراسان، به مدینه وارد شد، من در مدینه بودم، آن حضرت بمسجد رفت که با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله وداع کند، چند بار وداع کرد و اجازه مرخصی خواست و هر بار قدمی چند دور میشد و باز بسوی قبر مطهّر بازمی‌گشت و صدایش به گریه و ناله بلند میشد، من پیش رفته و به ایشان سلام کردم، جواب سلام مرا داد، و من او را بدین سفر بسوی مأمون تهنیت گفتم، فرمود: دست بردار و مرا واگذار، من از جوار جدّ بزرگوارم میروم و در غربت جان میسپارم، و در کنار قبر هارون دفن میشوم، گوید: من بهمراه او بودم و او را دنبال میکردم تا بخراسان رسید و در طوس از دنیا رفت و در کنار هارون او را بخاک سپردند.

دلالت دیگر:

۲۷- محمّد بن احمد سنانیّ- رحمه اللّه- بسند مذکور در متن از ابن-

ص:۵۲۷

ابی کثیر روایت کرد که گفت: چون موسی بن جعفر علیهما السّلام وفات کرد، مردم در امر او متحیّر ماندند و بعد از او به امامی قائل نشدند، و من در آن سال بحجّ رفتم و ناگاه حضرت رضا علیه السّلام را ملاقات کردم، بدلم خطور میکرد که آیا در امامت موسی علیه السّلام باقی بمانم یا این شخص که فرزند اوست امام زمان من است؟ و با خود میگفتم: «أَ بَشَراً مِنَّا واحِداً نَتَّبِعُهُ» (آیا از بشری مانند خودمان متابعت کنیم) تا من در این افکار بودم آن حضرت چون برقی جهنده بر من گذر کرد و فرمود: من بخدا سوگند آن بشری هستم که باید او را متابعت و پیروی کنی، گفتم: از خدای تعالی و تو پوزش میطلبم و عقیده‌ام را بشما میسپارم، فرمود:

بخشیده شده باشی.

و بهمین سند بیش از یکنفر از مشایخم این حدیث را برای من از محمّد ابن ابی عبد اللَّه کوفیّ نقل کرده‌اند.

دلالت دیگر:

۲۸- جعفر بن نعیم شاذانیّ- رحمه اللَّه- بسند مذکور در متن از حسن بن- علیّ وشّاء روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السّلام برایم نقل کرد: هنگامی که

ص:۵۲۸

خواستند مرا از مدینه بیرون کشند همه خانواده خود را گرد خود نشاندم و گفتم برای من گریه کنند تا صدای گریه آنان را بر خودم بشنوم، و سپس دوازده هزار دینار سهم نزد من بود میان ایشان تقسیم کردم و گفتم دیگر باز نخواهم گشت.

دلالت دیگر:

۲۹- علیّ بن عبد اللَّه ورّاق- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از شخصی بنام ابو محمّد غفاریّ روایت کرد که گفت: بدهکاری سنگینی پیدا کرده بودم، و با خود گفتم: هیچ کس غیر از مولا و آقایم ابو الحسن علیه السّلام نیست که برای ادای دینم بمن کمکی کند، چون آفتاب برآمد بدر خانه آن حضرت رفتم و اذن طلبیدم، بمن اجازه ورود مرحمت فرمود، چون بر او داخل شدم گفت:

ای ابا محمّد حاجتت را دانستیم و بر ماست که دینت را ادا کنیم، چون شام گشت و طعامی برای افطار آوردند و صرف کردیم فرمود: ای ابو محمّد امشب میمانی یا بمنزلت باز میگردی، عرض کردم: ای سرور من اگر حاجتم را روا سازی بهتر میدانم بروم، گوید: حضرت از زیر فرش مشتی زر بمن داد، و چون

ص:۵۲۹

نزدیک چراغ بردم دیدم سکّه‌هائی زرد و سرخ است، اوّلین سکّه‌ای که بدستم آمد بر آن نوشته بود: ای ابو محمّد سکّه‌ها پنجاه دینار است، بیست و شش دینار آن برای ادای دین تو است، و بیست و چهار دینار آن برای مخارج خانواده‌ات. گفت: چون صبح شد آن سکّه‌ای که مطلب مذکور در آن بود نیافتم و بقیّه همان طور ۲۶ دینار و ۲۴ دینار بدون کم و کاست باقی بود.

دلالت دیگر:

۳۰- احمد بن هارون فامیّ- رحمه اللَّه- بسند مذکور در متن از موسی بن- عمر بن بزیع روایت کرد که گفت: من دو کنیز داشتم که هر دو باردار بودند، نامه‌ای خدمت حضرت رضا علیه السّلام نوشتم و این مطلب را اطّلاع دادم و از آن حضرت درخواست کردم دعا کند که اولاد این دو، پسر باشد و خدا بمن پسر دهد و مرا بدین عطیّه مفتخر سازد، در پاسخ نامه من مرقوم داشته بود: «بیاری خدای تعالی دعا خواهم کرد»، سپس در نامه دیگری جدای از آن بدین مضمون نوشته بود که:

ص:۵۳۰

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ: خداوند ما و شما را به نیکوترین صحّت و عافیت در دنیا و آخرت، برحمت خویش حفظ فرماید، آگاه باش که امور در دست خداوند عزّ و جلّ است، و تقدیرات خود را بر وفق مصلحت در آن امور جاری میسازد آن طور که خود میخواهد، خداوند فرزندی پسر بتو عنایت خواهد کرد و فرزندی دختر إن شاء اللَّه، پس نام پسر را محمّد بگذار، و نام دختر را فاطمه، بمبارکی و میمنت». وی- رحمه اللَّه- گفت: پس یک پسر و یک دختر برای من متولّد شد همان طور که فرموده بود.

دلالت دیگر:

۳۱- علیّ بن الحسین بن شاذویه مؤدّب- رحمه اللَّه- بسند مذکور در متن از عبد اللَّه بن مغیرة روایت کرد که گفت: من واقفی مذهب بودم و با همین عقیده بحجّ رفتم، چون بمکّه رسیدم بخاطرم گذشت که آیا مذهبم صحیح است یا خیر، پس به «ملتزم»- دیوار بین حجر الاسود و باب خانه- پناهنده شدم، و گفتم: پروردگارا! تو میدانی که حاجتم چیست و چه میخواهم، تو خود به بهترین مذاهب مرا ارشاد و یاری کن، و بر قلبم گذشت که با علیّ بن-

ص:۵۳۱

موسی الرّضا علیهما السّلام ملاقات کنم، پس بمدینه آمدم و در خانه آن حضرت ایستادم و بغلامش گفتم برو بمولایت بگو مردی از اهل عراق بر در است و اذن میخواهد، صدای او علیه السّلام را از درون خانه شنیدم که میفرمود: داخل شو ای عبد اللَّه بن مغیرة، من داخل شده، چون نظرش بمن افتاد فرمود: خداوند دعای تو را مستجاب کرد، و براه راست تو را هدایت نمود، من گفتم: شهادت میدهم که تو حجّت خدا و امین او بر بندگانش هستی.

دلالت دیگر:

۳۲- پدرم- رحمه اللّه- بسند مذکور در متن از داود بن رزین روایت کرد که گفت: از موسی بن جعفر علیهما السّلام نزد من مقداری پول نقد بود، حضرت فرستاد و مبلغی را دریافت کرد و بقیّه را نزد من باقی گذارد، و گفت: هر کس پس از من آمد و ما بقی را طلب کرد در اختیار او بگذار و او امام تو است، و چون آن جناب از دنیا رفت فرزندش علیّ بن موسی علیهما السّلام شخصی را نزد من فرستاد که فلان مبلغ پول نقد نزد توست آن را بفرست، و من هم تمام آن وجه را فرستادم.

ص:۵۳۲

دلالت دیگر:

۳۳- محمّد بن حسن بن ولید- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن علیّ وشّاء روایت کرد که گفت: عبّاس بن جعفر بن محمّد بن اشعث از من خواست که بحضرت رضا علیه السّلام بنویسم و از او تقاضا کنم که نامه‌های عبّاس را بسوزاند مبادا بدست غیر افتد و ایجاد زحمت نماید، امّا قبل از اینکه اطّلاع دهم از آن حضرت نامه‌ای رسید بدین مضمون که: بدوستت بنویس من نامه‌های او را پس از قراءت سوزانیدم.

دلالت دیگر:

۳۴- پدرم- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از احمد بن محمّد روایت کرد که گفت: من با خود فکر کردم که اگر حضور ابی الحسن علیه السّلام رسیدم از او سؤال کنم چقدر از سنّ شما گذشته است، چون بر آن حضرت وارد شدم و در مقابلش نشستم شروع کرد با توجّه خاصّی بصورتم نگریسته و پرسید چند سال از عمر تو گذشته است؟ عرض کردم قربانت شوم فلان مقدار، فرمود: من از

ص:۵۳۳

تو بزرگترم و اکنون چهل و دو سال از عمر من میگذرد، عرضه داشتم فدایت شوم من در نظر داشتم سنّ شما را بپرسم، فرمود: برای تو گفتم.

دلالت دیگر:

۳۵- احمد بن زیاد بن جعفر همدانیّ- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از زرقان مدائنیّ روایت کرد که گفت: بر ابو الحسن حضرت رضا علیه السّلام وارد شده و میخواستم در مورد عبد اللّه بن جعفر پرسشی نمایم، گوید: امام دست مرا گرفت و بر سینه‌ام نهاد- پیش از اینکه من از او سؤال کنم- سپس فرمود: ای محمّد بن آدم براستی که عبد اللّه امام نمی‌باشد، پس به سؤال من پیش از آنکه آن را عنوان کنم پاسخ گفت.

مترجم گوید: «مراد از «عبد اللّه» عبد اللّه افطح است که جماعتی از شیعه او را امام میدانند نه موسی بن جعفر علیهما السّلام را».

ص:۵۳۴

دلالت دیگر:

۳۶- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از هشام عبّاسیّ روایت کرد که گفت: بر علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام وارد شدم و در نظر داشتم از حضرتش درخواست کنم که دعائی برای رفع سردردی که بدان مدّتی مبتلا بودم بکند و نیز دو قطعه پارچه که در آن دو احرام بندم، چون داخل شدم و از مسائلم پرسیدم و او جواب فرمود، حاجتم را فراموش کردم، هنگامی که برخاستم تا بیرون روم و خواستم وداع کنم بمن فرمود: بنشین، من در مقابلش نشستم، دست مبارک خود را بر سر من نهاد و دعائی خواند، بعد دو جامه از جامه‌های خویش طلب کرد و بمن داد و فرمود: در این محرم شو، عبّاسی گوید: در مکّه در پی این بودم که دو جامه سعدیّه خریداری کنم که یکی برای فرزندم باشد، هر چه جستجو کردم آن را که میخواستم در مکّه نیافتم، بمدینه که بازگشتم، بر حضرت وارد شدم و چون وداع کردم و خواستم بیرون آیم حضرت دو جامه سعدیّه آن طور که من طالب بودم خواست، و بمن داد.

ص:۵۳۵

دلالت دیگر:

۳۷- حسین بن احمد بن ادریس- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن موسی روایت کرد که گفت: با ابی الحسن الرّضا علیه السّلام در روزی که هوا کاملا صاف و بی‌ابر بود بسوی بعض املاک آن حضرت علیه السّلام رهسپار شدیم، و چون به بیابان رسیدیم فرمود: آیا با خود بارانی (لباسی که شما را از باران حفظ کند) برداشته‌اید؟ گفتیم: خیر، چه حاجتی به بارانی داریم هوا که ابر نیست و از باریدن باران خبری نیست، فرمود: امّا من با خود آورده‌ام و شما را بزودی باران خواهد گرفت، گوید: جز اندکی نرفته بودیم که ابری در آسمان پدید آمد و بر ما باریدن گرفت، و همه بفکر خود بودیم و احدی از ما باقی نماند مگر اینکه سر تا پایش را باران خیس کرد.

دلالت دیگر:

۳۸- احمد بن محمّد بن یحیی العطّار- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از موسی بن مهران روایت کرد که: بحضرت رضا علیه السّلام نوشته بود که در باره پسر

ص:۵۳۶

نابابش دعا فرماید، در جواب نامه مرقوم فرموده بود که خداوند بتو پسری صالح عطا خواهد کرد. و پسر نابابش مرد، و بعد خداوند فرزندی باو داد.

دلالت دیگر:

۳۹- علیّ بن عبد اللَّه ورّاق- رضی اللَّه عنه- بسند متن از محمّد بن فضیل روایت کرد و گفت: وارد محلّی در یک منزلی مکّه بنام بطن مرّ شدم، در آنجا دردی در پهلو و پای من حادث شد که آن را بعربی «عرق المدینیّ» می‌گفتند، و در مدینه خدمت حضرت رضا علیه السّلام رسیدم، پرسید: ناراحتی و درد تو چیست؟ چرا تو را دردمند می‌بینم؟ عرضکردم وقتی به «بطن مرّ» رسیدم مرض عرق المدینیّ در پهلو و پاهایم پیدا شد، پس آن حضرت اشاره بآنچه در زیر بغل من بود نمود و بکلماتی چند تکلّم فرمود و آب دهان بر آن نهاد، آنگاه گفت: ترا دیگر از این درد رنجی نیست، و بعد نظری به آنچه در پایم بود کرد و فرمود:

ابو جعفر (باقر) علیه السّلام فرمود: هر کس از شیعیان ما ببلائی گرفتار شود و پایداری کند و صبر نماید، خداوند عزّ و جلّ ثوابی همانند اجر هزار شهید در نامه عمل او بنویسد، در قلب خود گفتم: بخدا سوگند از پا درد هیچ گاه تا

ص:۵۳۷

بمیرم شفا نخواهم یافت! راوی از قول او که هیثم بن ابی مسروق است گوید: تا آخر عمر او می‌لنگید.

مترجم گوید: «نباید از بسیاری اجر مبتلا در این خبر تعجّب کرد، زیرا مؤمن در آن حال مانند سرباز در جبهه جنگ در فشار و زحمت و ناراحتی است و بحساب خدای خود میگذارد، و در حقیقت «صبرا علی بلائک» میگوید، و مقاومت میکند، و چون آن را مصلحت الهی میداند ناشکری نمی‌کند و سبب اجر، و قرب خود بخدا میداند، لذا روحیّه را از دست نمی‌دهد و خود را نمی‌بازد، و با کمال شهامت بزندگی آنچنانی خود ادامه میدهد».

دلالت دیگر:

۴۰- پدرم- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن راشد روایت کرد که گفت: بارهائی برای من از اطراف آمده بود، و پیش از آنکه من بارنامه‌ها را بنگرم و توجهی بآن بکنم، فرستاده حضرت رضا علیه السّلام آمد و پیغام آورد که آن حضرت فرموده: دفتری برای من بفرست که من دفتر اصلا در خانه ندارم، گوید: گفتم: چیزی را که خبری از آن ندارم در جستجویش باشم چون او را

ص:۵۳۸

تصدیق نموده‌ام؟ و هر چه گشتم نیافتم و بر چیزی برنخوردم، چون آن فرستاده بازگشت او را صدا زدم که کمی توقف کن و بعض از محموله‌ها را باز کردم دفتری در آن بود که هرگز بدان آگاه نبودم، و لکن میدانستم آن بزرگوار چیزی بدون دلیل طلب نمی‌کند، و آن را برای او فرستادم.

دلالت دیگر:

۴۱- محمّد بن حسن بن ولید- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از ابو محمّد بصریّ روایت کرد که گفت: ابو الحسن علیه السّلام وارد شد و من از او بنامه‌ای اذن خواستم که برای تجارت به مصر روم، در پاسخ نامه نوشت: اکنون صبر کن تا خدا چه بخواهد، گوید: من دو سال تمام سفرم را بتاخیر انداختم و سال سوم بحضور مبارکش نامه ای نوشتم و اذن سفر خواستم، در پاسخ نامه‌ام بمن نوشته بود: بیرون رو، این سفر را خداوند از برای تو خیر و مبارک گردانید، و امر تغییر خواهد کرد، گوید: من خارج شدم و خیر بسیاری بردم و در بغداد هرج و مرج شد و در آن زمان من از آن فتنه خلاصی یافتم.

ص:۵۳۹

دلالت دیگر:

۴۲- احمد بن محمّد بن یحیی العطّار- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از احمد بن عبد اللّه کرخیّ روایت کرد که گفت: فرزندانم زنده نمی‌ماندند و بیش از ده پانزده تن از اولاد من همه فوت شدند تا سالی بحجّ رفتم و بر ابو الحسن الرّضا علیه السّلام داخل شدم و او با لباس رنگی بسوی من بیرون شد، من سلام کردم و دست آن حضرت را بوسیدم، و مطالبی از وی پرسیدم، بعد راجع به مرگ بیشتر فرزندانم اظهار ناراحتی کردم، حضرت مدّتی بفکر فرو رفت، و بسیار دعا کرد، آنگاه بمن رو کرده فرمود: من امیدوارم از اینجا که بازگشتی و مراجعت کردی برایت حملی باشد و پس از آن فرزندی پس از فرزندی باشد و در ایام حیاتت از ایشان بهره بری، و خداوند متعال هر گاه بخواهد دعائی را مستجاب گرداند، برآورده میکند، و او بر هر چیزی قادر است، گفت: از حجّ مراجعت کردم و بمنزل آمدم و عیالم که دختر خالویم بود حامله بود و برایم پسری آورد و نام او را ابراهیم نهادم، و پس از چند سال مجددا باردار گشته و فرزندی پسر آورد که نام او را محمّد گذاردم و کنیه‌اش را ابو الحسن نهادم. و ابراهیم سی و چند

ص:۵۴۰

سال عمر کرد و محمّد بیست و چهار سال، و هر دو مریض شدند، و من بحجّ رفتم و بازگشتم و هر دو بیمار و علیل بودند، و پس از بازگشت من دو ماه گذشت که در اوّل ماه بعد ابراهیم فوت کرد و پس از او در آخر همان ماه محمّد، و راوی افزود: خود احمد بن عبد اللّه کرخیّ پس از آن دو، یک سال و نیم زنده بود و از دنیا رفت و هیچ یک از فرزندان او قبل از آن دو چند ماه بیشتر عمر نمی‌کردند.

دلالت دیگر:

۴۳- محمّد بن موسی بن متوکّل- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از سعید بن سعد روایت کرده که گفت: ابو الحسن علیه السّلام بمردی نظر افکند و فرمود: ای بنده خدا بآنچه میخواهی پس از تو انجام شود وصیّت کن، و خود را آماده آن چیزی که ناچار در آن واقع میشوی (یعنی مرگ) بساز، و همان طور که فرموده بود شد و مرد پس از سه روز دار فانی را وداع گفت.

دلالت دیگر: () ۴۴- احمد بن زیاد بن جعفر همدانیّ- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در

ص:۵۴۱

متن از محمّد بن عبد اللَّه «۱» هاشمی روایت کرد که گفت: من روزی بر مأمون وارد شدم، مرا بنشاند، و دیگران را فرمانداد بیرون رفتند، و طعام طلبید، و با هم صرف کردیم، و بعد خود را خوش بو و پاکیزه نمودیم، آنگاه امر کرد پرده‌ای زدند و رو کرد بکسی که در پشت پرده بود و گفت: ترا بخدا سوگند شعری که در رثای (مرثیه) آنکه در طوس بود و از دنیا رفت خوانده‌ای را برخوان، زنی شروع کرد بخواندن: گوارا باد برای طوس و آن کس که در آن رحل اقامت افکند از خاندان مصطفی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله که غروب کردنش اینجا برای ما حزن و ماتم بپا کرد.

راوی گفت: مأمون پس از شنیدن این مرثیه گریست، و مرا گفت: ای عبد اللَّه! آیا مرا اهل بیتم و اهل بیت تو سرزنش می‌کنند که علیّ بن موسی الرّضا را در اینجا علم و شاخصی نهادم؟! بخدا سوگند برای تو حدیثی نقل کنم که از آن بشگفت آئی، روزی نزد وی رفتم و گفتم: قربانت گردم پدرانت موسی بن جعفر و جعفر بن محمّد، و محمّد بن علیّ و علیّ بن الحسین علیهم السّلام بودند، و نزد آنان بود علم آنچه گذشته و آنچه تا روز قیامت خواهد شد. و اکنون

---

(۱)- در غالب نسخ پدر بجای پسر و پسر بجای پدر ثبت شده، و شخص مزبور محمّد بن عبد اللَّه افطس میباشد که در اغلب نسخ اشتباه ثبت شده است.

ص:۵۴۲

تو وصیّ و وارث آنانی و علم ایشان نزد توست، و مرا بسوی تو حاجتی است، فرمود: بگو چه حاجت داری، عرضکردم این کنیزم «زاهریّة» که در صفا و حسن و اخلاق برگزیده و خاصّ من است، و بر او کسی را مقدّم نمیدارم، چند بار تاکنون آبستن شده و سقط نموده، و اکنون هم حامله است، مرا راهنمائی کن به چیزی که او را معالجه کند تا سالم شود و فرزندش را بی‌آفت بزاید، فرمود: از اینکه سقط میکند نگران مباش، چون او شفا می‌یابد و پسری می‌آورد که شبیه‌ترین مردم است بمادرش و انگشت کوچکی در دست راست، زائد دارد بدون بند، و نیز در پای چپش انگشتی بدون بند زیاده است، من در قلبم گفتم:

خداوند بر هر چیزیی تواناست، کنیز مزبور پسری زائید که از هر کس بمادرش شبیه‌تر بود، و در دست راستش انگشت کوچکی روئیده بود که دارای بند نبود، و همچنین در پای چپش انگشتی زیاده بود که بند نداشت همان طور که حضرتش علیه السّلام فرموده بود. پس کیست که مرا ملامت کند در اینکه او را علم نمودم و نشانه‌اش قرار دادم. (راوی گفت:) در این حدیث مطالب بیشتری بود که من آن را کوتاه کردم، و لا حول و لا قوّة إلّا باللَّه العلیّ العظیم.

ص:۵۴۳

مصنّف کتاب- رحمه اللَّه- گوید: علم و آگاهی حضرت رضا علیه السّلام به این واقعه از طریق همان صحیفه‌ای است که توسّط پدرانش از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به او رسیده بود، و آن این بود که جبرئیل از جانب خدا اخبار خلفاء و اولاد ایشان

را از بنی امیّه و بنی عبّاس، و حوادثی که در روزگار آنان رخ خواهد داد همه و هر چه را که بدست آنان اجرا خواهد شد همه را برسول خدا صلی اللّه علیه و آله اطّلاع داد، و لا حول و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

باب ۴۸ اثبات حجّیت آن حضرت بقبول نفرینش در حق «بکّار بن عبد اللّه بن مصعب» که بدو ستم کرده بود

۱- ابو علیّ حسین بن احمد بیهقیّ بسند مذکور در متن از علیّ بن محمّد نوفلی روایت کرد که گفت: مردی از اولاد أبی طالب زبیر بن بکّار را در باره موضوعی بین قبر و منبر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله قسم داد، و زبیر سوگند یاد کرد و مبتلا شد به بیماری برص، که من در ساقها و پاهایش برص فراوان را ملاحظه

ص:۵۴۴

کردم، و پدرش بکار بن علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام در موردی ستم کرد و حضرت او را نفرین کرد و در دم سنگی از ساختمان بلندی بر بکّار فرود آمد و گردن او را شکست، و امّا پدرش عبد اللّه بن مصعب پیمان نامه یحیی بن عبد اللّه ابن حسن را درید، و در حضور هارون باو اهانت کرد و گفت: ای امیر المؤمنین او را بکش زیرا که او را امانی نیست و این عهدنامه نادرست است، و یحیی برشید گفت: او خود چندی پیش با برادر من خروج کرده بود و امروز طرفداری میکند، و اشعاری از او که دلیل کلام یحیی بود خواند، عبد اللّه انکار کرد که از من نیست، یحیی او را به مباهله دعوت کرد و گفت: برخیز و رو بقبله بگو: از حول و قوّه خدا بیزارم اگر دروغ گویم، و من اشعار را نگفته‌ام و اگر دروغ گفته‌ام خداوند مکافات من که هلاکت من است بدهد، و در همان مجلس تب عارضش شد و پس از سه روز جان سپرد و قبرش چندین بار بزمین فرو نشست.

مؤلّف گوید: خبر را بیهقیّ مفصّل نقل کرده است ولی من آن را مختصر کردم باین مقدار.

مترجم گوید: «بکّار بن عبد اللّه بن مصعب بن ثابت بن عبد اللّه بن زبیر یکتن از کارگزاران بنی العبّاس است که در زمان هارون حاکم مدینه بوده، و پدرش عبد اللّه در زمان مهدی عبّاسی حاکم یمامه بوده، و مرثیه‌ای در رثای مهدی عبّاسی دارد».

ص:۵۴۵

باب ۴۹ اثبات حجّیت آن حضرت در پیشگوئی او که: بغداد را نمی‌بیند و بغداد هم او را نخواهد دید

۱- ابو علیّ بیهقیّ بسند مذکور در متن از محمّد بن ابی ابی عبّاد روایت کرد که گفت: روزی مأمون بحضرت رضا علیه السّلام گفت: بیاری خدا ببغداد که وارد شدیم چنین و چنان میکنیم، حضرت علیه السّلام فرمود: تو ای امیر المؤمنین ببغداد میروی، و چون مجلس از أغیار خالی شد، من عرضکردم: من کلامی شنیدم که موجب اندوهم شد و آن مطلب را گفتم، فرمود: آخر ای حسین مرا با بغداد چکار، نه من او را می‌بینم و نه او هرگز مرا خواهد دید.

باب ۵۰ اثبات حجّیت آن حضرت به اجابت دعایش در حقّ آل برمک

۱- پدرم و استادم محمّد بن حسن بن ولید- رحمهما اللّه- بسند مذکور در

ص:۵۴۶

متن از محمّد بن فضیل روایت کردند که گفت: در آن سالی که هارون به آل برمک خشم گرفت و بقتلشان فرمان داد در آغاز کار، امر بقتل جعفر بن یحیای برمکیّ را کرد و پدرش را بزندان افکند، و بر برامکه وارد شد آنچه که وارد شد، امام هشتم علیه السّلام در روز عرفه ایستاده بود و دعا می‌کرد، سپس سر مبارک خویش را حرکت همی داد، از وی سبب آن را پرسیدند، فرمود: من برامکه (جعفر و پدرش) را نفرین میکردم برای ستمی که بر پدرم علیه السّلام روا داشتند، و خداوند امروز دعایم را در باره ایشان مستجاب فرمود، و چون بخانه مراجعت فرمود آنقدر نگذشت که (برامکه گرفتار شدند) و جعفر و پدرش یحیی بعذاب مبتلا شدند و وضع آنها واژگون شد.

۲- محمّد بن موسی بن متوکّل- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از مسافر (ابو مسلم از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السّلام) روایت کرده گفت: من با حضرت رضا علیه السّلام در منی بودیم که یحیی بن خالد با جماعتی از برمکیان بر ما گذر کردند، امام علیه السّلام فرمود: بیچاره و بدبخت این گروه که نمیدانند در این سال چه بر سرشان خواهد آمد؟ سپس گفت: آه، وا عجبا از این امر که من و

ص:۵۴۷

هارون مانند این دوئیم- و انگشتان خود را بیکدیگر چسبانید-! مسافر گوید:

بخدا سوگند من معنی این کلام را نفهمیدم تا زمانی که او را در جنب هارون بخاک سپردند.

۳- عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوریّ بسال ۳۵۲ بسند مذکور در متن از موسی بن مهران روایت کرد که: از جعفر بن یحیی شنیدم که میگفت:

عیسی بن جعفر بن هارون هنگامی که از رقّه به مکّه میرفت میگفت: سوگندی را که در باره آل ابی طالب خورده‌ای فراموش نکن، تو قسم خوردی که اگر احدی پس از موسی بن جعفر ادّعای امامت کند گردنش را بزنی، اینک این علیّ بن موسی پسر او است که مدّعی امامت است، و در باره وی همان گویند که در باره پدرش میگفتند، هارون نظری تند بوی کرد و گفت: چه میگوئی، نظرت چیست؟

میخواهی همه را بکشم! موسی بن مهران گوید: چون من این را شنیدم نزد آن حضرت رفته جریان را گفتم، امام علیه السّلام فرمود: من چه کار بآنان دارم؟ بخدا سوگند قدرت آن را ندارند

ص:۵۴۸

کاری در حقّ من انجام دهند.

۴- احمد بن زیاد همدانیّ- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از صفوان ابن یحیی روایت کرده گفت: چون موسی بن جعفر علیهما السّلام از دنیا رفت، و حضرت رضا علیه السّلام در امر امامت صحبت میکرد، از این جهت بر او ترسیدیم و من بآن حضرت عرضکردم: شما امر بزرگی را آشکار میکنید، و ما از این ستمگر میترسیم، فرمود: هر چه میتواند انجام دهد و توان خود را بکار برد، راهی بر من نخواهد داشت، صفوان گوید: شخص موثّقی بمن گفت: یحیی بن خالد برمکیّ بآن جبّار (رشید) گفت: این علیّ پسر موسی است که در جای او نشسته و مردم را بامامت خویش دعوت می‌کند، گفت: چه بهره برده‌ایم از کشتن پدرش، نظر داری همه را بکشیم؟! بدون شکّ برامکه با خاندان رسول اللّه دشمن بودند و عداوت با ایشان را آشکار میکردند.

مترجم گوید: «برامکه خانواده‌ای ایرانی الاصل بودند، نسبت آنان به برمک نامی میرسد که چنان که گفته‌اند در بلخ متصدّی بتکده نوبهار بوده و ریاست داشته و پسرش خالد ابتدا بدربار عبد الملک بن مروان آمد و ندیم او شد و پایه‌ای بلند یافت، و در عهد هشام بن عبد الملک اسلام آورد و

ص:۵۴۹

بعدا از سران سپاه ابو مسلم خراسانی شد و پس از زوال حکومت بنی امیّه بنزد ابو العبّاس سفّاح آمد و سمت وزارت یافت، و یحیی پسرش مربی هارون الرّشید بود او مردی کیّس و تیزهوش و سخیّ بود که گفته‌اند:

استقرار و عظمت دولت عبّاسی از حسن تدبیر و سیاست عجیب این مرد و فرزندش جعفر بن یحیی بود که وزارت هارون الرّشید را بعهده داشت، و در احوالات وی و پدرش کتابهای بسیاری نوشته‌اند، و از روایات ما چنین پیداست که علاقه‌ای به خاندان رسالت نداشتند، و لو بگوئیم دشمن آشکار هم نبودند، ولی علاقه مفرطی به دشمنان اهل بیت علیهم السّلام که عبّاسیانند داشتند، و همین مقدار، نفرین حضرت رضا علیه السّلام را ایجاب می‌کند».

باب ۵۱ اثبات حجّیت آن حضرت باخبار او بمحلّ دفنش بجنب هارون

۱- احمد بن زیاد همدانیّ- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از موسی ابن مهران روایت کرد که گفت: دیدم در مسجد مدینه هارون در منبر خطبه می‌خواند، و علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام آنجا بود، فرمود: آیا خواهید دید من و او هر دو در یک جا دفن می‌شویم.

۲- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از

ص:۵۵۰

محمّد بن فضیل روایت کرد که گفت: من از کسی که از حضرت رضا علیه السّلام نقل میکرد روایت میکنم که آن حضرت در منی یا عرفات در حالی که به هارون مینگریست میفرمود: من و او این طور دفن میشویم- و دو انگشت سبّابه خود را کنار هم

آورد ولی- ما نمی‌دانستیم مرادش چیست، تا اینکه امر او در طوس چنان که شد بانجام رسید، و مأمون گفت: او را در کنار قبر پدرم بخاک سپارید.

باب ۵۲ اخبار آن حضرت- علیه السّلام- به کشته‌شدنش با سمّ و دفن‌شدنش در کنار قبر هارون

۱- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از عبد السّلام هرویّ روایت کرد که گفت: از امام هشتم علیهما السّلام شنیدم میفرمود: مرا بمظلومی و ستم با زهر می کشند و در کنار قبر هارون دفن میکنند، و خداوند تربت قبر مرا زیارتگاه و محلّ آمد و رفت شیعیان و محبّانم قرار خواهد داد، پس هر کس مرا در غربتم زیارت کند، بر من در روز قیامت زیارت او واجب می‌شود، قسم بآن کس که محمّد صلی اللّه علیه و آله را به نبوّت گرامی داشت، و او را بر

ص:۵۵۱

تمامی خلقش برگزید، هیچ یک از شما در کنار قبر من دو رکعت نماز نگذارد جز آنکه مستحقّ آمرزش پروردگار عزّ و جلّ گردد در آن روز که (پاداش) او را ملاقات کند و با جزای او روبرو شود، سوگند به کسی که ما را پس از محمّد صلی اللّه علیه و آله به امامت منصوب فرمود، و وصایت پیامبر را بما اختصاص داد که:

زوّار قبر من گرامی ترین افرادند نزد خدا در قیامت، و هیچ مؤمنی نیست که مرا زیارت کند و بر غریبی من اشک ریزد و قطره‌ای از آن روی او را ترک کند، مگر آنکه خداوند جسم و پیکر او را بر آتش دوزخ حرام کند.

باب ۵۳ صحّت فراست آن حضرت- علیه السّلام- و شناسائی او اهل ایمان و اهل نفاق را

۱- پدرم- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از ابن ابی نجران روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السّلام به بعض یاران خود نامه‌ای نوشت و بر من خواند که مضمونش این بود: ما شخص را چون ببینیم بشناسیم و بدانیم که آیا

ص:۵۵۲

حقیقتا مؤمن است یا منافق، یعنی حقیقت ایمان و حقیقت نفاق او را بدانیم.

باب ۵۴ معرفت و آگاهی آن جناب علیه السّلام به جمیع لغات و زبانها

۱- پدرم- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از یاسر خادم روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السّلام غلامانی داشت که از اهل صقلب بودند (شهریست در بلغارستان) و پاره‌ای رومی، و حجره حضرت نزدیک به ایشان بود، شبی از شبها حضرت شنید بزبان صقلبیّ و رومیّ می‌گویند: ما، در بلاد خودمان سالی یک بار خون میگرفتیم، اکنون در اینجا هیچ سال خون نگرفته‌ایم، چون صبح شد حضرت بعض اطبّاء را گفت: از فلان غلام فلان رگ را بزن و خون بگیر، و از فلان غلام فلان رگ

را و از غلام دیگر فلان رگ را، سپس بمن گفت: ای یاسر تو رگ نزن، لکن من توجّه نکردم و خون گرفتم (و بدین جهت) دستم آماس کرد و کبود شد، از من پرسید تو را چه شده؟ عرضکردم:

رگ زدم، فرمود: مگر تو را از این کار نهی نکردم؟ اکنون دست خود را پیش

ص:۵۵۳

آر، من دستم را پیش بردم حضرت دست خویش را بر آن بمالید و بر آن آب دهان گذارد، آنگاه فرمود: شبها غذا مخور، من هم تا توانستم شبها غذا نخوردم و (هر گاه) غفلت (می) کردم و شب چیزی میخوردم آن ناراحتی عود میکرد.

۲- پدرم- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از داود بن قاسم جعفری روایت کرد که گفت: من با حضرت رضا علیه السّلام هم غذا میشدم، گاهی بزبان صقلبیّ و فارسیّ بعض غلامان خود را میخواند، و بسا میشد که من غلام خود را برای کاری نزد آن حضرت میفرستادم و با زبان فارسی تکلّم میکرد، و حضرت میدانست، و بعض اوقات فهم کلام عجمیّ بر غلامش گران می‌آمد و علیه السّلام خود برای غلام توضیح میداد.

۳- احمد بن زیاد همدانیّ- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از ابو الصّلت هرویّ روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السّلام با افراد بزبان خودشان گفتگو میکرد، و بخدا قسم فصیحترین مردمان و عالمترین اشخاص بهر زبان و لغتی بود، روزی بحضرتش عرضکردم: یا ابن رسول اللّه! من در

ص:۵۵۴

شگفتم از اینکه شما بتمامی لغات با اختلافاتی که دارند این طور تسلّط و آگاهی دارید، فرمود: ای پسر صلت من حجّت خدا بر بندگان اویم، و خداوند حجّتی بر قومی نمی‌انگیزد که زبان آنان را نفهمد و لغاتشان را نداند، آیا این خبر بتو نرسیده است که امیر المؤمنین علیّ علیه السّلام فرمود:

«اوتینا فصل الخطاب»

(ما داده‌شده‌ایم نیروی داوری و سخن قاطع را)، پس آیا این نیرو جز معرفت بهر لغتی است؟.

باب ۵۵ باب حجّیت آن حضرت علیه السّلام بپاسخهائی که قبل از سؤال به حسن بن علیّ وشّاء داد

۱- پدرم- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن علیّ وشّاء روایت کرد که گفت: من مسائل بسیاری را بصورت یادداشت نوشته بودم و بهمراه خود آنها را همیشه برمیداشتم، و قبل از اینکه به امامت علیّ بن موسی علیهما السّلام قطع داشته باشم آن یادداشتها را بصورت کتابی در آورده بودم که حاوی

ص:۵۵۵

روایاتی از پدرانش علیهم السّلام و غیر آنان بود، و میخواستم که او را بیازمایم و در باره امامتش تحقیقی بعمل آورده باشم، لذا کتاب را با خود برداشته و در آستین پنهان کردم و بسوی منزل او روان شدم و دوست داشتم که وقتی با حضرت تنها باشم و کتاب را باو بدهم و نظرخواهی کنم، و بدانم تا چه حدّ قدرت علمی دارد، لذا در کناری از فضای خانه‌اش نشستم و بفکر طلب اذن بودم و بر در حجره جماعتی نشسته و با یک دیگر گفتگو داشتند و همین طور که من بفکر چاره‌ای برای تشرّف بحضورش بودم، ناگاه غلامی با کتابی که آن را در دست داشت بیرون آمد و با صدای بلند گفت: حسن بن علیّ وشّاء پسر دختر الیاس بغدادی کیست؟ من برخاسته گفتم: منم، چه میخواهی؟ گفت: من مأمور شده‌ام این کتاب را بتو بدهم، بگیر آن را، من آن کتاب را گرفته و برون شدم و بگوشه‌ای نشستم و کتاب مزبور را مطالعه کردم، بخدا سوگند تمام مسائلی که خود در یادداشتهای خود ثبت کرده بودم که بپرسم همه را عنوان کرده و پاسخ داده بود، و از آن پس قطع پیدا کردم که او امام است، و مذهب وقف را رها کردم.

دلالت دیگر:

۲- پدرم- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از حسن وشّاء روایت کرده

ص:۵۵۶

که گفت: ابو الحسن علیه السّلام غلامش را با رقعه‌ای نزد من فرستاد که در آن نوشته بود جامه‌ای که از بافت فلانجا، از نوع فلان، برنگ فلان میباشد را برای من بفرست، من نامه‌ای نوشتم و بآن غلام گفتم: خدمت آن حضرت از قول من عرض کند که با چنین خصوصیّات جامه‌ای نزد من موجود نیست، و این قسم جامه‌ای نمی‌شناسم و نزد من نیست، فرستاده رفته بازگشت و گفت:

میفرماید: نزد تو هست، بیشتر جستجو کن می‌یابی، عرضکردم من گشته‌ام چنین جامه‌ای در اینجا نیست، فرستاده رفت و بازگشت و گفت: بگرد پیدا خواهی کرد، ابن وشّاء گوید: مردی نزد من چنین لباسی برای فروش گذارده بود و من فراموش کرده بودم، کاوش کردم و هر چه بود زیر و رو کردم تا چشمم بدان افتاد و در جامه‌دانی زیر لباسها آن را یافتم، و نزد آن جناب فرستادم.

دلالت دیگر:

۳- احمد بن زیاد همدانی- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از صفوان

ص:۵۵۷

ابن یحیی روایت کرده که گفت: من نزد حضرت رضا علیه السّلام بودم که حسین بن- خالد صیرفیّ وارد شد و عرض کرد: قربانت گردم من خیال دارم به أعوص بروم، امام فرمود: هر جا که بعافیت و امن دست یافته‌ای ملازم آنجا باش (یعنی رفتنت صلاح نیست) و حسین بن خالد توجهی بفرمایش آن بزرگوار نکرد و بدان سو رهسپار شد، در راه راهزنان بر او ریختند و

آنچه با او بود ربودند و بردند. («اعوض» در پاره‌ای از نسخ «اعوص» بصاد بدون نقطه است، و ظاهرا این صحیح باشد که یا مکانی است در چند فرسخی مدینه، و یا صحرائی است در دیار بنی باهله، و اما «اعوض» با ضاد با نقطه نام درّه‌ای میباشد، نه اسم شهر و دیار).

باب ۵۶ جواب آن حضرت به سؤال ابو قرّه دوست جاثلیق

۱- احمد بن زیاد همدانیّ- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از صفوان ابن یحیی روایت کرد که گفت: ابو قرّه دوست جاثلیق از من خواست که او را بمجلس حضرت رضا علیه السّلام ببرم، من در این باره اذن طلبیدم، فرمود: او را بیاور،

ص:۵۵۸

و چون بر آن بزرگوار وارد شد، فرش زیر پای آن حضرت را بوسید، و گفت: رسم دین ما این است که با اشراف اهل زمان خود چنین رفتار کنیم، خدای شما را بسلامت دارد، اکنون بفرمایید: نظر شما در باره فرقه‌ای که ادعائی دارد، و فرقه دیگری از غیر ایشان که خود به عدالت معرّفی شده‌اند آنان را در ادّعایشان تصدیق میکنند؟ حضرت فرمودند: ادّعایشان ثابت است، مرد گفت: فرقه دیگری ادعائی دارند، و شاهدی پیدا نمی‌کنند که آنان را تصدیق کند مگر از خودشان، اینان چه؟ فرمود: ادعایشان مردود است. مرد گفت: اینک ما و شما، ما ادّعا میکنیم که عیسی روح اللّه و کلمه اوست که به مریم القاء نمود، مسلمانان با ما در این ادّعا موافقند و ما را تصدیق می‌کنند، ولی مسلمانان مدعی آنند که محمّد پیامبر و فرستاده خدا است و ما آنان را تصدیق نمی‌کنیم، و آنچه را که هر دو فرقه موافقند، بر آنچه یک فرقه فقط ادّعا می‌کنند برتری دارد، حضرت پرسید: اسم تو چیست؟ گفت: یوحنّا، فرمود: ای یوحنّا ما به عیسی بن مریم و روح اللّه و کلمه خدائی ایمان داریم که به محمّد صلی اللّه علیه و آله ایمان داشته و مژده آمدن او را داده است و خود اقرار کرده باشد که بنده است و پروردگاری دارد، پس اگر آن عیسی که تو به او اقرار داری این چنین نیست که به محمد ایمان آورده باشد و اقرار بعبودیّت کرده و خدا را پروردگار خود بداند،

ص:۵۵۹

ما از چنین عیسائی بیزاریم! پس کجا بر آن اجماع داریم؟ ابو قرّه برخاست و به صفوان بن یحیی گفت: برخیز! این مجلس ما را بی‌نیاز نکرد و ما بسود و نفع خود از آن بهره نبردیم و ثمر بخش برای ما نبود. (ظاهرا متن «أغنا عنّا» بوده تغییر یافته).

باب ۵۷ سخنان آن حضرت- علیه السلام- در موضوع امامت با یحیی بن ضحّاک نزد مأمون

۱- ابو علیّ حسین بیهقیّ از محمّد بن یحیی الصّولیّ روایت کرد که گفت:

از حضرت رضا علیه السّلام خبری نقل شده که به الفاظ مختلف آمده و سندی که من آن را معتبر بدانم برای آن نیافتم، و با الفاظ گوناگونی آن را دیدم جز اینکه آن را می‌آورم و معنای آن را نقل میکنم هر چند الفاظش اختلاف دارد:

مأمون در باطن میخواست که حضرت رضا علیه السّلام در بحث با کسانی که روبرو می‌شود عاجز ماند و حریفش بر او غلبه کند، اگر چه در ظاهر غیر این را مینمود، فقهاء و علمای اهل کلام نزد او گرد آمدند، و در خفا به آنان گفته بود

ص:۵۶۰

راجع به مسأله امامت با او بحث کنید و مناظره شما حول این مبحث دور زند، چون مجلس آماده شد، حضرت بآنان گفت: شما یکتن را از میان خود انتخاب کنید که او از جانب شما با من صحبت کند، که هر چه بر او لازم آید بر همه شما لازم آمده باشد، آنان از میان حاضران مردی را بنام یحیی بن ضحاک سمرقندیّ که در خراسان همانند نداشت معرّفی کردند، حضرت باو فرمود: از هر چه میخواهی بپرس، گفت: راجع به امامت میپرسم، شما چگونه ادّعای امامت میکنی برای کسی که امامت نکرد، و رها میکنی کسی را که امامت کرد و مردم هم به امامتش رضایت دادند؟ امام علیه السّلام فرمود: ای یحیی! بگو آنکه تصدیق می‌کند کسی را که او خود را تکذیب می‌کند، و آنکه تکذیب می‌کند کسی را که خود را راستگو میداند کدام یک از این دو حقّند و درستکار و بواقع رسیده‌اند، و کدامین باطل و خطاکار؟ یحیی ساکت شد، مأمون به او گفت:

جواب بده، گفت: امیر المؤمنین مرا از جواب این سؤال معاف بدارد، مأمون گفت: یا ابا الحسن ما مقصود شما را از سؤال فهمیدیم، امام فرمود: اکنون باید یحیی خبر دهد که از رهبرانش کدام خود را تکذیب کردند و کدام تصدیق؟ و اگر میپندارد که آنان تکذیب کردند پس کذّاب شایسته امامت نیست، و اگر میپندارد تصدیق کردند، پس از جمله ایشان اولی است که گفته

ص:۵۶۱

است: من بر شما ولایت یافتم و امّا بهترین شما نیستم، و آنکه پس از وی بود در باره‌اش گوید که بیعت با اوّلی اشتباه بود، هر کس بمثل این کار بعد از این رفتار کند او را بکشید، بخدا سوگند نپسندید و راضی نبود برای کسی که عمل آنان را تکرار کند مگر بقتل و کشته شدن! پس کسی که بهترین مردم نیست- در حالی که بهتری نخواهد بود مگر بصفات و خصوصیاتی که یکی از آنها علم است، و یکی جهاد و کوشش و دیگر فضائل و در او نبود- و هر کس بیعت با او بامامت لغزش و اشتباه باشد که موجب کشتن کسی باشد که مثل آن را تکرار کند، چگونه امامتش برای دیگران مورد قبول باشد و وضع او این باشد؟ سپس خود روی منبر گفت: مرا شیطانی است که بر من عارض می‌شود هر گاه او از طریق مستقیم مرا بکجی کشانید شما مردم مرا براه راست آورید، و هر گاه خطائی از من سرزد ارشادم کنید، بنا بر این اینان بقول خودشان امام نیستند چه راست بگویند چه دروغ، یحیی دیگر جوابی نداشت، و مأمون در عجب شد و عرضکرد یا ابا الحسن در روی زمین کسی نیست که این طور نیکو سخن گوید جز شما! مترجم گوید: «باید توجه داشت که مقصود از نقل این روایات اثبات

ص:۵۶۲

صحّت آن اصل میباشد که امامیّه بر آن عقیده‌اند و گویند که امام باید از جانب خداوند تعیین شود، تا فرد شایسته واقعی بوده، و دارای صفات کمال که لازمه امامت است، باشد تا بتواند وظیفه امامت را (که ایجاد أمنیّت و نگهداری از تمام مواهبی است که خداوند برای رشد و بکمال رساندن افراد بشر و بروز استعدادات خدادادشان مرحمت فرموده است، و نیز از بین بردن تمام

ناامنیها و نادرستیها و نابجائی‌ها و ستمگریها و آنچه موجب عدم رشد و کمال است، و بالأخره گسترش عدل و داد در سراسر گیتی است آن طور که خدا فرموده و برای آن احکامی معیّن کرده است) و خلفای تعیینی از جانب خلق چه عادل باشند و چه نباشند مسلّما و بلا شکّ قدرت این کار را که گفته شد ندارند. اگر خیلی کوشش کنند تنها در منطقه‌ای که در زیر فرمان دارند بتوانند از خونریزی و ستمکاری تا حدی جلوگیری کنند، و امّا گسترش عدل در تمام جهان و برشد رساندن استعدادات تا سرحد فعلیّت، از هیچ کس جز آنکه خدا می‌داند و خود او را ولیّ دیگران قرار میدهد ساخته نیست، و شیعه امامیّه حرف و سخنش این است و بس، و مخالفین آنان خود یقین دارند که هیچ یک از خلفا چه آنان که مردم انتخاب کردند و چه آنان که با قدرت زور سر کار آمدند اگر بعکس نبودند توانائی این خواسته بشریّت را هم نداشتند. در زمان خلیفه دوم کشورها گشوده شد و مسلمین فتوحاتی کردند، ولی عدل و دادگری صحیح در خود مدینه که مرکز خلافت اسلامی بود انجام نمی‌شد و مهاجر بر انصار در اخذ حقوق برتری داشتند و عرب بر عجم در مبلغ حقوق با تساوی عمل برتری فاحش داشت، چنان که مؤرّخین آن را ثبت کرده‌اند، البتّه عدل عمل میشد امّا نه واقعی بلکه عدل قراردادی که مخالف صریح آیه شریفه إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ

ص:۵۶۳

قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ است. و نیز کلام درربار رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در فتح مکّه که فرمود:

«لیس لأحد فضل الّا بدین و تقوی»،

و یا کلام دیگرش که فرمود:

«الا لا فضل لعربیّ علی عجمیّ و لا لعجمیّ علی عربیّ و لا لأسود علی أحمر، و لا لأحمر علی اسود إلا بالتّقوی».

یعنی برتری افراد بتقوا است، که آنهم امریست باطنی و جز خدا از آن آگاه نیست، و آیه شریفه لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ- الآیة مربوط به أجر اخروی است و ربطی بحقوق اجتماعی ندارد، و کاملا احمقانه است کسی این طور فکر کند که عرب برای اینکه متقی‌تر است باید حقوق و سهم او از عجم زیادتر باشد.

باری، یک نمونه از هزار نقل شد تا بدانند که مقصود شیعه امامیه چیست و چه میگوید، امامت در اصول تشیّع از نبوّت مرتبه‌اش بالاتر است بحکم صریح قرآن که فرموده است: ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ، فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ. امّا امام باید حافظ قرآن و سنت و امنیّت مسلمین باشد و مسئولیّت او بسیار سنگین و سختتر از مسئولیّت نبیّ است، خلیفه و امام در روی زمین کار و وظیفه‌اش حفظ جان و عرض و مال و حقوق همه خلائق حاضرین و آیندگان است، و برشد مقدر رسانیدن، و کمال آنها است در دین و دنیایشان، و این کار کار هر مدّعی نخواهد بود جز آن کس که با کتاب خدا کاملا آشنا و با سنّت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله همدم باشد تا با برطرف کردن ظلمت جهل، و با توجه دادن دلها بسوی کمال مطلق و طلب رسیدن برشد و بازگشت به سوی حقّ، و تدبیر صحیح در تمامی امور و جلوگیری از ظلم و ستم، و کوشش مدام برای گسترش عدل در جهان وظیفه الهی و مردمی خویش را انجام داده باشد.

آری همه کوشش امامیّه اینست که این معنی را مسلمین بفهمند تا فرق میان علیّ علیه السّلام و دو خلیفه قبل از او چه بود بدانند و کدامیک بسنّت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله رفتار می‌کردند، نه به اجتهاد سیاسی خود در مقابل نصّ، این برای این بود که دانسته شود حکومت عدل الهی را جز آنکه خداوندش برگزیند أحدی لیاقت نخواهد داشت، و حکومت اسلامی حکومت عدل واقعی است نه حکومت عدل شعاری، وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی».

باب ۵۸ گفتگوی آن حضرت با برادرش زید، هنگامی که در مجلس مأمون فخر میفروخت، و سخنان آن حضرت در باره بدرفتاری با شیعیان

۱- محمّد بن احمد سنانی بسند مذکور در متن از حسن بن موسی الوشّاء بغدادی روایت کرد که گفت: من در خراسان در مجلس علی بن موسی الرّضا- علیه السّلام- بودم و زید بن موسی در آنجا حاضر بود و بجماعت حضّار، فخر میفروخت که ما چنین و چنانیم، و ابو الحسن علیه السّلام که با دیگران مشغول گفتگو بود سخنان زید را شنید و رو باو کرده گفت: ای زید! آیا حرفهای نقّالان کوفه

تو را مغرور کرده و فریب خورده‌ای که روایت میکنند: «فاطمه علیها السّلام عفّت خود را حفظ کرد و خداوند آتش را بر ذریه او حرام نمود»؟ بخدا سوگند این امر جز برای حسن و حسین و فرزندان بلا واسطه آن حضرت خاصّه و لا غیر، نیست، اما اینکه موسی بن جعفر علیهما السّلام پدرت اطاعت خدا کند، روزها را روزه بگیرد و شبها را بنماز و عبادت پردازد و تو معصیت و نافرمانی خدا کنی، سپس در روز رستاخیز هر دو در عمل مساوی باشید و جزای هر دو بهشت باشد، پس بدون تردید تو عزیزتر از او در نزد خدا باشی (چون او با طاعات خود مستحقّ بهشت شده است و تو بی‌طاعت و با معصیت همان پاداش را گرفته‌ای) آری علیّ بن الحسین علیهما السّلام فرموده است: برای نیکوکار ما دو چندان پاداش و اجر است و برای بدکار ما دو چندان عذاب و جریمه، حسن وشّاء گوید: آنگاه امام رو بمن کرده فرمود: ای حسن این آیه را چگونه میخوانید: قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ (ای نوح بدرستی که او از اهل تو نیست زیرا عمل نادرست است- هود: ۴۶)؟ عرضکردم: پاره‌ای از مردم إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ میخوانند بطریق وصفی، یعنی او عملی نادرست است، و بعضی عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ میخوانند (یعنی بدکاری کرده)، و هر کس عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ بخواند او را از نوح نفی کرده و غیری را پدر او داند، امام علیه السّلام فرمود: نه، هرگز این طور

نیست، بلکه او پسر واقعی نوح بود و لیکن چون خداوند عزّ و جلّ را نافرمانی کرد، خداوند او را از پذیرش نفی نمود، (و ما اهل بیت نیز این چنین هستیم) هر کس از ما نافرمانی خدا کند از ما نیست، و تو ای حسن اگر خداوند را اطاعت کنی از ما اهل بیت خواهی بود.

۲- ابو علیّ بیهقیّ بسند مذکور در متن از ابی عبدون روایت کرد که گفت:

هنگامی که زید بن موسی برادر حضرت رضا علیه السّلام- که بسال ۱۹۹ در بصره شورش کرده بود و خانه‌های بنی عبّاس را آتش زده و خراب کرده بود و بدین سبب او را زید النار میخواندند- دستگیر شد، نزد مأمونش آوردند، مأمون به او گفت: ای زید در بصره خروج میکنی و بجای اینکه بخانه‌های دشمنانمان (بنی امیه، ثقیف، و غنیّ، و باهلة، و آل زیاد) آغاز کنی به خانه‌های پسر عموهایت اولاد عبّاس شروع مینمایی و آنها را بآتش میکشی؟! زید که قریحه‌ای شوخ داشت گفت: اشتباه کردم از هر جهت یا امیر المؤمنین، اگر باز گردم این بار به آنها میپردازم، مأمون را خنده گرفت و او را نزد برادرش

ص:۵۶۷

حضرت رضا علیه السّلام روانه کرده و پیام فرستاد که او را بخاطر شما بخشیدم، و چون او را نزد حضرت آوردند وی را ملامت کرد و سرزنش نمود و گفت: تو آزادی هر کجا که خواهی برو و سوگند یاد نمود که با او تا زنده است سخن نگوید.

مترجم گوید: «باید دانست که زید بالخصوص با بنی العبّاس و بالأخصّ هارون پدر کشتگی داشت از این رو در سال ۱۹۹ علیه بنی العبّاس قیام کرد».

۳- أبو الخیر علیّ بن احمد نسّابه از مشایخ خود روایت کرد که زید بن موسی بن جعفر ندیم منتصر شده بود [در بعضی از نسخه‌ها «مستنصر» بود که تصحیف شده]، و او مردی زبان‌آور و خوش بیان بود، اما زیدی مذهب، و در کنار نهری در بغداد که موسوم به «کرخایا» است منزل گزیده بود، و وی همان کس است که ایّام ابو السرایا در کوفه سردار لشکر شده بود، و چون ابو السرایا بقتل رسید، سادات حسنی (زیدی مذهبها) پراکنده شدند، پاره‌ای ببغداد و پاره‌ای بکوفه و جمعی بمدینه رفته و متواری شدند، زید بن موسی از جمله متواریان بود، و حسن بن سهل (برادر فضل بن سهل؛ ذو الرّیاستین) در پی یافتن او بود تا بالأخره بر او دست یافت و بزندانش افکند، تا روزی او را احضار کرد که بقتلش رساند، مأمور کشتن حاضر گشت و شمشیر از غلاف بیرون کشید و زید را مهیّای کشتن نمودند و حسن بن سهل خواست مأمور را

ص:۵۶۸

فرمان دهد که سر از بدنش جدا کند، حجّاج بن خیثمه که در میان حاضران بود بلند گفت: ای امیر در این کار شتاب منما! مرا پیش خوان تا از روی خیر خواهی تو را نصیحتی کنم، حسن بن سهل بمأمور گفت: دست نگهدار تا ببینم او چه میگوید، آنگاه وی را پیش خواند و گفت: نصیحتت چیست؟ حجّاج گفت:

آیا خلیفه دستور قتل او را داده است؟ گفت: خیر، گفت: پس به چه مجوز قانونی پسر عموی خلیفه را بقتل میرسانی در حالی که فرمان کشتن او را برای شما صادر نکرده است، و تو خود نیز از او نظر خواهی نکرده‌ای، سپس گفت:

ای امیر حکایت عبد اللّه بن حسن افطس را بشنو، و قضیّه او را که هارون وی را نزد جعفر بن یحیی برمکی زندانی کرده بود، و بعد در ایام عید نوروز بدون اذن هارون او را کشت و سر او را در طبقی بعنوان هدایای نوروز نزد هارون فرستاد، و زمانی

که هارون فرمان کشتن جعفر را به مسرور کبیر داد بدو گفت: اگر جعفر از تو دلیل این کارت را پرسید بگو این سزای کشتن ابن الأفطس است که بدون فرمان من او را بقتل رسانیدی! آنگاه حجّاج رو بحسن بن سهل کرده گفت: آیا تو مطمئنّی که اگر میان تو و خلیفه مسأله‌ای پیش آید او کشتن این مرد-

ص:۵۶۹

عموزاده خلیفه- را دلیلی برای قتل تو قرار ندهد، همان طور که پدرش هارون با جعفر برمکی کرد؟! حسن بن سهل گفت: خداوند تو را جزای خیر دهد! و سپس دستور داد زید بن موسی را بزندان باز گرداندند، و تا زمان بیعت اهل بغداد با ابراهیم بن مهدیّ، و شوریدن آنان بر حسن بن سهل و اخراجش از بغداد، همواره او در زندان بود تا طرفداران مأمون او را از زندان بیرون آورده و نزد مأمون فرستادند، و مأمون هم او را نزد برادرش حضرت رضا علیه السّلام فرستاد، و زید بن موسی زنده بود تا آخر خلافت متوکّل عبّاسی «۱» و در «سرّ من رأی» مرگش فرا رسید.

مترجم گوید: «قصّه عبد اللَّه أفطس بگفته مؤرّخین بطور اجمال چنین است که هارون سخت در صدد این بود که از وضع خاندان ابو طالب و افراد سرشناس آنان هر لحظه با خبر باشد، و از این جهت روزی از فضل بن یحیی پرسید: آیا در خراسان نامی از فرزندان ابو طالب بگوش میخورد؟ گفت: نه بخدا سوگند، با تمام جدّیتی که در این باره داشته‌ام، نام کسی از آنان را نشنیده‌ام جز اینکه شخصی نام محلی را میبرد و میگفت: عبد اللَّه بن حسن افطس در آنجا وارد می‌شود. هارون فورا و بدون مکث کسی را مأمور کرد که با جمعی بمدینه روند، و او را دستگیر ساخته نزد وی فرستند. جماعتی مأمور بمدینه رفته و در محلّ مزبور پاس میدادند تا وی را دیدند و دستگیر کرده نزد هارون آوردند، هارون

---

(۱)- ترتیب خلفای عبّاسی (بنا بر اتّفاق مورّخین) پس از مأمون بدین ترتیب میباشد: معتصم، واثق، متوکّل، منتصر، مستعین- الخ، و در ابتدای همین حدیث آمده بود که زید بن موسی ندیم منتصر بوده است بنا بر این جمله انتهای حدیث: «عاش زید إلی آخر خلافة المتوکّل» نادرست میباشد، و فوت زید النّار را- «ابن حزم اندلسی» در کتاب «جمهرة أنساب العرب»- در ایّام خلافت المستعین باللَّه (یعنی پس از منتصر) بتاریخ ۲۴۸ هجری ذکر کرده‌اند.

ص:۵۷۰

باو گفت: شنیده‌ام تو زیدیّه را گرد خود جمع میکنی و بخروج بر من و یاری خود دعوت مینمائی؟! عبد اللَّه گفت: ای امیر مؤمنان تو را بخدا سوگند میدهم که خون مرا نریزی چون من از این جمع نیستم و ابدا نامی از من در آن جمعیّت نیست، و بطور کلّی کسانی که این طرز تفکّر را دارند رفتارشان بر خلاف رفتار من است، زیرا من از جوانی در مدینه و در بیابانهای اطراف آن رشد کرده‌ام و روی پای خود ایستاده و زیر بار دیگری نبوده‌ام و کارم شکار مرغ «قرقی» است، و جز این عشق دیگری ندارم. هارون گفت: از تو میپذیرم اما تو را بازداشت میکنم و مأموری هم بر تو میگمارم که تو را مراقبت کند، و اگر کسی هم بخواهد نزد تو آید، ممانعت نکند، و اگر بخواهی در همان جا کبوتر بازی هم بکنی مانعی ندارد. عبد اللَّه گفت: ای امیر ترا بخدا خون مرا گردن مگیر، زیرا اگر مرا زندانی کنی اختلال حواس پیدا میکنم، امّا هارون نپذیرفت و او را در خانه‌ای

زندانی کرد، و در آنجا بود و فرصتی میجست تا نامه‌ای بهارون فرستد تا بالأخره فرصتی یافت و نامه‌ای سراسر فحش و ناسزا بهارون نوشت و آن را مهر کرد و برای هارون فرستاد، چون هارون آن نامه را قراءت کرد پاره پاره نموده و گفت: این مرد سینه‌اش تنگ شده و میخواهد خود را بکشتن دهد، ولی من این کار او را موجب قتل او نمیدانم، آنگاه جعفر برمکی را طلب کرد و باو دستور داد تا عبد اللَّه را به خانه خود برد، و در محلّ بازداشتش توسعه دهد، روز بعد که روز نوروز بود عبد اللَّه را به خانه برد، و فرمان داد گردنش را زدند و سر او را در پارچه‌ای پیچیده و بعنوان هدیه با هدایای دیگر بنزد هارون آورد، هارون هدایای او را پذیرفت، و چون در میان آنان نظرش به سر عبد اللَّه افتاد، یکّه خورد و سخت ناراحت شد آنقدر که نتوانست خودداری کند، و با کمال تندی بجعفر گفت: وای بر تو! چرا چنین کردی؟ جعفر گفت: برای آن نامه دشنامی که به امیر مؤمنان نوشته بود، هارون گفت: تو این کار را بدون اذن من

ص:۵۷۱

کردی و این بدتر از آن نامه بود، این گذشت تا وقتی که هارون تصمیم به نابودی برامکه گرفت، و مسرور کبیر را مأمور کشتن جعفر کرده و بدو گفت: هنگامی که میخواهی او را گردن زنی باو بگو که این کشتن بجای کشتن عبد اللَّه بن حسن عموزاده من است که تو او را بی‌اجازه من بقتل رسانیدی».

۴- محمّد بن علیّ ماجیلویه، و محمّد بن موسی بن متوکل، و احمد بن زیاد همدانی- رضی اللَّه عنهم- از علیّ بن ابراهیم نقل میکنند که یاسر خادم گفت:

زید بن موسی برادر حضرت رضا علیه السّلام در مدینه «۱» خروج کرد و خانه‌هائی را بآتش کشید و مردمی را کشت و از این رو او را زید النّار لقب دادند، و مأمون فرستاد او را دستگیر کردند و نزدش آوردند، دستور داد او را نزد برادرش ابو الحسن ببرید، یاسر گوید: چون بر آن حضرت وارد شد آن جناب به او گفت: ای زید! آیا ترا سخن مردمان نفهم اهل کوفه مغرور نموده است که روایت کنند

«إنّ فاطمة احصنت فرجها فحرّم اللَّه ذرّیّتها علی النّار»

(فاطمه عفّت خود را نگهداشت پس خداوند آتش را بر ذرّیّه‌اش حرام ساخت) این مخصوص حسن و حسین فقطّ است، اگر تو فکر میکنی معصیت خداوند عزّ و جلّ را بجای آری و ببهشت روی و پدرت موسی بن جعفر علیهما السّلام اطاعت خدا کند و ببهشت داخل

---

(۱)- باتّفاق مورّخین زید بن موسی در بصره این اعمال را مرتکب گشت نه در مدینه.

ص:۵۷۲

شود در این صورت تو در نزد خداوند گرامیتر خواهی بود، بخدا سوگند هیچ کس جز از راه طاعت به آنچه نزد خدا است نخواهد رسید، و تو می‌پنداری با معصیت بدان میرسی، پس گمان تو بدگمانی است، زید گفت:

من برادر شما هستم و پسر پدرت میباشم، حضرت علیه السّلام در پاسخش گفت: تو برادر منی هنگامی که خداوند عزّ و جلّ را اطاعت کنی، چون نوح علیه السّلام گفت:

رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمِینَ (پروردگارا! پسر من از اهل من است و وعده تو حقّ است و حکم تو بهترین حکم‌ها است- هود: ۴۵)، خداوند در پاسخش فرمود: یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ (ای نوح او از اهل تو نیست او عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ است) پس خداوند او را چون معصیت‌کار و نافرمان بود از نوح ندانست.

۵- تمیم بن عبد اللّه قرشیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از ابو الصّلت هرویّ روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که از پدرش حدیث میکرد که اسماعیل به پدرش امام صادق علیه السّلام گفت: ای پدر- جان، نظر شما در باره گنهکار از ما خاندان و گنهکار از غیر ما خاندان

ص:۵۷۳

چیست؟ فرمود: به آرزوهای شما یا آرزوهای اهل کتاب نیست، بلکه هر کس کار بدی انجام دهد سزای آن را (بی‌چون و چرا) خواهد دید (نساء: ۱۲۳).

۶- علیّ بن احمد بن عمران دقّاق- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن جهم روایت کرد که گفت: نزد حضرت رضا علیه السّلام بودم و زید بن- موسی، برادرش در آنجا بود، امام علیه السّلام باو میفرمود: ای زید از خدا پروا کن و بدان که ما این موقعیّت را نزد خدا و خلق بدست نیاوردیم مگر از راه تقوی و پرهیزکاری، و هر کس تقوی نداشته باشد و فرمان خدا را رعایت نکند از ما هرگز نخواهد بود، و ما نیز از او نیستیم، ای زید مبادا آن کس از شیعیان ما که بسبب او تسلّط یافتی او را کوچک و پست شماری و زورگوئی کنی که این، سبب از میان بردن موقعیّت و سیادت تو است، ای زید مردم این روزگار برای محبّت و عقیده‌ای که شیعیان به ولایتمان دارند آنان را دشمن میدارند و با آنان کینه‌توزی می‌کنند، و ریختن خون و بردن اموالشان را حلال میدانند، و اگر تو بمانند مردم با آنان بدی کنی بخود ستم کرده‌ای و حقّ خود را ضایع ساخته‌ای.

حسن بن جهم گوید: سپس امام علیه السّلام رو بمن کرده فرمود: ای پسر جهم هر کس با دین و آئین خدا مخالفت کند از او بیزار باش هر کس که خواهد

ص:۵۷۴

باشد و از هر قبیله‌ای که بوده باشد (چه سیّد هاشمیّ و علویّ، و چه از کسان دیگر) و هر کس با خدا دشمنی کند او را دوست مگیر هر کس که باشد و از هر طائفه‌ای که باشد، گوید: عرضکردم یا ابن رسول اللَّه! دشمنی‌کننده با خدا کیست؟ فرمود: آنکه او را نافرمانی و معصیت کند.

۷- ابو محمّد شاذانیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از ابراهیم بن- محمّد همدانیّ روایت کرد که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم میفرمود: هر کس شخص معصیت‌کاری را دوست بدارد او خود معصیت‌کار است، و هر کس مطیعی را دوست بدارد او مطیع است، و هر کس ستمکاری را اعانت نماید خود ظالم است، و هر کس عادلی را پشتیبانی نکند خود ستمکار است، آری میان خدا و احدی خویشی نیست، و هیچ کس بولایت و دوستی خداوند نرسد مگر از راه طاعت، و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بفرزندان عبد المطّلب فرمود: با اعمال نیک خود نزد من آئید نه با نسبهای خود، و خداوند متعال می‌فرماید:

فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لا یَتَساءَلُونَ* فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ الَّذِینَ

ص:۵۷۵

خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِی جَهَنَّمَ خالِدُونَ (چون در صور دمیده شود نسبها در میان نباشند (خویشی بکار نیاید) و از آن نپرسند، پس آنان که میزان سنجش اعمالشان افزون باشد آنان رستگارند، و آن کسان که میزان اعمالشان سبک باشد اینانند که زیان داده‌اند خود را و در دوزخ جاودان ماندگار باشند- مؤمنون ۱۰۳ تا ۱۰۱) ۸- ابو الحسن محمّد بصریّ بسند مذکور در متن از موسی بن علیّ قرشی روایت کرد که گفت: ابو الحسن علیّ بن موسی علیهما السّلام فرمود: از پیروان ما قلم برداشته شده است، راوی گفت: پرسیدم این چگونه است ای سرور من؟

فرمود: چون مأمور شده‌اند در دولت باطل بتقیّه رفتار کنند و در این کار از ایشان پیمان گرفته شده است، مردم همه در امانند و آنان در کمال خوف و بیم بسر میبرند و بخاطر ما ایشان را تکفیر می‌کنند، ولی ما بخاطر آنان تکفیر نمیشویم، و آنان در راه ما کشته می‌شوند، لکن ما برای ایشان کشته نمی‌شویم، احدی از شیعیان ما نیست که مرتکب گناهی شود مگر آنکه اندوه و غمّ او را فرو میگیرد.

چنان که گناهان او را برطرف میکند هر چند گناهانش بعدد باران باشد، یا بعدد ریگ و شن بیابانها، و خارها و درختها، و چنانچه در امر شخص خودش مبتلا به اندوه نشود در باره خانواده‌اش یا اموالش غمی به او خواهد رسید، و

ص:۵۷۶

اگر در امر دنیایش غمی به او نرسد و مبتلا بمصیبتی نگردد، خواب ناراحت‌کننده‌ای بیند که آن موجب ریختن گناهان او گردد.

۹- علیّ بن عبد اللَّه ورّاق- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از محمّد ابن سنان روایت کرد که گفت: امام أبو الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود: مائیم اهل البیت، و بسبب رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله حقّ ما بر مردم واجب شده است، پس هر کس که بسبب رسول خدا حقّی اخذ کند، ولی مثل آن حقّ مأخوذ، از جانب خود حقّ مردم را ادا نکند، او حقّی بر مردم نخواهد داشت.

مترجم گوید: «یعنی همان طوری که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله برای ما حقّی قائل شده است، بر ما نیز برای مردمان حقّی لازم فرموده که واجب است بر ما که آن را ادا کنیم، و آن رهبری این دنیا و شفاعت در آن دنیا است».

۱۰- ابو علیّ حسین بن احمد بیهقیّ بسند مذکور در متن از موسی بن نصر رازیّ از پدرش روایت کرد که گفت: مردی بحضرت رضا علیه السّلام گفت: بخدا سوگند در روی سطح زمین از جهت پدر احدی از تو شریفتر نیست، فرمود:

تقوی این شرف را به آنان داد و نیز اطاعت خداوند ایشان را بدان بهره‌مند

ص:۵۷۷

گردانید، (گوید:) دیگری عرض کرد: بخدا سوگند تو بهترین مردم هستی، فرمود: ای مرد! سوگند مخور، از من بهتر کسیست که از من تقوایش نسبت بخداوند متعال بیشتر است و اطاعتش افزونتر، بخدا قسم این آیه منسوخ نشده است که خداوند فرموده: وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ (ما شما را قبائل مختلف قرار دادیم تا شناخته شوید بآن نامها، لکن گرامیترین شما نزد خداوند متّقی ترین و پرهیزکارترین شما است- حجرات: ۱۳) (یعنی اعتماد بر نسبت قرابت و خویشی کار درستی نیست و کمال و شرف بر علم است و عمل که در رأس آن تقوی است).

۱۱- ابو علیّ حسین بن احمد بیهقیّ بسند مذکور در متن از ابراهیم بن عبّاس روایت کرد که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که میفرمود: من پیش از این با خدایم پیمان بسته‌ام که سوگند به عتق نخورم جز آنکه بنده‌ای آزاد کنم، اکنون همه غلامانم را آزاد کردم اگر این طور فکر کند که من از این غلام- اشاره بیکی از غلامانش کرد- برای خویشیم برسول خدا صلی اللّه علیه و آله برتر و بالاترم مگر آنکه عمل صالحی داشته باشم که بجهت آن عمل فضیلتی بر او یافته باشم.

مترجم گوید: «این ترجمه بنا بر لفظی است که در متن آمده است، و لکن باید دانست که لفظ خبر در نسخه‌های خطّی کتاب و کتبی که از آن

ص:۵۷۸

نسخ نقل کرده‌اند (مانند کتاب وسائل الشّیعه، و کتاب بحار الانوار) مختلف است، بعضی مانند همین متن است که ثبت شده است، و پاره‌ای بدین لفظ است «إن کان أری انّه خیر من هذا» و بنا بر این لفظ ترجمه باید چنین باشد «راوی گفت: حضرت خود را افضل از غلامش نمی‌دانست» و در این صورت «إن» نافیه است نه شرطیّه».

باب ۵۹ عللی که بموجب آن مأمون حضرت رضا- علیه السّلام- را با زهر بقتل رسانید

۱- حسین بن ابراهیم بن مؤدّب و علیّ بن عبد اللّه ورّاق و احمد بن زیاد همدانیّ- رضی اللّه عنهم- گفتند: علیّ بن ابراهیم از پدرش از محمّد بن سنان روایت کرد که گفت: من در خراسان نزد سرورم حضرت رضا علیه السّلام بودم، و مأمون در روزهای دوشنبه و پنجشنبه که اذن ملاقات میداد حضرت را در سمت راست خود می‌نشانید، یک بار بمأمون خبر دادند که مردی از

صوفیها دزدی کرده است، دستور داد او را آوردند، چون به او نظر کرد دید مردی ژنده‌پوش و در پیشانیش آثار سجده هویدا است، گفت: بسیار عجیب است! این آثار نیکو

ص:۵۷۹

و این فعل زشت، آیا نسبت سرقت بتو میدهند با این آثار جمیلی که بر روی تو پیدا است و از ظاهر تو معلوم است، مرد گفت: از روی ناچاری دست بدین کار زده‌ام، عمدا نبوده است، در وضعی که تو ما را از خمس و غنیمت که حقّ من است ممنوع داشته‌ای، مأمون پرسید: تو چه حقّی در خمس و غنائم داری؟

مرد گفت: خداوند متعال خمس را شش قسمت تقسیم کرده و فرموده است:

«بدانید آنچه غنیمت می‌برید از هر چه باشد پس براستی که خمس آن حقّ خدا و رسول او و ذوی القربی و خویشان اوست، و نیز برای یتیمان و مسکینان و درویشان و درماندگان در سفر است، اگر شما بخدا ایمان داشته باشید و بآنچه فرو فرستادیم بر بنده خود در روز بدر- که حقّ از باطل در آن روز مشخّص شد- انفال: ۴۱»، و غنیمت را شش قسمت کرد و فرمود: «آنچه بازگردانید خداوند بر پیامبر خود از زمینها و اموال اهالی آن قریه‌ها که بجنگ با مسلمانان برخاسته بودند، پس برای خدا و پیغمبرش و ذوی القربی و خویشان او و یتیمان و محتاجان و درماندگان در راه سفر است حقّی معیّن، تا اینکه آن اموال تنها در دست توانگران شما نچرخد- حشر: ۷» آنگاه مرد صوفی گفت: تو مرا از حق مسلّم من منع نمودی، و من از درماندگان در راه سفر هستم و رهگذرم و

ص:۵۸۰

هر چه داشته‌ام تمام شده و چیزی در دست ندارم و از حاملین قرآن نیز هستم یعنی قاری قرآنم، مأمون گفت: آیا من برای این مزخرفات و یاوه‌سرائیهای تو حدّ خدای را تعطیل کنم و احکام الهی را در باره سارق اجرا ننمایم؟! مرد گفت: اجرای حدّ را اوّل در باره نفس خودت انجام ده که او را از گناه پاک کنی بعد بدیگران پرداز، اوّل بخودت شروع کن و نفس خود را تطهیر کن، آنگاه غیر خود را، مأمون برآشفت و رو به امام کرده گفت: این مرد چه میگوید؟ حضرت فرمود: این مرد می‌گوید: دزد اموال مرا ربود من نیز بعض از آن را ربودم، مأمون در غضب شده کاملا ناراحت گشت، و بصوفی گفت: بخدا سوگند دستت را قطع می‌کنم، مرد صوفی گفت: آیا دستم را میبری و حال آنکه بنده منی، مأمون گفت: وای بر تو از کجا من بنده تو شدم؟! گفت: برای اینکه مادرت کنیز بود و از بیت المال مسلمین خریداری شد، و تو بنده همه مردم از ساکنین مشرق تا مغربی تا اینکه تو را آزاد کنند، و من تو را نسبت بحقّم آزاد نمیکنم، سپس خمس آل محمّد را بلعیدی و مال بتو رسید و حقّ سادات را ادا نکردی، و سهم من و مانند مرا ادا ننمودی و دیگر اینکه فرد خبیث پاک نمیسازد خبیثی

ص:۵۸۱

مثل خود را، و غیر این مطالب، اساسا تو هرگز نمیتوانی دست مرا قطع کنی، چون کسی که حدّی بر او واجب شده است نمیتواند در مورد همان حدّ، حدّ را بر دیگری اجرا کند مگر اینکه از خود شروع کند، آیا کلام خدا را نشنیده‌ای که میفرماید: أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (آیا مردم را به احسان و نیکی امر میکنید و خود را فراموش می‌کنید در حالی که کتاب خدا را میخوانید؟ آیا فکر نمی‌کنید و عقل خود را بکار نمی‌بندید- بقره: ۴۴).

مأمون روی بحضرت نموده گفت: نظر شما در باره او چیست؟ امام علیه السّلام فرمود: خداوند به پیامبرش محمّد صلی اللَّه علیه و آله فرموده است: بگو که حجّت خدا رسا و تمام است، و این آن حجّتی است که چون بر بی‌خبر برسد با اینکه جاهل بدان بود آن را میفهمد و بدان علم پیدا میکند، همان طوری که عالم با علم خود آن را میداند، و دنیا و آخرت به حجّت بر پا است، و این مرد حجّت و دلیل خود را آورد، مأمون در این وقت دستور آزادی آن مرد صوفی را صادر کرد و برخاسته به اندرون رفت، و به امر از بین بردن آن حضرت با سمّ پرداخت تا اینکه به آرزوی خود رسید و آن حضرت را با خورانیدن زهر بکشت، و نه تنها او بلکه فضل بن سهل و جماعتی از شیعیان را نیز کشت.

مصنّف کتاب- رحمه اللَّه- گوید: این حدیث این چنین روایت شده است،

ص:۵۸۲

لکن من صحّت آن را بعهده نمی‌گیرم.

مترجم گوید: «قرائن ساختگی بودن آن، در متن خبر هست که باصطلاح عرفی کاملا پیداست که حکایت است نه روایت، و ظاهرتر از همه اینکه اگر مردی کنیزی داشت و از کنیز دارای فرزند شد، آن فرزند به اعتبار مادر برده نمیشود بلکه فرزند متعلّق به پدر است نه مادر و در این افسانه مأمون را «عبد» میداند چون مادرش کنیز بوده، و حضرت علیه السّلام را مصدّق او میداند بحدّی که دلیل آن مرد را حجّت بالغه میشمارد، و خداوند درجات مؤلّف را در بهشت بالا ببرد که این کلام را گفت، و الّا بر حشویّه و کوتاه‌فکران از اهل حدیث گران می‌آمد اگر ما به متن خبر اشکال میکردیم، و لو میگفتیم که خبر سند قابل اعتمادی ندارد. زیرا حسین بن ابراهیم و علی بن عبد اللَّه ورّاق و احمد بن زیاد همدانیّ هر چند از مشایخ حدیث و دارای موقعیّت هم باشند جز اینکه کتاب محمّد بن سنان را به تلامیذشان اجازه نقل داده‌اند نقش دیگری ندارند، و شیخ طوسی در باره محمّد بن سنان گوید: «له کتب قد طعن علیه و ضعّف، و قال: اخبرنا بکتبه و جمیع ما رواه الّا ما کان فیها من تخلیط او غلوّ جماعة- الخ» یعنی (وی دارای کتابهائی است و بر او اشکالاتی کرده‌اند و او را ضعیف شمرده‌اند و همه کتب و نوشتجات او را جماعتی از مشایخ بمن اجازه روایت داده‌اند جز آنچه در آن آمیختگی و درهم و برهمی دارد و خلط دارد) با تمام این گفتار در مورد ضعف سند باز معلوم نبود مورد خشم مدّعیان علم واقع نشویم! اکنون خدای را شکر که خود مؤلّف اشاره‌ای برای راهنمائی بی‌خبران مدعی نمود».

۲- ابو الطّیّب حسین بن احمد رازی- رضی اللَّه عنه- بسال ۳۵۲ در

ص:۵۸۳

نیشابور بسند مذکور در متن از ریّان بن شبیب- دائی معتصم عبّاسی و برادر ماردة (کنیز هارون الرّشید، مادر معتصم)- روایت کرد که گفت: چون مأمون خواست برای خود به امیر المؤمنینی و برای حضرت رضا به ولایتعهدی و برای فضل بن سهل (ذو الرّیاستین) به وزارت از مردم بیعت گیرد، دستور داد سه مبل یا صندلی مخصوص مرتب کردند، و هر یک بر یکی از آنها قرار گرفت، بعد اذن داد مردم برای بیعت وارد شوند، مردم از دری داخل می‌شدند و با دست دادن بدین صورت که آن سه تن دست راست خود را پشت بآسمان نگهداشتند، و مردم کف دست رو به بالا بزیر دست آنان از آخر شست‌ها تا بالای انگشت کوچک می‌کشیدند، و از در دیگر بیرون می‌شدند، تا در آخر پس از بیعت همه افراد، جوانی از انصار پیش آمد و بعکس قبلی‌ها دست داد (یعنی شست خود را زیر انگشت کوچک امام قرار داد و بطرف شست امام کشید) و حضرت لبخندی زده فرمود: همه بصورت فسخ بیعت دست دادند، ولی این جوان بصورت عقد بیعت عمل کرد، مأمون پرسید عمل فسخ چگونه است و عمل عقد چگونه؟ امام علیه السّلام فرمودند: عقد بیعت دست دادنش از آخر انگشت

ص:۵۸۴

کوچک است تا آخر شست، و فسخ بیعت از آخر شست است تا سر انگشت کوچک، چون امام این را فرمود سر و صدا برخاست و بهم برآمدند، و مأمون گفت: از نو (مراسم) بیعت را شروع کنید، مردم بازگشتند و بقسمی که آن جناب فرموده بود بیعت کردند و با هم میگفتند چگونه مستحق بیعت به امارت کسی باشد که رسم عقد بیعت را نمی‌داند، آنکه میداند او سزاوار است که امیر مؤمنان باشد نه آنکه نمی‌داند، گوید: همین رفتار باعث شد که آن بزرگوار را با دادن سمّ بقتل رساند.

۳- تمیم بن عبد اللَّه قرشیّ- رضی اللَّه عنه- از پدرش از احمد بن علیّ انصاری روایت کرد که گفت: من از ابو الصّلت هرویّ پرسیدم: چگونه مأمون با آن اکرامی که از علیّ بن موسی علیهما السّلام میکرد و محبّتی که به او داشت تا آنجا که او را ولیعهد خود قرار داد، دلش طاقت آورد که آن حضرت را بکشد؟ در پاسخ من گفت: آری مأمون بجهت شناسائی که از علم و فضل آن حضرت داشت او را اکرام و محبّت مینمود، اما اینکه او را ولیعهد خود قرار داد نظرش این بود که بمردم بفهماند که او بدنیا علاقه دارد و ریاست طلب است، تا مردم از عقیده‌ای که به او دارند بازگردند، و از چشم دیگران بیفتد و در نظرشان سقوط

ص:۵۸۵

کند، و بعد از این دید آنچه میخواست نشد، بلکه بعکس موقعیّت آن حضرت علیه السّلام در دل مردم بالاتر رفت و افزون شد، (پس از آن) علمای علم کلام و دانشمندان عقاید مختلف را از کشورها برای بحث با آن حضرت و مجاب کردن او که موجب سرشکستگی او در میان علما باشد، و بدین سبب نقص و کمبودش نزد مردم عامی آشکار شود و از قدرش بکاهد، آنان را به بحث با آن جناب دعوت کرد، و هیچ کس از مخالفان از گروههای مختلف دینی؛ چه از یهود و چه از نصاری و چه از ستاره پرستان، و برهمائیان هندویی یا هندی و ملحدان و دهریان، و صاحبان مذاهب مختلف اسلامی، در مباحثه با او تاب نیاورده و همه را با دلیل و برهان الزام نمود و بر جملگی آنان غالب آمد، تا آنجا که همه میگفتند او از مأمون بخلافت اسلامی سزاوارتر است، و خبرگزاران این مسأله را که سخن روز شده بود بگوش مأمون رسانیدند، و وی از این رو در خشم شده و بر آشفت و حسدش شدّت یافت، و از سوی دیگر حضرت از مأمون باکی نداشت و حقّ را صریحا می‌گفت، و اکثر اوقات جوابی به سؤال

مأمون میداد که خوشایند او نبود، و (مأمون نیز) بر او خشم میگرفت و کینه او را در دل پنهان میداشت و اظهار نمی‌کرد، و چون از هر حیله در امر آن حضرت

ص:۵۸۶

عاجز ماند از این راه داخل شد و او را با زهر بقتل رسانید.

باب ۶۰ انتصاب حضرت ابو جعفر جواد از سوی حضرت رضا- علیهما السّلام- بجانشینی خود

۱- حسین بن احمد بیهقیّ بسند مذکور در متن از محمّد بن ابی عبّاد کاتب آن حضرت علیه السّلام که فضل بن سهل او را بر این کار بخدمت حضرت گماشته بود روایت کرد که گفت: آن جناب هیچ گاه نام فرزندش محمّد را نمی‌برد مگر به کنیه، مثلا میفرمود: ابو جعفر بمن نامه‌ای فرستاده، یا من به ابو جعفر چنین نوشتم، در حالی که او در مدینه هنوز کودک بود، ولی امام با کمال احترام از او در نامه‌ها نام میبرد و وی نیز با نهایت بلاغت و شیوائی پاسخ میداد، و یک بار شنیدم امام میفرمود: وصیّ و جانشینم در میان خاندانم پس از من ابو جعفر است.

مترجم گوید: نصوص وارده از حضرت رضا علیه السّلام مبنی بر امامت فرزند گرامیشان- حضرت جواد علیه السّلام- بیش از یک خبر میباشد، و مرحوم ثقة الاسلام کلینی- رحمه اللّه- تمامی آن را در کتاب کافی نقل کرده است.

ص:۵۸۷

باب ۶۱ وفات حضرت رضا- علیه السّلام- با زهری که مأمون با حیله به او خورانید

۱- ابو علیّ حسین بن احمد بیهقیّ بسند مذکور در متن از علیّ بن حسین کاتب بغاء کبیر (او تامش یکی از سرداران) روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السّلام تب کرد، و یا فشار خون گرفت، خواست حجامت کند، مأمون برای دیدن آن حضرت سوار شد و چیزی از ظرفی سفالین بیرون آورد و به غلامش داد و از او خواست که آن را با دست خرد کند، غلام آن را در سینی خرد کرده، مأمون او را گفت: لازم نیست دستت را بشوئی بهمراه من بیا و سوار شده بجانب خانه حضرت براه افتاد، و بر او وارد شد و در مقابل آن جناب نشست، و حضرت حجامت کرد، یا بروایت عبید اللّه (که ظاهرا همان راوی در متن است باشد) کار حجامت را بتأخیر انداخت، و بغلامش گفت: آن انار را بیاور، و در باغچه منزل حضرت درخت اناری بود، غلام اناری از درخت چیده حاضر کرد، مأمون او را گفت آن را دانه دانه کند، غلام آن را درون ظرفی دانه کرد، سپس امر کرد که او دست خود، یا آن دانه‌ها را بشوید، و غلام آن را حاضر کرد، مأمون رو

ص:۵۸۸

بحضرت نموده گفت: قدری از این آب انار بنوش، فرمود: در حضور شما نه، امیر که بیرون رفت میخورم، مأمون گفت: نه بخدا سوگند نمیشود باید در حضور من بخوری و اگر من از ناراحتی معده‌ام نمیبود من هم با شما میخوردم حضرت چند قاشق از

آن خورد و مأمون برخاسته بیرون آمد، امّا حضرت رضا علیه السّلام تا پنجاه بار در آن روز هنوز نماز عصر خوانده نشده بود، از هوش رفت و افتاد و بعد نشست، مأمون کسی را فرستاد و پیغام داد که این ناراحتی و بیهوشی مربوط بحجامتی است که کردی، ولی شب حال او سخت‌تر شد تا اینکه بامدادان از دنیا رفت، و آخرین کلامی که گفت: این آیه مبارکه بود: قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلى مَضاجِعِهِمْ، وَ كانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً (بگو اگر شما در خانه‌های خود باشید آنان که شهادت بر ایشان تقدیر شده است به خوابگاه‌های خود رهسپار خواهند شد- آل عمران:

۱۵۴) (و امر پروردگار قضا و حکمی است انجام شدنی- احزاب: ۳۸).

و صبح فردا شد، مأمون اولین کارش این بود که دستور داد بسرعت جنازه را غسل داده و کفن کردند، و خود پشت سر جنازه با پای برهنه بدون عمامه و کلاه با اظهار حسرت حرکت میکرد و میگفت: ای برادرم بدون شک بسبب

ص:۵۸۹

فوت تو رخنه‌ای در اسلام پدید آمد، و مقدّرات الهی بر کوشش من در حقّ تو غلبه کرد، سپس قبر پدرش هارون را شکافت و آن جناب را در گور هارون کنار او بخاک سپرد، و گفت: امیدوارم خداوند تبارک و تعالی بواسطه نزدیکی این جنازه بپدرم نفعی رساند، (این خبر از طریق عامّه (سنیها) بود).

باب ۶۲ ذکر خبری دیگر در وفات آن حضرت- علیه السّلام- از طریق شیعیان

۱- احمد بن زیاد بن جعفر همدانیّ- رضی اللَّه عنه- گوید: علیّ بن ابراهیم قمّی گفت: یاسر خادم برای من نقل کرد که در راه در جایی که میان ما و طوس هفت منزل راه باقی مانده بود، ابو الحسن علیه السّلام بیمار شد، و تا ما بطوس رسیدیم بیماری آن حضرت شدّت یافت، و چندین روز در طوس اقامت کردیم، و مأمون روزی دو بار بعیادت او می‌آمد، و در روز آخری که در آن روز حضرت از دنیا رفت که بسیار هم ضعیف شده بود، بعد از اینکه نماز ظهرش را بجای آورد بمن گفت: ای یاسر، این مردم چیزی نمیخورند؟ عرضکردم با این وضعی که شما دارید ای سرور من چطور میتوانند چیزی بخورند، حضرت

ص:۵۹۰

این کلام را که شنید کمر خم خود را راست کرده فرمود: غذا را بیاورید، و همه کارکنان خود را خواند و احدی را باقی نگذارد مگر بر سر سفره نشانید، و از هر یک جدا جدا احوال پرسید و از وضعشان جستجو کرد، و چون غذا را صرف کردند، فرمود: برای زنان طعام ببرید، برای آنان نیز غذا بردند و همه را سیر نمودند، وقتی این کار تمام شد ضعف شدیدی بر او دست داد و بیهوش بیفتاد، و صدای شیون از حاضران برخاست، و کنیزان مأمون و همسرانش سر و پا برهنه به آنجا ریختند و فغان و شیون سراسر طوس را گرفت، و مأمون خود سر و پا برهنه در حالی که بر سر زنان ریش خود را گرفته و با اظهار تأسّف میگریست و اشکش از دیده بر صورتش سرازیر بود خود را ببالین جنازه حضرت رسانید و ایستاد، که در این موقع حضرت بهوش آمد، مأمون گفت: ای آقای من! نمیدانم کدام این دو مصیبت سخت و مشکلتر است، اینکه تو را از دست میدهم، یا تهمتی که این

مردم بمن میزنند و مرا متّهم بقتل تو میدانند و میگویند وی او را مسموم کرده و بقتل رسانیده است؟ یاسر گوید: امام گوشه چشم باز کرد و بمأمون رو کرده گفت: ای امیر با ابو جعفر (فرزندم) بنیکی رفتار کن زیرا عمر تو و عمر او چنین است- و دو انگشت سبّابه خود را نزد هم

ص:۵۹۱

آورد- یاسر گوید: چون شب شد و پاسی از آن گذشت کار آن حضرت تمام شد و دیده از دنیا بر بست، صبح روز بعد مردم جمع شدند، و میگفتند: این مرد او را با حیله بقتل رسانید، و مرادشان مأمون بود، و شعار میدادند که فرزند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله کشته شد، و این شعار را زیاد تکرار میکردند، و صداها بهم پیچید، ابو جعفر محمّد بن جعفر بن محمد علیهما السّلام که از مأمون امان طلبیده و از مدینه بخراسان آمده بود (و او عموی حضرت رضا علیه السّلام است) و در این وقت در طوس حضور داشت و نزد مأمون بسر میبرد، مأمون او را گفت: ای ابو جعفر بمیان این مردم رو و بگو جنازه ابو الحسن را امروز خارج نمی‌کنند، بمنزل و سر کار خود روید، و او مایل نبود جنازه بیرون آید، و از اینکه مبادا فتنه‌ای بپا شود ناراحت بود، محمّد بن جعفر بیرون آمد و در میان جمعیّت فریاد زد: ایّها النّاس متفرّق شوید! امروز ابو الحسن علیه السّلام را بیرون نمی‌آورند، مردم پراکنده شدند، آنگاه ابو الحسن را غسل دادند و هنگام شام در شب دفن کردند، و علیّ بن ابراهیم گوید: یاسر چیزی بمن گفت که خوش ندارم آن را در کتاب بیاورم.

ص:۵۹۲

باب ۶۳ آنچه ابو الصّلت هروی در مورد شهادت حضرت رضا- علیه السّلام- با انگور زهر آلود گفته است

۱- محمّد بن علی ماجیلویه با شش تن دیگر از مشایخ- رضی اللّه عنهم- که نامشان در متن ذکر شده است از ابو الصّلت روایت کرده‌اند که گفت:

همین طور که من در مقابل ابو الحسن علیه السّلام ایستاده بودم، آن جناب بمن فرمود:

ای أبا صلت به این بقعه که هارون در آنجا دفن شده است داخل شو و از هر گوشه آن از چهار کنج مشتی خاک برای من بیاور، من رفتم و آنچه خواسته بود برداشته آوردم، چون مقابلش رسیدم فرمود: یکی یکی از آن (چهار مشت) خاک را بمن ده و او نزد درب ایستاده بود، من از خاکها یکی را بدو دادم آن را بوئید و بر زمین ریخت سپس رو بمن کرده گفت: در اینجا برای دفن من قبری حفر می‌کنند، و سنگی پیدا می‌شود که اگر همه کلنگهای خراسان گرد آیند

ص:۵۹۳

نمیتوانند آن سنگ را از جا بیرون کنند، بعد در باره خاک پایین پا و خاک بالای سر هارون نیز نظیر این کلام را فرمود، آنگاه گفت: آن خاک دیگر را بمن ده، من خاک (پیش روی را) بدو دادم آن را بگرفت، و فرمود: این خاک از تربت من است؛ بعد فرمود: برای من در این موضع قبری حفر کنند، و تو آنان را امر کنی که تا هفت پلّه گود کنند، و در آنجا از یکسو قبر را گشاد

و وسیع کنند و قبری احداث نمایند، اگر از آن امتناع ورزیدند و گفتند: حتما باید لحد داشته باشد، پس بگو باید دو ذراع و یک وجب وسعت قبر باشد، پس خداوند خود آن را هر چه بخواهد وسعت میدهد، و چون چنین کردند، تو خواهی دید که در بالین قبر خیسی پیدا می‌شود، این کلامی را که بتو می‌آموزم در آنجا بخوان، پس قبر پر از آب خواهد شد و پر می‌شود، و در آن آب، ماهیان ریزی خواهی دید، پس برای آنها نانی که اکنون بتو میدهم خرد میکنی، و آنها می‌بلعند و چون چیزی از آن نان باقی نماند ماهی بزرگی آشکار می‌شود و آن ماهیان ریز را می‌بلعد تا اینکه هیچ باقی نماند سپس پنهان میگردد و چون غایب شد تو دست بر آن آب

ص:۵۹۴

فرو بر، و این کلام را که بتو یاد میدهم بخوان، و آب فرو می‌نشیند، و چیزی از آن باقی نمی‌ماند، و این کار را جز در پیش روی مأمون انجام مده، آنگاه فرمود:

ای ابا صلت فردا من بر این فاجر وارد می‌شوم، پس اگر از آنجا سر برهنه خارج شدم با من سخن گوی و من پاسخت را خواهم داد، ولی اگر در بازگشتن، سرم را پوشیده بودم با من سخن مگو، ابو الصّلت گوید: چون صبح شد لباس خود را بر تن کرد و در محراب عبادتش منتظر نشست، و همین طور که انتظار می‌کشید ناگهان غلام مأمون وارد شد، و گفت: امیر شما را احضار میکند، حضرت کفش خود را بپای کرد و ردای خود را بر دوش افکند و برخاسته حرکت کرد و من در پی او میرفتم تا بر مأمون وارد شد، و در پیش روی مأمون طبقی از انگور بود و طبقهائی از میوه‌جات و در دست او خوشه انگوری بود که مقداری از آن را خورده بود، و مقداری از آن باقی بود، چون چشمش بآن حضرت افتاد از جای برخاست و با او معانقه کرد و پیشانیش را بوسید و آن حضرت را در کنار خود نشانید، و خوشه انگوری که در دست داشت به آن جناب داده و گفت:

یا ابن رسول اللّه من انگوری از این بهتر تاکنون ندیده‌ام، حضرت بدو فرمود:

ص:۵۹۵

بسا می‌شود که انگوری نیکو است، از بهشت است، (یعنی انگور نیکو در بهشت است) گفت: شما از آن تناول کنید. امام فرمود: مرا از خوردن آن معاف بدار، گفت: باید تناول کنی، برای چه نمیخوری؟ شاید خیال بدی در باره من کرده‌ای؟ و خوشه انگور را برداشت و چند دانه از آن را خورد، و بعد به پیش آورده و امام از او گرفت و سه دانه از آن را بدهن گذارده و خوشه را بر زمین نهاد و برخاست، مأمون پرسید: بکجا میروید؟ فرمود: بدان جا که تو مرا فرستادی، و عبا بسر کشیده خارج شد، ابو الصّلت گوید: من با او سخنی نگفتم تا داخل خانه شد، و فرمود: درها را ببندید (کسی را راه ندهید) درها را بستند و حضرت در بستر خود خوابید، و من اندکی در صحن خانه با حالتی افسرده و اندوهگین ایستاده بودم که در آن حال چشمم بجوانی نورس، خوشروی، مجعّد موی، شبیه‌ترین مردم به حضرت رضا علیه السّلام افتاد که داخل خانه شد، من پیش دویدم و سؤال کردم قربان درها که بسته بود شما از کجا وارد شدید؟ گفت:

آنکه مرا از مدینه در این وقت بدینجا آورد همو مرا از در بسته وارد خانه نمود، پرسیدم شما که باشید؟ گفت: من حجّت خدا بر تو هستم ای ابا صلت، من محمّد بن علیّ میباشم، سپس بسوی پدرش رفت و وارد اطاق شد و مرا فرمود

ص:۵۹۶

با او داخل شوم، چون دیده پدرش رضا علیه السّلام بر او افتاد یک مرتبه از جا جست و او را در بغل گرفت و دست در گردن او کرد و پیشانیش را بوسید و او را با خود بفراش کشید و محمّد بن علیّ به رو در افتاد و پدر را میبوسید و آهسته باو چیزی گفت که من نفهمیدم، امّا بر لبان حضرت رضا علیه السّلام کفی دیدم که از برف سفیدتر بود ابو جعفر آن را با زبان برمیگرفت، و بعد حضرت دست زیر لباس بر سینه برد و چیزی مانند گنجشک بیرون آورد و ابو جعفر علیه السّلام آن را بلعید، و حضرت از دنیا رفت، و ابو جعفر مرا گفت: ای ابا صلت برخیز از آن پستو و انبار تختهای که میّت را بر آن میشویند حاضر ساز و آب برای تغسیل بیاور، عرضکردم، در انبار و پستو تخته غسل و آب نیست، ولی حضرت فرمود: آنچه بتو امر کردم انجام ده، من داخل انبار شدم و دیدم هر دو آماده است، بیرون آوردم و دامن قبا بر کمر بستم و پای برهنه نمودم که آن جناب را غسل دهم، حضرت فرمود: ای ابا صلت کنار رو که غیر از تو کسی با من است که مرا در تجهیز یاری میکند، و امام را غسل داده، و بمن فرمود: به پستو رو و جامهدانی که در آن کفن و حنوط است بیاور، من رفتم بقچهای دیدم که هرگز

ص:۵۹۷

آن را ندیده بودم، آن را برگرفته نزد حضرت آوردم، پس او را کفن کرد و بر او نماز گذارد، پس گفت: آن تابوت را بیاور، عرضکردم نزد نجّاری روم و از او بخواهم تابوتی بسازد؟ فرمود: نه، برخیز و برو در خزانه و انبار تابوتی هست، من بانبار رفته تابوتی یافتم که تاکنون در آنجا آن را ندیده بودم، آن را نزد حضرتش آوردم، او جنازه حضرت رضا علیه السّلام را برداشته در آن تابوت نهاد و دو پایش را راست یک دیگر نهاد و دو رکعت نماز خواند که هنوز تمام نشده بود که سقف خانه شکافت و جنازه از آن شکاف سقف خارج شد و بیرون رفت، من عرضکردم یا ابن رسول اللّه اینک مأمون خواهد آمد و پدرت رضا علیه السّلام را از ما مطالبه میکند، ما باید چه کنیم؟ فرمود: ساکت باش ای ابا صلت، جنازه باز خواهد گشت، و هیچ پیامبری در مشرق از دنیا نرود و وصیّ او در مغرب نمیرد مگر اینکه خداوند ارواح و اجساد آنان را جمع مینماید، هنوز امام گفتارش را تمام نکرده بود که سقف شکافت و جنازه با تابوت فرود آمد، پس برخاست و جنازه را از تابوت بیرون آورد و در بستر خود قرار داد، مانند اینکه غسل داده و کفن کرده نشده است، آنگاه مرا گفت: ای ابا صلت برخیز و در را بروی مأمون باز کن، من

ص:۵۹۸

برخاستم و در را گشودم که دیدم مأمون با غلامانش در خانه ایستاده است در حالتی که میگرید و محزون است، داخل خانه شد، گریبانش را پاره کرد، لطمه بر روی خود میزد، و میگفت: ای سیّد من ای سرور من، مرگ تو مرا بمصیبت انداخت، سپس داخل اطاق شد و ببالین جنازه نشست، و گفت: مشغول تجهیز آن شوید، و امر کرد قبری بکنند، و آن موضع را من کندم، همان چیزها که حضرت رضا علیه السّلام فرموده بود ظاهر شد، یکی از درباریان مأمون گفت: آیا نمیگوئی و باور نداری او امام

بود؟ گفت: آری امام نخواهد بود مگر بر همه مردم مقدّم باشد، و امر کرد سمت قبله قبری برایش حفر کنند، گفتم: مرا امر کرده که بقدر هفت پلّه رو بپائین از برای او حفر کنم، بعد در یک سمت برای او محلّی برای دفن بگشایم، مأمون گفت: هر چه ابو صلت میگوید: که او امر کرده است عمل کنید جز آن محلّ در کنار عمق قبر، بلکه قبر را معمولی بکنید و لحد بگذارید، و چون دید آب پیدا شد و ماهیان در آن نمایان شدند، و چیزهای دیگری که فرموده بود ظاهر گشت، مأمون گفت: پیوسته حضرت رضا در زمان حیات خود عجائبی بما مینمود، و حتّی پس از مرگش نیز عجائبی از او بظهور میرسد، یکی از وزرایش که با او بود گفت: آیا میدانی رضا علیه السّلام از چه

ص:۵۹۹

چیز بتو خبر میدهد؟ گفت: نه، گفت: بتو میفهماند که شما بنی عباس، دولت و شوکتتان با کثرت جمعیّت و طول مدّت سلطنت مانند این ماهیان هستید تا اینکه اجلتان برسد و مدّتتان بسر آید و قدرتتان از دست برود، خداوند مردی را از ما بر شما مسلّط کند که همه شما را بفنا بسپارد، اولین و آخرینتان را، مأمون گفت: راست گفتی، آنگاه رو بمن کرده گفت: آن کلامی را که گفتی و ماهیان بلعیده شدند برای من بگو و بمن یاد ده، گفتم بخدا قسم الان فراموش کردم، و من راست می‌گفتم، ولی او امر کرد مرا به زندان برند و حضرت رضا علیه السّلام را بخاک بسپارند. مدّت یک سال در حبس بسر بردم و بر من در زندان بسیار سخت می‌گذشت، شبی خوابم نبرد و بیدار ماندم و بدرگاه خدا رفتم و بدعا و زاری مشغول گشتم و بدعائی که در آن حال محمّد و آل محمّد- صلوات اللّه علیهم- را ذکر میکردم و بحقّ آنان از خداوند، فرج میخواستم شروع کردم، هنوز دعایم به اتمام نرسیده بود که ناگاه دیدم ابو جعفر محمّد بن علیّ علیهما السّلام بر من وارد شده و فرمود: ای ابا صلت سینه‌ات تنگ شده است و حوصله‌ات تمام گشته؟

عرضکردم آری بخدا سوگند. فرمود: برخیز و با من بیرون آی، آنگاه دست

ص:۶۰۰

مبارکش را به کند و زنجیرهائی که بر من بود زده همه از من برداشته شد، و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آورد، در حالی که پاسبانان و غلامان مرا نظاره میکردند ولی قدرت سخن گفتن نداشتند و من از در خارج شدم، پس از آن بمن فرمود: برو به امان خدا تو را بخدا سپردم بدان که تو هرگز با مأمون روبرو نشوی، و او هم تو را نخواهد یافت. ابو الصّلت گفت: تاکنون مأمون بمن دست نیافته است.

مترجم گوید: «آنچه ابو الصّلت دیده است از آمدن ابو جعفر علیه السّلام و وارد شدن او بر آن حضرت از درهای بسته، و تجهیز و تغسیل جنازه پدرش و شکافتن سقف و رفتن جنازه بآسمان و بازگشتن آن همه و همه دیگر را میتوان گفت حالت مکاشفه‌ای بوده است که برای او دست داده و صورت ملکوتی و باطنی این امر برای او جلوه کرده و دیده است و نباید استیحاش کرد و آن را محال دانست و یا افسانه شمرد، و مشابه در اخبار زیاد دارد، و مکاشفه عبارتست از حصول علم برای نفس به فکر یا به حدس یا به سانحه‌ای خاصّ، و عبد السّلام بن صالح هروی ابو الصّلت دارای کتابی است بنام «وفاة الرّضا علیه السّلام» و ظاهرا این خبر از آن کتاب نقل شده است، و چون ابو الصّلت محبّ اهل بیت علیهم السّلام بوده علمای معروف اهل سنّت سخت او

را کوبیده و جرح کرده‌اند، و نسائی صاحب سنن گوید: او ثقه نیست، و دارقطنی گوید: او رافضی و خبیث است، و احمد بن سیّار که از اعلام و حفّاظ اهل سنّت است و ابو الصّلت را دیده و از او حدیث شنیده است گوید: «ابو صلت، ابو بکر و عمر را بر علیّ مقدّم میداشت و با

ص:۶۰۱

این حال مثالب و عیبها و نادرستیهائی از شیخین روایت می‌کرد». از این کلام پیداست که ابو الصّلت تقیّه می‌کرده ولی گاهی مطاعن را بر زبان می‌آورده، و ابو عمرو کشّی در رجال خود آورده است که برکة بن قیس گوید: از احمد بن سعید رازی شنیدم می‌گفت: براستی که ابو الصلت «ثقة و مأمون علی الحدیث، إلّا انّه یحبّ آل رسول اللَّه- صلی اللَّه علیه-، و کان دینه و مذهبه حبّ آل محمّد علیه و علیهم السّلام» ولی یحیی بن معیّن براستگوئی او را ستوده است، و از حاکم نیشابوری صاحب مستدرک الصحیحین توثیق ابو الصّلت را نقل کرده‌اند، و پاره‌ای از شیعیان او را سنّی دانند با اینکه توثیقش کرده‌اند».

۲- حسین بن احمد بیهقیّ از صولیّ از ابو ذکوان روایت کرده که گفت:

شنیدم ابراهیم بن عبّاس گفت: بیعت با علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام در روز پنجم ماه مبارک رمضان سال دویست و یکم هجری قمری اتّفاق افتاد، و مأمون دختر خود امّ حبیب را بوی تزویج کرد در اوّل سال دویست و دو، و در سال دویست و سه امام بطوس وفات کرد هنگامی که مأمون عازم عراق بود و در ماه رجب همان سال بسوی عراق حرکت کرد، و امّا غیر از بیهقی برایم روایت کرده است که حضرت از دنیا رفت و از سنّ مبارکش چهل و نه سال و شش ماه گذشته بود، و قول صحیح آنست که وفات آن حضرت در روز جمعه دهه آخر ماه رمضان نه روز به

ص:۶۰۲

آخر ماه مانده اتّفاق افتاد، در سال دویست و سه هجری قمری.

باب ۶۴ خبر هرثمة بن أعین در باره مسموم کردن آن حضرت به انگور و انار

۱- تمیم بن عبد اللَّه قرشی- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از هرثمة ابن أعین روایت کرد که گفت: من شبی در حضور مأمون بودم چون چهار ساعت از شب گذشت اذن رفتن داد و من بخانه خود رفتم، نیمه شب که شد صدای کوفتن در شنیدم غلامم پاسخ داد، کوبنده به غلام گفت: هرثمه را بگوی آقایت تو را می‌طلبد خود را فوری بدو برسان، هرثمه گفت: من بی‌درنگ برخاستم و لباس بر تن کردم و با سرعت خود را به خانه حضرت رسانیدم، غلام در پیش روی من بود او داخل شد و بعد من وارد شدم و امام را در صحن منزل نشسته دیدم، چون چشمش بمن افتاد گفت: ای هرثمه! عرضکردم لبیک یا مولای، فرمود: نزد من بنشین، من نشستم، بمن فرمود: خوب گوش کن که چه

ص:۶۰۳

می‌گویم، اکنون زمان مرگ من رسیده و باید بسوی خدا رحلت کنم، به جدّ و پدرانم ملحق گردم، و عمرم بآخر رسید و نامه عملم پایان یافته است، و بتو میگویم: این مرد (مأمون) ستمکار قصد آن کرده است که مرا با انگور و انار مسموم سازد، و رشته‌ای را بزهر آلوده و آن را بسوزن کرده و در حبّه انگور فرو برده و آن را زهرآگین کرده، و امّا طریقه آلوده کردن انار بسمّ بدین صورت بود که: سمّ را در کف دست یکی از غلامانش ریخته تا بدان بیالاید و با همان دست آلوده انار را حبه حبه کند و آن را چنگ زند تا سمّ بخورد آن رود. و فردا مرا دعوت میکند و آن انار و انگور را برسم پذیرائی نزد من مینهد، و از من میخواهد که آن را بخورم، و من آن را میخورم، و سپس آنچه خدا تقدیر و حکم کرده انجام می‌شود، پس چون من از دنیا رفتم، مأمون خواهد گفت: خودم باید او را با دست خویش غسل دهم، چون چنین گوید، تو محرمانه از قول من بگوشش بگو: بمن گفته است تا بتو بگویم این کار را نکنی که عذاب الیمی که قرار است مدّتی بعد بر تو نازل شود به جلو افتاده و بزودی فرود می‌آید، و آنچه از آن حذر میکنی با شتاب بتو خواهد رسید، و او از تو پذیرفته دست از این کار برمیدارد، هرثمه گوید: عرضکردم: ای سرور من بروی چشم، فرمود: چون برای تغسیل من تو را بگمارد، و خود در

ص:۶۰۴

محلّ مرتفعی که مشرف بر آنجا که مرا غسل میدهی بنشیند که ناظر عمل تو باشد، اقدام بآن مکن و متصدّی شستن من مشو تا اینکه خیمه سفیدی در کنار خانه ببینی، چون آن خیمه را دیدی مرا با همان لباسم که در آن از دنیا رفته‌ام بدرون آن خیمه بر و در پشت آن با همکارانت به انتظار بایست، و خیمه را بالا نزن که مرا ببینی چون هلاک خواهی شد، بعد مأمون نزدیک تو آید و گوید: ای هرثمه آیا شما نمی‌گویید که امام را جز امام غسل نمی‌دهد؟ پس این ابو الحسن علیّ بن موسی را چه کسی غسل داد در حالی که فرزندش محمّد اکنون در مدینه است و آن از شهرستانهای حجاز است، و ما اکنون در طوس هستیم؟ و چون چنین چیزی بتو گفت، در پاسخش بگو: امام را نباید و واجب نیست کسی غسل دهد مگر امام پس از او، ولی اگر کسی تعدّی کرد و این عمل را انجام داد امامت امام برای تجاوز کاری غسل دهنده باطل نخواهد شد، و همچنین امامت امام پس از وی هم باطل نمی‌گردد با اینکه دیگری بر او غلبه کند و نگذارد او پدرش را غسل دهد و اگر علیّ بن موسی در مدینه بود و از دنیا میرفت پسرش محمّد در ظاهر او را غسل میداد و این طور که اکنون شد او را در

ص:۶۰۵

خفا و پنهانی غسل همی داده، و چون خیمه برداشته شود تو مرا خواهی دید که در کفن پوشیده شده‌ام، پس مرا بردار و در تابوت بنه و حمل کن، و چون بخواهد قبر مرا آماده کند، میخواهد قبر پدرش هارون را قبله قبر من قرار دهد، و این هرگز نخواهد شد و چون کلنگها را بر زمین کوبند، هیچ گونه بر زمین تأثیر نکند و باندازه پشت ناخنی زمین را حفر ننمایند، و هر گاه برای کندن زمین کوشش خود را نمودند و نتوانستند کاری از پیش برند از قول من بمأمون بگو: بمن امر کرده است که یک کلنگ در قبله قبر پدرت هارون بر زمین زنم و چون زدم قبری ساخته و آماده آشکار می‌شود، و چون پذیرفت و قبر پیدا شد، مرا در آن نگذارید تا از ته قبر آب سفیدی بیرون آید که قبر را پر کند تا آب مساوی با روی زمین گردد، سپس در آن ماهیی بطول قبر نمایان شود و بحرکت آید، و تا ماهی در حرکت است مرا بقبر نبرید تا اینکه ماهی نهان گردد و آب فرو نشیند، پس مرا در قبر بر، و لحد بگذار، و مگذار کسی بر روی من خاک ریزد، زیرا قبر خود بخود پر و پوشیده شود، هرثمه گوید:

عرضکردم ای سالار من! هر چه فرمودی اطاعت میکنم، پس حضرت فرمود:

ص:۶۰۶

آنچه را که بتو گفتم بخاطر بسپار و بدان عمل کن و مخالفت منما، عرضکردم ای آقای من! به خدا پناه میبرم اگر اوامر شما را مخالفت کنم.

هرثمه گوید: از نزد امام با حالتی محزون و گریان و نالان چون دانه در تابه بریان بیرون شدم و جز خدا کسی از دل من آگاه نبود، چون روز شد مأمون مرا طلبید و تا چاشت نزد او ایستادم، آنگاه گفت: ای هرثمه برو و سلام مرا به امام برسان و بگو اگر بر شما سخت نیست نزد من بیائید، و اگر نه من خدمت شما آیم و چنانچه آمدن را پذیرفت اصرار کن زودتر بیاید، چون بخدمت آن جناب رسیدم قبل از آنکه سخنی بگویم حضرت فرمود: ای هرثمه آیا سفارشات مرا بخاطر سپرده‌ای؟ گفتم آری، پس کفش خود را طلبید و گفت: من میدانم پیغام او چیست و تو را برای چه نزد من فرستاده است، گوید: نعلین حضرت را حاضر کردم و پوشیده براه افتاد و بسوی مأمون شد، چون بمنزل او رسید، مأمون از جا برخاسته ایستاد و با آن جناب معانقه نموده پیشانی حضرت را بوسید و او را در کنار خویش بر تخت نشانید، و شروع کرد با وی گفتگو کردن و از هر سو بسخن پرداخت تا روز بالا آمد، پس یکی از غلامان را گفت که

ص:۶۰۷

انگور و انار آورد، هرثمه گفت: چون این را شنیدم نتوانستم طاقت آورم و لرزه بر اندامم افتاد، و چون نخواستم حالت من بر مأمون ظاهر شود، رو گردانیده آرام آرام از مجلس بیرون شدم و خود را در گوشه‌ای از حیات قصر افکندم، چون زوال ظهر نزدیک شد حس نمودم که سرورم از نزد مأمون خارج شده و به خانه خود رفته است، سپس دیدم از سوی مأمون امر صادر شده است؟ که طبیبان و پرستاران را خوانند و ببالین حضرت برند، پرسیدم چه شده است؟ گفتند:

مرضی بر آن جناب عارض شده است و مردم در شکّ و تردید بودند ولی من میدانستم از چیست و یقین داشتم چون از او مرا آگاهی بود، هرثمه گفت:

چون ثلث آخر شب شد صدای ناله و شیون از خانه آن حضرت برخاست و من خود فغان را شنیدم و با شتاب در میان خلق که بدان سو میرفتند خود را به آنجا رسانیدم و نظر کردم و مأمون سر برهنه با تکمه‌های باز روی پا ایستاده میگریست و نوحه میکرد، من در میان مردم ایستادم و نفسهای بلند می‌کشیدم چون از شدّت حزن نفس در سینه‌ام حبس شده بود، باری صبح کردیم و فردای آن شب مأمون برای تعزیه‌داری نشست، بعد برخاست و سر جنازه آقایم

ص:۶۰۸

علیه السّلام آمد، و گفت: محلّی آماده کنید میخواهم خود جنازه او را غسل دهم، من پیش رفتم و آنچه حضرت بمن گفته بود از غسل و تکفین و دفن بدو گفتم، گفت: من متعرّض غسل او نمی‌شوم تو خود میدانی ای هرثمه، گوید: من ایستاده بودم تا

اینکه دیدم خیمه‌ای بر پا شد، و من و کسانی که در آنجا حاضر بودند در پشت خیمه بودیم، و صدای تکبیر (اللَّه اکبر) و تهلیل (لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ) و تسبیح، و حرکت ظرفها و ریختن آب بگوشم میرسید و بوئی خوش و مطبوع بمشام میرسید که هرگز از آن خوشتر، بوئی استشمام نکرده بودم.

هرثمه گفت: ناگاه دیدم مأمون از بالای ایوان خانه مرا بانگ زده گفت:

شما که می‌پنداشتید امام را غیر امام مثل او غسل نمی‌دهد، پس کجا است محمّد بن علیّ فرزندش که حاضر آید او را غسل دهد، او که اکنون در مدینه است و این در طوس؟ گوید: گفتم ای امیر! ما می‌گوئیم: امام را واجب نیست غسل دهد مگر امامی مثل او، پس اگر ستمکاری تعدّی کند و امام را غسل دهد امامت او باطل نمی‌گردد زیرا که غاسل تعدّی کرده است، و امامت امام بعد هم، از او باطل نمی‌شود، زیرا به او ظلم شده و او را از تغسیل پدرش منع نموده‌اند،

ص:۶۰۹

و اگر ابو الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام در مدینه مقیم بود فرزندش محمّد او را غسل میداد، و اکنون اگر چه بظاهر او را غسل نمی‌دهد ولی در خفا و باطن او را غسل داده است، مأمون ساکت شد و چیزی نگفت، و خیمه برداشته شد، چون نظر کردم مولای خود را در کفنهایش پیچیده دیدم او را در عماری گذارده و مأمون با جمیع حاضران بر جنازه آن حضرت نماز خواندند، و جنازه را برداشتیم تا بموضع قبر رسیدیم، جماعتی را دیدیم که کلنگ بدست گرفته نزدیک قبر هارون بر زمین میزنند و میخواهند قبر هارون را قبله قبر آن حضرت قرار دهند، ولی هر چه کلنگ بر زمین می‌کوبند جستن میکند و ذرّه‌ای در خاک تأثیر نمی‌کند، مأمون گفت: ای هرثمه وای بر تو آیا زمین را نمی‌بینی چگونه از کندن قبر برای او امتناع میورزد؟! من گفتم: ای امیر خود او بمن گفته است کلنگی بطرف پیش روی قبر پدرت بر زمین زنم و غیر از یک بار آن را بر زمین نکوبم، مأمون گفت: تو یک کلنگ زنی تا چه شود؟! گفتم: آن بزرگوار خبر داده است که جایز نیست قبر پدرت رشید قبله قبر او باشد، و اگر من کلنگی بر زمین کوبم قبری آماده و مهیّا پدید آید که لازم بکندن و خاک برداری نیست، و

ص:۶۱۰

ضریحی وسیع در میان آن نمایان شود، مأمون گفت: سبحان اللَّه! چقدر عجیب است این گفتار از ابو الحسن، هرثمه تو کلنگ را بزن تا ما ببینیم چه می‌شود، گوید: من کلنگ را در دست گرفته در سمت قبله قبر هارون بر زمین کوفتم، پس قبری کنده و آماده پدیدار شد، مأمون گفت: ای هرثمه جنازه را در قبر گذار، گفتم: ای امیر او امر کرده است در این کار شتاب نکنم تا از زمین قبر، آبی سفید پدید آید و قبر تا برابر زمین پر گردد، و ماهیی بطول قبر در آن نمایان شود و در آن بحرکت در آید، و چون آن ماهی غایب شد و آن آب فرو نشست او را در کنار قبر برم و رها کنم، و مأمون گفت: هر چه دستور داری عمل کن، هرثمه گوید: من منتظر پیدا شدن آب و ماهی بودم که پدیدار شد و غایب گشت و آب قبر فرو نشست و مردم همه می‌دیدند، جنازه شریف را بکنار قبر بردم و ناگهان دیدم پرده سفیدی بر روی قبر کشیده شد که من قبر را نمی‌دیدم، و آن را بر قبر نکشیده بودم، سپس جنازه را کسی غیر ما حاضران برداشته بداخل قبر برد و لحد گذارد، و از ما کسی فعالیتی نداشت، و مأمون بمردم اشاره کرد که بر وی از خاک بریزید، من گفتم: این کار را نمی‌کنیم ای امیر، گفت: وای

ص:۶۱۱

بر تو پس چه کسی قبر را پرکند، گفتم: او مرا گفته است که کسی بر روی او خاک نریزد، و خبر داده که قبر خود بخود پر خواهد شد، و پس از آن بالا می‌آید و چهارگوش می‌شود، مأمون بمردم گفت: بر وی خاک نریزند، و خاکهائی که برداشته بودند بر زمین ریختند و قبر پر شد و از زمین برجسته گشت و مربع شد، مأمون بازگشت و مرا طلبید و با من خلوت کرده و گفت:

ای هرثمه از تو سؤال می‌کنم و بخدا سوگندت میدهم که آنچه از آن حضرت شنیده‌ای برایم راست بگو، هرثمه گوید: آنچه آن بزرگوار فرموده بود برای او گفتم، گفت: بخدا سوگندت میدهم راست بگو دیگر غیر آنچه بمن گفتی چه چیزها بتو خبر داد، گفتم: ای امیر از هر چه بپرسی جوابت را راست می‌گویم، پرسید آیا غیر از این بتو در پنهانی چیزی گفت؟ گفتم آری، گفت: آن چیست؟ گفتم: حکایت انگور و انار را بمن خبر داد، گوید: رنگ مأمون تغییر کرد و رنگ برنگ میگردید گاهی زرد و گاهی سرخ و گاهی تیره می‌گشت، سپس خمیازه‌ای کشید و غشّ کرد و بیهوش شد و در حالت بیهوشی میگفت:

ص:۶۱۲

وای بر مأمون از خدا و رسول! وای بر مأمون از علیّ بن ابی طالب! وای بر مأمون از فاطمه زهرا! وای بر مأمون از حسن و حسین! وای بر مأمون از علی بن الحسین! وای بر مأمون از محمّد بن علیّ! وای بر مأمون از جعفر بن محمد! وای بر مأمون از موسی بن جعفر! وای بر مأمون از علی بن موسی الرّضا! این است بخدا سوگند خسران مبین! و این کلمات را مکرّر میگفت، و من چون دیدم تغییر حالت او بطول انجامید برخاستم و بیرون آمدم و در کناری از قصر نشستم، گوید: او بهوش آمد و نشست و مرا خواند، بر او وارد شدم دیدم در جای خود چون شخص مست نشسته، و بمن گفت: بخدا سوگند تو در نزد من از او عزیزتر نیستی، بلکه جمیع اهل زمین و آسمان از او نزد من عزیزتر نیستند، بخدا اگر بمن برسد که از آنچه از آن جناب دیده و شنیده‌ای چیزی را بدیگری گفته‌ای و بازگو نموده‌ای ترا هلاک می‌کنم، گفتم: ای امیر اگر بر چیزی از ناحیه من از اینها اطّلاع یافتی خونم بر تو حلال باشد، گفت: بخدا قسم نمی‌پذیرم مگر با یاد کردن سوگند، عهد و پیمان بندی که این واقعه را پوشیده داری و آن را کتمان نمائی، و از من أخذ پیمان کرد و میثاق با سوگند گرفته گفت: و چون

ص:۶۱۳

من بیرون شدم دو دست خویش را بر یک دیگر میکوفت و این آیه را میخواند:

يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ- تا آخر یعنی (از مردمان پنهان میکنند و از خداوند پنهان نتوانند کرد و خداوند با ایشان و ضمائر و اسرارشان است و هنگامی که بشب تدبیر و تزویر میکنند کاری را که خداوند نمی‌پسندد و او بجمیع آنچه از آنها سر میزند کاملا آگاه است- نساء:

۱۰۸).

و برای آن حضرت از فرزند، «محمّد»- علیه السّلام- امام بود، و پدرش امام رضا علیه السّلام او را: صادق، صابر، فاضل، نور دیده مؤمنان و مایه غیظ و خشم ملحدان لقب داد.

مترجم گوید: «باید توجّه داشت که هرثمة بن أعین که از سرداران مأمون بود به اتّفاق مورّخین در سنه دویست هجری در زندان مأمون کشته شده است، و در همان سال مأمون رجاء بن أبی ضحّاک را به مدینه برای آوردن علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام بطوس فرستاده است و در سال دویست و دو با او بولایتعهدی بیعت کرده و در سال دویست و سه امام را مسموم نموده و سه سال قبل از فوت آن حضرت، هرثمة بن اعین بقتل رسیده بود، و این خبر سندش بواسطه تمیم قرشی چندان اعتبار ندارد هر چند محمّد ابن یحیی که در پاره‌ای از نسخ محمّد بن عیسی و در پاره دیگر محمّد بن- مثنّی است و نیز محمّد بن خلف طاطریّ همه مجهول الشّخص یا مجهول الحالند، و بنظر میرسد موضوع شهادت حضرت رضا علیه السّلام را که

ص:۶۱۴

مسلم است، بصورت داستانی خواندنی و جالب توجّه ساخته‌اند، نه آنکه همه مطالبش واقعیّت داشته باشد- خدا دانا است. و اگر گویند تمیم بن عبد اللَّه در این کتاب همه جا مترضّیا نامبرده شده، گوییم رسم صدوق این بوده که برای شناخت مشایخش که کدام شیعه و کدام سنّی هستند، همه جا شیعیان را با کلمه- رضی اللَّه عنه- یا- رحمه اللَّه- مشخّص نموده و ربطی بمدح و ذمّ مصطلح ندارد».

باب ۶۵ بعضی مراثیی که در باره حضرت رضا- علیه السّلام- سروده‌اند

۱- تمیم بن عبد اللَّه قرشیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از ابن- مشیّع اشعاری را در مرثیه حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده است که می‌آید:

یا بقعة مات بها سیّد ما مثله فی النّاس من سیّد

تا آخر شش بیتی که در متن ذکر شده است و ترجمه آن چنین است:

۱- ای مزار و بارگاهی که در او دفن شده است بزرگی که مانند او در میان مردم جهان نبوده است.

۲- آنکه پس از او هدایت و جود و فضل و خیر بکلّی رخت بربست و منقطع گشت و مرگ در بردن این صفات از میان خلق دامن بکمر زد و به او اقتدا نمود.

ص:۶۱۵

۳- ای مدفن شریف! پیوسته ریزش باران رحمت الهی بر تو باد در هر صبح و در هر شامگاهی.

۴- او خود برای ما مردم، باران رحمتی بود که از وجودش سیراب میشدیم، چون ستاره درخشانی بود که از نورش همیشه راه می‌یافتیم.

۵- آری، علیّ بن موسی علیهما السّلام وفات یافت و او و بزرگی و بزرگواری در یک قبر دفن شدند.

۶- اکنون ای دیده! پس از، از دست دادن او بر عزت و شرف خون گریه کن چرا که هر دو منقرض گشتند.

و علیّ بن عبد اللَّه خوافی را مرثیه‌ای است برای آن حضرت علیه السّلام که ترجمه آن چنین است:

۱- ای سرزمین طوس خداوند تو را از باران رحمتش سیراب کند، که چقدر از خیر و برکت و خوبی در برداری ای طوس.

۲- پاک و پاکیزه باد در دنیا قطعات زمین تو ای طوس، و این پاکی و طهارت برای آن شخصی است که در سناباد اقامت گزیده و بخاک سپرده شده است.

۳- کسی که بسیار گران بود مرگش برای اسلام و او خود در رحمت خداوند

ص:۶۱۶

اکنون غرق و غوطه‌ور است.

۴- ای آرامگاهی که او را در برگرفته‌ای بدان که در میان تو حلم و علم و طهارت و قداست دفن شده است.

۵- بناز ای قبر زیرا همه سرزمینها برای آن کس که در برداری بر تو رشگ می‌برند، و اینکه فرشتگان مقرّب دربار الهی از تو حراست و نگهبانی می‌کنند.

۲- حسین بن احمد بیهقیّ بسند مذکور در متن از دعبل بن علیّ روایت کرد که گفت: خبر مرگ حضرت رضا علیه السّلام در شهر قم بمن رسید و قصیده رائیه را در مرثیه آن حضرت سرودم، ترجمه آن چنین است:

۱- من بنی امیه را در کشتن اولاد فاطمه علیهم السّلام معذور می‌بینم (چون دشمنی با اولاد هاشم را از جدّ خود به ارث برده‌اند) امّا برای اولاد عبّاس عذری نمی‌یابم.

۲- فرزندان حرب و مروان و خاندان بنو معیط، اهل کینه و بغض و دشمنی با آل محمدند.

۳- قومی که با سران آنان به مبارزه پرداختید تا ناگزیر از دشمنی و عناد

ص:۶۱۷

دست برداشتند و فرصت مینجستند، همین که قدرت یافتند، بر کفر و ستیز خود ادامه دادند.

۴- بشهر طوس بر کوی و مزار پاک و مطهر او منزل گزین! اگر در دین خود بر آئین فطرت که دین حق است برقراری، [یا به آرزو و هدف خواهی رسید (بنا بر نسخه‌ای که «علی وطر» دارد).] ۵- دو قبر در طوس است، یکی قبر بهترین خلق، خداوند (علیّ بن- موسی) و دیگری گور شریرترین مردم جهان (هارون الرّشید)، و این بسیار موجب تعجب و عبرت است.

۶- فائده و نفعی برای شخص پلید نخواهد داشت اینکه گورش در قرب قبر پاک و پاکیزه‌ترین خلق باشد، و همچنین ضرر و زیانی برای فرد پاک و مطهر ندارد که مدفنش در کنار گور شخص پلید و ناپاکی باشد.

۷- هیهات! بدون شکّ و تردید هر کس در گرو عمل خویش خواهد بود، پس تو اگر میخواهی این را بپذیر و اگر میخواهی واگذار و رها کن، حقّ همین است که گفته شد.

صولیّ گوید: عون بن محمّد گوید: منصور بن طلحه برایم اشعاری خواند و گفت که ابو طلحه این اشعار را از ابو محمد یزیدی نقل کرد و گفت که گفته است: چون علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام دار فانی را وداع گفت، من مرثیه‌ای از برای فوت آن حضرت سرودم که: ما لطوس- تا آخر در متن مندرج است:

ص:۶۱۸

۱- شهر طوس را چه شده است، خدایش گرامی ندارد، هر روز گوهری گرانبها و نفیس را میرباید و فرو میبرد.

۲- ابتدا رشید را شکار کرد و سپس علی بن موسی را «۱»- علیهما السّلام-.

۳- نه امامی عادی را بلکه امامی که بمانند جمله امامان دیگر فضل و برتری و عظمت داشت، و سعد روزگار بواسطه از دست دادن او مبدّل به نحسی گشت.

و در کتاب محمّد بن حبیب ضبّی این اشعار را یافتم:

۱- قبری در طوس است که امامی در آن مدفون است، و زیارت او بر ما حتمی و لازم است.

۲- قبری است که دار السّلام بهشت بدان بر پا است، و یا آنکه محل درود و سلام است، و هر روز مرتب تحیّت و سلام بدان اهداء می‌گردد.

۳- قبریست که انوارش سر بآسمان کشیده و دیده نابینا را نور، و خاک کویش، مرضها را شفا می‌بخشد.

۴- قبری که رسول خدا و وصیّش را در دیده مؤمن زائری که در آنجا توقّف کند

(۱)- ابو محمد یزیدی یا هر کس که این مرثیه را گفته قطعا حق و باطل را نمی‌شناخته چون هم رشید را که برای نافرمانی و خیانت یکتن، جعفر برمکی، ریختن خون همه برامکه را حلال میداند گوهری گرانبها میداند، و هم علیّ بن موسی علیهما السّلام را که خداوند رحمة للعالمینش قرار داده است؟!!

ص:۶۱۹

مجسّم میسازد.

۵- چشمها از هیبت و بزرگی که از والائی مقام آنان در اندیشه و فکر خود دارد خاضع و خاشع شدند.

۶- مزاری که زوّارش چون در کنار آن آیند و بر آن وارد گردند، هنگامی که بیرون میروند گناهانشان ریخته شود.

۷- کسانی که به آن محلّ قدم نهادند و قصد زیارت داشتند، توشه ایمنی از عذاب الهی را بهره برند و نیز از آنکه روزی به تهیدستی گرفتار شوند امنیّت یابند.

۸- خداوند از جانب صاحب قبر، ایمنی را برای زائرین آن ضامن گشته، و بدین سبب قلم از ایشان برداشته شده است و زلّات ایشان را نویسندگان اعمال ننویسند، (البته زوار واقعی معصیت و گناه نمی‌کنند، و اگر غفلتی روی دهد و گناهی از ایشان سر زند، بی‌درنگ توبه کرده و از خدایشان عذر می‌خواهند).

۹- اگر اکنون از باریدن باران بی‌نیازشده‌ایم این از برکت آن قبر شریف است که اگر نبود ابرها بر این بلاد باران نمی‌بارید.

۱۰- قبری که علیّ بن موسی علیهما السّلام را در بر دارد بر حلّ و حرم یعنی بر سرزمین حرم مکّه فخر میکند.

۱۱- بزیارت آن قبر رفتن فرض و واجب است، همچنان که بزیارت حرم

ص:۶۲۰

کعبه واجب است و بر هر کس که در کنار آن منزل گزید احترام و تعظیم آن لازم و سزاوار است.

۱۲- هر کس بقصد قربت مطلقه، عارفا بحقّه او را زیارت کند آتش دوزخ بر وی حرام گردد.

۱۳- و بیقین فردای قیامت، وی دارای مقامی پسندیده است و در فردوس برین مقام و جایگاهی دارد.

۱۴- و خداوند برای او این مقام را وفاکننده و ضامن است، سوگند بآن کس خورده که همه سوگندها باو میرسد و به او بازگشت میکند.

۱۵- و خدا رحمت فرستد و فرستاده است بر محمد پیامبر، و مقام علیّ را برومندی و سلامت نفسش بلند گردانید، ۱۶- و همچنین پیوسته درود فراوان بر زهرای مرضیّه فرستد برای ادای حقّش چون که حقّ او را میشناسد و او علّام الغیوب است.

۱۷- و بر او و بر فرزندش حسن، اول و بر حسین که از رویش بزرگی نمایان است.

۱۸- و بر علیّ بن الحسین که صاحب تقوی است و بر فرزندش محمّد باقر و بر هر یک از اینان درود و صلوات که بزرگ و محترمند.

ص:۶۲۱

۱۹- و بر آن پاک و پاکیزه جعفر بن محمّد بهترین سلام و درود باد، اگر چه ناکسان و فرومایگان از آن ابا دارند.

۲۰- آن راستگوئی که تمامی علوم اسلامی در میان شما از او مأثور است و از او روایت شده است و بدان همه اقوام شیعه تمسّک می‌جویند.

۲۱- و همچنین درود بر موسی پدرت، و پس از وی درود و رحمت خدا بر تو تا رحمت را دوا می‌باشد- یعنی ابدی است-.

۲۲- و بر فرزندت محمّد زکیّ که پاک و پاکیزه بود از هر پلیدی و دو چندان باد، و بر فرزندش علیّ تا مادامی که سخن برقرار است، یعنی تا مخلوقی و بشری در جهان هست و از او سخن در میان است.

۲۳- و بر آن پسندیده فرزند پسندیده، حسن بن علیّ که به فوت او تاریکی همه بلاد را فرا گرفت.

۲۴- و درود بر جانشین او حجّت خدا بر روی زمین، (و آن) کسیست که نظام، بدو وجود یابد و در او عدل و امامت تمامیّت یابد.

۲۵- پس اوست آنکه آرزو است که هدایت بوجودش از نو شکوفا گردد و احکام و فرامین الهی در جهان استوار شود.

۲۶- اگر امامان یکی پس از دیگری نبودند، هدایت از بین میرفت، و اسلام

ص:۶۲۲

مغلوب واقع میشد (یعنی کفر و شرک همه جا مسلّط بود).

۲۷- هر یک از ائمّه جانشین امام پیش از خود شدند تا نوبت به قائم این زمان رسید.

۲۸- ای فرزند پیامبر، و ای حجّت خدا بر روی زمین که نماز و روزه بسبب وجود تو بر پا است.

۲۹- هیچ امامی از شما غایب نشد و از دنیا نرفت مگر آنکه بجای او جانشینی و امامی بود که امراض و نابسامانیها و مفاسد بوجود او دفع میشد و صحّت می‌یافت.

۳۰- در امامت و علم و کمال مساوی هستند چه در پیری به امامت رسند و چه نوجوان باشند.

۳۱- شما هستید وسیله و راهنما بسوی خدا، و شمائید آنان که راه حقّ و هدایت را شناختند و خود از نشانه‌های هدایت و نور آن بودند.

۳۲- شمائید که اولیای خدائید در دین و دنیا هر دو، و آن کسان که از جانب خدا صاحبان حرمت و مورد توجّه و دارای اعتبار و اختیارند.

۳۳- از گروه مردم، انسان کسیست که بفضل و برتری و مزیّت شما اعتراف داشته باشد، و منکران فضل شما، حیوانات و چهارپایانند.

۳۴- بلکه از حیوانات هم گمراه‌تر و پست‌ترند بجهت کفر و عنادی که

ص:۶۲۳

دارند، و کسانی که به آنان اقتدا کرده و از آنان پیروی میکنند هدف تیر باشند.

۳۵- از بهره دنیائی شما استفاده میکنند، و در انکار آنان فضل و کرم شما را مانند حیوان و چارپایانند.

۳۶- ای نعمت و برکتی که خداوند به هر کس که بخواهد ارزانی داشته است (ای آقا! نعمت امامت تو را خداوند بر شیعیان مرحمت فرموده).

۳۷- ای فرزند موسی! اگر چه جسم تو را خداوند از ما پنهان کرد، امّا روح تو موجب آرامش و زندگی و روان ما است (یا مراد شاعر حضرت صاحب الامر است).

۳۸- ارواح شما همه بعینه موجود است، اگر چه از دیده ما جسمتان پنهان و غایب میباشد.

۳۹- فرق میان تو (ای عزیز) و میان پیغمبر تنها نبوّت است، و منهای نبوّت، تو در فعل و صفت با وی همگامی.

۴۰- دو قبر در طوس است که هدایت در یکی مدفون است، و گمراهی و ضلالت در دیگری که شعله آتش آن را می‌بیند.

۴۱- دو قبر در کنار یک دیگرند، این گلزار و یا روضه‌ای است بهشتی که

ص:۶۲۴

امامی در آن زیارت شود.

۴۲- و نیز آن دیگر حفره و گودالی است از جهنّم که همواره برای صاحب گمراهش عطش و تشنگی است.

۴۳- نزدیکی گور آن گمراه ضالّ به روضه آن پاک و مطهّر موجب دو چندان شدن عذاب اوست و بر خلاف میل او- که این باعث کم شدن عذاب بشود- ۴۴- اگر چه در ظاهر دو قبر بهم نزدیکند، لکن در عالم باطن، بسیار از یک دیگر دورند، و بر گور آن ظالم، خلعتهای عذاب متراکم.

۴۵- و همچنین ضرر نمیرساند بتو ناپاکی که بنای ساخته شده از سنگهای زبر و نرم آن را بتو نزدیک کرده است (یعنی خشت و گل ساختمان و جای قبر که نزدیک هم است ضرری نمی‌رساند).

۴۶- این نزدیکی دو قبر ضرری نمیرساند که هیچ، بلکه بر تو حسرت فراوان او را مینمایاند، چون تو مورد اکرام و احترام واقع میشوی و آن لعین مورد هتک و شتم، ۴۷- و بدی عذاب هر آن اضافه میگردد در ساعات و روزها و سالها مدام.

۴۸- ای کاش میدانستم فردا پس از قیام قائمتان علیه السّلام آیا من هستم!؟ و آیا شمشیر بدست من برای قلع و قمع دشمنان خواهد افتاد یا نه؟

ص:۶۲۵

۴۹- دو دست من با آن شمشیر در باره دشمنان در میان شما ظاهر آید، در حالی که لبانم تشنه باشد و سیراب نگردد تا آنکه بمقصود خود برسد.

۵۰- آری قبور شما خاندان، مرا بجوش و خروش می‌آورد، در حالی که دیگران را پرچمهای افراشته بر خیمه‌ها بخروش می‌آورد.

۵۱- هر کس به ثناگوئی و چکامه‌سرائی برای مالداران و توانگران میکوشد و افتخار مینماید، ولی من بمدح گوئی و ثناخوانی شما اهل بیت عشق میورزم و فخر میکنم.

۵۲- و به ابو الحسن علیّ بن موسی علیهما السّلام آن را اهداء میکنم، تا مورد پسند افتد و افکار و اندیشه‌ها از آن لذّت برند.

۵۳- این هدیّه ناقابل را از این چاکر و بنده ناچیز خود «ضبّی» بپذیر، آنکه او در دوستی و محبّت شما خاندان هر نکوهش و ملامت و سرزنشی را با جان و دل میپذیرد و شکوه‌ای ندارد.

۵۴- اگر نسبت به مدحتت حقّ خدا را رعایت نمودم از برای آنست که میدانم مهمان را بر میزبان حقّی است اگر چه بتأخیر اندازد.

۵۵- پس قبول این مهمانداری را از جانب نیّت و قصد من بپذیر، نه از آنچه گفتم، که اگر همان قصد من قبول گردد من به نتیجه دلخواهم رسیده‌ام.

۵۶- اگر دیگران به تعلیم و آموختن، دوستی شما را درک کرده‌اند، امّا من

ص:۶۲۶

از راه الهام خداوندی محبّت شما را دارا شده‌ام.

باب ۶۶ ثواب زیارت امام علیّ بن موسی الرّضا- علیهما السّلام-

۱- احمد بن زیاد همدانیّ- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از یاسر خادم روایت کرده گوید: علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام فرمودند: برای زیارت هیچ قبری بار و بنه نبندید و سفر نکنید مگر برای زیارت قبور ما اهل البیت، آری بدانید که من با زهر شهید خواهم شد، و محلّ دفنم در غربت خواهد بود، پس هر کس برای زیارت من سفر کند دعایش مستجاب و گناهانش آمرزیده و بخشیده خواهد شد.

۲- علیّ بن احمد دقّاق و محمّد بن احمد سنانی و علیّ بن عبد اللّه ورّاق و حسین بن ابراهیم بن هشام- رضی اللّه عنهم- بسند مذکور در متن روایت کرده‌اند که حضرت رضا علیه السّلام فرمود: هر کس مرا با دوری راه زیارت کند و از

ص:۶۲۷

راه دور بزیارت من آید در روز قیامت در سه موقف بیاری او خواهم آمد تا او را از ناراحتیهای آن حال نجات دهم:

اوّل- در آن هنگام که نامه‌های اعمال پخش می‌شود از جانب راست و از جانب چپ (که فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَسَوْفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسِیراً هر کس که نامه عملش بدست راستش داده شود با نرمی و سهولت بحساب او رسند؛ وَ أَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ فَیَقُولُ: یا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتابِیَهْ وَ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِیَهْ- إلی- هَلَکَ عَنِّی سُلْطانِیَهْ (و امّا آنکه کتابش را بدست چپش دهند خواهد گفت که ای کاش نامه‌اش را بدو نمی‌دادند، و بحسابش نمی‌رسیدند).

دوم- در آن هنگام که از صراط میگذرد.

سوم- در آن وقت که بپای میزان عمل میرسد و عمل او را بررسی کرده می‌سنجند.

۳- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که میفرمود: مردی از اولاد فرزندم موسی که همنام جدّم امیر المؤمنین علیه السّلام است را بطوس خراسان برند و در آنجا با زهر کشته شود و بحال غربت او را بخاک سپارند، هر کس مزار او را زیارت کند و بحقّ او عارف باشد (امامت او را تصدیق دارد) خداوند عزّ و جلّ باو پاداشی دهد همانند پاداش آن کس که پیش از فتح مکّه در راه خدا انفاق کرده و در راه خدا با

ص:۶۲۸

دشمن جنگیده است.

۴- محمّد بن ابراهیم طالقانیّ- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از محمّد بن عماره از پدرش روایت کرده که امام صادق علیه السّلام از پدران خود از جدّش امیر مؤمنان علیهم السّلام از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله حدیث کرد که فرمود: بزودی پاره‌ای از تن من بسرزمین خراسان مدفون میگردد، هیچ مؤمنی بزیارت او نرود جز آنکه خداوند عزّ و جلّ بهشت را برای او واجب و آتش دوزخ را بر وی حرام کرده است.

۵- احمد بن حسن قطّان، و محمّد بن احمد لیثی، و محمّد بن ابراهیم طالقانیّ، و محمّد بن بکران نقّاش جملگی گفتند: احمد بن محمّد ابن عقده به سند مذکور در متن از حسن بن فضّال روایت کرد که ابو الحسن علیّ بن- موسی الرّضا علیهما السّلام فرمود: بدرستی که در سرزمین خراسان بقعه‌ای است که زمانی محل رفت و آمد فرشتگان گردد، و مرتّب فوجی از فرشتگان فرود آیند، و فوجی بسوی آسمان پرواز کنند تا روزی که در صور دمیده شود. از آن حضرت

ص:۶۲۹

پرسیدند که یا ابن رسول اللّه این بقعه کدام است، فرمود: آن بقعه در سرزمین طوس است، و بخدا سوگند آن گلزاری است از گلستانهای بهشت، هر کس مرا زیارت کند در آن مکان، اجرش همانند کسیست که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را زیارت کرده است، و خداوند متعال برای او ثواب هزار حجّ مبرور و صحیح و هزار عمره مقبول و درست بنویسد، و من و پدرانم شفیعان او در روز قیامت باشیم.

۶- محمّد بن موسی بن متوکّل- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از داود بن قاسم جعفری روایت کرده که گفت: از امام جواد علیه السّلام شنیدم میفرمود:

براستی که در میان دو کوه شهر طوس، مشتی خاک بهشت است، هر کس در آن دشت وارد شود، روز رستاخیز در امان خدا خواهد بود.

۷- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از عبد العظیم بن عبد اللّه حسنیّ روایت کرده است که امام جواد علیه السّلام فرمود: من برای آن کس که مزار پدرم علیه السّلام را در طوس زیارت کند در صورتی که عارف بحقّ او باشد ضامن بهشت میباشم از جانب خداوند متعال.

ص:۶۳۰

۸- و با سند قبل، از حضرت عبد العظیم بن عبد اللّه حسنیّ روایت شده است که گفت: به ابو جعفر امام جواد علیه السّلام عرضکردم: متحیّر ماندهام که قبر سالار شهیدان ابو عبد اللّه الحسین علیه السّلام را زیارت کنم، یا بطوس رفته و قبر پدرت علیه السّلام را زیارت نمایم، نظر شما چیست؟ بمن فرمود: اندکی صبر کن و همین جا بایست تا بازگردم، بعد به اندرون خانه رفت و با چشمی گریان که اشک بر رخسار مبارکش میریخت بیرون آمد، و گفت: زوّار قبر ابو عبد اللّه علیه السّلام بسیارند، ولی زوّار پدر من علیه السّلام در طوس بسیار اندکند.

۹- محمّد بن موسی بن متوکّل- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از ابو صلت هرویّ روایت کرد که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم میفرمود:

بخدا قسم هیچ یک از ما ائمّه نیست مگر آنکه بقتل میرسد و شهید میگردد، از او سؤال شد: چه کسی (شخص) شما را بقتل میرساند ای فرزند رسول خدا؟

فرمود: بدترین خلق خدا در زمان من مرا با خورانیدن زهر میکشد، سپس مرا در خانهای تنگ در شهری غریب دفن میکند، آگاهی میدهم که هر کس مرا در غریبیم زیارت کند، خداوند متعال اجر یک صد هزار شهید، و یک صد هزار

ص:۶۳۱

صدّیق، و یک صد هزار حاجّ و معتمر (کسی که بحجّ و عمره رفته) و یک صد هزار مجاهد و مبارز در راه حقّ در نامه عمل او بنویسد، و او را در زمره ما محشور فرماید، و در بهشت او را رفیق ما در درجات بلند قرار دهد.

۱۰- محمّد بن حسن بن ولید- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از احمد بن محمّد بزنطیّ روایت کند که گفت: در نامه حضرت رضا علیه السّلام خواندم که مرقوم داشته بود: بشیعیان من این پیام را برسان که زیارت من معادل یک هزار حجّ است، گوید: به فرزندش امام جواد علیه السّلام عرضکردم: آیا هزار حجّ؟! فرمود: آری بخدا قسم هزار هزار حجّ است برای کسی که او را زیارت کند و بحقّ او عارف باشد.

۱۱- محمّد بن ابراهیم طالقانیّ- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن فضّال روایت کند که گفت: مردی خراسانی بحضرت علیّ بن موسی- الرّضا علیهما السّلام گفت: یا ابن رسول اللّه! من رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را در خواب دیدم که گویا بمن میگفت: چگونه است حال شما هر گاه در سرزمین شما مدفون گردد

ص:۶۳۲

پاره تن من، و از شما بخواهند حفظ و نگهداری امانت مرا، و غایب و پنهان شود در تربت شما، ستاره من؟ حضرت فرمودند: من هستم آن کس که در سرزمین شما مدفون میگردد، و منم پاره تن پیامبر شما، و منم آن امانت و منم آن ستاره و کوکب (که

جدّم فرمودند). آگاه باشید و بدانید که هر کس مرا زیارت کند، و او بداند آنچه را که خداوند متعال واجب ساخته است از حقّ و طاعت من، پس من و پدران بزرگوارم شفیع‌های متعدّدی برای او در روز قیامت باشیم، و هر کس که ما شفیع او شویم و لو مثل گناه جنّ و انس، وزر و وبال بر او باشد نجات خواهد یافت. آری پدرم برای من از جدّم از پدران بزرگوارش علیهم السّلام بازگو کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: هر کس مرا در خواب زیارت کند بی‌تردید مرا زیارت کرده است، زیرا شیطان نمیتواند بصورت و شمایل من در آید و همچنین به صورت و شکل هیچ یک از اوصیای من، و نه بصورت احدی از شیعیان اوصیاء من، و اینکه رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوّت است.

مترجم گوید: «باید دانست که سند این خبر کاملا معتبر است، و در متن آن دو مطلب شایان دقّت است: اوّل اینکه فرمود: شیطان نمیتواند بصورت و شکل ما خاندان در آید؛ معنیش این نیست که هر کس بخواب من و شما در آید و ادّعا کند که من پیامبر و یا امام و یا شیخ مفید یا امثال اویم راست گفته است و باید از او پذیرفت، نه این طور نیست، بلکه هر کس رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را در

ص:۶۳۳

بیداری دیده است یا یکی از معصومین علیهم السّلام را در حال بیداری دیده و میشناسد اگر در خواب دید درست همو است و شیطان بصورت آن معصوم مجسّم نگشته است، چون قدرت این کار را ندارد، پس هر کس بخواب انسان آمد و خود را امام یا پیامبر یا یکی از بزرگان معرّفی نمود هنگامی قابل قبول است که او را در بیداری دیده باشد و بشناسد، نه آنکه ندیده ادّعای او را بپذیرد.

دوم آنکه زائر علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام مادامی مورد شفاعت امامان علیهم السّلام واقع می‌شود که از نظر ایمان و عمل، قابلیّت زیر سایه شفاعت رفتن را دارا باشد، زیرا طبق آیه شریفه ما لِلظّالِمینَ مِنْ حَمیمٍ وَ لا شَفیعٍ یُطاعُ (ستمکاران را دوستی مشفق و دلسوز و نیز مولا و شفیعی که شفاعتش مورد قبول باشد نخواهد بود- غافر: ۱۸) و زیارت پیامبر اکرم و ائمّه معصومین علیهم السّلام در حیاتشان هم برای بسیاری سودی نداشت، و در حال ممات آنان هم بسیاری از مخالفان هر روز قبورشان را زیارت می‌کنند، و منافقین و طرفداران احمقشان نیز هر روز بارها قبر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را زیارت میکردند ولی مسلّما فائده‌ای برای آنان نداشت تا که مورد شفاعت واقع شوند و نخواهد هم داشت، چون از شرائط زیارت «عارف بحقّ آنان بودن است» و هر کس که پیامبر و امام بحقّ و بحقیقت را بشناسد و بداند که آنان قربانیان راه حقّ و فضیلتند و از خون خود در این راه- که ابلاغ دین و اوامر حقّ، و جلوگیری از ستم و ناروا و معصیت خدا میباشد- گذشتند، و هر کس که این گونه این اعلام دین را بشناسد هرگز از دستورات آنان سرپیچی نمیکند و نافرمانی خدای را نمی‌نماید، و چنانچه مرتکب گناه شود توبه نموده و از خداوند عذر میخواهد و استغفار میکند و مورد عفو در این جهان و شفاعت در آن جهان واقع می‌شود، و اگر توبه نکرد و از گناه دست برنداشت، طبق روایات رسیده آنقدر در آتش میسوزد تا از گناه پاک شود آن وقت مورد شفاعت واقع شده و بشفاعت اولیاء، از دوزخ نجات

ص:۶۳۴

می‌یابد، و اگر گناهش باندازه ثقلین (جنّ و انس) هم باشد پس از آنکه عقوبت آن را در دوزخ دید، آن شفاعت او را نجات خواهد داد- و السّلام».

۱۲- پدرم- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از عبد الرّحمن بن ابی- نجران روایت کند که گفت: از امام جواد علیه السّلام پرسیدم میفرمائی چه ثوابی برای کسی که پدرت را زیارت کند میباشد؟ فرمود: بخدا قسم بهشت.

۱۳- محمّد بن حسن بن احمد بن ولید- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از علیّ بن اسباط روایت کرد که گفت: از ابو جعفر امام جواد علیه السّلام پرسیدم:

چه ثوابی برای کسی است که پدرت را در خراسان زیارت کند؟ فرمود: بخدا سوگند بهشت، بخدا سوگند بهشت.

۱۴- احمد بن زیاد همدانی- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از قبیصة از جابر جعفیّ روایت کند که گفت: از وصیّ اوصیاء و وارث علم انبیاء ابو جعفر باقر علیه السّلام شنیدم میفرمود: پدرم سیّد العابدین علیّ بن الحسین از

ص:۶۳۵

پدرش سیّد الشهداء حسین بن علیّ از سید اوصیاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السّلام حدیث کرد که گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: پاره‌ای از تن من در سرزمین خراسان بخاک سپرده می‌شود، که هیچ دردمندی او را زیارت نمی‌کند

«إلّا نفّس اللّه کربته»

مگر اینکه خداوند ناراحتی و غم او را برطرف میکند، و هیچ گنهکاری نیست که بزیارت او نائل شود، جز اینکه خداوند از گناهان او درگذرد. (یعنی موفّق به توبه می‌شود.) ۱۵- جعفر بن علیّ بن حسین- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از محمّد بن سلیمان روایت کند که گفت: از ابو جعفر محمّد بن علیّ الرّضا علیهما السّلام پرسیدم از مردیکه بحجّ خانه خدا مشرّف شده و حجّة الاسلام را بجای آورده، و به نیّت حجّ تمتّع وارد شده و اعمال حجّ بجای آورده و خداوند او را موفّق بحجّ و عمره نموده، سپس بمدینه آمده و زیارت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را انجام داده و آنگاه به کوفه رفته و زیارت جدّت امیر مؤمنان علیه السّلام را بجای آورده و بحق او عارف بوده و او را امام و حجّت خدا بر خلق و باب راهیکه بندگان باید از آن درب برحمت خدا وارد شوند میدانسته، و بر او سلام داده، سپس بزیارت سالار

ص:۶۳۶

شهیدان ابو عبد اللّه الحسین بن علیّ علیهما السّلام موفّق گشته و بر او سلام داده، آنگاه ببغداد آمده و بر جدّت موسی بن جعفر علیهما السّلام وارد شده و او را زیارت کرده و بعد از آن بشهر و دیار خویش رفته، و خداوند در این وقت بار دیگر حجّ خانه را روزی او کرده است، آیا این شخص که حجّ واجب خود را انجام داده، بار دیگر بحجّ رود، یا اینکه بزیارت پدرت علیّ بن

موسی الرضا علیهما السّلام بخراسان سفر کند و به او سلام دهد و او را زیارت کند، و بمکّه برای حجّ نرود؟ نظر شما چیست و کدام را بهتر میدانید؟ فرمود: بلی بخراسان رود و بر پدرم سلام کند افضل است، لکن این باید در ماه رجب انجام گیرد، و سزاوار نیست که در این روزگار این ماه (ذی الحجّه) را بزیارت خانه خدا نروید و بخراسان بزیارت پدرم روید، زیرا زمان، زمان تقیّه است و از ناحیه دولت این کار را بر ما و شما عیب میگیرند و فضیحت ببار می‌آورند.

۱۶- پدرم و محمّد بن حسن بن ولید- رضی اللّه عنهما- بسند مذکور در متن از ابن ابی نصر بزنطی روایت کنند که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم میفرمود: مرا زیارت نکند احدی از شیعیانم در حالی که عارف بحق من باشد

ص:۶۳۷

جز آنکه او را در روز قیامت شفاعت خواهم کرد.

۱۷- علیّ بن عبد اللّه وراق- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از نعمان ابن سعد روایت کند که گفت: امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمودند: از فرزندان من مردی در سرزمین خراسان با زهر بقتل میرسد از روی ستم و ظلم، که نام او نام من است و نام پدرش نام پسر عمران، موسی علیه السّلام است، اعلام میکنم آگاه باشید، هر کس او را در آن غربت زیارت کند، خداوند تعالی او را بیامرزد و از گناهان اوّلین و آخرین او درگذرد، هر چند بعدد نجوم و قطرات باران و برگ درختان باشد (یعنی زیارت او حکم توبه را دارد).

۱۸- حسین بن ابراهیم ناتانه، و حسین بن ابراهیم مکتب و احمد بن علیّ ابن ابراهیم، و محمّد بن ماجیلویه، و محمّد بن موسی بن متوکل، و علیّ بن هبة اللّه ورّاق- رضی اللّه عنهم- همگی بسند مذکور در متن از حمزة بن حمران

ص:۶۳۸

روایت کرده‌اند که گفت: امام صادق علیه السّلام فرمودند: نوه من در خراسان در شهری بنام طوس بقتل می‌رسد، هر کس بزیارت او رود و بحقّ او عارف باشد (مقام او را بشناسد) روز قیامت من دست او را گرفته داخل بهشتش خواهم کرد، هر چند از اهل گناهان بزرگ باشد، گوید: عرضکردم فدایت شوم عرفان حق او چیست؟ فرمود: بداند که او امام مفترض الطاعه است (یعنی مقام امامت و حجّیّت او را معتقد باشد)، و بداند که او را شهید کرده‌اند، و هر کس با این شناخت او را زیارت کند، خداوند اجر هفتاد هزار شهید از شهدائی که براستی و حقیقت در پیش روی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله کشته شده‌اند به او عطا خواهد فرمود.

و در حدیث دیگری آمده است که امام صادق علیه السّلام فرمود: از این- و با دست اشاره بفرزندش موسی علیه السّلام کرد- فرزندی در طوس بقتل میرسد و کسی او را زیارت نمی‌کند مگر افراد کمی و کمتری.

مترجم گوید: باید توجّه داشت که زیارت قبور ائمّه اطهار علیهم السّلام با شرط تولّی و تبرّی و معرفت، بسوی حقّ و حقیقت رو آوردن، و به باطل و ناحقّ پشت کردن است، و این خود حکم توبه و انابه و رو بخدا آوردن را دارا است، و نباید از اینکه

فرمود: «ما دست او را گرفته به بهشت داخل می‌کنیم و لو از اهل گناهان کبیره باشد» تعجب کنیم، زیرا خود زیارت معنی توبه و انابه بدرگاه خدا را دارد و فرد زائر که بعنوان تقرّب این دستور

ص:۶۳۹

را انجام میدهد مورد عفو و بخشش قرار گرفته، و گناهانش در همین جهان مورد عفو قرار می‌گیرد، و معنی دستگیری امام از او و وارد کردن او به بهشت همین است که در این دنیا او را از شرور نجات داده و در راه بهشت انداخته است، و مطلب دیگر اینکه در ثواب زیارت قبور ائمّه اطهار که بحدّ تواتر تقریبا در روایات رسیده است یک نکته را باید در نظر داشت و آن اینکه ثواب بحسب زمان و شخص تفاوت می‌کند، مثلا در زمانی که دشمن میکوشیده تا مردم شخص مزور را فراموش کنند و او را از یاد ببرند- تا در نتیجه جنایتی که دشمن در حق او کرده و مردم بدان پی برده‌اند و ستمکاری او را فهمیده‌اند از یادها برود و بر قدرت او افزوده شود و بظلم و ستم ادامه دهد، چنان که یزید و بنی امیه می‌کردند- در چنین موقعیّت حسّاسی که غالبا منع از رفتن بزیارت می‌کردند معلوم است زیارت‌کننده ثوابش مانند ثواب کسی است که جهاد در راه خدا می‌کند و از دین و آئینش دفاع می‌نماید که بر او واجب شده بوده است، لذا از ثواب هزاران حجّ زیادتر خواهد بود، چون زیارت صحیح حجّ بقایش وابسته به بقای آئین آن مزور و اقوال و روایات او است، که اگر آن فراموش شود حجّی که در آئین خدا بوده بصورت حجّ زمان جاهلی باز می‌گردد، و نوعی تفریح و بازی می‌شود نه عبادت مقرّب بخدا، و گاهی زمان آن طور نیست و وضع عادی است و دشمن در این مقام نیست که مزور را از یاد ببرد تا در نتیجه دین و آئین رفته رفته محو و نابود شود، در چنین زمانی ثوابش کاهش می‌یابد و تا حدّ یک عمل عبادی مستحب میرسد، و زائر نباید مغرور شود، و بدون هیچ رنج و زحمتی با کمال خوشگذرانی بلکه بعضا برای تفریح بزیارت برود و ثواب چنان بزرگی را که در موقع صدور خبر بوده برای خود فرض کند، و یکی از معانی عارف بحق بودن همین است که بداند زیارت امام علیه السّلام در نظام اجتماع چه نقش مهمّی را عهده‌دار

ص:۶۴۰

است. و این را هم فراموش نکنیم که در آن زمان با پای پیاده یا با شتر و چهارپا فرسنگها راه را برای زیارت طیّ میکردند و مسلّما مشقّت راه با این زمان که با وسائل موتوری سریع السیر مسافرت میکنند فرق دارد. در نتیجه ثواب زیارت آن زمان مناسب با مشقّت راه آن زمان بود و زیارت این زمان مطابق مشقّت راه این زمان، و در آخر توجه به این نکته بسیار ضروری است که معرفت زائر در هر زمانی در ثواب دخالت دارد، کسی که تنها برای تقرّب بزیارت میرود، با کسی که برای تفریح و کسب و تجارت و گرفتن حاجت بزیارت میرود زمین تا آسمان فرق دارد».

۱۹- احمد بن محمّد بن یحیی العطار- رضی اللّه عنه- از سعد بن عبد اللّه از ایّوب بن نوح روایت کند که گفت: از ابو جعفر امام جواد علیه السّلام شنیدم میفرمود: هر کس قبر و مزار پدرم را در طوس زیارت کند، خداوند گناهان گذشته (پیشین و پسین) او را خواهد آمرزید، و چون روز قیامت شود روبروی منبر و کرسی سخنرانی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله برای او کرسیی نصب کنند و وی در آن قرار گیرد تا خداوند حساب خلایق را رسیدگی کند و تمام شود.

۲۰- جعفر بن محمّد بن مسرور- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از سلیمان بن حفص روایت کند که گفت: از موسی بن جعفر علیهما السّلام شنیدم

ص:۶۴۱

میفرمود: هر کس قبر فرزندم علی را زیارت کند برای او در نزد خداوند ثواب هفتاد حجّ خالص باشد، عرضکردم: هفتاد حجّ؟ فرمود: بلکه هفتاد هزار حج، و افزود: چه بسا حجّی است که مورد قبول نباشد، و هر کس زیارت کند او را و یک شب را در کنار آن مزار بسر برد مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده است، عرض کردم خدا را در عرش زیارت کرده است؟ فرمود:

آری چون روز قیامت شود بر عرش خداوندی چهار تن از اوّلین و چهار تن از آخرین قرار گیرند، امّا چهار نفر اول: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السّلام باشند، و اما چهار تن آخرین: محمّد و علیّ و حسن و حسین که درود و سلام خدا بر ایشان باد باشند، آنگاه ریسمانی در اطراف عرش بکشند و حصاری معیّن کنند و ما با زوّار قبور امامان بنشینیم، آگاهی میدهم که درجه و مقام زائر قبر فرزند من از دیگران بالاتر است، و عطایش از تمامی زوّار ائمّه دیگر، نزدیکتر و بهتر است. (مراد از نزدیکتری عطا، قرب منزلت است) مؤلّف این کتاب که خداوند او را رحمت کند گوید: معنی قول او که فرموده: «مانند کسی باشد که خدا را در عرش زیارت کرده»، تشبیه نیست که از آن جسم بودن و بر عرش قرار گرفتن خدا فهمیده شود، بلکه عرش منسوب

ص:۶۴۲

بخداوند است و محلّ زیارت است، زیرا فرشتگان، عرش را زیارت می‌کنند و بدان پناه جسته و گردش طواف میکنند و میگویند: عرش خدا را زیارت کردیم، آنچنان که ما میگوئیم: خانه خدا را زیارت کردیم، چرا که خداوند را مکانی نیست و برتر است از اینکه نیازی بمکان داشته و بمکان وصف شود، برتری بی‌حدّ و بسیار.

۲۱- تمیم بن عبد اللّه قرشیّ- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از ابو الصّلت هروی روایت کرده که گفت: من در نزد علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام بودم که جماعتی از اهل قم بر آن حضرت وارد شدند و سلام کردند، و امام سلامشان را جواب داد و آنان را مقرّب داشت و اکرام کرده فرمود: خوش آمدید مرحبا، شما بحقّ از شیعیان ما هستید، و روزگاری بیاید که شما شیعیان، مرا در طوس زیارت کنید، آگاه باشید که هر کس مرا با غسل زیارت کند از تمامی گناهان پاک می‌شود آنچنان که گویی از مادر متولّد شده و هیچ گونه بگناه آلودگی ندارد.

۲۲- محمّد بن احمد سنانیّ- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از عبد العظیم بن عبد اللّه حسنی روایت کند که گفت: از علیّ بن محمّد عسکریّ

ص:۶۴۳

(امام دهم) علیه السّلام شنیدم میفرمود: اهل قم و اهل آبه (که دهی است بین قم و ساوه) چون جدّم را زیارت می‌کنند و بمشهد جدّم بزیارت میروند مورد آمرزش پروردگارند، بدانید که هر کس او را زیارت کند و در راه، قطره بارانی از آسمان بدو رسد خداوند جسم او را از آتش دوزخ حرام میفرماید.

۲۳- احمد بن هارون فامیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از سلیمان بن حفص مروزی روایت کرده که گفت: از موسی بن جعفر علیهما السّلام شنیدم فرمود: بدرستی که فرزندم از روی ظلم و ستم با زهر کشته می‌شود، و در کنار قبر هارون در طوس بخاک سپرده خواهد شد، هر کس او را زیارت کند مانند فردیست که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را زیارت کرده باشد.

۲۴- محمّد بن حسن بن ولید- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن علیّ وشّاء روایت کند که گفت: از ابو الحسن الرّضا علیه السّلام شنیدم میفرمود: همانا برای هر امامی عهدیست بر ذمّه دوستان و شیعیانش، و از تمام کردن عهد و اداء کردن آن بتمام، زیارت قبور ایشانست، پس هر کس با عشق و

ص:۶۴۴

علاقه قبور آنان را زیارت کند و بپذیرد آنچه را که آنان بدان رغبت داشتند و انجام دهد، امامان او شفیعش باشند در روز رستاخیز.

۲۵- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از ابراهیم بن عقبه روایت کند که گفت: من به امام هادی علیه السّلام نامه نوشتم و از حضرت سؤال کردم از زیارت حضرت سیّد الشهداء ابو عبد اللَّه الحسین علیه السّلام و زیارت حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر و امام جواد علیهم السّلام که کدامیک ثوابش زیادتر است؟ در پاسخ نامه‌ام مرقوم فرموده بود: زیارت ابی عبد اللَّه مقدّم است، و این زیارت جامعتر و اجرش بیشتر خواهد بود.

مترجم گوید: ظاهرا لفظ «ابی الحسن» بر مصنّف مشتبه شده است، و زیارت کاظمین علیهما السّلام مراد باشد یعنی: امام کاظم موسی بن جعفر و حضرت جواد علیهما السّلام، همچنان که ابن قولویه و کلینی- رحمهما اللَّه- در باب «فضل زیارت کاظمین» آورده‌اند.

۲۶- محمّد بن موسی بن متوکّل- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از علیّ بن مهزیار روایت کرده که گفت: به ابو جعفر امام جواد علیه السّلام عرضکردم:

ص:۶۴۵

فدایت گردم زیارت حضرت رضا علیه السّلام افضل است یا زیارت ابی عبد اللَّه الحسین علیه السّلام؟ فرمودند: زیارت پدرم افضلست، و این بدان جهت است که ابو عبد اللَّه الحسین را تمامی مردم مسلمان از سنّی و شیعی زیارت می‌کنند، ولی پدرم را جز جمعی از خواصّ شیعیان زیارت نمی‌کنند.

۲۷- محمّد بن حسن بن ولید- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن علیّ وشّاء روایت کند که گفت: حضرت رضا علیه السّلام فرمود: من بزودی مظلومانه با زهر کشته می‌شوم از روی ستم، پس هر کس با شناخت حقّ من، مرا زیارت کند خداوند گناهان مقدّم (پیشین) و مؤخّر (پسین) او را می‌بخشد.

مترجم گوید: «تقدّم» و «تأخّر» هر دو فعل ماضی است، یعنی گناهان گذشته او را می‌آمرزد نه گناهان آینده او را، چون اگر آینده مراد بود میفرمود: «ما یتأخّر» بصورت فعل مضارع و کسانی که گناهان آینده معنی کرده‌اند دقّت در لفظ ننموده‌اند، و عقلا هم درست نیست که خداوند گناهان نکرده کسی را بیامرزد، مگر اینکه بگوئیم بعد از این هم هر گناهی که کرد مورد عفو واقع می‌شود، و این در حقیقت رفع تکلیف است و عقیده ملاحده که گویند اگر چنین و چنان عقیده پیدا کنی تکلیف از تو ساقط می‌شود «فاعمل ما شئت» هر کار که میخواهی بکن که گناهی بر تو نوشته نخواهد شد- عصمنا اللّه منهم و من الحادهم».

۲۸- محمّد بن احمد سنانیّ- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از

ص:۶۴۶

اسماعیل بن مهران از جعفر بن محمّد علیهما السّلام روایت کرده که فرمود: هر گاه از شما کسی بحجّ میرود و مناسک خود را بجای می‌آورد به مدینه آید، و ما اهل بیت را زیارت کند، زیرا این کار از تمامیّت حجّ است؛ یعنی جزء آخر حجّ و مناسک آن است.

۲۹- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از جابر (جعفی) از ابی جعفر امام باقر علیه السّلام روایت کند که فرمود: تمام بودن حجّ بزیارت امام است.

۳۰- پدرم- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از زراره از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: مردمان مأمور شده‌اند که بدان سنگها خود را نزدیک کنند و گرد آن طواف نمایند، آنگاه بسوی ما آیند و دوستی و متابعت خود را بما اعلام نمایند و نصرت و یاری خود را نسبت بما عرضه دارند.

۳۱- پدرم- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از زید شحّام روایت کرد

ص:۶۴۷

که گفت: به امام صادق علیه السّلام عرضکردم: چیست برای کسی که یکی از شما ائمّه را زیارت کند؟ گفت: مانند همان که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را زیارت کند.

۳۲- حسین بن ابراهیم مکتّب، و محمّد بن علیّ ماجیلویه، و احمد بن- علیّ بن ابراهیم، و حسین بن ابراهیم ناتانه، و علیّ بن عبد اللّه ورّاق- رضی اللّه عنهم- بسند مذکور در متن از صقر بن دلف روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم سرورم علیّ بن محمّد (امام هادی) علیهما السّلام میفرمود: هر کس بسوی خداوند حاجتی دارد پس بطوس بزیارت جدّم علیّ بن موسی الرّضا علیهما

السّلام رود، و با غسل و طهارت باشد و بالای سر آن حضرت دو رکعت نماز گزارد، آنگاه در قنوت نماز از خداوند متعال حاجت خویش را طلب کند، خدا حاجتش را در صورتی که گناه یا قطع رحم نباشد برخواهد آورد، و بدرستی که محلّ قبر آن حضرت یکی از کاخهای بهشت است، و مؤمنی آن را زیارت نکند جز آنکه خداوند او را از آتش دوزخ آزاد کند، و داخل در خانه همیشگی بهشت نماید.

ص:۶۴۸

۳۳- محمّد بن ابراهیم طالقانیّ- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از علیّ بن فضّال از پدرش روایت کرده که گفت: از علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام شنیدم میفرمود: آری من با زهر شهید میشوم، و در سرزمین غربت و دور از وطن بخاک سپرده میشوم، این مطلب را پدرم از پدران بزرگوارش از علیّ بن- ابی طالب از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نسلا بعد النسل براز گرفته‌اند و عهد معهود آنان بوده، و آگاهی میدهم شما را که هر کس در آن سرزمین غربت بزیارت من آید، من و پدرانم در روز قیامت شفعای او باشیم، و هر آن کس که ما شفیع او باشیم نجات خواهد یافت، و لو اینکه سنگینی بار گناهش باندازه بار جنّ و انس باشد مترجم گوید: «قبلا گذشت هر گاه وضع طوری باشد که منجر بخروج مردم از دین و آئین حق شود باید اموری عملی گردد که از آن فساد پیشگیری کند و مردم را در صراط حق باقی گذارد و لو آلوده بگناه باشند، و پر واضح است که زیارت قبور ائمه اطهار علیهم السّلام این پست مهمّ را در هر کجا عهده‌دار است، لذا ترغیب به آن عملی که عهده‌دار این جلوگیری از خروج دین و تبلیغات دشمن مفسد میکند، ضروری و از أهم امور است، و بنظر میرسد ثواب زیارت ائمّه علیهم السّلام که تا این حدّ عظیم در روایات آمده است سرّش این باشد، و از خبر ۲۶ که فرمود: ابو عبد اللّه حسین بن علیّ علیهما السّلام زائر فراوان دارد ولی پدرم زائری جز افراد معدودی از شیعیان ندارد این

ص:۶۴۹

مطلب تأیید می‌شود، و اللّه العالم.

۳۴- حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدّب (که همان مکتّب است) و علیّ بن عبد اللّه ورّاق- رضی اللّه عنهما- بسند مذکور در متن از عبد السّلام هرویّ روایت کرده‌اند که گفت: دعبل خزاعی در آن هنگام که حضرت در مرو نزول اجلال فرموده بود بر علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام وارد شد و به امام گفت:

یا ابن رسول اللّه من قصیده‌ای ساخته و سوگند یاد کرده‌ام که برای احدی قبل از شما نخوانم، حضرت فرمود: بخوان آن را، دعبل شروع کرد بخواندن قصیده‌ای که یک سطرش این است خواند:

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات

«۱» تا بدان جا رسید که:

أری فیئهم فی غیرهم متقسما و أیدیهم من فیئهم صفرات

«۲» حضرت علیه السّلام گریست، و فرمود: راست گفتی ای خزاعی همین طور است،

---

(۱)- مدارس و محافلی که در آن قرآن خوانده و تفسیر و تدریس میشد، اکنون خالی است، و محلّ نزول وحی چون صحرائی بی‌آب و علف و خشک افتاده است.

(۲)- غنائم و بیت المال مسلمین را می‌بینم که در میان دیگران تقسیم می‌شود، و مینگرم که دستهای ایشان (آل محمّد علیهم السّلام، از آن خالی است.

ص:۶۵۰

و چون دعبل به این بیت رسید که:

إذا وتروا مدّوا إلی واتریهم أکفّا عن الاوتار منقبضات

«۱» امام علیه السّلام کف دو دستش را میچرخانید و زیر و رو میکرد و میفرمود: آری این چنین است، دستها بسته است، و چون باین بیت رسید:

لقد خفت فی الدّنیا و ایام سعیها و إنّی لأرجو الا من بعد وفاتی

«۲» فرمود: خداوند تو را از فزع اکبر که قیامت است از عذاب در امان دارد، و چون به این بیت از قصیده رسید:

و قبر ببغداد لنفس زکیّة تضمّنها الرّحمن فی الغرفات

«۳» امام علیه السّلام گفت: آیا در اینجا دو بیت بقصیده‌ات بیفزایم تا کامل

---

(۱)- هر گاه هدف حربه تیر جنایت و بلا و ظلم دشمن واقع میشوند، دستهای تهی از حربه و بسته را بسوی دشمن میگشایند.

(۲)- من چون دارای محبّت شما خاندانم همه عمر در ترس و وحشت زندگی کردم، امّا امید من همه این است که پس از وفاتم دیگر از عذاب در امان باشم.

(۳)- و قبری در بغداد از ان نفس زکیّه‌ای است که خداوند در یکی از غرفات بهشت او را مأوا داده است (مراد حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام میباشد).

ص:۶۵۱

گردد؟ دعبل عرضکرد: یا ابن رسول اللّه بفرمایید.

حضرت این دو بیت را اضافه کرد:

و قبر بطوس یا لها من مصیبة — توقّد فی الأحشاء بالحرقات

إلی الحشر حتّی یبعث اللّه قائما — یفرّج عنّا الهمّ و الکربات

«۱» دعبل گفت: یا ابن رسول اللّه بفرمائید که در طوس قبر کیست؟ حضرت فرمودند: آن قبر من است که روزگاری نمی‌گذرد مگر اینکه طوس محلّ آمد و رفت شیعیان و زوّار قبر من می‌شود، و اعلام میکنم که هر کس مرا در زمان غربت قبرم در طوس زیارت کند او در درجه من با من همدم خواهد بود در حالی که خداوند او را از گناه پاک و آمرزیده باشد.

سپس حضرت پس از اینکه قصیده دعبل بپایان رسید از جای برخاست و دعبل را گفت که بر جای خود بماند، و به درون خانه رفت، و ساعتی گذشت خادم آن حضرت با کیسه‌ای از زر که دارای یک صد دینار بود بیرون آمد، و آن را به دعبل داد- و سکه آن دینارها بنام حضرت بود- و به دعبل گفت: مولایت فرموده است: این کیسه زر را نفقه خود کن، دعبل گفت: بخدا سوگند من

---

(۱)- و قبری در شهر طوس است که وا مصیبتا از غم و اندوهش که آتش مصیبت فاجعه مرگش در اعضا و رگ و ریشه بدن شعله میزند تا روز حشر، مگر خداوند قائمی برانگیزد و بر ستم و ستمکاران پیروز شود و درد و رنج ما را تا حدّی آرام بخشد.

ص:۶۵۲

برای اخذ صله بدینجا نیامده‌ام و این قصیده را بطمع مال نسروده‌ام، و مال را نستاند و ردّ کرد، و تقاضای جامه‌ای از جامه‌های آن حضرت را نمود که بدان تبرّک جسته و خود را مشرّف بآن جامه نماید، پس امام علیه السّلام جبّه‌ای خزّ با همان کیسه زر توسّط خادمش به او عطا فرمود، و خادم را دستور داد به دعبل بگوید که این مال را بپذیرد زیرا بدان محتاج خواهد شد، و آن را باز نگرداند، دعبل سرّه زر را با آن جبّه پذیرفت، و بسوی مرو با قافله‌ای بیرون آمد، و چون به «میان «۱» قوهان» رسیدند- که نام موضعی است نزدیک طوس-، راهزنان قافله را ربودند و تمامی اموال را تصرّف کردند، و اهل قافله را اسیر کرده کتفهای آنان را بستند، و دعبل خود از کسانی بود که دستگیر شده و کتف او را بسته بودند، و حرامیان مشغول تقسیم اموال شدند. در میان دزدان مردی باین شعر دعبل تمثّل جست:

أری فیئهم فی غیرهم متقسّما و أیدیهم من فیئهم صفرات

دعبل از وی این شعر را شنید، از آن مرد پرسید این شعر از کیست؟ مرد گفت: از یک شخصی است که از قبیله خزاعه میباشد و او را دعبل بن علیّ

---

(۱)- لفظ «میان» بکسر میم پیشوندی است که به مواضعی در نیشابور اطلاق میشد که قصرهای آل طاهر بن الحسین (ذو الیمینین) در آنجا بوده است.

گویند، گفت آن خزاعیّ من هستم و نامم دعبل است و این قصیده را من سروده‌ام که یک بیتش اینست که تو بدان تمثّل جستی، آن مرد فوری خود را برئیسشان در حالی که بالای تپّه‌ای مشغول نماز بود رسانید- و او از طرفداران اهل بیت بود- و ماجرا را بوی خبر داد، رئیسشان نیز شخصا بپای خویش نزد دعبل آمد و ایستاد و گفت: آیا تو دعبلی؟ گفت: آری، مرد گفت: قصیده را برایم بخوان، دعبل قصیده را بتمامه برای او خواند، مرد کتف او را باز کرد و دستور داد کتف تمامی قافله را باز کردند و آزاد نمودند و از برای احترام دعبل تمامی اموال را به آنان ردّ کردند، و دعبل براه افتاد و آمد تا بشهر قم رسید، اهل آنجا از وی تقاضا کردند که قصیده خود را برای ایشان بخواند، دعبل گفت: همگی بمسجد جامع بیائید! و وقتی همه در مسجد جمع شدند آنگاه بمنبر رفته و قصیده خود را برای اهل قم خواند، و مردم برای او صله آوردند از مال و خلعت بسیار، و خبر از جبّه یافتند، از او درخواست کردند که آن را بهزار دینار زر به آنان بفروشد، دعبل حاضر نشد، از او خواستند که قطعه و پاره‌ای از آن را بهزار دینار بدیشان بفروشد، باز حاضر نشد، و از قم رهسپار شهر و دیار خویش گشت، و چون از آبادیهای قم بیرون شد، عدّه‌ای جوان عرب از پشت سر به او

رسیدند، و جبّه را از وی بستاندند، دعبل ناچار به قم بازگشت، و از آنان بالتماس، جبّه را طلب کرد، جوانان از دادن آن امتناع ورزیدند، و بزرگتران را که نظر داشتند جبّه را به او باز پس دهند نافرمانی کردند، بدعبل گفتند: راهی برای گرفتن آن جبّه نداری، قیمتش را از ما بستان، هزار دینار زر بگیر و برو، دعبل قبول نمیکرد، تا اینکه از بازپس دادن آنان مأیوس گشت، ناچار درخواست کرد که پاره‌ای از آن را به وی دهند، جوانان این پیشنهاد را پذیرفتند، و بعض آن را بوی تسلیم کردند و قیمت باقی آن را هزار دینار به او دادند، دعبل عزیمت نموده روانه شهر خویش گشت، و چون بمنزل رسید دید هر چه داشته است دزدان ربوده‌اند، لذا آن یک صد دیناری که امام به او داده بود هر دیناری را به یک صد درهم فروخت، و ده هزار درهم بدست آورد، آنگاه بیاد گفتار امام علیه السّلام افتاد که فرموده بود: «تو بدان دینارها محتاج خواهی شد»، و کنیزی داشت که او را سخت دوست میداشت، آن کنیز را چشم درد حاصل شد، چشم دردی سخت، و طبیبان را به بالین او آورده به او نظری کردند و گفتند:

امّا چشم راستش معالجه پذیر نیست و کور شده است و امّا چشم چپش را معالجه میکنیم و میکوشیم که بهبود یابد، و امیدواریم معالجه شود، دعبل سخت ناراحت

ص:۶۵۵

شده و اندوهی گران او را فرا گرفت و بیتاب شد و بیادش آمد که رشته‌ای از آن جبّه نزد اوست، آن را بیاورد و دو چشم جاریه را در اوّل شب با آن ببست و چون صبح شد چشمان کنیز ببرکت حضرت رضا- علیه السّلام- از اوّل بهتر و سالمتر شده بود.

نویسنده کتاب- رحمه اللَّه- گوید: من این خبر را در این باب آوردم چون متضمّن ثواب زیارت آن حضرت بود و خبری از دعبل در باره قائم علیه السّلام است که می‌آید.

۳۵- احمد بن زیاد همدانیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از عبد السّلام بن صالح روایت کند که گفت: از دعبل بن علیّ شنیدم میگفت:

چون برای حضرت رضا علیه السّلام این قصیده را خواندم که مطلع آن این بود:

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات

«۱»

---

(۱)- ترجمه بیت گذشت ولی آن مطلع قصیده نیست، بلکه مطلعش این شعر است:

تجاوبن بالارنان و الزّفرات نوائح عجم اللّفظ و النّطقات

نوحه‌گران الفاظ و کلام و گفتگو، خود بشیون و فغان و ناله در آیند در دادن پاسخ.

ص:۶۵۶

تا بدینجا رسیدم که گفته بودم:

خروج امام لا محالة خارج یقوم علی اسم اللَّه و البرکات

یمیّز فینا کلّ حقّ و باطل و یجزی علی النّعماء و النّقمات

«۱» امام علیه السّلام (پس از شنیدن این اشعار) بسختی گریست، آنگاه سر خویش را بسوی من بالا برد و فرمود: ای خزاعی روح القدس از زبان تو این دو بیت را سرود و سخن را گفت، آیا میدانی آن امام کیست و در چه زمانی قیام می‌کند؟ عرضکردم: خیر ای سرورم، جز اینکه شنیده‌ام امامی از شما خاندان خروج میکند و روی زمین را از فساد پاک و جهان را پر از عدل و داد می‌نماید، آن جناب فرمود: ای دعبل، امام پس از من فرزندم محمّد است، و پس از محمّد پسرش علیّ و پس از وی فرزندش حسن و پس از او ولدش حجّت قائم که در زمان غیبتش انتظار او را کشند و در زمان حضور و ظهورش بر همه جهانیان مطاع و فرمانده باشد، و اگر از روزگار باقی نماند مگر یک روز، خداوند، آن

---

(۱)- یعنی بیقین وقوع خروج امامی که ناچار خارج شود و بنام خدا همه برکات را به خود می‌آورد حتمی است و در میان ما هر حقّی را از باطل جدا میسازد و بر نیکی و بدی جزا میدهد، هر کس عملی نیکو کرد پاداش خیر، و هر که بدی کرد سزای بد باو میدهد.

یک روز را طولانی میکند تا او خارج شود و روی زمین را پر از عدل و داد کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده است، و امّا کی و در چه وقت این واقعه روی خواهد داد؟ این مانند از خبر دادن بوقت قیامت است، و پدرم برای من از پدرش از اجداد بزرگوارش حدیث کرد که برسول خدا گفتند: یا رسول اللّه چه وقت قائمی که از ذرّیّه شماست خروج می‌کند؟ فرمود: مثل آن مثل ساعت قیامت است که آشکار نکند آن را مگر خداوند، بسیار گران است آن بر اهل آسمانها و اهل زمین، نمی‌آید آن مگر ناگهان، یعنی همان طور که قیامت وقتش برای احدی معلوم نیست این قیام نیز بر کسی معلوم نخواهد بود امّا آمدنش برای بسیاری از مردم گران تمام خواهد شد.

خبر دعبل در حال وفاتش ۳۶- ابو علیّ احمد بن محمّد هرمزیّ بیهقیّ گوید: از داود بکری شنیدم میگفت: از علیّ فرزند دعبل شنیدم گفت: پدرم در هنگام مرگ رخسارش دگرگون گردید و زبانش بند آمد و رویش سیاه شد، و نزدیک بود که من مذهب او را رها کنم، تا سه روز بدین حال گذشت، بعد او را در خواب دیدم که جامه‌ای

سفید در بر دارد و کلاهی سفید بر سر نهاده، باو گفتم: ای پدر! خداوند با تو چه کرد؟ در پاسخم گفت: ای فرزند عزیز! آنچه تو دیدی از تغییر رنگ رخسارم و سیاهی آن و بند آمدن زبان، همه از این جهت بود که من در دنیا شراب می‌خوردم و دائما در حال اعتیاد بشرابخواری میزیستم تا اینکه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را دیدم که لباسی سپید در بر و کلاهی سپید بر سر داشت و بمن فرمود: آیا تو دعبلی؟

عرضکردم آری ای پیامبر خدا من دعبل خزاعیّ هستم، فرمود: آن شعری که در باره اولاد من سرودی برای من بخوان، من این شعرم را برای او خواندم:

لا أضحک اللّه سنّ الدّهر إن ضحکت — و آل احمد مظلومون قد قهروا

مشردون نفوا عن عقر دارهم — کأنّهم قد جنوا ما لیس یغتفر

«۱» حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله بمن فرمود: احسنت، آفرین، و در باره من شفاعت کرد و لباسهای خود را بمن داد و آن این است که می‌بینی و لباسهای سفیدش را بمن بنمود.

---

(۱)- خداوند دندان روزگار را بخنده آشکار نکند اگر بخواهد بخندد در حالی که آل پیامبر ستم شده و مظلوم گردیده‌اند، همه از خانه و کاشانه اصلی خود رانده شده که گویی- العیاذ باللّه- از آنان فساد و جنایتی سر زده است که قابل بخشش نیست.

آنچه بر سنگ مزار دعبل نوشته یافتند:

۳۷- از ابو نصر محمّد بن حسن کرخیّ شنیدم میگفت: روی سنگ قبر دعبل بن علیّ این ابیات نوشته شده بود:

اعدّ للّه یوم یلقاه — دعبل أن لا إله إلّا هو

یقولها مخلصا عساه بها — یرحمه فی القیامة اللّه

اللّه مولاه و الرّسول و من — بعدهما فالوصیّ مولاه

یعنی: آماده گردانید دعبل، برای روزی که خدا را ملاقات میکند و از دنیا رخت برمیبندد ذخیره خود کلمه «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» را، و آن را از روی کمال اخلاص و حقیقت شهادت میداد بامید آنکه خداوند او را از سختیهای قیامت نجات بخشد، خداوند مولای اوست، و پس از او پیامبرش و از پس این دو، وصیّ رسول خدا مولای او خواهد بود.

مترجم گوید: شرح حال دعبل خزاعیّ را ابن خلّکان در وفیات الأعیان، و خطیب بغدادیّ در تاریخ بغداد و غیر این دو به اختصار آورده‌اند، و گویند: وی ابراهیم بن مهدیّ عبّاسیّ را هجو کرده و او شکایت بمأمون برده، مأمون گفته است: دعبل مرا هم هجو کرده و بیتی چند در هجو مأمون از وی ذکر نموده‌اند، باری او در سال ۱۴۸ بدنیا آمده و در سال ۲۴۶ وفات نموده است».

باب ۶۷ ثواب زیارت فاطمه دخت گرامی موسی بن جعفر از کلام حضرت رضا علیهم السّلام

۱- پدرم، و محمّد بن موسی بن متوکّل- رضی اللّه عنهما- بسند متن از سعد بن سعد روایت کرده‌اند که گفت: از حضرت ابو الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام از زیارت خواهرش فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهم السّلام پرسیدم، فرمود: هر کس او را زیارت کند ثوابش بهشت خواهد بود.

باب ۶۸ ذکر زیارت علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام

استادم محمّد بن حسن- رحمه اللّه- در کتاب جامع خود آورده است که هر گاه بخواهی مزار ابو الحسن علیّ بن موسی علیهما السّلام را در طوس زیارت کنی، پس در وقت بیرون شدن غسل کن و در حین غسل این دعا که ترجمه‌اش چنین است بخوان: «خداوندا مرا از گناه و زشتیهای اخلاق و عمل پاک گردان، و

ص:۶۶۱

افکار و اندیشه‌هایم را نیز پاکیزه گردان، و بمن شرح صدر عطا فرما، و مدح و ثنای خویش را بر زبانم جاری ساز، زیرا هیچ قدرتی برای احدی نیست مگر بتو و از سوی تو، خداوندا این شستن را برای من پاکی از گناهان و شفای از امراضم قرار ده».

چون بیرون آئی پس از «بسم اللّه» بگو: «بسم اللّه و باللّه- تا آخر» ترجمه:

«بنام خدا و بحکم خدا و بسوی خدا قصد میکنم، و بزیارت فرزند رسول خدا میروم، و خدا خود مرا کفایت می‌کند، و بدو توکّل نموده‌ام، پروردگارا رویم بسوی تو است، قصدم بجانب تو است، و در این زیارت قرب تو را میطلبم».

و چون از منزل بیرون آمده بر در خانه بایست و این دعا را بخوان: (یعنی) «پروردگارا! بسوی تو رو کرده‌ام، و اهل و مال و فرزندان و آنچه بمن داده‌ای را بتو سپرده‌ام و همه اعتماد و اطمینانم بتو است، بی‌بهره‌ام مگردان ای آنکه بی‌بهره نگردد هر کس بدو رو کند و او را بخواهد، و ضایع نگرداند هر کس را که در کنف عنایت گیرد، بر محمّد و آل او درود فرست، و مرا از جمیع آفات محفوظ بدار، چرا که هر کس در ظلّ نگهبانی تو واقع گردد و تو نگهبانش باشی هیچ گونه آسیبی نبیند». و چون با تن سالم به طوس رسیدی (و دیده‌ات بر آن روضه افتاد اظهار ادب کرده) غسل کن و این دعا را بخوان که ترجمه قسمت

ص:۶۶۲

آخر دعا چنین است: «البتّه من میدانم که قوت و قوام و استواری و صحّت دینم، تسلیم امر تو بودن، و متابعت سنّت پیغمبرت را کردن است، و گواهی دادن بر مخلوقاتت جملگی، پس ای خدای عزیز آن را برای من شفا و نور قرار ده، زیرا تو بر هر چیزی توانائی».

و پاکیزه‌ترین لباس خود را بر تن کن و با پای برهنه در حاله‌ای از سکینه و وقار گام بردار، و زبان به تکبیر و تهلیل و تمجید حقّ بگشا، و قدمها را نزدیک بردار، و چون داخل حرم شدی بگو: «بسم اللّه و باللّه و علی ملّة رسول اللّه- تا- و اشهد أنّ علیّا ولیّ اللّه». و تا کنار مزار پیش رو و روبروی او پشت به قبله بایست و بگو:

«أشهد أن لا اله إلّا اللّه وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا- تا- و اهوال یوم القیامة».

ص:۶۶۳

مترجم گوید: «متن زیارت عربی در بالا ذکر شده و نیازی هم بترجمه ندارد.

ص:۶۶۴

آنگاه نزد سر مبارک بر زمین نشسته میگوئی: «السّلام علیک یا ولیّ اللّه- تا- لعن اللّه امة أسّست اساس الظّلم و الجور و البدعة علیکم اهل البیت».

آنگاه قدری فراز آمده و میگویی: «اللهمّ الیک صمدت من ارضی- تا- عند اللّه وجیه».

ص:۶۶۵

آنگاه دست راست را بلند و دست چپ را باز بر قبر نهاده میگویی: «اللّهمّ إنّی اتقرب إلیک بحبّهم- الی- یا رحمان».

سپس به پایین پا رفته و میگوئی: «صلّی اللّه علیک- تا- و الألسن».

پس هر دو دست را بلند کرده و بر قاتلان امیر مؤمنان و قاتلان حضرت مجتبی و سیّد الشّهداء لعن میکنی، و همین طور بر تمامی دشمنان اهل بیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله.

آنگاه بجانب سر مبارک بازمی‌گردی و دو رکعت نماز در پشت سر آن حضرت علیه السّلام میگزاری، و در رکعت اول حمد و سوره یاسین، و در رکعت دوم «حمد» و سوره «الرّحمن» را و اگر از بر نداشتی سوره «توحید» را بجای آنها

ص:۶۶۶

قراءت کرده و در دعا و تضرّع اصرار میورزی، و برای خود و پدر و مادر و جمیع برادران خویش و مؤمنین، مردان و زنان دعا میکنی، و در بالای سر (در صورت امکان و عدم مزاحمت دیگران) آنچه خواهی درنگ مینمائی و نماز زیارت را نزد قبر بجای می‌آوری.

زیارت وداع

و چون خواستی وداع کنی میگویی: «السّلام علیک یا مولای و ابن مولای- الی- إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ».

ص:۶۶۷

آنگاه میگوئی: «استودعک اللَّه و استرعیک- تا- عباد اللَّه الصالحین».

و چون از حرم خارج شدی از آن حضرت روی نمیگردانی تا از نظرت بیرون و قبر از دیده‌ات پنهان شود.

باب زیارتی که میتوان برای هر یک از ائمّه- علیهم السلام- خواند ۱- استادم ابن ولید از صفّار از علیّ بن حسان روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام راجع به زیارت قبر پدرش موسی بن جعفر علیهما السّلام سؤال شد، فرمود: در رواقهای اطراف یا مساجد اطراف آن نماز میگزارید- و کفایت می‌کند در هر یک از آنها- (رواقها یا مساجد اطراف آن قبر) میگویی:

«السّلام علی اولیاء اللَّه و اصفیائه- تا- صلّی اللَّه علی محمّد و آله الطّاهرین»

ص:۶۶۸

و این در همه زیارات و مشاهد مشرّفه کافی است، و بسیار صلوات فرست بر محمّد و آل او، و ائمّه اطهار با بردن نامشان یکی پس از دیگری، و اظهار براءت کن از دشمنانشان، و هر چه از دعا و نیاز برای خود و دیگر مؤمنان که خواستی اختیار کن.

زیارت دیگری برای حضرت علیّ بن موسی الرّضا و جمیع ائمّه- علیهم السّلام-

۱- علیّ بن احمد دقّاق و محمد بن احمد سنانیّ و علیّ بن عبد اللَّه وراق و حسین بن ابراهیم مکتّب جملگی بسند مذکور در متن از موسی بن عمران

ص:۶۶۹

نخعیّ نقل کرده‌اند که گفت: از حضرت هادی امام علی النّقی علیه السّلام درخواست نمودم که زیارتی بلیغ بمن بیاموز که هر یک از امامان را با آن زیارت کنم، فرمود:

چون به در حرم رسیدی بایست و شهادتین را بگو در حالی که غسل داشته باشی، و چون داخل شدی و چشمت بقبر افتاد بایست و بگو: اللَّه اکبر، و آن را تا سی بار تکرار کن، سپس آرام آرام گام کوتاه بردار و با کمال سنگینی و آرامش پیش رو تا در برابر قبر رسی، آنگاه بایست و باز سی بار دیگر تکبیر بگو و بقبر نزدیک شو و در اینجا چهل بار دیگر تکبیر را تکرار کن تا یک صد بار تمام شود، آنگاه بگو: «السّلام علیکم یا اهل بیت النبوّة و موضع الرّسالة- تا آخر زیارت که کلمه «و نعم الوکیل» باشد، و ترجمه آن چنین است:

«سلام بر شما ای خاندان نبوّت، و موضع رسالت، و محل آمد و شد- فرشتگان، و جایگاه نزول وحی، و معدن رحمت، و خزانه داران علم، و آخرین درجات حلم، و اصول کرم و رهبران امّت، و اولیاء نعم، و عناصر ابرار، و سران و سروران اخیار، و تدبیرکنندگان شئون بندگان، و ارکان بلاد، و دروازه‌های شهر ایمان و أمناء رحمان، و فرزندان انبیاء و برگزیدگان مرسلین، و عترت

ص:۶۷۰

پیمبر برگزیده ربّ العالمین و رحمت و برکات او نیز. سلام بر پیشوایان هدایت، و چراغهای محیط ظلمت، و پرچمهای تقوی و اندیشمند، و صاحبان عقل، و پناهگاه همگان، و وارثان انبیاء، و نمونه‌های والا، و دعوت حسنی (دعوت ابراهیم علیه السّلام) و حجّتهای خدا بر مردم دنیا و آخرت، و رحمت و برکات او.

سلام بر مراکز معرفت خدا، و قرارگاههای برکت خدا، و معادن حکمت خدا، و نگهبانان سر خدا، و حافظان کتاب خدا، و اوصیاء پیمبر خدا، و ذریّه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و رحمت و برکات او.

سلام بر خوانندگان خلق بسوی خدا، و راهنمایان ایشان بسر منزل رضای خدا، و ثابت قدمان در امر خدا، و کامل‌شدگان در محبّت خدا، و مخلصان در توحید خدا، و ظاهرکنندگان امر و نهی خدا، و بندگان منزّه و معظّم او که هیچ گاه در سخن گفتن بر او سبقت نمیگیرند، و فرمان او را بکار می بندند، و نیز رحمت و برکات او.

سلام بر پیشوایان دعوت‌کننده، و زمامداران راه نماینده، و سروران و سرپرست مؤمنین، و مدافعین شریعت سیّد المرسلین، و حامیان حقوق

ص:۶۷۱

مستضعفین، و اهل ذکر، و اولی الأمر، و رحمت باقیه حق، و برگزیده و حزب او و خزانه علم و حجّت و صراط و نور و برهان خدا، و رحمت و برکات او.

شهادت میدهم که معبود حقّی جز «اللّه» نیست، که شریکی ندارد، همان گونه که خداوند خود در باره خویش شهادت داده، و فرشتگانش و أولو العلم از خلقش بر آن شهادت داده‌اند.

هیچ معبود حقّی جز او نیست که عزیز و حکیم است، و شهادت میدهم که محمّد بنده برگزیده و پیمبر پسندیده او است، که او را با هدایت و دین حقّ فرستاده است تا دین او را بر همگی ادیان پیروز سازد، اگر چه مشرکین کراهت داشته باشند، و شهادت میدهم که شما پیشوایان هدایت یافته معصوم مکرّم مقرّب متقی صادق، برگزیده مطیع خدا، و بپا دارندگان امر او، و عمل‌کننده به اراده او، و دست یابندگان بکرامت او هستید، او شما را بعلم خود برگزیده، و برای خزانه‌داری مخازن دین خود پسندیده، و برای پاسداری سرّ خود انتخاب کرده، و بقدرت خود اختیار فرموده، و بهدایت خود عزیز ساخته، و ببرهان خود اختصاص

داده، و برای مشعلداری نور خود برگماشته، و بروح خود تأیید فرموده، و بخلافت شما در زمین خودش رضایت داده، و شما را

ص:۶۷۲

حجّتهای خود بر خلق خویش و یاران دین و حافظان سرّ و خازنان علم، و ودیعتگاه حکمت، و مترجمان وحی، و ارکان توحید، و شاهدان بر خلق، و نشانه‌های راهنما برای بندگان، و نورافکن‌ها در شهرها، و راهنمایان بصراط خود قرار داده است. او شما را از لغزشها مصون داشته، و از دستبرد فتنه‌ها ایمنی بخشیده، و از پلیدیها پاک ساخته، و ناپاکی را از ساحت قدستان ای اهل بیت دور گردانده، و شما را بی‌نهایت پاکیزه داشته، و از این رو شما جلالش را عظیم داشتید، و شأنش را بزرگ شناختید، و کرمش را تمجید کردید، و ذکرش را دوام بخشیدید، و پیمانش را مؤکّد نمودید، و پیوند طاعتش را محکم گرداندید، و در نهان و آشکار، شرط اخلاص را برای او بکار بستید، و به آئین حکمت و موعظه حسنه براه او فرا خواندید، و جانتان را در راه رضای او بذل نمودید، و در برابر شدائد و مصائبی که در راه اطاعت او بشما پیوست شکیبا ماندید، و نماز را بپا داشتید، و زکات را پرداختید و بر انجام معروف امر کردید، و از ارتکاب منکر باز داشتید، و در راه خدا چنان که حقّ جهاد و کوشش است جهاد و کوشش کردید، تا دعوتش را آشکار نمودید، و فرائضش را مبیّن کردید، و حدودش را بپا داشتید و شرایع احکامش را

ص:۶۷۳

گسترش دادید، و سنتش را بیان کردید، و در این راه بسوی رضای او رهسپار گشتید، و بقضای او تسلیم شدید و پیمبران گذشته‌اش را مورد تصدیق قرار دادید.

پس کسی که از سوی شما روی برتابد از دین خارج می‌شود و کسی که ملازم شما گردد بشما می‌پیوندد، و کسی که در حقّ شما تقصیر روا دارد بمهلکه می‌افتد، و حق با شما و در خاندان شما، و از جانب شما، و بازگردنده بسوی شما است و شما اهل آن و معدن آنید، و میراث نبوّت نزد شما، و بازگشت خلق بسوی شما و حسابشان بر عهده شما، و حجّت فاصل و فارق بین حقّ و باطل نزد شما و آیات خدا پیش شما، و وفاء بعهدها و پیمانهای او در متابعت شما، و نور و برهان او در خاندان شما، و امر او مفوّض بسوی شما است. هر کس که شما را دوست بدارد بی‌گمان خدا را دوست داشته است، و هر کس که شما را دشمن بدارد بیقین خدا را دشمن داشته، و هر کس که محبّت شما را در دل داشته باشد محبّت خدا را در دل داشته، و هر کس که با شما کینه ورزد با خدا کینه ورزیده، و هر کس که بدامن شما در آویزد بدامن لطف خدا در آویخته است.

شمائید آن مستقیم‌ترین راه بسوی خدا، و شاهدان سرای فنا، و شفیعان دار بقاء، و رحمت پیوسته، و آیت اندوخته، و امانت محفوظ، و همان دری که

ص:۶۷۴

(همچون باب حطّه بنی اسرائیل) مردم در ورود به آن آزمایش میشوند، هر کس که بسوی شما آمد نجات یافت، و هر کس که بسوی شما نیامد هلاک شد، شما بسوی خدا میخوانید و بر او دلالت میکنید و به او میگروید و در برابر او تسلیم میشوید و فرمان او را بکار می‌بندید و براه او رهبری میکنید، و بقول او حکم میرانید.

بخدا قسم! هر که دوست شما شد سعادتمند گشت، و هر که با شما دشمنی کرد هلاک شد، و هر کس که شما را انکار کرد نومید شد، و هر کس که از شما جدا شد گمراه شد و هر کس که بشما تمسّک نمود رستگار شد، و هر کس که بشما پناه برد ایمن شد، و هر کس که شما را تصدیق کرد سالم ماند، و هر کس که دست بدامن شما زد هدایت یافت. هر که پیروی شما کرد ماوایش بهشت است. و هر که مخالفت شما کرد جایگاهش جهنم است. و هر که شما را انکار کرد کافر است، و هر که با شما بجنگ برخاست مشرکست، و هر که شما را ردّ کرد جایش در پست ترین درک جهنم است، شهادت میدهم که این احکام در ادوار گذشته برای شما ثابت و سابق بوده، و در اعصار بجای مانده بر شما جاریست. و شهادت میدهم که ارواح شما و نور شما و خمیر مایه شما یکی

ص:۶۷۵

است، هر یک از شما پاکیزگی و پاکی را از آن دیگر گرفته است. خدا شما را بصورت انواری بیافرید، و آنگاه پیرامون عرش خود قرار داد، تا آنگاه که بوسیله وجود شما بر ما منّت نهاد، و شما را در خانه‌هایی جای داد که اذن داد تا رفعت یابد و نام او در آن خانه‌ها برده شود، و درودهائی را که ما بر شما میفرستیم، و ولایت شما را که بما اختصاص داده است، موجب حسن خلق ما و پاکی نفوس ما و تزکیه ما و کفّاره گناهان ما قرار داده است، زیرا که ما در پیشگاه او به اعتراف نسبت به برتری شما مشخّص، و بتصدیق نسبت بمقام و منزلت شما معروف بوده‌ایم. پس در برابر این بهره که بما بخشیدید خدای عزّ و جلّ شما را بشریفترین محلّ مکرّمین و بالاترین منازل مقرّبین و والاترین درجات مرسلین برسانید! بجائی که هیچ لاحقی به آن نپیوندد، و هیچ فائقی بر آن تفوّق نیابد، و هیچ سبقت‌گیرنده‌ای بر آن سبقت نگیرد، و هیچ طمعکاری در دست یافتن به آن طمع نبندد، چندان که هیچ ملک مقرّبی، و پیمبر مرسلی، و صدیقی، و شهیدی، و عالمی، و جاهلی، و فرومایه‌ای و بلند پایه‌ای، و مؤمن صالحی، و فاجر طالحی، و جبار عنیدی، و شیطان نافرمان پلیدی، و هیچ مخلوقی شاهد در میان این جمع باقی نماند مگر آنکه خدا جلالت امر شما

ص:۶۷۶

و عظمت قدر شما و بزرگی شأن شما، و کمال نور شما، و صدق مراتب شما و ثبات مقام شما و شرف محلّ شما نزد او، و گرامی بودنتان بر او، و خصوصیّاتتان در بارگاه او، و قرب منزلتتان نسبت به او را بایشان بشناساند.

پدر و مادرم و خانواده و مال و خاندانم فدای شما! خدا را و شما را گواه میگیرم که من بشما و آنچه شما به آن ایمان دارید ایمان دارم، و از دشمن شما و آنچه شما از آن بیزارید بیزارم، بشأن و مقام شما و بگمراهی مخالفینتان بصیرم، دوست شما و دوستانتانم، کینه‌ور نسبت بدشمنان شما و معاند ایشانم، با هر که با شما بر سر آشتی باشد در آشتی بسر میبرم، و با هر که با شما سر جنگ دارد در حال جنگم، هر چه را شما حقّ بدانید حقّ میدانم، و هر چه را شما باطل بشناسید باطل میشناسم، مطیع

شما و عارف بحقّ شما، و مقرّ بفضل شما، و حافظ علم شما، و پوشیده بپوشش امان شما، و معترف بشما، و معتقد ببازگشت شما، و مصدّق رجعت شما و منتظر امر شما، و مترصّد دولت شما، و پذیرای قول شما، و عامل به فرمان شما، و پناهنده بشما، و زائر شما، و ملتجی و پناه جوی قبور شما، و مسألت‌کننده شفاعت از جانب خدای عزّ و جلّ و تقرّب جوینده بسوی او بوسیله شما، و در همگی احوالم و

ص:۶۷۷

کلّیّه امورم، مقدّم دارنده شما در پیشاپیش خواهشم و حوائجم و اراده‌ام، و مؤمن بنهان و آشکارتان، و حاضر و غائبتان، و اوّلتان و آخرتان، و در همگی این مراتب و احوال تفویض‌کننده کارها بشما و واگذارکننده آنها بخدا بپیروی از واگذار کردن شما هستم، قلبم تسلیم اراده شما، و رأیم تابع رأی شما، و یاریم برای شما آماده است، تا آنکه خدا دینش را بوسیله شما زنده سازد، و شما را در ایّام خود باز گرداند، و برای اجراء عدالتش پیروز سازد، و در زمین خودش تسلّط و تمکّن بخشد.

پس با شمایم با شما، نه با دشمن شما. بشما ایمان آوردم، و آخرتان را بر همان اساس دوست میدارم که اولتان را، و بسوی خدای عز و جل از دشمنانتان بیزاری جسته‌ام، و از جبت و طاغوت، و از شیاطین و حزبشان که در باره شما ستم کردند، و حق شما را منکر شدند، و از حوزه ولایتتان خارج گشتند، و میراثتان را غصب کردند، و در مقامات شما دستخوش شکّ و تردید شدند، و از شما منحرف گشتند، همچنین بیزاری جسته‌ام از هر معتمدی غیر شما، و هر فرمانروائی بجز شما، و از پیشوایانی که بدوزخ دعوت میکنند.

پس تا زنده باشم خدا مرا بر یاری شما و دوستی شما و دین شما ثابت و

ص:۶۷۸

استوار بدارد، و برای طاعتتان موفق فرماید و شفاعتتان را روزیم سازد، و مرا از جمله دوستان شما، که پیرو دعوت شمایند، قرار دهد، و بزمره کسانی در آورد که در پی شما گام همی سپارند، و براه شما روند، و در پرتو هدایت شما راه همی جویند، و در جمع شما محشور میشوند، و در رجعت شما برای پیکار بر ضدّ دشمنانتان باز میگردند، و در دولت شما بحکومت میرسند، و در جوّی از سلامت و عافیت شما بشرف و علوّ مقام نائل میشوند، و در ایّام شما عزّت و تمکّن و ثبات می‌یابند، و فردا چشمشان بدیدار شما روشن میگردد.

پدرم و مادرم و جانم و خانواده‌ام و مالم فدای شما! هر که خدا را خواست بوسیله شما آغاز کرد، و هر که او را یکتا و بی‌همتا شناخت از ناحیه شما آن را پذیرفت، و هر که آهنگ او کرد بوسیله شما توجیه شد.

ای سروران من، ثنای شما را به احصاء نمی‌آورم، و با زبان مدح بکنه عظمت شما و از طریق وصف بقدر و منزلت شما نمیرسم، و شما نور اخیار، و هادیان ابرار، و حجّتهای خدای جبّارید. خدا بشما آغاز کرده است، و بشما پایان می‌بخشد، و بیمن وجود شما باران را فرو میبارد، و آسمان را از سقوط بزمین بدون اذنش باز میدارد، و بوسیله الطاف شما غبار اندوه را از دلها

ص:۶۷۹

همی زداید، و سختی زندگی و بدی حال را برطرف میسازد، و آنچه فرستادگانش فرود آورده‌اند و فرشتگانش نازل کرده‌اند نزد شما است، و «روح الأمین» بسوی جدّ شما فرستاده شده است.

(و اگر این زیارت را برای امیر المؤمنین علیه السّلام میخوانی بگو:

«روح الأمین بسوی برادرت فرستاده شده است»).

خداوند چیزهایی بشما عطا کرده است که بهیچ یک از مردم جهان عطا نفرموده است، هر شریفی در برابر شرف شما سربزیر افکنده، و هر متکبّری در مقام طاعت شما خاضع گشته، و هر جبّاری در برابر فضل شما خضوع کرده و هر چیزی در مقابل اراده شما رام و فرمانبردار شده، و زمین بنور شما روشن گشته، و رستگاران با تمسّک بحبل ولایت شما رام و رستگار شده‌اند، بوسیله شما ببهشت رضوان راه میتوان یافت، و خدای رحمان بر کسی که ولایت شما را انکار کند خشم گرفته است.

پدرم و مادرم و جانم و خانمانم و مالم بفدایتان! گویندگان از شما نیز چون دیگران سخن بمیان می‌آورند، و نامتان را در میان نامهای دیگر بر زبان میرانند و پیکرهای شما در میان پیکرها و ارواحتان در میان ارواح، و نفوستان

ص:۶۸۰

در میان نفوس، و آثارتان در میان آثار، و قبورتان در میان دیگر قبور است، ولی چه شیرین و دلپذیر است نامهای شما! و چه مکرّم است نفوستان! و چه عظیم است شأنتان! و چه با جلالت است شرف و منزلتتان! و چه توأم با وفا است عهدتان! سخنتان نور، و امرتان هدایت، و سفارشتان تقوی و فعلتان خیر، و عادتتان احسان و خویتان کرم، و شأنتان حق و صدق و رفق، و قولتان حکم و حتم، و رأیتان علم و حلم و حزم است. اگر سخن از خیر بمیان آید، شما سرآغاز و اصل و فرع و معدن و مأوی و منتهای آنید.

پدرم و مادرم و جانم بفدای شما! چگونه حسن ثنایتان را وصف کنم و جمیل بلایتان را بشماره در آورم در صورتی که خدا ما را بوسیله شما از حضیض ذلّت برآورده، و غبار متراکم اندوه را از ما برطرف کرده، و ما را از پرتگاه مهالک و از آتش دوزخ نجات داده است.

پدر و مادر و جان و خانمانم فدای شما! بیمن دوستی شما خدا رموز دینمان را بما آموخت، و آنچه را از دنیامان که فاسد شده بود بصلاح آورد، و از برکت دوستی شما «کلمه توحید» کمال یافته، و نعمت، عظمت گرفته، و پراکندگی

ص:۶۸۱

به الفت مبدّل شده، و بدوستی شما است که طاعت مفروض قبول می‌شود. و مودّت واجب، و درجات رفیع، و مقام محمود، و مکان معلوم نزد خدای عز و جلّ، و آبروی عظیم و شأن کبیر، و شفاعت مقبول، مخصوص شما است.

«پروردگارا! به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم، و از پیمبر پیروی نمودیم، پس ما را با شاهدان به این حقیقت مکتوب و محسوب دار، پروردگارا! پس از آنکه ما را بصراط مستقیم دین خود هدایت فرمودی دلهامان را منحرف مساز، و از سوی خود رحمتی بما ارزانی دار، زیرا توئی آن بسیار بخشنده کریم.

پروردگار ما از خلف وعده منزّهست، و بیگمان وعده او عملی است».

ای ولیّ خدا! میان من و خدا گناهانی هست که جز رضای شما آن را محو نمیکند، پس بحق کسی که شما را امین سرّ و محرم راز خود ساخته، و کار خلق را برعایت و عنایت شما سپرده، و طاعت شما را قرین طاعت خود قرار داده، بخشودگی گناهان ما را از خدا بخواهید، و شفیع من باشید، زیرا که من مطیع شمایم، هر که شما را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و هر که سر از فرمان شما بتابد خدا را نافرمانی نموده و هر که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته، و هر که با شما کینه ورزد با خدا کینه ورزیده است.

ص:۶۸۲

خدایا! بیگمان اگر من شفیعانی نزدیکتر بتو از محمّد و اهل بیت برگزیده‌اش (آن امامان ابرار و پیشوایان اخیار نیکوکار) می‌یافتم هر آینه ایشان را شفیع خود میساختم، پس تو را به آن حقّ ایشان که برای آنان بر خود واجب ساخته‌ای مسألت میکنم که مرا از جمله عارفان نسبت به ایشان و بحقّشان، و در زمره و گروه امیدواران بفیض شفاعتشان در آور، زیرا که تو مهربانترین مهربانانی، و حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ [و صلّی اللّه علی محمّد و آله و سلّم تسلیما].

زیارت وداع

و چون خواستی بازگردی پس بایست و بگو: «السّلام علیکم یا اهل بیت النّبوّة- الی- و نعم الوکیل» که ترجمه آن چنین است: «سلام بر شما ای اهل بیت نبوّت، و سلام به درودکننده‌ای که ناگزیر است قرب شما را ترک کند، امّا نه از قرب جوار شما خسته و دلسرد شده، و نه خوشدارد که دور شود، بلکه بزبان حال میگوید: «میروم و از سر حسرت بقفا مینگرم» و نه از ادامه بقرب و مجاورت شما ملول گشته است، و رحمت حقّ و برکاتش بر شما باد ای اهل بیت نبوّت! او است بیقین ستوده، و با عظمت و بزرگی و شرف.

سلام بر شما، سلام دوستی از دوستان که نه از شما روی بر میتابد، و نه

ص:۶۸۳

دیگری را بجای شما برمیگزیند و نه شما را رها کرده او را اختیار می‌کند، و نه از قرب و همجواری شما سیر می‌شود.

پروردگار این بار را آخرین زیارت من از قبور شما و تشرّف بمشاهد و مزار شما قرار ندهد، درود بر شما، و خدایم مرا در جمع شما و از واردین بر کوثر شما و حزبتان قرار دهد، و شما را از من راضی بگرداند، و در دوران حکومت الهی شما مرا از سلطه و قدرتی برخوردار سازد، و در رجعت حکومت شما زنده گرداند، و مرا در عصر فرمانروائی شما مالک امری قرار دهد و مأموریتی نصیبم گرداند، سعی و فعالیتم را در زمان فرماندهی شما از برکات شما مشکور دارد، و گناهانم را با شفاعت شما بیامرزد، و به یمن محبّتتان از تقصیرات و لغزشهایم چشم پوشد، و به ولاء شما مقام قربم را رفیع سازد، و مرا در پرتو هدایت و راهنمائی شما والامقام و عزیز گرداند، و با بهترین پاداش و ره آوردی از رستگاری و کامیابی، و برخورداری از نعمات و سلامتی و عافیت و بی‌نیازی و نیل بخشنودی خدا و تفضّل و کفایت و حمایت او بسوی وطن بازگرداند. چونان که از زائرین و دوستان و شیعیان شما با اندوختن آن موهبات بوطن باز میگردد، مرا بشهر و دیارم باز گرداند.

و تا هر زمان که خداوند مرا زنده بدارد همیشه آمدن بزیارت شما را خدا

ص:۶۸۴

برای من با توشه‌ای از صدق و صفا و ایمان و تقوی و خشوع و روزی فراوان و حلال و طیب و طاهر روزیم فرماید. خداوندا! این بار را آخرین نوبت زیارت من از ایشان و از یاد ایشان و تقدیم درود و صلوات بر ایشان قرار مده، و آمرزش و رحمت و خیر و برکت و کامیابی و نور و ایمان و حسن اجابت دعا را، بدان گونه برای من حتمی ساز که برای دوستان، و اولیاءت که بحقّ اهل بیت عارفند- آنان که طاعتشان را بر خود واجب دانند و بزیارت ایشان سخت شیفته و شائق و مایلند- حتم ساخته و بدان زیارت بدرگاه تو و ایشان تقرّب می‌جویند.

پدرم و مادرم و خانواده‌ام و مال و هستیم بفدای شما خاندان، مرا از راه رحمت مورد عنایت و توجّه خود قرار دهید، و در حزب خود بپذیرید، و مشمول شفاعتشان کنید، و نزد پروردگارتان از من یاد نمایید، خدایا بر محمّد و آل محمّد رحمت فرست، و سلام مرا بروان پاک آنان و جسم مطهّرشان در هر کجا باشند برسان. و سلام و رحمت و برکات خدا بر وی و بر ایشان باد، و درود خداوند بر محمّد و آلش بسیار و افزون باد، و خدا برای قضاء مهمّات و بر طرف کردن نیاز ما کافی است و او بهترین وکیل و پشتیبان است.

ص:۶۸۵

باب ۶۹- معجزاتی که از مزار آن حضرت ظاهر شده و استجابت دعا در آن بقعه

۱- ابو طالب حسین بن عبد اللّه طائی گوید: از محمّد بن عمر نوقانیّ شنیدم که میگفت: من شبی تار در شهر خود «نوقان» در بالا خانه‌ای بخواب بودم، یک مرتبه از خواب پریدم و نظر کردم در آن ناحیه‌ای که قبر علیّ بن موسی- الرّضا علیهما السّلام در سناباد بود، دیدم نوری بلند شده تا بآسمان و تمام آن ناحیه را چون روز روشن نموده، من در مورد امامت آن حضرت علیه السّلام در شک بودم و باور نمیکردم که او حق باشد، مادرم- که او نیز در امر امامت او مخالف بود و او را باور نداشت- گفت: تو را چه می‌شود؟ گفتم نوری ساطع میبینم که تمامی جوّ را گرفته است و آن مشهد از پرتو آن پر شده است، سپس مادرم

گفت: چنین چیزی امکان ندارد و جز این نیست که این خود از (وسوسه) شیطان است. و گفت: در شب دیگری که تاریکی آن شدیدتر از شب اوّل بود مانند همان که در آن شب دیده بود تکرار شد و آن مشهد از نور پر شده بود، در این حال مادرم را با خبر ساخته و بدان جا آوردم تا اینکه او نیز آنچه من دیده بودم دو مرتبه او با چشم خویش دید که تمام آن منطقه در سناباد از نور پر شده است، آن را عجیب دانست و بنا کرد حمد خدا گفتن، الّا اینکه مانند من درست ایمان

ص:۶۸۶

نیاورد، پس من قصد زیارت آن حضرت کردم و چون بدان جا آمدم در حرم را بسته و قفل شده دیدم، با خدای خود گفتم: پروردگارا! اگر امر رضا حق است این در را باز کن، آنگاه با دست بر در زدم در گشوده شد، در دل گفتم: شاید این در قفل نبوده و من اشتباه کردم، پس در را بستم آنچنان که بدون کلید بازشدنش امکان نداشت، آنگاه گفتم: خداوندا! چنانچه امر امامت رضا حقّ است این در را برای من بگشا، سپس دست بر در گذاردم و فشار دادم، در باز گردید و من داخل شدم و زیارت کردم و نماز زیارت خواندم، و در امر آن بزرگوار دلم بیدار شد و آگاهی یافتم، و از آن پس در هر شب جمعه از نوقان بزیارت آن حضرت میروم و در آنجا نماز می‌خوانم، تا این زمان.

۲- باز همان شخص طائیّ گوید: از ابو منصور بن عبد الرّزاق شنیدم به حاکم طوس که معروف به بیوردی است میگفت: آیا تو فرزندی داری؟ او میگفت: نه، ابو منصور به او میگفت: پس چرا بزیارت مشهد رضا علیه السّلام نمیروی و در آنجا دعا نمیکنی تا اینکه خداوند پسری روزی و نصیب تو گرداند؟ من در آنجا (مشهد رضا علیه السّلام) دعاها کردم و از خداوند عزّ و جلّ چیزها خواستم همه

ص:۶۸۷

را اجابت فرمود، و حاجتم روا شد، حاکم گفت: من قصد زیارت آن جناب که سلام بر او باد نمودم و در آن مشهد و مزار حضرت رضا علیه السّلام دعا کردم و از خداوند عزّ و جلّ خواستم که بمن پسری عنایت فرماید، خداوند فرزندی پسر روزیم فرمود، پس بسوی ابو منصور رفتم و مطلب را بدو گزارش دادم و گفتم که خداوند دعایم را در این بقعه مستجاب کرد و بمن پسری داد و مرا اکرام فرمود.

مؤلّف این کتاب- رحمه اللّه- گوید: در سال ۳۵۲ من از رکن الدّولة تقاضای جواز برای رفتن بزیارت حضرت رضا علیه السّلام کردم، در ماه رجب آن سال جواز من صادر شد و بدست من داد، چون بیرون آمدم مرا باز خواند و گفت:

این زیارتگاه مبارکی است و من آنجا بزیارت رفته‌ام، و از خدا حاجتهائی خواسته‌ام و همه را اجابت فرموده، از تو میخواهم که مرا در آنجا از دعا برایم کوتاهی نکنی و از جانب من نیز آن حضرت را زیارت کن، زیرا دعا در آن مکان مستجاب است، من این را برای او تعهّد کردم، و بدان وفا نمودم، چون از آنجا- که بر ساکن آن درود و سلام باد- بازگشتم و بر رکن الدوله وارد شدم، از من

ص:۶۸۸

پرسید: آیا ما را دعا کردی و از جانب ما زیارت نمودی؟ گفتم: آری، گفت:

احسنت! آفرین! بمن ثابت شده است که دعا در آن مزار شریف مستجاب است.

۳- ابو نصر احمد بن حسن ضبّی- که من کسی را از او ناصبی‌تر ندیده بودم، و از شدّت دشمنیش با اهل بیت در صلوات میگفت: «اللّهمّ صلّ علی محمّد تنها» و بر آل آن حضرت صلوات نمی‌فرستاد- گوید: شنیدم ابو بکر حمّامی فرّاء که از محدّثین آن سرزمین است در «سکّة الحرب»- که نام محلّی است در نیشابور- میگفت: از بعض مردم نزد من مالی بودیعه بود، و من آن را در زمین پنهان کردم، و بعد موضع آن را فراموش کردم، و متحیّر شدم چه کنم، و صاحب آن ودیعه مرا ببردن مال متّهم ساخت، با کمال اندوه و غم از منزل بیرون آمدم و حیران ماندم که چه بایدم کرد، در آن حال جماعتی دیدم که بسوی مزار علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام میروند و قصد زیارت آن حضرت را دارند و من با ایشان رهسپار شدم و بمشهد آمده زیارت کردم و دعا کردم که خداوند عزّ و جلّ محلّ ودیعه مزبور را بمن یاد آورد، در آنجا شبی در خواب دیدم مثل اینکه کسی آمد و بمن گفت: ودیعه را در فلان موضع دفن کردی، من بصاحب ودیعه

ص:۶۸۹

مراجعه کرده گفتم: مال تو در فلان مکان است و آنجا که در خواب بمن گفته بودند بدو نشان دادم در حالی که خود چندان بخوابم عقیده نداشتم، وی بدان جا رفت و زمین را حفر کرده و مال ودیعه را با همان مهری که خود بر آن زده بود یافت، و از آن پس ماجرا را در مجالس نقل میکرد و مردم را بزیارت آن قبر که بر ساکنش درود و سلام باد تشویق مینمود.

۴- محمّد بن ابی القاسم تمیمیّ هروی- رحمه اللّه- گوید: از علیّ بن- حسن قهستانیّ شنیدم میگفت: من «مرورود» بودم، در آنجا مردی از اهالی مصر را دیدم که نامش حمزه بود و از آن سرزمین میگذشت، برای من نقل کرد که او بقصد زیارت مشهد حضرت رضا علیه السّلام از مصر بسوی طوس خارج شده است، و چون بمزار و حرم داخل شده هنگام غروب بوده و حضرت جز او کسی را زائر نداشته، وی زیارت میکند و نماز مغرب را بجا می‌آورد و میماند تا نماز عشا را نیز انجام میدهد، خادم قبر مطهّر میخواهد او را از حرم بیرون کرده و در را بسته قفل کند، از خادم درخواست می‌کند که در را بروی او قفل نماید و او را

ص:۶۹۰

در حرم رها کند تا بیتوته کرده شب را به عبادت و نماز، بصبح آورد، چون از راه بسیار دور آمده است و نیازی به خارج کردن او از حرم نیست در صورتی که درب را قفل کند، خادم او را در حرم باقی گذارده و درب را بسته و قفل کرده رفت، و او در حرم مطهّر تا پاسی از شب مشغول بنماز شده تا خسته گشته و در کناری نشسته و سر بر زانو نهاده تا ساعتی استراحت کند، و چون قدری از خستگی در آمد سر برداشته و بر سطح دیواری که روبروی او بوده دو بیت شعر، نوشته دیده که ترجمه آن چنین است: هر کس دوست دارد که قبری را زیارت کند که خداوند از زائر آن رفع همّ و غم و حزن کرده و فرجی در کار او دهد

پس بیاید این قبر که خداوند یکتن از دودمان محمّد پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله را در آن مسکن داده زیارت کند. مرد مصری گفت: برخاستم و بنماز ادامه دادم تا وقت سحر شد، آنگاه مانند اوّل نشستم و سر بر زانو نهادم و چون سر برداشتم چیزی نوشته بر دیوار ندیدم و آن نوشته را هم چنان دیدم که هنوز خشک نشده بود که گویا تازه نوشته بودند، گوید: صبر کردم و صبح دمید و خادم در را باز کرد، و از در خارج شدم.

مترجم گوید: «باید توجّه داشت که این مطالب، حدیث مروی از

ص:۶۹۱

معصوم نیست که نیازی بدقّت کامل داشته باشد و شناخت راوی آن ضروری باشد و آن در حدّ یک حکایت بیشتر نیست، و همچنین بقیّه أخبار باب، و زیارت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام و دلائل امامتش به اخبار صحیح، ثابت و مبرهن است، و این اخبار اگر موجب واهی کردن احادیث درست و صحیح در معجزات امام علیه السّلام نباشد، فائده‌ای هم نخواهد داشت، یعنی اگر ضرر نداشته باشد فائده‌ای هم ندارد، و مؤلّف در این کتاب نظر بنقل آنچه نوشته‌اند داشته نه آنکه همه را صحیح بداند».

۵- ابو علیّ محمّد بن احمد بن محمّد بن یحیی معاذی نیشابوری گفت:

ابو الحسن علیّ بن احمد معدّل نقل کرد که مردی از صالحان، پیغمبر اکرم را در خواب دید و از آن حضرت پرسید یا رسول اللّه قبر کدامیک از فرزندان تو را زیارت کنم؟ فرمود: پاره‌ای از اولادم را که با زهر بقتل رسانده‌اند نزد من آمدند، و پاره‌ای نیز که با شمشیر بقتل رسانده بودند بنزدم آمدند، عرضکردم کدامیک را زیارت کنم ای پیامبر خدا با دور بودن [مکان] هر کدام از یک دیگر، فرمود: کسی را زیارت کن که بتو نزدیکتر است و تو با آن مجاوری، و بزمین غربت بخاک سپرده شده است، گوید: عرضکردم یا رسول اللّه مرادتان رضا علیه السّلام است؟ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بگو صلّی اللّه علیه، صلّی اللّه علیه، صلّی اللّه علیه.

ص:۶۹۲

۶- ابو علیّ محمّد بن احمد معاذیّ گفت: ابو عمرو محمّد بن عبد اللّه حاکم نوقان نقل کرد که دو نفر از شهر ری نامه‌ای از بعض سلاطین برای امیر بخارا نصر بن احمد آورده بودند، یکی از آن دو تن اهل ری بود و دیگری اهل قم، و آن شخص قمّی از مخالفین اهل بیت علیهم السّلام بود و مذهب ناصبیان را داشت ولی آن دیگری اهل ری و شیعه بود، و چون به نیشابور رسیدند، آن مرد که از اهل ری بود به آن قمّی گفت: آیا اوّل بزیارت حضرت رضا علیه السّلام نرویم و بعد ببخارا؟ شخص قمّی گفت: ما مأموریم از طرف سلطان که ببخارا رویم و نامه او را ببخارا رسانیم، و بر ما جایز نیست که غیر این مأموریت را انجام دهیم و بکاری غیر آن بپردازیم تا آنکه مأموریت انجام شود، آنگاه بکار خود پردازیم، هر دو بسوی بخارا رفتند و رساله سلطان را رسانیده بازگشتند و مقابل طوس رسیدند، مرد رازیّ به قمّی گفت: آیا زیارت نکنیم حضرت علیه السّلام را؟ قمّی گفت: من

از قم سنّی مذهب بیرون آمده‌ام و رافضی بدان جا باز نمی‌گردم، مرد رازی تمام اثاث و امتعه خود را نزد قمّی گذارد و خود چهارپائی سوار شده و

ص:۶۹۳

قصد حرم مطهّر حضرت رضا علیه السّلام را کرد، و به خادمان آن بقعه گفت: مرا امشب در حرم باقی گذارید و کلیدها را بمن دهید، آنان پذیرفتند و حرم را بدو سپردند، گوید: من در حرم رفتم و درب را از پشت بستم و زیارت کردم و بالای سر امام رفته و مشغول نماز شدم و الی ما شاء اللّه نماز خواندم و بعد شروع کردم بخواندن قرآن از ابتدای آن، گوید: صدای صوت قرآن را همچنان که خود میخواندم شنیدم، قراءت قرآن را رها کرده مشغول زیارت شدم و هر گوشه از حرم را گشتم و کسی را نیافتم، باز در مکانم به قراءت قرآن نشستم و شروع به خواندن کردم از ابتداء قرآن، باز آن صوت را چنان که خود میخواندم شنیدم که قطع نمی‌شد، ساکت شدم و گوش فرا داشتم و دیدم صوت از ناحیه قبر است، و آنچه را خوانده بودم می‌شنیدم تا به آخر سوره مریم رسیدم و این آیه را تلاوت کردم: یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلی جَهَنَّمَ وِرْداً شنیدم که آواز قبر چنین نمود که: یوم نحشر المتّقون إِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً، و یساق المجرمون إِلی جَهَنَّمَ وِرْداً و چون من قراءت را تمام کردم او نیز ختم کرد، چون صبح شد به نوقان بازگشتم، و از قاریان آن سامان پرسیدم این قراءت (بصیغه مجهول) چگونه است؟ گفتند: درست است امّا ما آن را نمی‌شناسیم و

ص:۶۹۴

از احدی از قرّاء که چنین قراءت کرده باشد خبر نداریم، من به نیشابور آمدم و از قاریانی که در آنجا میزیستند پرسیدم، هیچ یک از آنان آن را نشناخت، تا اینکه به شهر ری مراجعت کردم و از پاره‌ای از قرّاء ری از این قراءت پرسیدم و گفتم قراءت یوم یحشر المتّقون الی الرّحمن وفدا، و یساق المجرمون الی جهنّم وردا چگونه است؟ وی پرسید: این را از کجا نقل میکنی و از چه کسی آورده‌ای؟ گفتم: مرا امری رخ داده که ناچار شده‌ام آن را بشناسم، گفت: این قراءت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله است که از طریق اهل بیتش نقل شده است، آنگاه از من پرسید: حکایت تو چه بوده، بگو بدانم چیست؟ من قصّه خود را برای وی شرح دادم، و این قراءت را هم صحیح دانسته برای خود اختیار کردم.

۷- ابو علیّ معاذیّ از ابو الحسن هروی روایت کند که گفت: مردی از اهالی بلخ با غلامش بزیارت حضرت علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام آمدند، و هر دو مشغول زیارت شده و پس از آن، مرد ببالای سر حضرت و غلام بسمت پائین پا رفته مشغول نماز شدند و چون نماز انجام شد بسجده رفتند و بسیار

ص:۶۹۵

سجده‌شان طولانی شد تا اینکه آن مرد سر از سجده برداشته و غلام خود را در حال سجده دید، او را بخواند، غلام سر از سجده برداشت، و گفت: لبّیک آقای من چه می‌فرمایید؟ مرد گفت: میخواهی تو را آزاد کنم؟ آیا در سجده‌ات (همین را) از خدا خواستی؟ غلام گفت: بلی، مرد گفت: ترا در راه خدا آزاد نمودم، و آن کنیزی که در بلخ دارم نیز آزاد کرده برای خشنودی

خداوند بتو تزویج نمودم و مهریّه او را فلان مبلغ معیّن برای او از جانب تو بر ذمّه گرفتم، و فلان ملک که در فلان محلّ دارم برای شما دو تن و اولادتان نسلی بعد از نسل وقف کردم، و این امام را شاهد گرفتم، غلام شروع کرد بگریستن و سوگند یاد کرد و گفت: بخداوند تعالی و این امام بزرگوار قسم که من در سجده‌ام چیزی جز این که شده است از خدا نخواسته بودم، و اکنون سرعت اجابت دعا را دریافتم.

۸- ابو علیّ معاذیّ گوید: ابو نصر مؤذّن که از اهل نیشابور بود برای من نقل کرده گفت: بمرضی سخت مبتلا شدم چندان که زبانم سنگین شده و قدرت تکلّم را از دست دادم، با خود فکر کردم بزیارت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام روم

ص:۶۹۶

و در حرم مطهّرش از خداوند شفای خود را بخواهم و آن امام را بدرگاه خدا شفیع آورم، تا اینکه خداوند مرا شفا بخشد و از این مرض نجات یابم و زبانم بازگردد، پس بر چهارپایی سوار شدم و قصد مشهد کردم و موفّق شده و قبر امام رضا علیه السّلام را زیارت کردم، و در نزد سر مبارک آن حضرت ایستاده دو رکعت نماز زیارت خواندم، و بسجده رفته پس آنچه توانستم دعا کردم و از خدا خواستم که زبان مرا شفا دهد و صاحب آن مزار را در نزد خدا شفیع آوردم و عافیت خود را طلب کردم، پس در آن حالت از هوش رفتم و در خواب دیدم که گویا قبر شکافته شد، و مردی سالدار سخت گندم‌گون از آن بیرون آمد و بمن نزدیک شد، و گفت: ای ابا نصر بگو «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» من اشاره کردم و به ایماء گفتم که چگونه بگویم و حال آنکه زبانم بسته است و یارای تکلّم ندارد؟! گوید:

او صیحه‌ای بر من زد که قدرت خداوند را منکر میشوی، بگو: «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ»! من ناگهان زبانم باز شد و گفتم «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» و پای پیاده به منزلم بازگشتم در حالی که میگفتم: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ! زبانم باز شد! و دیگر پس از آن عافیت یافتم و بسته نشد.

۹- ابو علیّ محمّد بن احمد معاذیّ گفت: از ابو نصر مؤذّن نیشابوری

ص:۶۹۷

شنیدم که گفت: سیلی عظیم از ناحیه سناباد بسوی مشهد سرازیر شد که خوف آن میرفت بقعه و مزار را ویران نماید، امّا بخواست خدا در راه مسیل منحرف شد و بالا گرفت و در قناتی که از محلّ مشهد بلندتر بود ریخت و آسیبی به مشهد امام علیه السّلام وارد نیامد.

۱۰- محمّد بن احمد ابو الفضل نیشابوری گوید: محمّد بن احمد سنانیّ برای من نقل کرده گفت: من در خدمت سرلشکر ابو نصر صغانی فرمانده سپاه بودم و او مرا احسان میکرد، و در رکاب او تا صغانیان (که شهریست در ما وراء النّهر و امروزه ظاهرا جزء تاجیکستان است) بودم، و از جهت اکرامی که بر من مینمود، اطرافیانش بر من حسد میبردند، و گاهی بمن امانتی میداد، که از جمله وقتی کیسه‌ای مختوم که در آن سه هزار درهم بود بمن داد که آن را بخزانه‌اش تسلیم کنم، و من آن کیسه را گرفته در جایی که دربان او نشست نشستم و کیسه را در برابر خود نهادم و بنا کردم راجع به کار خود با دیگران صحبت کردن که

یک بار دیدم کیسه پول نیست و آن را سرقت کرده‌اند و ندانستم چه کنم، و امیر، غلامی داشت بنام خطلخ تاش و او در آنجا حاضر بود، و چون نظر کردم و

ص:۶۹۸

کیسه را ندیدم و بآنان گفتم، همگی منکر شدند و گفتند: ما از آن خبر نداریم، و تو چنین کیسه‌ای در اینجا نگذارده‌ای و این افترائی است که بر ما می‌بندی، امّا من از حسادت ایشان خبر داشتم، و از ترس اینکه مرا متّهم نماید خوش نداشتم که این قضیّه را برای امیر ابو نصر بگویم، در حیرت بودم که چه کنم، نمیدانستم که چاره‌ام چیست و چه کسی کیسه پول را ربوده است، ولی پدرم هر گاه امری او را محزون میساخت و گرفتاری پیدا میکرد، بمشهد حضرت علیه السّلام رفته و زیارت میکرد و در آن مکان مقدّس دعا میکرد که خداوند گرفتاری او را فرج بخشد و همّ او را برطرف سازد، و بمقصود میرسید و حاجتش روا میشد، من فردای آن روز بر امیر ابو نصر وارد شدم و برای رفتن بطوس از او اذن خواستم و گفتم: در آنجا کاری دارم، پرسید کارت چیست؟ گفتم: من غلامی دارم که از اهل طوس است، و فرار کرده و من کیسه پولی که برای رد کردن بخازن مرحمت کرده بودید گم کرده‌ام، و گمانم اینست که او آن را ربوده است، امیر گفت: متوجّه باش موقعیّتت در نزد ما بفساد نگراید، گفتم: پناه میبرم بخدا از چنین چیزی، گفت: چه کسی ضامن تو می‌شود اگر بتأخیر اندازی پرداخت آن وجه را؟ گفتم تا چهل روز اگر بازنگشتم خانه و ملک من در اختیار شما است، امیر نامه‌ای به

ص:۶۹۹

ابو الحسن خزاعیّ نوشت که جمیع ما یملک مرا در طوس متصرّف شود، و بمن هم اذن رفتن داد، من بسوی طوس رفتم، و منزل بمنزل چارپای سواری کرایه میکردم تا بطوس- که بر ساکنش سلام خدا باد- رسیدم، و قبر حضرت را زیارت کردم و در آنجا در بالای سر مبارک حضرت دعا کردم و از خداوند خواستم که مرا بر موضع آن مال مطّلع سازد، در آنجا مرا خواب ربود و در عالم رؤیا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را دیدم میفرمود: برخیز حاجتت روا شد، از خواب بیدار شدم و وضو ساختم و إلی ما شاء اللّه نماز خواندم و دعا کردم باز چشمان مرا خواب ربود و در حالت رؤیا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را دیدم بمن فرمود: آن کیسه را خطلخ تاش دزدیده، و در زیر اجاق خانه‌اش دفن کرده و آن کیسه در آنجا بمهر امیر ابو نصر صغانی موجود است، گوید: بسوی امیر بازگشتم، در حالی که هنوز چهل روز تمام نشده و سه روز باقی بود، و چون بر امیر داخل شدم، گفتم:

حاجتم روا شد، گفت: خدا را شکر، بیرون آمدم و لباس سفر را عوض کرده و خود را مرتّب نموده بر او وارد شدم، پرسید اکنون کیسه کجا است؟ گفتم:

نزد خطلخ تاش است، پرسید: از کجا دانستی؟ گفتم: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در

ص:۷۰۰

خواب در کنار قبر رضا علیه السّلام بمن خبر داد، (امیر) بدنش بلرزه درآمد و در حال خطلخ تاش را طلبید و گفت: کیسه‌ای که برداشته‌ای در کجاست؟! او انکار کرد- و از عزیزترین غلامان او بود- امر کرد که او را بزدن تهدید کنند تا بگوید کیسه کجا است، من گفتم: ای امیر لازم نیست بفرمائی او را بزنند زیرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله جای کیسه را بمن خبر داده است، گفت: آن کجا است؟

گفتم: در خانه‌اش در زیر اجاق با همان مهر امیر دفن شده است، کسی را که مورد اعتمادش بود فرستاد، و دستور داد که آنجا را حفر کند، و آن مرد بخانه او آمد و آنجا را حفر کرد و کیسه را سر بمهر یافت و آن را برداشته نزد امیر آورد و بر زمین نهاد، چون امیر نظرش بر آن کیسه افتاد و مهر خود را بر آن دید، رو بمن کرده گفت: ای ابو نصر، من پیش از این فضل و موقعیّت تو را نمی‌شناختم و بزودی بر حقوق و احسان تو و احترامت می‌افزایم، و تو را بر سایر افراد پادگانم مقدّم میدارم، و اگر میدانستم قصد مشهد داری تو را بر یکی از اسبهای سواری خود سوار میکردم، ابو نصر گوید: من از ترکان دستگاه او ترسیدم از این وضع و موقعیّت من نزد امیر که حسدشان بر من افزونی گیرد و مرا در گرفتاری شدیدی اندازند، لذا از امیر اذن گرفتم و به نیشابور آمدم و در دکّان خود نشستم

ص:۷۰۱

و بکاه فروشی خود ادامه دادم و تا اکنون بهمینکار مشغولم، و لا قوّة إلّا باللّه.

۱۱- محمّد بن احمد ابو الفضل نیشابوریّ- رضی اللّه عنه- گوید: از حاکم رازی دوست ابی جعفر عتبیّ شنیدم گفت: ابو جعفر عتبی مرا بنزد ابو منصور بن عبد الرّزّاق فرستاد، و چون روز پنجشنبه بود از او اذن خواستم که بزیارت حضرت رضا علیه السّلام بروم، گفت: بشنو برای تو در امر این مشهد و زیارتگاه مقدّس چیزی بگویم، آنگاه گفت: من در ایّام جوانی نادان بودم و بر زوار و اهل این مشهد آزار میرساندم و راه را بر زوّار آن می‌بستم و متعرّض زائران میشدم و آنان را لخت میکردم و اموالشان را میربودم، پس روزی بشکار رفته بودم و آهوئی را دیدم و تازی (سگ شکاری) خود را در پی آن فرستادم و پیوسته آن تازی او را تعقیب میکرد تا اینکه آهو بداخل محیط آن مشهد پناه برد و ایستاد و تازی در مقابل آن ایستاد و نزدیک آن نمیرفت، و من آنچه میکردم که سگ نزدیک بآن شود، نمیشد، و چون آهو از جای خود حرکت میکرد تازی آن را دنبال مینمود تا آهو داخل صحن گردید و تازی در همان موضع بایستاد و

ص:۷۰۲

داخل نشد، پس آهو داخل حجره‌ای از حجره‌های صحن مقدّس شد و من بصحن داخل شدم و آهو را ندیدم، از ابو نصر قاری پرسیدم: آهوئی که الان داخل صحن شد کجا رفت؟ گفت: آن را ندیدم، در مکانی که آهو داخل آن شده بود رفتم، پشک و اثر آمدن آهو را دیدم امّا خود آن را ندیدم، با خدا عهد کردم که از آن پس زوّار را اذیت نکنم و متعرّض آنان نشوم مگر برای کار خیر و رفع حاجتشان، و پس از آن هر گاه برای من مشکلی روی میداد بزیارت آن حضرت میرفتم و در آنجا دعا و ناله و زاری میکردم و حاجت خود را از خداوند میخواستم و خداوند حاجت مرا مرحمت میفرمود، و در آنجا از خداوند خواستم که بمن پسری عنایت فرماید، دعایم مستجاب شد و دارای پسری شدم و چون بحد رشد و بلوغ رسید، او را کشتند، من باز بمشهد

رفته و از خداوند خواستم پسری بمن روزی کند، خداوند فرزندی پسر برای بار دوم بمن عطا فرمود، و تاکنون در آنجا حاجتی از خدا نخواسته‌ام جز اینکه خداوند بمن عطا فرموده است، و این آن چیزی است که برای من از برکت این مرقد مطهر- که خداوند بر ساکنش درود فرستد- بظهور رسیده است.

۱۲- محمّد بن احمد ابو الفضل نیشابوری گوید: محمّد بن ابی الفضل

ص:۷۰۳

سلیطی گفت: حمویه صاحب و امیر لشکر خراسان در نیشابور روزی در میدان حسین بن یزید (یا حسین بن زید) بود تا کسانی که با او از صاحب منصبان در باب عقیل بودند ببیند و پیش از آن هم امر کرده بود در آنجا بیمارستانی بسازند، مردی بر او بگذشت، حمویه غلامی را دستور داد او را دنبال کند، و بخانه امیر برد تا خود بازگردد، غلام مأموریّت خود را انجام داد، و امیر از کار خود فراغت یافته با صاحب منصبان به خانه خود بازگشت و همین که بر سر سفره غذا نشستند امیر آن مرد را خواست و از غلام خود پرسید که آن مرد کجاست، غلام گفت: او دم درب ایستاده است، گفت: او را بیاور، چون مرد وارد شد امیر حمویه دستور داد لگن آب آوردند و گفت: دست این مرد را بشوئید و او را بر سر سفره بنشانید، و چون از غذا فارغ شدند، به آن مرد گفت:

آیا تو برای رفتن چارپا داری؟ گفت: نه، دستور داد چارپائی به او دادند، پرسید: آیا پولی برای مخارج خود بهمراه داری؟ مرد گفت: نه، فرمانداد هزار درهم پول و دو جوال خوزیه برای او مهیّا کردند، و خرجینی و لوازم سفر و لوازم دیگر که گفت برای او آماده نمودند و به او تسلیم کردند، و آنگاه امیر حمویه رو بدیگر صاحب منصبان کرده گفت: آیا میدانید که این مرد کیست؟

ص:۷۰۴

گفتند نمی‌دانیم، امیر گفت: بدانید من در سنّ جوانی حضرت رضا علیه السّلام را زیارت میکردم و لباسهای مندرس و کهنه‌ای در بر داشتم و این مرد را در حرم در کنار خود دیدم، و مشغول دعا بودم و در نزد مرقد مطهر از خداوند میخواستم که والی خراسانم گرداند و امارت آن اقلیم را روزی من گرداند، و این مرد هم در کنار من دعا میکرد که خداوند این اسباب و آلاتی که امروز من برای او مهیّا کردم به او اعطا کند، و من چون حسن اجابت دعایم را از خداوند دیده‌ام که در آن مشهد مقدّس دعایم به اجابت رسید، بسیار مایل بودم که خدا حوائج این مرد و دعای او را بدست من حواله کند و دعایش را مستجاب گرداند، و لیکن میان من و او تقاصی هست، صاحب منصبان پرسیدند که آن چیست؟ گفت: این مرد در حرم چون مرا با آن لباسهای کهنه و مندرس دید، و دعاهایم را می‌شنید که مطلب بزرگی از خداوند خواستارم، بسیار محلّ مرا در نزد خود کوچک دید که توقعات بیجا مینمایم و با پای خود تیپائی بمن زد، و گفت: مثل توئی با این سر و وضع طمع بیجائی دارد، توقّع امارت خراسان و ریاست لشکرداری و آرزوی آن را در سر میپرورانی، صاحب منصبان گفتند: ای امیر از او درگذر، و او را ببخش تا اینکه محبّت را در حقّ او تمام کرده باشی،

ص:۷۰۵

امیر گفت: البتّه از او در گذشتم.

و این حمویه پس از آن بزیارت حضرت علیه السّلام میرفت، و دختر خود را به زید بن محمد بن زید علوی داد پس از آنکه پدرش محمّد بن زید- رضی اللّه عنه- در گرگان بقتل رسیده بود، و او را بقصر خود انتقال داد، و آنچه انعام باید به او دهد تسلیم وی کرد، و تمامی این امور بواسطه برکتی بود که از مرقد مطهّر حضرت رضا علیه السّلام دیده بود انجام شد.

و زمانی که ابو الحسین محمّد بن احمد بن زیاد علویّ- رحمه اللّه- خروج کرد و قریب بیست هزار تن از اهل نیشابور با او بیعت کرده بودند، خلیفه او را در آنجا دستگیر کرد و به بخارا فرستاد، و حمویه بر او وارد شد و غلّ و زنجیر از گردنش باز کرد، و به امیر خراسان گفت: اینان فرزندان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله میباشند و گرسنگی میکشند، بر تو واجب است که از ایشان نگهداری کنی و امورشان را کفایت نمائی تا به خروج برای طلب معاش ناچار نشوند، و برای محمد بن احمد علویّ مقرّری قرار داد که هر ماه به او داده شود، و او را آزاد کرده به نیشابور بازگردانید، و این عمل سبب شد که در بخارا سادات را وظیفه میدادند، و این از برکت این مرقد شریف- که بر ساکنش درود باد- شد.

ص:۷۰۶

۱۳- ابو العبّاس احمد بن محمّد حاکم- رضی اللّه عنه- گوید: از عامر بن عبد اللّه بیوردی که حاکم مرو بود- و او از جمله محدّثین بشمار میرفت- شنیدم میگفت: در طوس بزیارت مرقد شریف علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام رفتم، و در آنجا مردی ترک زبان را دیدم که بقبّه وارد شد و بالین سر امام ایستاد و شروع کرد به گریه کردن و اشک ریختن و بزبان ترکی دعا میکرد و میگفت: پروردگار من اگر فرزندم زنده است فاصله میان من و او را برگیر و مرا باو و او را بمن برسان، و اگر از دنیا رفته است مرا از خبر او و محلّ دفنش آگاه ساز، و چون من ترکی میدانستم حاجت او را فهمیدم، پیش رفته پرسیدم تو را چه شده چرا بیتابی میکنی؟ گفت: من فرزندی داشتم که در حرب اسحاق‌آباد با من بود، و او را گم کردم و ندانستم چه شد، و سالهاست که از او خبری ندارم، و مادرش شبانه روز مرتّب در غم او میگرید و ناله می‌کند، و من آمده‌ام اینجا و دعا میکنم که خداوند این مشکلم را حل کند، چون شنیده‌ام دعا در این مکان مستجاب است، عامر بن عبد اللّه گوید: من بحال او رقّت کردم و دست او را گرفته از حرم بیرون بردم تا بخانه برم و از او پذیرائی کنم، و چون از آن مسجد خارج شدیم

ص:۷۰۷

جوانی بما برخورد که قامتی کشیده داشت و تازه پشت لبش سبز شده بود و جامه‌ای وصله‌دار بر تن داشت، چون آن مرد چشمش بدو افتاد برجست و او را در آغوش گرفت و بنا کرد به گریه کردن و هر دو یک دیگر را شناختند، و این همان پسرش بود که سالها انتظار دیدن او را داشت و در حرم دعا میکرد که خدا او را بوی برساند یا از خبرش آگاه کند، گوید: از او پرسیدم چگونه تو به اینجا آمدی؟ گفت: پس از قضیّه اسحاق‌آباد به طبرستان افتادم و مردی از اهل دیلم مرا بخانه خود برد و تربیت کرد، و اکنون چون بسنّ بلوغ رسیدم، بسراغ پدر و مادرم که از آن دو هیچ گونه خبری نداشتم بیرون آمدم، و چون راه را نمیدانستم با گروهی که بدین سوی رهسپار بودند همراه شدم و به اینجا رسیدم، آن مرد ترک زبان گفت: از برای من از این

مرقد شریف چیزی که یقین مرا محکم نمود دیدم، و اکنون قسم یاد میکنم و بر خود واجب میگردانم که از مجاورت این مشهد تا زنده هستم دست برندارم.

و الحمد للّه اوّلا و آخرا، و ظاهرا و باطنا، و الصّلاة و السّلام علی محمّد المصطفی و آله و سلّم تسلیما کثیرا. مترجم: علی اکبر غفّاری ۱۳۷۲- ۱۴۱۴

ص:۷۰۸

[فهارس]

فهرست مجلّد دوم

باب/ موضوع/ صفحه

۳۱/ اخبار مجموعه/ ۳

۳۲/ بیانات امام رضا علیه السّلام در باره علّتها/ ۱۳۷

۳۳/ علل مرویّ از ابن سنان در علل احکام/ ۱۷۰

۳۴/ علل مرویّ از فضل بن شاذان/ ۱۹۹

۳۵/ اجمالی از اسلام خالص در بیانات آنحضرت/ ۲۶۱

۳۶/ ورود امام علیه السّلام به نیشابور/ ۲۹۲

۳۷/ سخنان امام علیه السّلام به هنگام خروج از نیشابور/ ۲۹۶

۳۸/ خبری درباره ولایت علیّ بن ابی طالب علیه السّلام/ ۳۰۱

۳۹/ خروج آنحضرت از نیشابور ۳۰۲

۴۰/ سبب پذیرش ولایتعهدی و اخبار پیرامون آن/ ۳۰۸

۴۱/ اجابت دعای آنحضرت علیه السّلام در طلب باران/ ۳۸۳

۴۲/ توطئه‌های مأمون بر علیه امام رضا علیه السّلام/ ۳۹۸

۴۳/ اشعار وارده از آنحضرت علیه السّلام/ ۴۰۳

۴۴/ اخلاق و اعمال عبادی ایشان/ ۴۱۶

۴۵/ اعمال مأمون جهت محبوبیّت نزد امام/ ۴۳۳

۴۶/ بیانات آنحضرت بر ردّ «غالیان» و «مفوّضه»/ ۴۷۹

۴۷/ ادلّه امامت حضرت رضا علیه السّلام/ ۴۹۲

۴۸/ اثبات حجّیت آنحضرت علیه السّلام/ ۵۴۳

۴۹/ پیشگوئی آنحضرت در شهادت خویش/ ۵۴۵

۵۰/ اجابت دعای آنحضرت/ ۵۴۵

۵۱/ اخباری پیرامون محلّ دفن آنحضرت علیه السّلام/ ۵۴۹

۵۲/ خبری دیگر از آنحضرت علیه السّلام در شهادت خویش/ ۵۵۰

۵۳/ صحّت فراست آنحضرت علیه السّلام/ ۵۵۱

ص:۷۰۹

۵۴/ آگاهی آنحضرت علیه السّلام به جمیع لغات/ ۵۵۳

۵۵/ دلالتهائی بر حجّیت آنحضرت علیه السّلام/ ۵۵۴

۵۶/ جواب امام رضا علیه السّلام به «أبی قرّه»/ ۵۵۷

۵۷/ بحث آنحضرت علیه السّلام با یحیی بن ضحّاک/ ۵۵۹

۵۸/ گفتگوی آنحضرت علیه السّلام با برادرش زید/ ۵۶۴

۵۹/ اخباری در شهادت امام رضا علیه السّلام/ ۵۷۸

۶۰/ نصّ آنحضرت بر امامت حضرت جواد علیه السّلام/ ۵۸۶

۶۱/ وفات آنحضرت علیه السّلام با سمّ/ ۵۸۷

۶۲/ خبر دیگری در وفات آنحضرت علیه السّلام/ ۵۸۹

۶۳/ اخبار ابو الصّلت هرویّ در شهادت آنحضرت/ ۵۹۲

۶۴/ خبر هرثمة بن أعین/ ۶۰۲

۶۵/ بعض مراثیّ سروده شده در حقّ آنحضرت علیه السّلام/ ۶۱۴

۶۶/ ثواب زیارت حضرت علیه السّلام/ ۶۲۶

۶۷/ ثواب زیارت حضرت فاطمه (معصومه قم) علیها السّلام/ ۶۶۰

۶۸/ آداب زیارت حضرت رضا علیه السّلام

۶۹/ معجزات روایت شده از بارگاه آنحضرت علیه السّلام/ ۶۸۵

فهرست آیات عیون اخبار الرّضا علیه السّلام

سوره حمد (۱) آیه/ صفحه/ عدد

الْحَمْدُ لِلَّهِ/ (ج ۲) ۲۲۰/ ۲

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ/ (ج ۱) ۵۷۵، ۵۷۶، ۶۰۷، (ج ۲) ۲۲۱/ ۲

الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ/ (ج ۱) ۶۰۷ (ج ۲) ۲۲۱/ ۳

مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ/ (ج ۱) ۶۰۷ (ج ۲) ۲۲۱/ ۴

إِیَّاکَ نَعْبُدُ/ (ج ۱) ۶۰۸ (ج ۲) ۲۲۱/ ۵

وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ/ (ج ۱) ۶۰۸ (ج ۲) ۲۲۱/ ۵

اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ/ (ج ۱) ۶۱۷، ۶۰۸ (ج ۲) ۲۲۱/ ۶

صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ/ (ج ۲) ۲۲۱/ ۷

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ/ (ج ۲) ۲۲۱/ ۷

وَ لَا الضَّالِّينَ/ (ج ۲) ۲۲۱/ ۷

(سوره بقره (۲)) خَتَمَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ عَلى سَمْعِهِمْ/ (ج ۱) ۲۴۸/ ۷

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ/ (ج ۱) ۲۵۳/ ۱۵

ص:۷۱۲

آیه/ صفحه/ عدد

وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُماتٍ لا يُبْصِرُونَ/ (ج ۱) ۲۵۲، ۲۴۷/ ۱۷

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِراشاً وَ السَّماءَ بِناءً/ (ج ۱) ۷۸/ ۲۲

وَ السَّماءَ بِناءً/ (ج ۱) ۲۷۹/ ۲۲

وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً/ (ج ۱) ۷۹/ ۲۲

فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ/ (ج ۱) ۲۸۰/ ۲۲

فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً/ (ج ۱) ۲۸۰/ ۲۲

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ- الآية/ (ج ۱) ۶۶۸/ ۲۹

أَ تَجْعَلُ فِيها مَنْ يُفْسِدُ فِيها- الآية/ (ج ۱) ۲۳۷/ ۳۰

إِنِّي جاعِلٌ- الآية/ (ج ۲) ۱۷۶، ۴۶۵/ ۳۰

إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ/ (ج ۱) ۲۳۷/ ۳۰

إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً/ (ج ۱) ۶۶۲/ ۳۰

فَتَكُونا مِنَ الظَّالِمِينَ/ (ج ۱) ۳۹۷/ ۳۵

اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ- الآية/ (ج ۱) ۳۹۷/ ۳۵

أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ- الآية/ (ج ۲) ۵۸۱/ ۴۴

لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً/ (ج ۱) ۳۲۶/ ۵۵

لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ/ (ج ۱) ۴۰۷/ ۵۵

وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ/ (ج ۱) ۵۸۴/ ۱۰۲

وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّياطِينُ عَلى مُلْکِ سُلَيْمانَ- الآية/ (ج ۱) ۵۴۷/ ۱۰۲

وَ ما كَفَرَ سُلَيْمانُ/ (ج ۱) ۵۴۷/ ۱۰۲

لکِنَّ الشَّياطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ/ (ج ۱) ۵۴۸/ ۱۰۲

وَ ما يُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ/ (ج ۱) ۵۴۸/ ۱۰۲

وَ ما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ/ (ج ۱) ۵۵۰/ ۱۰۲

وَ يَتَعَلَّمُونَ ما يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ/ (ج ۱) ۵۵۰/ ۱۰۲

ص:۷۱۳

وَ ما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ/ (ج ۱) ۵۵۶/ ۱۰۲

وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ/ (ج ۱) ۵۵۱/ ۱۰۲

وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ/ (ج ۱) ۵۵۱/ ۱۰۲

لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ/ (ج ۱) ۵۵۱/ ۱۰۲

بَدِيعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ/ (ج ۱) ۳۶۴/ ۱۱۷

إِنِّي جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً/ (ج ۱) ۴۴۷ (ج ۲) ۴۶۵/ ۱۲۴

لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ/ (ج ۱) ۴۴۷/ ۱۲۴

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ/ (ج ۱) ۴۷/ ۱۴۰

إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ/ (ج ۲) ۳۴۸/ ۱۵۶

وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ/ (ج ۱) ۵۳۰/ ۱۷۷

وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ- الى قوله- لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ/ (ج ۲) ۲۴۶/ ۱۸۵

شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ- الآية/ (ج ۲) ۲۴۷/ ۱۸۵

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ/ (ج ۲) ۲۳۰/ ۱۸۵

قاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقاتِلُونَكُمْ وَ لا تَعْتَدُوا/ (ج ۲) ۱۱۳/ ۱۹۰

فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ/ (ج ۲) ۱۱۳/ ۱۹۳

فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ/ (ج ۲) ۲۵۱/ ۱۹۶

فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ/ (ج ۲) ۲۵۷/ ۱۹۶

وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ/ (ج ۲) ۲۶۹/ ۱۹۶

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ/ (ج ۱) ۲۵۳/ ۲۱۰

وَ لا يَزالُونَ يُقاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ- الآية/ (ج ۲) ۱۱۳/ ۲۱۷

الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ/ (ج ۲) ۱۶۱/ ۲۲۹

وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ/ (ج ۲) ۶۲/ ۲۳۷

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ- الآية/ (ج ۱) ۴۵۶/ ۲۴۷

ص:۷۱۴

وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ/ (ج ۱) ۲۶۰/ ۲۵۵

لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ/ (ج ۲) ۱۱۴/ ۲۵۶

رَبِّ أَرِنی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی- الآیة/ (ج ۱) ۴۰۱/ ۲۶۰

فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ- الآیة/ (ج ۱) ۴۰۲/ ۲۶۰

وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثیراً/ (ج ۱) ۴۵۵/ ۲۶۹

الَّذینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً/ (ج ۲) ۱۰۷، ۲۷۴/ ۲۷۴

الَّذینَ یَأْکُلُونَ الرِّبا- الآیة/ (ج ۱) ۵۸۳/ ۲۷۵

وَ مَنْ یَکْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ/ (ج ۱) ۵۸۵/ ۲۸۳

لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها/ (ج ۱) ۲۹۱ (ج ۲) ۲۷۲/ ۲۸۶

(سوره آل عمران (۳)) وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلَّا اللَّهُ، وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ/ (ج ۱) ۳۹۰/ ۷

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهیمَ- الآیة/ (ج ۱) ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۷۲/ ۳۳

ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ/ (ج ۱) ۶۰/ ۳۴

ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ/ (ج ۱) ۴۷۲/ ۳۴

رَبِّ هَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً- الآیة/ (ج ۱) ۶۰۴/ ۳۸

مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللَّهُ/ (ج ۱) ۲۵۳/ ۵۴

إِذْ قالَ اللَّهُ یا عیسی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إِلَیَ- الآیة/ (ج ۱) ۴۴۳/ ۵۵

فَمَنْ حَاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ- الآیة/ (ج ۱) ۴۷۴/ ۶۱

إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهیمَ لَلَّذینَ اتَّبَعُوهُ- الآیة/ (ج ۱) ۴۴۸/ ۶۸

إِنَّ الَّذینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَیْمانِهِمْ ثَمَناً قَلیلًا- الآیة/ (ج ۱) ۵۸۴/ ۷۷

ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُؤْتِیَهُ اللَّهُ الْکِتابَ وَ الْحُکْمَ- الآیة/ (ج ۲) ۴۸۱/ ۷۹

وَ لا یَأْمُرَکُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِکَةَ وَ النَّبِیِّینَ أَرْباباً/ (ج ۲) ۴۸۱/ ۸۰

لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً/ (ج ۱) ۴۴۵/ ۱۲۰

وَ الْكاظِمينَ الْغَيْظَ وَ الْعافينَ عَنِ النَّاسِ/ (ج ۱) ۱۹۳/ ۱۳۴

قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ- الْقَتْلُ إِلى مَضاجِعِهِمْ/ (ج ۲) ۵۸۸/ ۱۵۴

وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِما غَلَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ/ (ج ۱) ۵۸۴/ ۱۶۱

لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ/ (ج ۲) ۱۷۳/ ۱۸۶

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ/ (ج ۲) ۴۶/ ۲۰۰

(سوره نساء (۴)) وَ لْيَخْشَ الَّذينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً/ (ج ۲) ۱۸۰/ ۹

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ/ (ج ۱) ۴۹۴/ ۲۳

وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ/ (ج ۱) ۴۹۹/ ۲۳

الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ/ (ج ۲) ۱۹۷/ ۳۴

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ/ (ج ۱) ۴۵۶، ۴۷۲، ۴۷۳/ ۵۴

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ- الآية/ (ج ۱) ۴۵۶/ ۵۵

كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها/ (ج ۱) ۳۷۴/ ۵۶

خالِدينَ فيها أَبَداً/ (ج ۱) ۴ (ج ۲) ۲۴/ ۵۷

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها/ (ج ۱) ۴۷/ ۵۸

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ- الآية/ (ج ۱) ۱۰۲، ۴۷۲، ۴۹۰/ ۵۹

فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ/ (ج ۲) ۴۶۷/ ۶۵

مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ/ (ج ۱) ۲۳۰/ ۸۰

وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها/ (ج ۲) ۵۸۲/ ۹۳

ص:۷۱۶

لا يَسْتَوِي الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ/ (ج ۲) ۴۵۰/ ۹۵

وَ كانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً/ (ج ۱) ۴۵۶/ ۱۱۳

لَيْسَ بِأَمانِيِّكُمْ وَ لا أَمانِيِّ أَهْلِ الْكِتابِ- الآية/ (ج ۲) ۵۷۳/ ۱۲۳

لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا/ (ج ۲) ۴۹۱، ۴۹۲/ ۱۴۱

يُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ/ (ج ۱) ۲۵۳/ ۱۴۲

بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ فَلا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا/ (ج ۱) ۲۴۸/ ۱۵۵

إِنَّا أَوْحَيْنا إِلَيْكَ كَما أَوْحَيْنا إِلى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ/ (ج ۲) ۴۴۳/ ۱۶۳

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْداً لِلَّهِ- الآية/ (ج ۲) ۴۸۳/ ۱۷۲

(سوره مائده (۵)) الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ- الآية/ (ج ۱) ۴۴۶/ ۳

إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا- الآية/ (ج ۱) ۱۰۲، ۴۹۱/ ۵۵

قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ- الآية/ (ج ۱) ۳۶۸/ ۶۴

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ/ (ج ۲) ۲۸۷/ ۶۷

إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ/ (ج ۱) ۵۸۲/ ۷۲

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ/ (ج ۲) ۴۸۳/ ۷۵

إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ/ (ج ۱) ۵۸۵/ ۹۰

ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ/ (ج ۲) ۱۱۳/ ۹۹

اثْنانِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرانِ مِنْ غَيْرِكُمْ/ (ج ۲) ۸۹/ ۱۰۶

وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ما دُمْتُ فِيهِمْ- الآية/ (ج ۱) ۴۴۳/ ۱۱۶

وَ إِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّيَ إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ- الآية/ (ج ۲) ۴۸۲/ ۱۱۶

ص:۷۱۷

سوره انعام (۶) قُلْ لِمَنْ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ/ (ج ۲) ۴۷۷/ ۱۲

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ/ (ج ۱) ۲۷۱/ ۱۹

لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ/ (ج ۱) ۲۳۷/ ۲۸

ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ/ (ج ۱) ۴۴۵، ۱۶۸/ ۳۸

وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا طائِرٍ- الآية/ (ج ۱) ۴۴۶/ ۳۸

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأى كَوْكَباً قالَ هذا رَبِّي/ (ج ۱) ۳۹۹/ ۷۶

يا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ/ (ج ۱) ۴۰۰/ ۷۸

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ/ (ج ۱) ۴۰۰/ ۷۹

وَ تِلْكَ حُجَّتُنا آتَيْناها إِبْراهِيمَ عَلى قَوْمِهِ/ (ج ۱) ۴۰۱/ ۸۳

وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ/ (ج ۱) ۱۶۸/ ۸۴

مُوسى وَ هارُونَ وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى وَ عِيسى وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ/ (ج ۱) ۱۶۸/ ۸۵

وَ لا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ- الآية/ (ج ۱) ۶۱۴/ ۱۰۸

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ/ (ج ۱) ۲۶۴/ ۱۲۵

يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ- الآية/ (ج ۲) ۱۴۲/ ۱۵۸

مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها/ (ج ۲) ۲۵۲/ ۱۶۰

وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى/ (ج ۱) ۲۹۱/ ۱۶۴

وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى/ (ج ۱) ۵۵۹/ ۱۶۴

(سوره اعراف (۷)) ما نَهاكُما رَبُّكُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ- الآية/ (ج ۱) ۳۹۷/ ۲۰

ص:۷۱۸

فَدَلَّاهُما بِغُرُورٍ/ (ج ۱) ۳۹۷/ ۲۲

فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا/ (ج ۱) ۲۵۱/ ۵۱

فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ/ (ج ۱) ۵۸۲/ ۹۹

تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ/ (ج ۱) ۱۹۳/ ۱۱۷

اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ/ (ج ۲) ۴۶۰/ ۱۴۲

رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ/ (ج ۱) ۲۵۶/ ۱۴۳

وَ لَمَّا جاءَ مُوسى لِمِيقاتِنا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ- الآية/ (ج ۱) ۴۰۶/ ۱۴۳

رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قالَ لَنْ تَرانِي- الآية/ (ج ۱) ۴۰۹/ ۱۴۳

وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَداً/ (ج ۲) ۱۵۷/ ۱۴۸

لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ- الآية/ (ج ۱) ۳۲۶/ ۱۵۵

فَلَمَّا آتاهُما صالِحاً جَعَلا لَهُ شُرَكاءَ فِيما آتاهُما/ (ج ۱) ۳۹۸/ ۱۹۰

خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ/ (ج ۱) ۵۳۰/ ۱۹۹

(سوره انفال (۸)) وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً- الآية/ (ج ۱) ۵۸۳/ ۱۶

وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ/ (ج ۲) ۴۴۴/ ۳۳

وَ ما كانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكاءً وَ تَصْدِيَةً/ (ج ۲) ۱۷۶/ ۳۵

وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ- الآية/ (ج ۱) ۴۸۸/ ۴۱

تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ/ (ج ۲) ۲۹۰/ ۶۰

(سوره توبه (۹)) وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ/ (ج ۱) ۶۶۲/ ۳

فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ- الى قوله- وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ/ (ج ۲) ۴۶۸/ ۵

ص:۷۱۹

وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ- الى- ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ/ (ج ۲) ۱۱۴/ ۶

وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ- الآية/ (ج ۲) ۴۵۶/ ۲۵

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ/ (ج ۲) ۴۵۶/ ۲۶

قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ- الآية/ (ج ۲) ۱۱۴/ ۲۹

اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ/ (ج ۲) ۴۵۹/ ۳۱

يَوْمَ يُحْمى عَلَيْها فِي نارِ جَهَنَّمَ- الآية/ (ج ۱) ۵۸۴/ ۳۵

قاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَما يُقاتِلُونَكُمْ كَافَّةً/ (ج ۲) ۱۱۳/ ۳۶

ثانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُما فِي الْغارِ- الآية/ (ج ۲) ۴۵۴/ ۴۰

إِنَّ اللَّهَ مَعَنا/ (ج ۲) ۴۵۵/ ۴۰

لا تَحْزَنْ/ (ج ۲) ۴۵۵/ ۴۰

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ/ (ج ۲) ۴۵۵/ ۴۰

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ/ (ج ۱) ۴۱۲/ ۴۳

إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ- الآية/ (ج ۱) ۴۹۱/ ۶۰

نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ/ (ج ۱) ۳۶۶، ۲۵۱/ ۶۷

سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ/ (ج ۱) ۲۵۳/ ۷۹

وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ- الآية/ (ج ۱) ۳۶۴/ ۱۰۶

وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً/ (ج ۲) ۲۵۶/ ۱۲۲

فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ- الآية/ (ج ۲) ۲۵۵، ۲۵۶/ ۱۲۲

(سوره يونس (۱۰)) أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي/ (ج ۱) ۴۵۵/ ۳۵

وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى وَ أَخِيهِ- الآية/ (ج ۱) ۴۷۷/ ۸۷

إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحى إِلَيَ/ (ج ۱) ۶۸۶/ ۵۰

ص:۷۲۰

قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِيلَ- الآية/ (ج ۲) ۱۴۲/ ۹۰

آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ/ (ج ۲) ۱۴۳/ ۹۱

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ- الآية/ (ج ۲) ۱۴۳/ ۹۲

أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ/ (ج ۲) ۱۱۳/ ۹۹

وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً/ (ج ۱) ۲۷۳/ ۹۹

وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ/ (ج ۱) ۲۷۳/ ۱۰۰

وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ/ (ج ۱) ۲۷۵/ ۱۰۰

(سوره هود (۱۱)) وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ/ (ج ۱) ۲۷۱/ ۷

لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا/ (ج ۱) ۲۷۳/ ۷

يا قَوْمِ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مالًا إِنْ أَجرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ/ (ج ۱) ۴۷۹/ ۲۹

رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَ إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ- الآية/ (ج ۱) ۵۷۲ (ج ۲) ۴۷۱/ ۴۵

يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ/ (ج ۱) ۵۷۲، ۵۶۵، ۱۳۹ (ج ۲) ۴۷۱/ ۴۶

يا قَوْمِ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي/ (ج ۱) ۴۷۹/ ۵۱

خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ/ (ج ۲) ۲۴/ ۱۰۷

عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ/ (ج ۱) ۳۷۵، ۳۷۴/ ۱۰۸

(سوره يوسف (۱۲)) وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ/ (ج ۱) ۴۰۹/ ۲۴

لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ/ (ج ۲) ۶۰/ ۲۴

كَذلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ/ (ج ۱) ۳۹۱/ ۲۴

اجْعَلْنِي عَلى خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ/ (ج ۲) ۳۰۹، ۳۱۲/ ۵۵

ص:۷۲۱

آيه/ صفحه/ عدد

قالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ- الآية/ (ج ۲) ۱۳۹/ ۷۷

وَ لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ- الآية/ (ج ۱) ۵۸۲/ ۸۷

وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ- الآية/ (ج ۱) ۵۵۳/ ۱۰۹

حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ- الآية/ (ج ۱) ۴۱۱/ ۱۱۰

(سوره رعد (۱۳)) هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً/ (ج ۱) ۵۹۶/ ۱۲

اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ/ (ج ۲) ۴۸۹/ ۱۶

أُولئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ/ (ج ۱) ۵۸۵/ ۲۵

يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ/ (ج ۱) ۳۸۳/ ۳۹

(سوره ابراهيم (۱۴)) وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ- الآية/ (ج ۲) ۴۵۲/ ۱۷

يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ ما يَشاءُ/ (ج ۱) ۶۱/ ۲۷

(سوره حجر (۱۵)) وَ ما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجِينَ/ (ج ۱) ۳۷۵/ ۴۸

فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ/ (ج ۱) ۵۹۶ (ج ۲) ۳۹۵، ۴۶۸/ ۸۵

وَ لَقَدْ آتَيْناکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ/ (ج ۱) ۶۰۹/ ۸۷

(سوره نحل (۱۶)) فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ/ (ج ۲) ۱۱۳، ۵۶۳/ ۳۵

كُنْ فَيَكُونُ/ (ج ۱) ۳۵۰، ۲۴۰/ ۴۰

ص:۷۲۲

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ/ (ج ۱) ۴۹۲/ ۴۳

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ- الآية/ (ج ۲) ۳۶۲/ ۹۱

ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّکَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ- الآية/ (ج ۲) ۱۱۶/ ۱۲۵

(سوره اسراء (۱۷)) إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها/ (ج ۱) ۵۹۵/ ۷

وَ آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ/ (ج ۱) ۴۷۸/ ۲۶

إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِکَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا/ (ج ۱) ۶۳۰/ ۳۶

أَ فَأَصْفاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِكَةِ إِناثاً/ (ج ۱) ۴۱۴/ ۴۰

وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ/ (ج ۱) ۵۰۳/ ۴۵

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ/ (ج ۲) ۲۷/ ۷۱

وَ مَنْ كانَ فِي هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى- الآية/ (ج ۱) ۳۵۴/ ۷۲

وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلًا/ (ج ۱) ۴۱۳/ ۷۴

وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْکَ/ (ج ۱) ۳۸۲، ۳۸۶/ ۸۶

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ- الآية/ (ج ۱) ۲۶۴/ ۸۸

(سوره كهف (۱۸)) قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ- الآية/ (ج ۲) ۴۵۴/ ۳۷

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كانَ مِنَ الْجِنِ/ (ج ۱) ۵۵۴/ ۵۰

قالَ لِفَتاهُ آتِنا غَداءَنا/ (ج ۲) ۲۸۳/ ۶۲

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْناهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً-

ص:۷۲۳

- الى قوله- وَ كانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا/ (ج ۱) ۶۶۹/ ۸۳، ۹۸

الَّذِينَ كانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطاءٍ عَنْ ذِكْرِي- الآية/ (ج ۱) ۲۷۵/ ۱۰۱

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً/ (ج ۲) ۲۷۶/ ۱۰۴

أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ/ (ج ۲) ۲۷۶/ ۱۰۵

(سوره مريم (۱۹)) وَ سَلامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا/ (ج ۱) ۵۳۱/ ۱۵

وَ بَرًّا بِوالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيًّا/ (ج ۱) ۵۸۲/ ۳۲

صادِقَ الْوَعْدِ/ (ج ۲) ۱۴۶/ ۵۴

وَ ما كانَ رَبُّكَ نَسِيًّا/ (ج ۱) ۲۵۱/ ۶۴

أَ وَ لا يَذْكُرُ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ/ (ج ۱) ۳۶۴/ ۶۷

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً- الآية/ (ج ۲) ۶۹۳/ ۸۵

(سوره طه (۲۰)) طه/ ۴۶۰/ ۱

وَ اجْعَلْ لِي وَزِيراً/ (ج ۲) ۴۶۱/ ۲۹

مِنْ أَهْلِي هارُونَ أَخِي/ (ج ۲) ۴۶۱/ ۲۹، ۳۰

وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي/ (ج ۲) ۴۶۱/ ۳۲

وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُ/ (ج ۲) ۱۵۷/ ۸۵

قالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ- الی قوله- لَنْ نَبْرَحَ عَلَیْهِ عاکِفِینَ حَتَّی یَرْجِعَ إِلَیْنا مُوسی/ (ج ۲) ۱۵۷/ ۸۵، ۹۱

وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْجِبالِ/ (ج ۲) ۷۳/ ۱۰۵

ص:۷۲۴

فَقُلْ یَنْسِفُها رَبِّی نَسْفاً فَیَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً/ (ج ۲) ۷۳/ ۱۰۵، ۱۰۶

لا تَری فِیها عِوَجاً وَ لا أَمْتاً/ (ج ۲) ۷۳/ ۱۰۷

عَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی/ (ج ۱) ۳۹۰، ۳۹۶، ۳۹۸/ ۱۲۱

ثُمَّ اجْتَباهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَیْهِ وَ هَدی/ (ج ۱) ۳۹۸/ ۱۲۲

کَذلِکَ الْیَوْمَ تُنْسی/ (ج ۱) ۳۶۶/ ۱۲۶

وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها/ (ج ۱) ۴۹۵/ ۱۳۲

(سوره انبیاء (۲۱)) وَ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ- الآیة/ (ج ۱) ۵۵۲/ ۱۹

یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ لا یَفْتُرُونَ/ (ج ۱) ۵۵۲/ ۲۰

بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ/ (ج ۱) ۵۵۳/ ۲۶

لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ/ (ج ۱) ۵۵۳/ ۲۷

یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ- الآیة/ (ج ۱) ۵۵۳/ ۲۸

وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَةً- الآیة/ (ج ۱) ۴۴۷/ ۷۲

وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا- الآیة/ (ج ۱) ۴۴۷/ ۷۳

وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ/ (ج ۱) ۳۸۹، ۳۹۱، ۴۰۱/ ۸۷

وَ إِنْ أَدْری لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَکُمْ وَ مَتاعٌ إِلی حِینٍ/ (ج ۱) ۱۴۸/ ۱۱۱

(سوره حجّ (۲۲)) لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ/ (ج ۱) ۲۲ (ج ۲) ۲۵۶/ ۲۸

ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ/ (ج ۱) ۶۲۸/ ۲۹

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا/ (ج ۲) ۱۱۳/ ۳۹

وَ إِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ/ (ج ۱) ۹۶/ ۴۷

ص:۷۲۵

إِلَّا إِذا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ/ (ج ۲) ۴۴۴/ ۵۲

وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ/ (ج ۱) ۵۱۷/ ۷۸

(سوره مؤمنون (۲۳)) أُولئِكَ هُمُ الْوارِثُونَ/ (ج ۲) ۱۱۷/ ۱۰

الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيها خالِدُونَ/ (ج ۲) ۱۱۷/ ۱۱

فَإِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ- الآية/ (ج ۲) ۵۷۴/ ۱۰۱

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ/ (ج ۲) ۵۷۴/ ۱۰۲

وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خالِدُونَ/ (ج ۲) ۵۷۴/ ۱۰۳

(سوره نور (۲۴)) إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ/ (ج ۱) ۵۸۳/ ۲۳

لا تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا/ (ج ۱) ۴۱۸/ ۲۷

ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ/ (ج ۲) ۵۶۳/ ۵۴

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ- الآية/ (ج ۱) ۹۶/ ۵۵

وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ- الى قوله- غَيْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِينَةٍ/ (ج ۲) ۱۹۶/ ۶۰

(سوره فرقان (۲۵)) وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ يَلْقَ أَثاماً/ (ج ۱) ۵۸۴/ ۶۸

يُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهاناً/ (ج ۱) ۵۸۴/ ۶۹

إِلَّا مَنْ تابَ/ (ج ۱) ۵۸۴/ ۷۰

ص:۷۲۶

وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً/ (ج ۲) ۲۸۱/ ۷۲

وَ الَّذِينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ/ (ج ۱) ۵۸۵/ ۷۲

(سوره شعراء (۲۶)) طسم/ (ج ۱) ۴۶۰/ ۱

وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكافِرِينَ/ (ج ۱) ۴۰۵/ ۱۹

فَعَلْتُها إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ/ (ج ۱) ۴۰۵/ ۲۰

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ/ (ج ۱) ۴۷۳/ ۲۱۴

(سوره نمل (۲۷)) يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ/ (ج ۲) ۱۴۴/ ۱۸

فَتَبَسَّمَ ضاحِكاً مِنْ قَوْلِها/ (ج ۲) ۱۴۴/ ۱۹

رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ/ (ج ۱) ۴۶۲/ ۱۹

إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتابٌ كَرِيمٌ/ (ج ۱) ۶۱۰/ ۲۹

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ/ (ج ۱) ۶۱۰/ ۳۰

قالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ/ (ج ۲) ۳۹۵/ ۳۹

قالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ/ (ج ۲) ۳۹۵/ ۴۰

وَ مَكَرُوا مَكْراً وَ مَكَرْنا/ (ج ۱) ۳۶۶/ ۵۰

أَنَّا دَمَّرْناهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ/ (ج ۱) ۵۱۲/ ۵۱

ص:۷۲۷

(سوره قصص (۲۸)) آيه/ صفحه/ عدد

فَوَكَزَهُ مُوسى فَقَضى عَلَيْهِ- الآية/ (ج ۱) ۴۰۳/ ۱۵

وَ رَبُّکَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ- الآية/ (ج ۱) ۴۵۳/ ۶۸

كُلُّ شَيْءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ/ (ج ۱) ۲۳۱/ ۸۸

(سوره عنكبوت (۲۹) كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنا تُرْجَعُونَ/ (ج ۲) ۲۴/ ۵۷

(سوره روم (۳۰)) وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ/ (ج ۱) ۶۴/ ۲۷

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ/ (ج ۲) ۴۸۹/ ۴۰

وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ- الى قوله- فَهذا يَوْمُ الْبَعْثِ/ (ج ۱) ۴۸۸/ ۵۶

(سوره سجده (۳۲)) بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ/ (ج ۱) ۳۶۴/ ۷

(سوره احزاب (۳۳)) وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ- الآية/ (ج ۲) ۴۴۳/ ۷

إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ- الآية/ (ج ۱) ۴۶۹، ۴۷۳ (ج ۲) ۳۵۱/ ۳۳

وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ- الآية/ (ج ۱) ۴۵۳/ ۳۶

وَ تُخْفِي فِي نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ- الآية/ (ج ۱) ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۱۵/ ۳۷

فَلَمَّا قَضى زَيْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناكَها/ (ج ۱) ۳۹۶/ ۳۷

ص:۷۲۸

أَمْسِکْ عَلَيْکَ زَوْجَکَ وَ اتَّقِ اللَّهَ/ (ج ۱) ۴۱۵/ ۳۷

وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ- الآية/ (ج ۱) ۴۱۳، ۴۱۵/ ۳۷

فَلَمَّا قَضى زَيْدٌ- الى قوله- وَ كانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا/ (ج ۱) ۴۱۶/ ۳۷

وَ كانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً/ (ج ۲) ۵۸۸/ ۳۸

ما كانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيما فَرَضَ اللَّهُ لَهُ/ (ج ۱) ۴۱۶/ ۳۸

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً/ (ج ۲) ۲۷۰/ ۵۶

إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِ- الآية/ (ج ۱) ۴۸۵ (ج ۲) ۳۲۲/ ۵۶

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ- الآية/ (ج ۱) ۶۱۷/ ۷۲

(سوره سبأ (۳۴)) وَ أَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ/ (ج ۲) ۱۴۶/ ۱۰

غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ/ (ج ۲) ۱۴۶/ ۱۲

وَ أَسَلْنا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ/ (ج ۲) ۱۴۶/ ۱۲

فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُ- الى قوله- ما لَبِثُوا فِي الْعَذابِ/ (ج ۱) ۵۴۶/ ۱۴

فَلَمَّا قَضَيْنا عَلَيْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ- الآية/ (ج ۱) ۵۴۶/ ۱۴

(سوره فاطر (۳۵)) يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ ما يَشاءُ/ (ج ۱) ۳۶۴، ۳۸۳ (ج ۲) ۱۲۶/ ۱

وَ ما يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ- الآية/ (ج ۱) ۳۶۴/ ۱۱

إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ/ (ج ۲) ۱۱۴/ ۲۳

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا- الآية/ (ج ۱) ۴۶۸، ۴۶۹/ ۳۲

ص:۷۲۹

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها يُحَلَّوْنَ فِيها- الآية/ (ج ۱) ۴۶۹/ ۳۳

(سوره يس (۳۶)) يس/ (ج ۱) ۴۸۶/ ۱

وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ/ (ج ۱) ۴۸۶/ ۲

إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ/ (ج ۱) ۴۸۶/ ۳

عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ/ (ج ۱) ۴۸۶/ ۴

وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا/ (ج ۱) ۵۰۳/ ۹

وَ ما عَلَيْنا إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ/ (ج ۲) ۱۱۳/ ۱۷

حَتَّى عادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ/ (ج ۱) ۶۲۳/ ۳۹

(سوره صافات (۳۷)) سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِي الْعالَمِينَ/ (ج ۱) ۴۸۶/ ۷۹

إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ/ (ج ۲) ۱۷۸/ ۱۰۶

وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ/ (ج ۱) ۴۲۶، ۴۲۸/ ۱۰۷

سَلامٌ عَلى إِبْراهِيمَ/ (ج ۱) ۴۸۶/ ۱۰۹

سَلامٌ عَلى مُوسى وَ هارُونَ/ (ج ۱) ۴۸۶/ ۱۲۰

سَلامٌ عَلى إِلْياسِينَ/ (ج ۱) ۴۸۷/ ۱۳۰

فَلَوْ لا أَنَّهُ كانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ/ (ج ۱) ۴۱۰/ ۱۴۳

لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ/ (ج ۱) ۴۱۰/ ۱۴۴

(سوره ص (۳۸)) أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عُجابٌ/ (ج ۱) ۴۱۱/ ۵

ص:۷۳۰

وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ- الى قوله- إِنَّ هذا لَشَيْءٌ يُرادُ/ (ج ۱) ۴۱۱/ ۶

ما سَمِعْنا بِهذا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ/ (ج ۱) ۴۱۱/ ۷

خَصْمانِ بَغى بَعْضُنا عَلى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنا بِالْحَقِ/ (ج ۱) ۳۹۳/ ۲۲

إِنَّ هذا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً- الآية/ (ج ۱) ۳۹۳/ ۲۳

وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنَّاهُ/ (ج ۱) ۳۸۹/ ۲۴

لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤالِ نَعْجَتِكَ إِلى نِعاجِهِ/ (ج ۱) ۳۹۴/ ۲۴

يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ- الآية/ (ج ۱) ۳۹۴، ۶۶۲ (ج ۲) ۴۶۵/ ۲۶

ذلِکَ ظَنُّ الَّذینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذینَ کَفَرُوا مِنَ النَّارِ/ (ج ۱) ۲۸۳/ ۲۷

فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّیحَ/ (ج ۲) ۱۴۶/ ۳۶

ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَ/ (ج ۱) ۲۴۱/ ۷۵

بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعالینَ/ (ج ۱) ۲۴۱/ ۷۵

(سوره زمر (۳۹)) إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ/ (ج ۲) ۲۴/ ۳۰

لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرینَ/ (ج ۱) ۴۱۳/ ۶۵

(سوره مؤمن (۴۰)) لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ/ (ج ۱) ۲۶۳/ ۱۶

لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ/ (ج ۱) ۲۶۳/ ۱۶

الْیَوْمَ تُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْیَوْمَ/ (ج ۱) ۲۶۳/ ۱۷

ما لِلظَّالِمینَ مِنْ حَمیمٍ وَ لا شَفیعٍ یُطاعُ/ (ج ۲) ۶۳۳/ ۱۸

وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ إِیمانَهُ- الآیة/ (ج ۱) ۴۹۵/ ۲۸

ص:۷۳۱

یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ مِثْلَ یَوْمِ الْأَحْزابِ/ (ج ۲) ۴۹۰/ ۳۰

مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ- الآیة/ (ج ۲) ۴۹۰/ ۳۱

وَ یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنادِ/ (ج ۲) ۴۹۰/ ۳۲

یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرینَ ما لَکُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِمٍ/ (ج ۲) ۴۹۱/ ۳۳

کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذینَ آمَنُوا کَذلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلی کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبَّارٍ/ (ج ۱) ۴۵۷/ ۳۵

ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ/ (ج ۱) ۳۸۳ (ج ۲) ۳۰۷/ ۶۰

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ- الآیة/ (ج ۲) ۱۴۲/ ۸۴

فَلَمْ یکُ یَنْفَعُهُمْ إِیمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا/ (ج ۲) ۱۴۲/ ۸۵

(سوره فصّلت (۴۱)) ادْفَعْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ- الآیة/ (ج ۲) ۴۰۶/ ۳۴

لا یَأْتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ/ (ج ۱) ۴۸۹/ ۴۲

لا یَأْتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ- الآیة/ (ج ۲) ۲۶۲، ۲۸۶/ ۴۲

وَ ما رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبیدِ/ (ج ۱) ۲۴۸/ ۴۶

(سوره شوری (۴۲)) وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فِی رَوْضاتِ الْجَنَّاتِ/ (ج ۱) ۴۸۳/ ۲۲

قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی/ (ج ۱) ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰ ۴۸۴/ ۲۳

قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی/ (ج ۲) ۳۵۱/ ۲۳

وَ هُوَ الَّذی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ- الآیة/ (ج ۱) ۴۸۵/ ۲۵

وَ إِذا ما غَضِبُوا هُمْ یَغْفِرُونَ/ (ج ۱) ۱۹۳ (ج ۲) ۲۹۵/ ۳۷

ص:۷۳۲

إِنْ عَلَیْکَ إِلَّا الْبَلاغُ/ (ج ۲) ۱۱۳/ ۴۸

یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ إِناثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذُّکُورَ/ (ج ۲) ۱۹۰/ ۴۹

(سوره زخرف (۴۳)) فَلَمَّا آسَفُونا انْتَقَمْنا/ (ج ۱) ۳۶۵/ ۵۵

(سوره جاثیه (۴۵)) إِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ/ (ج ۱) ۲۳۷/ ۲۹

(سوره احقاف (۴۶)) أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ- الآیة/ (ج ۱) ۴۸۴/ ۸

(سوره محمّد (۴۷)) فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ/ (ج ۱) ۴۵۷/ ۸

أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها/ (ج ۱) ۴۵۴/ ۲۴

(سوره فتح (۴۸)) إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبیناً/ (ج ۱) ۴۱۲/ ۱

لِيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ/ (ج ۱) ۴۱۱، ۴۱۲/ ۲

إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَکَ- الى قوله- فَوْقَ أَيْدِيهِمْ/ (ج ۱) ۲۳۰/ ۱۰

وَ لَوْ قاتَلَکُمُ الَّذِينَ کَفَرُوا- الى قوله- وَ لا نَصِيراً/ (ج ۲) ۴۶۸/ ۲۲

وَ هُوَ الَّذِی کَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْکُمْ وَ أَيْدِيَکُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَکَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَکُمْ عَلَيْهِمْ/ (ج ۲) ۴۶۸/ ۲۴

ص:۷۳۳

لَوْ لا رِجالٌ مُؤْمِنُونَ- إلى قوله- لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ کَفَرُوا/ (ج ۲) ۴۶۹/ ۲۵

أَشِدَّاءُ عَلَى الْکُفَّارِ/ (ج ۱) ۱۹۳/ ۲۹

(سوره ق (۵۰)) لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فِيها وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ/ (ج ۱) ۳۷۵/ ۳۵

(سوره ذاريات (۵۱)) وَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ/ (ج ۱) ۳۰۸/ ۴۹

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَما أَنْتَ بِمَلُومٍ/ (ج ۱) ۳۶۶/ ۵۴

وَ ذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْرى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ/ (ج ۱) ۳۶۷/ ۵۵

(سوره نجم (۵۳)) وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ يُوحى/ (ج ۲) ۴۴۸/ ۴- ۳

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْإِثْمِ/ (ج ۱) ۵۸۱/ ۳۲

(سوره قمر (۵۴)) أَ بَشَراً مِنَّا واحِداً نَتَّبِعُهُ/ (ج ۲) ۵۲۷/ ۲۴

يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلى وُجُوهِهِمْ- الآية/ (ج ۱) ۵۱۰/ ۴۸

(سوره رحمن (۵۵)) کُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ/ (ج ۱) ۲۳۱/ ۲۶

وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ/ (ج ۱) ۲۳۱/ ۲۷

هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی يُکَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ/ (ج ۱) ۲۳۲/ ۴۳

يَطُوفُونَ بَيْنَها وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ/ (ج ۱) ۲۳۲/ ۴۴

ص:۷۳۴

(سوره واقعه (۵۶)) آیه/ صفحه/ عدد

إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ/ (ج ۲) ۷۳/ ۱

لَيْسَ لِوَقْعَتِها كاذِبَةٌ/ (ج ۲) ۷۳/ ۱۰

خافِضَةٌ رافِعَةٌ/ (ج ۲) ۷۳/ ۳

إِذا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسًّا فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثًّا/ (ج ۲) ۷۳/ ۴، ۵

وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ/ (ج ۲) ۱۱۷/ ۱۰

وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ/ (ج ۲) ۴۴۷/ ۱۰، ۱۱

وَ فاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ/ (ج ۱) ۳۷۴، ۳۷۵/ ۳۳

إِنَّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً/ (ج ۲) ۴۴۲/ ۳۵

فَجَعَلْناهُنَّ أَبْكاراً/ (ج ۲) ۴۴۲/ ۳۶

عُرُباً أَتْراباً/ (ج ۲) ۴۴۲/ ۳۷

(سوره حديد (۵۷)) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَ إِبْراهِيمَ- الآية/ (ج ۱) ۴۷۱/ ۲۶

وَ رَهْبانِيَّةً ابْتَدَعُوها ما كَتَبْناها عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللَّهِ فَما رَعَوْها/ (ج ۱) ۵۷۴/ ۲۷

(سوره مجادله (۵۸)) فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ- الى قوله- فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً/ (ج ۲) ۲۵۱/ ۴

ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ/ (ج ۲) ۴۵۵/ ۷

(سوره حشر (۵۹)) ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا/ (ج ۱) ۶۸۷ (ج ۲) ۴۸۹/ ۷

ص:۷۳۵

وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ- الآية/ (ج ۱) ۲۵۱/ ۱۹

لا يَسْتَوِى أَصْحابُ النَّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ- الآية/ (ج ١) ٥٧١/ ٢٠

(سوره صفّ (٦١)) وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِى مِنْ بَعْدِى اسْمُهُ أَحْمَدُ/ (ج ١) ٣٢٩/ ٦

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ/ (ج ٢) ٥٥٢/ ٨

(سوره جمعه (٦٢)) فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِى الْأَرْضِ/ (ج ٢) ٥٣/ ١٠

قُلْ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ/ (ج ٢) ٤٢٩/ ١١

وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ/ (ج ٢) ٤٢٩/ ١١

(سوره طلاق (٦٥)) فَاتَّقُوا اللَّهَ يا أُولِى الْأَلْبابِ الَّذِينَ آمَنُوا- الآية/ (ج ١) ٤٩٣/ ١٠، ١١

(سوره تحريم (٦٦)) لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ/ (ج ١) ٥٥٢/ ٦

(سوره قلم (٦٨)) يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ/ (ج ١) ٢٤٢/ ٤٢

ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ/ (ج ١) ٤٥٣/ ٣٦

أَمْ لَكُمْ كِتابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ/ (ج ١) ٤٥٣/ ٣٧

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَما تَخَيَّرُونَ/ (ج ١) ٤٥٣/ ٣٨

أَمْ لَكُمْ أَيْمانٌ- الى قوله- لَما تَحْكُمُونَ/ (ج ١) ٤٥٣/ ٣٩

أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ- الى قوله- إِنْ كانُوا صادِقِينَ/ (ج ١) ٤٥٣/ ٤١

ص:٧٣٦

سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذلِكَ زَعِيمٌ/ (ج ١) ٤٥٣/ ٤٠

(سوره الحاقّه (٦٩)) وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ/ (ج ٢) ١٠٧/ ١٢

وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِشِمالِهِ فَيَقُولُ يا لَيْتَنِى لَمْ أُوتَ كِتابِيَهْ/ (ج ٢) ٦٢٧/ ٢٥

وَ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِيَهْ/ (ج ٢) ٦٢٧/ ٢٦

يا لَيْتَها كانَتِ الْقاضِيَةَ/ (ج ۲) ۶۲۷/ ۲۷

ما أَغْنى عَنِّى مالِيَهْ/ (ج ۲) ۶۲۷/ ۲۸

هَلَکَ عَنِّى سُلْطانِيَهْ/ (ج ۲) ۶۲۷/ ۲۹

خُذُوهُ فَغُلُّوهُ/ (ج ۲) ۳۱/ ۳۰

ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ/ (ج ۲) ۳۱/ ۳۱

ثُمَّ فِى سِلْسِلَةٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُکُوهُ/ (ج ۲) ۳۱/ ۳۲

إِنَّهُ کانَ لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ/ (ج ۲) ۳۱/ ۳۳

وَ لا يَحُضُّ عَلى طَعامِ الْمِسْکِينِ/ (ج ۲) ۳۱/ ۳۴

وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ/ (ج ۲) ۴۷۲/ ۴۴

لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ/ (ج ۲) ۴۷۲/ ۴۵

ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ/ (ج ۲) ۴۷۲/ ۴۶

سوره جنّ (۷۲) عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً/ (ج ۱) ۵۲۹/ ۲۶

إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ/ (ج ۱) ۵۲۹/ ۲۷

(سوره مدّثر (۷۴)) ما سَلَکَکُمْ فِى سَقَرَ/ (ج ۱) ۵۱۰/ ۴۲

قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّينَ/ (ج ۱) ۵۱۰/ ۴۳

ص:۷۳۷

(سوره قيامت (۷۵)) آيه/ صفحه/ عدد

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ/ (ج ۱) ۲۲۹/ ۲۲

إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ/ (ج ۱) ۲۲۹/ ۲۳

(سوره انسان (۷۶)) وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْكِيناً- الى قوله- وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً/ (ج ۲) ۴۵۰/ ۸- ۲۲

إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً/ (ج ۲) ۴۵۱/ ۹

(سوره عبس (۸۰)) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ/ (ج ۱) ۵۹۸/ ۳۴

وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ/ (ج ۱) ۵۰۸/ ۳۵

وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ/ (ج ۱) ۵۰۸/ ۳۶

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ/ (ج ۱) ۵۰۸/ ۳۷

(سوره مطفّفين (۸۳)) كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ/ (ج ۱) ۲۵۲/ ۱۵

سوره فجر (۸۹) وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ/ (ج ۱) ۳۹۱، ۴۱۰/ ۱۶

وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا/ (ج ۱) ۲۵۳/ ۲۲

(سوره ضحى (۹۳)) أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوى/ (ج ۱) ۴۰۶/ ۶

وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدى/ (ج ۱) ۴۰۶/ ۷

وَ وَجَدَكَ عائِلًا فَأَغْنى/ (ج ۱) ۴۰۶/ ۸

ص:۷۳۸

سوره علق (۹۶)) آيه/ صفحه/ عدد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ/ (ج ۱) ۶۵۴/ ۱

سوره قدر (۹۷)) إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ/ (ج ۱) ۳۶۸/ ۱

(سوره بيّنه (۹۸)) خالِدِينَ فِيها أَبَداً/ (ج ۱) ۳۷۵/ ۸

(سوره زلزله (۹۹)) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ/ (ج ۲) ۱۵۸/ ۸

(سوره تكاثر (۱۰۲)) ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ/ (ج ۲) ۲۸۳، ۲۸۴/ ۸

(سوره نصر (۱۱۰)) إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ/ (ج ۱) ۶۵۴/ ۱

(سوره اخلاص (۱۱۲)) قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ/ (ج ۱) ۱۴۸، ۲۷۰/ ۱

ص:۷۳۹

فهرست اعلام

آدم علیه السّلام (ج ۱) ۹۹، ۱۰۰، ۳۹۱، ۳۹۵، ۳۹۷ ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۶۳، ۴۷۲، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲ ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۸۰، ۶۱۸ ۶۶۲؛ (ج ۲) ۲۲، ۸۵، ۱۷۷

آدم بن عبد اللّه الأشعریّ (ج ۱) ۵۲۸

آمنه (ج ۱) ۷۷.

أبان بن أبی عیّاش (ج ۱) ۸۹

أبان بن تغلب (ج ۱) ۹۷.

أبان بن عثمان (ج ۱) ۱۰۵، ۱۲۵

ابراهیم علیه السّلام (ج ۱) ۱۷۰، ۳۲۵، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۸۵، ۴۸۶، ۵۰۰، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۱۱، ۶۲۸، ۶۷۱؛ (ج ۲) ۸۶، ۸۷، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۷۷، ۶۴۱

ابراهیم بن موسی الکاظم علیه السّلام (ج ۱) ۴۳ ۵۱، ۶۵، ۷۳، ۷۵، ۱۸۱.

ابراهیم بن أبی محمود (ج ۱) ۲۲۹، ۲۴۷ ۲۵۴، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۸۱، ۶۹۰؛ (ج ۲) ۴

ابراهیم بن أبی البلاد (ج ۱) ۱۴۳

ابراهیم بن إسحاق (ج ۱) ۶۲۳

ابراهیم بن حمویه (ج ۱) ۵۶۷

ابراهیم بن شکله (ج ۱) ۳۵

ابراهیم بن عبّاس (ج ۱) ۲۸، ۲۹، ۳۰ ۲۸۷

ابراهیم بن عبد اللّه الجعفریّ (ج ۱) ۶۳

ابراهیم بن عبد اللّه بن الحسن (ج ۱) ۶۲۵

ابراهیم بن عقبة (ج ۲) ۶۴۴

ابراهیم بن محمّد (ج ۱) ۹۴

ابراهیم بن محمّد بن عبد اللّه بن موسی ابن جعفر علیهما السّلام (ج ۱) ۶۳۴

ابراهیم بن محمّد الجعفریّ (ج ۱) ۶۳، ۶۸

ابراهیم بن محمّد الخوریّ (ج ۱) ۲۸۴

ابراهیم بن محمّد (ج ۲) ۱۴۲، ۵۷۴

ابراهیم بن مهدیّ (ج ۲) ۳۲۷، ۵۶۹

ابراهیم بن مهزم (ج ۱) ۱۲۴

ابراهیم بن مهزیار (ج ۲) ۵۳۸

ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهما السّلام ۱۳، ۴۳

ابراهیم بن هارون الخوریّ (ج ۲) ۴

ابراهیم بن هاشم القمّیّ (ج ۱) ۸۹، ۲۱۸، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۹، ۴۶۳، ۵۱۵، ۵۶۰، ۶۲۲، ۶۵۴، ۶۷۴، ۶۸۱؛ (ج ۲) ۳، ۷۴، ۹۰، ۳۱۲، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۷۴، ۶۴۳، ۶۴۹

ابراهیم بن هاشم بن هارون (ج ۱) ۶۶۱

ابراهیم المدنیّ (ج ۱) ۱۶۳

ابراهیم الکرخیّ (ج ۲) ۵۴۰

ابن أبی زیاد (ج ۱) ۳۰۲

ابن أبی سعید المکاریّ (ج ۱) ۶۲۲

ابن ابی عبدون (ج ۱) ۵۱۵؛ (ج ۲) ۳۲۷ ۵۶۶

ابن ابی کثیر (ج ۲) ۵۲۶

ابن ابی نصر (ج ۲) ۱۶۰

ابن ابیّ نجران (عبد الرّحمن بن ابی نجران)

ابن اثیر (ج ۱) ۶۳۶

ابن اذینة (ج ۱) ۱۰۶

ابن برم (مبرم) (ج ۲) ۳۵۸

ابن بنت إلیاس (حسن بن علیّ الوشّاء)

ابن حمدان (ابو عمرو) (ج ۱) ۲۹۳

ابن خلّکان (ج ۲) ۶۵۹

ابن زریق (محمّد بن احمد البغدادیّ)

ابن زبیدة (ج ۱) ۳۵

ابن سالم (ج ۱) ۳۹

ابن سکّیت (ج ۲) ۱۴۸، ۱۴۹

ابن شقیق (ج ۱) ۹۴

ابن عامر شامیّ (ج ۱) ۴۸۷

ابن عبّاس (عبد اللّه بن عبّاس)

ابن عقدة (احمد بن محمّد بن سعيد)

ابن عمران القاضیّ الطّلحیّ (ج ۱) ۶۸؛ (ج ۲) ۶۳۷

ابن کثیر المکّیّ (ج ۱) ۴۸۷

ابن مسعود (ج ۱) ۹۳

ابن المشیّع المدنیّ (ج ۲) ۶۱۴

ابن نوح (ج ۲) ۱۳۸

ابو ایّوب الأنصاریّ (ج ۲) ۲۷۷

ابو احمد بن سلیمان الطّائیّ (ج ۱) ۶۵۹

ابو احمد الغازیّ (ج ۱) ۲۸۷

ابو ایّوب الخزاز (ج ۱) ۵۵

ابو ایّوب المدنیّ (ج ۱) ۵۶۳، ۵۶۶

ابو بریدة (ج ۲) ۵۷۳

ابو بصیر (ج ۱) ۸۰، ۸۵، ۱۰۶، ۱۳۱

ابو بکر (ج ۱) ۹۸، ۶۳۰

ابو بکر الحمّامیّ (ج ۲) ۶۸۸

ابو بکر الهذلیّ (ج ۱) ۲۸۲

ابو الجارود (ج ۱) ۸۸، ۸۹

ابو جحیفة (ج ۲) ۴۲

ابو جعفر جابر بن عبد اللّه (ج ۱) ۷۶، ۷۷

ابو جعفر العتبیّ (ج ۲) ۷۰۱

ابو جعفر دوانیقیّ (ج ۱) ۶۱۵، ۶۱۶

ابو حاتم (ج ۱) ۴۶۶

ابو حاتم بن حیّان (ج ۱) ۵۱۴

ابو حبیب النباجیّ (ج ۲) ۵۰۷

ابو الحسن الخزاعیّ (ج ۲) ۶۹۹

ابو الحسن الرّضا علیه السّلام کثیر

ص:۷۴۱

ابو الحسن الأوّل موسی الکاظم- علیه السّلام- من الأعلام الشّاسعة فی الکتاب

ابو الحسین الأسدیّ (ج ۲) ۶۶۸

ابو حفص (ج ۱) ۱۹۶، ۱۹۷

ابو الحکم (ج ۱) ۴۴

ابو حمزة (ج ۲) ۵۲۶

ابو حمزه ثمالیّ (ج ۱) ۱۰۵

ابو حنیفة (ج ۲) ۲۸۰

ابو حیّون (ج ۱) ۵۸۷، ۵۸۹

ابو الخلد، أو ابو خالد (ج ۱) ۹۵

ابو داود (ج ۱) ۴۶۴، ۴۶۷

ابو الدّرداء (ج ۲) ۳۱

ابو ذرّ (ج ۱) ۹۱ (ج ۲) ۲۵، ۷۹، ۸۰، ۱۱۵، ۱۲۰، ۲۷۷

ابو ذکوان (ج ۱) ۲۸۷، (ج ۲) ۱۶۶، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۸۵، ۵۷۷، ۶۰۱

ابو زید المالکیّ (ج ۱) ۶۲۷

ابو السّرایا (اصفر) (ج ۲) ۳۵۸، ۵۰۱ ۵۰۲، ۵۰۷، ۵۶۷

ابو سعید الآدمیّ (ج ۱) ۶۷۶

ابو سعید الخدریّ (ج ۲) ۲۷۷، ۱۶۸

ابو سعید النسویّ (ج ۱) ۶۶۱

ابو السّفاتج (ج ۱) ۸۷

ابو صادق (ج ۲) ۲۹۳

ابو الصّلت الهرویّ (عبد السّلام بن صالح)

ابو طالب (ج ۱) ۳۸۷، ۴۳۲

ابو طاهر سامانیّ (ج ۱) ۲۱۷

ابو طلحة (ج ۲) ۶۱۷

ابو عاصم (ج ۲) ۲۸۰

ابو العبّاس ثعلب (ج ۱) ۱۰۸

ابو العبّاس السّفّاح (ج ۲) ۲۹۴، ۵۴۹

ابو عبد اللّه بن افطس (ج ۲) ۵۶۸

ابو عبد اللّه الرّازیّ (ج ۱) ۶۲۱

ابو عبد اللّه السّیّاریّ (ج ۲) ۱۴۸

ابو عبد اللّه العاصمیّ (ج ۱) ۱۳۱

ابو عبد اللّه نوفلیّ (ج ۱) ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵

ابو علیّ الأشعریّ (ج ۱) ۱۰۶

ابو علیّ بن اسماعیل المروزیّ (ج ۱) ۹۴

ابو عمارة (ج ۱) ۴۶

ابو عمر (ج ۱) ۱۰۷

ابو عمرو البصریّ (ج ۱) ۴۸۷

ابو عمرو القطّان (اسماعیل بن ابی عبد اللّه)

ابو الفرج الاصبهانیّ (ج ۱) ۳۹۸

ابو القاسم (ج ۲) ۱۶۳، ۲۹۳

ابو قتادة الحرّانیّ (ج ۱) ۴۳۷

ابو قرّة (ج ۱) ۲۱ (ج ۲) ۵۵۷، ۵۵۹

ابو لهب (ج ۲) ۵۱۷

ابو المثنّی النخعیّ (ج ۲) ۱۲۵

ص:۷۴۲

ابو محمّد (ج ۱) ۳۵۸

ابو محمّد البصریّ (ج ۲) ۵۳۸

ابو محمّد الغفاریّ (ج ۲) ۵۲۸، ۵۲۹

ابو محمّد الیزیدیّ (ج ۲) ۶۱۷

ابو محمود (ج ۱) ۶۱۴، ۶۱۵

ابو مسروق (ج ۱) ۵۱۶

ابو معاوية (ج ۱) ۱۰۴، ۱۲۴، ۴۶۲

ابو منصور بن عبد الرّزّاق (ج ۲) ۶۸۶، ۷۰۱

ابو موسى الأشعرىّ (ج ۲) ۲۷۶

ابو منصور المطرّز (ج ۱) ۲۲۲

ابو نصر الصّغانىّ (ج ۲) ۸، ۹، ۶۹۷

ابو نصر محمّد بن مسعود العيّاشىّ (ج ۲) ۱۵۱

ابو نصر المقرى (ج ۲) ۷۰۲

ابو نصر المؤذّن (النّيسابورىّ) (ج ۲) ۶۹۵ ۶۹۶

ابو نضرة (ج ۱) ۷۵

ابو نواس (ج ۲) ۲۲، ۲۱، ۳۲۰

ابو نعيم طحّان (ج ۲) ۱۰۰

ابو هاشم الجعفرىّ (ج ۱) ۵۲۸، ۵۲۹

ابو هلال (ج ۱) ۵۰۹

ابو الهيثم بن التيّهان (ج ۲) ۲۷۷

ابو يعقوب البغدادىّ (ج ۲) ۱۴۸

ابو يعلى (ج ۱) ۹۵

ابو يوسف (ج ۱) ۱۵۴

ابو یونس (ج ۲) ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۳۸

ابیّ بن کعب (ج ۱) ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵ ۱۲۰، ۱۲۱، ۴۷۳

أثرم (ج ۲) ۵۰۲

اجلح الکندیّ (ج ۱) ۵۷۳

احمد بن موسی الکاظم علیه السّلام (ج ۱) ۳۳۵، ۶۵

احمد بن ابراهیم بن بکر (ج ۲) ۴

احمد بن ابراهیم الفامیّ (ج ۱) ۸۷، ۲۸۸ ۵۱۸، ۵۶۶

احمد بن ابراهیم بن هاشم (ج ۲) ۲۹۸

احمد بن ابراهیم الخوریّ (ج ۱) ۲۸۴ ۵۳۳

احمد بن أبی جعفر البیهقیّ (ج ۱) ۶۵۹ (ج ۲) ۹۲

احمد بن أبی عبد اللّه البرقیّ (ج ۱) ۴۱ ۶۰، ۱۲۶، ۲۲۵، ۵۲۲، ۵۳۰، ۵۳۲ ۵۶۳، ۵۶۶، ۵۸۱، ۵۹۲، ۶۲۷

احمد بن ادریس (ج ۱) ۴۹، ۷۰، ۱۲۶ ۲۴۱، ۲۶۰، ۴۶۳، ۵۲۷، ۵۲۹ (ج ۲) ۱۵۸، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۷۴

احمد بن اسحاق العلویّ (ج ۱) ۶۶۰

احمد بن اسماعیل بن الخصیب (ج ۲) ۳۱۷، ۳۳۶

ص:۷۴۳

احمد بن اسید (ج ۱) ۱۷۳

احمد بن أشیم (ج ۱) ۶۳۳

احمد بن بندار (ج ۱) ۱۰۸

احمد بن ثابت الدّوالیبیّ (ج ۱) ۱۱۱

احمد بن الحارث (ج ۱) ۲۹۶، ۴۶۲

احمد بن الحسن بن صالح (ج ۱) ۵۲۵

احمد بن الحسن الحسینیّ (ج ۱) ۵۶۱ ۶۰۱، ۶۲۸، ۶۴۵ (ج ۲) ۷۷

احمد بن الحسن القطّان (ج ۱) ۹۱ ۹۴، ۱۰۲، ۱۲۴، ۲۸۲، ۴۲۹، ۵۲۱، ۵۹۵ ۵۹۶؛ (ج ۲) ۶۲۸، ۳۰۱، ۱۶۵

احمد بن الحسن المیثمیّ (ج ۱) ۳۸ ۶۸۵

احمد بن الحسین الضبّیّ (ج ۲) ۲۹۸ ۳۰۳، ۶۸۸

احمد بن الحسین بن سعید (ج ۱) ۲۲۵ ۲۲۷

احمد بن حمّاد (ج ۱) ۲۲۷

احمد بن حمزة الأشعریّ (ج ۱) ۵۳۰

احمد بن حنبل (ج ۱) ۴۶۷

احمد بن رشید (ج ۲) ۵۱۹

احمد بن زیاد بن جعفر الهمذانیّ (ج ۱) ۲۴، ۴۹، ۵۴، ۶۱، ۷۴، ۸۰، ۱۰۷، ۱۲۴ ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۷۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۹ ۲۴۰، ۳۸۸، ۴۱۸، ۴۶۳، ۵۴۳، ۵۵۸، ۵۶۷ ۶۱۷، ۶۳۲، ۶۶۸، ۶۷۲، ۶۷۳ (ج ۲) ۱۳۷ ۱۳۹، ۳۱۱، ۳۳۶، ۳۴۱، ۵۰۷، ۵۱۲، ۵۲۶ ۵۳۳، ۵۴۰، ۵۴۹، ۵۴۸، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۵۷ ۵۷۱، ۵۷۸، ۵۸۹، ۶۵۵، ۶۳۴، ۶۲۶، ۵۹۲

احمد بن سلیمان (ج ۱) ۲۸۶

احمد بن سهل بن ماهان (ج ۱) ۲۱۸

احمد بن عامر الطّائیّ (ج ۱) ۵۱۳ ۵۱۴، ۵۱۵، ۶۵۹ (ج ۲) ۳۵

احمد بن عبد الرّحمن (ج ۱) ۹۲

احمد بن عبد اللّه أبو العبّاس (ج ۱) ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۷۱ (ج ۲) ۷۴

احمد بن عبد اللّه الجویباریّ (ج ۱) ۲۸۴

احمد بن عبد اللّه الكرخىّ (ج ۲) ۵۳۹، ۵۴۰

احمد بن عبد اللّه الخلنجىّ (ج ۱) ۵۶۹

احمد بن عبد اللّه العلوىّ (ج ۱) ۳۰۲ (ج ۲) ۱۳۹

احمد بن عبد اللّه القروىّ (ج ۱) ۲۱۳، ۲۱۶

احمد بن عبد اللّه الهروىّ الشّيبانىّ (ج ۲) ۴

احمد بن علىّ (ج ۱) ۵۳۱

احمد بن علىّ الأنصارىّ (ج ۱) ۳۱، ۳۷ ۲۰۱، ۲۴۹، ۲۷۱، ۲۹۱، ۵۵۵، ۵۶۳، ۶۹۳ (ج ۲) ۷۶، ۱۶۳، ۳۰۲، ۵۷۲، ۵۸۴، ۶۱۴ ۶۴۲

ص:۷۴۴

احمد بن علىّ بن ابراهيم (ج ۱) ۲۴ ۸۰، ۱۷۶، ۶۵۴، ۶۶۸ (ج ۲) ۹۱، ۲۹۸ ۵۹۲، ۶۳۷، ۶۴۷

احمد بن علىّ الجرجانىّ (ج ۱) ۶۵۹

احمد بن علىّ الثّعالبىّ (ج ۲) ۵۰۹، ۵۱۱

احمد بن علىّ التّفليسىّ (ج ۲) ۷۵

احمد بن علىّ الرقّىّ (ج ۱) ۵۳۷

احمد بن عمر (ج ۱) ۵۵۷

احمد بن عيسى (ج ۱) ۶۲۸

احمد بن عيسى بن زيد (ج ۱) ۵۱۸ (ج ۲) ۳۲۴

احمد بن الفضل (ج ۱) ۲۲۵ (ج ۲) ۲۸۸ ۲۸۹

احمد بن الفضل البلخىّ (ج ۱) ۶۶۱

احمد بن الفضل بن المغيرة (ج ۱) ۲۳۷

احمد بن قاسم بن اسماعيل (ج ۲) ۳۲۶

احمد بن محمّد (ج ۱) ۶۶۷

احمد بن محمّد بن ابراهيم (ج ۱) ۹۱

احمد بن محمّد بن ابى نصر البزنطىّ (ج ۱) ۲۴ ۴۲، ۴۳، ۵۷، ۲۴۳، ۲۹۳، ۵۳۳، ۵۸۰، ۵۸۶ ۶۲۱، ۶۲۶، ۶۷۰، ۶۵۸، ۶۲۸، ۶۷۶؛ (ج ۲) ۱۶۰، ۵۰۱، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۳۲، ۶۳۱ ۶۳۶

احمد بن محمّد بن اسحاق (ج ۲) ۱۶۸ ۳۲۸، ۵۴۳

احمد بن محمّد بن الحسين (ج ۱) ۲۱۷ ۲۲۲

احمد بن محمّد بن خالد (ج ۱) ۲۳۳ ۲۹۲، ۵۶۲، ۵۷۰ (ج ۲) ۸۵، ۱۴۷، ۱۷۰ ۱۹۸، ۵۵۳

احمد بن محمّد بن رزمة (ج ۱) ۵۱۸

احمد بن محمّد بن رميح (ج ۱) ۲۸۱

احمد بن محمّد بن سعيد الكوفىّ ۹۷، ۱۳۱، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۱، ۴۲۹، ۴۳۸ ۵۳۶، ۵۵۹، ۵۷۳، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۵ ۵۹۶، ۶۰۳، ۶۱۱؛ (ج ۲) ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵ ۶۲۸، ۶۳۱، ۶۴۸، ۷۵، ۹۰، ۱۳۷، ۱۴۷ ۱۵۰، ۱۵۲

احمد بن محمّد بن صالح (ج ۱) ۵۳۳ (ج ۲) ۶۲۶

احمد بن محمّد بن صقر (ج ۱) ۶۱۵

احمد بن محمّد بن عامر (ج ۲) ۱۹۵

احمد بن محمّد بن عبد الرّحمن (ج ۱) ۴۶۴

احمد بن محمّد بن عبيدة (ج ۱) ۹۴

احمد بن محمّد بن عيسى الأشعرىّ (ج ۱) ۳۲، ۳۹، ۴۳، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۵۹ ۸۹، ۱۹۱، ۲۴۱، ۲۵۴، ۲۹۳، ۴۶۵، ۵۲۶ ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۸۱، ۶۲۳، ۶۲۶ ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۳، ۶۵۱، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸ ۶۷۰، ۶۷۴، ۶۷۹، ۶۹۰، ۶۹۱ (ج ۲) ۱۳۸

۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۶ ۶۴۳، ۶۴۵، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۳۵، ۵۴۰ ۵۴۶

احمد بن محمّد بن فرات (ج ۲) ۳۳۶

احمد بن محمّد بن یحیی العطّار (ج ۱) ۴۴، ۸۸، ۱۲۵، ۲۷۱، ۵۷۰، ۶۲۶ (ج ۲) ۵۰۱، ۵۳۵، ۵۳۹، ۶۴۰

احمد بن محمّد بن یزید الجمحیّ (ج ۱) ۴۶۴

احمد بن محمّد البیهقیّ (ج ۲) ۶۵۷

احمد بن محمّد الحاکم (ج ۲) ۷۰۶

احمد بن محمّد السّیّاریّ (ج ۱) ۵۶۲ (ج ۲) ۷۲، ۷۳

احمد بن محمّد الورّاق (ج ۱) ۱۵۵ (ج ۲) ۳۱۹

احمد بن مظفّر بن الحسین (ج ۱) ۴۵۸

احمد بن ملحان (ج ۲) ۳۳۵

احمد بن موسی (ج ۱) ۶۷۶

احمد بن هارون الفامیّ (ج ۲) ۵۲۹، ۶۴۳

احمد بن هلال العبرتائیّ (ج ۱) ۱۰۸، ۵۵۸ ۶۵۵

احمد بن یحیی بن زکریّا (ج ۱) ۱۰۲ ۱۲۴، ۴۶۲ (ج ۲) ۶۴۶

احمد بن یحیی المکتّب (ج ۱) ۱۵۵ ۵۱۵ (ج ۲) ۳۱۹

إدریس (ج ۱) ۵۰۰

اروی (ج ۱) ۳۱

اسامة بن زید (ج ۱) ۹۰، ۹۱

اسحاق علیه السّلام (ج ۱) ۷۳، ۷۴، ۴۳۳، ۴۳۷ ۴۴۷ (ج ۲) ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۷۷

اسحاق بن ابراهیم (ج ۱) ۶۷۷ (ج ۲) ۳۳۴ ۳۳۵

اسحاق بن ابراهیم الحنظلیّ (ج ۱) ۹۱

اسحاق بن جعفر (ج ۱) ۶۸، ۲۱۰

اسحاق بن جعفر العلویّ (ج ۱) ۲۸۱

اسحاق بن جعفر بن محمّد علیهما السّلام (ج ۱) ۶۳

اسحاق بن راهویه (ج ۱) ۹۱، ۴۶۷ (ج ۲) ۲۹۶، ۲۹۸

اسحاق بن عمّار (ج ۱) ۸۵

اسحاق بن محمّد الأنماطیّ (ج ۱) ۹۲

اسحاق بن موسی بن عیسی (ج ۲) ۳۲۲

أسد بن ابی العلاء (ج ۱) ۵۴

اسد بن هاشم بن عبد مناف (ج ۱) ۷۷

اسرافیل (ج ۱) ۴۶۲ (ج ۲) ۷۰، ۳۰۱، ۳۰۶

اسفندار (ج ۱) ۴۲۰

اسماء بنت ابی بکر (ج ۲) ۸

اسماء بنت عمیس (ج ۲) ۵، ۷، ۵۹

اسماعیل (ج ۱) ۶۵، ۷۰، ۷۳، ۳۳۳، ۴۳۷ ۵۰۰، ۵۰۷

اسماعیل بن ابراهیم (ع) (ج ۱) ۴۲۶، ۴۲۸

۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۳ (ج ۲) ۱۴۶

اسماعیل بن أبی زیاد (ج ۱) ۲۸۱

اسماعیل بن ابی عبد اللّه (ج ۱) ۶۵۹

اسماعیل بن اسحاق العلویّ (ج ۱) ۶۳۵

اسماعیل بن جعفر (ج ۱) ۶۴۵

اسماعیل بن الخطّاب (ج ۱) ۵۶

اسماعیل بن علیّ بن رزین (ج ۱) ۵۲۵

اسماعیل بن عمر (ج ۱) ۷۴

اسماعیل بن مرّار (ج ۱) ۵۴

اسماعیل بن موسی (ج ۱) ۵۷۴

اسماعیل بن مهران (ج ۲) ۶۴۶

اسماعیل بن همّام (ج ۱) ۵۸۱، ۶۲۷ (ج ۲) ۱۳۹

اسماعیل الخراسانیّ (ج ۱) ۶۲۳

اسود بن السعید الهمدانیّ (ج ۱) ۹۵

اشعث بن سوّار (ج ۱) ۹۲، ۹۳

اشعث بن محمّد الضّبّیّ (ج ۱) ۵۲۰

اصبغ بن نباتة (ج ۱) ۱۲۳

اصفر (ابو السّرایا)

اصفهبذ (ج ۲) ۳۵۸

اعمش (ج ۱) ۱۰۴، ۱۲۴، ۴۶۲

الوقا (ج ۱) ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۳۳

الیاس (ج ۱) ۱۶۷، ۴۸۷

امّ احمد (ج ۱) ۶۵

امّ البنین (ج ۱) ۳۱

امّ حبیب (ج ۲) ۳۳۱

امّ الحسن (ج ۱) ۷۸

امّ الرّضا (ج ۱) ۳۰

امّ زید (ج ۱) ۵۹

امّ سلمة (ج ۱) ۴۵۹ (ج ۲) ۵۱۶

امّ عبد اللّه (ج ۱) ۷۷، ۱۶۱

امّ فروة (ج ۱) ۷۷

امّ الفضل (ج ۲) ۳۳۱

امیر المؤمنین علیّ علیه السّلام کثیر

امین (ج ۱) ۱۷۸، ۱۸۱ (ج ۲) ۳۵۸

اوریا بن حنّان (ج ۱) ۳۹۲، ۳۹۴

ایّوب علیه السّلام (ج ۱) ۸۴، ۱۶۸، ۵۱۲

ایّوب بن نوح (ج ۲) ۶۴۰

ایّوب بن محمّد الوزّان (ج ۱) ۹۳

ایّوب المدنیّ (ج ۱) ۵۳۰

بتول (ج ۱) ۴۵۴

بجیر (ج ۱) ۹۵

بخت النصّر (ج ۱) ۳۲۳

بسّام الصّیرفیّ (ج ۱) ۵۲۱

بشر بن محمّد بن بشیر (ج ۱) ۲۱۷

بکّار بن عبد اللّه (ج ۱) ۱۹ (ج ۲) ۵۴۳، ۵۴۴

بکر بن احمد القصریّ (العصری) (ج ۲) ۲۱۷، ۲۸۸، ۲۸۹

ص:۷۴۷

بکر بن زیاد (ج ۱) ۲۷۰

بکر بن صالح (ج ۱) ۷۴، ۸۰، ۲۴۲، ۵۷۰

بکر بن صالح الرّازیّ (ج ۱) ۴۶۵

بکر بن عبد اللّه بن حبیب (ج ۱) ۱۰۲، ۱۲۴، ۴۶۲

بکر بن عبید اللّه بن حبیب (ج ۲) ۶۴۶

بلال حبشیّ (ج ۲) ۱۲۵

بلقیس (ج ۱) ۲۰۵، ۶۱۰

بوران (ج ۲) ۳۳۱

ترکوذ بن غابور (ج ۱) ۴۲۰، ۴۲۱

ترکون بن عامور (ج ۱) ۴۲۰

ترمذیّ (ج ۱) ۴۶۷

تکتم (ج ۱) ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱

تمیم بن بهلول (ج ۱) ۱۰۲، ۱۰۴ (ج ۲) ۶۴۶

تمیم بن عبد اللّه القرشیّ (ج ۱) ۳۱، ۳۷ ۲۴۹، ۲۷۱، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۱۸، ۵۵۵، ۵۶۳ ۶۹۳ (ج ۲) ۷۵، ۱۶۳، ۳۰۲، ۵۷۲، ۵۸۴ ۶۰۲، ۶۱۴، ۶۴۲

ثابت بن دینار (ج ۱) ۱۲۵

ثابت الصبّاغ (ج ۱) ۱۳۱

ثمامة بن أشرس (ج ۲) ۳۲۴

ثوبانیّ (ج ۱) ۱۹۰

جابر بن سمرة (ج ۱) ۹۴، ۹۵

جابر بن عبد اللّه الأنصاریّ (ج ۱) ۷۶، ۷۷ ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۸۸، ۸۹ (ج ۲) ۱۲۵، ۱۳۴

جابر بن یزید الجعفیّ (ج ۱) ۸۷، ۵۱۸ ۵۲۰ (ج ۲) ۶۳۴، ۶۴۶

جاثلیق (ج ۱) ۲۱، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹ ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱ ۳۳۲ (ج ۲) ۵۷۷

جاحظ (ج ۲) ۳۲۴

جالوت (ج ۱) ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۲۳

جبرئیل علیه السّلام (ج ۱) ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۱ ۱۷۰، ۲۳۲، ۴۴۱، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۳، ۵۰۴ ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۶۹، ۵۸۸، ۶۴۶، ۶۴۹ (ج ۲) ۶، ۷، ۹، ۲۳، ۴۹، ۷۰، ۷۴، ۸۶، ۸۹ ۱۲۲، ۱۷۸، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۶

جرجانیّ (ج ۱) ۶۴۷

جریر (ج ۱) ۹۲، ۹۳

جریر بن حازم (ج ۲) ۵۱۶

جعفر بن ابراهیم بن محمّد (ج ۱) ۶۲۳

جعفر بن ابی طالب (ج ۱) ۵۱، ۵۲۶

جعفر بن احمد (ج ۱) ۵۲۵

جعفر بن خلف (ج ۱) ۵۶، ۵۷

جعفر بن صالح (ج ۱) ۶۳

جعفر بن عثمان الدّارمیّ (ج ۲) ۱۵۶

جعفر بن علیّ بن احمد (ج ۱) ۳۱۳، ۳۶۱

ص:۷۴۸

جعفر بن علیّ بن الحسین الکوفیّ (ج ۲) ۶۳۵

جعفر بن عیینة (ج ۲) ۱۵۸

جعفر بن محمّد الأشعریّ (ج ۲) ۱۶۲

جعفر بن محمّد بن الأشعث (ج ۱) ۱۳۳ ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷

جعفر بن محمّد بن زیاد (ج ۲) ۴

جعفر بن محمّد بن علیّ علیهم السّلام نام آنحضرت بسیار ذکر شده است.

جعفر بن محمّد بن عمارة (ج ۱) ۵۲۱ (ج ۲) ۶۲۸

جعفر بن محمّد بن عمر (ج ۲) ۵۰۴

جعفر بن محمّد بن مالک (ج ۱) ۸۷ (ج ۲) ۷۸

جعفر بن محمّد بن مسرور (ج ۱) ۱۰۵ ۲۱۳، ۴۶۸، ۵۵۷ (ج ۲) ۹۰، ۱۴۸، ۶۴۰

جعفر بن محمّد العیّاشیّ (ج ۱) ۵۲، ۵۶ ۷۳، ۲۹۰، ۵۲۵، ۵۲۷ (ج ۲) ۱۳۹، ۱۴۰ ۱۵۱، ۳۰۸

جعفر بن محمّد الحسينىّ (ج ٢) ١٢٣

جعفر بن محمد النّوفلىّ (ج ٢) ٥٢٣

جعفر بن النّعيم بن شاذان (ج ١) ٤٦٣ ٦٧٧، ٦٨١ (ج ٢) ١٩٩، ٢٦٠، ٢٨٠، ٥٢٥ ٥٢٧، ٥٧٤

جعفر بن يحيى البرمكىّ (ج ٢) ٥٤٦، ٥٤٧، ٥٦٨، ٥٦٩

الجعفرىّ (ج ١) ٥٧٠

جلودىّ (ج ٢) ٥٤٦، ٥٤٧، ٥٦٨، ٥٦٩ ٣٣٨

حاتم بن أبى صغيرة (ج ١) ٩٥

حارث (ج ١) ٥٠٠

حارث بن الدّلهاث (ج ١) ٥٢٩، ٥٣٢

حاكم الرّازىّ (ج ٢) ٧٠١

حبّار (ج ١) ٤٩٩

حبيب بن أرطاة (ج ١) ٥١٨

حبيس (ج ١) ١٩١

حجّاج بن خثيمة (ج ٢) ٥٦٨، ٥٦٩

حجّال (ج ١) ٦٥٧، ٦٦٧

حذيفة اليمانىّ (ج ٢) ٢٧٧

حريز (ج ١) ٤٣٥، ٤٣٦

حزقيل النّبىّ (ع) (ج ١) ٣٢٣، ٣٢٥

حسّان بن معاوية (ج ١) ٧٤

حسّان الشّروىّ (ج ۱) ۱۷۲

حسن علیه السّلام (ج ۱) ۱۱۸، ۱۱۹

حسن بن أبی سعید المکاریّ (ج ۱) ۵۱۶

حسن بن أبی العقب الصیرفیّ (ج ۲) ۸۵

حسن بن أبی احمد بن إدریس (ج ۲) ۵۲۴

حسن بن احمد المالکیّ (ج ۱) ۶۱۲، ۶۲۴

ص:۷۴۹

حسن بن احمد المؤدّب (ج ۱) ۴۵۸

حسن بن اسحاق (ج ۱) ۶۶۰

حسن بن اسماعیل (ج ۱) ۸۶

حسن بن الجهم (ج ۱) ۶۲۶ (ج ۲) ۳، ۷۲ ۳۳۰، ۵۷۳

حسن بن حمزة العلویّ (ج ۱) ۸۵

حسن بن راشد (ج ۲) ۵۳۷

حسن بن سعید (ج ۲) ۲۴۲

حسن بن سلیمان (ج ۲) ۱۳۳، ۱۳۴، ۲۹۰

حسن بن سهل القمّیّ (ج ۱) ۵۲۸

حسن بن سهل (ج ۲) ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۵۴ ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۲، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹

حسن بن عبد اللّه تمیمیّ (ج ۲) ۹۳، ۱۱۲

حسن بن عبد اللّه بن سعید (ج ۱) ۶۳۵

حسن بن عبد اللّه الصّيرفىّ (ج ١) ١٩٩

حسن بن عبد اللّه بن محمّد (ج ١) ٣٨

حسن بن عبد الواحد الخزّاز (ج ١) ١٩٥

حسن بن علىّ (ج ١) ٩٥، ٩۶

حسن بن علىّ البرّ (ج ١) ٧٧

حسن بن علىّ بن أبى حمزة (ج ١) ١١٠

حسن بن علىّ بن أبى عثمان (ج ١) ٢۶٠

حسن بن علىّ بن زكريّا (ج ١) ٣۴، ٢٩٨

حسن بن علىّ بن فضّال (ج ١) ۴۴٠، ۵٣۴ ۶٢٧، ۶٢٨، ۶٣٣، ۶٧٩ (ج ٢) ۵٣٠

حسن بن علىّ بن كيسان (ج ١) ۶٨٠

حسن بن علىّ البلوىّ (ج ١) ٢٨٢

حسن بن علىّ بن محمّد بن علىّ بن موسى ابن جعفر عليهم السّلام (ج ٢) ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٨

حسن بن علىّ بن يقطين (ج ١) ٣٩، ١٩١

حسن بن علىّ الخزّاز (ج ١) ۵۴، ٢۵۴

حسن بن علىّ الخزرجىّ (ج ٢) ٢٩۶

حسن بن علىّ الزّيتونىّ (ج ١) ۵۵٨

حسن بن علىّ السّكرىّ (ج ١) ٢٨٢، ۵٢١

حسن بن علىّ العدوىّ (ج ١) ٢۴٢

حسن بن علىّ الممتّع (ج ١) ۵٧٣

حسن بن علیّ النخّاس (ج ۱) ۱۹۵

حسن بن علیّ الوشّاء (ج ۱) ۲۰، ۱۰۵ ۲۹۰، ۵۲۶، ۵۵۸، ۵۷۲، ۶۲۹، ۶۵۶، ۶۵۸ ۶۶۶، ۶۷۵، ۶۹۱

حسن بن عیسی الخرّاط (ج ۲) ۵۲۳

حسن بن الفضل (ج ۱) ۶۱۵

حسن بن القاسم الرّقام (ج ۱) ۴۴۴

حسن بن محبوب (ج ۱) ۳۲، ۴۰، ۵۰، ۸۸ ۸۹، ۶۵۵

حسن بن محمّد بن اسماعیل (ج ۱) ۶۲۸

حسن بن محمّد بن بشّار (ج ۱) ۱۹۴

حسن بن محمّد بن جمهور (ج ۱) ۳۰۱

حسن بن محمّد بن سعید (ج ۱) ۵۳۸

ص:۷۵۰

حسن بن محمّد بن سماعة (ج ۱) ۱۳۱

حسن بن محمّد بن عبد اللّه (ج ۱) ۴۱

حسن بن محمّد بن علیّ (ج ۱) ۳۱۳، ۳۶۱

حسن بن محمّد القطعیّ (ج ۱) ۱۹۵

حسن بن محمّد النّوفلیّ (ج ۱) ۳۱۳، ۳۱۴ ۳۱۵، ۳۵۸، ۳۶۱

حسن بن موسی الخشّاب (ج ۱) ۳۸، ۴۱، ۴۲ ۴۴، ۵۹، ۱۰۶، ۱۲۵

حسن بن موسی الوشّاء (ج ۲) ۵۶۴، ۵۶۵

حسن بن النصر (ج ۲) ۱۵۵

حسن بن یحیی العلویّ (ج ۲) ۳۱۶

حسین بن ابراهیم بن احمد المکتّب (ج ۱) ۲۴، ۱۴۳، ۱۷۶، ۲۴۲، ۲۸۶، ۳۸۸، ۴۵۸ ۵۶۷ (ج ۲) ۳، ۱۷۰، ۳۲۱، ۳۳۶، ۵۱۸ ۵۵۷، ۵۷۸، ۵۹۲، ۶۲۶، ۶۳۷، ۶۴۷، ۶۴۹ ۶۶۸

حسین بن ابراهیم بن ناتانه (ج ۱) ۲۴، ۸۰ ۱۷۶، ۵۶۷ (ج ۲) ۷۸، ۹۱، ۳۱۲، ۵۹۲ ۶۳۷، ۶۴۷

حسین بن ابی قتادة (ج ۲) ۵۷۶

حسین بن احمد (ج ۲) ۳۰۳

حسین بن احمد بن ادریس (ج ۱) ۶۳، ۸۹ ۲۳۹، ۲۷۰، ۵۶۰ (ج ۲) ۷۲، ۷۸، ۱۵۵ ۱۶۰، ۵۳۵

حسین بن احمد البیهقیّ (ج ۱) ۲۶، ۲۷ ۲۸، ۲۸۷ (ج ۲) ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸ ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹ ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۷۴، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۵۹، ۵۶۶ ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۶، ۵۸۷، ۶۰۱، ۶۱۶

حسین بن احمد المنقریّ (ج ۱) ۷۴

حسین بن احمد الرّازیّ (ج ۱) ۵۸۲

حسین بن اسماعیل (ج ۱) ۵۷۵

حسین بن بشّار (سماع) (ج ۱) ۲۳۷ (ج ۲) ۵۰۵، ۵۱۸

حسین بن بشیر (ج ۱) ۵۴

حسین بن الحسن (ج ۱) ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۷۰

حسین بن الحسن العلویّ (ج ۲) ۵۰۰

حسین بن الحسن بن ابان (ج ۱) ۶۲۹

حسین بن خالد الکوفیّ (ج ۱) ۲۳۸، ۲۷۱ ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۴، ۴۶۳، ۵۴۳ ۵۹۱، ۵۹۵، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۲، ۶۵۴ ۶۶۸ (ج ۲) ۷۳، ۷۵، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۱۳۹ ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۵۵۷

حسین بن زید بن علیّ علیه السّلام (ج ۱) ۹۷ (ج ۲) ۶۲۷

حسين بن سعيد (ج ۱) ۶۲۹

حسين بن عبد اللّه (ج ۱) ۲۶۰

ص:۷۵۱

حسين بن عبد اللّه بن بنان (ج ۲) ۶۸۴، ۶۸۶

حسين بن عبد اللّه بن سعيد (ج ۱) ۵۲۰

حسين بن عبيد اللّه (ج ۱) ۱۰۶، ۵۲۸

حسين بن علوان (ج ۱) ۱۲۳، ۵۱۸

حسين بن علىّ عليها السّلام (ج ۲) ۶۳۵

حسين بن علىّ الباقطائىّ (ج ۲) ۳۳۴

حسين بن علىّ النّعمان (ج ۲) ۷۲، ۶۳۷

حسين بن علىّ الدّيلمىّ (ج ۱) ۵۳۱

حسين بن علىّ العدوىّ (ج ۲) ۱۵۳

حسين بن علىّ النّاصرىّ (ج ۱) ۵۱۹

حسين بن عمر الأخبارىّ (ج ۲) ۵۸۷

حسين بن قاسم بن ايّوب (ج ۱) ۱۳۱

حسين بن القاسم الرّقّام (ج ۱) ۲۵۱

حسين بن قياما (ج ۲) ۵۰۵، ۵۰۶

حسين بن محمّد (ج ۱) ۵۳۶

حسين بن محمّد الأشنانىّ (ج ۱) ۲۵۵ ۲۸۵ (ج ۲) ۴

حسین بن محمّد الحرّانیّ (ج ۱) ۹۲، ۹۳

حسین بن محمّد بن سعید (ج ۲) ۷۰

حسین بن محمّد بن عامر (ج ۱) ۱۰۵ ۲۱۳، ۲۹۰، ۵۵۷، ۶۶۶ (ج ۲) ۱۴۸، ۶۴۰

حسین بن محمّد (صاحب الختم) (ج ۱) ۷۴

حسین بن المختار (ج ۱) ۵۷، ۵۸

حسین بن مهران (ج ۲) ۵۱۶، ۵۱۷

حسین بن نعیم الصحّاف (ج ۱) ۴۰

حسین بن یوسف (ج ۲) ۶۳۵

حسین مولی ابی عبد اللّه (ج ۱) ۴۴

حسین بن واقد (ج ۱) ۹۴

حسین بن یزید النّوفلیّ (ج ۱) ۱۱۰

حسین (یقطین) (ج ۱) ۱۹۱

حفص بن غیاث القاضیّ (ج ۱) ۷۴

حکم بن مسکین الثقفیّ (ج ۱) ۹۸

حلقیا (خضر) (ج ۱) ۵۰۷

حمّاد بن عیسی (ج ۱) ۹۷، ۴۳۵، ۴۳۶

حمدان (ج ۲) ۲۹۳

حمدان بن سلیمان النیسابوریّ (ج ۱) ۱۹۹ ۲۶۴، ۲۷۶، ۳۹۶، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۳۲، ۶۳۴ (ج ۲) ۱۴۲، ۶۴۴

حمدان بن المختار (ج ۱) ۵۷۳

حمدان الدّيوانىّ (ج ۱) ۵۳۳ (ج ۲) ۶۲۶

حمدويه بن علىّ بن ماهان (ج ۲) ۳۲۲

حمزة (ج ۲) ۶۱، ۶۹، ۱۰۶

حمزة بن جعفر الأرّجانىّ (ج ۲) ۵۲۴

حمزة بن حمران (ج ۲) ۶۳۸

حمزة بن عبد المطّلب (ج ۱) ۴۳۷

حمزة بن محمّد بن احمد بن العلوىّ (ج ۱) ۹۷، ۴۶۶، ۵۹۱، ۵۹۴، ۶۵۴ (ج ۲) ۲۷۹ ۳۶۳، ۵۰۵

ص:۷۵۲

حمزه كوفىّ (ج ۱) ۴۸۷

حمويه (ج ۱) ۷۰۳، ۷۰۴

حميد بن قحطبة (ج ۱) ۳۴، ۲۱۸، ۲۲۲ (ج ۲) ۳۰۳، ۳۰۵

حميد بن محمّد (ج ۱) ۵۲۵

حميدة (ج ۱) ۳۱، ۲۱۰

حميدة المصفّاة (ج ۱) ۲۷، ۷۷

حوّاء (ج ۱) ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۹، ۵۰۰، ۵۰۵ ۵۳۹، ۵۸۶، ۶۱۸

حيدر بن أيّوب (ج ۱) ۵۲، ۵۳

حيقوق النّبىّ عليه السّلام (ج ۱) ۳۳۵

خاقان (ج ۲) ۳۵۸

خالد (ج ۱) ۳۶۲

خديجه (ج ۱) ۲۳۳

خديجة بنت حمدان بن بسنده (ج ۲) ۲۹۲

خرزیّ ابو العبّاس (ج ۱) ۱۹۰

خزاعة (ج ۲) ۶۵۲

خزيمة بن ثابت (ج ۲) ۲۷۷

خضر عليه السّلام (ج ۱) ۱۰۰، ۱۳۰، ۵۰۷، ۶۶۲

خطلخ تاش (ج ۲) ۶۹۹

خطيب بغداديّ (ج ۱) ۵۱۳

خلف بن حمّاد (ج ۱) ۴۱، ۵۴

خلف كوفیّ (ج ۱) ۴۸۷

خليل المحلميّ (ج ۲) ۲۸۸

خيزران (ج ۱) ۷۷

دارم بن قبيصة النّهشليّ (ج ۲) ۱۳۳، ۱۳۴ ۱۳۵، ۲۹۰، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲

دانيال (ج ۱) ۳۶

داود عليه السّلام (ج ۱) ۱۶۷، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۸۹ ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۵۰۰، ۵۰۸، ۶۶۲ (ج ۲) ۱۴۴

داود البكریّ (ج ۲) ۶۵۷

داود بن ابراهيم بن اسحاق (ج ۱) ۳۳۱

داود بن رزين (ج ۲) ۵۳۱

داود بن زربیّ (ج ۱) ۴۱

داود بن سليمان (ج ۱) ۵۳۴، ۶۲۹

داود بن سليمان الغازىّ (ج ۱) ۴۶۶، ۵۷۲ (ج ۲) ۱۴۴

داود بن سليمان الفرّاء (ج ۱) ۲۵۵، ۲۸۵ (ج ۲) ۳۵، ۹۲

داود بن سليمان الجعفرىّ (ج ۲) ۵۵۳، ۶۲۹

داود بن عبد الجبّار (ج ۱) ۵۱۸

داود بن القاسم الجعفرىّ (ج ۱) ۱۲۶

داود بن كثير و هو داود الرقّىّ (ج ۱) ۴۲، ۴۳

داود بن محمّد النّهدىّ (ج ۱) ۶۲۶

درست (ج ۲) ۱۵۴

دعبل بن علىّ الخزاعىّ (ج ۱) ۲۲، ۵۲۵

ص:۷۵۳

(ج ۲) ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۶۱۶، ۶۴۹، ۶۵۱ ۶۵۲، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۹

ذو النّون (ج ۱) ۴۱۰

ذو الرّياستين (فضل بن سهل)

ذو القلمين (ج ۲) ۳۷۴

ذو القرنين (ج ۱) ۶۶۹

ذو الكفل (ج ۱) ۵۰۷

راحيل (ج ۱) ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۹۹

رأس الجالوت (ج ۱) ۳۱۷، ۳۳۲، ۳۳۳ ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹

رافع بن ليث (ج ۲) ۳۴۴

ربيع (ج ۱) ۱۹۰، ۱۹۱، ۶۱۵، ۶۱۶

ربيع بن سعد (ج ۱) ۱۳۰

ربيع بن عبد الرّحمن (ج ۱) ۲۲۵

رجاء بن أبی ضحّاک (ج ۲) ۳۳۰

رزين بن علیّ (ج ۱) ۳۱۸، ۳۱۷

ركن الدّولة (ج ۱) ۶۸۷

رومان (ج ۱) ۴۹۹

رياشیّ (ج ۲) ۲۸۰

ريّان بن شبيب (ج ۱) ۱۸۵، ۶۰۴، ۶۰۵ ۶۰۶ (ج ۲) ۵۸۳

ريّان بن الصّلت (ج ۱) ۲۳۳، ۴۶۸، ۵۸۸ ۶۱۰، ۶۷۲، ۶۷۳ (ج ۲) ۷۸، ۹۰، ۹۱ ۳۱۱، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۵۰۲، ۵۱۲

زاهريّة (ج ۱) ۵۴۲

زبير (ج ۱) ۴۳۲

زبير بن بكّار (ج ۲) ۵۴۳

زرارة بن أعين (ج ۱) ۱۰۵، ۱۰۶، ۶۴۶

زردهشت (ج ۱) ۳۱۳، ۳۳۹

زرقان المدائنیّ (ج ۲) ۵۳۳

زكريّا عليه السّلام (ج ۲) ۱۶۷، ۶۰۴

زكريّا بن آدم (ج ۱) ۴۲، ۵۲۸، ۶۹۰

زكريّا الواسطىّ (ج ۱) ۳۲

زمن (زيدان الكاتب)

زهرة (ج ۱) ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۵۵۲، ۵۵۵

زهير (ج ۱) ۹۵

زياد بن خثيمة (ج ۱) ۹۵

زياد بن علاقة (ج ۱) ۹۴

زياد بن مروان القندىّ (ج ۱) ۵۸، ۲۲۶

زيد (ج ۱) ۱۲۷، ۱۴۴

زيد النّار (زيد بن موسى عليه السّلام)

زيدان الكاتب (ج ۲) ۳۳۴

زيد بن حارثة بن شراحيل (ج ۱) ۴۱۳، ۴۱۶

زيد بن صوحان (ج ۱) ۵۱۵

زيد بن علىّ عليه السّلام (ج ۱) ۷۴، ۱۲۵، ۵۱۵ ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲

زيد بن محمّد البغدادىّ (ج ۱) ۵۳۳ (ج ۲) ۵۷۵

ص:۷۵۴

زيد بن محمّد بن زيد العلوىّ (ج ۲) ۷۰۵

زيد بن موسى عليه السّلام (ج ۱) ۲۱، ۵۱۶ (ج ۲) ۱۰۹، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۲ ۵۷۳

زينب بنت جحش (ج ۱) ۳۹۵، ۳۹۶

سابرىّ (ج ۲) ۵۵۷

ساره (ج ۱) ۵۰۶

سام بن نوح (ج ۱) ۵۰۰

سامری (ج ۱) ۱۱۰

سبط ابن جوزی (ج ۲) ۳۲۷

سخینة (ج ۱) ۱۵۵

سعد (ج ۱) ۶۹

سعد بن زکریّا بن آدم (ج ۱) ۵۰

سعد بن سعد (ج ۱) ۵۵۷، ۶۷۶ (ج ۲) ۶۶۰

سعد بن طریف (ج ۱) ۱۲۳

سعید بن عبد اللّه (ج ۱) ۳۱، ۳۹، ۴۳، ۵۰ ۵۲، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۷۹، ۸۹، ۹۷ ۹۸، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۲۵، ۲۳۴ ۲۵۴، ۲۷۶، ۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۳، ۵۲۴، ۵۳۰ ۵۳۴، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۲ ۵۷۴، ۶۲۰، ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۴ ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۷۴، ۶۷۹، ۶۸۱، ۶۸۵ ۶۹۰، ۶۹۱ (ج ۲) ۳، ۸۵، ۸۹، ۱۳۸ ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴، ۵۰۱، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۳ ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۵، ۵۵۱، ۵۵۲ ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۷۶، ۶۳۴، ۶۴۰

سعد بن عبد اللّه بن أبی خلف (ج ۱) ۹۷ (ج ۲) ۶۳۶، ۶۳۷

سعد بن عمران الأنصاریّ (ج ۱) ۶۳

سعد بن مالک (ج ۲) ۵۲۶

سعید بن أبی الجهم (ج ۱) ۵۹

سعید بن خیثم (ج ۱) ۵۱۹

سعید بن سعد (ج ۲) ۵۴۰

سعید بن سلیمان (ج ۱) ۵۵۸ (ج ۲) ۳۲۶

سعید بن محمّد بن نصر القطّان (ج ۱) ۷۵ ۸۶

سعید بن مسلمة (ج ۱) ۹۳

سفیان بن نزار (ج ۱) ۱۷۶

سفیان بن عیینة (ج ۱) ۶۷۵

سفیان الثّوریّ (ج ۱) ۱۶۳

سکن النوبیّة (ج ۱) ۳۰، ۳۱

سلطان العلماء آملیّ (ج ۲) ۱۰۰

سلمان الفارسیّ (ج ۱) ۹۱، ۹۷، ۱۲۶ (ج ۲) ۲۵، ۷۹، ۸۰، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۷۷، ۲۷۷

سلما بنت عمیس (ج ۲) ۸

سلمة بن الخطّاب (ج ۱) ۵۳۱

سلمة بن محرز (ج ۱) ۵۵

سلیمان بن داود علیهما السّلام (ج ۱) ۱۶۷، ۲۰۶

ص:۷۵۵

۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۹، ۴۲۰، ۵۰۰، ۵۴۴، ۵۴۵ ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۶۰۹ (ج ۱) ۸۷، ۱۴۴، ۱۴۵

سلیمان بن أبی جعفر (ج ۱) ۲۰۱

سلیمان بن احمد بن ایّوب اللّخمیّ (ج ۱) ۴۶۵

سلیمان بن حفص المروزیّ (ج ۱) ۱۴، ۲۵ ۴۹، ۲۰۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۶۸ ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶ ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳ ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶ (ج ۲) ۶۴۰، ۶۳۴

سلیمان بن محمّد القرشیّ (ج ۱) ۲۸۱

سلیمان بن مهران (ج ۱) ۴۳۷

سلیمان الجعفریّ (ج ۱) ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۱ ۲۹۲، ۵۳۰، ۵۳۶، ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۶۶، ۶۵۷ (ج ۲) ۱۴۶

سلیم بن قیس الهلالیّ (ج ۱) ۸۹، ۹۱، ۹۷

سماع (حسین بن بشّار)

سماک بن حرب (ج ۱) ۹۴

سماعة بن مهران (ج ۱) ۱۰۶

سمانة (ج ۱) ۳۱، ۷۸

سمکه (ج ۱) ۱۰۰

سندیّ بن شاهک (ج ۱) ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۹۰ ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰ ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۰۸

سوسن (ج ۱) ۷۸

سهل بن حنیف (ج ۲) ۲۷۷

سهل بن زیاد الآدمیّ (ج ۱) ۲۵، ۲۴۷ ۲۸۰، ۲۸۱، ۵۲۹، ۵۸۶، ۶۲۶، ۶۳۰، ۶۳۱ ۶۶۲ (ج ۲) ۳، ۷۲، ۱۵۶، ۵۶۴، ۶۴۲

سهل بن القاسم النوشجانیّ (ج ۲) ۱۶۹ ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۶

سیّاریّ (ج ۱) ۵۳۲

سیّد مرتضی (ج ۱) ۳۶۵

شبر (ج ۲) ۶

شبیر (ج ۲) ۷

شراحیل (ج ۱) ۴۱۴

شریح بن عبید (ج ۱) ۹۶

شعبیّ (ج ۱) ۹۱، ۹۲، ۹۳

شعیا (ج ۱) ۳۲۸

شعیب (ج ۱) ۵۰۷

شعیب بن عمرو (ج ۱) ۵۲۰

شمعون (ج ۱) ۶۶۹

شومان (ج ۱) ۴۹۹

شهربانویه (ج ۱) ۷۷

شیث علیه السّلام (ج ۱) ۵۰۰

شیخ طوسیّ (ج ۱) ۹۵، ۳۶۵

صاحب السّریر (ج ۲) ۳۴۳، ۳۴۴

ص:۷۵۶

صاحب الختم (حسین بن محمّد)

صاحب بن عبّاد (ج ۱) ۱۱

صالح علیه السّلام (ج ۱) ۵۰۷ (ج ۲) ۶۹

صالح بن أبی حمّاد (ج ۱) ۷۹ (ج ۲) ۵۵۴ ۵۵۶، ۵۶۴، ۵۷۳

صالح بن احمد (ج ۱) ۵۶۴

صالح بن راهویه (ج ۱) ۵۸۷

صالح بن سعید (ج ۲) ۳۳۷

صالح بن السّندی (ج ۱) ۵۴

صالح بن شعيب الفريابیّ (ج ۱) ۵۷۵

صالح بن عقبة (ج ۱) ۹۸ (ج ۲) ۶۴۷

صالح بن علیّ بن عطیّة (ج ۱) ۱۳۲

صبیح دیلمیّ (ج ۲) ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۲

صدقة بن أبی موسی (ج ۱) ۷۵

صدوق (ره) (ج ۱) ۷۵، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۵۲ ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۰، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۲

صعصعة بن صوحان (ج ۲) ۵۱۵

صفوان بن عمرو (ج ۱) ۹۶

صفوان بن یحیی (ج ۱) ۵۲، ۵۵، ۷۰، ۷۳ ۸۵، ۲۳۹، ۵۶۰، ۵۸۱ (ج ۲) ۵۰۵، ۵۴۷ ۵۴۸، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۹

صفوانیّ (عبد اللّه بن عبد الرّحمن)

صقر بن دلف (ج ۱) ۲۲۸ (ج ۲) ۶۴۷

صقر السّکریّ (ج ۱) ۶۵۹

صولیّ (محمّد بن یحیی)

ضباعة بنت زبیر بن عبد المطّلب (ج ۱) ۵۸۸

الضّبّی (احمد بن الحسین)

ضرار بن صرد الکوفیّ (ج ۲) ۱۰۰

طاهر بن أبی حمزة (ج ۲) ۱۴۷

طاهر بن الحسین (ج ۲) ۳۴۴

طلحة بن عبید اللّه (ج ۲) ۴۸

عاتكة (ج ۱) ۴۳۱

عاصم الكوفىّ (ج ۱) ۴۸۷

عامر بن عبد اللّه البيوردىّ (ج ۲) ۷۰۶

عبّاد بن سليمان (ج ۱) ۵۵۷

عبّاد بن يعقوب الأسدىّ (ج ۱) ۵۱۸

عبّادة بن الصّامت (ج ۲) ۲۷۷

عبّاس (ج ۱) ۶۵، ۶۹، ۷۳، ۱۶۱، ۱۶۵ ۱۸۰، ۵۱۶، ۵۲۴، ۶۸۳ (ج ۲) ۱۰۶، ۳۳۵

عبّاس بن أبى عمرو (ج ۱) ۷۵

عبّاس بن بكّار الضّبّى (ج ۱) ۲۸۲

عبّاس بن جعفر الأشعث (ج ۲) ۵۳۲

عبّاس بن عبد المطّلب (ج ۱) ۴۳۷ (ج ۲) ۹۵

عبّاس بن عبد اللّه البخارىّ (ج ۱) ۵۳۸

عبّاس بن محمّد بن القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر عليها السّلام (بسيار آمده است).

عبّاس بن معروف (ج ۱) ۵۵۷، ۵۸۱ (ج ۲)

ص:۷۵۷

عبّاس بن موسى عليه السّلام (ج ۱) ۶۸

عبّاس بن هلال (ج ۱) ۵۲۷ (ج ۲) ۱۵۱

عبّاس الخطيب (ج ۲) ۳۲۷

عبّاس النّخّاس الأسدیّ (ج ۱) ۴۹

عباية بن ربعی (ج ۱) ۱۲۴، ۶۷۸

عبد الجبّار بن سعید (ج ۲) ۳۲۶

عبد الحمید (ج ۱) ۸۷

عبد الرّحمن بن أبی حاتم (ج ۱) ۴۶۶، ۶۱۵

عبد الرّحمن بن أبی نجران (ج ۱) ۸۵، ۵۰۵ ۵۰۶، ۵۵۱، ۶۳۴

عبد الرّحمن بن اسحاق (ج ۲) ۶۳۷

عبد الرّحمن بن أسلم (ج ۲) ۷۳

عبد الرّحمن بن الحجّاج (ج ۱) ۵۴، ۷۰ ۷۳

عبد الرّحمن بن حمّاد (ج ۲) ۶۲۷

عبد الرّحمن بن سالم (ج ۱) ۸۰، ۸۵

عبد الرّحمن بن سلیط (ج ۱) ۱۳۰

عبد الرّحمن بن محمّد الحسینیّ (ج ۱) ۳۰۱

عبد السّلام بن صالح الهرویّ (ج ۱) ۲۲ ۱۳۰، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۷۱، ۲۹۱، ۳۸۸، ۴۱۸ ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۵۳۸، ۵۵۸، ۵۶۳ ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۳، ۶۳۴، ۶۹۳ (ج ۲) ۷۶ ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۱۲ ۳۱۶، ۵۵۰، ۵۵۳، ۵۷۲، ۵۸۴، ۵۹۲، ۵۹۴ ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۰۰، ۶۳۰، ۶۴۲، ۶۴۹، ۶۵۵

عبد الصّالح (ج ۱) ۵۵، ۸۳

عبد الصّمد بن بشیر (ج ۱) ۵۴

عبد الصّمد بن عبد الشّهید الأنصاریّ (ج ۱) ۶۶۰

عبد الصّمد بن عبید اللّه (ج ۲) ۵۰۱

عبد العزيز (ج ۱) ۴۴۵

عبد العزيز بن اسحاق بن جعفر (ج ۱) ۲۸۱

عبد العزيز بن مسلم (ج ۱) ۲۵۱، ۴۴۴، ۴۵۸

عبد العزيز بن المهتدیّ (ج ۱) ۲۷۰، ۵۶۰

عبد العزيز بن يحيى (ج ۱) ۵۲۰ (ج ۲) ۶۲۸

عبد العظيم بن عبد اللّه الحسنیّ (ج ۱) ۲۵ ۸۶، ۸۷، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۸۰، ۵۸۱، ۵۸۷ ۵۹۲، ۶۳۰، ۶۶۲ (ج ۲) ۳، ۷۸، ۸۰ ۸۵، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۴۲

عبد الغفّار بن الحكم (ج ۱) ۹۱، ۹۲

عبد اللّه افطح (ج ۲) ۵۳۳

عبد اللّه البزّاز النيسابوریّ (ج ۱) ۲۱۸

عبد اللّه بن ابراهيم (ج ۲) ۶۲۷

عبد اللّه بن ابراهيم الجعفریّ (ج ۱) ۴۴

عبد اللّه بن أبی الهذيل (ج ۱) ۱۰۲

عبد اللّه بن أبی الهذيل (ج ۱) ۱۰۲

ص:۷۵۸

عبد اللّه بن احمد (ج ۱) ۶۲۳

عبد اللّه بن احمد بن عامر الطّائیّ (ج ۱) ۴۹۶؛ (ج ۲) ۴، ۲۹۷

عبد اللّه بن بحر الشّيبانیّ (ج ۱) ۱۹۰؛ (ج ۲) ۳۰۱

عبد اللّه بن بكر السّهمیّ (ج ۱) ۹۵

عبد اللّه بن بكير (ج ۱) ۶۲۵

عبد اللّه بن تميم القرشىّ (ج ۱) ۲۰۱

عبد اللّه بن جبلة (ج ۱) ۸۷

عبد اللّه بن جعفر الحميرىّ (ج ۱) ۷۹، ۱۲۵ ۱۲۶، ۵۱۵، ۵۲۶، ۵۸۸، ۶۵۵؛ (ج ۲) ۳ ۷۲، ۵۴۰، ۵۴۶

عبد اللّه بن جعفر الطّيّار (ج ۱) ۸۹

عبد اللّه بن داود الأنصارىّ (ج ۲) ۵۷۵

عبد اللّه بن داهر الأحمرىّ (ج ۱) ۴۳۷

عبد اللّه بن زياد (ج ۱) ۶۰۳

عبد اللّه بن سنان (ج ۱) ۵۲۲

عبد اللّه بن سيابة (ج ۱) ۵۲۱

عبد اللّه بن صالح (ج ۱) ۱۴۴

عبد اللّه بن الصّلت القمّىّ (ج ۱) ۱۰۶

عبد اللّه بن عامر بن سعد (ج ۲) ۲۸۱، ۵۵۱

عبد اللّه بن عبد الرّحمن (صفوانىّ) (ج ۲) ۵۰۹، ۵۱۱

عبد اللّه بن عبّاس (ج ۱) ۹۰، ۱۲۳، ۱۲۴؛ (ج ۲) ۵۵، ۱۳۲، ۲۸۲

عبد اللّه بن عبد الرّحمن (ج ۱) ۶۰؛ (ج ۲) ۵۰۹، ۵۱۱

عبد اللّه بن الفضل (ج ۱) ۱۴۹

عبد اللّه بن القاسم (ج ۱) ۸۷

عبد اللّه بن مالک الخزاعىّ؛ (ج ۲) ۳۴۶

عبد اللّه بن محمّد بن جعفر بن محمّد عليهما السّلام (ج ۱) ۶۸، ۸۶- هو عبد اللّه بن محمّد الجعفرىّ-.

عبد اللّه بن محمّد بن عبد العزيز (ج ۱) ۶۳۵

عبد اللّه بن محمّد بن عبد الوهّاب (ج ۱) ۲۳۶، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۷؛ (ج ۲) ۱۴۳

عبد اللّه بن محمّد بن عيسى (ج ۱) ۴۰

عبد اللّه بن محمّد الحجّال (ج ۱) ۴۳، ۵۰ ۵۷، ۵۹، ۶۳

عبد اللّه بن محمّد الشّامىّ (ج ۱) ۴۴

عبد اللّه بن محمّد الصائغ (ج ۱) ۹۵، ۹۶

عبد اللّه بن محمّد الطّائىّ (ج ۱) ۵۳۳

عبد اللّه بن مرحوم (ج ۱) ۵۰

عبد اللّه بن مسعود (ج ۱) ۹۱، ۹۲، ۹۳ ۱۸۱، ۴۷۳

عبد اللّه بن مسكان (ج ۱) ۹۷

عبد اللّه بن مصعب (ج ۲) ۵۴۴

ص:۷۵۹

عبد اللّه حارث (ج ۱) ۵۱

عبد اللّه مأمون (ج ۱) ۳۵، ۳۶

عبد اللّه بن المغيرة (ج ۲) ۵۳۰، ۵۳۱

عبد اللّه نجاشىّ (ج ۱) ۵۱۳

عبد اللّه بن هارون (ج ۲) ۵۰۵

عبد اللّه الشّيبانىّ (ج ۲) ۳۵

عبد اللّه الورّاق (ج ۲) ۳۳۶

عبد المطّلب (ج ۱) ۳۰، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۴۳

عبد الملک بن عمیر (ج ۱) ۹۴

عبد الملک بن یزید الخراسانیّ (ج ۱) ۲۲۲

عبد الملک بن مروان (ج ۲) ۵۴۸

عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس (ج ۱) ۱۹۹، ۲۳۸، ۲۶۴، ۴۲۶، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۳۲ ۶۳۴، ۶۹۱، ۶۹۵ (ج ۲) ۱۴۱، ۱۹۹، ۲۶۰ ۲۶۱، ۲۷۹، ۲۸۰، ۵۴۷

عبد الوهّاب بن عیسی المروزیّ (ج ۱) ۲۸۲

عبید بن زرارة (ج ۱) ۶۲۵

عبید بن هلال (ج ۱) ۶۲۰

عبید اللّه بن عبد اللّه الدّهقان (ج ۱) ۶۲۵؛ (ج ۲) ۵۸۷

عبد اللّه بن عبد اللّه بن طاهر (ج ۲) ۳۳۰ ۳۳۱

عبید اللّه بن محمّد بن خالد (ج ۲) ۱۴۰

عبید اللّه بن محمّد السّلمیّ (ج ۱) ۷۵

عبید اللّه بن موسی (ج ۱) ۸۶، ۲۲۹، ۲۵۴ (ج ۲) ۷۸، ۸۰

عتاب بن اسید (ج ۱) ۳۴، ۱۹۸

عتاب بن محمّد الورامینیّ (ج ۱) ۹۲، ۹۳

عثمان (ج ۱) ۶۳۰

عثمان بن عفّان (ج ۲) ۲۳۴، ۲۸۱

عثمان بن عيسى (ج ۱) ۴۰، ۱۰۶، ۱۵۴ ۱۷۶

عثمان بن عيسى الرّواسىّ (ج ۱) ۲۲۷

عثمان بن القاسم (ج ۱) ۴۱

عروة بن الزّبير؛ (ج ۲) ۲۸۷

عزرائيل؛ (ج ۲) ۲۳

عزير (ج ۲) ۶۰، ۳۱۲

عقيل (ج ۲) ۹۵

علّان (علىّ بن محمّد)

علىّ بن ابراهيم القمّىّ (ج ۱) ۲۴، ۴۹، ۶۱ ۷۴، ۸۰، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۴۴ ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۰ ۲۱۳، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۵۶، ۲۷۶، ۲۸۶ ۳۸۸، ۴۱۸، ۵۴۳، ۵۵۸، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۸۰ ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۵، ۶۰۴، ۶۱۰، ۶۱۷، ۶۲۹ ۶۳۲، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۷؛ (ج ۲) ۷۳، ۷۸، ۸۹، ۹۱، ۱۳۷، ۱۳۹ ۱۵۶، ۱۵۹، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۱

ص:۷۶۰

۳۳۶، ۳۴۱، ۳۶۳، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۲، ۵۱۸ ۵۲۶، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۴۱، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰ ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۷۱، ۵۷۸، ۵۸۹، ۵۹۱ ۵۹۲، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۴ ۶۳۷، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۹، ۶۵۵، ۶۶۰

علىّ بن أبى حمزة (ج ۱) ۵۴، ۵۵، ۲۲۶؛ (ج ۲) ۵۱۶

علىّ بن أبى عبد اللّه الخوافىّ (ج ۲) ۶۱۵

علىّ بن أبى عمران (ج ۲) ۳۶۶، ۳۶۷

علىّ بن احمد بن أشيم (ج ۲) ۱۴۶

علىّ بن احمد بن عبد اللّه (ج ۱) ۵۶۲؛ (ج ۲) ۱۵۳، ۱۷۰، ۵۰۴

علىّ بن احمد بن علىّ البصرىّ (ج ۲) ۶۹۱

علیّ بن احمد بن محمّد الدّقّاق (ج ۱) ۲۵ ۱۱۰، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۵۴، ۲۷۰، ۲۸۱، ۲۹۳ ۴۵۸، ۵۳۳، ۵۱۹، ۶۳۰ (ج ۲) ۳، ۷۸، ۸۰ ۱۵۶، ۱۷۰، ۳۱۵، ۵۱۶، ۵۷۳، ۶۲۶، ۶۶۸

علیّ بن احمد العسکریّ (ج ۲) ۵۷۵

علیّ بن احمد النّسّابة (ج ۲) ۵۶۷

علیّ بن أسباط (ج ۱) ۴۴، ۵۶۳، ۵۷۴ ۶۲۶، ۶۶۷ (ج ۲) ۷۲، ۸۹، ۶۳۴

علیّ بن اسماعیل بن جعفر علیه السّلام (ج ۱) ۱۳۷ ۱۳۸، ۱۳۹

علیّ بن اسماعیل بن عیسی (ج ۱) ۵۵۷

علیّ بن بلال (ج ۲) ۳۰۱

علیّ بن ثابت الدّوالیبیّ (ج ۱) ۱۱۱

علیّ بن الجهم (ج ۱) ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۲ ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۵۵۵، ۶۲۷

علیّ بن الجعد (ج ۱) ۹۵

علیّ بن جعفر (ج ۱) ۱۴۳ (ج ۲) ۹۲

علیّ بن جعفر بن عمر (ج ۱) ۱۹۵

علیّ بن جعفر الکوفیّ (ج ۱) ۲۸۱

علیّ بن حرب الملائیّ (ج ۲) ۴۶۴

علیّ بن حسّان (ج ۲) ۶۶۷

علیّ بن الحسن بن شقیق (ج ۱) ۹۴

علیّ بن الحسن بن راشد (ج ۱) ۵۶۹

علیّ بن الحسن بن زید العلویّ (ج ۱) ۸۶

علیّ بن الحسن بن دینار العبدیّ (ج ۱) ۹۴

علیّ بن الحسن بن علیّ بن عمر (ج ۱) ۱۳۷

علیّ بن الحسن بن علیّ بن فضّال (ج ۱) ۲۵۲، ۲۶۱، ۴۴۰، ۴۲۹، ۴۳۸، ۵۵۹، ۵۲۷ ۵۳۶، ۵۷۳، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۶، ۶۰۳ ۶۱۱ (ج ۲) ۹۰، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱ ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۶۲۸، ۶۳۱، ۶۴۸

علیّ بن الحسن القهستانیّ (ج ۲) ۶۸۹

علیّ بن الحسن المیثمیّ (ج ۱) ۲۸۷

علیّ بن الحسین (کاتب بغاء کبیر) (ج ۲) ۵۸۷

ص:۷۶۱

علیّ بن الحسین بن شاذویه (ج ۱) ۸۷، ۴۶۸؛ (ج ۲) ۵۳۰

علیّ بن الحسین الخیّاط النیسابوریّ (ج ۱) ۶۳۴

علیّ بن الحسین السعدآبادیّ (ج ۱) ۴۱ ۵۸۱، ۵۹۲؛ (ج ۲) ۱۹۸

علیّ بن الحسین القاضیّ (ج ۱) ۵۱۹

علیّ بن الحسین العدل (ج ۱) ۷۷

علیّ بن الحکم (ج ۱) ۵۲، ۵۳، ۵۷ (ج ۲) ۵۴۵

علیّ الخزّاز (ج ۲) ۴۳

علیّ بن دعبل خزاعیّ (ج ۲) ۶۵۷

علیّ بن رباط (ج ۱) ۱۰۶، ۲۱۳

علیّ بن الرّیّان (ج ۱) ۶۲۵

علیّ بن سلیمان الرّازیّ (ج ۱) ۵۸۶

علیّ بن سماعة (ج ۱) ۱۰۶

علیّ بن سیف (ج ۱) ۲۴۱

علیّ بن عاصم بن صهیب الواسطیّ (ج ۱) ۱۱۱

علیّ بن عبّاس (ج ۲) ۱۷۰

علیّ بن عبد العزیز (ج ۱) ۴۶۵

علیّ بن عبد اللّه (ج ۱) ۲۳۷، ۵۳۴

علیّ بن عبد اللّه الإسکندرانیّ (ج ۱) ۵۳۷

علیّ بن عبد اللّه الورّاق (ج ۱) ۲۴، ۵۵، ۱۲۳ ۱۷۰، ۱۷۶، ۲۲۵، ۳۱۶، ۳۸۸، ۴۵۸، ۵۶۷ ۵۷۲، ۶۳۴، ۶۶۲؛ (ج ۲) ۵۲۳، ۵۲۸، ۵۳۶ ۵۵۷، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۹۲، ۶۲۶، ۶۳۷، ۶۴۷ ۶۴۹، ۶۶۸

علیّ بن عبید اللّه الهاشمیّ (ج ۱) ۵۰

علیّ بن عمران (ج ۲) ۳۳۸

علیّ بن عمرو (ج ۲) ۳۰۱

علیّ بن عیسی (ج ۱) ۵۲۵، ۵۶۲؛ (ج ۲) ۱۷۰

علیّ بن عیسی بن ماهان (ج ۲) ۳۴۲، ۳۴۴

علیّ بن الفضل البغدادیّ (ج ۱) ۱۰۷

علیّ بن القاسم (ج ۱) ۵۶

علیّ بن القاسم العریضیّ (ج ۱) ۵۲، ۷۳

علیّ بن محمّد (ج ۱) ۴۶۶، ۵۳۰، ۵۶۳

علیّ بن محمّد (علّان) (ج ۱) ۲۵۱، ۲۹۳

علیّ بن محمّد بن الجهم (ج ۱) ۱۴

علیّ بن محمّد بن سلیمان النّوفلیّ (ج ۱) ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۷۱

علیّ بن محمّد بن سیّار (ج ۱) ۲۷۸، ۵۴۷ ۵۵۱، ۵۷۴، ۵۸۰، ۵۹۰، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۷ ۶۶۷

علیّ بن محمّد بن شجاع (ج ۱) ۵۲۵

علیّ بن محمّد بن عمران (ج ۱) ۴۶۲

علیّ بن محمّد بن عنبسة (ج ۲) ۱۲۴، ۱۲۶ ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۹۰، ۲۹۱

علیّ بن محمّد بن قتیبة النیسابوریّ (ج ۱) ۱۹۹، ۲۷۶، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۹۱

ص:۷۶۲

۶۹۵؛ (ج ۲) ۱۴۲، ۱۹۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۵۴۷

علیّ بن محمّد بن ماجیلویه (ج ۲) ۵۰۴

علیّ بن محمّد بن مروان؛ (ج ۲) ۶۴۴

علیّ بن محمّد بن مهرویه (ج ۱) ۶۱۵؛ (ج ۲) ۵، ۳۵، ۹۲، ۱۴۳

علیّ بن محمّد الحضینیّ (ج ۲) ۶۴۴

علیّ بن محمّد العسکریّ (ج ۲) ۶۴۲

علیّ بن محمّد العلویّ (ج ۲) ۱۳۹

علیّ بن محمّد القاسانیّ (ج ۱) ۵۶۶

علیّ بن محمّد النّوفلیّ (ج ۲) ۵۴۳

علیّ بن معبد (ج ۱) ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۸۶، ۲۸۸ ۴۶۳، ۵۴۳، ۵۹۱، ۵۹۵، ۶۱۷، ۶۳۲، ۶۵۴ ۶۶۸؛ (ج ۲) ۷۳، ۷۴، ۸۹، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۵۶

علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام کثیر

علیّ بن موسی بن جعفر الکمندانیّ (ج ۱) ۵۳۳، ۵۶۰، ۶۷۰

علیّ بن مهرویه القزوینیّ (ج ۱) ۲۵۵، ۲۵۸ ۲۸۷، ۵۷۲

علیّ بن مهزیار (ج ۱) ۵۵۷ (ج ۲) ۶۴۴

علیّ بن میثم (ج ۱) ۲۷، ۳۱، ۳۷

علیّ بن میسّر (ج ۱) ۶۲۷

علیّ بن النّعمان (ج ۲) ۷۲

علیّ بن هارون الحمیریّ (ج ۲) ۳۱۹

علیّ بن هبة اللّه الورّاق (ج ۲) ۶۳۷

علیّ بن یعقوب (ج ۱) ۱۷۳

علیّ بن یقطین (ج ۱) ۳۹، ۴۰، ۱۴۴، ۱۵۵ ۱۹۱

عمّار بن مروان (ج ۲) ۶۴۶

عمّار بن یاسر (ج ۲) ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۰ ۲۷۷

عمران (ج ۱) ۳۶۳

عمران بن موسی (ج ۱) ۲۵۱، ۴۴۴ (ج ۲) ۶۳۷

عمران الصّابیّ (ج ۱) ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲ ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۴ ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۲

عمر بن أبی سلمه (ج ۱) ۹۰

عمر بن اذینه (ج ۱) ۸۹؛ (ج ۲) ۶۴۶

عمر بن ثابت (ج ۱) ۵۱۸

عمر بن الخطّاب (ج ۱) ۹۸، ۱۶۴، ۶۳۰

عمر بن سعد (ج ۱) ۶۰۳

عمر بن المعروف (ج ۲) ۱۵۸

عمر بن واقد (ج ۱) ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱

عمرو (ج ۱) ۳۴۶، ۴۱۹

عمرو البکائیّ (ج ۱) ۹۶

عمرو بن خالد (ج ۱) ۱۲۳، ۵۱۸، ۵۲۱

عمرو بن العاص (ج ۲) ۲۷۶

عمرو بن عبید البصریّ (ج ۱) ۵۸۱، ۵۸۵

ص:۷۶۳

عمرو بن محمّد الأنصاریّ (ج ۱) ۳۱۳، ۳۶۱

عون بن محمّد الکندیّ (ج ۱) ۲۷؛ (ج ۲) ۱۶۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۳۱، ۳۷۵، ۵۴۵ ۵۸۶

عیسی بن جعفر (ج ۱) ۱۷۲، ۱۷۳؛ (ج ۲) ۵۴۷

عیسی بن مریم علیهما السّلام (ج ۱) ۸۴، ۹۸، ۱۰۵ ۱۲۵، ۱۶۸، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲ ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲ ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰ ۴۴۲، ۴۴۳، ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۳۱، ۶۲۲؛ (ج ۲) ۴۹، ۸۸، ۱۰۹، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱ ۵۵۸، ۶۴۱

عیسی بن مهران؛ (ج ۲) ۱۲۳

عیسی الجلودیّ (جلودیّ)

غزوان الضبّیّ (ج ۲) ۶۳۷

غیاث بن ابراهیم (ج ۱) ۹۷، ۱۰۷

فارقليطا (ج ۱) ۳۲۸

فاطمة عليها السّلام (ج ۱) ۵۳، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۸۸ ۸۹، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۲۱، ۲۳۳، ۳۱۷ ۳۹۶، ۴۴۰، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲ ۴۶۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۸، ۴۹۵، ۶۱۸، ۶۲۶ ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۶۴؛ (ج ۲) ۵، ۷، ۸ ۱۰، ۲۵، ۴۴، ۴۵، ۶۴، ۶۵، ۹۶، ۱۰۹ ۱۱۲، ۱۳۲، ۲۸۹، ۵۶۵، ۶۱۲

فاطمة بنت أسد (ج ۱) ۷۷

فاطمة بنت علیّ بن موسی بن جعفر علیهم السّلام؛ (ج ۲) ۱۲۷

فاطمة بنت موسی بن جعفر علیهم السّلام (ج ۱) ۲۲؛ (ج ۲) ۶۶۰

فتح بن یزید الجرجانیّ (ج ۱) ۲۵۶، ۲۷۰ ۵۲۵

فرات بن ابراهیم الکوفیّ (ج ۱) ۵۳۸ (ج ۲) ۷۰

فرعون (ج ۱) ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۲۱، ۴۹۵ ۵۱۱، ۵۱۲ (ج ۲) ۱۴۲، ۱۴۳

فضل بن الرّبیع (ج ۱) ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۷۷، ۱۸۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۳۶۰

فضل بن أبی سهل نوبختیّ (ج ۲) ۳۳۱

فضل بن سلیمان الکوفیّ (ج ۱) ۲۳۸

فضل بن سهل (ذو الرّیاستین) (ج ۱) ۳۱۳ ۳۱۴، ۳۱۷؛ (ج ۲) ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۰ ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴ ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۲، ۳۷۵، ۵۰۳، ۵۸۱، ۵۸۳ ۵۸۶

فضل بن شاذان (ج ۱) ۲۳۸، ۴۲۶، ۴۹۱ ۶۷۷، ۶۸۱، ۶۹۱، ۶۹۵ (ج ۲) ۱۹۹، ۲۶۰

ص:۷۶۴

۲۶۱، ۲۷۹، ۲۸۰، ۵۴۷

فضل بن الصقر العبدیّ (ج ۱) ۱۲۴

فضل بن عبد الجبّار المروزیّ (ج ۱) ۹۴

فضل بن كثير (ج ٢) ٧٨

فضل بن يحيى البرمكىّ (ج ١) ٢١۶

فضيل بن عياض (ج ١) ١۶٣

فضيل بن يسار (ج ١) ۵٢٢، ۵٢٣

فضيل بن أبى صالح (ج ١) ١٧٢، ١٧۴

فيض بن مالک المدائنىّ؛ (ج ٢) ۵٣٣

قائم عليه السّلام (ج ١) ٢٢، ٧٩، ٨٨، ٨٩، ١٠٩ ١١٠، ١٢۴، ١٢۵، ١٣٠، ١٣١، ۵۵٨، ۵۵٩ ۶٠۵

قابيل (ج ١) ۵٠١، ۵٠٨، ۵١١

قارون (ج ١) ۵٠۶، ۵١٢

قاسم بن موسى عليه السّلام (ج ١) ٧٣

قاسم بن أيّوب العلوىّ (ج ١) ٣٠٢

قاسم بن اسماعيل (أبو ذكوان)

قاسم بن الرّبيع؛ (ج ٢) ١٧٠

قاسم بن عبد (ج ١) ٩١، ٩٣

قاسم بن العلاء (ج ١) ۴۵٨

قاسم بن محمّد البرمكىّ (ج ١) ٣٨٨

قاسم بن محمّد بن أبى بكر (ج ١) ٧٧

قاسم بن محمّد بن حمّاد (ج ١) ٩٧

قاسم بن العبّاس العلوىّ؛ (ج ٢) ١٢۶

قاسم بن محمّد بن علیّ بن ابراهیم (ج ۱) ۵۸۷

قاسم بن محمّد بن علیّ (ج ۱) ۴۴۴

قاسم بن مسلم (ج ۱) ۲۵۱، ۴۴۴، ۴۵۸

قاسم بن یحیی (ج ۱) ۵۶۸

قاسم المؤتمن (ج ۱) ۱۳۲، ۱۸۵ (ج ۲) ۱۶۲

قبیصة؛ (ج ۲) ۶۳۴

قعنب بن یحیی (ج ۱) ۱۷۴، ۱۷۵

قنبر بن علیّ بن شاذان (ج ۲) ۲۷۹

کسائیّ کوفیّ (ج ۱) ۴۸۷

کاتب بغاء کبیر (علیّ بن الحسین)

لوط علیه السّلام (ج ۱) ۵۰۰، ۵۰۸

مالک السّلولیّ (ج ۱) ۸۷

مبرّد (محمّد بن یزید)

متوکّل (ج ۲) ۵۶۹

مثنّی النّخعیّ (ج ۱) ۱۲۵

مجالد (ج ۱) ۹۲

محبّ الدّین طبریّ؛ (ج ۲) ۱۰۰

محمّد صلّی اللّه علیه و اله (ج ۱) ۱۱، ۶۱، ۶۲، ۱۰۸ ۱۸۱، ۱۸۵، ۵۴۱ (زیاد ذکر او علیه السّلام آمده) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق الطّالقانیّ (ج ۱) ۳۴، ۷۵، ۸۶، ۱۰۸، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۳ ۱۷۱، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۴۲، ۴۳۸، ۴۴۴، ۵۳۶ ۵۵۹، ۵۷۳، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۵، ۶۶۱؛ (ج ۲)

۹۰، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۲ ۶۲۸، ۶۳۱، ۶۴۸

محمّد بن ابراهیم بن اسحاق الفارسیّ (ج ۱) ۲۸۱

محمّد بن ابراهیم بن اسحاق المکتّب (ج ۱) ۲۹۱، ۵۹۳، ۵۹۶، ۶۰۳، ۶۱۱

محمّد بن ابراهیم بن اسحاق المؤدّب هو المکتّب.

محمّد بن أبی زیاد الجدّیّ (ج ۱) ۳۰۲

محمّد بن ابراهیم بن سمجور (ج ۲) ۲۹۳

محمّد بن ابراهیم بن محمّد الفزاریّ (ج ۲) ۳۰۱

محمّد بن ابراهیم بن طباطبا (ج ۲) ۵۰۲

محمّد بن أبی الصّهبان (ج ۱) ۶۳، ۷۰

محمّد بن أبی عبد اللّه الکوفیّ (ج ۱) ۲۵ ۱۱۰، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۷۰، ۲۸۰، ۵۳۳ ۵۷۴، ۵۸۶، ۶۳۰، ۶۶۲ (ج ۲) ۳، ۱۷۰، ۳۱۵، ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۶۴، ۵۷۳، ۶۲۶

محمّد بن أبی عبد اللّه الهرویّ (ج ۲) ۶۹۴

محمّد بن أبی عمیر (زیاد بن عیسی) (ج ۱) ۸۹، ۱۰۷، ۱۰۸

محمّد بن أبی الفضل السّلیطیّ؛ (ج ۲) ۷۰۳

محمّد بن أبی القاسم (ج ۱) ۳۴، ۵۴، ۲۶۵ ۵۳۰؛ (ج ۲) ۱۷۰، ۵۴۹، ۶۸۹

محمّد بن أبی یعقوب (ج ۲) ۱۵۳، ۵۰۷

محمّد بن أثرم (ج ۲) ۵۰۱

محمّد بن احمد بن ابراهیم المعاذیّ (ج ۱) ۲۵۲، ۵۹۶ (ج ۲) ۶۲۸

محمّد بن احمد بن أبی قتادة (ج ۱) ۵۸۸

محمّد بن احمد بن ادریس (ج ۲) ۵۰۳

محمّد بن احمد بن اسحاق (ج ۲) ۲۹۲

محمّد بن احمد بن اسماعیل (ج ۲) ۶۹۷ ۷۰۱، ۷۰۲

محمّد بن احمد بن الحسین البغدادیّ (ج ۲) ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵ ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱

محمّد بن احمد بن زیاد العلویّ (ج ۲) ۷۰۵

محمّد بن احمد بن علیّ (ج ۱) ۵۳۸

محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران (ج ۱) ۴۴، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۶۰، ۵۶۷، ۵۷۰، ۵۷۴ ۵۸۷، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۷۶، ۶۸۰، (ج ۲) ۱۵۸

محمّد بن احمد السّنانیّ (ج ۱) ۲۳۵، ۲۴۷ ۲۸۰، ۵۸۶ (ج ۲) ۳، ۱۷۰، ۵۱۹، ۶۴۲ ۶۴۵، ۵۲۶، ۵۶۴، ۶۲۸، ۶۶۸، ۶۹۷

محمّد بن احمد المدائنیّ (ج ۲) ۷۸

محمّد بن اسحاق بن عمّار (ج ۲) ۵۱۶

ص:۷۶۶

محمّد بن اسحاق الکوفیّ (ج ۲) ۵۳۹

محمّد بن اسماعیل (ج ۲) ۱۷۰

محمّد بن آدم (ج ۲) ۵۳۳

محمّد بن أسلم (ج ۲) ۶۳۵

محمّد بن اسماعیل البرمکیّ (ج ۱) ۲۳۵ ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۷۰؛ (ج ۲) ۳۱۵، ۶۶۸

محمّد بن اسماعیل بن بزیع (ج ۱) ۵۶۶ ۶۵۷، ۶۸۰، ۶۸۱؛ (ج ۲) ۶۴۷

محمّد بن اسماعيل بن جعفر بن محمّد- ابن علىّ بن الحسين بن علىّ بن أبى- طالب عليهم السّلام (ج ١) ١۴٣

محمّد بن اسماعيل بن الفضل (ج ١) ٣٨

محمّد بن الأصبغ (ج ١) ٣٨، ۴١

محمّد بن بكران النقّاش (ج ١) ٢۶١، ٥٨٣ ٥٩٥، ٥٩۶، ۶٠٣؛ (ج ٢) ۶٢٨

محمّد بن جعفر- محمّد بن أبى عبد اللّه جعفر بن محمّد الصّادق عليهما السّلام

محمّد بن جعفر الأسدىّ؛ (ج ٢) ١٥۶، ٢٩٨ ۶۴٢

محمّد بن جعفر الأسلمىّ (ج ١) ۶٣

محمّد بن جعفر بن بطة (ج ١) ٥۶۶؛ (ج ٢) ٥٢٨، ٥٢٩، ۶۴٣

محمّد بن جعفر بن محمّد عليهما السّلام (ج ١) ٨٧ ١۴٣، ٢١٠، ٣١٧، ٣٥٨، ٣۶٧، ۴١۶، ۶٧٥ (ج ٢) ٣١۶، ٣٣٠، ٥٠٠

محمّد بن جعفر بن مسرور (ج ١) ۶۶۶

محمّد بن جعفر بن المظفّر العلوىّ (ج ١) ٥۶

محمّد بن جعفر بن محمّد البندار (ج ١) ٢۶۴، ٢٧٠

محمّد بن جعفر الكوفىّ (ج ١) ٢۴٢

محمّد بن جمهور (ج ١) ٢٢٥، ٢٢٧

محمّد بن الحارث الأنصارىّ (ج ١) ۶٣

محمّد بن حامد (ج ١) ٥٢٨

محمّد بن حبيب الضّبّى (ج ٢) ۶١٨

محمّد بن الحسن بن احمد بن الوليد (ج ١) ٣٩، ۴٠، ۴٢، ۴٣، ۴۴، ٥١، ٥٧، ٥٩، ٧٩ ١٢۶، ١٩١، ٢٢٥، ٢٢۶، ٢٣٣، ٢٩٣، ٣٠٢ ۴۶٥، ٥٢٢، ٥٣٠، ٥٨١، ۶٢٢، ۶٢٣، ۶٢۶ ۶٢٧، ۶٢٨، ۶٢٩، ۶٥٣، ۶٥٧، ۶٥٨، ۶۶٧ ۶٧۶، ۶٨١، ۶٨٥، ۶٩٠ (ج ٢) ٣، ٧٢، ٧۴ ١٥٥، ١٥٨، ٥١۴، ٥٣٢، ٥٣٨، ٥۴٥، ٥٣١ ۶٣۴، ۶٣۶، ۶۴٣، ۶۴٥، ۶۶٧

محمّد بن الحسن بن شمّون (ج ۱) ۵۲۲

محمّد بن الحسن الصفّار (ج ۱) ۳۹، ۴۰، ۴۲ ۴۳، ۵۱، ۵۷، ۵۹، ۱۰۶، ۲۳۳، ۴۶۵، ۵۲۲ ۵۸۱، ۶۲۷، ۶۵۷، ۶۷۶ (ج ۲) ۷۴، ۱۵۵ ۱۵۸، ۵۱۴، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۲، ۵۳۸، ۶۳۱

ص:۷۶۷

۶۳۴، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۶۷

محمّد بن الحسن المدنیّ (ج ۱) ۱۴۹

محمّد بن الحسن الکرخیّ (ج ۲) ۳۲۳ ۶۵۹

محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب الزیّات (ج ۱) ۵۱، ۸۱، ۹۸، ۱۰۵، ۲۳۴، ۵۱۸ ۵۷۴، ۵۸۶؛ (ج ۲) ۸۹، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۳۲ ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۴۶، ۶۴۷

محمّد بن الحسین البغدادیّ (ج ۲) ۷۰

محمّد بن الحسین الصّولیّ (ج ۲) ۲۹۸

محمّد بن الحسین السّرویّ (ج ۱) ۸۵، ۸۷

محمّد بن حفص؛ (ج ۲) ۵۲۴، ۵۲۵

محمّد بن حنفیّة (ج ۲) ۱۲۶، ۱۲۷

محمّد بن خالد البرقیّ (ج ۱) ۳۴، ۴۹، ۵۷۳

محمّد بن خالد بن الحسن المطوّعیّ (ج ۱) ۴۶۴

محمّد بن خلف الطّاطریّ (ج ۱) ۵۴؛ (ج ۲) ۵۱۹، ۶۰۲

محمد بن خلیلان (ج ۱) ۳۴، ۱۹۸

محمّد بن ذکوان (ج ۲) ۵۱۸

محمّد بن رافع (ج ۲) ۲۹۶

محمّد بن زبيدة (ج ۱) ۳۵، ۱۳۲، ۱۳۳؛ (ج ۲) ۵۰۵

محمّد بن زكريّا البصرىّ (ج ۱) ۲۸۲، ۴۵۸ ۵۲۱ (ج ۲) ۳۲۴، ۶۲۸

محمّد بن زياد الأزدىّ (ج ۱) ۱۲۵

محمّد بن زياد الفقيه الخورىّ (ج ۱) ۲۸۴

محمّد بن زياد القلزمىّ (ج ۱) ۳۰۲

محمّد بن زيد بن علىّ (ج ۱) ۵۲، ۵۳

محمّد بن سابق (ج ۱) ۴۵۸، ۴۶۲

محمّد بن سعيد (ج ۱) ۹۵، ۹۶

محمّد بن سعيد بن محمّد (ج ۱) ۷۵

محمّد بن سليمان (ج ۱) ۱۷۳ (ج ۲) ۵۰۱، ۵۰۲، ۶۳۴، ۶۳۵

محمّد بن سنان (ج ۱) ۴۳، ۵۷، ۶۱، ۲۶۰، ۶۵۱؛ (ج ۲) ۱۷۰، ۱۹۸، ۵۷۶، ۵۷۸، ۶۴۶

محمّد بن سهل (ج ۱) ۶۹۰

محمّد بن شاذان (ج ۱) ۶۷۷، ۶۸۱ (ج ۲) ۱۹۹، ۲۶۰، ۲۸۰

محمد بن صدقة العنبرىّ (ج ۱) ۲۱۰

محمّد بن صقر الغسّانىّ (ج ۲) ۳۲۳

محمّد بن ظهير؛ (ج ۲) ۷۰

محمّد بن عبد الجبّار (ج ۱) ۱۲۵، ۲۳۹

محمّد بن عبد الرّحمن (ج ۲) ۵۲۸

محمّد بن عبد الرّحيم (ج ۱) ۷۵

محمّد بن عبد اللّه البصریّ (ج ۱) ۱۲۴

محمّد بن عبد اللّه بن احمد (ج ۱) ۴۹۶

ص:۷۶۸

محمّد بن عبد اللّه بن جعفر (ج ۱) ۸۷، ۲۸۸ ۴۶۸، ۵۱۸؛ (ج ۲) ۹۰، ۵۳۰

محمّد بن عبد اللّه بن سوّار (ج ۱) ۹۲

محمّد بن عبد اللّه بن طاهر (ج ۱) ۴۶۶

محمّد بن عبد اللّه بن نجیح (ج ۱) ۲۸۲

محمّد بن عبد اللّه الحکمیّ (ج ۲) ۶۹۲

محمّد بن عبد اللّه الخراسانیّ (ج ۱) ۲۶۵

محمّد بن عبد اللّه العلویّ (ج ۲) ۱۲۲

محمّد بن عبد اللّه المسمعیّ (ج ۱) ۶۸۵ ۶۹۰

محمّد بن عبد اللّه النیسابوریّ (ج ۲) ۴ ۲۹۷

محمّد بن عبد اللّه الهاشمیّ (أفطس) (ج ۲) ۵۴۱

محمّد بن عبدوس الحرّانیّ (ج ۱) ۹۱

محمّد بن عبید اللّه (ج ۱) ۲۶۰

محمّد بن عبید اللّه بن بابویه (ج ۲) ۲۹۸

محمّد بن عبیدة (ج ۱) ۲۴۱

محمّد بن عرفة (ج ۱) ۲۳۶، ۶۶۶ (ج ۲) ۳۱۵، ۳۳۷

محمّد بن علیّ بن بشّار (ج ۱) ۵۲۸

محمّد بن علیّ بن حاتم (ج ۱) ۱۹۰

محمّد بن علیّ بن الشّاه (ج ۱) ۴۵۸ (ج ۲) ۴، ۲۹۷

محمّد بن علیّ بن عبد الصّمد الکوفیّ (ج ۱) ۳۴، ۵۴، ۱۱۱

محمّد بن علیّ بن محبوب (ج ۱) ۵۶۶ (ج ۲) ۶۴۳

محمّد بن علیّ بن محمّد بن قتیبة (ج ۱) ۴۲۶

محمّد بن علیّ بن موسی الجواد علیهم السّلام (ج ۱) ۷۷، ۱۱۱، ۱۲۶، ۶۲۱، (ج ۲) ۷۵

محمّد بن علیّ بن هاشم (ج ۱) ۵۶۲

محمّد بن علیّ الخراسانیّ (ج ۱) ۲۷۰

محمّد بن علیّ الکوفیّ (ج ۱) ۲۶۵، ۲۷۰ (ج ۲) ۸۵، ۹۱، ۱۷۰، ۵۴۹

محمّد بن علیّ ماجیلویه (ج ۱) ۲۴، ۳۴، ۴۴، ۵۳، ۸۰، ۱۰۶، ۱۷۶، ۱۸۶، ۲۵۶، ۲۶۵، ۲۶۹، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۶۲، ۶۰۴، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۶۸؛ (ج ۲) ۷۳، ۹۱، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۰، ۵۳۴، ۵۴۹، ۵۵۰ ۵۷۱، ۵۸۳، ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۴۶، ۶۴۷

محمّد بن عمران (ج ۱) ۸۵، ۱۰۶

محمّد بن عمر بن منصور البلخیّ (ج ۱) ۴۶۴

محمّد بن عمر البغدادیّ (ج ۱) ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۷، ۵۷۳ (ج ۲) ۱۱۲، ۵۷۵

ص:۷۶۹

محمّد بن عمر الجعابیّ (ج ۲) ۹۳، ۹۶ ۱۲۲، ۱۲۳

محمّد بن عمر النّوقانیّ (ج ۲) ۶۸۵

محمّد بن عمرو بن علیّ البصریّ (ج ۱) ۲۸۷ (ج ۲) ۵۷۵

محمّد بن عمرو الکاتب (ج ۱) ۳۰۲

محمّد بن عیسی بن عبید الیقطینیّ مولی (ج ۱) ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۱۰۵، ۱۴۳، ۱۹۴، ۲۱۳، ۲۳۶، ۲۹۴، ۵۲۴، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۶۷۶، ۵۸۷، ۶۶۶؛ (ج ۲) ۷۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۴۵، ۵۴۸، ۶۳۴

محمّد بن الفضل (ج ۱) ۵۵۷

محمّد بن الفضل بن محمّد؛ (ج ۲) ۲۹۶

محمّد بن الفضل النحویّ (ج ۱) ۱۱۱

محمّد بن الفضیل ۵۱، ۶۵۷ (ج ۲) ۵۳۶ ۵۴۶، ۵۴۹، ۶۳۷

محمّد بن الفضیل الصّیرفیّ (ج ۱) ۱۰۵

محمّد بن القاسم الأسترآبادیّ المفسّر الجرجانیّ (ج ۱) ۲۷۸، ۵۲۶، ۵۴۷، ۵۶۱، ۵۶۹، ۵۷۴ ۵۸۰، ۵۹۰، ۶۰۱، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۷، ۶۲۸ ۶۴۵، ۶۶۷ (ج ۲) ۷۷

محمّد بن القاسم بن ابراهیم بن محمّد بن عبد اللّه بن القاسم بن محمّد بن أبی بکر (ج ۱) ۵۳۸

محمّد بن القاسم بن عبّاس؛ (ج ۲) ۱۳۳

محمّد بن قتیبة (ج ۱) ۲۳۸، ۲۶۴

محمّد بن مالک (ج ۱) ۸۵

محمّد بن محمّد بن اسحاق (ج ۱) ۲۲۲

محمّد بن محمّد بن جمهور (ج ۱) ۴۶۴

محمّد بن محمّد بن عصام الکلینیّ (ج ۱) ۲۴۱، ۲۵۰، ۴۵۸

محمّد بن محمود (ج ۱) ۱۵۹

محمّد بن مسعود العیّاشیّ (ج ۱) ۵۲۵

محمّد بن معروف (ج ۲) ۱۵۸

محمّد المعروف بالأمين (ج ۱) ۳۵

محمّد بن معقل (ج ۱) ۱۲۴، ۴۶۶

محمّد بن موسى البرقىّ (ج ۱) ۵۶۲ (ج ۲) ۱۷۰

محمّد بن موسى بن المتوكّل (ج ۱) ۲۴، ۴۰ ۵۴، ۸۰، ۱۷۶، ۲۲۸، ۲۳۳، ۵۱۵، ۵۸۱ ۵۹۲، ۶۱۰، ۶۲۶، ۶۷۷ (ج ۲) ۷۴، ۱۹۸ ۳۹۸، ۳۰۵، ۵۴۰، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۷۱، ۵۹۲ ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۷، ۶۶۰

محمّد بن الوليد (ج ۱) ۵۲۷ (ج ۲) ۱۵۱ ۵۳۸

محمّد بن موسى بن النّصر (ج ۲) ۱۶۷

ص:۷۷۰

۲۸۶، ۵۷۶، ۵۸۷

محمّد بن نصير (ج ۲) ۳۰۸

محمّد بن هارون (ج ۱) ۲۲۹، ۲۵۴؛ (ج ۲) ۷۸، ۸۰

محمّد بن همام (ج ۱) ۱۰۸، ۱۲۵

محمّد بن الهيثم (ج ۱) ۵۵۷

محمّد بن يحيى بن خالد بن يزيد المروزىّ (ج ۱) ۹۱

محمّد بن يحيى بن عمر بن علىّ بن- أبى طالب عليه السّلام (ج ۱) ۳۰۲

محمّد بن يحيى الصّولىّ (ج ۱) ۲۶، ۲۷، ۲۸ ۲۹، ۳۰، ۱۳۳، ۱۷۱، ۲۸۷، ۳۳۶، ۵۱۵ ۶۱۷، (ج ۲) ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۸۰ ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸ ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶ ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶ ۳۷۵، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۵۹، ۵۶۶، ۵۷۶، ۵۷۷ ۵۸۶، ۶۱۷، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶

محمّد بن يحيى العطّار (ج ۱) ۵۴، ۱۰۶ ۱۲۶، ۲۲۵، ۲۲۷، ۵۲۷، ۵۷۰، ۶۲۲، ۶۲۳ ۶۲۶، ۶۵۳، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۷۰، ۶۷۶، (ج ۲) ۷۴، ۱۶۲، ۶۴۴، ۶۴۶

محمّد بن يحيى الفارسىّ (ج ۲) ۳۲۱

محمّد بن يزيد الهاشمیّ (ج ۱) ۵۲

محمّد بن يعفور البلخیّ؛ (ج ۲) ۵۴۷

محمّد بن يعقوب الكلينیّ (ج ۱) ۱۰۶، ۲۴۱ ۲۵۱، ۲۹۳، ۴۵۸

محمّد بن يعقوب النّهشلیّ؛ (ج ۲) ۷۰

محمود بن أبی البلاد (ج ۲) ۳

مخارق المغنّی (ج ۱) ۱۸۳، ۱۸۴

مختار بن محمّد بن المختار (ج ۱) ۲۵۶ ۲۶۹

مخوّل السّجستانیّ (ج ۱) ۵۲۶

مرقابوس (ج ۱) ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲

مريم (ع) (ج ۱) ۱۶۹، ۶۲۲؛ (ج ۲) ۱۴۷

مسافر (أبو مسلم) (ج ۲) ۵۴۶، ۵۴۷

مسدّد بن مسرهد (ج ۱) ۴۶۷

مسرور الكبير (ج ۱) ۱۴۵

مسروق (ج ۱) ۹۲

مسيّب بن زهير (ج ۱) ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷ ۲۰۸

مطرّف (ج ۱) ۹۱، ۹۲، ۹۳

مظفّر بن احمد بن الحسن القزوينیّ (ج ۱) ۵۲۸

مظفّر بن جعفر العلویّ (ج ۱) ۵۲، ۷۳، ۵۲۵ ۵۲۷؛ (ج ۲) ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۱، ۳۰۸

معاذ بن المثنّی (ج ۱) ۴۶۵

معاوية بن أبى سفيان (ج ١) ٩٠؛ (ج ٢) ١٣٢

ص:٧٧١

١٦٨، ٥٨٣

معاوية بن حكيم (ج ١) ٥٧٠

معاوية الجعفرىّ (ج ١) ٦٣

معروف بن خرّبوذ (ج ١) ٥٢٠

معلّى بن محمّد البصرىّ (ج ١) ١٠٥، ٢١٣، ٢٩٠، ٥٥٨، ٦٦٦

معمّر بن خلّاد (ج ١) ٥١٩، ٥٧٠؛ (ج ٢) ٥٠٣

مغيرة بن محمّد (ج ٢) ٣٢٥

مفضّل بن عمر (ج ١) ٦٠، ٦٢، ١٠٨

مقاتل بن مقاتل (ج ١) ٦٧٧

مقداد بن أسود (ج ١) ٩١، ٥٨٨؛ (ج ٢) ٢٥ ١٢٠، ٢٧٧

منتصر (ج ٢) ٥٦٧

منذر بن محمّد (ج ١) ٥٣٦

منصور بن أبى الأسود (ج ١) ٩١، ٩٢

منصور عبّاسىّ (ج ١) ٢٢٢؛ (ج ٢) ١٣٢

منصور بن طلحة (ج ٢) ٦١٧

منصور بن عبد اللّه (ج ١) ٢٣٧، ٥٣٤، ٥٣٦ ٥٣٧؛ (ج ٢) ١٤٣

منصور بن يونس (ج ١) ٤١، ٤٢

مؤتمن (ج ۱) ۱۱۱، ۱۷۸، ۱۸۱

موسی بن سلام (ج ۱) ۶۸۰

موسی بن سلمة (ج ۲) ۳۱۶

موسی بن عبد الملک (ج ۲) ۳۳۶

موسی بن علیّ القرشیّ (ج ۲) ۵۷۵

موسی بن عمر (ج ۱) ۲۶۰، ۶۸۰

موسی بن عمران علیه السّلام (ج ۱) ۸۴، ۹۹، ۱۰۰ ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۶۷، ۱۹۲، ۲۵۵ ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵ ۴۰۶، ۵۷۶، ۶۵۵، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۷۶، ۴۷۷ ۴۸۶، ۵۰۰، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۳۵ ۵۷۸، ۵۹۱، ۶۶۲، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲ (ج ۲) ۶، ۲۲، ۶۴، ۶۶، ۱۴۸، ۱۰۹، ۱۴۳، ۱۵۰ ۲۴۶، ۲۶۳، ۶۴۱

موسی بن عمران النخعیّ (ج ۱) ۱۱۰، ۳۳۳ (ج ۲) ۶۶۸

موسی بن القاسم البجلّیّ (ج ۱) ۱۴۳، ۶۲۶

موسی بن المهدیّ (ج ۱) ۱۳، ۱۳۲، ۱۵۵ ۱۵۷

موسی بن مهران (ج ۲) ۵۳۵، ۵۴۷، ۵۴۹

موسی بن هارون (ج ۲) ۵۰۵، ۵۰۷

مهدیّ عبّاسیّ (ج ۱) ۱۵۴، ۲۲۲

مهورس (ج ۲) ۳۵۸

میکائیل (ج ۲) ۷۰، ۳۰۱، ۳۰۶

نافع مدنیّ (ج ۱) ۴۸۷

نجاشیّ (ج ۱) ۵۶۹

نجمة (ج ۱) ۳۱، ۳۷، ۳۸، ۷۷

نرجس (ج ۱) ۷۸

ص:۷۷۲

نسطاس رومیّ (ج ۱) ۳۱۳، ۳۲۰

نصر اللّه بن مجلیّ (ج ۲) ۱۶۵

نصر بن احمد (ج ۲) ۶۹۲

نصر بن قابوس (ج ۱) ۵۹

نعمان بن سعد (ج ۲) ۶۳۷

نعیم بن صالح (ج ۲) ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۵

نمرود بن کنعان (ج ۱) ۵۰۸، ۵۱۱

نوح علیه السّلام (ج ۱) ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۷۱، ۴۷۲ ۴۷۸، ۴۸۶، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰ ۵۴۸ (ج ۲) ۶۱، ۸۶، ۱۳۸، ۱۵۰، ۵۶۵ ۵۷۲، ۶۴۱

نوح بن درّاج (ج ۱) ۱۶۱، ۱۶۴

نوفلیّ (ج ۱) ۱۳۷، ۱۳۹

وکیع (ج ۱) ۱۳۰

وکیع بن جرّاح (ج ۱) ۴۳۷

ورقاء (ج ۲) ۵۰۲

ولید بن مسلم (ج ۱) ۹۶

وهب بن عبد اللّه سوائی (ج ۲) ۴۲

هابیل (ج ۱) ۵۰۱، ۵۰۸، ۵۱۱

هاجر (ج ۱) ۵۰۶

هاروت و ماروت (ج ۱) ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹ ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۵۶

هارون علیه السّلام (ج ۱) ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲ (ج ۲) ۶، ۷، ۶۶، ۱۰۹، ۲۶۳، ۳۴۶

هارون بن اسحاق الهمذانیّ (ج ۱) ۹۴

هارون الحمیریّ (ج ۱) ۱۵۵

هارون الفرویّ (ج ۲) ۳۲۵

هاشم (ج ۱) ۴۵۵

هاشم بن ابراهیم العبّاسیّ (ج ۱) ۶۷۲

هاشم بن عبد مناف (ج ۱) ۲۲۳

هانی بن محمّد بن محمود العبدیّ (ج ۱) ۱۵۸

هربذ الأکبر (ج ۱) ۳۱۳، ۳۳۹، ۳۴۰

هرثمة بن أعین (ج ۱) ۲۲ (ج ۲) ۳۴۳، ۳۴۴ ۵۰۷، ۵۱۹، ۵۲۲، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۰۷ ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰

هرمز بن شروین (ج ۲) ۳۵۸

هشام (ج ۱) ۳۹

هشام الأحمر (ج ۱) ۳۲، ۳۴

هشام بن ابراهیم الرّاشدیّ (ج ۲) ۳۴۷

هشام بن الحکم (ج ۱) ۴۰

هشام بن عبد الملک (ج ۲) ۵۴۸

هشام العبّاسیّ (ج ۲) ۳۴۷، ۵۳۴

هشیم (ج ۱) ۹۲

هند بن أبی هاله (ج ۱) ۶۳۵

هود علیه السّلام (ج ۱) ۵۰۷

هیثم بن أبی مسروق (ج ۱) ۱۲۳ (ج ۲) ۵۳۶، ۵۳۷

هیثم بن عبد اللّه (ج ۱) ۲۴۲ (ج ۲) ۱۵۳

یاسر (ج ۱) ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۶۲

ص:۷۷۳

یاسر الخادم (ج ۱) ۲۲۸، ۵۳۰، ۵۶۷، ۶۳۴ ۶۳۵، ۶۵۴، ۶۶۶، ۶۷۳، ۶۷۴ (ج ۲) ۳۰۵ ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۶۳، ۳۷۳، ۳۷۴، ۵۵۲، ۵۸۹ ۵۹۱، ۶۲۶

یافث بن نوح (ج ۱) ۴۲۰

یحیی (ج ۱) ۹۵

یحیی بن أبی القاسم (ج ۱) ۱۱۰

یحیی بن أبی مریم (ج ۱) ۱۳۸

یحیی بن بشّار (ج ۲) ۵۱۸، ۵۷۱

یحیی بن الحسن (ج ۲) ۳۱۶

یحیی بن الحسین بن زید (ج ۱) ۶۳

یحیی بن خالد (ج ۱) ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴ (ج ۲) ۵۴۶

یحیی بن زکریّا (ج ۱) ۱۶۸، ۵۱۲، ۵۳۱

یحیی بن سعید البلخیّ (ج ۱) ۶۶۱

يحيى بن ضحّاک السّمرقندیّ (ج ۱) ۲۱ (ج ۲) ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱

يحيى بن عبد اللّه بن الحسن (ج ۲) ۵۴۴

يحيى بن محمّد بن صاعد (ج ۱) ۹۲

يحيى بن عليّ (ج ۲) ۳۳۵

يحيى بن يحيى (ج ۱) ۹۲ (ج ۲) ۲۹۶

يزجرد (ج ۱) ۷۷ (ج ۲) ۲۸۱

يزيد (ج ۱) ۴۶، ۴۷، ۶۰۳، ۶۹۲

يزيد بن سليط الأنصاریّ (ج ۱) ۶۳

يزيد بن سليط الزّيدیّ (ج ۱) ۴۴، ۴۵

يزيد بن عمير بن معاوية الشّاميّ (ج ۱) ۲۴۹

يزيد بن معاوية (ج ۱) ۶۹۲، ۶۹۳

يزيد بن موسى (ج ۲) ۵۶۶

يعقوب (اسرائيل) عليه السّلام (ج ۱) ۴۴۷، ۵۰۷ (ج ۲) ۱۴۰، ۱۴۱

يعقوب بصریّ (ج ۱) ۴۸۷

يعقوب بن اسحاق (ج ۱) ۳۲، ۴۹۹

يعقوب بن اسحاق الأهوازیّ (ج ۲) ۱۴۹

يعقوب بن داود (ج ۱) ۱۴۳

يعقوب بن يزيد (ج ۱) ۹۷، ۵۷۲، ۵۷۴ ۶۲۰ (ج ۲) ۱۴۶

يعقوب الجعفریّ (ج ۱) ۵۶۸

یوحنّا (ج ۱) ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۰ (ج ۲) ۵۵۸

یوحنّا الدّیلمیّ (ج ۱) ۳۱۹، ۳۲۱

یوسف علیه السّلام (ج ۱) ۳۶، ۱۶۷، ۲۰۸، ۳۸۹ ۳۹۱، ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۲، ۵۳۵ (ج ۲) ۶۰، ۱۳۹، ۱۴۱، ۳۰۹

یوسف بن سخت (ج ۱) ۵۲، ۵۶، ۷۳

یوسف بن عقیل (ج ۲) ۲۹۸

یوسف بن موسی (ج ۱) ۹۲

یوسف بن محمّد بن زیاد (ج ۱) ۲۷۸، ۵۲۶ ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۶۹، ۵۷۴، ۵۹۰، ۶۰۶، ۶۰۹ ۶۱۷، ۶۶۷

ص:۷۷۴

یوشع بن نون (ج ۱) ۱۰۰، ۵۰۷، ۶۶۹

یونس (ذو النّون) (ج ۱) ۵۰۷

یونس البغدادیّ (ج ۲) ۷۰

یونس بن عبد الرّحمن (ج ۱) ۵۴، ۵۵، ۵۷ ۵۸، ۲۲۵

یونس بن متی علیه السّلام (ج ۱) ۴۱۰، ۵۰۵

یهودا بن یعقوب (ج ۱) ۴۲۳

ص:۷۷۵

(فهرست) کتب

انجیل (ج ۱) ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۲۸ ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۶

تاریخ بغداد (ج ۲) ۶۵۹

تذکرة (ج ۲) ۳۲۷

تورات (ج ۱) ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۷ ۳۳۳، ۳۳۴، ۵۷۷ (ج ۲) ۸۸

تفسیر ابو الفتوح رازی (ج ۱) ۳۶۵

تفسیر تبیان (ج ۱) ۳۶۵

تفسیر کشّاف (ج ۲) ۳۱

تورات (ج ۲) ۴۴

تهذیب الأحکام (ج ۲) ۵۲

الجامع (ج ۲) ۶۶۰

الجامعه (ج ۱) ۵۹، ۴۳۹

جفر الأصغر (ج ۱) ۵۹، ۴۳۹

جفر الأکبر (ج ۱) ۵۹، ۴۳۹

جمهرة أنساب العرب (ج ۲) ۵۶۹

خصال (ج ۱) ۹۶ (ج ۲) ۱۵۷

ذخائر العقبی (ج ۲) ۱۰۰

الذّریعة إلی اصول الشّریعة (ج ۱) ۳۶۵

زبور (ج ۱) ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۶

صحف ابراهیم و موسی (ج ۱) ۳۳۳

صحیفة الزّهرا (ج ۱) ۷۶، ۱۲۲

عدّة الاصول (ج ۱) ۳۶۵

علل الشّرایع (ج ۲) ۱۰۰، ۱۶۵

عین الحیوة (ج ۱) ۱۰۰

فرقان (ج ۱) ۳۲۷، ۳۳۵

قرآن (ج ۱) ۱۰۲، ۳۳۹، ۴۱۶، ۴۱۹ (ج ۲) ۴۴، ۹۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۵۱، ۱۶۷، ۱۸۹ ۲۸۶، ۵۷۹، ۶۹۳

کافی (ج ۲) ۵۲، ۱۷۳

کمال الدّین (ج ۱) ۱۰۱، ۱۳۱

مصحف عبد اللّه بن مسعود (ج ۱) ۴۷۳

مقاتل الطّالبیّین (ج ۲) ۳۵۸

من لا یحضره الفقیه (ج ۲) ۵۲

مولد الفاطمة و فضائلها (ج ۱) ۴۶۳

نهایة الاصول (ج ۱) ۳۶۵

وفیات الأعیان (ج ۲) ۱۶۵، ۶۹۵

ص:۷۷۶

فهرست اماکن

ابو قبیس (جبل) (ج ۲) ۱۷۷

أج (ج ۱) ۳۲۱

أرفلون (ج ۱) ۴۹۸

ارمینیة (ج ۲) ۳۵۸

اسحاق‌آباد (ج ۲) ۷۰۶

اصبهان (ج ۱) ۴۶۵

اصطخر فارس (ج ۱) ۵۱۱

اعوص (ج ۲) ۵۵۷

امّ القری (مکّة)

اهواز (ج ۲) ۲۸۸، ۳۳۷

ایلاق (ج ۱) ۴۹۶

باب التّین (ج ۱) ۱۹۹

باب الحنّاطین (ج ۱) ۶۸۰

باب الکوفة (ج ۱) ۱۹۹

بابل (ج ۱) ۳۲۳، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۲

بخارا (ج ۲) ۶۹۲، ۷۰۵

بداربند (ج ۲) ۳۵۸

برهوت (ج ۱) ۵۰۵

بصره (ج ۱) ۵۰، ۵۱، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۸۲ ۱۸۵، ۳۴۰، ۵۱۶، ۵۳۲ (ج ۲) ۴، ۲۹۷ ۳۱۶، ۳۳۷، ۵۶۶

بطن مرّ (ج ۲) ۵۳۶

بغداد (ج ۱) ۱۹، ۴۰، ۹۵، ۱۷۶، ۱۹۶، ۲۸۱ ۴۶۴، ۵۱۳، ۶۵۹، (ج ۲) ۱۲۳، ۳۶۴، ۵۰۵ ۵۳۸، ۵۴۵، ۵۶۷، ۵۶۹، ۶۱۸، ۶۳۶، ۶۵۰

بلخ (ج ۱) ۲۵۵، ۲۸۵ (ج ۲) ۶۹۴

البیت المعمور (ج ۲) ۱۷۷

بیت اللّه (ج ۱) ۵۵۹

بيت المقدس (ج ١) ٩٩، ١٠٠، ٣٢٣، ٣٣٥ ٥٠٣، ٥١١

تبّت (ج ٢) ٣٥٨

تغرغر (ج ٢) ٣٥٨

تهامه (ج ١) ١١٩

جامع الكوفة (ج ١) ٤٩٦

جبل ساعير (ج ١) ٣٣٤

جبل طور سيناء (ج ١) ٣٣٤

جبل فاران (ج ١) ٣٣٤، ٣٣٥

جدّه (ج ١) ٣٠٢

جرجان (ج ١) ٢٨١ (ج ٢) ٧٠٥

جزيره (ج ١) ٣٤٠

جسر أبى الزّنج (ج ٢) ٦٥٩

حبشه (ج ١) ٥٢٦ (ج ٢) ٨

حجاز (ج ١) ١٦٣، ٣٦١ (ج ٢) ٢٨١، ٣٥٨ ٦٠٤

حمراء الأسد (ج ٢) ٥٠٢

خراسان (ج ١) ١٤، ٢٢٢، ٣٦١، ٣٦٣، ٣٧١

ص:٧٧٧

٤٦٨، ٥٨٨، ٦٧٢؛ (ج ٢) ١٦٨، ٢٨١، ٢٩٣ ٣١٦، ٣٣٠، ٣٣٤، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٤٣، ٣٥٨ ٣٦٦، ٣٧٠، ٥٠٠، ٥٠٣، ٥٠٥، ٥٠٩، ٥١٠ ٥٢٥، ٥٢٦، ٥٦٠، ٥٦٤، ٥٧٨، ٥٩١، ٥٩٣ ٦٠٨، ٦٢٨، ٦٣١، ٦٣٤، ٦٣٥، ٦٣٦، ٦٣٧ ٦٣٨، ٧٠٣، ٧٠٤، ٧٠٥

خیبر (ج ۱) ۵۲۶

دار السّلام (بغداد)

دجله (ج ۱) ۵۰۲

دیلم (ج ۱) ۸۴ (ج ۲) ۳۵۸

رباط سعد (ج ۲) ۵۱۱

رقّة (ج ۲) ۵۴۷

رکن شامیّ (ج ۲) ۱۷۶

رجّاز (ج ۱) ۳۲۱

رکن الیمانیّ (ج ۱) ۶۷۶

ریّ (ج ۱) ۲۴، ۹۱، ۹۴، ۶۰۳، ۶۹۵ (ج ۲) ۱۷۰، ۶۹۲

زمزم (ج ۱) ۴۳۲

سامراء (ج ۱) ۵۱۳ (ج ۲) ۱۲۴

سجستان (ج ۲) ۳۴۳

سرخس (ج ۲) ۳۰۳

سرّ من رأی (سامرّاء)

سرندیب (ج ۱) ۵۰۴

سمرقند (ج ۱) ۶۶۰

سناباذ (ج ۱) ۳۴ (ج ۲) ۳۰۲، ۶۸۵، ۶۹۲

سیراف (ج ۲) ۲۸۳

شام (ج ۱) ۳۴۰، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۵، ۶۹۲ ۶۹۳

شطّ (ج ۱) ۲۰۰

الصّورین (ج ۲) ۵۰۲

صفّین (ج ۱) ۲۸۲

الضراح (ج ۲) ۱۷۷

طبرستان (ج ۲) ۳۵۸، ۷۰۷

طور سینا (ج ۱) ۴۰۷

طفّ (ج ۲) ۱۶۶

طوس (ج ۱) ۱۷، ۲۳، ۳۴، ۵۱۳ (ج ۲) ۳۰۲، ۳۳۶، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۴۱، ۵۵۰، ۵۸۹ ۵۹۰، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۰۸، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۸ ۶۲۳، ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۴۲ ۶۴۳، ۶۴۷، ۶۵۱، ۶۶۰، ۶۸۶، ۶۸۹، ۶۹۲ ۶۹۸، ۷۰۰

عراق (ج ۱) ۶۱، ۹۳، ۱۳۹، ۲۸۲، ۴۶۸ ۶۲۳، ۶۷۵ (ج ۲) ۳۶۱، ۵۱۲، ۶۰۱

عین کهلان (ج ۲) ۳۰۰

غدیر خمّ (ج ۱) ۱۰۳

غرشستان (ج ۲) ۳۵۸

غور (ج ۲) ۳۵۸

فارس (ج ۲) ۲۹۳، ۳۱۶، ۳۳۷

ص:۷۷۸

فرات (ج ۱) ۳۸

فردوس (ج ۱) ۵۷۸

فرغانة (ج ۱) ۴۶۴

فید (ج ۲) ۹۲

قبا (ج ۱) ۵۲

قرقیسیا (ج ۱) ۳۲۱

قزی الفاریاب (ج ۲) ۵۷۵

قصر ابن هبیرة (ج ۲) ۱۳۳

قطیعة الرّبیع (ج ۱) ۱۹۴

قم (ج ۱) ۲۲، ۹۷، ۴۶۶، ۵۹۱، ۶۵۴ (ج ۲) ۳۱۹، ۳۳۷، ۵۰۵، ۶۱۶، ۶۵۳، ۶۶۰، ۶۹۲

قنطره أربق (ج ۲) ۵۲۳

قوهان (ج ۲) ۶۵۲

کابل (ج ۲) ۳۴۳، ۳۵۸

کرمان (ج ۲) ۳۴۳، ۵۰۹

کعبه (ج ۱) ۴۳۰، ۵۰۴، ۵۰۵، ۶۲۸، ۶۸۰ ۶۸۱ (ج ۲) ۱۳۱

کنعان (ج ۱) ۵۰۸

کوخ (ج ۱) ۱۵۰

کوفه (ج ۱) ۱۶۱، ۱۹۰، ۲۶۱، ۳۴۰، ۵۱۹ ۵۲۲، ۵۳۸ (ج ۲) ۷۰، ۱۱۷، ۳۱۶، ۳۳۷ ۵۶۷

کیمان (ج ۲) ۳۵۸

لاشاباذ (ج ۲) ۲۹۲

ماروم (ج ۱) ۴۹۸

ماوراء النّهر (ج ۱) ۲۳۴، ۲۳۵

المدینة (ج ۱) ۳۴، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۱۱۱ ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۸ ۲۰۵، ۲۰۶، ۳۵۸، ۳۶۰، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵ ۵۲۱، ۵۲۲، ۶۱۵، ۶۲۳، ۶۳۵، ۶۵۹، ۶۶۱ ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۸۲؛ (ج ۲) ۳۱۰، ۳۶۴ ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۴ ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۶۷، ۵۷۱ ۵۸۶، ۵۹۱، ۵۹۵، ۶۰۳، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۳۵ ۶۳۸

مدینة السّلام (بغداد)

مرّان (ج ۱) ۵۸۵

مرو (ج ۱) ۱۷، ۲۴۹، ۳۶۲، ۴۴۴، ۴۶۸ (ج ۲) ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۶، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۴۱ ۵۰۳، ۵۰۷، ۶۵۲

مرو الرّود (ج ۱) ۴۵۸ (ج ۲) ۴، ۲۹۷، ۶۸۹ ۷۰۶

مسجد جامع (ج ۱) ۴۴۴ (ج ۲) ۶۵۳

مسجد الحرام (ج ۱) ۱۲۶ (ج ۲) ۵۲۴

مسجد سلیمان بن داود (ج ۱) ۵۱۱

مسجد الکوفة (ج ۱) ۲۴۲، ۲۸۸، ۵۱۸، ۵۲۵ ۶۰۳

مسجد النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله (ج ۲) ۱۰۰، ۵۴۹

ص:۷۷۹

مشهد الرّضا علیه السّلام (ج ۲) ۶۹۸

مصر (ج ۱) ۲۲۷، ۴۷۷ (ج ۲) ۱۴۷، ۵۳۸ ۶۸۹

مغرب (ج ۱) ۳۲

مقابر قریش (ج ۱) ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۰۹ ۲۱۰

مکّة (ج ۱) ۴۴، ۵۴، ۷۳، ۱۳۳، ۱۷۷، ۱۸۲ ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۶۴، ۴۹۷، ۴۹۸، ۶۸۲؛ (ج ۲) ۱۵۸، ۱۷۶، ۲۹۸، ۵۰۰، ۵۳۰، ۵۳۴ ۵۳۶، ۵۴۷

میدان الحسین بن یزید (بنیسابور) (ج ۲) ۷۰۳

ناصره (ج ۲) ۱۴۷

نباج (ج ۲) ۵۰۷

نهر الرّس (ج ۱) ۴۲۱

نهر کرخایا (ج ۲) ۵۶۷

نوقان (ج ۲) ۶۹۲، ۶۹۳

نیشابور (ج ۱) ۱۷، ۲۶، ۱۹۹، ۲۳۸، ۲۸۴ ۴۲۶، ۶۷۴ (ج ۲) ۴، ۱۹۹، ۲۶۱، ۲۹۲ ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۴ ۵۱۰، ۵۴۷، ۵۸۳، ۶۸۸، ۶۹۲، ۶۹۴، ۷۰۱ ۷۰۳، ۷۰۵

هند (ج ۱) ۵۸۶

هیعون (ج ۱) ۴۹۸

یمامه (ج ۲) ۵۴۴

یمن (ج ۱) ۵۰۵، ۵۵۵ (ج ۲) ۱۱۶